



تا ظهور

پژوهشی جامع پیرامون آموزه و مباحث مهدویت
نجم‌الدین طوسی



تا ظهور

پژوهشی جامع پیرامون آموزه و مباحث مهدویت

جلد اول

نجم‌الدین طبسی





تا ظهور (۱)

نویسنده / نجم‌الدین طبسی

ناشر / بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

ویراستار / عباس جلالی

صفحه‌آرا / رضا فریدی

لیتوگرافی / کمال الملک

نوبت چاپ / سوم، زمستان ۱۳۹۰

شمارگان / دو هزار نسخه

قیمت دو جلد / ۸۵۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان

ص. پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ ○ تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱ ○ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام ○ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۰۱-۴ ○ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ ○

ص. پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI۳۱۳.COM

info@imammahdi-s.com

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۶۰-۶

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۶۲-۰ (دوره دو جلدی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

(چک اول)

۱۱	فصل اول: دلایل غیبت.....
۱۲	مقدمه.....
۱۳	مرحله نخست: علل غیبت در روایات.....
۲۰	مرحله دوم: بررسی سندی و دلالتی روایات.....
۴۳	فصل دوم: حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۴۷	بررسی گفته دانشمندان و فقیهان.....
۶۷	فصل سوم: نهی از قیام در بوته نقد و تحلیل روایی.....
۶۸	روایت نخست.....
۷۳	روایت دوم.....
۸۹	فصل چهارم: جریان غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> در سرداب سامرا.....
۹۰	شبهات مخالفین در مورد سرداب سامرا.....
۹۳	دو پرسش.....
۹۴	اشکالات وارده بر احادیث «الخرائج و الجرایح».....
۹۷	تحقیقی پیرامون ابن مشهدی و کتاب «المزار».....
۱۰۲	اتهامات اهل سنت به شیعه پیرامون سرداب.....
۱۰۹	خاتمه بحث.....
۱۱۱	فصل پنجم: بررسی جریان «قرقیسیا» یا «آرمگدون».....
۱۱۲	نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا».....
۱۱۳	محور نخست: محدوده جغرافیائی «قرقیسیا».....
۱۱۵	محور دوم: «قرقیسیا» در روایات عامه.....
۱۲۸	محور سوم: «قرقیسیا» در روایات شیعه.....
۱۳۹	فصل ششم: جریان حضرت نرگس.....
۱۴۰	بررسی روایتی، درباره مادر امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۷	فصل هفتم: کاوشی در خبر سعد بن عبدالله (اشعری) قمی (۱).....

۱۵۸	بخش نخست. خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی
۱۷۱	بخش دوم. اسناد و کتاب‌های ناقل این حدیث
۱۷۵	بخش سوم. نقد و بررسی سندی و دلالی
فصل هشتم: کاوشی در خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲)	
۱۸۹	نقد و بررسی دلالی
۱۹۰	اشکال نخست
۱۹۷	اشکال دوم. تفسیر فاحشه مبینة
۲۰۰	اشکال سوم. تفسیر سحق
۲۰۱	اشکال چهارم. «فاخَلَع نَعْلِيكَ»
۲۰۳	اشکال پنجم. تفاوت دو محبت
۲۰۴	اشکال ششم. بازی با مقام امامت سازگاری ندارد
۲۰۹	اشکال هفتم. انار طلایی مناسب دنیاپرستان است
۲۱۱	اشکال هشتم. اطلاع یهود از اهداف پیامبر ﷺ
فصل نهم: درنگی در روایات قتل‌های آغازین	
۲۱۵	اندیشه تفریط گرایی در کشتارِ هنگام ظهور
۲۱۷	اندیشه افراط گرایی در کشتار به هنگام ظهور
۲۲۰	رفتار امام عَلِيٍّ با دشمنان
۲۲۴	تربیت سپاهیان و تدارک مقدمات جنگ
۲۲۵	قاطعیّت امام در رویارویی با دشمنان
۲۲۶	جنگ و کشتار
۲۲۷	قاطعیّت امام، در برخورد با اشخاص و گروه‌های مختلف
۲۳۱	قاطعیّت امام در برخورد با خودی‌ها
۲۴۸	
فصل دهم: سفارت و نیابت خاصه	
۲۵۱	نخستین محور
۲۵۲	دومین محور (شهرت روایی)
۲۵۲	سومین محور (فقه الحدیث)
۲۷۲	خلاصه بحث
فصل یازدهم: بررسی سرگذشت ابن مهزیار	
۲۷۳	محور نخست: بیان اصل سرگذشت
۲۷۴	محور دوم: راوی این سرگذشت کیست؟
۲۹۰	محور سوم: بررسی متن و محتوی
۲۹۳	نتیجه
۳۰۰	

(چک دوم)

۳۰۳	فصل دوازدهم: پایگاه زمینه‌سازان ظهور و تاریخ تأسیس آن
۳۰۴	پیدایش قم
۳۰۷	علت نامگذاری قم
۳۱۳	منابع روایی
۳۳۴	تهاجم، یورش و ناامنی قم در آخرالزمان
۳۳۹	گرفتاری جوانان قم . . .
۳۴۰	گرفتاری قم در صورت خیانت . . .
۳۴۰	گرفتاری مردم قم به غم و اندوه
۳۴۳	عنايات معصومين <small>عليه السلام</small> به قم و دعا در حق اهل قم
۳۴۷	فصل سیزدهم: پژوهشی پیرامون حدیث حساسه (خبرچین) و دجال
۳۴۸	فرازهائی از حدیث حساسه
۳۵۶	روایت دجال در کتب شیعه
۳۵۸	محور دوم: سند حدیث
۳۵۹	محور سوم: سند روایت از دیدگاه شیعه
۳۶۰	دجال کیست؟
۳۷۷	فصل چهاردهم: یمانی کیست؟
۳۷۸	ارتباط قم با یمانی
۳۷۹	وظیفه مسلمانان در قبال یمانی چیست؟
۳۸۲	خروج یمانی
۳۹۳	فصل پانزدهم: بحثی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه
۳۹۵	الف. زیارت الشهداء یوم عاشورا
۳۹۶	ب. تاریخ صدور توقیع
۳۹۷	زیارت ناحیه معروف
۳۹۸	بحثی درباره کتاب «المزارالکبیر»
۴۰۳	دیدگاه علامه مجلسی درباره زیارت ناحیه
۴۰۷	منابع زیارت ناحیه
۴۱۱	فصل شانزدهم: داستان جزیره خضراء
۴۱۲	جزیره خضراء در ترازوی نقد
۴۱۲	جزیره خضراء

نخستین محور: منابع نقل این داستان.....	۴۳۰
محور دوم: بررسی سندی داستان ها.....	۴۳۸
جزیره خضراء در تاریخ.....	۴۶۳
موقعیت جغرافیایی جزیره خضراء.....	۴۶۶
فصل هفدهم: بررسی احادیث عدالت مهدوی.....	۴۶۹
جلوه‌هایی از عدالت مهدوی.....	۴۷۳
نتیجه.....	۴۸۵
فصل هجدهم: القاب و اوصاف حضرت مهدی در منابع اهل سنت.....	۴۸۷
القاب حضرت در روایات اهل سنت.....	۴۹۲
فصل نوزدهم: کتاب الامامة والتبصرة من الحيرة.....	۵۰۱
نخستین محور: آشنایی با مؤلف.....	۵۰۴
محور دوم: طرق کتاب (مشایخ او).....	۵۱۴
محور سوم: میزان اعتبار کتاب.....	۵۲۱
محور چهارم: آشنایی اجمالی بامحتویات کتاب.....	۵۲۶
فصل بیستم: سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۱).....	۵۳۱
رؤیای صادق و ملاقات با امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه</small>	۵۴۹
فصل بیست و یکم: سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۲).....	۵۵۵
نگرشی گذرا بر مهم‌ترین موضوعات کتاب.....	۵۵۶
محور چهارم: مشایخ شیخ صدوق <small>رحمته الله</small>	۵۶۰
فصل بیست و دوم: نگاهی به کتاب غیبت نعمانی.....	۵۶۷
۱. شخصیت نگارنده.....	۵۶۸
۲. دلیل نگارش.....	۵۶۹
۳. محتویات کتاب.....	۵۷۰
۴. اساتید نعمانی.....	۵۷۰
خلاصه.....	۵۸۲
کتابنامه.....	۵۸۳
فهرست اعلام.....	۵۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما الامام الثاني عشر
الحجة بن الحسن العسكري، روحی و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

اعتقاد به مهدویت و آمدن شخصیتی بزرگ از نسل رسول الله ﷺ در اخر الزمان
جزء عقائد و باورهای قطعی و مسلم تمام مذاهب اسلامی است. و اختصاص به پیروان
مذهب اهل بیت علیهم السلام ندارد. پر واضح است، مسأله ای که بیش از سه هزار روایت از
فریقین پیروان آن وارده شده باشد. و آنرا تثبیت و تأیید کند، دیگر جایی برای
تردید و تشکیک باقی نمی گذارد.

لذا از همان روزهایی که کتاب *معجم احادیث الامام المهدي* را با کمک جمعی از
فضای حوزه علمیه قم جمع آوری و تدوین و به اتمام رساندم و قریب دو هزار روایت
در آن آوردم، در این فکر بودم که پس از اتمام این مرحله که خود اولین گام در
مباحث مهدویت به شمار می آید - بحثهای مهدویت را موضوعی - و تحقیقی دنبال
کنم.

بویژه که امروز: این مسأله ابعاد جهانی به خود گرفت و مورد توجه خاص و عام و
جوامع اسلامی و غیر اسلامی قرار گرفته. و مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی فراوانی و در
سطوح عالی به آن می پردازند و طبعاً دست تحریف و وارونه جلوه دادن حقائق و سوء
استفاده از عواطف و یا بد دفاع کردن، درصد آسیب پذیری این مفاهیم را زیاد کرده و
بسیار بجاست که حوزه های علمیه ما با تاسیس رشته های تخصصی و تربیت اساتید و
محققین و افراد متخصص، زمینه تحریف حقایق و سوء استفاده را برطرف کنند، و
مردم را به سوی واقعیتها سوق دهند لذا از بدو تاسیس مرکز تخصصی مهدویت قم
و افتخار تدریس و خدمت به سربازان امام زمان - روحی فداه - عناوین و سر

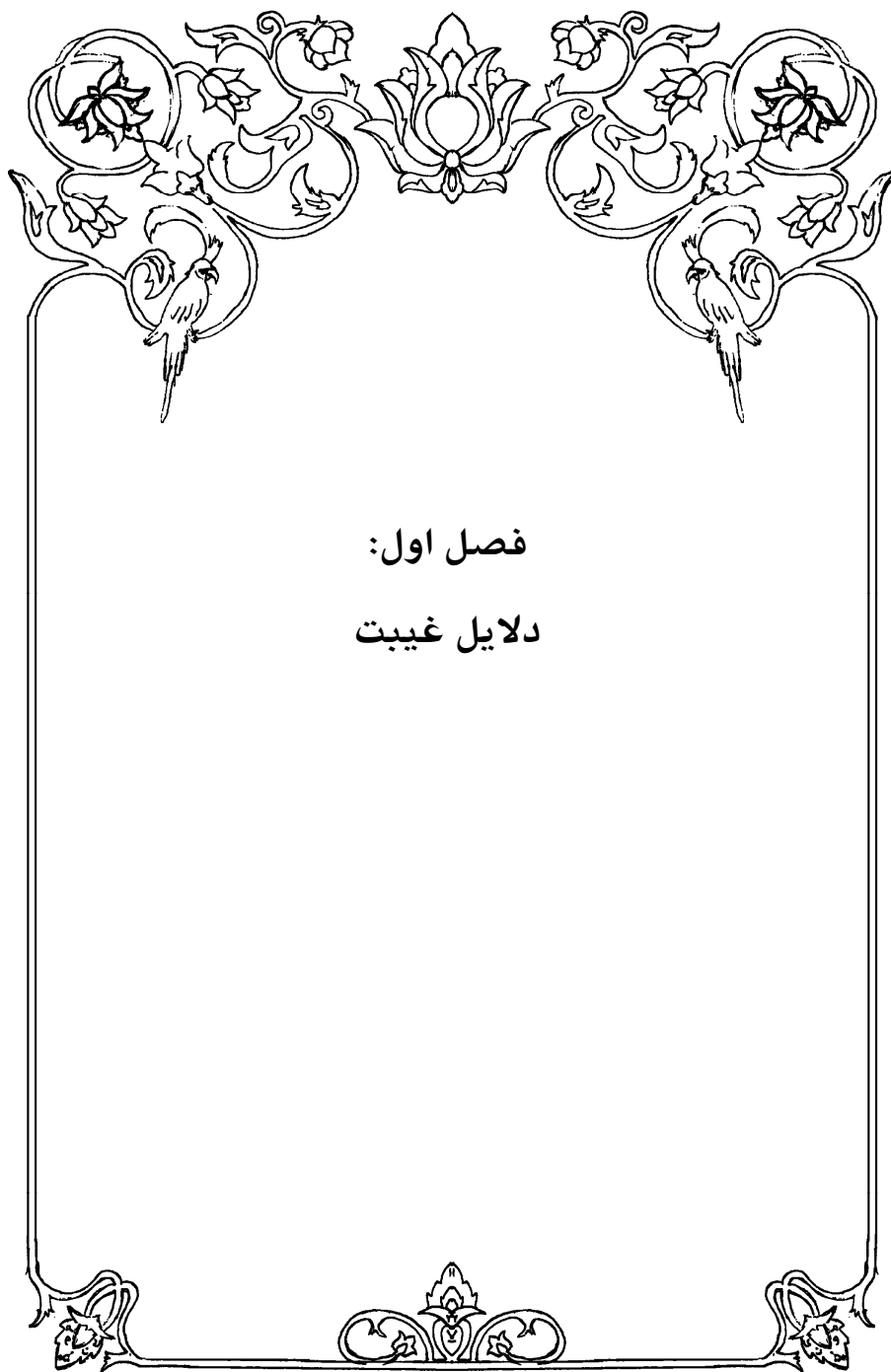
فصل‌های تدریس خود را با همان رویکرد و گرایش دنبال کردم. و بیش از سی عنوان را مطرح و پیرامون آن بحث و تحقیق کرده و احیاناً نظر نهائی نیز داده شده. بحث‌هایی همچون راز غیبت، قتل‌های آغازین ظهور، حکم نام بردن امام زمان علیه السلام در دوران غیبت، سفارت و ملاقات با امام زمان، جریان قرقیسا، ماهیت دجال، ایما یمانی چهره‌ای مثبت است، بررسی جزیره خضراء، زیارت ناحیه، جریان حضرت نرگس، ملاقات سعد اشعری با امام علیه السلام در دوران طفولیت و جزء همان مباحث است که به تناسب حال و نیاز از جهات مختلف لغت، رجال، درایه، فقه، اصول، تاریخ، تفسیر، و پرداخته شده است. این مجموعه را پس از تنظیم و تدوین نهائی خدمت جمعی از علما و محققین حوزه مقدسه قم تقدیم تا نظرات و ملاحظات خود را عنایت فرمایند؛ لذا بنده از زحمات و الطاف آنان بالاحص حضرت آیت‌الله صابری همدانی و حضرت آیت‌الله غلامرضا کاردان و حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ محمدجواد طبسی کمال امتنان و تشکر را دارم.

در خاتمه امیدوارم مورد توجه و قبول حضرت ولی عصر علیه السلام، مهدی آل محمد قرار گیرد. و ما را از ادعیه خالصانه خود بی‌نصیب نفرماید. انشاءالله

قم مقدس - نجم‌الدین طبسی

۱۶ / رمضان / ۱۴۲۹

۱۳۸۷/۶/۲۸



فصل اول:
دلایل غیبت

مقدمه

درباره غیبت امام زمان علیه السلام از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام روایات فراوانی وارد شده است. برخی از این روایات در مورد وقوع غیبت است، چنان که فرموده‌اند: «قائم دارای غیبتی بس طولانی خواهد بود.»^۱ دسته‌ای از آن‌ها، طولانی بودن مدت غیبت را مطرح کرده‌اند.^۲ در بعضی از آن‌ها نیز، برای غیبت، حکمت‌ها و فوائدی مطرح شده است، هر چند فلسفه اصلی آن، ظاهراً بیان نگردیده است. به گونه‌ای که فرموده‌اند: «ما، اجازه فاش ساختن علت غیبت را نداریم.» بنابراین مشخص می‌شود غیبت، علت حکیمانه‌ای دارد، چرا که خداوند حکیم، هرگز کار بیهوده انجام نمی‌دهد،^۳ هر چند در روایات به آن تصریح نشده است. و دسته‌ای از این روایات نیز شرایط و اوضاع پیش از ظهور را مطرح کرده‌اند و ...

یکی از مباحث مهم در موضوع مهدویت، بحث غیبت است. عالمان و فقیهانی مانند ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طبرسی، نیلی، علامه مجلسی، ... تعلیل‌هایی آورده‌اند که بعضی از آن‌ها، در خود روایات و برخی، از استظهارات شخصی آن‌ها است. که در لابه‌لای این روایات، به نکاتی مانند کیفیت بهره‌مندی و استفاده مردم از وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت، اشاره می‌کنند و مواردی را درباره تشبیه غیبت حضرت، به خورشید پشت ابر دارند که ما این بحث را پس از بررسی علل غیبت، بیان خواهیم کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۱.

۲. همان، ح ۳ و ۴.

۳. هر چند علت‌های ذکر شده، کافی است که آن را از خلافت حکمت بودن خارج کند.

در این نوشتار، سعی داریم ابتدا، روایات مربوط به سبب غیبت را بیان کنیم، سپس آن‌ها را از نظر سندی و دلالتی بررسی کرده و در پایان نتیجه بگیریم. بنابراین، بحث را در سه مرحله پی می‌گیریم.

مرحله نخست: علل غیبت در روایات

در روایات، به سبب‌های مختلفی اشاره شده که می‌توان آن‌ها را به هشت دسته، تقسیم کرد:

- نخست - اجرای شیوه پیامبران علیهم‌السلام در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام؛
- دوم - خدا نمی‌خواهد که امام، در میان قومِ ستمگر باشد؛
- سوم - آگاه ساختن مردم؛
- چهارم - آزمون مردم؛
- پنجم - بیم و ترس از کشته شدن؛
- ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد؛
- هفتم - خالی شدن صُلب‌های کافران از مؤمنان؛
- هشتم - راز غیبت مشخص نیست و تنها خدا از آن آگاه است؛

دسته نخست - اجرای شیوه پیامبران علیهم‌السلام در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام

۱. «حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مَسْعُودٍ وَخَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرْقَنَدِيُّ، جَمِيعًا، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام، قَالَ: إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَةً يَطْوُلُ أَمْدُهَا. فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاكَ، يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ يَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم‌السلام فِي غَيْبَاتِهِمْ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ - يَا سَدِيرُ - مِنْ إِسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (تَتْرَكِبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ)^۱ أَي سُنْنَا عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ؛

۱. در *کمال‌الدین*، «ذالک»، آمده است.

۲. در *کمال‌الدین*، «لأنَّ» آمده است.

۳. سوره انشقاق، آیه ۱۹.

۴. *علل‌التشريع*، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۷؛ *کمال‌الدین*، ص ۴۸۱. *بحارالانوار*، از هر دو نقل کرده است. *بحار*، ج ۵۲، ص ۹۰؛ *منتخب‌الانوار* از *بحار* و آن از *عیون‌أخبارالرضا*، ص ۳۲۶، ح ۱۸ نقل می‌کند.

حنّان بن سدیر، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قائم ما، دارای غیبتی بس طولانی خواهد بود. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا این اندازه طولانی؟ فرمود: خدای عزوجل، می‌خواهد در مورد او، شیوه‌های دیگر پیامبران را در غیبت‌هایشان جاری سازد. ای سدیر! قهراً مدّت غیبت‌های آنها به سرآید. خدای عزوجل فرمود: (همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید) یعنی، شیوه‌های پیشینیان، درباره او جاری خواهد بود.»

روایات دیگری به این مضمون وارد شده که در ادامه مبحث، بدان‌ها اشاره می‌شود.

دسته دوم - خدا نمی‌خواهد امام، در میان قوم ستمگر باشد

۱. «العطار، عن أبيه، عن الأشعري، عن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباري، قال: خرج من أبي جعفر عليه السلام: إن الله إذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم؛ مروان انباری می‌گوید: از امام باقر عليه السلام پیامی [با این عبارت] صادر گشت: خداوند، اگر ناخرسند باشد که ما، در مجاورت دسته‌ای از مردم زندگی کنیم، ما را از میان آنها بیرون می‌برد.»

۲. «محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن أحمد بن الحسين، عن محمد بن عبدالله، عن محمد بن الفرّج؛ قال: كتب إلى أبو جعفر عليه السلام: إذا غضب الله تبارك و تعالى على خلقه نخانا عن جوارهم؛ محمد بن فرج می‌گوید: امام جواد عليه السلام به من نوشت: هنگامی که خدای

۱. سلسله سند *علل الشرايع*: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباري.

۲. *علل الشرايع*، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۲. ظاهراً روایت از امام جواد عليه السلام است. آقای خوئی می‌گوید: با توجه به اینکه فرزند نوه (یعنی نتیجه) مروان انباری از روایان احادیث دال بر امامت امام عسکری عليه السلام است، بنابراین، مروان باید چندین طبقه قبل از روایان این حدیث باشد معجم رجال الحدیث ۱۸: ۱۱۹ - بدین سان بعید نیست که او در زمره روایان از امام باقر عليه السلام باشد.

۳. محمد بن الفرّج الرخجی، من أصحاب الرضا عليه السلام، ثقة. قال الشيخ و العلامة. و ذكره الشيخ أيضا في أصحاب الجواد عليه السلام و الهادي عليه السلام، و قال النجاشي: إنه روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام. و روى المفيد في *الارشاد* ما يدل على مدحه و علو منزلته. *وسائل الشيعه*، ج ۲۰، ص ۳۳۹ و آقای خوئی در کتاب *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۷، ص ۱۳۲، فرموده: «وی، از امام جواد، روایت نقل کرده‌اند.» بنابراین، مشخص می‌شود که مقصود از ابوجعفر عليه السلام، (امام جواد) است. و احتمال می‌رود منظور محمد بن الفرّج کوفی باشد که از اصحاب امام صادق عليه السلام است.

تبارک و تعالی، بر آفریده‌هایش خشم کند، ما را از میانشان دور می‌سازد.»^۱

دسته سوم - خشم خدا و آگاه ساختن مردم

۱. در حدیث محمد بن الفرج: خشم خدا، به جهت هشدار و آگاه ساختن مردم است تا قدرشناس باشند.» علامه مجلسی می‌فرماید: غائب شدن امام نتیجه خشم خدا بر اکثر بندگان می‌باشد.^۲

دسته چهارم - آزمون مردم

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً ... ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ. فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ أَبُوهُ، مَاتَ وَ لَا عَقِبَ لَهُ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَدْ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةِ أَبِيهِ بِسَنَّتَيْنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ خَلْقَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْتَطِلُونَ^۳؛ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِي گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم می فرمود: قائم دارای غیبتی خواهد بود. سپس فرمود: او، منتظری است که مردم در ولادتش به شک و تردید می افتند. بعضی می گویند: زمانی که پدرش (امام حسن عسکری عليه السلام) رحلت کرد، فرزندی از خود به جای نهد و برخی می گویند: دو سال قبل از وفات پدرش؛ متولد شده است، زیرا خدای عزوجل دوست دارد آفریدگانش را در بوته آزمون قرار دهد و در این هنگام، باطل گرایان، گرفتار شک و تردید خواهند شد.»

این حدیث و احادیث دیگر^۴ علت غیبت را، آزمون مردم دانسته‌اند که مطابق با آیات خداوند و آموزه‌های دینی است. بررسی این موضوع را همچنان که در ابتدا اشاره کردیم، به محل خود موکول می‌کنیم.

۱. کافى، ج ۱، ص ۳۴۳، باب فى الغيبة، ح ۳۱؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۶۱ ح ۳۱.

۲. همان.

۳. *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۳۴۶، ب ۳۳، ح ۳۲؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۵۹، ح ۸.

۴. کافى، ج ۱، ص ۳۲۶، باب فى الغيبة، ح ۲ و ۳؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۳۴، ح ۲؛ و ص ۳۵، ح ۳؛ *بحار الانوار*، ج

۵۲، ص ۹۵، ح ۱۰؛ *علل الشرايع*، ص ۲۸۶، ح ۴. مانند حدیث علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم عليه السلام؛ *کمال‌الدین*،

۳۵۱، باب ۳۴، ح ۱؛ کافى، ج ۱، ص ۳۷۶، باب فى الغيبة؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۳۴.

دسته پنجم - بیم و ترس از کشته شدن

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُوهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَا بُدَّ لِلْغَلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ، فَقِيلَ لَهُ: وَ لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: يَخَافُ الْقَتْلَ؛ أَبَانَ وَ دِيْغْرَانَ، از امام صادق عليه السلام نقل می‌کنند که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: آن نوجوان (اشاره به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه) قهراً دارای غیبتی خواهد بود. عرض کردند: ای رسول خدا! برای چه غیبت می‌کند؟ فرمود: از کشته شدن بیمناک است.»

۲. «إِبْنُ عَبْدِوَسٍّ، عَنْ ابْنِ قَتَيْبَةَ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظُهُورِهِ. قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - قَالَ زُرَّارَةُ: يَعْنِي الْقَتْلَ؛ زُرَّارَةَ می‌گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم می‌فرمود: قائم ما قبل از ظهورش، دارای غیبتی خواهد بود. گفتم: برای چه؟ فرمود: «بیمناک است - و با دست، به شکم خود اشاره کرد - زراره می‌گوید: مقصود حضرت، بیم از کشته شدن است.»

حدیث مزبور در کتاب *غیبت نعمانی*^۴، به طریق دیگر، از «زراره» از امام صادق عليه السلام نقل شده و نیز احادیث زیادی^۵ در ارتباط با این موضوع وجود دارد که ما به جهت اختصار از بیان آنها صرف نظر کردیم.

در این مرحله صرفاً، به معرفی دیدگاه‌های گوناگون در مورد علت غیبت می‌پردازیم. اندیشمندانی مانند شیخ طوسی، بحث مفصلی در تأیید این موضوع دارند که در مرحله بحث و بررسی‌های دلالتی، به آنها اشاره خواهیم کرد.

۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۸۴، باب ۱۷۹، ح ۱؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۱.

۲. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۵؛ «ان للغلام».

۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح ۷؛ *علل الشرایع*، ص ۲۴۳، باب ۱۷۹، ح ۸.

۴. *غیبت نعمانی*، ص ۱۷۷، باب ۱۰ (فصل چگونگی غیبت آن حضرت)، ح ۲۱.

۵. *غیبت نعمانی*، ص ۱۷۶، باب ۱۰، (فصل چگونگی غیبت آن حضرت) ح ۱۸، ۱۹، ۲۰؛ و ص ۱۷۲، باب ۱۰ (فصل

غیبت آن حضرت و فصول آن)، ح ۶؛ *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح ۷، ۸، ۹، ۱۰؛ و ص ۳۴۶، باب ۳۳، ح ۳۳؛

کافی، ج ۱، ص ۳۷۸، باب فی الغیبة، ح ۵؛ و ص ۳۷۹، ح ۹، ص ۳۸۲، ۱۸ و ۴۹؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۵؛ و

ص ۹۶، ح ۱۶؛ و ص ۹۷، ح ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰؛ و ص ۹۸، ح ۲۱ و ۲۲.

دسته ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد

۱. «الطبرسی عن الكليني، عن إسحاق بن يعقوب، أنه ورد عليه من الناحية المقدسة على يد محمد بن عثمان: و أما علة ما وقع من الغيبة. فإن الله عز وجل يقول: يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم^۱ إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه و أتى أخرج حين أخرج و لا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي...^۲؛ طبرسی از کلینی^۳ و او نیز از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که: از ناحیه مقدس امام عصر^{علیه السلام} توسط محمد بن عثمان، پیامی بدین مضمون وارد شد: و اما علت وقوع غیبت، این است که خدای عزوجل می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از اموری که اگر برای شما آشکار گردد، شما را نگران می کند پرس و جو نکنید. پدرانم، همه از سرکشان زمانه خود، بیعتی به گردن داشتند، اما آن گاه که من دست به قیام بزنم، بیعت هیچ ظالم سرکشی را به گردن نخواهم داشت.»

۲. «محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله^{عليه السلام} قال: يقوم القائم و ليس لأحد في عنقه عهد و لا عقد و لا بيعة^۴؛ هشام بن سالم، از امام صادق^{علیه السلام} نقل کند که فرمود: قائم، دست به قیام می زند و پیمان و قرار داد و بیعتی از هیچ کس به گردن نخواهد داشت.»

عهد و عقد و بیعت از نظر معنا با هم متقارب و نزدیکاند و گویی یکدیگر را تأکید می کنند. احتمال دارد مقصود از عهد، وعده با خلفای جور باشد. بدین معنا که موقعیت آن ها را رعایت کند. یا منظور، ولایت عهدی است، همانند امام رضا^{علیه السلام} و مقصود از عقد، پیمان، مصالحه و آتش بس باشد، همانند امام حسن^{علیه السلام} و مراد از بیعت، اقرار و اعتراف ظاهری به خلافت غیر باشد.^۴

این موضوع، در احادیث زیادی مطرح گردیده به گونه ای که شیخ صدوق در کمال الدین باب چهل و چهار (علة الغيبة) یازده حدیث نقل کرده، که پنج حدیث نخست را (از ۱ تا ۵) به این موضوع اختصاص داده است.

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ۲۸۵: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵، ب ۴۵، ح ۴: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲، ح ۷.

۳. کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب فی الغيبة، ص ۲۸۴، ح ۲۷: مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۸، ح ۲۷.

۴. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۸.

دسته هفتم - خالی شدن صُلب‌های کافران از مؤمنان

۱. «ابن مسرور، عن ابن عامر، عن عبدالله بن عامر، عن ابن ابي عمير، عن ذكره، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: ما بال امير المؤمنين عليه السلام لم يقاتل مخالفيه في الاول؟ قال: لاية في كتاب الله عزوجل (لو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا اليما) قال: قلت: و ما يعنى بتزاوليلهم؟ قال: ودائع مؤمنين في اصلاب قوم كافرين، و كذلك القائم عليه السلام، لن يظهر ابداً حتى تخرج ودايع الله عزوجل، فاذا خرجت ظهر على من ظهر من اعداء الله عز و جل، فقتلهم؟ ابن ابي عمير، با واسطه‌ای از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: چرا امیر مؤمنان عليه السلام در آغاز کار، با مخالفان خود کارزار و جنگ نکرده است؟ فرمود: به جهت آیه‌ای که در کتاب خدای عزوجل آمده که اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از یکدیگر جدا می‌شدند، کافران را عذابی دردناک می‌چشانیم وی می‌گوید: عرض کردم: مقصود از «تزاویلهم» چیست؟ فرمود: مقصود نطفه‌های مؤمنانی است که در صُلب‌های کافران به ودیعه نهاده شده‌اند. [حضرت] قائم نیز تا زمانی که ودیعه‌های خدای عزوجل آشکار نگشته، ظهور نخواهد کرد. بنابراین، هنگامی که مؤمنان از صُلب‌های کافران، آشکار شدند، او نیز ظهور می‌کند و بر دشمنان خدای عزوجل غلبه می‌یابد و آنان را به هلاکت می‌رساند.»

شیخ صدوق، در کتاب *علل الشرایع*^۳ این روایت را به سندی دیگر از ابراهیم کرخی، از امام صادق عليه السلام نقل کرده است.

دسته هشتم - راز غیبت مشخص نیست و تنها خدا از آن آگاه است

۱. «ابن عبدوس، عن ابن قتیبة، عن حمدان بن سلیمان، عن حمد بن عبدالله بن جعفر المدائنی، عن عبدالله بن الفضل الهاشمی، قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول: إن لصاحب هذا الأمر غیبة لا بد منها یرتاب فیها كل مبطل. فقلت له: و لِمَ جعلت فداك؟ قال: لأمر لم یؤذن لنا فی كشفه لكم. قلت: فما وجه الحكمة فی غیبتة؟ فقال: وجه الحكمة فی غیبتة وجه الحكمة فی غیبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكراً. إن وجه الحكمة فی ذلك لا ینكشف الا

۱. سوره فتح، آیه ۲۵.

۲. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۴۷؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۷، ح ۱۹.۳. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۴۷.

بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخِضْرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ، وَ قَتْلِ الْعَلَامِ، وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ - لِمُوسَى عليه السلام إِلَى وَقْتِ إِفْتِرَاقِهِمَا.

يَابْنَ الْفَضْلُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَ إِنَّ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشَفٍ لَنَا؛ عبد الله بن فضل هاشمی می گوید: از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم می فرمود: صاحب الامر قهراً دارای غیبتی خواهد بود. و هر باطل گرایی، در آن، به شک و تردید خواهد افتاد.

عرض کردم: فدایت شوم! برای چه؟ فرمود: بدین جهت که به ما اجازه داده نشده آن را برای شما فاش سازیم. عرض کردم: چه حکمتی در غیبت او است؟ فرمود: راز غیبت او، همان حکمتی است که در غیبت حجّت‌های الهی قبل از او بوده است. راز غیبت او پس از ظهورش آشکار خواهد گشت همچنان که راز کارهای حضرت خضر علیه السلام - در خصوص شکستن کشتی و کشتن پسر یجه و مرمت دیوار - تا زمان جدایی آن دو، برای حضرت موسی علیه السلام فاش نگشت.

ای پسر فضل! امر [ظهور حضرت مهدی علیه السلام] از امور الهی و رازی از اسرار خدا و غیبتی از غیبت‌های پروردگار است و از آن جا که می‌دانیم خدای، عزّوجلّ، حکیم است، تصدیق می‌کنیم تمام کارهای او نیز براساس حکمت است هر چند راز آن برای ما آشکار نباشد.»

تا این جا، کوشیدیم نمونه‌ای از روایات رسیده در مورد علل و اسباب غیبت را، دسته‌بندی و معرفی کنیم. و به خواست خدا در جای خود بحث خواهیم کرد که آیا این علّت‌ها را به عنوان علّت، می‌پذیریم یا خیر؟ در صورت پذیرفتن، آیا هر کدام از آن‌ها، علّت تامّ هستند یا ناقص؟ یعنی وجودشان برای وجود معلول، لازم و کافی است و وجود معلول، به چیز دیگری غیر از آن‌ها، توقف ندارد؟ یا بودن و وجودشان برای وجود معلول، لازم است. اما کافی نیست؟ و یا هیچ کدام به عنوان علّت مطرح نیستند؟

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴ (علة الغيبة)، ح ۱۱؛ علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح باب ۷: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۴ (علة الغيبة)، ح ۸: منتخب‌الأثر، باب ۲۸ (فی علة غيبته)، ص ۳۳۰، ح ۱.

مرحله دوم: بررسی سندی و دلالی روایات

در این مرحله، چهار محور مورد نظر است:

اولین محور. نخستین مدرک و کتابی که روایت را نقل کرده است؛

محور دوم. بررسی سندی حدیث؛

محور سوم. شواهدی از روایات دیگر بر صدق روایت مورد نظر در صورتی که از لحاظ سند، دلیل کافی نداشته باشیم؛ یعنی، اگر روایت، مشکل سندی داشته باشد، آن را کنار نمی‌نهییم؛ بلکه برای جبران ضعف سندش، شواهد صدق و مؤیدات دیگری را از روایات ائمه طاهرين عليهم السلام بیان می‌کنیم؛

محور چهارم. بررسی دلالی روایت

بررسی نخستین روایت: اجرای شیوه پیامبران عليهم السلام در مورد حضرت مهدی عليه السلام

«حدثنا المظفر بن جعفر العلوی، قال: حدثنا جعفر بن مسعود و حيدر بن محمد السمرقندی جميعاً قالاً: حدثنا محمد بن مسعود، قال حدثنا جبرئیل بن احمد عن موسى بن جعفر البغدادي، قال: حدثني الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه: عن أبي عبدالله ١ قال: إنَّ للقائم منَّا غيبةً يطول أمدها. فقلت: و لِمَ ذاك يا بن رسول الله؟ قال: إنَّ الله عزَّوجلَّ أبقى إلا أنْ يجري فيه سنن الأنبياء عليهم السلام في غيبتهم؛ قائم ما دارای غیبتی است که به طول می‌انجامد. راوی می‌گوید: ای فرزند رسول خدا چرا به طول می‌انجامد؟ فرمود: خدای عزوجل به یقین سنت‌های پیامبران در غیبت‌هایشان را در مورد وی جاری خواهد ساخت.

محور نخست. نخستین مدرک و کتابی که به نقل این روایت پرداخته، کتاب *کمال‌الدین* و نیز کتاب *علل‌الشرایع* است. هر کس که این روایت را نقل نموده، یا از *علل* و یا از *کمال*، روایت کرده و یا طریق نقل وی به این کتب منتهی می‌شود. اندک تفاوت میان سند حدیث مذکور در کتاب‌های *علل‌الشرایع* و *کمال‌الدین* بدین قرار است:

در سند *کمال‌الدین* بعد از «العلوی»، «السمرقندی» اضافه کرده، و «جعفر بن محمد بن مسعود» را به جای «جعفر بن مسعود» آورده است.

۱. *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴ (علة الغيبة)، ح ۶؛ *علل‌الشرایع*، ج ۱، ص ۲۴۵، باب ۷؛ *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۴ (علة الغيبة)، ح ۸؛ *منتخب‌الأثر*، باب ۲۸ (فی علة غيبته)، ص ۳۳۰، ح ۱.

علت این که شیخ صدوق در دو کتاب خود روایت را از دو نفر، جعفر بن مسعود و جعفر بن محمد نقل می‌کند، برای تأکید مطلب و تعدد طریق است تا اگر یکی از راویان، مشکل توثیق دارد، دیگری، آن مشکل را نداشته باشد و در نتیجه، در توثیق سند، خللی وارد نگردد.

محور دوم. بررسی سند

۱. مظفر بن جعفر علوی:

مظفر، یکی از اساتید شیخ صدوق رضی الله عنه است. آیت‌الله خویی^۱ و محقق شوشتری^۲ مورد وی ساکت‌اند. و تنها به ذکر نام او اکتفا می‌کنند؛ ولی مامقانی، در مورد وی نظر می‌دهد و می‌گوید: در این که مظفر بن جعفر، شیعه است. شک و شبهه‌ای نیست، از سویی وی استاد اجازه شیخ صدوق است. همین موضوع، ما را از توثیق او، بی‌نیاز می‌سازد از این رو، حکم ثقه را دارد.^۳

بنابراین، مامقانی، ابتدا، با بیان شیعه بودن راوی (مظفر)، می‌خواهد حسن بودن ایشان را ثابت کند و سپس مبنای خود را در وثاقت راوی بیان می‌کند و می‌گوید: راوی، استاد اجازه صدوق است و این رتبه را دلیل بر وثاقت او می‌داند. با این بیان، اگر مبنای مامقانی را بپذیریم، این راوی (مظفر)، ثقه است و حدیث، از ناحیه وی مشکل سندی ندارد. هر چند در تعبیر ایشان (بحکم الثقة) تأمل است.

۲. جعفر بن مسعود

در سند کتاب *علل الشرایع*، این نام بیان شده؛ ولی در کتاب‌های رجال، نامی از او به میان نیامده است. اگر چنین باشد، سند، دارای مشکل خواهد بود؛ اما در سند کتاب *کمال‌الدین* بعد از نام «جعفر»، «بن محمد» آمده است. و شیخ طوسی می‌گوید: این شخص (جعفر بن محمد بن مسعود) فاضل است و در *وجیزه*^۴ و *بلغه* گفته‌اند: «وی

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

۲. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۹۶.

۳. تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۲۲۰: «لاشبهة فی كونه إمامياً و كونه شیخ إجازة یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقة.»

۴. این کتاب به نام «رجال‌المجلسی» منتشر شده و این مطلب در ص ۱۷۷ آن به شماره ۳۷۵ آمده است.

ممدوح است.»

مامقانی، با ملاحظه سه مطلب فوق‌الذکر، اظهار نظر کرده و می‌گوید: این شخص، از حسان به شمار می‌آید و روایت‌اش، روایتِ حَسَن است.^۱
 آقای خویی، «جعفر بن محمد بن مسعود» را به «جعفر بن معروف» برمی‌گرداند.^۲
 اگر چنین باشد، باید وثاقت آن شخص را مورد بررسی قرار دهیم.
 تا این جا، تقریباً براساس برخی مبانی، مشکل سندی نداریم؛ ولی اگر نتوانستیم وثاقت و عدالت جعفر بن محمد بن مسعود را ثابت کنیم، در طریق حدیث، شخص دیگری به نام «حیدر بن محمد السمرقندی» نیز وجود دارد که در عرض او است و روایت، از این دو نفر نقل شده و به اصطلاح، دارای دو طریق است:

۳. حیدر بن محمد سمرقندی

شیخ طوسی می‌گوید: این شخص، جلیل‌القدر و فاضل است. همچنین نام وی را در دو جا، یکی، در کتاب *فهرست* خود که می‌گوید: فاضل و جلیل‌القدر است^۳ و دیگری در کتاب رجال‌اش که می‌گوید: عالم و جلیل‌القدر است^۴ نقل نموده و علامه، در بخش *نخست خلاصة الأقوال*^۵ می‌گوید: عالم و جلیل‌القدر و ثقه است. مامقانی، با جمع بین این دو سخن می‌گوید: این شخص، ثقه است.^۶
 آقای خویی، سخن خود را با احتیاط مطرح می‌کند و می‌گوید: در حسن بودن و جلالت این شخص [حیدر بن محمد]، اشکالی وجود ندارد و در این مورد، گفته شیخ طوسی که فرمود: وی فاضل و جلیل‌القدر یا عالم و فاضل است، کفایت می‌کند و مقام والای او را به دست می‌آوریم، اما نمی‌توانیم با این گفته، وثاقت وی را ثابت کنیم. از سویی، پیش از علامه و ابن داود نیز به کسی که ایشان را ثقه بدانند دست نیافتیم و شاید این دو تن برداشتی اشتباه از سخن شیخ طوسی کرده‌اند، که گفته

۱. تنقیح‌المقال، ج ۱۶، ص ۵۹.

۲. معجم رجال‌الحديث، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. فهرست شیخ طوسی، ص ۱۲۰، ش ۲۵۹.

۴. رجال شیخ طوسی، ص ۴۶۳.

۵. خلاصة الأقوال، قسم ۱، ص ۱۲۷، ش ۳۳۱، تحقیق: نشر الفقه.

۶. تنقیح‌المقال، ج ۲۴، ص ۴۶۳.

بود: حیدر بن محمد شخصیتی جلیل‌القدر است. او، سپس می‌گوید: این تعبیر نیز بعید نیست.^۱

۴. محمد بن مسعود (ابوالنضر)^۲:

وی، صاحب تفسیر عیاشی است و در آغاز، از علمای اهل سنت به شمار می‌آمد؛ ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه نمود. نجاشی می‌گوید: او [محمد بن مسعود] ثقه، راستگو و یکی از شخصیت‌های برجسته این طایفه است. ابتدا، پیرو مذهب اهل سنت و از احادیث عامه زیاد شنیده بود، آن‌گاه مستبصر شد و مذهب شیعه را پذیرفت.^۳

شیخ طوسی می‌گوید: او، فردی جلیل‌القدر بود و روایات و اخبار فراوانی را می‌دانست و بصیرت و آشنایی زیادی نسبت به آن‌ها داشت و صحیح را از سقیم می‌شناخت و در مورد روایات، اطلاعات کافی داشت.^۴

هم‌چنین شیخ طوسی در رجال خود می‌گوید: وی [محمد بن مسعود]، از نظر علم و فضل، ادب، فهم و هوشیاری، بیش‌ترین بهره را نسبت به اهل زمان خود در مشرق (اطراف خراسان) داشت.^۵

آقای خوبی می‌گوید: طریق شیخ صدوق، به مظفر بن جعفر بن مظفر علوی عمری رضی الله عنه جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش ابی نضر، از محمد بن مسعود عیاشی، حنّان بن سدید است. که (این طریق) مانند طریق شیخ طوسی، ضعیف است.^۶ عرض متواضعانه ما به آقای خوبی، این است که اگر پذیرفتیم طریق شیخ، به سدید ضعیف است، به جهت وجود جعفر بن محمد در سلسله راویان است؛ ولی شیخ صدوق، طریق دیگری غیر از او دارد که در آن، حیدر بن محمد سمرقندی است و

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۶ ص ۳۱۶.

۲. محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السلمی السمرقندی، ابوالنضر المعروف بالعیاشی. ثقة، صدوق... وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۴۲. دار احیاء التراث العربی.

۳. رجال نجاشی، ص ۳۵.

۴. فهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۲، ش ۶۰۴.

۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۹۷؛ اختیار معرفة الرجال الکشی، شماره ۱۰۱۴؛ خلاصة الأقوال، بخش ۱، ص ۲۴۷، نشر الفقهة؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۱۵.

۶. معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۳۰.

شما، مقام والای وی را پذیرفته‌اید و دیگران نیز مانند شیخ طوسی او را مدح و علامه حلّی، او را توثیق کرده است. بنابراین، تا این جا، مشکل سندی نداریم.

۵. جبریل بن احمد فاریابی

شیخ طوسی، در مورد وی می‌گوید: او، مقیم «کَشّ» بود و روایات زیادی از علمای عراق و قم و خراسان نقل کرده است.^۱

آقای مامقانی، از وجیزه علامه مجلسی و *بلغة* [المحدثین سلیمان بن عبدالله ماحوزی] نقل می‌کند که [جبریل بن احمد]، ممدوح است و می‌افزاید: آقای وحید بهبهانی، در حواشی خود می‌گوید: دایی من (علامه مجلسی) [جبریل بن احمد] را ممدوح دانسته است. ظاهراً، ریشه این سخن، گفته شیخ طوسی است که می‌گوید: وی، کثیرالروایة و مورد اعتماد کُشی بوده است به گونه‌ای که هر جا دست خط و نوشته این شخص [جبریل بن احمد] را می‌دید، به آن اعتماد کرده و آن‌چه را که از دست خط او می‌یافت به آن اعتماد می‌کرد و بی‌درنگ به نقل آن می‌پرداخت. بنابراین، کثیرالروایة بودن جبریل بن احمد و اعتماد کُشی به دست خط وی، خود حاکی از مقام والای او دارد؛ بلکه وثاقت وی را می‌رساند.

آقای مامقانی، به نقل از حواشی مجمع‌الرجال قهپایی که شخص مصنف، آن حاشیه‌ها را مرقوم کرده است، می‌گوید: از این که کُشی نام وی را برده و از او نقل حدیث کرده، اعتبار او و اعتماد بر وی و بر دست خط و نوشته‌اش، ظاهر و هویدا می‌شود.

مامقانی، بعد از نقل سخن علما، نظر نهایی خود را چنین بیان می‌دارد: سخنان علما، به جا و مناسب است و روایات جبریل بن احمد را اگر در زمره روایات موثّق ندانیم، حدّاقل، از روایات حسان به شمار می‌آیند.^۲

آقای خوبی می‌گوید: کُشی، روایات زیادی از ایشان نقل می‌کند، به گونه‌ای که هر جا دست خط او را می‌یافت و می‌دید، بی‌درنگ به آن‌ها اعتماد و به نقل آن

۱. رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۸؛ المعجم/الموحد، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. تنقیح‌المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

گفته‌ها می‌پرداخت؛ ولی همان گونه که می‌دانید و بارها اشاره شده، اعتمادِ قَدَمًا بر شخص، نه دلالت بر وثاقت فرد دارد و نه دلیل بر حُسن وی به شمار می‌آید، زیرا آنان، احتمالاً بنا را بر أصالة‌العدالة می‌گذاشتند و به آن شخص اعتماد می‌کردند.^۱ محقق شوشتری - که خود شخصی نقاد است و به سختی، راوی را می‌پذیرد - در این مورد چنین اظهار می‌دارد: تحقیق، این است که وی [جبریل بن احمد] استاد عیاشی است و کَشّی نیز از او و یا از دست خطاش نقل حدیث کرده است...^۲ وی در تحقیق خود، دو مطلب را متذکر می‌شود که در واقع، اشاره به مبنا است:

۱. استاد عیاشی بودن؛

۲. اعتماد کَشّی به وی؛

مباحث مربوط به این که آیا شیخوخیت، وثاقت می‌آورد یا اماره بر توثیق است؟ و نیز اعتماد کَشّی، در این خصوص کفایت می‌کند یا خیر؟، بحث‌های مفصلی را می‌طلبد که در محلّ خود باید بحث شود؛ ولی در قضاوتی منصفانه مقام والای او، محرز است و از این نظر ظاهراً مشکلی ندارد.

۶. موسی بن جعفر بغدادی

مامقانی که بینشی گسترده دارد، در مورد این شخص سخن خود را با تأمل مطرح می‌کند و می‌گوید: بر حسب ظاهر، وی امامی مذهب و شیعه است؛ اما وضعیت او مجهول بوده و نمی‌دانیم چگونه شخصیتی بوده، مگر این که با ابن وهب بغدادی یکی باشد.

او، در مورد این شخص [موسی بن جعفر بغدادی] می‌گوید: «ظاهراً، شیعه امامی است؛ ولی مجهول‌الحال است.»

مامقانی می‌گوید: «ما، ابن وهب را از عرصه مجهول بودن، بیرون می‌آوریم، زیرا ابن داوود، وی را در باب راویان مورد اعتماد قرار داده و حداقل، جزء راویان حسان است و امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی باشد. در این صورت، او

۱. معجم رجال‌الحدیث، ج ۴، ص ۳۳.

۲. قاموس‌الرجال، ج ۲، ص ۵۶۵.

در زمره مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی در کتاب *نوادرالْحکمة* نیست؛ یعنی، محمد بن احمد هر کسی را در کتاب مذکور استثنا کرده، ضعیف بوده و برعکس، هر کس را استثناء نکرده، ضعیف شمرده نمی‌شود.

از این رو، در کتاب *النخیره* پس از نقل روایت، گفته است: در طریق آن، موسی بن جعفر بغدادی است که فردی موثق نیست؛ ولی در زمره مُستثنیاتِ *نوادرالْحکمة* نیز نمی‌باشد. چه بسا، این گونه بیان، حاکی از مقام والای او باشد.

از سوی، مامقانی به نقل از وحید بهبهانی می‌گوید: محمد بن احمد بن یحیی (صاحب *نوادرالْحکمة*) او را استثنا نکرده و از وی نقل روایت نموده است و این عدم استثنا و ذکر روایت از وی، دلالت بر عدالت او دارد ^۱...

بنابراین، «ابن وهب» در زمره راویان مورد اعتماد ابن داوود بوده است. از سوی دیگر، در صورت مطابقت وی با موسی بن جعفر بغدادی، در زمره مستثنیات *نوادرالْحکمة* نیست و هر چند وثاقت او مشکل باشد؛ اما به قدر متیقن، او در زمره راویان حسان است.

۷. حسن بن محمد بن سماعه صیرفی:

علامه و شیخ طوسی، ایشان را چنین معرفی می‌کنند: حسن بن محمد بن سماعه، ابومحمد کندی صیرفی کوفی، واقفی مذهب است؛ اما دارای تألیفاتی ارزشمند است و از فقه و دانشِ پاکی برخوردار است (یعنی، انحراف سلیقه ندارد) و حُسن انتقاد، یعنی در نقد یا انتخاب حدیث مهارت دارد و روایات زیادی را می‌دانست.

نجاشی و علامه، در مورد او می‌گویند: وی، فقیه و ثقه است. ^۲ آقای خوبی می‌گوید: او [حسن بن سماعه] از بزرگان واقفی مذهب شمرده می‌شد و روایات فراوانی نقل می‌کرد. وی، فقیه و ثقه است. ^۳ بنابراین، فرد یاد شده، مشکل مذهب و

۱. تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲. واقفی المذهب، إلا أنه جيد التصانيف، نقی الفقه، حسن الانتقاد، (الانتقاء) کثیر الحدیث. قاله العلامة و الشیخ. و قال النجاشی و العلامة: «إنه فقیه ثقه». و ذکر النجاشی الوقف أيضا. وسائل الشیعه، ج ۲۰ (الخاتمة)، ص ۱۷۰؛ و چ جدید، ج ۳۰، ص ۳۴۷؛ خلاصة الأقوال، ۲۱۲، چاپ رضی؛ رجال ابن داوود، ۴۴۲؛ فهرست شیخ طوسی، ۵۱.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷.

انحراف عقیده دارد، اما وثاقت او بدون مشکل است.

۸. حنان بن سدیر

مامقانی می‌گوید: در مورد این شخص، سه گفته وجود دارد:

۱. ثقه است. این جمله، گفته صریح شیخ طوسی در فهرست خود است و مواردی بر تأیید آن می‌آورد از جمله:
 - الف. ابن محبوب و دیگر اصحاب اجماع، از وی روایت نقل کرده‌اند؛
 - ب. روایات فراوانی نقل کرده است؛
 - ج. روایات او بی‌پیرایه و استوار است؛
 - د. روایات وی مقبول است؛
- اگر موارد یاد شده نیز مطرح نباشد، سخن شیخ طوسی که وی را ثقه می‌داند، کافی است؛

۲. موثق است؛ این، نظر وجیزه، بلغه و حاوی است؛

۳. ضعیف است چون، کیسانی مذهب است؛^۱ این جمله، تصریح مامقانی است؛ نخست باید گفت: وی واقفی مذهب بوده، نه کیسانی. وانگهی، انحراف عقیده، منافات با وثاقت ندارد، زیرا افراد زیادی مانند غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث و سکونی و ده‌ها تن از رؤات عامی مذهب، وجود دارند که حدیث‌شان نقل و به آن روایت، اعتماد می‌شود.

آقای خوبی می‌گوید: طریق صدوق به حنان بن سدیر، صحیح است. و سه طریق را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: هر سه طریق، صحیح است.^۲

۹. سدیر بن حکیم بن صُهبِ صیرفی

سدیر، از یاران امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بود. مجموع روایاتی که از او نقل شده، بیست و یک روایت است. از جمله، روایتی در ثواب پیاده و یا سواره رفتن به زیارت قبر ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام از او نقل شده است.

۱. تنقیح‌المقال، ج ۲۴، ص ۳۲۷.

۲. معجم رجال‌الحديث، ج ۶، ص ۳۰۲.

ابن شهر آشوب^۱، او را در زمره یاران خاص امام جعفر صادق علیه السلام معرفی می‌کند. آیا در زمره یاران خاص بودن، کفایت از وثاقت می‌کند یا خیر؟، بحث خاص خود را دارد؛ ولی پاسخ این است که: کفایت نمی‌کند. مقام و جایگاه او در دو دسته روایت وارد شده: دسته‌ای، او را مدح و دسته‌ای به مذمت وی پرداخته است.

۱. روایت حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام: «أَنَّهُ قَالَ - وَ عِنْدَهُ سَدِيرٌ - إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَ أَنَا وَ إِنَّا كَم - يَا سَدِيرٌ - نَصِيحٌ بِهِ وَ نَمْسِي؟ حَسِينُ بْنُ عَلْوَانَ مِي گويد: خدمت امام صادق علیه السلام بوديم و سدير نيز حضور داشت. امام فرمود: «هرگاه، خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را در مصیبت و بلا فرو می‌برد. ای سدير! ما و شما، شب و روزمان را اين چنين سپري مي‌کنيم.»

در اين روايت، ابتدا، کبرايي با جمله «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، بلا را به او می‌دهد» آمده، سپس بر سدير تطبيق داده شده است. بنا بر اين روايت مزبور در مدح سدير است. آقای خويی می‌گويد: اين روايت خود، مشکل سندی دارد، زيرا در طريق آن احمد بن عبید توثيق نشده، قرار دارد.

۲. روايت زيد شحام از امام صادق علیه السلام: «إِنِّي لِأَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ كَفِّي فِي كَفِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.» فقال: وَ دَمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَيْهِ، فَقَالَ: يَا شَحَّامُ! مَا رَأَيْتَ مَا صَنَعَ رَبِّي إِلَيَّ. ثُمَّ بَكَى وَ دَعَا، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا شَحَّامُ! إِنِّي طَلَبْتُ إِلَى الْهَيْ فِي سَدِيرٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - وَ كَانَا فِي السَّجَنِ - فَوَهَبَهُمَا لِي وَ خَلَى سَبِيلَهُمَا؟ زيد شحام می‌گويد: در حالی که دستم در دست امام صادق علیه السلام بود مشغول طواف بودم و اشک امام علیه السلام بر گونه‌هايش جاری بود. امام فرمود: «ای شحام! ندیدی خدا چه عنایتي در حق من نمود؟» آن گاه گريست و دعا کرد و بار ديگر فرمود: «ای شحام! من، از خدای عزوجل، آزادی «سدير» و «عبدالسلام» را خواستم و خداوند، آن دو را به من بخشيد و آزادشان ساخت.»

بنابراین، روايت مزبور، سدير را مدح می‌کند. علامه، اين روايت را معتبر می‌داند؛

۱. مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲. کافی ۲: ۲۵۳، ج ۶

۳. إختيار معرفة الرجال: ۲۱۰.

یعنی از دیدگاه او، این روایت، مشکل سندی ندارد؛ ولی آقای خویی، آن را تضعیف می‌کند و می‌گوید: این روایت، مشکل سندی دارد، زیرا در طریق آن، علی بن محمد قتیبی است و این شخص، هر چند از اساتید کَشّی است، اما توثیقی ندارد.

اشکال دوم آقای خویی، این است که اگر به فرض، از مشکل سند نیز چشم‌پوشی کنیم، این حدیث، هیچ‌گونه دلالتی بر وثاقت و یا حُسن «سدیر» ندارد؛ بلکه در نهایت، می‌رساند که امام علیه السلام، آن دو (سدیر و عبدالسلام) را دوست می‌داشت و با آنان مهربان بود و امام علیه السلام، به همه شیعیان و دوستانشان مهر می‌ورزید. بنابراین، روایت مزبور، دلالت بر وثاقت و حُسن آنان ندارد.

پذیرش سخن آقای خویی، مشکل است، زیرا اگر در روایت، «کان یحبّه»^۱ وارد شده باشد قطعاً دوست داشتن، غیر از مهربانی است. کسی که در طرف مقابل امام باشد (و تابع امام نباشد) حضرت نسبت به وی به این نحو خاص، عنایت نخواهد داشت. بنابراین، هر چند نتوانیم وثاقت او را به دست آوریم؛ ولی دلالت این روایت بر حُسن سدیر را می‌توان ثابت کرد.

علامه حلی می‌گوید: این حدیث، دلالت بر علو مرتبه آن دو تن - سدیر و عبدالسلام - دارد.^۲

آقای خویی، مبنایی دارد که ظاهراً، امام خمینی رحمته الله علیه نیز همین مبنا را داشتند در این مبنا روایتی که کسی را مدح می‌گوید اگر ناقل آن، شخص ممدوح باشد، دَوْر لازم می‌آید، زیرا پذیرش این روایت، متوقف بر قبول شخص راوی است و ثقه بودن او، متوقف بر همین روایتی است که خود آن را نقل می‌کند.

امام خمینی نیز می‌فرماید: این سنخ روایات، که ناقل آن، شخص ممدوح باشد، موجب سوءظن به او می‌شود^۳ و نه مدح! لکن روایات مادحه از سدیر نیست بنابراین اگر از مشکل سندی این دو روایت، چشم‌پوشی کنیم، روایت اول و دوم، هیچ‌گونه

۱. ولی ظاهراً این جمله در روایت نیامده، و امام علیه السلام به خاطر این که وی از شیعیانشان بوده دعا برای آزادی او کردند و این مثبت وثاقت نیست.

۲. خلاصه الأقوال، ص ۱۶۵.

۳. کلیات فی علم الرجال، ۱۵۲.

مشکل دلالی ندارند.

روایات مذمت سدیر

۱. روایت محمد بن عذافر از امام صادق علیه السلام: «ذکر عنده علیه السلام سدیر. فقال: «سدیر عَصِيدَةٌ بَکَلٌ لَوْنٌ؛ در محضر امام صادق علیه السلام سخن از «سدیر» به میان آمد. امام فرمود: «سدیر، عَصِيدَه به هر رنگی است.»

طریحی، در توضیح این مطلب می گوید: عَصِيدَه به هر رنگ، یعنی با همه قشری، نشست و برخاست می کند.

آقای خوبی، می گوید: اولاً، این روایت، مشکل سندی دارد، زیرا در سند آن، علی بن محمد است که توثیق ندارد. دلالت بر مذمت نیز ندارد؛ چون احتمال دارد منظور امام علیه السلام از این جمله، تغییر ناپذیری حقیقت سدیر و واقع او باشد، هر چند به هر رنگی درآید؛ یعنی، حقیقت او ثابت و همانند عَصِيدَه^۲ است که حقیقت او ثابت است، هر چند تغییر رنگ دهد.

۲. معلى بن خنيس^۳ می گوید: نامه های «عبدالسلام» و «سدیر» و دیگران را (از عراق) خدمت امام صادق علیه السلام بردم. این کار، در زمانی اتفاق افتاد که سیاه جامگان قیام^۴ کرده بودند و میان آنان، علویان فریب خورده ای، مانند عیسی بن موسی وجود داشت که به تحریک شیطان، نخستین کسی شد که لباس عباسیان و جاهلیت، بر تن کرد. و همین افراد، زمینه ساز حکومت بنی عباس شدند؛ ولی هنوز عباسیان به حکومت نرسیده بودند. آن دو تن [عبدالسلام و سدیر] در چنین شرایطی، به امام علیه السلام نوشته بودند: **بأنا قد قدرنا أن يؤول هذا الأمر إليك فما تری؟ ما، امید داشتیم کار**

۱. اختیار معرفة الرجال، ۲۱۰.

۲. عَصِيدَه به معنی حریره یا فرنی آمده که با رنگ های گوناگونی تهیه می شود.

۳. شیخ طوسی در «کتاب الغیبه» در مورد وی می گوید: «معلى از پیروان محکم و یا یکی از خدمتگزاران امام صادق علیه السلام بود و نزد امام، از جمله افراد پسندیده محسوب می شد و راه و روش امام را طی می کرد. آقای خوبی، از او بسیار دفاع می کند و می گوید: «هیچ مشکلی در وثاقت اش نداریم.» رجوع شود به الغیبه، ص ۳۴۷ - مؤسسة المعارف الاسلامیة ۷، ج ۷، ص ۳۴۵؛ معجم رجال الحديث ۱۸: ۲۳۵.

۴. اصحاب ابومسلم مروزی بودند.

۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۷۴.

[سرانجام خلافت] به دست شما بیفتد. نظرتان چیست؟. امام علیه السلام با اطلاع یافتن از مضمون نامه، بی‌درنگ، نامه‌ها را بر زمین کوبید و فرمود: «فَضْرِبْ بِالْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: أَفْ، أَفْ! مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ! أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السَّفِيَانِي!»^۱ گفته‌اند، این روایت، دلالت بر مذمت «سدیر» دارد، زیرا امام علیه السلام فرمود: «من، پیشوای اینان نیستم.»

آقای خوبی می‌گوید: اولاً، این روایت، از نظر سند، ضعیف است، زیرا صباح بن سیّابه در سلسله سند آن قرار دارد.

ثانیاً، هیچ‌گونه دلالتی بر مذمت سدیر ندارد، زیرا این دو تن آرزو داشتند خلافت، به امام صادق علیه السلام پایان پذیرد، اما از واقعیت بی‌خبر بودند. امر خلافت به وجود کسی که سفیانی را به قتل می‌رساند (یعنی امام زمان علیه السلام) منتهی خواهد شد و امام صادق علیه السلام با بیان خود، آنان را به واقعیت موضوع آگاه ساخت و مطلب را به آنان فهماند.^۲

۳. سدیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «یا سدیر! أَلْزِمِ بَيْتَكَ وَ كُنْ حَلْساً مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السَّفِيَانِي قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَي رَجْلِكَ؟» ای سدیر! در خانه خود بنشین و همانند زیراندازی از زیراندازهای خانه‌ات باش و حرکتی انجام مده و چونان شب و روز آرام باش و هر گاه اطلاع یافتی سفیانی دست به جنبش زده، هر چند با پای پیاده، خود را به ما برسان.^۳

البته گاهی، دستوراتی از سوی ائمه طاهرين علیهم السلام به اشخاصی صادر می‌گشت که مناسب با ظرفیت همان شخص بود. از آن جمله، حدیث مذکور در مورد سدیر است که امام علیه السلام، به وی دستور خانه‌نشینی و عدم دخالت در امور جاری را می‌دهد؛ ولی در مقابل، امام صادق علیه السلام به نوجوانی مانند هشام بن حکم دستور به بحث با مرد شامی می‌دهد و هشام را در بحث کردن، تحسین می‌کند.^۴

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۳۱، ح ۵۰۹.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۶.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.

۴. همان، ج ۸، ص ۳۸۳.

۵. کافی، ج ۴، ص ۳۸۳.

ابو خالد کابلی می‌گوید، کنار قبر پیامبر اکرم ﷺ رفتم و دیدم ابوجعفر، مؤمن الطاق، کنار قبر شریف نشسته و دکمه‌هایش را باز کرده و سینه سپر نموده، سرگرم بحث و گفت و گو با علما است، به گونه‌ای که یک جمله می‌گویند و هشام، چندین پاسخ می‌دهد. دیدم، بحث آن‌ها بالا گرفته، از این رو سر به گوش او نهادم و گفتم: مگر آقا نگفت بحث مکن؟ گفت: آقا به تو فرمان داد که به من ابلاغ کنی؟ عرض کردم: خیر؛ به خود من این دستور را داد. هشام پاسخ داد که: تو بحث نکن!

ابو خالد می‌گوید: نزد امام بازگشتم و مطلب را برای حضرت نقل کردم. امام خندید و فرمود: او، با تو تفاوت دارد؛ یعنی او نوعی مسئولیت دارد و تو به گونه‌ی دیگر دارای مسئولیت هستی. (کاری از او برمی‌آید که از تو بر نمی‌آید)

آقای خوبی می‌گوید: از روایاتی که در مورد مدح و ستایش و نیز مذمت سدید گفته شده، نمی‌توان بر خوبی و یا بدی سدید، استدلال کرد.

با این همه، آقای خوبی دیدگاه خویش را چنین بیان می‌دارد:

اولاً، سدید بن حکیم، ثقه است، زیرا جعفر بن محمد بن قولویه و نیز علی بن ابراهیم - در تفسیرش - به وثاقت وی شهادت داده‌اند.^۲

ثانیاً: این توثیق، هیچ گونه تعارضی با روایت علامه - از قول سید علی بن احمد عقیقی که گفته: سدید بن صیرفی، مخلط است - ندارد و چون وثاقت عقیقی ثابت نشده و از سویی، خود تخلیط، یعنی نقل روایات معروف و روایات منکر، با وثاقت راوی منافاتی ندارد. وی در پایان می‌گوید: طریق شیخ صدوق به سدید، صحیح است و مشکل سندی نیز ندارد.^۳

محور سوم. شواهد و مؤیدات

با بررسی سند روایت مورد نظر، تقریباً، مشکل سندی حل شد و از سویی، با قطع نظر از سند آن، روایات زیادی از ائمه طاهرین علیهم‌السلام وارد شده که مضمون آن‌ها با

۱. در سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۵۳ آمده است: إن صاحب الطاق یکلم الناس فیطیر و ینقض و أنت إن قصوک لن تطیر.

۲. خلاصة الاقوال، ص ۱۶۵، باب ۱۰، شماره ۴۷۹. البته آقای خوبی نسبت به رجال کامل الزیارات در اواخر عمرشان از مبنای خود برگشته است.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۷.

بازگشت، وی را به چهره نشناختند ... و در حقیقت مثال [حضرت] قائم علیه السلام مثال [حضرت] صالح است.»

روایت سوم

«عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: في القائم سنة من موسى بن عمران عليه السلام «فقلت: و ما سنته من موسى بن عمران؟ قال: خفاء مولده و غيبته عن قومه. فقلت: و كم غاب موسى عن أهله و قومه؟ فقال: ثمانى و عشرين سنة؛ عبدالله بن سنان، از امام صادق عليه السلام روایت می کند که فرمود: قائم، شیوه‌ای را از موسی بن عمران دارا است. عرض کردم: شیوه او از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: «پنهانی ولادت و غایب گشتن از قوم خود». عرض کردم: موسی چند سال از قوم و خاندان خود غایب بود؟ فرمود: «بیست و هشت سال.»

روایت چهارم

«عن أبي بصير، قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: إن في صاحب هذا الأمر سنناً من سنن الأنبياء عليهم السلام: سنة من موسى بن عمران، و سنة من عيسى، و سنة من يوسف، و سنة من محمد عليه السلام. فأما سنته من موسى بن عمران فخائف يترقب، و أما سنته من عيسى فيقال فيه ما قيل في عيسى، و أما سنته من يوسف فالستر، يجعل الله بينه و بين الخلق حجاباً، يروونه و لا يعرفونه، و أما سنته من محمد عليه السلام فيهتدى بهداة و يسير بسيرته؛ ابو بصير از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمود: «درباره صاحب‌الأمر، شیوه‌هایی از شیوه‌های پیامبران جاری است، شیوه‌ای از موسی بن عمران و روشی از عیسی و شیوه‌ای از یوسف و روشی از محمد عليه السلام. شیوه او از موسی بن عمران، بیم و وحشت و انتظار است و شیوه او از عیسی، همان مواردی است که مردم درباره عیسی گفتند. اما شیوه او از یوسف، پنهان بودن است. خداوند، میان او و آفریدگانش حجابی قرار می دهد، [حضرت مهدی] را می بینند؛ ولی نمی شناسند. و شیوه او از محمد عليه السلام آن است که مردم را به هدایت خدا رهنمون

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵۰؛ إنبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۹ و ص ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ نورالتقلین، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۵۰ و ص ۲۸؛ دلائل الامامة، ص ۲۵۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۶؛ إنبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۴ و ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۳.

می‌کند و براساس سیره و روش او حرکت می‌کند».

شواهدی از روایاتِ امام زین العابدین علیه السلام

۱. «عن سعید بن جبیر، قال: سمعتُ سَيِّدَ العابدِينَ عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ علیه السلام يقول: في القائمِ مَنَّا سننُ من الأنبياء: سنَّة من أبينا آدم عليه السلام و سنَّة من نوح و سنَّة من إبراهيم، و سنَّة من موسى و سنَّة من عيسى، و سنَّة من أيوب و سنَّة من محمد صلى الله عليه وآله. فأما من آدم و نوح فَطُولُ العُمْرِ، و أما من إبراهيم فَخَفَاءُ الوِلادَةِ و إعتزالُ الناسِ، و أما من موسى، فالخوف و الغيبة، و أما من عيسى فَاختِلافُ الناسِ فيه، و أما من أيوب فَالفرَجُ بعدَ البَلوى، و أما من مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَالخروجُ بالسَّيفِ؛ سعید بن جبیر می‌گوید: از سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در قائم ما، شیوه‌هایی از پیامبران علیهم السلام جاری است: شیوه‌ای از پدرمان آدم علیه السلام و شیوه‌ای از نوح و شیوه‌ای از ابراهیم و شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از ایوب و شیوه‌ای از محمد صلى الله عليه وآله. از آدم و نوح، طول عمر؛ از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم؛ از موسی، ترس و غایب گشتن؛ از عیسی، اختلاف مردم درباره او؛ از ایوب، گشایش بعد از گرفتاری و از محمد، قیام با شمشیر.»

شواهدی از روایاتِ امام باقر علیه السلام

۱. «... عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا جعفر الباقر علیه السلام يقول: في صاحب هذا الأمرِ سننُ من أربعةِ أنبياء: سنَّة من موسى، و سنَّة من عيسى، و سنَّة من يوسف، و سنَّة من مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله. فقلت: ما سنَّة موسى؟ قال: خائفٌ يترقبُ. قلت: و ما سنَّة عيسى؟ فقال: يُقالُ فيه ما قيلَ في عيسى. قلت: فما سنَّة يوسف؟ قال: السَّجُنُ و الغيبةُ. قلت: و ما سنَّة مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؟ قال: إذا قامَ سارَ بسيرةِ رسولِ الله صلى الله عليه وآله...؟ أبو بصیر می‌گوید: از ابوجعفر، امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در صاحب الأمر، شیوه‌های چهار پیامبر جاری است: شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از یوسف و شیوه‌ای از محمد صلى الله عليه وآله. عرض کردم: شیوه موسی چیست؟ فرمود: ترسان و نگران و در انتظار. گفتم: شیوه عیسی چیست؟ فرمود: آن

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۱، ب ۳۱، ح ۳ و ۴ و ۵؛ اعلام‌السوری، ص ۴۰۲؛ کشف‌الغمة، ج ۳، ص ۳۲؛ الصراط‌المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۸؛ بحارالانوار، ح ۵۱، ص ۲۱۷.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۶۴؛ الإمامة و التبصرة، ص ۹۳؛ إثبات‌الوصیة، ص ۲۲۶؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۵۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹؛ دلائل‌الامامة، ص ۲۹۱؛ تقریب‌المعارف، ص ۱۹۰؛ کنز‌الفوائد، ص ۱۷۵؛ غیبت طوسی، ص ۱۴۰ و ۲۶۱؛ اعلام‌الوری، ص ۴۰۳؛ إثبات‌الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۶۹ و ۵۱۳؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹؛ و ج ۵۱، ص ۲۱۶.

چه در مورد عیسی گفته شده، درباره او نیز گفته خواهد شد. پرسیدم: شیوه یوسف کدام است؟ فرمود: زندانی شدن و پنهان گشتن از دیدگان... گفتم: شیوه محمد ﷺ چه چیز است؟ فرمود: آن گاه که دست به قیام زند، به سیره و روش پیامبر ﷺ رفتار خواهد کرد...»

شاهدی از روایاتِ امام رضا ﷺ

راوی می گوید از امام رضا ﷺ پرسیدم: با حدیثی که زُرعه بن محمد حضرمی از سماعة بن مهران نقل کرده که امام صادق ﷺ می گوید: «إِنَّ ابْنَ هَذَا فِيهِ شَبَهُ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ: يُحْسَدُ كَمَا حُسِدَ يَوْسُفُ ﷺ، وَ يَغِيبُ كَمَا غَابَ يُونُسُ وَ ذَكَرَ ثَلَاثَةَ أَوْسَرٍ» چه کنم؟ قال ﷺ: «كَذِبَ زُرْعَةُ! لَيْسَ هَكَذَا حَدِيثُ سَمَاعَةَ! إِنَّمَا قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - يَعْنِي الْقَائِمَ - فِيهِ شَبَهُ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ، وَ لَمْ يَقُلْ ابْنِي...!»^۱ از سماعة بن مهران نقل شده که امام صادق ﷺ فرمود: «در این فرزندم، شباهت پنج پیامبر وجود دارد: مورد حسد قرار می گیرد همچنان که به یوسف ﷺ حسد ورزیده شد و غائب می گردد، همچنان که حضرت یونس ﷺ غائب شد و سه شباهت دیگر را ذکر می کند.» امام رضا ﷺ در پاسخ پرسش من فرمود: «زُرعه، دروغ گفته و سخن را برگردانیده است و حدیث سماعة، این گونه نیست. سماعة چنین نقل کرده است که امام صادق ﷺ فرمود: در صاحب الأمر - یعنی قائم - شباهت پنج پیامبر وجود دارد.»

شاید، زُرعه، خواسته روایت امام صادق ﷺ را بر اسماعیل، فرزند امام صادق ﷺ تطبیق نموده و آن را شاهدی بر مذهب اسماعیلیه قرار دهد، از این رو، امام رضا ﷺ در یک موضع گیری سریع و به جا فرمودند: «زُرعه، دروغ می گوید» و آن گاه اصل حدیث را نقل فرمود.

محور چهارم. بررسی دلالتی روایت

سنت، در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه های مختلفی وارد شده که عبارت است از:

۱. إختیار معرفة الرجال: الكشّی، ص ۴۷۶، شماره ۹۰۴، ابو عمرو قال: سمعت حمدويه، قال: زرعة بن محمد الحضرمی واقفی؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۶۵.

«سُنن»، «سُنَّة»، «سُنَّتْنَا»، «سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»، «سُنَّةُ اللَّهِ».

سنت، یعنی طریق و روشی که غالباً و یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی طریق و روش گذشتگان و گاهی طریق و سنت الهی است. طریق گذشتگان، مانند آیه شریفه: «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ!» کافران، به (قرآن) ایمان نمی‌آورند و سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است.^۲

روش و طریق الهی

گاهی درباره مخالفان و مشرکان و گاهی درباره پیامبران، صالحان و مؤمنان است. سنت الهی درباره مشرکان، به معنای نابودی و هلاکت آنان است. خداوند، می‌فرماید: (سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا)^۳

مقصود از این آیه شریفه، نابودی و به هلاکت رساندن مشرکان است که پیامبرشان ﷺ را از شهر و دیارش بیرون راندند، بنابراین، در این جا، «هلاکت»، همان سنت الهی است. اگر سنت را به پیامبران نسبت داده، به این جهت است که این سنت و طریق را خداوند به خاطر پیامبران اتخاذ کرده است. بدین ترتیب، معنای آیه شریفه چنین می‌شود: «مشرکان را هلاک خواهیم کرد به خاطر سنتی که ما برای پیامبران پیش از تو اجرا کردیم و تو، هیچ تغییر و تبدیلی در سنت ما نخواهی یافت.»^۴ والله العالم

۲. (إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ)^۵ منظور، عذاب و ریشه‌کن شدن مشرکان است.^۶

۳. (سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ)؛ یعنی، عقوبت و نکاتی مانند تبعید و هدر بودن خون آن‌ها ... که منافقان و نظایرشان را به دلیل پافشاری آن‌ها، بدان وعده دادیم.

۴. (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ)^۸ آیا آنان، به جز سنت پیشینیان (عذاب‌های

۱. سوره حجر، آیه ۱۳.

۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۴۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۷.

۴. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۵.

۵. سوره كهف، آیه ۵۵.

۶. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

۷. سوره احزاب، آیه ۶۲.

۸. سوره فاطر، آیه ۴۳.

دردناک آنان) چیزی را انتظار دارند؟ مقصود از این سنت، همان روش و طریقه الهی است که در اثر مکر و تکذیب آیات خداوند، بر آنان نازل می‌شود. منظور از تبدیل سنت، جایگزینی عافیت و نعمت، به جای عذاب است و مقصود از تغییر سنت، منتقل کردن عذاب، از گروهی است که سزاوار آنند به کسانی که استحقاق آن را ندارند.^۱

۵. (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ)^۲ این همان سنت و روش الهی در بندگان است که مسلم و مؤکد گردیده و به هیچ وجه قابل برگشت نیست؛ یعنی پس از دیدن بأس و انتقام خداوند، توبه، قابل قبول نیست.^۳

تا این جا، به مواردی از اجرای سنت‌های الهی در حق مشرکان و مخالفان لجوج، اشاره گردید؛ اما اجرای سنت‌های الهی در پیامبران و صالحان:

اجرای سنت‌های الهی در پیامبران و صالحان نیز به گونه‌های مختلف برقرار بوده است که نمونه‌هایی از آنها، به قرار ذیل است:

۱. (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ)^۴

در این آیه، مقصود، پیامبران و رسولان گذشته‌اند.^۵

۲. (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا)^۶

یعنی، این سنت و طریقه دیرینه الهی است که پیامبران و مؤمنان را اگر در ایمان خود راستین و در نیات خود مخلص باشند، بر دشمنانشان پیروز می‌گردانیم. براساس این آیه، هیچ گونه شکستی نصیب مسلمانان نخواهد شد مگر این که در اثر مخالفت با خدا و رسول او، به چنین وضعی گرفتار آیند.^۷

گاهی سنن، به معنای راه و روش گذشتگان، از پیامبران و امت‌های صالحی است که در دنیا، رضایت خدا را در نظر داشته و به سعادت دنیا و آخرت دست یازیده‌اند. ناگفته نماند که مقصود از راه و روش آنان، طریقه آنها به نحو اجمال است نه

۱. المیزان، ج ۷، ص ۵۸.

۲. سوره غافر، آیه ۸۵.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۷.

۴. سوره احزاب، آیه ۱۷.

۵. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۳۲.

۶. سوره فتح، آیه ۲۳.

۷. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۲.

تمامی برنامه‌های آنان به گونه‌ای مشروح و تفصیلی. البته تفسیر دیگری نیز شده که «طریقه» را اعم از راه و روش پیامبران و صالحان و غیر آنان تفسیر کرده‌اند. و گفته‌اند: مقصود از سنت‌های تمامی گذشتگان، اعم از حق و باطل است. این معنا، شامل صورت نخست که در آغاز بحث آوردیم نیز، می‌شود.^۱

نتیجه

شاید منظور از «سُنن الأنبياء» در این روایت و روایات دیگر، همین معنا باشد، یعنی، شیوه‌ها و راه و روش‌های زندگی پیامبران سابق که یکی از آن‌ها همان غیبت‌ها و پنهان شدن از دیدگان مردم بوده است. این غیبت‌ها، یا به دستور خدای عزوجل بوده و یا به جهت ترس از دشمنان خدا انجام پذیرفته است و این گونه غیبت‌ها، برای بسیاری از پیامبران به وقوع پیوسته است.

غیبت‌ها و پنهان شدن پیامبران

۱. حضرت ادریس عليه السلام

او، پس از جریانی که میان وی و ستمگران زمانش به وقوع پیوست، مدت بیست سال، غایب گشت^۲ و پس از آن، ظاهر شد و به پیروان خود نوید گشایش و قیام قائم از فرزندان خود، یعنی حضرت نوح را داد و سپس از نظرها غایب شد. خداوند، او را به آسمان برد و پیروان او، قرن‌ها و نسل‌ها، پیوسته، منتظر قیام نوح بودند، تا این که حضرت نوح ظاهر گشت.^۳

۲. حضرت نوح عليه السلام

وی نیز تا سن چهارصد و شصت سالگی، یعنی پیش از بعثت، غیبت در او محقق

۱. المیزان، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲. کمال‌الدین، از ص ۱۲۷ به بعد؛ الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۲۷.

بود.^۱

۳. حضرت صالح عليه السلام:

وی نیز برهه‌ای از زمان، از قوم خود غایب گردید و هنگامی که بازگشت، او را شناختند و مردم، به سه گروه منکر و اهل تردید و اهل یقین، تقسیم شدند.^۲

۴. حضرت ابراهیم عليه السلام:

شیخ صدوق می‌گوید: غیبت حضرت ابراهیم، شبیه غیبت حضرت مهدی عليه السلام است؛ بلکه از آن نیز شگفت‌انگیزتر است. وی از هنگام انعقاد نطفه تا زمانی که مأمور به تبلیغ شد، در مخفی‌گاه بسر می‌برد. و پس از آن، دو غیبت دیگر نیز داشت. بار سوم، او به تنهایی، در شهرها سیر و سیاحت می‌کرد.^۳

۵. حضرت یوسف عليه السلام:

مدت غیبت وی، بیست سال بود. سه روز در چاه و چند سال در زندان و باقی آن را در پادشاهی گذراند.^۴

۶. حضرت موسی عليه السلام:

مدت بیست و هشت سال از قوم خود ناپدید شد و پس از آن که او را شناختند، بار دیگر مدتی فراتر از پنجاه سال، غایب گردید.^۵

۷. حضرت شعیب عليه السلام:

مدتی طولانی از قوم خود غایب شد و سپس بازگشت.^۶

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۳۵: الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۳۶: الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۳۹: الشیعة والرجعة، ص ۲۸.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴: الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۲۸۸.

۵. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۴۴: الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۲۸۸.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۹۰.

۸. حضرت اسماعیل صادق علیه السلام؛

او نیز مدت یک سال از قوم خود غایب شد.^۱

۹. حضرت الیاس علیه السلام؛

وی مدت هفت و یا ده سال، از قوم خود غایب و در بیابان‌ها متواری بود.^۲

۱۰. حضرت سلیمان علیه السلام؛

او نیز مدتی طولانی از قوم خود غایب بود.^۳

۱۱. حضرت دانیال علیه السلام؛

وی، مدت نود سال، از قوم خود ناپدید و در دست بخت‌النصر، اسیر بود.^۴

۱۲ - ۱۳. حضرت لوط و عزییر علیه السلام؛^۵

۱۴. حضرت عیسی علیه السلام؛

او، غیبت‌های متعددی داشت که در شهرها به سیاحت می‌پرداخت. و قوم او، از وی بی‌خبر بودند. یک بار، غیبت او، در مصر و شام، دوازده سال به طول انجامید. مجموع غیبات آن حضرت را تا دویست و پنجاه سال نیز گفته‌اند.^۶ بدین ترتیب، مقصود از سنن پیامبران که در حق حضرت مهدی علیه السلام جاری می‌شود، همین غیبت‌های طولانی و دوری از دیدگان مؤمنان؛ بلکه همگان است. تا این جا بحث ما پیرامون روایت غیبت از سلسله روایاتی که در آن، علل غیبت حضرت مهدی علیه السلام بیان شده، به پایان رسید، در مباحث بعدی، روایت دوم را که در

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۲؛ تاریخ دمشق ۹: ۱۵۴، داراحیاء التراث العربی.

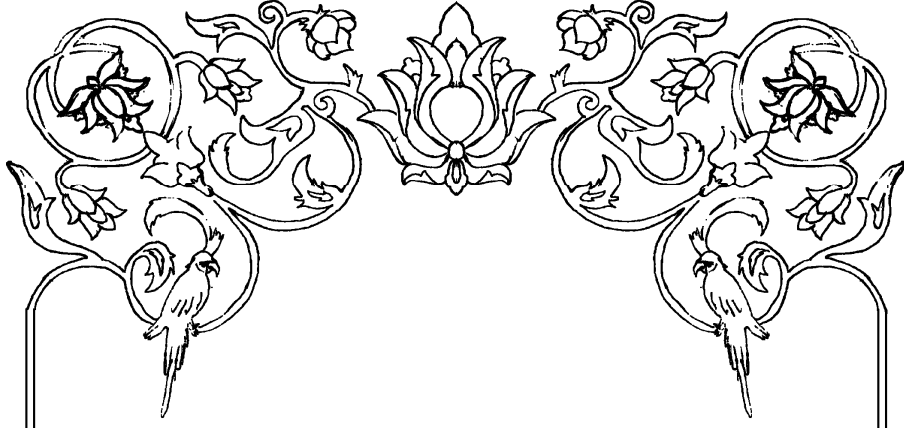
۳. همان، ج ۱، ص ۲۹۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۸؛ فیض در کتاب *وافی*، ج ۲، ص ۴۱۸ روایتی مفصل و مناسب مقام نقل کرده و شیخ طوسی نیز بحث مشروحی را در این زمینه مطرح نموده است. *الغیبة*، ص ۹۷.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۹۹.

آن، علت دیگری نقل شده، مطرح خواهیم کرد. إن شاء الله



فصل دوم:

حکم تسمیه و ذکر نام شریف

حضرت ولی عصر علیه السلام



موضوع «تسمیه»، در بعضی از ابواب کتاب‌های حدیثی و قواعد فقهی مطرح شده است. در این نوشتار، نخست این موضوع را از دیدگاه «حدیث‌شناسی» مورد بررسی قرار داده، سپس به استخراج و استنباط حکم آن خواهیم پرداخت.

در مورد «حکم تسمیه» و نام بردن حضرت بقیةالله علیه السلام با نام مخصوص آن بزرگوار (م. ح. م. د) - نه نام‌ها و القاب دیگر وی - بیش از صد روایت وارد شده که می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد.

نخست. روایاتی که به گونه‌ای مطلق و بی‌هیچ قید و شرطی از خوف و تقیه، از نام بردن حضرت، نهی می‌کنند.

امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «لا یحلّ لکم ذکره باسمه؛^۱ برای شما روا نیست او [حضرت مهدی علیه السلام] را به نام یاد کنید.» در این حدیث هیچ گونه قیدی وجود ندارد و به گونه‌ای مطلق نهی شده است.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده: «لا یسمّیه باسمه إلا کافر؛^۲ به جز کافر، هیچ کس نام آن حضرت را نمی‌برد.» در این حدیث نیز هیچ گونه قیدی ذکر نشده است.^۳

دوم. روایاتی که از ذکر نام شریف آن حضرت، تا زمان ظهور، نهی کرده است. حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام نقل می‌کند: «... لا یحلّ ذکره باسمه حتی یخرج فیماً الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً...؛^۴ روا نیست آن حضرت، به نام یاد شود تا زمانی که ظهور کند و زمین را از عدل و داد آکنده سازد؛ همان گونه که

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲: مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶، ج ۱.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۴.

۳. علامه مجلسی در توضیح این روایت بیانی دارد که خواهد آمد.

۴. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۸۸، ب ۳۳، ح ۹، روایت ۲۱۴۶۰؛ چاپ بیروت ۲۰ جلدی و ر.ک: کمال‌الدین، ص ۲۱۴، و توحید، صدوق، ص ۶۲.

از ستم و بی‌داد پر شده باشد.»

سوم. روایاتی که علت را بیان کرده و علت نهی از ذکر نام شریف آن حضرت را تقیّه، خوف و علل دیگر دانسته است. در روایت ابو خالد کابلی^۱ آمده که گفته است: «لما مضى على بن الحسين عليه السلام، دخلتُ على الباقر عليه السلام فقلت: جعلت فداك، قد عرفت إنقطاعي إلى إبيك و أنسى به و وحشتي من الناس. قال عليه السلام: صدقت يا اباخالد! فتريد ماذا؟ قلت: جعلت فداك، لقد وصف لي ابوك، صاحب هذا الأمر بصفة لو رأته في بعض الطرق، لأخذت بيده، قال عليه السلام: فتريد ماذا يا اباخالد؟ قلت: أريد أن تسميه حتى أعرفه باسمه. فقال عليه السلام: سألتني والله يا اباخالد عن سؤال مجهد، و لقد سألتني بأمر [ما كنت مُحدثاً به أحداً، لحدثك آ]، و لقد سألتني عن أمر، لو أن بني فاطمة عرفوه، حرصوا على أن يقطعوه بضعةً، بضعةً؛ هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام وفات کرد، خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! شما می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و از مراتب انس من با او و وحشتم از مردم به خوبی آگاهی. فرمود: اباخالد! راست می‌گویی؛ ولی مقصودت چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! پدرت، صاحب الامر را به گونه‌ای برایم توصیف نموده بود اگر در راهی او را می‌دیدم، به یقین دستش را می‌گرفتم؟ فرمود: اباخالد! دیگر چه هدفی داری؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بازگویی تا او را به نامش بشناسم. فرمود: اباخالد! به خدا سوگند! سؤال دشواری از من پرسیدی که مرا به زحمت می‌اندازد. از موضوعی پرسیدی که [هرگز آن را به کسی نگفتم] و اگر آن را به کسی گفته بودم (یعنی اگر گفتنی بود)، به یقین آن را به تو می‌گفتم، از من پرسشی نمودی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، سخت دست به تلاش خواهند زد تا او را قطعه قطعه کنند.»

در این حدیث، علت نهی از نام بردن حضرت خوف و تقیّه دانسته شده است. از سویی هر جا علت بیان شود، حکم را نیز تعمیم خواهد داد و آن را تخصیص می‌دهد.

۱. کشی می‌گوید: اسم ابو خالد کابلی «وردان» و کنیه اش «کنکر» بوده که از حواریون و یاران مخلص امام زین العابدین می‌باشد و نیز فضل بن شاذان گفته: امام علی بن حسین علیه السلام پنج نفر یار صدیق داشته که یکی از آن‌ها وردان ابو خالد کابلی بوده است. خاتمه، *وسائل الشیعه*، ج ۳۰، ص ۲۳۶ و ۵۰۲.

۲. در نسخه‌های دیگر [لو كنت مُحدثاً به أحداً، لحدثك] دارد.

۳. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۳۱. ر.ک: *غیبت نعمانی*، باب ۱۶، ح ۲؛ ر.ک: در غیب شیخ طوسی، ص ۳۳۲، ح ۲۷۸ خلاصه روایت ذکر شده است.

از این رو، هر کجا «تقیّه» در کار باشد، نه تنها نام حضرت؛ بلکه دیگران را نیز نمی‌توان نام برد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «نام علی و فاطمه علیها السلام را بر زبان جاری نسازید و آنان را نام نبرید؛ زیرا عده‌ای از بردن این نام‌ها، خرسند نیستند و به شما آزار خواهند رساند.»^۱

چهارم. روایاتی که در آنها به نام شریف آن حضرت - چه از سوی امام معصوم و چه از راوی - تصریح شده است.

شیخ صدوق. از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می‌کند که: «إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعَثَ إِلَى بَعْضِ مَنْ سَمَّاهُ لِي، شَأَةً مَذْبُوحَةً وَقَالَ: هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ عليه السلام؛ امام حسن عسکری علیه السلام برای یکی از کسانی که وی را برایم نام برد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این عقیقه پسر «محمد» است.»

علامه مجلسی قائل به حرمت «تسمیه» به نام حضرت بوده و راجع به این گونه روایات توجیهاتی نیز دارد. از این چهار دسته روایت، دسته اول و دوم به یکدیگر نزدیک و بیانگر یک معنا و دارای یک نتیجه‌اند. بر این اساس، در این موضوع، سه دیدگاه وجود دارد:

۱. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور؛ مانند: علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید، طبرسی، میرداماد، محدث جزائری، محدث نوری، میرزای شیرازی، میرزا محمدتقی اصفهانی و ... گفتنی است که میرداماد و میرزای شیرازی و نوری، بر این موضوع ادعای اجماع و جزائری ادعای اکثر نموده است.

۲. حرمت نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف؛ مانند: اربلی، خُرّ عاملی، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی، مکارم شیرازی و ...

۳. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت در دوران غیبت صغری؛ یعنی این حرمت، اختصاص به دوران «غیبت صغری» داشته و علامه مجلسی در بحارالانوار این گفته را به بعضی از بزرگان، نسبت داده است.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ب ۳۳، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۰۰؛ کمال‌الدین، ص ۲۴۱.

۳. بحارالانوار، ص ۳۲.

بررسی گفته دانشمندان و فقیهان

در این بخش، آرا و دیدگاه‌های چند تن از دانشمندان و فقیهان بزرگ شیعه، نقل و مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

قائلین به حرمت

۱. علامه مجلسی

وی در *مرآة العقول*، ضمن بررسی سند روایات، به نقل روایات دیگری می‌پردازد و سپس وارد اصل بحث شده و استدلال می‌نماید.

حدیث ۱. «علی بن محمد، عمّن ذکره، عن محمد بن احمد العلوی، عن داود بن القاسم الجعفری، قال: سمعت أبا الحسن العسكري علیه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لِمَ جعلنی الله فداک؟ قال: إنکم لاترون شخصه و لایحلّ لکم ذکره باسمه، فقلت: فکیف نذکره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلوات الله علیه و سلامه؛ «داود بن قاسم جعفری می‌گوید: از امام هادی علیه السلام شنیدم می‌فرمود: جانشین پس از من حسن است؛ وضعیّت شما در مورد جانشین پس از او، چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: چرا؟ خدا مرا فدایت کند؟ فرمود: زیرا شخص او را نمی‌بینید و حق ندارید او را به نام یاد کنید. عرض کردم: چگونه از او یاد نماییم؟ فرمود: بگویید: حجّت آل محمد صلوات الله و سلامه علیه.»

علامه مجلسی در بررسی سند این حدیث، آن را: حدیثی مجهول و ضعیف می‌داند.

حدیث ۲. «علی بن محمد، عن أبي عبد الله الصالحی، قال: سألتی أصحابنا بعد مضي أبی محمد علیه السلام، أن أسأل عن الإسم و المكان، فخرج الجواب: إن دلّتهم علی الإسم أذاعوه، و إن عرفوا المكان دلّوا علیه؟ أبو عبد الله صالحی می‌گوید: پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام یکی از شیعیان از من خواست که در مورد نام و مکان [امام دوازدهم] پرسش نمایم؛ از ناحیه مقدّسه پاسخ آمد: اگر آنان [دشمنان] را به نام وی رهنمون

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶؛ *اصول کافی*، ج ۱، ۳۳۲.

۲. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۳۲.

کردی، آن را فاش می‌سازند. واگر به جا و مکان پی ببرند، دشمنان را به آن جا راهنمایی خواهند کرد.»

علامه مجلسی درباره این حدیث به بحثِ بیشتری می‌پردازد، زیرا از آن استفاده جواز می‌شود و برخلاف نظر او (حرمت تسمیه) است. البته بیان ایشان در حدیث دوم به ظاهر افتادگی دارد و از ناحیه مجلسی بررسی سندی نشده است. تنها در حاشیه آن نوشته است: «کذا»، یعنی ابتدا در مورد سند حدیث - ضعف و قوت سند - سکوت کرده و چیزی بیان نداشته است؛ ولی درباره «صالحی» می‌گوید: شخصیت وی نامشخص است؟ معلوم نیست آیا او همان ابو عبدالله بن صالح است یا شخصی دیگر؟ ظاهر روایت نشان می‌دهد که وی یکی از سفیران و نایبان و یا احتمالاً رابط بین شیعیان و سفیران حضرت بوده است؛ ولی چنین شخصی به عنوان یکی از نایبان، مطرح نیست. از سویی، این تعلیل - *إِنْ دَلَّلْتَهُمْ ...* - در حدّ ایماء و اشاره به دوران غیبت صغری است؛ نه در حدّ دلالت. وانگهی، این ایماء و اشاره با اخبار و روایاتی که صراحت در تعمیم دارند - یعنی تعمیم نهی از تسمیه به گونه‌ای مطلق و تا زمان ظهور - تعارض ندارد.^۱

آن گاه علامه مجلسی چند روایت را که در کتاب *کافی* وجود ندارد و افاده تعمیم می‌کند، یادآور می‌شود:

۱. «ما رواه الصدوق بإسناده عن عبدالعظیم الحسنی (رضی الله عنه)، عن ابی الحسن الثالث علیه السلام. أنه قال: فی القائم علیه السلام، لا یحلّ ذکره باسمه حتی یرج فیماً الأرض قسطاً و عدلاً...»^۲ روایت صدوق [؟] به اسنادش از حضرت عبدالعظیم حسنی، وی نیز از امام هادی علیه السلام در مورد حضرت قائم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: بیان نام شریف آن حضرت تا زمانی که ظهور نماید و زمین را از عدل و داد آکنده سازد، روا نخواهد بود.»

۲. «و ما رواه بسند حسن عن کاظم علیه السلام، أنه قال عند ذکر القائم: لا تحلّ لکم تسمیته حتی یظهره الله عزّوجلّ: فیماً الأرض قسطاً و عدلاً؛^۳ روایتی را با سند حسن از امام کاظم علیه السلام

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. *کمال الدین*، ص ۲۱۶؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۸۰؛ *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۲۴۱.

۳. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶.

نقل کرده که آن حضرت به هنگام یاد کردن از [حضرت قائم علیه السلام] فرمود: حق ندارید او را به نام یاد کنید تا زمانی که خدای عزوجل او را ظاهر سازد و زمین را پر از عدل و داد گرداند.»

۳. «و باسناده عن جابر، عن أبي جعفر علیه السلام قال: فسأل عمر، امير المؤمنين علیه السلام عن المهدي علیه السلام؟ فقال: يابن ابي طالب، أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ قال علیه السلام: أما اسمه فلا. أن حبيبي و خليلي، عهد إلي أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله عزوجل...»^۱ [گواه بر تعمیم] روایت جابر جعفی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: عمر بن خطاب از امیرمؤمنان علیه السلام در مورد حضرت مهدی علیه السلام پرسید و گفت: ای پسر ابوطالب! مرا از نام مهدی آگاه ساز؟ حضرت فرمود: مجاز به بردن نام وی نیستم، زیرا حبیب و دوستم - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - از من پیمان گرفته تا زمانی که خدای عزوجل او را برانگیزاند - تا زمان ظهور - نام او را بیان نکنم...»

توجیحات علامه مجلسی

از دیدگاه علامه مجلسی، این روایات، بر عدم جواز دلالت دارد؛ اما سلسله اخبار و روایاتی از جمله ادعیه‌ای، به نام حضرت تصریح کرده است.

نخستین توجیه:

در آن جا که نام ولی عصر علیه السلام یادآوری و بدان تصریح شده. یا از سوی راویان عنوان شده و یا فقهایی که دیدگاهشان جواز بوده صورت گرفته است و این نام را نقل کرده‌اند؛ مانند شیخ بهایی. وی قائل به جواز بوده و در کتاب *مفتاح الفلاح* به نام شریف حضرت تصریح کرده است. اما در دعاها و احادیث دیگر، یا آن حضرت را به لقب تعبیر کرده‌اند مثل: «المهدی» و یا به حروف مقطعه (م. ح. م. د) از وجود مقدس او یاد نموده‌اند.

بنابراین، در روایات و دعاهایی که نام وی ذکر شده، یا از سوی راویان و یا شخص دانشمندان بوده است. در مقابل، روایات و دعاهایی وجود دارد که نام حضرت در آن‌ها بیان نشده است.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۷۰، ح ۴۸۷؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶.

توجیه دوم:

بعضی از روایاتی که متضمن نام شریف امام زمان علیه السلام است، دلالت دارد که بیان نام آن حضرت. تنها برای امامان جایز است و فقط اختصاص به آنان دارد.

توجیه سوم:

در روایاتی که امام علیه السلام امر به «تسمیه» می‌کند - یعنی، نام ائمه برده شود - روایاتی وجود دارد که بیان نام ائمه اطهار علیهم السلام را در قنوت نماز و یا بعد از نماز یادآور شده است. علامه مجلسی در پایان این بحث می‌نویسد: «و ما ورد فی الأخبار من الأمر بتسمیه الأئمه، فیمکن أن یکون علی التغلیب، أو التجوز بذكره بلقبه و سائر الأئمة بأسمائهم؛ یعنی، آن دسته از روایاتی که امر به بیان نام شریف حضرت می‌کنند، یا از باب تغلیب است - به این معنا که از یازده امام، به نام یاد می‌شود؛ ولی امام دوازدهم را به کنیه و یا لقب یاد می‌کنند - و یا به نحو مجازگویی است.»

۴. «عدة من اصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال، عن الربان بن الصلت قال: سمعت اباالحسن الرضا عليه السلام يقول: و سئل عن القائم. فقال: «لا يرى جسمه و لا يسمى اسمه؟» ریان بن صلت می‌گوید: از امام رضا علیه السلام که در مورد حضرت قائم علیه السلام مورد پرسش قرار گرفت، شنیدم فرمود: شخص او دیده نمی‌شود و نامش بیان نمی‌گردد. علامه مجلسی می‌نویسد: ظاهراً این حدیث موثق است، زیرا اظهر این است که راوی حدیث جعفر بن محمد بن عون اسدی باشد. که ظاهراً توثیق شده است. برخی گمان کرده‌اند وی جعفر بن محمد بن مالک است که از زمره افراد ضعیف، شمرده شده است؛ هر چند ضعف او مورد بحث است، خدشه ابن غضائری به جهت نقل عجائب و شگفتی‌ها و معجزات بوده و چنین نقل‌هایی سبب خدشه و ضعف راوی نمی‌تواند باشد.

۵. «محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رئاب، عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: «صاحب هذا الأمر لا يسميه باسمه إلا كافر؟» ابن رئاب از امام صادق علیه السلام

۱. شاید نظرشان به مرحوم حرّعاملی است.

۲. اصول کافی، ج ۱، باب النهی عن الإسم، ص ۳۳۳، ح ۳.

۳. اصول کافی، ج ۱، باب النهی عن الاسم، ص ۳۳۳، ح ۴.

نقل می‌کند که حضرت فرمود: جز فردی کافر کسی نام شریف صاحب‌الامر را بر زبان نمی‌آورد» یعنی هر کس او را به نام یاد کند، کافر است.

این روایت از جنبه محتوا و معنا، از لحن شدیدتی برخوردار است؛ ولی علامه مجلسی آن را صحیح دانسته، می‌گوید: «فیه مبالغه عظیمه فی ترک التسمیه؛ یعنی در این حدیث، بسیار مبالغه شده که نباید از حضرت، نام برده شود.»

وی درباره این روایت، به بیان چند توجیه می‌پردازد:

اول. چنین شخصی را به این علت کافر می‌گویند که مخالفت ورزیده و حضرت را به نام یاد می‌کند، چنان که کافر با مخالفت، کارِ نهی شده را انجام می‌دهد. به همین دلیل شبیه به کافر است.

دوم. اطلاق لفظ کافر در روایات بر کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود، زیاد وجود دارد: «و قد ورد فی بعض الأخبار أن ارتکاب المعاصی التي لا لذة فیها، تدعو النفس إلیها، یتضمن الاستخفاف و هو یوجب الکفر، إذ بعد سماع النهی عن ذلك، لیس ارتکابه إلا لعدم الإعتناء بالشریعة و صاحبها و هو عین الکفر؛ در بعضی روایات وارد شده که ارتکاب معصیت‌هایی که از لذتی برخوردار نیستند تا نفس را به سوی آن بکشانند؛ متضمن سبک شمردن حکم خدا گشته و موجب کفر می‌شود. بنابراین، ارتکاب نام بردن - بعد از شنیدن نهی از آن - بی‌توجهی به شریعت و صاحب شریعت تلقی می‌شود و این بی‌اعتنایی، عین کفر است.»

سوم. وی در مورد توجیهی - که با لفظ «قیل» آورده - می‌گوید: در این جا مقصود یا خود امام زمان علیه السلام است؛ یعنی، هر کس نام مخصوص حضرت را بیان کند، کافر است و یا منظور همه ائمه طاهرين علیهم السلام هستند و نباید هیچ یک از آنان را به نام یاد کنیم. مثلاً بگوییم: یا جعفر! یا موسی! ... که خود، نوعی تحقیر و بی‌احترامی بوده و موجب کفر می‌شود.

البته این گونه توجیه، خالی از تکلف نیست.^۱

حدیث دیگری در کمال‌الدین از حضرت مهدی علیه السلام آمده است که:

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۷.

۶. «حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی - رضی الله عنه - قال: حدثني جعفر بن محمد بن مسعود و حيدر بن محمد بن السمرقندی، قالوا: حدثنا أبوالنضر محمد بن مسعود قال: حدثنا آدم بن محمد البلخی قال: حدثنا علي بن الحسن الدقاق و إبراهيم بن محمد قالوا: سمعنا علي بن عاصم الكوفي يقول: خرج في توقيعات صاحب الزمان: ملعون، ملعون، من سمانی فی محفل من الناس.»^۱

علی بن عاصم کوفی می گوید از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان پیامی بدین مضمون رسید که: ملعون است ملعون است کسی که مرا در جمعی از مردم به نام یاد کند.»

به فرض اینکه سند این توفیق تا علی بن عاصم موثق باشد، اما خود این شخص مهمل است و در کتابهای رجالی نامی از او به میان نیامده، هر چند آقای نمازی ایشان را جزء افراد مورد ستایش قرار داده آنجا که می گوید: «لم يذكره، هو من أصحاب أبي محمد العسكري، أراه البساط الذي كان عليه آثار الأنبياء . . . و فيها دلالات على مدحه و كماله.»^۲

۲. محدث نوری

ایشان با ذکر هفده روایت در این باب، می نویسد: «بعضی از این روایات ظهور دارند و برخی نص اند. و با حمل ظاهر بر نص نتیجه می گیریم که این روایات بر عدم جواز نام بردن مولایمان حضرت مهدی علیه السلام - به نام مورد نظر - صراحت دارند و این عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غیبت و طول عمر وی که از ویژگی های خاص ایشان می باشد. پایان این ممنوعیت، ظهور و ساطع شدن نور رخ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲ باب ۴۵، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۸، ب ۳۳، ح ۱۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳، ب ۳، ح ۹ و ج ۵۳، ص ۱۸۴، ب ۳۱، ح ۱۳؛ هر سه به نقل کمال الدین از علی بن الحسین دقاق. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۳۱۸.

در روایت عمری: قلت فالاسم، قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك، ولا أقول هذا من عندی فلیس لی أن أخلل و لا أحرّم و لكن عنہ، کافی ۱: ۳۲۹.

و روایت عمری: قلت فالاسم؟ قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندی فلیس لی أن أخلل و لا أحرّم و لكن عنہ، کافی ۱: ۳۲۹.

۲. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۹۲.

دلربای ایشان و استیلا و سلطنت آن امام همام است. به یقین می‌پرسید، راز این حرمت تسمیه چیست؟ پاسخ این است که راز حکمت آن را غیر از خدای متعال، کسی نمی‌داند و اگر برخی گفته‌اند، به جهت تقیه و خوف است، نمی‌تواند مطلب صحیحی باشد، زیرا اگر به جهت ترس و بیم و تقیه باشد، دیگر امامان را نیز جایز نیست نام ببریم. هم‌چنین در صورت ترس و بیم، نمی‌توانیم حتی شخصیت‌ها و خواص شیعه را نیز نام ببریم و این امر اختصاص به امام زمان علیه السلام ندارد. از سویی، اگر راز قضیه، تقیه باشد، نیز اختصاص به این نام ندارد و نام‌ها و القاب مشهور وی را نیز شامل می‌گردد.^۱

محدث نوری، برای اخبار یاد شده، سه تأیید یادآور می‌شود:

۱. عدم بیان نام شریف آن حضرت در حدیث معراج؛

در روایات مستفیضی که درباره معراج داریم، ائمه اطهار و جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نام برده شده‌اند، اما از امام دوازدهم با «لقب» نام برده می‌شود.

خلاصه روایت

۱. جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که: جندل، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد و از آن حضرت پرسش‌هایی نمود و بعد از آن اسلام آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نام معصومین علیهم السلام را برای وی بیان داشت و فرمود: «یا جندل! اوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل ... فإذا انقضت مدة علی علیه السلام قام بعده الحسن علیه السلام ... ثم یغیب عن الناس إمامهم؛ ای جندل! جانشینانم پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند ... با پایان پذیرفتن دوران علی علیه السلام فرزندش امام حسن علیه السلام جانشین وی می‌گردد و امامت را بر عهده می‌گیرد و ... سپس پیشوای مردم، از دیدگانشان غایب می‌شود.»

راوی می‌پرسد: ای رسول خدا! چه کسی غایب می‌گردد؟ آیا امام حسن غایب می‌گردد؟

فرمود: «و لكن ابنه الحجة یغیب عنهم غیبة طویلة؛ خیر؛ ولی فرزند حسن علیه السلام - حجة بن الحسن علیه السلام - مدتی طولانی غایب خواهد گشت.»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

عرض کرد: ای رسول خدا! نام وی چیست؟
حضرت فرمود: «لا یسمی حتی یظہرہ اللہ تعالیٰ؛ تا زمانی که خدای متعال وی را
ظاهر سازد، از او نام برده نمی‌شود.»^۱

۲. عدم بیان نام شریف آن حضرت در احادیث نبوی؛
پیامبر اکرم ﷺ امامان را به غیر از اسم حضرت مهدی ﷺ نام می‌برد و از آن
حضرت با لقب یاد می‌کند و یا می‌فرماید: «إسمه إسمی او سمی؛ یعنی، نام وی نام من
و یا همانم من است.»

امام باقر و امام جواد علیهما السلام نیز در این خصوص سخنانی مشابه دارند.

۳. کثرت القاب آن حضرت؛

امامان معصوم و دانشمندان، در مقام نام بردن از حضرت مهدی ﷺ القاب آن
حضرت را ذکر کرده‌اند و از وی نام نبرده‌اند.

در کتاب *النجم الثاقب*^۲ ۱۸۲ لقب برای حضرت مهدی ﷺ ذکر شده است، سپس
می‌گوید: در زیارت ایشان نیز، نام شریف حضرت نیامده و آنچه ذکر شده، جمله:
«السلام علی مهدی الأمم»^۳ است.

بنابراین، حمل اخبار نهی از تسمیه بر تقیّه، به چند دلیل مردود است:

۱. خود روایات؛ در حالت خوف و تقیّه و یا غیر آن، پایان نهی از تسمیه را تا ظهور
می‌داند. بنابراین، معنا ندارد آن‌ها را حمل بر تقیّه کنیم.

۲. اگر روایات، در مورد تقیّه باشد، در چنین صورتی اختصاص به این نام ندارد. و
القاب شایع و مشهور دیگر آن حضرت را نیز شامل می‌شود؛ به ویژه لقب «مهدی»
که نزد اهل سنت معروف‌تر از سایر القاب او است. در احادیث نبوی از این نام، زیاد
استفاده شده و در بیشتر مژده‌ها در روایات «اهل سنت» کلمه «مهدی» بیان شده
است.

۳. حضرت مهدی ﷺ، مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است و اختلاف، تنها در

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۹ (به نقل از عبیت فضل بن شاذان).

۲. *النجم الثاقب*، ص ۳۷.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

نسب و ولادت آن حضرت است. بنابراین، مطلبی برای مخفی کردن وجود ندارد، تا زمینه‌ای برای تقیه مطرح بشود، زیرا همه می‌دانند که وی در آخرالزمان ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ بدین سان، جایی برای تقیه باقی نمانده است.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «او همانام من است» و یا «نام او، نام من است»؛ در چنین صورتی راوی از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت را می‌شناخت، بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله از چه کسی تقیه کرده است؟

اگر تقیه از غیر فرد شنونده است، بنابراین چرا نام وی در این مجلس، برده نشده و از شنونده تقیه شده است؟ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نام شریف حضرت را بیان نکرده است؟ او می‌توانست نام را بگوید؛ ولی به شنونده و راوی تفهیم کند که در مجلس دیگر، نام او را نبرد.

۵. ریشه بیم و ترس چیست؟ و از چه کسی باید ترسید؟ آیا از مردم عادی باید ترسید یا از حاکمان ستمگر؟ مشخص است که از فرمانروایان ستم‌پیشه باید ترسید، زیرا آنان می‌دانستند سرنگونی تاج و تخت‌شان به دست حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. از این رو، در صدد قتل آن حضرت بودند. [اگر چنین باشد] لازم است از هر موردی که نشانه و حاکی از وجود آن حضرت باشد، منع گردد؛ به ویژه لقب «مهدی» که اختصاص به نام مورد نظر - م. ح. م. د. - ندارد.

۶. از دیدگاه محدث نوری، روایت نخست، قابل حمل بر تقیه نیست، زیرا این روایت در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و آن زمان، دوران تقیه نبوده است. تقیه در دوران امامان معصوم علیهم السلام - به ویژه بعد از امام باقر علیه السلام - مطرح بوده است.^۱

محدث نوری، افزون بر روایات، با آوردن سه دلیل به مناقشه می‌پردازد و در این مناقشه، به طور عمده نظریه علامه خراسانی را رد می‌کند. و در پایان، به صراحت نام خراسانی را برده و می‌نویسد: «صاحب وسائل اصرار دارد که بردن نام حضرت مهدی علیه السلام جایز است و کتابی مفصل در این زمینه می‌نویسد و در آن به روایات

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۸.

زیادی استدلال می‌کند ... من از این دانشمندان، بسیار در شگفتم که چگونه به خود اجازه داده، به این روایات تمسک جوید؟! بلکه چگونه به خود اجازه داده با تکلفاتش خود را به مهالک اندازد، وی به بعضی از روایاتی استدلال می‌کند که از آن بوی «تدلیس» می‌آید؛ مثلاً استدلال او در باب نکاح^۱ این است که نام‌گذاری نوزاد به این نام تا هفت روز مستحب است که ربطی به بحث ما ندارد و این خود، نوعی تدلیس است. و یا به روایت «من مات و لم يعرف امام زمانه» استدلال می‌کند که این مورد نیز از استدلالات ضعیف است. و یا به روایات تلقین^۲ «میّت» استناد می‌جوید و می‌گوید: آن‌جا مستحب است نام ائمه علیهم‌السلام برده شود، بنابراین نام بردن وی اشکال ندارد.

روایات زیادی دلالت دارد که حضرت مهدی علیه‌السلام همانم رسول خدا است ... و نیز اخبار لوحی وجود دارد که متن آن‌ها کاملاً گوناگون بوده و در این روایات، نام حضرت آورده شده است. البته در بعضی از روایات «لوح» کلمه «قائم» آمده است و یکی از این چهار یا پنج روایت، از نظر سند و متن بسیار قوی است.

محدث نوری، می‌افزاید: آری؛ ما قبول داریم در بعضی از روایات، نام حضرت آمده است. اما بعضی از این موارد مربوط به شخص راوی است و بعضی دیگر، از امامان معصوم و در جاهای مخصوصی است. قضایای یاد شده، همه شخصی است و نمی‌توان این روایات را معارض با روایاتی قرار داد که در نهی، تصریح دارند. روایتی را که مفادش تصریح بر جواز باشد، نداریم؛ در نتیجه بردن از نام شریف امام علیه‌السلام جایز نیست.

محدث نوری می‌گوید: من در ارائه این دیدگاه تنها نیستم؛ بلکه تعداد قائلان به حرمت تسمیه فراوان است، از جمله، محقق داماد که در کتاب *شرعیة التسمیة* بر حرمت نام بردن حضرت، ادعای اجماع کرده است.

محدث جزایری نیز در کتاب *شرح‌العیون* حرمت را به بسیاری از فقها و جواز را به برخی از معاصران خود نسبت داده است. سپس می‌نویسد: قبل از طبقه جزائری،

۱. *وسائل‌الشیعه*، ج ۲۱، ص ۴۴۸.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۸؛ رک: و ج ۳، ص ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۱۴، ص ۵۴۹ و ج ۱۶، ص ۲۴۷.

کسی را جز خواجه نصیرالدین طوسی و محقق اربلی صاحب کتاب *کشف الغمّة*^۱ سراغ نداریم که قائل به جواز باشند. این مطلب در دوران محقق داماد به مسأله‌ای نظری تبدیل شد و مورد بحث قرار گرفت. پس از آن کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شد.^۲ تا نوبت به صاحب وسائل رسید. وی کتاب مفصلی در مورد جواز تسمیه نوشت و بر جواز آن پافشاری کرد با این که مسأله اجماعی بوده و یا بیشتر بزرگان قائل به حرمت آن هستند.

دیدگاه قائلین به جواز

۱. شیخ حرّ عاملی

وی با تأکید بر جواز تسمیه به نام امام عصر علیه السلام در آغاز بحث، چنین عنوان می‌کند: «باب تحریم تسمیة المهدي علیه السلام، و سائر الأئمة علیهم السلام و ذکرهم وقت التقیة و جواز ذلك مع

عدم الخوف.»

او با آوردن ۲۳ روایت در این باره، در پایان می‌نویسد: «و الأحادیث فی التصریح بأسم المهدي محمد بن الحسن علیه السلام و فی الأمر بتسميته عموماً و خصوصاً؛ تصریحاً و تلویحاً، فعلاً و تقریراً، فی النصوص و الزیارات و الدعوات و التعقیبات و التلقین و غیر ذلك كثيرة جداً...؟ یعنی، احادیث، بر نام بردن حضرت مهدی علیه السلام تصریح دارند و به بیان نام ائمه علیهم السلام عموماً و به نام آن حضرت به ویژه دستور داده‌اند که نام شریف وی به صراحت یا تلویحاً و یا با اشاره، گفته شود. در زیارات، نصوص، دعاها، تعقیبات، تلقین - میت - و نیز در این زمینه تصریح زیادی شده است» سپس می‌گوید: اگر فقه را از آغاز تا انجام بنگریم، می‌بینم نام آن حضرت را یادآور شده‌اند.

آن گاه می‌افزاید: من در قائل بودن به جواز نام بردن حضرت، تنها نیستم؛ بلکه عده‌ای از بزرگان دین مانند: علامه حلی، محقق حلی، فاضل مقداد، سید مرتضی،

۱. *کشف الغمّة*، ج ۴، ص ۲۷۲ (چاپ مجمع جهانی اهل البیت).

۲. *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۳. *وسائل الشیعة* ۱۶: ص ۲۴۶.

شیخ مفید^۱، ابن طاووس و دیگران در کتاب‌های حدیث، اصول و کلام نیز به نام حضرت تصریح کرده‌اند. بعد می‌گوید: «والمنع نادر؛ یعنی؛ تعداد کسانی که مانع تصریح هستند، اندک‌اند.»

گویا محدث نوری با ابراز نگرانی از عبارت «والمنع نادر» می‌نویسد: چرا می‌گویید منع نادر است؟! با این که در این زمینه اجماع وجود دارد و این اجماع را میرداماد، ادعا کرده و بیشتر فقیهان قائل به حرمت بوده‌اند.

البته روایاتی که شیخ حرّعاملی به آن‌ها استناد می‌کند، غیر از روایاتی است که در باب تحریم «تسمیه» ذکر شده است. وی در ابواب مختلف، به این روایات استناد جسته است؛ از جمله:

۱. باب احتضار

از کلینی رضی الله عنه نقل می‌کند که می‌گوید: «فلقنه كلمات الفرج والشهادتين و تسمی له الإقرار بالأئمة عليهم السلام واحداً بعد واحد حتى ينقطع عنه الكلام؛ کلمات فرج و شهادتین را به محتضر تلقین نما و اسم امامان را یکی پس از دیگری ببر تا دنیا را وداع گوید.» این روایت در نام بردن ائمه عليهم السلام صراحت دارد.

۲. باب دفن

در این باب چند روایت نقل می‌کند از جمله:

۱. «عن حریز^۲، عن زرارة قال: إذا وضعت المیت فی لحدہ قرأت آية الكرسي واضرب يدك على منكبه الأيمن؛ ثم قل: يا فلان! رضيت بالله رباً وبالاسلام ديناً وبمحمد نبياً وبعلي إماماً وسمّ حتى إمام زمانه؛ میت را که در قبر نهادی آیه‌الکرسی را بخوان دست روی شانه، راست او بگذار. سپس بگو: ای فلان بن فلان! راضی و خرسندم به پروردگاری خدا و به دین اسلام و به پیامبری حضرت محمد صلى الله عليه وآله و به امامت حضرت علی عليه السلام و ...»

۱. البته شیخ مفید قائل به حرمت است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۶؛ کافی، ج ۳، ص ۱۲۴ ذیل حدیث ۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۳۰ فائده دوازدهم، ص ۳۳۹. حریز بن عبدالله السجستانی، کوفی، ثقة، قاله الشیخ و العلامة و ابن شهر آشوب، و فيه مدح و فيه ذم محمول علی التقیة....

۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۴، باب ۲۰، ج ۲؛ کافی، ج ۳، ص ۱۹۶.

امامان را یک به یک تا امامی که در دوران خودش بوده - یعنی امام زمان دوران خودش را - نام ببر.

۲- «عن حریز، عن زرارة، عن ابی جعفر علیه السلام. قال: إذا وضعت المیت فی لحدہ فقل ... (همان حدیث ۱) و بعلی إماماً و تسمی إمام زمانه ...»^۱ این حدیث نیز همانند روایت قبلی است؛ با این تفاوت که حدیث قبلی مستند به نقل از امام علیه السلام نبود؛ ولی در این حدیث به امام علیه السلام استناد شده است.

۳. «... عن سالم بن مکرم، عن أبی عبدالله علیه السلام انه قال: تجعل له - المیت - وسادة من تراب ... و تحرکه تحریکا شديداً، و تقول: یا فلان بن فلان! الله ربک، و محمد نبیک، و الإسلام دینک، و علی ولیک و إمامک. و تسمی الأئمة علیهم السلام واحداً واحداً إلى آخرهم، ائمتک أئمة هدی أبرار ...؟ ... امام صادق علیه السلام فرمود: در قبر برای میت بالشی از خاک قرار می‌دهی و او را حرکت شدیدی می‌دهی و می‌گویی: ای فلان بن فلان! پروردگار تو خداوند و پیامبر تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، دین تو اسلام و امام و ولی تو حضرت علی علیه السلام می‌باشد و ائمه اطهار را یک به یک تا آخرین فرد آن‌ها نام می‌بری و می‌گویی، پیشوایان تو پیشوایان هدایت و نیک‌سرشت‌اند و ...»

۴. «... عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: «... علی إمامی، حتی تسوق الأئمة علیهم السلام ...؟ ... امام صادق علیه السلام فرمود: ... و می‌گویی ... علی علیه السلام امام من است و ... ائمه را نام می‌بری.»

۳. باب عقیده

۱. «... عن محمد بن ابراهیم الکوفی: أن أبا محمد علیه السلام، بعث إلى بعض من سمّاه لی بشاة مذبوحة و قال: «هذه من عقیقة ابنی محمد علیه السلام؛ محمد بن ابراهیم کوفی می‌گوید: امام حسن عسکری علیه السلام برای یکی از کسانی که نامش را برایم ذکر کرد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این گوسفند، متعلق به عقیده فرزندم محمد علیه السلام است.»

۱. همان، ج ۳، ص ۱۷۶، ب ۲۰، ح ۶.

۲. همان، ص ۱۷۹، ح ۵؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۹.

۳. همان، ص ۱۸۰، باب ۲۱، ح ۶.

۴. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸، به نقل از: کمال‌الدین، ص ۴۳۲، باب ۴۱، ح ۱۰.

۲. «روى السلمغانى فى كتاب الأوصياء، قال: حدثنى الثقة، عن إبراهيم بن إدريس، قال: وجه إلى مولای ابو محمد عليه السلام، بكبش و قال: عقه عن ابنى فلان و كل و أطعم أهلك...! ابن ادريس می گوید: مولایم ابو محمد امام هادی عليه السلام قوچی را برایم فرستاد و فرمود: آن را برای فلان فرزندم عقیقه بکن و خود از گوشت آن میل نما و اهل و عیالت را اطعام نما.»

اگر مستند حُرّ عاملی این حدیث باشد، باید گفت در این جا کلمه «فلان» بیان شده و این کلمه برخلاف مدّعی او می باشد.

۴. باب مزارات

«... عن الرضا عليه السلام: سئل عن إتيان قبر الحسين عليه السلام فقال: ... و تكثر من الصلاة على محمد و آله و تسمّى واحداً واحداً بأسمائهم، و تبرأ إلى الله من أعدائهم...!؛ از امام رضا عليه السلام در مورد آمدن به کنار قبر امام حسین عليه السلام پرسیدند: حضرت فرمود: ... بر پیامبر عليه السلام و اهل بیت او درود فراوان می فرستی و آنان را یک به یک نام می بری و از دشمنانشان بیزاری می جوئی...»

در این جا روشن نیست چرا وی به این حدیث استناد نموده است؟ آیا این حدیث نیز در تسمیه به نام خاص آن حضرت تصریح دارد؟!

۵. ابواب ذکر

«... عن رزين صاحب الأنماط، عن أحدهما عليه السلام قال: من قال: اللهم إني أشهدك و أشهد ملائكتك المقربين، و حملة عرشك المصطفين أنك أنت الله لا إله إلا أنت الرحمن الرحيم و أن محمداً عبدك و رسولك، و أن فلان بن فلان إمامي و وليي و أن أبائه رسول الله و علياً و الحسن و الحسين و فلاناً و فلاناً حتى تنتهي إليه، أئمتي و أوليائي على ذلك أحيي و عليه أموت و عليه أبعث يوم القيامة فان مات في ليلته دخل الجنة؟ رزين از یکی از دو (امام باقر و یا امام صادق عليه السلام) نقل کرده که حضرت فرمود: هر کس دعای «اللهم إني...» را

۱. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸ به نقل از: غیبت شیخ طوسی، ص ۲۴۶ - ۲۴۵، ح ۲۱۴.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۵۴۹، به نقل از کتاب تهذیب، ج ۶ ص ۱۰۲.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۱، به نقل از کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۷۹.

بخواند اگر در همان شب از دنیا برود وارد بهشت می‌گردد.»
شاهد مثال در این است که بگوید «الحسن و الحسين علیهما السلام و امامان را یک به یک نام ببرد.

شیخ حرّعاملی، در ابواب مختلف، به این روایات استناد کرده با این که بعضی از آن‌ها قابل تأمل است، از این رو، می‌گوید: احادیث در خصوص تصریح به نام حضرت مهدی علیه السلام (محمد بن الحسن علیه السلام) در ابواب زیارات، نصوص، دعاها، تعقیبات و تلقین و موارد دیگر بسیار فراوان است.^۱

علامه مجلسی، برخلاف ایشان، روایاتی را که مفادشان جواز است، رد کرده و آن‌ها را نمی‌پذیرد. از این رو، در آن‌ها مناقشه‌سندی و یا دلالی می‌کند؛ مثلاً روایت «صاحب هذا الأمر لا یسمّیه بأسمه إلا کافر» را از نظر سند صحیح می‌داند و سپس از نظر دلالی بحث می‌کند و می‌گوید: «فیه مبالغة عظيمة فی ترک التسمیة» یعنی باید نام برده نشود و توجیهاتی را در این خصوص دارد که قبلاً یادآوری شد.

۲. محقق إربلی

وی می‌نویسد: «... و قد جاء فی الأخبار، إنه لا یحلّ لأحد أن یسمّیه باسمه و لا أن ینکبه بکنیته إلی أن یزین الله الأرض بظهور دولته و یلقب علیه السلام بالحجة و القائم و المهدي و الخلف الصالح و صاحب الزمان و صاحب، و كانت الشيعة فی غیبه الأولى تعبیر عنه و عن جنبته بالناحية المقدسة و كان ذلك رمزاً بین الشيعة يعرفونه به، و كانوا أيضاً یقولون علی سبیل الرمز والتقیة: الغریم یعنونه علیه السلام؛ یعنی در اخبار آمده برای هیچ کس روا نیست او را نام ببرد یا به کنیه‌اش یاد کند تا زمانی که خداوند زمین را به ظهور حضرتش مزین سازد. آن حضرت، به حجت، قائم مهدی، خلف صالح، صاحب‌الزمان و صاحب، ملقب است. شیعیان در غیبت صغری از وی به «ناحیه مقدسه» تعبیر کرده‌اند و این تعبیر رمزی میان شیعه بوده که به وسیله آن حضرت را می‌شناختند. هم‌چنین از باب تقیه با رمز، کلمه «الغریم» را به کار می‌بردند و مقصودشان آن حضرت بود.»

سپس می‌افزاید: «... من العجب أن الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید علیهما السلام - قالوا: إنه لا یجوز ذکر اسمه و لا کنیته ثم یقولان: اسمه اسم النبی صلی الله علیه و آله و کنیته کنیته - علیهما الصلاة والسلام - و

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

هما یظنّان أنّهما لم یذکرا اسمہ و لا کنیتہ و هذا عجیب؛ یعنی، از شیخ طبرسی و شیخ مفید جای شگفتی است که می‌گویند: بیان نام و کنیه شریف آن حضرت جایز نیست سپس می‌گویند: نام او نام پیامبر ﷺ و کنیه او کنیه پیامبر ﷺ است. آن دو بزرگوار گمان می‌کنند با این گونه سخن گفتن، نام و کنیه او را بیان نکرده‌اند! و این خود، امری شگفت‌آور و غریب است!».

پس از آن می‌گوید: «والذی أراه أن المنع من ذلك إنما كان للتقيه في وقت الخوف عليه و الطلب له و السؤال عنه. فأما الآن فلا؛ یعنی از دیدگاه من، منع از تسمیه به نام شریف حضرت، به جهت تقیه در دوران خوف، تحت تعقیب بودن و پرسش از نام و محل ایشان بوده است؛ ولی هم‌اکنون که خوف و تقیه‌ای در کار نیست، از بیان نام شریفش منع و حرمتی وجود ندارد.»^۱

۳. فیض کاشانی

فیض کاشانی در ذیل روایت ابو عبدالله صالحی، می‌نویسد: «... و یستفاد من ظاهر التعلیل أن تحریم التسمیة کان مختصاً بذلك الزمان. إلا أن الصدوق رحمته الله روی فی کتاب غیبتہ ما یدل علی أنه مستمر إلى يوم ظهوره؛ یعنی، از ظاهر تعلیل چنین برداشت می‌شود که حرمت نام بردن حضرت مهدی رحمته الله به دوران غیبت صغری اختصاص دارد. اما صدوق در کتاب غیبت خود می‌گوید: این حرمت، تا روز ظهور حضرت رحمته الله همچنان ادامه دارد.»^۲

خلاصه دلایل جواز:

۱. فضیلت تسمیه به نام «محمد»؛
۲. شناخته نشدن امام رحمته الله مگر با نام شریف وی؛
۳. روایات استحباب تلقین میّت، ادعیه و ... که در آن‌ها به نام حضرت اشاره شده است؛
۴. روایاتی که می‌رساند آن حضرت همانام رسول خدا است؛

۱. کشف‌الغمة، ج ۴، ص ۲۷۲ (چاپ مجمع جهانی اهل‌البیت).

۲. الوافی، ج ۲، ص ۴۰۲.

۵. روایات لوح؛

علامه مجلسی، می گوید: «هذه التحديدات مصرحة في نفي قول من خص ذلك بزمان الغيبة الصغرى تعويلاً على بعض العلل المستنبطة والاستبعادات الوهمية؛ یعنی روایاتی که حرمت را تا زمان ظهور امام می داند، قول کسانی را که می گویند: حرمت، مخصوص به دوران غیبت صغری است، به صراحت نفی می کند!» اینان با در نظر گرفتن سلسله عللی مستنبطه و استبعادات و همی، براساس آن‌ها: حرمت تسمیه را در دوران «غیبت صغری» می دانند.^۱

۴. شیخ صدوق

«جاء هذا الحديث (حديث اللوح) هكذا بتسمية القائم عليه السلام؛ یعنی، در این حدیث (حدیث لوح)، نام شریف حضرت با کلمه «القائم» آمده است» با کلمه (م. ح. م. د) سپس می گوید: دیدگاه من مطابق روایاتی است که از تسمیه نهی می کند - یعنی من نیز قائل به حرمت هستم.^۲

۵. صاحب مکیال المکارم

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، در کتاب «وظيفة الأنام في زمن غيبة الإمام عليه السلام» با بیان ۵۴ تکلیف و وظیفه مردم در زمان غیبت، در وظیفه یازدهم می گوید: «عدم ذکر اسم ... و هو نفس اسم رسول الله و تسميته بالألقاب؛ یعنی، نام شریف حضرت برده نشود و نام وی، نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و حضرت مهدی علیه السلام، با القاب یاد می شود.» مانند: القائم، المنتظر، الحجّة، المهدي، امام الغائب و... در اخبار زیادی وارد شده که تسمیه به نام حضرت در دوران غیبت، حرام است.

۶. آیت الله مکارم شیرازی

خلاصه دیدگاه وی در کتاب قواعد فقهیه چنین است:
مشهور بین محدثان، حرمت «تسمیه» به نام شریف حضرت است؛ ولی در آن

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲؛ سفينة البحار، ج ۸، ص ۶۲۴

۲. کمال الدین، ص ۳۰۷.

احتمالاتی وجود دارد.

او با مطرح کردن سه نظریه می گوید:

۱. حرمت تسمیه به دوران غیبت صغری اختصاص داشته؛
 ۲. حرمت تسمیه، دائر مدار «تقیّه و خوف» است و دیدگاه علامه حرّ عاملی نیز همین است؛

۳. حرمت تسمیه، مطلق و تا زمان ظهور است این دیدگاه مربوط به شخصیت‌هایی؛ مانند شیخ مفید، طبرسی، محقق داماد، محدث نوری، محدث جزائری، علامه مجلسی، شیخ صدوق و ... است.
 روایات در این باره، چهار دسته‌اند:

۱. حرمت تسمیه به نحو مطلق و بی‌هیچ قید و شرطی؛ مانند روایت کلینی از امام صادق علیه السلام: «صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه إلا کافر؛ جز کافر کسی نام صاحب‌الأمر را نمی‌برد.»

۲. روایاتی که به حرمت تسمیه به نام شریف وی تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام تصریح دارند؛ مانند روایت حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام: «أنه قال فی القائم ... لا یحلّ ذکره باسمه حتی یخرج ...؛ روا نیست آن حضرت تا زمان ظهور به نام شریف خود یاد شود ...»

۳. روایاتی که علت عدم جواز ذکر نام ولی عصر علیه السلام را ترس و بیم می‌دانند؛ مانند روایت ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام که پیش‌تر یادآوری شد.

۴. روایاتی که ائمه اطهار علیهم السلام و یا اصحابشان به نام شریف حضرت تصریح نموده‌اند؛ مانند روایات صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی در مورد عقیقه که پیش از این، ذکر شد.

وی پس از تقسیم بندی روایات، دیدگاه حرّ عاملی را نقل کرده، می‌گوید: ما نمی‌توانیم بگوییم: منع تسمیه - بیان نام حضرت مهدی علیه السلام - مانند سایر احکام تعبّدی است! زیرا سخنی غیرمحققانه است؛ هر چند برخی از بزرگان گفته باشند!

ولی از دیدگاه ما منع (از نام بردن) دائر مدار تقیه است و در زمان ما که جای تقیه نیست، مانعی از ذکر نام آن حضرت وجود ندارد.

سپس با حاشیه‌ای بر سخنان علامه مجلسی، می‌نویسد: شما می‌گویید روایاتی هستند که حرمت (نام بردن) را تا زمان ظهور تعیین می‌کنند و این دسته از روایات، سخن کسانی را که حرمت را اختصاص به دوران غیبت صغری می‌دانند نفی می‌کند. شما دلیل آنان را علل مستنبطه و استبعادات و همی می‌دانید. با این که این گفته صحیح نیست؛ بلکه همه این‌ها، برگرفته از روایات است و ارتباطی به علل مستنبطه و استبعادات و همی ندارد. آنان روایات زیادی دال بر جواز تسمیه و تصریح به نام شریف حضرت دارند. و از نظر دلالت نیز بیشتر و قوی‌تر از سایر روایات‌اند.

حاصل کلام این که، به دلایل زیر، منع - نام بردن حضرت - دائر مدار «بیم بر جان ایشان»، یا «ترس بر خودمان» است:

۱. تنها راه جمع بین این روایات متشکک و متعارض این است که روایات دسته اول که - نام بردن را به طور مطلق حرام می‌دانند - و روایات دسته دوم که نام بردن او را تا دوران ظهور تعیین کرده‌اند و تقریباً به یکدیگر نزدیک‌اند و یک نتیجه دارند، بر روایات دسته سوم حمل کنیم که - حرمت نام بردن را به جهت تقیه و خوف می‌دانند - یعنی: حمل مطلق بر مقید انجام دهیم و راه دیگری نداریم. اگر این کار را انجام ندهیم؛ باید قائل به تعارض باشیم که در چنین صورتی، مبنا یا تساقط است یا تخییر. البته مرحوم آخوند خراسانی اصل اولی را تساقط و اصل ثانوی را تخییر می‌داند.

بر این اساس، یا باید مطلق را بر مقید حمل نماییم و یا قائل به تعارض بشویم. در این صورت اگر همه این روایات از نظر سند قوت داشته باشند تساقط صورت می‌گیرد و یا باید قائل به تخییر بشویم. هر کدام که باشد، نتیجه یکی است که همان جواز است. از بهترین و قوی‌ترین قرائن بر این ادعا همان روایاتی است که امامان معصوم خود، نام شریف حضرت را برده‌اند - یعنی: روایات دسته چهارم: علامه مجلسی در مورد این دلیل گفته است: نام بردن، بر خود امام جایز است نه بر ما.

۲. روایات زیادی از طریق اهل بیت علیهم السلام و عامه نقل شده که در آنها به نام و کنیه آن حضرت تصریح شده است؛ مانند «اسمه اسمی». که به منزله تصریح به نام

می‌باشد. البته علامه مجلسی به این مورد نیز پاسخ داده، می‌گوید: از باب تغلیب است و یا مجاز گویی.

۳. اگر بدون تقیّه و محذورات دیگر به حرمت تسمیه به نام شریف آن حضرت قائل شویم و از سویی به جواز مطلبی که دلالت بر نام ایشان دارد - مثل کنایه یا رمز (م. ح. م. د) - قائل گردیم و به صراحت نام حضرت را نبریم؛ تعبدی شدید تلقی شده و استبعاد محض است و بدون تقیّه بعید است حرمتی داشته باشد.^۱

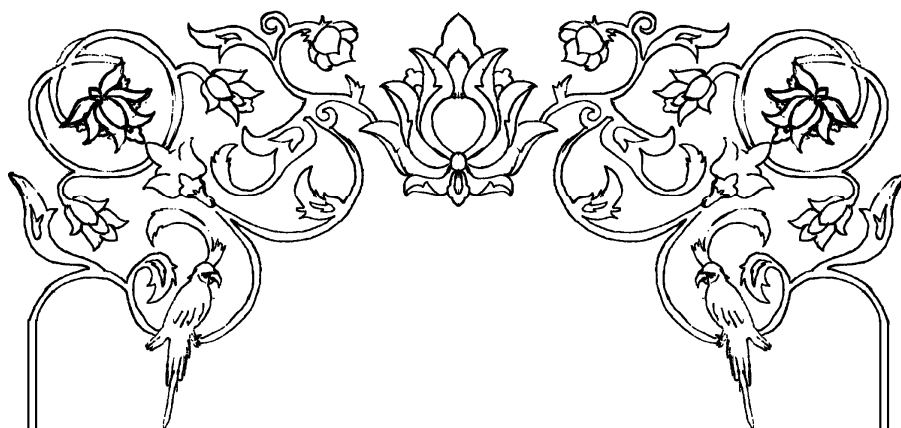
البته علامه مجلسی به این قول پاسخ مناسبی داده و گفته است. چون دلیل ذکر شده، فقهی نیست، استبعاد محض نیز دلیل نمی‌باشد. افزون بر آن که ادله حرمت تسمیه نیز ذکر شده است و بعید بودن، نمی‌تواند دلیلی مستقل مانند ادله چهارگانه باشد.

خلاصه سخن، آقای مکارم سه دلیل بر ردّ قول به حرمت آورده، می‌گوید: در دوران تقیّه چه خوف بر جان حضرت و چه بر خودمان باشد، ذکر نام حضرت حرام است؛ ولی در غیر تقیّه دلیلی بر حرمت نداریم و روایات مطلق را بر موارد تقیّه، حمل می‌کنیم.

البته ما با وجود این همه روایات صحیح در «حرمت تسمیه» تا زمان ظهور، نتوانستیم به خود جرأت قائل شدن به جواز را بدهیم. از این رو، پشت سر قائلان به حرمت حرکت می‌کنیم. و ادله استاد، به ویژه آخرین مطلب وی، مورد تأمل و بحث است.^۲

۱. القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۵۰۰.

۲. از استادمان آیه الله وحید نیز شنیدم که ایشان فرمود: بردن نام حضرت حرام است.



فصل سوم:

نهی از قیام در بوته نقد و تحلیل روایی



گاهی شنیده می‌شود که خودداری از هر گونه تحرک بر ضد فرمانروایان ستم‌پیشه پیش از ظهور امام زمان علیه السلام از نظر شرع جایز نیست. برخی، در این زمینه به روایاتی نیز استناد می‌کنند و در نتیجه، به شدت با هر گونه ندای عدالت‌خواهانه‌ای مخالفت می‌ورزند و آن را طاغوت می‌نامند و بدین گونه، سکوت خود را توجیه می‌کنند. ما بر آن شدیم تا روایات مورد نظر را از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار دهیم.

محدث فرزانه حرّ عاملی در کتاب گران‌سنگ خود *وسائل الشیعة*، در کتاب جهاد، این روایات را در یک باب گرد آورده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب حکم الخروج بالسيف قبل قيام القائم علیه السلام». همان گونه که ملاحظه می‌کنید، وی فتوا و نظر نداده است؛ زیرا اگر نظری داشت با عبارت: «وجوب الخروج» یا «حرمة الخروج» آن را ارائه می‌داد و ... چنانچه در ابواب دیگر، نظر و فتوا داده‌اند. اینک ما، به دو روایت عمده و مهم از منابع اصلی - و روایات دیگر - اشاره و آن‌ها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

روایت نخست

«علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عیسی، عن ربعی، رفعه عن علی بن الحسین علیه السلام قال: والله! لا یخرج واحد منا قبل خروج القائم علیه السلام الا كان مثله مثل فرخ طار من وكره قبل أن یستوی جناحاه، فأخذه الصبيان فعبثوا به؛ به خدا سوگند! هر یک از ما (اهل بیت) پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام دست به قیام بزند به جوجه پرنده‌ای می‌ماند که پیش از درآوردن بال و پر، از لانه خود به پرواز درآید. که در این صورت کودکان آن را گرفته

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۲؛ *وسائل الشیعة*، ج ۱۵، ص ۵۰، ح ۱، باب ۱۳.

و ابزار بازی و سرگرمی خود قرار خواهند داد.»^۱

این روایت، مرسل است. و در سند آن ربیع بن عبدالله بن الجارود قرار دارد که هر چند ثقة است؛ ولی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام به شمار می‌آید و از نظر طبقه و سال، نمی‌تواند بدون واسطه، از امام زین‌العابدین علیه السلام نقل کرده باشد. آعلامه مجلسی از این روایت، به «مرفوع» یاد کرده^۲ و پر واضح است که «مرفوع»، در اصطلاح ما از اقسام «مرسل» تلقی می‌شود.

البته این روایت را نعمانی با اندکی تغییر، از امام باقر علیه السلام با سند دیگری نقل کرده است: «حدَّثنا محمد بن همام، قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدَّثني أحمد بن علي الجعفي، عن محمد بن المثنى الحضرمي، عن أبيه، عن عثمان بن زيد الجهني، عن جابر، عن أبي جعفر بن علي الباقر عليه السلام قال: مثلُ خروج القائم من أهل البيت كخروج رسول الله صلى الله عليه وآله، ومثلُ مَنْ حَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مِثْلَ فَرخِ طَارٍ فَوْقَ مَنْ وَكَّرَهُ فَتَلَاعَبَتْ بِهِ الصَّبِيانُ؛ قِيَامِ قَائِمِ مَا أَهْلَ الْبَيْتِ، مَانِدٌ نَهَضَتْ حَضْرَتُ رَسُولِ خُدَا صلى الله عليه وآله اسْت. و مثال کسی که از ما اهل بیت، پیش از قیام [حضرت] قائم علیه السلام دست به قیام بزند، به جوجه پرنده‌ای می‌ماند که از لانه خود به پرواز درآید و به زمین افتد و بازیچه کودکان قرار گیرد.»^۳ سند این روایت نیز مورد اشکال است، زیرا اولاً: چند تن از رجال آن، همانند احمد بن علی جعفری و محمد بن مثنیٰ حضرمی و عثمان بن زید جهنی مجهول و یا مهمل‌اند.^۴

ثانیاً: حدیث جعفر بن محمد بن مالک، (جعفر بن محمد فزاری) به تصریح نجاشی، ضعیف، دارای فساد اعتقادی است. ابن غضائری می‌گوید: کذاب، متروک الحدیث جمله. و کان فی مذهبه ارتفاع. یروی عن الضعفاء و المجاهیل و کل عیوب الضعفاء مجتمعۃ فیہ؛ وی فردی دروغگو است و تمامی احادیث او مورد اعراض و بی‌اعتنایی است. عقیده‌مند، به غلو است. از ضعف و مجهولان، روایت نقل می‌کند. تمامی

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۲۵۶.

۲. به کتاب *معجم رجال الحدیث*، ج ۷، ص ۱۶۰ رجوع شود.

۳. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۲۵۹.

۴. *غیبت نعمانی*، ص ۹۹، باب ۱۱، ح ۱۴؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۱۱، ص ۳۷.

۵. *معجم رجال الحدیث*، ج ۲، ص ۱۶۸ و ج ۱۱، ص ۱۱۰ و ج ۱۷، ص ۱۸۵؛ *مستدرکات علم الرجال*، ج ۱، ص ۳۷۸.

۶. *رجال نجاشی*، ۸۸؛ *معجم رجال الحدیث*، ج ۴، ص ۱۱۸.

عیب‌های افراد ضعیف، در او جمع است.»

در نهایت، بزرگانی مانند ابن ولید، ابن نوح، شیخ صدوق، وی را تضعیف کرده‌اند، هر چند شیخ طوسی و علی بن ابراهیم، به توثیق وی پرداخته‌اند؛ ولی چون با تضعیف‌های پیش در تعارض است نمی‌توان حکم به وثاقت او کرد. آقای خوئی رحمته الله به این مطلب تصریح کرده است.^۱

بنابراین، این طریق نیز مورد اشکال جدی بوده و قابل اعتماد نیست. محقق شوشتری نیز می‌گوید: این شخص، مورد اختلاف است و سخن کسانی که وی را مخدوش دانسته‌اند، در این جا، مقدم است.^۲

دلالت و توجیه روایت

۱. شاید این روایت، در مقام خبر دادن امری غیبی باشد؛ یعنی امام علیه السلام براساس علم خود می‌فرماید قیام‌های پیش از ظهور، به هدف نخواهند رسید، هر چند امکان دارد آثار مثبت و مطلوبی بر آنها مترتب گردد. بنابراین، مقصود حضرت در این روایت این نیست که قیام‌ها را تخطئه کند و آنها را مورد تأیید قرار ندهد. چگونه چنین چیزی امکان دارد با این که قیام زید شهید و قیام مختار و از همه درخشان‌تر، قیام سیدالشهداء علیه السلام، اتفاق افتاد و مواضع ائمه علیهم السلام درباره آنها، کاملاً، مثبت بود؟!

۲. در روایاتی آمده است که امام معصوم، در مقام تشویق به قیام برضت فرمانروایان ستم‌پیشه، می‌فرماید: مخارج خانواده قیام‌کنندگان را بر عهده می‌گیرم.

ابن ادریس، در *سرائر* آورده است: «عن کتاب أحمد بن محمد بن سیار، أبا عبد الله السیاری، عن رجل، قال: ذکر بین یدی أبا عبد الله علیه السلام من خرج من آل محمد علیهم السلام فقال: «لا زال أنا و شیعتی بخیر، ما خرج الخارجی من آل محمد علیهم السلام و لوددت أن الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقة عیاله؟» در محضر امام صادق علیه السلام سخن از قیام و انقلابیون خاندان پیامبر علیه السلام به میان آمد، حضرت فرمود: من و شیعیانم، در خیر و سلامت خواهند بود، تا زمانی که فردی از ما، قیام نماید و آرزو دارم فردی از خاندان پیامبر علیهم السلام

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۱۸.

۲. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۸۲.

۳. مستطرفات السرائر، ص ۴۸، ح ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۴.

دست به قیام بزند و مخارج اهل و عیال او را من بر عهده بگیرم.»
بر این روایت، دو اشکال وارد است:

اولاً: این روایت، با عنایت به جمله «عن رجل»، روایتی مرسل است. راوی این حدیث، یعنی «سیاری»، دارای فساد عقیده بوده و روایات مرسل فراوانی نقل کرده و به نقل احادیث بی محتوا پرداخته است. و نجاشی^۱، به این نکته اشاره کرده است. ابن غضائری نیز او را ضعیف و غالی و شتابزده شمرده هر چند، دیدگاه ما نسبت به تضعیفات کتاب ابن غضائری منفی است. از سویی، بعضی، مانند حاجی نوری، در توثیق این شخص تلاش دارد. او، روایات زیادی را که کلینی از او نقل می کند، دلیل بر وثاقت وی گرفته است.^۲

ثانیاً: این روایت نیز در مقام تأیید همه قیامها نیست؛ بلکه به واقعیتی که نتیجه این قیامهاست، اشاره دارد و آن مشغول شدن ذهن حکومت وقت به این قیامهاست که سبب می شد از آزار و فشار بر ائمه علیهم السلام و شیعیان، کاسته شود. این اشکال خالی از تأمل نیست، زیرا امام علیه السلام تعبیر به «الخارجی منّا» نموده است که اگر تصریح در تأیید نباشد، قطعاً ظهور در آن خواهد داشت.

۳. این روایت کلینی و نعمانی، با قیام فاطمیها در آفریقا و پیروزی آنان و به دست گرفتن زمام حکومت و نیز با قیام بعضی از علویان در یمن و ایران، مورد نقض است. بر این اساس، این پیشگویی، دارای اشکال است و به این اشکال، پاسخهایی داده شده است از جمله:

الف. پیشگویی مزبور، حمل بر غالب می شود؛ یعنی، نوع قیامها به هدف نمی رسند و با به هدف رسیدن بعضی از قیامها منافات ندارد.

ب. این نقضها، وارد نیست، زیرا با این قیامها، تمام سرزمینها را به تسخیر و تصرف خود درنیاوردند!

ج. آنان، علوی تبار نبودند و برخی مورخان، بدان اشاره کرده اند.^۳

۱. رجال النجاشی، ص ۸۰، شماره ۱۹۲.

۲. تنقیح المقال، ج ۷، ص ۳۵۱، ش ۵۲۲، ج جدید.

۳. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳.

البته پاسخ سوم وارد نیست، زیرا، معنای (علوی نبودن) زاییده تبلیغات دستگاه عباسی بوده که با این کار می‌خواستند وانمود کنند علویان ارتباطی با اهل بیت پیامبر ﷺ ندارند، تا بدین طریق، افکار عمومی را بر ضد خود نشورانند و ذهن مردم متوجه آنان نگردد.

پاسخ دوم نیز نمی‌تواند وارد باشد، زیرا روایت نهی از قیام، سخن از تسلط بر تمام نقاط جهان به میان نیاورده است؛ ولی پاسخ نخست، شاید مورد پذیرش و بدون اشکال باشد.

۴. مقصود از «أخذ منا» که در روایت آمده، قیام یک تن از ائمه طاهرين ﷺ است و در واقع، پاسخ به پافشاری برخی شیعیان نسبت به ائمه ﷺ برای قیام برضد حکومت است و امام ﷺ در پاسخ می‌فرماید: «قیام ما، پیش از ظهور حضرت قائم، با توجه به عدم وجود نیروی انسانی و سلاح، توفیقی در برنخواهد داشت.» برای مثال، به یک نمونه تاریخی اشاره می‌کنیم.

مأمون رقی می‌گوید: خدمت حضرت امام صادق ﷺ شرفیاب بودم، ناگهان، سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر امام سلام کرد و گوشه‌ای نشست، سپس عرض کرد: «یا بن رسول الله: لكم الرأفة و الرحمة و أنتم أهل بیت الإمامة. ما الذی یمنعک أن یكون لک حقّ تقعد عنه؟؛ شما اهل بیت، سزاوار پیشوایی و امامت هستید، چه چیز شما را در جهت دفاع از حق خود باز می‌دارد.» با این که صد هزار پیرو مسلح دارید که در رکاب شما آماده جان نثاری هستند؟

حضرت به وی فرمود: «بنشین.» سپس دستور داد تنور را روشن کردند. به او فرمان داد، تا وارد تنور شود و میان شعله‌های آن بنشیند. خراسانی، عذر آورد و عرض کرد: سرور! مرا در آتش، معدّب مگردان و ببخش و از آن چه گفتم، معاف دار. حضرت او را معاف داشت. در این میان، هارون مکی یکی از یاران حضرت، که کفش خود را به دست گرفته بود، وارد شد و به حضرت عرض سلام کرد.

امام به او فرمود: «ألق النعل من یدک، و اجلس فی التنور؛ کفش خود را رها کن و وارد تنور شو و در آن بنشین.» او نیز اطاعت کرده و بی‌درنگ وارد تنور شد و در آن نشست.

حضرت، به سخن خود با مرد خراسانی ادامه داد و اوضاع خطّه خراسان را چنان

برای خراسانی تشریح می‌کرد که گویی حضرت خود، در آن جا حضور داشته است. سپس به آن شخص فرمود: «قم یا خراسانی و انظر ما فی التَّنُور؛ برخیز و داخل تنور را بنگر.»

آن شخص می‌گوید: وقتی به داخل تنور نگاه افکندم، یار امام را صحیح و سالم دیدم که راحت در آن نشسته! و سپس از تنور خارج شد و بر ما سلام کرد. امام، به مرد خراسانی فرمود: «کم تجد بخراسان مثل هذا؟ چند نفر همانند این شخص (هارون مکی) در خراسان یافت می‌شود؟ عرض کرد: به خدا سوگند! حتی یک نفر نیز وجود ندارد. حضرت فرمود: «أما إنا لا نخرج فی زمان لانجد فیہ خمسة معاضدین لنا. نحن أعلم بالوقت؛^۱ آگاه باشید! تا آن زمان که حتی پنج تن یاور نداشته باشیم، هرگز دست به قیام نخواهیم زد. ما آگاه‌تر از شمایم چه زمانی قیام کنیم.» بنابراین، بعید نیست این سنخ روایات، ناظر به این گونه جریانات و پاسخ این گونه افراد باشند.

۵. بعضی از بزرگان با قطع و یقین، مدّعی شده‌اند که این گونه روایات، از ساخته و پرداخته‌های بنی‌امیه و بنی‌عبّاس است و انگیزه آنان، بازداشتن علویان از قیام و شورش برضدّ فرمانروایان است.^۲ البته این سخن را به عنوان احتمال می‌توان پذیرفت، زیرا جعل احادیث از سوی فرمانروایان، بالأخص امویان، امری عادی و رایج بوده است؛ ولی ادعای قطع و یقین، مشکل است.

روایت دوم

«محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كلُّ راية تُرْفَعُ قبل قیامِ القائم، فصاحبها طاغوت يُعبد من دون الله عزوجل؛^۳ هر پرچمی پیش از قیام [حضرت قائم] به اهتزاز درآید، پرچمدارش طاغوتی است که به جای خدای عزوجل، پرستش می‌شود.»

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

۲. دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ج ۴۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲، ج ۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۳.

فقه الحدیث

طاغوت، به چند معنا آمده است: ۱. کاهن، ۲. شیطان، ۳. سردمدار ضلالت و گمراهی؛ ۴. بت، ۵. هر چه به جای خدا مورد پرستش و عبادت قرار می‌گیرد. ۲. طاغوت، گاهی به معنای مفرد^۳ و گاهی به معنای جمع می‌آید.

مثال فرد: (وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ)^۴

مثال برای جمع: (أُولَئِكَ هُمُ الطَّاعُونَ يُخْرِجُونَهُمْ)^۵

بررسی سند روایت

هر چند علامه مجلسی، این روایت را موثق دانسته، ولی سند آن خالی از اشکال نیست، زیرا در این سند، «حسین بن مختار» قرار دارد که در وثاقت و ضعف او، چند دیدگاه داریم:

۱. ضعف راوی

شیخ طوسی به عدم وثاقت و واقفی بودن او تصریح کرده است. بر همین اساس علامه حلی او را ضعیف شمرده و محقق حلی، در کتاب *المعتبر* با نقل روایتی گفته است: این روایت، ضعیف است، زیرا در سند آن حسین بن مختار واقع شده است. جمع دیگری نیز مانند شیخ بهایی در کتاب *مشرق‌الشمسین*، او را ضعیف دانسته است. و در ذیل روایتی می‌گوید: این روایت، قابل استدلال بر اثبات حرمت نیست، زیرا در سند آن حسین بن مختار وجود دارد و واقفی مذهب است.^۶

۲. وثاقت وی

ابن عقده، معتقد به وثاقت او است. محقق حلی، نام او را در بخش دوم کتاب خود

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۵.

۲. *شرح اصول کافی*، مولی صالح مازندرانی، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۵.

۳. همان.

۴. سوره نساء، آیه ۶۰.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۶. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۵.

۷. *تنقیح المقال*، ج ۲۳، ص ۴۴، ش ۱۰۵۵، ج جدید.

آورده و گفته است: او، واقفی مذهب است و ابن عقده، به نقل از علی بن الحسن، او را کوفی ثقة خوانده؛ ولی اعتماد من، بر گفته نخست است.^۱

آقای خوبی، پس از مناقشه در صغرا (واقفی بودن حسین بن مختار) و در کبری (واقفی بودن، مانع از عمل به روایت شخص ثقة نمی‌شود)، او را بدون هیچ اشکالی، در زمره موثقان می‌داند. و می‌گوید: «ذکره العلامة فی القسم الثانی و ترک العمل بروایتیه من جهة بنائه علی أنه واقفی، و الأصل فی ذلك شهادة الشيخ فی رجاله علی وقفه. و یرده أولاً، أن الوقف، لا يمنع العمل بالروایة بعد کون راویها ثقة، و الحسین بن مختار ثقة. ثانیاً لم یثبت وقفه، لشهادة المفید بأنه من أهل الورع من الشيعة . . . و روی فی کافی^۲، کتاب الحجّة، فی باب الإشارة و النص علی أبي الحسن الرضا عليه السلام. بسند صحیح، عن الحسین بن مختار، وصیة کاظم عليه السلام إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام. و رواه الصدوق بسندین صحیحین مثله فی العیون. و هذا، لا یجتمع مع وقفه . . .

علی أن سکوت النجاشی و الشیخ فی الفهرست من ذکر مذهبه و الغمض فیہ، شاهد علی عدم وقفه. و کیف کان، فالرجل من الثقات بلا اشکال؛

علامه حلّی، نام وی را در بخش دوم کتاب خود (بخش ضعفا) آورده و به جهت واقفی بودن او، به روایات او عمل نمی‌کند. مستند این نسبت، همان شهادت شیخ طوسی در کتاب *رجال* است؛ ولی ما با دو دلیل، این مطلب را مردود می‌دانیم. اولاً: پس از آن که ثابت شد راوی و حسین بن مختار ثقة هستند، واقفی بودن، مانع از عمل به روایت او نمی‌شود.

ثانیاً: واقفی بودن این شخص، ثابت نیست، زیرا شیخ مفید شهادت داده که او در زمره پرهیزکاران شیعه بوده است.

کلینی، در کافی، کتاب حجّت، در باب «نص بر امامت امام رضا عليه السلام» حدیثی را با سند صحیح از حسین بن مختار نقل کرده که متضمّن وصیّت امام کاظم به امام رضا عليه السلام است. این حدیث را شیخ صدوق با دو سند صحیح، در *عیون اخبار الرضا عليه السلام* آورده و این حدیث با واقفی بودن حسین بن مختار، جمع نمی‌شود.

افزون بر این، سکوت نجاشی و شیخ طوسی در فهرست و سخن نگفتن در مورد

۱. خلاصة الأقوال، ص ۳۳۸، شماره ۱۳۳۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱.

مذهب حسین بن مختار و ایراد نگرفتن بر او، خود شاهد بر عدم واقفی بودن اوست. به هر حال، این شخص، بدون هیچ اشکالی از ثقات شمرده می‌شود.» البته بعضی دیگر از معاصران همانند مامقانی و شوشتری نیز به دفاع از او برخاسته‌اند؛^۲ ولی از کنار تضعیف محقق و علامه حلی نمی‌توان به سادگی گذشت و آن را نادیده گرفت.

طریق دیگر حدیث

روایت مزبور را نعمانی، به سه طریق دیگر از مالک بن اعین جهنی، از امام محمدباقر علیه السلام در کتاب خود آورده و گفته است:

۱. «أخبرنا عبدالواحد بن عبدالله، قال: حدثنا أحمد بن رباح الزهري، قال: حدثنا محمد بن العباس بن عيسى الحسيني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن مالك بن أعين الجهني، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام أنه قال: «كلُّ راية تُرفَعُ قبلَ راية القائم عليه السلام صاحبها طاغوت؛^۳ هر پرچمی پیش از به اهتزاز درآمدن پرچم [حضرت] قائم برافراشته گردد، پرچمدارش طاغوت است.»

۲. «أخبرنا علي بن الحسين، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار بقم، قال: حدثنا محمد بن حسان الرازي، قال: حدثنا محمد بن علي الكوفي، عن علي بن الحسين، عن ابن مسكان، عن مالك بن أعين الجهني قال: سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام مثله.»^۴

۳. «و أخبرنا علي بن أحمد البندنجي، عن عبيدالله بن موسى العلوي، عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن عبدالله بن مسكان، عن مالك بن أعين الجهني، قال: سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام مثله.»^۵

بررسی نخستین طریق نعمانی

در سند آن، «علی بن ابی حمزه بطائنی» وجود دارد که خود، از بنیان‌گذاران

۱. معجم رجال الحديث، ج ۶ ص ۸۶.

۲. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۵۳۲.

۳. غیبت، نعمانی، ص ۱۱۴، باب ۵، ح ۹ و ۱۱ و ۱۲.

۴. همان، ح ۱۱.

۵. همان، ح ۱۲.

مذهب انحرافی وُفَّیَهِ است. ابن غضائری گفته است: «ابن اُبی حمزة - لعنه الله - أصل الوقف و أشد الخلق عداوةً للولی من بعد اُبی ابراهیم علیه السلام؛ خدا، (ابن ابوحمزه) را لعن کند! او، بنیانگذار مسلک واقفیه است وی، کینه‌توزترین مردم نسبت به علی بن موسی‌الرضا، امام بعد از حضرت کاظم علیه السلام است.»

علامه حلی می‌گوید: او بسیار ضعیف است. علی بن ابی حمزه، به نقل علی بن حسن فضال، دروغگو و متهم است.^۲ آقای خویی، شش وجه برای اثبات وثاقت او نقل می‌کند و در آغاز می‌گوید: معروف این است که وی ضعیف است و در آخر می‌افزاید: «فلا يمكن الحكم بوثاقته و بالنتیجة يعامل معه معاملة الضعف؛^۳ ممکن نیست ما حکم به وثاقت او کنیم.^۴ در نتیجه با او، معامله راوی ضعیف می‌شود.» اینک برای رعایت اختصار، به بررسی حالات همین شخص، در این سند، بسنده می‌کنیم.

بررسی طریق دوم نعمانی

در سند آن، «محمد بن حسان رازی» قرار دارد. وی، افزون بر این که از ضعفا روایات زیادی نقل می‌کند وثاقت و عدالت‌اش ثابت نیست؛ بلکه طبق گفته صریح ابن غضائری، فردی ضعیف است.

آقای خویی می‌گوید: «فالرجل لم یثبت وثاقته، و إن كان ضعفه لم یثبت أيضاً و تضعیف ابن الغضائری لا یعتمد علیه؛ لأن نسبة الكتاب إليه لم تثبت؛^۵ وثاقت این شخص (محمد بن حسان رازی) ثابت نیست، هر چند ضعف او نیز ثابت نشده است. تضعیف او از سوی ابن غضائری، از دیدگاه ما، قابل اعتماد نیست، زیرا نسبت کتاب به او، ثابت نشده است.» بدین ترتیب، این طریق نیز ضعیف یا مورد اشکال است و ما برای رعایت اختصار، از بررسی افراد دیگر این سند، خودداری می‌کنیم.

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۷۳.

۲. خلاصة الاقوال، ص ۳۶۲، شماره ۱۴۲۶ و ص ۴۲۱، شماره ۱۷۱۷.

۳. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

۴. دیدگاه ما تا سال ۱۴۲۹ هـ همین بود ولی در سال ۱۴۲۹ هـ در درس خارج فقه طی دو هفته بحث و بررسی در دیدگاه خود تجدیدنظر کرده و او را ثقه می‌دانیم و روایت را به لحاظ این راوی مردود نمی‌دانیم. آری، در سند، اشخاص دیگری هستند که مورد مناقشه می‌باشند.

۵. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۱.

بررسی طریق سوم

در سند آن، فردی به نام «علی بن أحمد بندنیجی» آمده است. گفته‌اند: او، فردی ضعیف و تناقض‌گو است و به گفته‌های او توجه نمی‌شود.^۱ علامه حلی نیز او را در بخش دوم رجال خود آورده و وی را ضعیف و تناقض‌گو شمرده و گفته است: «لا يلتفت إليه» بنابراین، تمامی طرق این روایت، مورد اشکال سندی است و هرگز قابل اعتماد نیست.

بررسی دلالت روایت

مناقشه نخست

دعوت، دو گونه است:

۱. دعوت حق؛ یعنی: دعوت مردم برای به پا داشتن حق و بازگرداندن زمام امور حکومت به دست اهل بیت علیهم‌السلام که چنین دعوتی مورد تأیید امامان معصوم علیهم‌السلام است.
 ۲. دعوت باطل؛ یعنی: دعوت مردم برای مطرح کردن خود و مقصود از «کل رأیة» همین بخش دوم در مقابل بخش نخست است؛ یعنی دعوت، در عرض و مقابل دعوت اهل بیت علیهم‌السلام باشد، نه در طول و مسیر آن.
- بنابراین، قیام‌هایی که بر مبنای دفاع از حریم اهل بیت و دعوت مردم به سوی آنان، صورت گرفته به طور کلی، از دایره مصادیق این روایت، خارج‌اند.
- ممکن است گفته شود: این حدیث، در بطلان تمام قیام‌های پیش از قیام قائم علیه‌السلام ظهور دارد؛ یعنی ملاک بطلان، این نیست که دعوت برای خود و در عرض نهضت امامان معصوم علیهم‌السلام صورت بگیرد؛ بلکه ملاک، پیشی گرفتن آن، بر قیام حضرت مهدی علیه‌السلام است، خواه دعوت حق باشد و یا دعوت باطل.
- اولاً: به احتمال قوی این روایت، ناظر به بعضی از قیام‌های آن زمان باشد و به اصطلاح، «قضیه خارجی» است نه حقیقی و ناظر به تمام قیام‌ها نیست و ملاک حق

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۶، شماره ۷۹۱۰؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۶۳.

۲. خلاصة الاقوال، ص ۳۶۹، شماره ۱۴۵۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۸.

و باطل بودن، همان دعوت به راه راست است. در روایت امام محمدباقر علیه السلام نسبت به «رایة الیمانی» آمده است: «لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقیم»^۱ ثانیاً: روایات بسیاری از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده که برخی از قیام‌هایی را که بعدها و پیش از ظهور امام زمان اتفاق می‌افتد، کاملاً تأیید کرده‌اند و مردم را برای پیوستن به آنان تشویق کرده‌اند همانند «رایة الیمانی». و اگر آن روایت را قضیه خارجی ندانیم، با این روایات، در تعارض خواهد بود. اینک، به دو روایت، در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۱. «عن الباقر علیه السلام: لیس فی الروایات رایة أهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی؛ لأنه يدعو إلى صاحبکم. فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کلّ مسلم، و إذا خرج الیمانی فانهض إلیه؛ فإنّ رایته رایة هدی. و لا یحلّ لمسلم أن یتلوی علیه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق و إلى طریق مستقیم»^۲ یعنی، میان این قیام‌ها، قیامی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست. که پرچم هدایت است، زیرا مردم را به سوی حضرت قائم علیه السلام دعوت می‌کند. بنابراین، هرگاه یمانی دست به قیام بزند فروش سلاح را به دیگران بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌گرداند. هر زمان دست به قیام زد به سوی او، بشتابید، زیرا پرچم او، پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی سرپیچی و تخلف از او، جایز نیست و هر کس نافرمانی کند، اهل دوزخ است، چرا که یمانی، مردم را به سوی حق و راه راست دعوت می‌کند.»

۲. «عن الباقر علیه السلام: کأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یُعطونه، ثمّ یطلبونه فلا یُعطونه، فإذا رأوا ذلك، وضعوا سیوفهم علی عواتقهم، فُیُعطون ما سئلوه، فلا یقبلونه حتی یقوموا، و لا یدفعونها إلاّ إلى صاحبکم. قتلاهم شهداء...»^۳

گویی گروهی از مردم را می‌بینم که از مشرق زمین قیام می‌کنند و در جستجوی حق‌اند؛ ولی به آنان داده نمی‌شود، مجدداً درخواست حق می‌کنند؛ ولی این بار نیز به آنان داده نمی‌شود. وقتی اوضاع را این‌گونه دیدند، دست به سلاح برده و شمشیرهای خود را بر دوش می‌نهند که خواسته آن‌ها برآورده می‌شود؛ ولی پذیرای

۱. مگر اینکه بگوئیم: قضیه خارجیّه برخلاف اصل است و أصالة العموم آن را نفی می‌کند.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۵، باب ۱۴، ذیل حدیث ۱۳.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۳، باب ۱۴، ح ۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳؛ نکا: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

آن نمی‌شوند و دست به قیام می‌زنند و پرچم هدایت را فقط به [حضرت مهدی] می‌سپارند. کشته‌های آنان، شهید به شمار می‌آیند.»

جالب توجه است که در این روایت، از کشته‌ها و مقتولان در این قیام، به «شهیدا» تعبیر شده است و این جمله، به معنای تأیید کامل امام معصوم از این نهضت‌ها تلقی می‌شود.

۳. هنگامی که درباره وظیفه شیعیان در مقابل قیام مختار از امام زین‌العابدین علیه السلام پرسش شد، حضرت در پاسخ فرمود: «لو أن عبداً زنجياً تعصب لنا أهل البيت، لوجب على الناس موازرتة...!»؛ اگر برده‌ای زنگی تبار، برای یاری ما، پیشانی‌بند رزم، بست واجب است مردم او را یاری و حمایت کنند. و من ولایت این امر (مسئله مختار) را به تو سپردم، هر گونه صلاح می‌دانی، رفتار کن.» پرسش کنندگان با شنیدن این سخن از امام، گفتند: امام زین‌العابدین علیه السلام و محمد بن حنفیه، به ما اجازه قیام دادند.

۴. در احادیثی که از امام صادق علیه السلام وارد شده، حضرت قیام زید شهید را کاملاً تأیید می‌کند، مانند روایت عیص بن قاسم: «لا تقولوا: «خرج زید» فإن زیداً كان عالماً و كان صدوقاً و لم يدعكم إلى نفسه. إنما دعاكم إلى الرضا من آل محمد عليهم السلام و لو ظهر لوفى بما دعاكم. إنما خرج إلى سلطان مجتمع لينقضه؛ قیام زید را به رخ نکشید، زیرا او مردی اندیشمند و بسیار راستگو بود و شما را به سوی خود دعوت نکرد؛ بلکه به سوی خاندان پیامبر علیهم السلام و رضایت آنان دعوت نمود. اگر پیروز می‌شد، قطعاً به وعده خود وفا می‌کرد. او، در برابر سلطنت و حکومتی محکم و یک پارچه قیام کرد تا ارکان آن را متلاشی سازد.»

علامه مجلسی، این روایت را «حسنه» شمرده و به اصطلاح، تأیید کرده است و جمله «إنما خرج إلى سلطان...» را بیان علت عدم پیروزی قرار داده و فرموده است: «أی لذلک لم یظفر.»^۳ یعنی علت عدم پیروزی، تحکیم پایه‌های حکومت آنان بوده است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ج ۳۸۱.

۳. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۵۶.

مناقشه دوم

این روایت، با روایات بسیاری که در باب امر به معروف و نهی از منکر و باب جهاد وارد شده، منافات دارد.^۱ به ویژه که برخی از فقهای معاصر، در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام جهاد ابتدایی را نیز واجب و فتوا به وجوب آن داده‌اند. آقای خوبی در *ملحقات منهاج الصالحین* چنین می‌گوید:

«و قد تحصل من ذلك أن الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد في عصر الغيبة و ثبوته في كافة الأعصار لدى توفّر شرائطه. و هو في زمن الغيبة، منوط بتشخيص المسلمين من ذوی الخبرة في الموضوع أن في الجهاد معهم مصلحة للإسلام على أساس أن لديهم قوة كافية من حيث العدد و العدة لدحرهم بشكل لا يحتمل عادةً أن يخسروا في المعركة. فإذا توفّرت هذه الشرائط عندهم و وجب عليهم الجهاد و المقاتلة معهم؛^۲ از مجموع مطالب گذشته، چنین به دست آمد که ظاهراً وجوب جهاد در دوران غیبت، ساقط نمی‌شود؛ بلکه جهاد در تمامی زمان‌ها، در صورت جمع بودن شرایط جهاد، واجب است که این شرایط منوط به تشخیص اهل خبره و کارشناسان مسائل نظامی است و جهاد، باید به مصلحت اسلام باشد و نیرو و سلاح کافی برای راندن دشمن وجود داشته باشد به گونه‌ای که هرگز احتمال شکست در جنگ، به نظر نرسد. بنابراین، در صورتی که این شرایط جمع باشد، جهاد و جنگ با دشمن واجب می‌شود.» سپس گفته است: «و اما ما ورد في عدة من الروایات من حرمة الخروج بالسیف على الحکام و خلفاء الجور قبل قیام قائمنا - صلوات الله عليه - فهو أجنبي عن مسألتنا هذه و هي الجهاد مع الكفار رأساً و لا يرتبط بها نهائياً؛^۳ اما روایاتی که درباره حرمت قیام مسلحانه علیه فرمانروایان و زمامداران ستم پیشه، پیش از قیام [حضرت] قائم ما وارد شده، ارتباطی به بحث ما ندارد و با موضوع مورد بحث ما که جهاد مستقیم با کفار است بیگانه می‌باشد.»

گویی آقای خوبی، اصل روایات را پذیرفته و دلالت آن را نیز قبول کرده است، اما مورد آن را قیام برضد حکومت‌های به ظاهر اسلامی می‌داند، نه کفار؛ ولی با بررسی گسترده سند و دلالت روایات، ظاهراً پاسخ مشخص است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵ و ۱۶.

۲. ملحق منهاج الصالحین، ص ۳۶۸.

۳. ملحق منهاج الصالحین، ص ۳۶۸.

مناقشه سوم

احتمال دارد مقصود از «القائم» در روایت «کلُّ راية ترفع قبل قيام القائم» خصوص حضرت مهدی علیه السلام نباشد؛ بلکه هر یک از ائمه علیهم السلام را شامل گردد. در روایات، کلمه «قائم» بر همه ائمه علیهم السلام اطلاق شده است. کلینی نیز در کتاب *کافی*، بابی را به عنوان: «أن الأئمة کلهم قائمون بأمرالله» عنوان کرده و سه روایت را نیز در آن جا آورده است:

۱. «عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه سئل عن القائم، فقال: كلنا قائم بأمرالله، واحد بعد واحد، حتى يجيئ صاحب السيف...؛ همه ما، یکی پس از دیگری قائم به امر خداوند هستیم تا زمانی که قیام کننده با شمشیر حضور یابد.»

۲. «عن الحكم بن أبي نعيم...: أتيت أبا جعفر عليه السلام... فقال: يا حكم! كلنا قائم بأمرالله. قلت: فأنت المهدي؟ قال: كلنا نهدي إلى الله. قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال: كلنا صاحب السيف و وارث السيف؛^۲ از حکم بن ابو نعیم منقول است که گفت: خدمت امام باقر عليه السلام شرفیاب شدم و پرسش‌هایی نمودم حضرت فرمود: ای حکم! همه ما ائمه، قائم به امر خداوند هستیم...، البته، این مناقشه مربوط به برخی از بزرگان معاصر است؛ ولی گمان می‌رود این مناقشه، نه تنها دفع اشکال نمی‌کند؛ بلکه دامنه اشکال را گسترده‌تر می‌سازد، زیرا، معنای آن، زیر سؤال بردن تمام قیام‌ها در تمام دوران حضور ائمه علیهم السلام است از این رو، به مناقشات اول و دوم بسنده می‌کنیم.

روایات دیگری را در *وسائل* و *مستدرک* نقل کرده‌اند؛ ولی یا صراحت در موضوع ندارد و یا مبتلا به اشکال سندی است و یا توجیهاً واضح و روشنی دارد. شاید، تنها روایاتی که صراحت زیادی در موضوع داشت، همین دو روایت کافی و نعمانی بود که بیان گشت.

روایات دیگر

۱ - «عن ابان بن عثمان، عن أبي جعفر الاحول و الفضيل بن يسار، عن زكريا النقا، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: الناس صاروا بعد رسول الله بمنزله من اتبع هارون عليه السلام و من اتبع

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲. همان.

۳. د.دگستر جهان، ص ۲۹۵.

العجل و أن ابابكر دعا فأبى علي عليه السلام إلا القرآن و أن عمر دعا فأبى علي عليه السلام إلا القرآن و أن عثمان دعا فأبى علي عليه السلام إلا القرآن و إنه ليس من أحد يدعو إلى أن يخرج الدجال إلا يجد من يبايعه و من رفع راية ضلالة فصاحبها طاغوت؛^۱ ابان بن عثمان از ابوجعفر احول و فضيل بن يسار از زكريا نقاض روايت کرده که گفت: از امام باقر عليه السلام شنيدم می فرمود: مردم پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به افرادی نظير پیروان حضرت موسی و هواداران گوساله تبدیل شدند ابوبکر، علی را به پیروی از خود فراخواند؛ ولی علی عليه السلام پیروی از هر کسی را غير از قرآن مردود اعلام کرد. عمر و عثمان نیز چنین درخواستی از او نمودند؛ اما حضرت جز در مسير عمل به قرآن، از پیروی آنان نیز سرباز زد. در واقع هر کس تا دوران جنبش دجال، مردم را به پیروی از خود فراخواند، پیروانی برای خود خواهد یافت و هر کس درفش گمراهی برافرازد، پرچمدارش طاغوت خواهد بود».

مجلسی آن را مجهول می داند و می گوید: در آن جا که آمده: «ابوبکر او را فراخواند» یعنی: علی و یا همه مردم را به پیروی و اطاعت از خویش فراخواند و امیرمؤمنان عليه السلام در دوران وی، جز به قرآن عمل نکرد و در بدعت گذاری های ابوبکر، با او موافقت ننمود^۲ از قرینه کلمه «دعا» در آغاز روايت، دانسته می شود که مقصود از دست رد نهادن امیرمؤمنان عليه السلام بر سینه ابوبکر، این بود که ابوبکر داعیه خلیفه دانستن خویش را داشته است... که سخنی مردود تلقی می شود.

۲- «الحسين بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن اسماعيل الأنباري، عن الحسن بن علي، عن ابراهيم بن مهزم، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ذكرنا عنده ملوك آل فلان، فقال: إنما هلك الناس من استعجالهم لهذا الأمر إن الله لا يعجل لعجلة العباد، إن لهذا الأمر غاية ينتهي إليها، فلو قد بلغوها - لم يستقدموا ساعة و لم يستأخروا^۳؛ حسين بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعيل انباري، از حسن بن علي، از ابراهيم بن محزم، از پدرش روايت کرده که گفت: در محضر امام صادق عليه السلام از پادشاهان فلان خاندان یاد کردیم، حضرت فرمود: مردم به جهت شتابزدگی در فرا رسيدن زمان

۱. روضه کافی، ج ۸، ص ۲۹۶ ح ۴۵۶.

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۴۷.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۷ باب کراهيه التوقيت.

ظهور ما به وادی هلاکت افتادند، خداوند هیچ‌گاه برای عجله مردم شتابزده عمل نمی‌کند. امر ظهور ما، خود زمانی معین دارد که بدان منتهی خواهد شد. اگر (سلاطین فلان خاندان) آن زمان (معین) را درک کرده بودند، نابودی آنان یک لحظه تقدیم و تاخیر نداشت.»

مجلسی این روایت را ضعیف می‌داند و می‌گوید: منظور از سلاطین فلان خاندان بنی‌عبّاس‌اند. بنابراین معنای سخن امام علیه‌السلام این می‌شود که ما امید داشتیم انقراض دولت بنی‌امیه، متصل به دولت شما باشد؛ ولی چنین چیزی اتفاق نیفتاد و دولت بنی‌عبّاس روی کار آمد. یا منظور این است که ما از قدرت و توان حکومت آنها سخن به میان آوردیم یا این که آیا امکان براندازی این حکومت وجود دارد؟

منظور از جمله «مردم به جهت شتابزدگی به هلاکت رسیدند» کسانی‌اند که پیش از به پایان رسیدن عُمَر دولت باطل‌گرا دست به قیام زدند، مانند: زید، محمد، ابراهیم و امثال آنان که برای پیروزی حق و براندازی دولت باطل دست به چنین قیامی زدند. و اگر این افراد حق طلب و یا طرفداران دولت باطل‌گرا، به آن زمان (معین) رسیده بودند کارشان لحظه‌ای تقدیم و تاخیر نداشت و این مطلب به آیه شریفه: (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ)^۱ اشاره دارد. سپس به نقل بیضاوی می‌گوید: یعنی کمترین زمان ممکن به تأخیر نمی‌افتادند و پیشی نمی‌گرفتند و یا به جهت ترس و بیم زیاد، در پی تأخیر و پیشی گرفتن بر نمی‌آمدند.^۲

۳- روایت صحیفه سجّادیه: «عن متوکل بن هارون الثقفی، عن أبي عبد الله الصادق علیه‌السلام: ما خرج و لا یخرج منّا أهل البیت إلى قیام قائمنا أحد لیدفع ظلماً أو ینعش حقاً إلا اضطلّمته البلیة و کان قیامه زیادة فی مکروهنا و شیعتنا»^۳؛ از متوکل بن هارون ثقفی، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: تا هنگامه قیام قائم ما اهل بیت، هر یک از خاندان ما که برای براندازی دستگاه ظلم و ستم و برقراری آرمان حق بپاخیزد، بلا و مصیبت او را از پای

۱. اعراف، آیه ۳۴.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۹.

۳. صحیفه سجّادیه، ص ۹.

در می‌آورد و قیام وی بر دشواری‌ها و ناگواری‌های ما و پیروانمان خواهد افزود».
اولاً: این روایت، ناظر به تکلیف و خطمشی و پایان کار خود ائمه علیهم‌السلام است.
ثانیاً: اشاره به واقعیتی است که سرنوشت قیام چنین خواهد بود، یعنی پیروزی
قطعی در پی ندارند.

ثالثاً: از نظر سند مشکل دارد، زیرا در سند آن متوکل بن هارون وجود دارد که در
مورد وی توثیق و ستایشی وارد نشده است. و البته این تضعیف هیچ خدشه‌ای به
اعتبار صحیفه سجادیه - که این شخص راوی آن است - وارد نمی‌کند.

مجلسی در شرح مشیخه فقیه می‌گوید: عبارت صحیفه دلالت دارد که این سخن
بشر نیست به خصوص عمیر و متوکل در سند این روایت نه از علمای اهل سنت اند
و نه از علمای شیعه به شمار می‌آیند؛ زیرا چگونه امکان دارد دانشمندان اهل سنت،
این مطلب را به علمای ما نسبت دهند و دانشمندان شیعه، چگونه از چنین فضیلت
بزرگی برخوردار بوده‌اند که هیچ‌گاه کسی از آنان اطلاع نداشته و ناشناخته مانده‌اند؟!
با این که وجدان خالی از تعصب به یقین حکم می‌کند که این سخن فراتر از سخن
بشر است و امکان دارد از سخنان الهی (حدیث قدسی) باشد و از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
نقل شده باشد.^۱

۴ - محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن اُبی ایوب
الخزّاز، عن عمر بن حنظله، قال: سمعت أبا عبد الله علیه‌السلام يقول: خمس علامات قبل قيام القائم:
الصيحة، والسفیانی، و الخسف و قتل النفس الزکیة، والیمانی. فقلت: جعلت فداک إن خرج أحد
من إهل بیتک قبل هذه العلامات أنخرج معه؟ قال: لا؛ فلما کان من الغد تلا هذه الآية ﴿إن نشأ
ننزل علیهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين﴾ فقلت له: أهي الصيحة؟ فقال: أما لو
كانت، خضعت أعناق أعداء الله عزوجل؛ محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی، عن
علی بن حکم عن ابو ایوب خزّاز، عن عمر بن حنظله روایت کرده که گفت: از امام
صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: پیش از هنگامه ظهور قائم، پنج نشانه رخ خواهد داد:
صیحه، جنبش سفیانی، فرو رفتن زمین، به شهادت رسیدن نفس زکیّه، جنبش

۱. رسائل رجالیه، کلباسی، ج ۲، ص ۵۸۹.

۲. شعراء، آیه ۴.

۳. کافی، ج ۸، ص ۳۱۰ ح ۴۸۳.

یمانی.»

راوی می‌گوید: عرض کردم: اگر پیش از رخداد این نشانه‌ها، شخصی از خاندان شما دست به قیام زند، آیا همراه با او قیام نماییم؟
حضرت فرمود: خیر،

روز بعد آیه شریفه: (إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) را تلاوت کرد عرضه داشتیم: (اماما!) آیا منظور از این نشانه، صیحه است؟
فرمود: هرگاه صیحه رخ دهد، دشمنان گردنکش خدای عزوجل، سر تسلیم فرود خواهند آورد».

مجلسی می‌گوید: این روایت، حَسَن است مانند صحیح و شهید ثانی آن را روایتی صحیح شمرده است. وی می‌افزاید: آن جا که راوی می‌گوید: «به حضرت عرض کردم: آیا منظور از این نشانه، صیحه است» امام مقصود از آن نشانه را صیحه بیان داشته و تبیین فرموده که صیحه سبب سر تسلیم فرود آوردن دشمنان خدا خواهد شد.^۱

سند روایت

در سند این روایت ابویوب خزّاز وجود دارد اگر مقصود از ابویوب، ابراهیم بن زیاد باشد، در مورد وی توثیقی وارد نشده است هر چند شیخ طوسی آن را در رجال خویش آورده است.^۲

ولی چنان که مامقانی رحمته الله بدان تصریح کرده وی فردی مجهول الحال است و اگر ثابت شود که او با ابراهیم بن عثمان (عیسی) خزّاز یکی است در این صورت فردی مورد اطمینان و جلیل‌القدر تلقی می‌شود و تا زمانی که چنین موردی ثابت نشده باشد، وضعیت وی روشن نیست چنان که از فرزند مامقانی منقول است که وی را مجهول الحال دانسته است.^۳

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۴۰۶. *بحار*، ج ۵۲، ص ۳۰۴ و ۱۸۱

۲. *رجال شیخ طوسی*، ص ۱۴۶

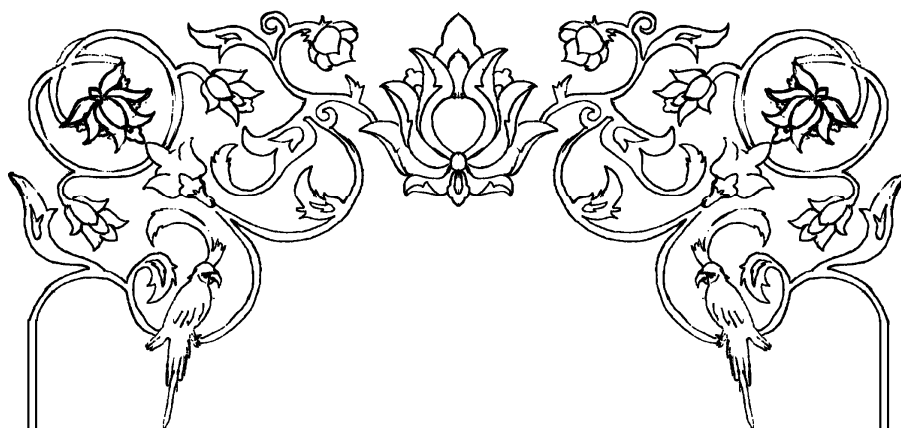
۳. *تنقیح المقال*، ج ۴، ص ۱۰ و ۱۳.

۴. *تنقیح المقال*، ج ۴، ص ۱۰ و ۱۳.

دلالت حدیث

اولاً: به قرینه دیگر روایت، شاید منظور از «خروج» یعنی (شخص قیام کننده) همان قائم منتظر است. و شاید مقصود از «فراخواندن مردم» یعنی آنها را به پیروی از خود فرا می‌خواند، نه اهل بیت.

ثانیاً: این روایت، قیام همراه با فردی از اهل بیت علیهم‌السلام را که دست به قیام می‌زند، نفی می‌کند و نافی مطلق قیام نیست.



فصل چهارم:

جریان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریح

در سرداب سامرا



شبهات مخالفین در مورد سرداب سامرا

۱. امام زمان علیه السلام در سرداب سامرا غایب شده است؛
۲. امام زمان علیه السلام در سرداب سامرا زندگی می کند؛
۳. امام زمان علیه السلام از سرداب سامرا ظهور می کند؛
۴. گروه‌هایی از شیعه هر شب در سرداب سامراء جمع می شوند؛

گفتار علمای اهل سنت در مورد سرداب سامرا

سمعانی، نخستین کسی است که بحث سرداب و ظهور امام زمان از آنجا را مطرح کرده و هر کس این بحث را بعداً مطرح کرده، از کتاب سمعانی نقل نموده است. در کتب معتبر شیعه بحثی از سرداب سامرا و ارتباط آن با غیبت امام زمان وجود ندارد و قداست آن به خاطر این است که منزل چندین امام و محل ولادت امام زمان علیه السلام بوده است.

۱. سمعانی (متوفای ۵۶۲): می گوید: «سرّ من رأی و بها السرداب المعروف فی جامعها الذی تزعم الشیعه أنّ مهدیهم یخرج منه»^۱
۲. یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶): می گوید: «سامراء بلد علی دجلة . . . و بها السرداب المعروف فی جامعها الذی تزعم الشیعة أنّ مهدیهم یخرج منه و ترک سرّ من رأی بالمرّة و خرجت حتی لم یبق منها إلاّ موضع المشهد (عسکریین) الذی تزعم الشیعة أنّ به سرداب القائم»^۲.
۳. ابن اثیر (متوفای ۶۳۰): آورده است: «توفی حسن بن علی و هو أحد الأئمّة الإثنی

۱. کتاب الانساب، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۳.

عشر علیه السلام علی مذهب الإمامیه و هو والد «م ح م د» الذي يعتقدونه المنتظر بسرداب السامراء^۱.
۴. ابن تیمیہ (متوفای ۷۵۲): می گوید: «و المعصوم عند الرفضه الإمامیه الإثنی عشریه هو الذي يزعمون أنه دخل سرداب سامراء بعد موت أبيه و هو إلى الآن لم يعرف له خبر و لا وقع له على أحد عين و أثر»^۲.

۵. ابن خلکان: گفته است: «ابوالقاسم «محمد» ابن الحسن و هو صاحب السرداب عندهم و أقاويلهم فيه كثيرة و هم ينتظرونه في آخر الزمان من السرداب بسر من رأى و الشيعة يقولون أنه دخل السرداب في دار أبيه و أمه تنظر إليه فلم يعد يخرج إليها»^۳.

۶. ذهبی (متوفای ۷۴۸): می گوید: «المنتظر الشريف خاتمة الإثنی عشر سيّداً الذين تدعى الإمامية عصمتهم و لا عصمة إلا للنبي صلی الله علیه و آله و «محمد» هو الذي يزعمون أنه الخلف و أنه صاحب السرداب بسامراء و أنه حي لا يموت حتى يخرج و يزعمون أنه دخل سرداباً في بيت أبيه و أمه تنظر إليه فلم يخرج إلى الساعة و كان ابن تسع سنين»^۴.

۷. ابن کثیر: گفته است: جاهلان رافضه گمان می کنند که مهدی علیه السلام از سرداب سامرا ظهور می کند^۵.

۸. ابن خلدون: آورده است: «يزعمون أن المهدي دخل في السرداب بداره في الحلة و تغيب، لذلك يقفون في كل ليلة بعد صلاة المغرب بباب هذا السرداب و قد قدموا مركباً و يهتفون باسمه و يدعونه للخروج حتى تشتبك النجوم و ينفذون»^۶ (یعنی هر شب پس از نماز مغرب به همراه یک مرکب کنار درب سرداب در شهر حله قرار می گیرند و حضرت را فرا می خوانند تا هنگامیکه تاریکی شب همه جا را فرا گیرد، و سپس می روند و شب آینده دوباره می آیند)

موضع گیری علمای شیعه در برابر این تهمت

علمای شیعه نیز در برابر تهمت سرداب که از سوی علمای عامه به شیعه وارد می شد موضع گیری صریحی دارند که ذیلاً بیان می شود.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۴۹.
۲. رأس الحسین، ص ۱۸۴.
۳. وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.
۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۱۹.
۵. الفتن، ج ۱، ص ۴۶.
۶. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۹ و ج ۴، ص ۲۰.

(۱) عبدالجلیل قزوینی (متوفای ۵۶۰هـ): در *النقض* ص ۵۶۹ می‌گوید: حضرت مهدی علیه السلام خود، در سرداب نیست. محل ولادت او در سرداب است. وی در عالم روشنائی است نه در زیرزمین.

وی نخستین کسی است که در مقابل علمای عامّه موضع گرفته است.

(۲) *إربلی* (متوفای ۶۹۲ هـ): آورده است: که گنجی شافعی صاحب بیان گفته: معمولاً محال است کسی در سرداب بدون تغذیه زنده بماند - اربلی در پاسخ گنجی شافعی چنین گفته است: «اما قوله أن المهدي في سرداب و كيف يمكن بقاؤه من غير أحد يقوم بطعامه و شرابه فهذا قول عجيب و تصور غريب فإن الذين أنكروا وجوده لا يوردون هذا (زندگی در سرداب را نیز منکر می‌شوند) و الذين يقولون بوجوده لا يقولون إنه في سرداب، بل يقولون أنه حي موجود يحل و یرتحل (رفت و آمد دارد) و يطوف في الأرض بيوت و خيم و خدم و حشم»؛ یعنی کسانی که به وجود حضرتش اعتراف دارند نمی‌گویند که ایشان در سرداب زندگی می‌کند. بلکه او در این عالم وجود زنده است و در شهرها در حال رفت و آمد می‌باشد و پیشکار و خدام دارد.

(۳) محدث نوری، می‌گوید: «و نحن كلما راجعنا و تفحصنا لم نجد لما ذكره أثراً بل ليس فيها ذكر للسرداب اصلاً سوى قضية المعتضد (العباسي) التي نقلها نورالدين الجامي في شواهد النبوة و هي موجودة في كتبهم و في أسانيدهم»؛ یعنی هر چه ما تفحص کردیم راجع به زندگی حضرت در سرداب چیزی نیافتیم، جز جریان معتضد عباسی که در آن اشاره به غیبت حضرت در سرداب دارد. و این قصه را نورالدين جامی در کتاب *شواهد النبوة* آورده. و البته این داستان در کتابهای خود اهل سنت آمده و ربطی به ما ندارد.

(۴) سید محسن امین، گفته است: «لم یرد خبر و لا وجد في كتاب من كتب الشيعة أن المهدي عليه السلام غاب في السرداب و لا أنه عند ظهوره يخرج منه؛ بل يكون خروجه بمكة و يبایع بين الركن و المقام»^۱.

(۵) علامه امینی رحمته الله می‌گوید: «الشيعة لا ترى أن غيبة الإمام في السرداب و لا هم غيبوه فيه و لا أنه يظهر منه؛ إنما اعتقادهم المدعوم بأحاديثهم أنه يظهر بمكة المعظمة تجاه البيت و

۱. *كشف الغمة*، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲. *كشف الأستار*، ص ۲۱۲.

۳. *تعليقه*، بر برهان متقی هندی، ص ۱۰۲.

لم يقل أحد في السرداب أنه مغيب ذلك النور إنما هو سرداب دارالامامة؛ شيعه بر این نیست که حضرت در سرداب غیبت کرده و یا از آنجا ظهور می کند بلکه معتقدند حضرت از مکه معظمه و از کنار کعبه ظهور می کند آری، سرداب محل سکونت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است.

۶) علامه عسکری، بیان داشته است که: «أما سرداب الغيبة قيل أنه في الحلة او سامراء لم أسمع بشيعة يقول بغيبة المهدي عليه السلام فيه او وجوده فيه او بخروجه منه؛ یعنی من از احدی از شیعه نشنیده‌ام که حضرت در سرداب غیبت یا در آنجا سکونت و یا از آنجا ظهور می کند.

دو پرسش

الف) آیا در روایات شیعه جریان سرداب وارد شده یا خیر؟

ب) آیا تعبیراتی که در کتاب ابن مشهدی آمده قابل توجیه است؟

قضیه سرداب در منابع شیعی

شاید قدیمی‌ترین کتابی که جریان سرداب را نقل کرده، کتاب *الخروانج و الجرایح* از قطب‌الدین راوندی (متوفای ۵۷۳) باشد که این ماجرا را در دو مورد از کتاب خود نقل کرده است.

الف) راوندی^۳ می‌گوید: «و منها ما روی عن رشيق حاجب المادرائی قال: بعث إلینا المعتضد رسولاً و أمرنا أن نركب و نحن ثلاثة نفر و نخرج مخفین علی السروج و نجنب آخر و قال: الحقوا بسامراء و اکبسوا دارالحسن بن علی فإنه توفی و من رأیتم فیها فأتونی برأسه فکبسنا الدار كما أمرنا فوجدنا داراً سرية «شبيه الجنة» كأن الأیدی رفعت عنها فی ذلك الوقت فرفعنا الستر و إذا سرداب فی الدار الأخری فدخلناه و كان فيه بحراً و فی أقصاه حصیر قد علمنا أنه علی الماء و فوقه رجل من أحسن الناس هیئة قائم یصلی فلم یلتفت إلینا و لا إلى شیء من أسبابنا فسبق احمد بن عبدالله لیخطی، فغرق فی الماء و ما زال یضطرب حتی مددت یدی إليه فخلصته و أخرجه فغشی علیه و بقی ساعة و عاد صاحبی الثانی إلى فعل ذلك فناله مثل ذلك

۱. الغدير، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲. اضواء علی السنة المحمدية، ص ۲۰۶.

۳. الخروانج و الجرایح، ج ۱، ص ۴۶۰.

فبقيت مبهوتاً فقلت لصاحب البيت، المعذرة إلى الله و إليك فوالله ما علمتُ كيف الخبر و إلى من نجى و أنا تائب إلى الله فما التفت إلى شيء مما قلتُ فانصرفنا إلى المعتضد فقال: اكنموه و إلا أضرب رقابكم».

ب) و در *الخرائج و الجرایح*^۱ آمده است: «... فكذاك كان صاحب الامر عليه السلام بعد وفاة أبيه عليه السلام و دفنه خرج جعفر الكذاب إلى بنى العباس و أنهى خبره إليهم فبعثوا عسكرياً إلى سُر من رأى ليهمجوا داره و يقتلوا من يجدونه فيها و يأتونه برأسه فلما دخلوها وجدوه عليه السلام فى آخر السرداب قائماً يصلى على حصير على الماء و قدأمهم ايضاً كأنه بحر لكثرة الماء فى السرداب فلما رأوا ذلك يسوا من الوصول إليه و انصرفوا مدهوشين إلى الخليفة فأمرهم بكتمان ذلك، ثم بعث بعد ذلك عسكرياً أكثر من الأول فلما دخلوا الدار سمعوا من السرداب قراءة القرآن فاجتمعوا على بابه حتى لا يصعد، فخرج من حيث الآن عليه شبكة و خرج و أميرهم قائم؛ ... صاحب الامر نیز چنین وضعیتی داشت. پس از رحلت پدر بزرگوار وی و خاکسپاری آن حضرت، برادرش جعفر کذاب خود را به دربار عباسیان رساند و ماجرای صاحب الامر را به آنان اطلاع داد و آن ها سپاهی را به سامرا اعزام نمودند تا به خانه وی یورش برده و هر کس را در آن خانه دیدند بکشند و سر او را به دربار بیاورند. وقتی وارد خانه شدند حضرت را در آخر سرداب دیدند بر حصیری که روی آب قرار دارد ایستاده و نماز می گزارد و در برابر آن ها نیز آب فراوانی در سرداب چونان دریا به چشم می خورد وقتی چنین دیدند از دستیابی به آن حضرت نومید گشته و سراسیمه خود را به خلیفه رساندند خلیفه دستور داد ماجرا را پوشیده نگاهدارند پس از آن نیروی بیشتری را بدان جا فرستاد هنگامی وارد خانه شدند از داخل سرداب صدای تلاوت قرآن شنیدند، بر در سرداب جمع شدند تا امام عليه السلام از سرداب بالا نیاید ولی آن حضرت از همان محلی که هم اکنون پنجره دارد از سرداب خارج شد با این که فرمانده آن نیروها همانجا ایستاده بود.»

اشکالات وارده بر احادیث «الخرائج و الجرایح»

اشکال نخست: روایت رشیق، حاجب المدرانی مرسل است. ارسال روایت به این دلیل است که قطب الدین راوندی متوقای ۵۷۳ هـ. قضیه را از رشیق، حاجب

المادرانی نقل می‌کند که رشیق، معاصر معتضد عباسی است و معتضد در سال ۲۷۹ هـ. به خلافت رسیده است. بنابراین رشیق در حدود سال ۲۷۹ هـ. می‌زیسته که در این صورت بین رشیق و راوندی حدود ۳۰۰ سال اختلاف است و واسطه بین این دو تن مشخص نیست. در نتیجه، روایت مرسل است.

اشکال دوّم: شخصیت «رشیق» مهمل است. مرحوم نمازی شاهرودی درباره او می‌گوید: «من الثلاثة الذين بعثهم المعتضد العباسي إلى سامرة إلى بيت مولانا صاحب الزمان عليه السلام فوقفوا على معجزة و رجعوا خاسرين»^۱. هیچ گونه اشاره‌ای به مدح یا ذمّ او نشده است. بنابراین، مهمل است.

از دیدگاه ما رشیق، نه تنها مهمل و مجهول نیست؛ بلکه کاملاً معلوم الحال است. کسی که معتضد او را می‌فرستد تا به منزل امام زمان عليه السلام هجوم برد، کاملاً شخصی معلوم الحال و معلوم الخبث است.

اشکال سوّم: زمان نقل واقعه متأخر از غیبت است. معتضد عباسی در سال ۲۷۹ یعنی ۲۴ سال بعد از شهادت امام حسن عسکری عليه السلام به خلافت رسیده است. در واقع رشیق، فرستاده معتضد عباسی این واقعه را ۲۴ سال بعد از شهادت امام عسکری عليه السلام نقل می‌کند. معنای این سخن این است که امام زمان عليه السلام تا سال ۲۷۹ و ۲۴ سال بعد از شهادت پدر بزرگوارش هنوز غایب نشده بوده است در حالی که این مطلب با مبانی ما سازگار نیست و امام زمان عليه السلام بلافاصله بعد از شهادت پدر بزرگوارش یعنی در سال ۲۶۰، غایب گشته است.

اشکال چهارم: در نقل شیخ طوسی به سرداب اشاره نشده است. جریان رشیق را شیخ طوسی نقل کرده و مفصل نیز می‌باشد؛ ولی به سرداب اشاره‌ای ندارد. معلوم می‌شود قضیه سرداب، اضافه شده است.

«و حدّث عن رشيق صاحب المادرائی قال: بعث إلینا المعتضد و نحن ثلاثة نفر فأمرنا أن یركب كل واحد منّا فرساً و نجنب آخر و نخرج مخفین لایكون معنا قليل و لا كثير إلا علی السرج مصلی و قال لنا: الحقوا بسامرة و وصف لنا محلة و داراً و قال: إذا أتیتموها تجدون علی الباب خادماً أسود، فاکبسوا الدار و من رأیتم فیها فأتونی برأسه فوافینا سامرة فوجدنا الأمر كما

۱. مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۴۰۰.

وصفه، و فی الدهلیز خادم أسود و فی یده تکه ینسجها فسألناه عن الدار و من فیها فقال: صاحبها، فوالله ما التفت إلینا و قلّ اکترائه بنا، فکبسننا الدار كما أمرنا فوجدنا داراً سرّیة و مقابل الدار سترٌ ما نظرت قط إلى أنبل منه كأنّ الأیدی رفعت عنه فی ذلك الوقت و لم یکن فی الدار احدٌ فرفعنا الستر فإذا بیت کبیر كأنّ بحراً فیہ ماء و فی أقصى البیت حصیر قد علمنا أنّه علی الماء و فوقه رجل من أحسن الناس هیئَةً قائم یصلی، فلم یلتفت إلینا و لا إلى شیء من أسبابنا. فسبق احمد بن عبدالله لیخطی البیت فغرق فی الماء و مازال یضطرب حتی مددت یدی إلیه فخلصته و أخرجته و غُشی علیه و بقى ساعة و عاد صاحبی الثانی إلى فعل ذلك الفعل فناله مثل ذلك و بقیةً مبهوتاً فقلت لصاحب البیت: المغدرة إلى الله و إلیک فوالله ما علمتُ کیف الخبر و لا إلى من أגיע و أنا تأئب إلى الله فما التفت إلى شیء مما قلنا و ما انفتل عما كان فیہ فهالنا ذلك و انصرفنا عنه و قد كان المعتضد ینتظرنا و قد تقدّم إلى الحجاب إذا وافیناه أن ندخل علیه فی أی وقت كان، فوافیناه فی بعض اللیل فأدخلنا علیه فسألنا عن الخبر فحکینا له ما رأینا فقال: و یحکم لقیکم احدٌ قبلی و جرى منکم إلى أحد سبب أو قول؟ قلنا: لا فقال: أنا نفی من جدی^۱ و حلف باشدّ أیمان له أنّه رجل إن بلغه هذا الخبر لیضربنّ أعناقنا فما جسرنا أن نحدّث إلا بعد موته»^۲.

اشکال پنجم: تطبیق «رَجُل» بر امام زمان علیه السلام مشکل است. وقتی رشیق جریان را نقل می کند، می گوید: هنگامی که پرده را بالا زدیم مردی را دیدیم - و فوقه رجل من أحسن الناس - و هیچ گونه ادعایی مبنی بر این که آن مرد، امام عصر علیه السلام یا فرزند امام عسکری علیه السلام است، نمی کند. از این رو، تطبیق رجل، بر امام عصر علیه السلام ادعایی بی دلیل است.

اشکال ششم: بر کودک ۵ ساله، رجل اطلاق نمی شود. اعتقاد شیعه این است که امام زمان علیه السلام در ۵ سالگی به امامت رسید و از همان لحظه غایب گشت. در عبارت رشیق آمده که می گوید: «ما مردی را دیدیم» با این که امام عصر علیه السلام ۵ ساله بوده و بر کودک ۵ ساله، مرد اطلاق نمی شود.

اشکال هفتم: گزارش از سوی مأموری دولتی است. رشیق که این واقعه را نقل

۱. یعنی اگر این خبر را شایع کردید از بنی عباس نیستم اگر شما را نکشم.

۲. عمیة شیخ طوسی، ص ۲۴۸، ح ۲۱۸.

می‌کند خود، یکی از خدمتکاران و مأموران دولتی است. پرسش این است که گزارش یک مأمور حکومت بنی عباس چه ارتباطی به باور شیعیان دارد، با این که عامه، واقعه سرداب را به شیعیان نسبت می‌دهند!!

نقل جریان سرداب در «المزار» ابن مشهدی

یکی دیگر از منابع شیعی نقل‌کننده جریان سرداب، کتاب *المزار* محمد بن جعفر بن علی مشهدی است. در مورد نقل *الخرائج و الجرایح* گفتیم که راوندی در واقع این جریان را از کتب عامه نقل کرده و ربطی به اعتقاد شیعه ندارد. اگر بگویند که: همین نام را (سرداب غیبت) ابن مشهدی در کتاب *المزار* خود نقل کرده در پاسخ آنها چه بگوییم؟ برای اینکه بتوانیم پاسخی علمی به این شبهه اهل سنت بدهیم، ابتدا لازم است تحقیق دقیقی در مورد شخص ابن مشهدی و کتاب وی داشته باشیم.

سخن ابن مشهدی پیرامون سرداب

ایشان در بخشی از کتاب *المزار* خود می‌گوید: «... ثم تخرج و وجهک الی القبرین علی أعقابهم و تأتي سرداب الغيبة فتقف بین البابين ماسكاً جانب الباب بیدک ثم تَنخَنُ كالمستأذن و سم و أنزل و علیک السکینه و الوقار وصل ركعتین فی عرصة السرداب و قل الله اکبر...»^۱. عبارت «سرداب الغيبة» باعث شبهه شده که باید مورد بررسی قرار گیرد.

تحقیق پیرامون ابن مشهدی و کتاب «المزار»

قبل از پرداختن به نظریات دیگران در مورد ابن مشهدی و کتاب وی باید ببینیم شخص مؤلف در مورد کتاب خویش چه دیدگاهی دارد. او در اهمیت کتاب خود در مقدمه کتاب چنین بیان می‌کند: «اما بعد فإنی قد جمعت فی کتابی هذا من فنون الزیارات للمشاهد المشرفات و ما ورد فی الترغیب فی المساجد المبارکات و الأدعية المختارات و ما یدعی به عقیب الصلوات و ما یناجی به القدیم تعالی من لذیذ الدعوات فی الخلوات و ما یلجأ إلیه من الأدعية عند المهمات مما اتصلت به من ثقات الروات إلی السادات»^۲.

۱. *المزار* ابن مشهدی، ص ۶۵۷.

۲. همان، ص ۲۷.

ابن مشهدی در مقدمه، ادعا می‌کند که تمام ادعیه و زیاراتی که در این کتاب آورده همگی را از روایت ثقه نقل کرده است. اگر چنین مطلبی ثابت شود، تمام مطالب کتاب صحیح خواهد بود چنانکه بعضی از علما با تمسک به این عبارت مقدمه، اعتبار ادعیه و زیارات کتاب را ثابت کرده‌اند. دیدگاه علما و محدثین در مورد ابن مشهدی و کتاب *المزار* گوناگون است. و ما برای بدست آوردن اعتبار یا عدم اعتبار المزار این دیدگاه‌های مختلف را نقل خواهیم کرد.

دیدگاه آیه الله العظمی خوئی

آقای خوئی در مقدمه *معجم رجال الحدیث*، پس از نقل ادعای ابن مشهدی در مورد کتابش که گفته است: من تمام مطالبی که در این کتاب جمع کرده‌ام همگی را از طریق روایت ثقه نقل کرده‌ام. چنین می‌گوید: «و هذا الکلام منه صریح فی توثیق جمیع من وقع فی إسناد روایات کتابه لکنه لا یمکن الإعتقاد علی ذلك من وجهین». یعنی سخن ابن مشهدی، در توثیق تمام إسناد روایات کتابش صراحت دارد پس از آن، دو اشکال به ادعای ابن مشهدی وارد می‌کند.

اشکال نخست: بنائی و صفروی

«إنه لم یظهر اعتبار هذا الكتاب فی نفسه فإنّ محمد بن المشهدی لم یظهر حاله بل لم یعلم شخصه و إن أصرّ المحدث النوری: علی أنّه محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری، فإنّ ما ذکره فی وجه ذلك لا یورث إلاّ الظن».

آقای خوئی با این گفته می‌خواهد بیان کند که ابن مشهدی مجهول الوصف و العین است و اصلاً مشخص نیست ابن مشهدی وجود خارجی دارد یا نه؟

اشکال دوّم: مبنائی و کبروی

«إنّ محمد بن المشهدی من المتأخرین و قد مرّ أنّه لا عبرة بتوثیقاتهم لغير من یقرب عصرهم من عصره فإنّنا قد ذکرنا أنّ هذه التوثیقات مبنیة علی النظر و الحدس فلا یترتب علیها أثر»^۱.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۱.

مینای آقای خوئی تنها معتبر بودن توثیقات متقدمین است، زیرا عن حسن است و توثیقات متأخرین چون با حدس و گمان است اعتباری ندارد و ابن مشهدی از متأخرین است. لذا توثیقش اعتباری ندارد چون براساس حدس است.

نتیجه:

با توجه به این دو اشکال، نظر آقای خوئی این شد که ادعای ابن مشهدی در مورد کتابش از اعتبار ساقط است. افزون بر این که شخصیت ابن مشهدی نیز نامشخص است.

دیدگاه شیخ آقابزرگ تهرانی

وی در *الندریعه* در مورد ابن مشهدی و المزار و طرق مختلف این کتاب مباحثی دارند که بیان می‌شود.

مؤلف المزار چه کسی است؟

علامه تهرانی به نقل از استاد خود محدث نوری می‌گوید: ظاهراً مؤلف کتاب *«المزار»*، محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی است.

«مزار محمد بن المشهدی الموجود فی خزانه کتب الشیخ علی بن محمد رضا آل کاشف الغطاء بالنجف و المیرزا محمد علی الأردوبادی ایضاً بالنجف و غیرهما عبر عنه المجلسی فی البحار بالمزار الکبیر و کان عند شیخنا النوری و ینقل عنه فی مستدرک الوسائل و ذکر شرح اعتباره فی خاتمة المستدرک و استظهر من بعض القرائن أنه للشیخ محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری الراوی عن ابی الفضل شاذان بن جبرئیل القمی و یروی ایضاً عن المفید بواسطین و هو سند عال اوله: الحمد لله القدیم إحسانه، الظاهر إمتنانه، العالی سلطانه»^۱.

ابن مشهدی در تاریخ ۵۶۹ از ابن نما نیز نقل روایت می‌کند که در واقع معاصر با سمعانی (متوفای ۵۶۰) است و سمعانی نخستین فرد از عامه است که جریان سرداب را نقل کرده است پس مشخص می‌شود این مطلب گر چه ابن مشهدی نیز آن را نقل

۱. *الندریعه*، ج ۲۰، ص ۳۲۴.

و به آن اشاره کرده، اما اصلش از عامّه است، یا این که وضع تعینی یافته.^۱

مشایخ «المزار»

شیخ آقابزرگ تهرانی راویان احادیث «المزار» را چنین بیان می‌کند: «أقول: جملة هؤلاء الثقات الذين يروى عنهم في الكتاب خمسة عشر رجلاً وهم ۱. شاذان المذكور ۲. الشيخ أبي عبدالله الحسين بن هبة بن رطبه، عن الشيخ أبي علي بن الشيخ الطائفة، عن والده روى عنه زيارة العاشورا التي يذكر فيها اسامي الشهداء مفصلاً ۳. أبي محمد عبدالله بن جعفر الدوربستي المتوفى نيف و ستمائة ۴. الشيخ ابوالفتح قيم جامع الكوفة ۵. الشيخ المقرئ مسلم بن نجم المعروف بابن الاخت البزاز الكوفي الزيدي ۶. ابوالكارم حمزة بن زهرة الحسيني الحلبي (المتوفى ۵۷۴) ۷. السيد عبد الحميد بن التقى عبدالله بن اسامة العلوي الحسيني (المتوفى ذى القعدة ۵۸۰) ۸ و ۹. الشيخان الجليلان ابوالبقاء هبة الله بن هبة و ابوالخير سعد بن ابي الحسن الغداء ۱۰. الشريف ابي جعفر محمد المعروف بابن الحمد النحوي (المتوفى ۵۷۱) ۱۱. الشيخ الفقيه عمادالدين محمد بن ابي القاسم الطبري (المتوفى ۵۵۳) ۱۲. الشريف الجليل ابوالفتح محمد بن محمد الجعفرية، ۱۳. ۱۴. الشيخان العالمان ابو محمد عربي بن مسافر و هبة الله بن نما بن حمدون (المتوفى ۵۷۳) و روى عنهما سلام على آل ياسين الكبير و الزيارة الجامعة الكبيرة المشهورة ۱۵. الشيخ الفقيه ابوعبدالله محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (المتوفى ۵۸۸).

شیوه تألیف «المزار»

شیخ آقابزرگ تهرانی در مورد شیوه تألیف کتاب نیز می‌گوید: «و ابتدأ بباب زيارة النبي ﷺ و ائمة البقيع ثم النجف و مسجد الكوفة ثم الحائر ثم الكاظمية ثم الرضوى ثم سامراء و بعض الجوامع و الأصحاب و اولاد الائمة و المؤمنین ثم اضافات».

نتیجه:

شیخ آقابزرگ تهرانی مؤلف و کتاب او را به صراحت توثیق نکردند؛ بلکه مؤلف را تعیین و راویان کتاب را نیز معرفی کردند.

دیدگاه محدث نوری

محدث نوری در آغاز، سخن علامه مجلسی را می‌آورد و می‌گوید: «قال في البحار:

۱. چون بعید به نظر می‌رسد که ایشان بدون هیچ مستند، و تنها به سخن یک عامی توجه و اعتماد کرده باشد، آن هم در مثل چنین موضوعی که مورد تهمت از ناحیه عامه است.

کتاب کبیر فی الزیارات تألیف محمد بن المشهدی كما يظهر من تألیفات السید ابن طاووس و اعتمد علیه و سَمَّیَناه بالمزار الكبير و قال فی الفصل الآخر: و المزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السیدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار و الزیارات ... مراده من ابني طاووس: السید رضی الدین علی فی مزاره و السید عبد الکریم فی فرحة الغری^۱. از بیانات علامه مجلسی استفاده می شود که هم کتاب و هم مؤلف آن نزد وی معتبر بوده است.

محدث نوری در ادامه می گوید:

«و منه يظهر أنه معدود في زمرة الفقهاء كما أنه يظهر من صدر كتابه الإعتقاد على كل ما أودعه فيه و أن ما فيه من الزیارات كلها مأثورة و إن لم يستند بعضها إليهم عليهم السلام في محلّه^۲».

دیدگاه محدث نوری در مورد مؤلف

«والذي أعتقده أنه من مؤلفات محمد بن جعفر المشهدی و هو بعينه محمد بن جعفر الحائری و إن جعل في أمل الأمل له عنوانين و ظنه اثنين - قال فيه: الشيخ محمد بن جعفر الحائری فاضل جليل له كتاب (ما اتفق من الأخبار في فضل الائمة الأطهار عليهم السلام) إلى أن قال: الشيخ محمد بن جعفر المشهدی كان فاضلاً محدثاً صدوقاً له كتب يروى من شاذان بن جبرئيل القمي».

نتیجه:

محدث نوری برخلاف آقای خوئی قائل شدند که ابن مشهدی مجهول العین نیست و او را بر محمد بن جعفر المشهدی تطبیق کردند و مجهول الوصف بودن او را نیز نمی پذیرند، زیرا شواهدی می آورند و در آخر نیز می گوید: «و يظهر منه أنه رحمه الله من أعظم العلماء واسع الرواية كثير الفضل معتمد عليه كما أنه يظهر مما ذكرنا من خطبة كتابه أن كل ما فيه من الدعوات و الزیارات مأثورة عنهم»^۳.

در نهایت، این نتیجه به دست آمد که آقای خوئی، مؤلف و کتاب او را فاقد اعتبار می داند. و شیخ آقابزرگ تهرانی با ملایمت برخورد کرد و به طور کلی رد نکرد و کلام

۱. خاتمة المستدرک، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۴.

استادش محدث نوری را نقل نمود و طرق کتاب را نیز بیان کرد؛ ولی محدث نوری به طور کامل مؤلف و کتاب وی را تأیید کرد.

دیدگاه ما

نخست: خود کتاب و نویسنده آن به نظر بعضی مورد تأمل است.

دوم: ادعای مؤلف در این مورد که مطالب کتاب را از راویان ثقه نقل می‌کنم مورد پذیرش نیست، زیرا وی از متأخرین است و توثیق متأخرین، با حدس و گمان است و توثیق باید عن حس باشد، چنانکه متقدمین این گونه بوده‌اند.

سوم: وثاقت ابن مشهدی برای ما ثابت و مبرز نیست و توثیق شیخ حرّ عاملی در *امل‌الامل* که فرموده بود: «کان فاضلاً محدثاً، صدوقاً» از روی حدس است، زیرا ابن مشهدی در قرن ۶ و شیخ حرّ عاملی در قرن ۱۲ می‌زیسته است و بین آنها ۶ قرن فاصله بوده است و هیچ‌گونه حس و مشاهده‌ای در کار نبوده است.

چهارم: چنان که مجلسی فرموده بود: «وقد أخذ منه السیدان ابنا طاووس کثیراً من الأخبار و الزیارات...» یعنی ابن طاووس بسیاری از اخبار و زیارات را از ابن مشهدی اخذ کرده است. لذا ابن طاووس همین روایت را در *مصباح‌الزائر* نقل کرده؛ ولی اشاره به جریان سرداب غیبت نکرده است. بنابراین، این احتمال وجود دارد که بعدها در کتاب ابن مشهدی اضافه شده باشد. و یا عبارت «سرداب الغیبة» جزء روایت نباشد.

پنجم: ابن مشهدی، معاصر سمعانی بوده و او نخستین عالم سنی مذهبی است که این روایت را نقل کرده است، لذا ممکن است ابن مشهدی این روایت را از او اخذ کرده و نقل کرده باشد و هیچ‌گونه اعتقادی به مضمون روایت نداشته و یا وضع تعیینی یافته باشد نه اینکه امام در سرداب غائب شده باشد.

اتهامات اهل سنت به شیعه پیرامون سرداب

الف. آیا ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام از سرداب است.

یکی از سخنان بی‌اساسی که اهل سنت، شیعه را به آن متهم می‌کنند. این است که می‌گویند: شیعه قائل است که: حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از میان سرداب سامراء ظهور خواهد کرد.

رفع اتهام

به شیعه چنین اتهامی زده شده است با این که در هیچ یک از احادیث شیعه و هیچ متنی از متون شیعی، حتی متون غیر معتبر مانند *هدایة حنینی* که یکی از متون غیر معتبر شیعی است، جریان سرداب نیامده است و روایتی که در *الخرائج و الجرائح* راوندی آمده مبتلا به اشکالات متعددی بود که قبلاً بیان گشت.

افزون بر این، روایات ما با تأکید و به صراحت می گویند: ظهور حضرت، از مکه معظمه و از کنار رکن حجرالأسود خواهد بود که به بعضی از این روایات اشاره خواهد شد. با این حال جای هیچ گونه اتهامی بر ضد شیعه مبنی بر این که امام زمان علیه السلام از سرداب ظهور خواهد کرد، باقی نمی ماند. اینک روایاتی که به ظهور حضرت از مکه و رکن حجرالأسود صراحت دارند:

روایت نخست:

«حدَّثنا نُعَيم، حدَّثنا سعيد ابوعثمان، عن جابر، عن ابي جعفر عليه السلام قال: ثم يظهر المهدي بمكة عند العشاء و معه راية رسول الله صلى الله عليه وآله و قميصه و سيفه و علامات و نور و بيان فإذا صلى العشاء نادى بأعلى صوته يقول: أذكركم الله أيها الناس و مقامكم بين يدي ربكم و قد اتخذ الحجة و بعث الأنبياء و أنزل الكتاب أمركم أن لا تشرکوا به شيئاً و أن تحافظوا على طاعته و طاعة رسوله صلى الله عليه وآله و أن تحبوا ما أحبب القرآن و تميتوا ما أمات و تكونوا أعاوناً على الهدى و وزراً على التقوى فإن الدنيا قد دنا فناؤها و زوالها و اذنت بالوداع فإني ادعوك إلى الله و إلى رسوله صلى الله عليه وآله و العمل بكتابه و إمامة الباطل و احياء سنته فيظهر في ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً عدة اهل البدر على غير ميعاد قزاً كقزع الخريف رهبان بالليل أسد بالنهار فيفتح الله للمهدي أرض الحجاز و يستخرج من كان في السجن من بنى هاشم و تنزل الرايات السود الكوفة فيبعث بالبيعة إلى المهدي و يبعث المهدي جنوده في الأفق و يميت الجور و اهله و تستقيم له البلدان و يفتح الله على يديه القسطنطينية^۱ از امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمود: [حضرت] مهدي شب هنگام در مکه ظاهر می گردد و پرچم و پیراهن و شمشیر و دیگر نشانه ها و نور و بیان را با خود همراه دارد. نماز عشاء را که به جا آورد با رساترین صدای دلنوازش اعلان می دارد: مردم! در پیشگاه پروردگارتان خدای را به یاد شما می آورم که او حجت خویش را بر شما تمام گرداند و پیامبران را برانگیخت و کتاب آسمانی فرو

۱. فتن ابن حماد، ص ۲۷۰، ح ۱۰۰۷، ملاحم و فتن ابن طاووس، ص ۶۴: صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۲.

فرستاد و به شما فرمان داد چیزی را با خدا شریک قرار ندهید و همواره در مسیر اطاعت وی و اطاعت فرستاده او قرار داشته باشید و ارزش‌هایی را که قرآن زنده ساخته، زنده نگاهدارید و بدعت‌هایی را که میرانده، بخشکانید و مدد کار حق و هدایت و در مسیر تقوی کمک کار باشید، زیرا دنیا در آستانه نابودی قرار دارد و آهنگ وداع سر داده است.

من شما را به اطاعت از خدا و فرستاده‌اش و عمل به کتاب او و نابود سازی باطل و زنده ساختن سنت وی فرا می‌خوانم. [حضرت مهدی] در جمع سیصدوسیزده تن از یاران خود به تعداد رزمجویان بدر بدون اطلاع قبلی چونان ابرهای پراکنده پاییزی از راه خواهد رسید. این عده، پارسایان شب و شیران هستند خداوند سرزمین حجاز را به دست با کفایت مهدی می‌گشاید و او زندانیان بنی‌هاشم را آزاد می‌سازد و حاملان پرچم‌های سیاه در کوفه فرود خواهند آمد و هیئتی را برای بیعت با [حضرت مهدی] نزد وی اعزام می‌دارند. مهدی علیه السلام لشکریان خود را به جای جای گیتی گسیل می‌دارد و ستم پیشگان را از میان برمی‌دارد و شهرها به تصرف او درمی‌آیند و خداوند به دست مبارک او، قسطنطنیه را آزاد خواهد ساخت.»

این روایت به صراحت بیان می‌کند که ظهور حضرت حجت از مکه معظمه خواهد بود و هیچ گونه اشاره‌ای به سرداب سامراء وجود ندارد.

روایت دوم:

«محمد بن یحیی و غیره، عن محمد بن احمد، عن موسی بن عمر، عن ابن سنان، عن ابی سعید القمط، عن بکیر بن أعین قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام: لأی علة وضع الله الحجر فی الركن الذی هو فیہ و لم یوضع فی غیره ولأی علة تُقبَل ولأی علة أُخرج من الجنة؟ ولأی علة وضع میثاق العباد و العهد فیہ و لم یوضع فی غیره؟ و کیف السبب فی ذلك؟ تخبرنی جعلنی الله فداک فإن تفکری فیہ لعجب، قال: فقال: سألت و أعطلت فی المسألة و استقصیت فافهم الجواب و فرغ قلبک و اصغ سمعک أخبرک إن شاء الله. ان الله تبارک و تعالی وضع الحجر الأسود و هی جوهرة أُخرجت من الجنة إلى آدم عليه السلام فوضعت فی ذلك الركن لعله الميثاق و ذلك أنه لما أخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم حين أخذ الله علیهم الميثاق فی ذلك المكان و فی ذلك المكان ترائی لهم و من ذلك المكان یهبط الطیر علی القائم عليه السلام فأول من یبایعه ذلك الطائر و

هو والله جبرئیل علیه السلام و إلى ذلك المقام يسند القائم ظهره و هو الحجة و الدليل على القائم و هو الشاهد لمن وافاه في ذلك المكان و الشاهد على من أدى إليه الميثاق و العهد الذي أخذ الله عزوجل على العباد...^۱ بکیر بن اعین می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند حجرالاسود را در رکنی که اکنون قرار دارد نهاده و در جای دیگر قرار نداده است؟ چرا حجر بوسیده می شود؟ و چرا از بهشت بیرون آورده شد؟ و چرا خداوند عهد و میثاق بندگان و میثاق خویش را در حجرالاسود به ودیعه نهاده و در جای دیگر قرار نداد؟ سبب این کارها چیست؟

اماما! فدایت گردم مرا از راز و اسرار این امور آگاه ساز که در این زمینه اندیشه‌ام سخت در شگفت است.

راوی می گوید: امام علیه السلام فرمود: مساله‌ای را پرسیدی که در آن دچار ابهام شده‌ای و علل و اسباب آن را جويا گشته‌ای، اینک پاسخ آن را به دقت دریاب. دلت را کاملاً مهیا ساز و نیک گوش بسپار که به خواست خدا تو را از راز این مسائل آگاه خواهم ساخت.

خدای تبارک و تعالی که حجرالاسود را در این محل قرار داد در آغاز گوهری در بهشت بود که برای حضرت آدم علیه السلام از بهشت خارج گردید و برای میثاق، در این رکن نهاده شد و آن‌گاه خداوند از نسل و دودمان بنی آدم در آن مکان، عهد و پیمان گرفت و در آن مکان، حجرالاسود برایشان پدیدار گشت و از همان مکان آن پرنده بر [حضرت] قائم فرود خواهد آمد و نخستین کسی که با وی بیعت نماید همان پرنده است. به خدا سوگند! آن پرنده همان جبرئیل علیه السلام است. قائم [به هنگام ظهور] به همان مکان تکیه خواهد زد و آن جایگاه، حجّت و دلیل بر وجود قائم است. حجرالاسود بر کسانی که در آن مکان حضور یابند و عهد و میثاقی را که خدای عزوجل از بندگان گرفته نزد حجر ادا نمایند، شاهد و گواه خواهد بود.»

در این روایت نیز تصریح شده که ظهور حضرت، از کنار رکن حجرالاسود در مکه معظمه خواهد بود. با توجه به این دو روایت مشخص می شود سخن بعضی از علمای اهل سنت که می گویند: شیعه قائل است امام زمان علیه السلام از سرداب ظهور می کند.

۱. کافی، ج ۴، کتاب الحج، ص ۱۸۴، ح ۳.

اتهامی بیش نیست و شاید ناشی از ناآگاهی از کتابهای شیعه باشد.

ب. آیا حضرت ولی عصر علیه السلام در سرداب زندگی می‌کند؟

اتهام دیگری که اهل سنت، شیعه را بدان متهم می‌کنند این است که می‌گویند: شیعه قائل است که امام زمان علیه السلام در دوران غیبت، داخل سرداب زندگی می‌کند.

رفع اتهام

در هیچ یک از احادیث و متون شیعی چنین سخنی به چشم نمی‌خورد و هیچ عالم شیعی چنین مطلبی را نگفته است؛ بلکه اعتقاد شیعه در مورد مکان حضرت ولی عصر علیه السلام در دوران غیبت این است که کسی از محل اقامت حضرت در دوران غیبت، اطلاع ندارد. و جریان جزیره خضراء افسانه‌ای بیش نیست. تنها در روایات شیعه اشاره شده که در دوران غیبت صغری برخی از خواص شیعه و در دوران غیبت کبری بعضی از موالیان خاص حضرت از مکان وی مطلع هستند.

روایت نخست:

«عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن الحسن بن علی الوشاء، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة ولا بد له في غيبته من غزلة ونعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من وحشة؛ صاحب الأمر دارای غیبتی خواهد بود و در تنهایی و عزلتی بسر خواهد برد و در دوران غیبتش از توان و قدرت برخوردار است و همراه با سی تن که در کنار اویند بیم و هراسی به خود راه نمی‌دهد و بهترین جایگاه اقامتش مدینه است.»

فیض کاشانی، در شرح روایت فوق می‌گوید: «طیبة» هی المدینة المقدسة - یعنی إذا اعتزل فیها مستتراً و معه ثلاثون من شیعته یأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلى غيبته القصيرة فإن فی الطويلة لیس لشیعته إلیه سبیل؛ منظور از «طیبه» در روایت، مدینه منور است. یعنی حضرت به همراه سی تن از پیروانش که برخی با

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶.

۲. وافی، ج ۲، ص ۴۱۶.

بعضی دیگر مأنوسند، در شهر مدینه و تنهایی در نهران بسر می برد و این جمع هیچ گاه ترسی به دل ندارند. گویی امام صادق علیه السلام با این جمله به غیبت صغرای آن حضرت اشاره کرده زیرا غیبت کبری هیچ یک از شیعیان وی به آن حضرت دسترسی ندارند.»

مجلسی، نیز در شرح آن می گوید: «و العزلة» بالضم. اسم الاعتزال. ای المفارقة عن الخلق. «و لابد فی غیبتہ» و فی بعض النسخ و لا له فی غیبتہ، ای لیس فی غیبتہ معتزلاً عن الخلق بل هو بینهم و لا يعرفونه و الأول أظهر و موافق لما فی سایر الكتب.»
«و الطیبة» اسم المدينة الطیبة فیدل علی أنه علیه السلام غالباً فی المدينة و حوالیها إما دائماً أو فی الغیبة الصغری و ما قیل: من أن الطیبة اسم موضع سكنه علیه السلام مع اصحابه سوی المدينة فهو رجم بالغیب و یؤید الأول ما مرّ أنه لما سئل أبوه این أسأل عنه؟ قال بالمدينة.

«و ما بثلاثین من وحشة» ای هو علیه السلام مع ثلاثین من موالیه و خواصه و لیس لهم وحشة لأستیناس بعضهم ببعض او هو علیه السلام داخل فی العدد. فلا یستوحش هو ایضاً. أو الباء بمعنى مع - ای لا یستوحش علیه السلام لكونه مع ثلاثین و قیل: هو مخصوص بالغیبة الصغری و ما قیل: من أن المراد أنه علیه السلام فی هیئة من هو فی سن ثلاثین سنة و من كان كذلك لا یستوحش فهو فی غاية البعد»^۱.

روایت دوّم:

«محمد بن یحیی، عن احمد بن اسحاق، عن ابی هاشم الجعفری قال: قلت لأبی محمد علیه السلام: جلالتك تمنعنی من مسألتك، فتأذن لی أن أسألك؟ فقال: سل، قلت: یا سیّدی هل لك ولد؟ فقال: نعم، فقلت: فان حدث بك حدث فاین أسأل عنه؟ فقال: بالمدينة»^۲.

علامه مجلسی در شرح این روایت می گوید: این روایت صحیح است «قال بالمدينة» ای الطیبة المعروفة و لعله علیه السلام علم أنه یدرکه أو خبراً منه فی المدينة. و قیل: اللام للعهد و المراد بها سرّ من رأى یعنی أن سفرائه من أهل سرّ من رأى يعرفونه فسئلهم عنه»^۳.

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.

۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۲.

روایت سوّم:

«علی بن محمد بن ابی محمد الوجنانی أنّه اخبرنی عمّن رآه: أنّه خرج من الدار قبل الحادث بعشرة أيام و هو يقول: اللهم إنك تعلم أنّها من أحبّ البقاع لولا الطرد او كلام هذا نحوه»^۱.

علامه مجلسی این روایت را مجهول می‌داند و در توضیح آن می‌گوید: «عمّن رآه» ای القائم علیه السلام «قبل الحادث» ای وفات ابی محمد علیه السلام أو التجسس له من سلطان و التفحص عنه و وقوع الغيبة الصغرى. «أنّها» ای الدار أو مدينة سرّ من رأى «لولا الطرد» ای دفع الظالمین إیّای؟ مقصود از «عمّن رآه» یعنی قائم علیه السلام را و منظور از جمله «قبل الحادث» یعنی شهادت امام عسکری علیه السلام تا جستجو و پی‌گرد از ناحیه حاکم در مورد وی و واقع شدن غیبت صغری مقصود از «أنّها» یعنی منزل یا سامرا. و منظور از «لولا الطرد» یعنی ستمگران مرا بیرون برانند.»

مرحوم فیض می‌گوید: «کانه یرید بخاصة الموالی الذین یخدمونه لأن سائر الشيعة ليس لهم فيها إلیه سبیل»^۲؛ یعنی مراد از موالی کسانی هستند که در خدمت امام علیه السلام و کارهای حضرت را انجام می‌دهند اما سائر شیعیان هیچ راهی برای دسترسی به حضرت ندارند.

نتیجه:

در این سه روایت اشاره به شهر مدینه شده بود و هیچ‌گونه اشاره‌ای به زندگی امام زمان علیه السلام داخل سرداب نشده است.

روایت چهارم:

«محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن محبوب، عن اسحاق بن عمّار قال: قال ابو عبد الله علیه السلام: «للقائم غیبتان: إحداهما قصيرة و الأخرى طويلة، الغيبة الاولى لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة شیعبته و الأخرى لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة موالیه»^۳؛ [حضرت] قائم علیه السلام دارای دو غیبت یکی کوتاه مدت و یکی دراز مدت است. در دوران غیبت کوتاه مدت (غیبت

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۰.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۳.

۳. وافی، ج ۲، ص ۴۱۴.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۱۹؛ غیبت نعمانی، ص ۱۷، ح ۱.

صغری) جز شیعیان خاص وی از محل اقامت او آگاه نیستند و در غیبت دراز مدت (غیبت کبری) جز خدمتگزاران ویژه آن حضرت کسی از جایگاه وی مطلع نیست.»
مجلسی، این روایت را موثق تلقی می‌کند و در شرح آن می‌گوید: «إلا خاصة موالیه» ای خدمه و أهله و اولاده او الثلاثین الذین مضی ذکرهم و فی الغیبة الصغری کان بعض خواص شیعتہ مطلعین علی مکانه کالسفرء و بعض الوکلاء^۱».

نتیجه:

از این روایت فهمیده می‌شود که در دوران غیبت، به جز افراد خاص، عامه مردم از محل اقامت حضرت اطلاعی ندارند. بنابراین، سزاوار نیست که عده‌ای در اثر بی‌اطلاعی، شیعه را متهم کنند که اعتقاد به زندگی حضرت، در سرداب سامرا دارد.

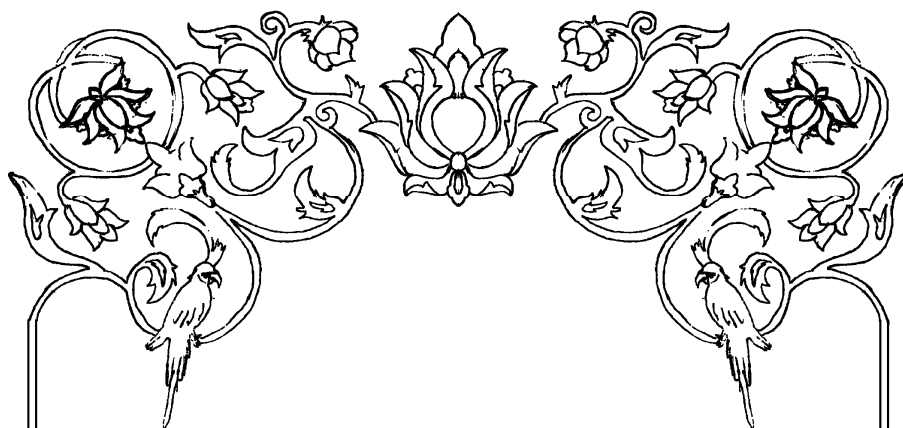
خاتمه بحث

با توجه به تمام مباحث گذشته به اثبات رسید که سرداب سامراء هیچ گونه ارتباطی با مسأله غیبت، ظهور و سکونت امام زمان علیه السلام در دوران غیبت ندارد. در عین حال قداست این مکان به جای خود باقی است. مقدس بودن سرداب سامراء به این دلیل است که منزل مسکونی امام عسکری علیه السلام و محل رفت و آمد و زندگی امام علیه السلام و مکان عبادت آن امام همام و محل ولادت امام زمان علیه السلام بوده است. از این رو، برای شیعیان مکان مقدسی است و ارتباطی با غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام ندارد.
مطالبی که برضد شیعیان می‌گویند تهمتی بیش نیست و همگی ساختگی است افزون بر تمام این مطالب، بعضی مدعی شده‌اند اصلاً در لغت، کلمه عربی به نام سرداب وجود ندارد چنانچه در کتب لغت عربی قدیم این کلمه به چشم نمی‌خورد.
سابقه تاریخی آن نیز این گونه است که در کنار بیت امام عسکری علیه السلام حوضی بوده که حضرت در آنجا وضو می‌گرفته است و مردم نیز به عنوان تبرک از آنجا خاک برمی‌داشتند که بعداً تبدیل به گودالی شد. چنانکه سماوی می‌گوید: «ثم شاده معز الدولة البُوَیْهِي فَأَسَّسَ الدَّعَائِمَ وَ عَمَّرَ الْقَبَّةَ وَ السَّرْدَابَ وَ رَتَّبَ الْقَوَامَ وَ الْحُجَابَ وَ رَفَعَ

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

الضريح بالأخشاب و ملأ الحوض بالتراب إذ صار كالبئر إذ كان الناس يأخذون التراب منه للبركة
و ذلك لأن العسكرى عليه السلام كان يتوضأ به أحياناً^١.

١. وشايح السراء، ص ٢٩: موسوعة العتبات المقدسة، ج ١٢، ص ١٤٠.



فصل پنجم:

بررسی جریان «قرقیسیا» یا «آرمگدون»



بعضی از علما معتقدند که: یکی از علائم ظهور امام زمان علیه السلام رخداد واقعه «قرقیسیا» یا «آرمگدون» است.

«قرقیسیا» در تورات ذکر شده و یهود و نصاری از آن به یک جنگ خطرناک و سیل بنیان کن تعبیر کرده‌اند، که در پایان تاریخ بشریت واقع خواهد شد. «آرمگدون» مرکب از دو کلمه «آر» و «مگدون» است. «آر» به معنای «کوه» است. «مگدون» یا به معنای «وادی، درّه» است. یا به معنای «کوه کوچک» است. که در شمال فلسطین واقع شده است.

توهم اهل کتاب این است که دامنه این جنگ، تمام منطقه شمال فلسطین را که آرمگدون نام دارد، شامل می‌شود. و همچنان این جنگ تا جنوب فلسطین نیز کشیده می‌شود، به گونه‌ای که در این جنگ، بالغ بر چهارصد میلیون نفر شرکت می‌کنند و عمدتاً اهل عراق، ایران، لیبی، قفقاز و سودان هستند. به تصور اهل کتاب ریشه این حرکت از جنوب روسیه (ایران) سرچشمه می‌گیرد.

نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا»

وی طی مقاله‌ای در مجله *الفکر/الجدید* می‌گوید: این حادثه عظیم، پیش از ظهور واقع می‌شود و در روایات ما از آن به جنگ «قرقیسیا» تعبیر شده است و در این جنگ میلیونها آمریکائی، اروپائی، روسی، ترک، مصری و مغرب عربی شرکت می‌کنند. ارتش شام نیز در این جریان شرکت می‌کند و سپس سفیانی ظاهر می‌شود. از مجموعه مباحثی که پیرامون «قرقیسیا» مطرح می‌شود، استفاده می‌کنیم که جریان «سفیانی» بعد از «قرقیسیا» واقع خواهد شد.

و ما در ارائه این بحث، هم به روایات اهل سنت و هم به روایات شیعه نظر خواهیم داشت.

محورهای اصلی بحث:

در ارائه این بحث، به سه محور اصلی اشاره خواهیم کرد.

- ۱) محدوده جغرافیائی قرقیسیا؛
- ۲) قرقیسیا در احادیث عامّه (اهل سنت)؛
- ۳) قرقیسیا در احادیث خاصه (شیعه)؛

محور نخست: محدوده جغرافیائی «قرقیسیا»

با بررسی کتب معاجم، این نتیجه به دست می‌آید که در مورد موقعیت جغرافیائی «قرقیسیا» دو دیدگاه وجود دارد:

الف) در شمال غربی عراق

برخی از جغرافی‌دانان بر این باورند که «قرقیسیا» در شمال غربی عراق در کنار فرات واقع شده است. و ما به بعضی از گفته‌های آنان اشاره می‌کنیم.

۱. سخن «ابن بشار» متوفای ۳۸۰ ه.ق
وی در آنجا که اسامی شهرهای فرات را نام می‌برد، چنین می‌گوید: «مدن الفراتیة، اکبرهن: دالیة، حدیثة، عانة، قرقیسیا»^۱.
۲. گفته «ابن خردابه» متوفای ۳۰۰ ه.ق
او نیز در مورد «قرقیسیا» چنین می‌گوید: «و هی علی الفرات و الرحبة و الدالیة و عانات وهیت و حدیثة».
۳. سخن صاحب *مراصد الاطلاع*: علامه مجلسی در *بحار الانوار*، در توضیح «قرقیسیا» مطلبی را از *مراصد الاطلاع* نقل کرده و می‌گوید:
«قرقیسیاء بلد علی الخابور عند مصبّه و هی علی الفرات، جانب منها علی الخابور و جانب علی الفرات فوق رحبة مالک بن طوق»^۲.
۴. ابن ابی الحدید - مطلبی را از کمیل بن زیاد نقل نموده و می‌گوید: کمیل که

۱. *احسن التقاسیم*، ص ۱۲۲.

۲. *مراصد الاطلاع*، جلد ۳، ص ۱۸۰؛ *بحار الانوار*، علامه مجلسی در ج ۴۲ *بحار الانوار*، ص ۱۶۳ و ج ۴۱، ص ۱۷۳.

خود یکی از اصحاب خاص علی علیه السلام بود، تلاش می کرد با حمله به نقاط تحت نفوذ معاویه، ضعف خود را جبران کند.

«... و کان کمیل عامل علی علیه السلام علی هیت و کان ضعیفاً یمر علیه سرايا معاوية ینهب اطراف العراق فلا یردها و یحاول أن یجبرها عنده من الضعف بأن یغیر علی اطراف أعمال معاوية مثل قرقيسیا و ما یجری مجراها من القرى التي علی الفرات، فانکر امیر المؤمنین علیه السلام ذلك من فعله و قال: إن من العجز الحاضر أن یهمل العامل ما ولیه و یتکلف ما لیس من تکلیفه»^۱.

(ب) در شمال فلسطین

برخلاف سخن نخست، برخی تلاش می کنند قرقيسیا را به منطقه ای نزدیک حیفا تطبیق دهند. ظاهراً آنجا دره ایست که هم اکنون نیز بازدیدکننده هایی دارد.

«گریس هارسل» نویسنده آمریکائی است که در سال ۱۹۸۹ م، کتابی در مورد تدارک جنگ بزرگ نوشته و در آن به اتحاد اسرائیل - مسیحی اشاره می کند.

شاهد این است که نویسنده تلاش می کند محل وقوع این جنگ (جنگ آرمگدون) را در دره ای در شمال تل آویو، تطبیق دهد.

عده ای نیز «قرقيسیا» را بر همین مکان تطبیق می دهند. علامه مجلسی نیز با نقل روایتی، می گوید: که یوحنائی از قرقيسیا آمده است؛ ولی آن را بر منطقه شمال فلسطین تطبیق نمی دهد «عن الحسن بن محمد النوفلی فی خبر طویل یذکر فیہ احتجاج الرضا علیه السلام علی ارباب الملل قال: «قال الجائلیق للرضا علیه السلام: اخبرنی عن حواری عیسی بن مریم کم کان عدتھم؟ و عن علماء الإنجیل کم کانوا؟ قال الرضا علیه السلام علی الخیر سقطت، اما الحواریون فکانوا اثنی عشر رجلاً و کان أفضلهم و أعلمهم الوقاء^۲ و اما علماء النصارى فکانوا ثلاثة رجال: یوحنا الأكبر بأج و یوحنا بقرقيسیاء و یوحنا الدیلمی بزجار...»^۳.

نگاهی به «مگدون» یا تعبیر عبری آن «مجدون»

در مورد مجدون حموی چنین می گوید: «مجدون من قری بخارا»^۴.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۲۷ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.
 ۲. در احتجاج: لوقا است. همان که در مسیحیت یکی از اناجیل را به او منتسب می کند.
 ۳. بحار الانوار، جلد ۱۴، ص ۲۷۹.
 ۴. معجم البلدان، جلد ۵، ص ۲۸۵.

همچنین گفته شده: «مجدون من قری نسف»، «نسف» بین جیحون و سمرقند واقع است.

آری آنچه مسلم است در شامات درگیری سختی رخ خواهد داد؛ بحث در تطبیق مجدون بر قرقیسیا است.

محور دوم: «قرقیسیا» در روایات عامه

پس از مشخص شدن محدوده جغرافیائی «قرقیسیا»، اینک به بررسی روایات عامه در مورد جریان «قرقیسیا» می‌پردازیم.

نکته:

اما با توجه به این که اکثریت قریب به اتفاق روایات عامه در مورد «قرقیسیا» از کتاب *فتن* «نُعیم ابن حمّاد» نقل شده، لذا ابتدا به بررسی رجالی نُعیم بن حمّاد اشاره می‌کنیم.

تحقیق رجالی پیرامون نُعیم ابن حمّاد

علمای عامه در مورد نُعیم بن حمّاد کلمات گوناگونی دارند و ما برای روشن شدن شخصیت او، به بررسی کلمات علمای عامه می‌پردازیم.

(۱) احمد بن حنبل: «و روی المیمونی عن احمد قال: اول من عرفناه یکتب المسند، نُعیم بن حمّاد؛ نخستین شخصی که ما می‌شناسیم و مسند می‌نویسد، نُعیم بن حمّاد است.»

(۲) ذهبی: وی ابتدا در مورد نُعیم بن حمّاد می‌گوید: «الامام، العلامة، الحافظ» ولی در ذیل، سخنی می‌آورد که ضعف نُعیم بن حمّاد را می‌رساند. او می‌گوید: «... روی عنه: البخاری مقروناً بآخر...»^۱.

توضیح: عبارت «مقروناً بآخر» گویای این است که بخاری، اعتماد چندانی به سخن نُعیم بن حمّاد نداشته است.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۹۷.

۲. همان، ص ۵۹۶.

ذهبی در جای دیگر در مورد ابن حمّاد چنین می‌گوید:

«لا يجوز لأحد أن يحتج به و قد صنف كتاب «الفتن» فأتى فيه بعجائب و مناكير^۱؛ استناد به ابن حماد روا نیست او کتاب فتن را تألیف کرده و در آن جریان‌ات شگفت و منکری را آورده است».

ذهبی در همین صفحه، از دیگران چنین نقل می‌کند: «كان يضع الحديث في تقوية السنة و حکایات عن العلماء في ثلب أبي فلان - ابوحنیفه - کذب؛ او در تقویت و تأیید اهل سنت احادیث جعل می‌کرد و داستان‌هایی را به دروغ در مورد ابوحنیفه، به علماء نسبت داد».

(۳) ابو داود: «و قال ابو عبيد الأجرى، عن ابي داود، عن نعيم بن حماد نحو عشرين حديثاً عن النبي ﷺ ليس لها اصل؛ یعنی او بیست حدیث به پیامبر نسبت می‌دهد که هیچ کدام صحت ندارد».

(۴) نسائی: «و قال النسائي: ليس بثقة و قال مرة: ضعيف^۲». یعنی او ثقه نیست. وی ضعیف است.

(۵) ابوعلی النیشابوری: «قال الحافظ ابوعلی النيسابوری: سمعت أبا عبدالله النسائي يذكر فضل نعيم بن حماد و تقدمه في العلم و المعرفة و السنن، ثم قيل له في قبول حديثه، فقال: قد كثر تعرفه عن الاثمة المعروفين بأحاديث كثيرة، فصار في حد من لا يحتج به»^۳

توضیح: عبارت «قد كثر تعرفه» به این معناست که مطالبی را از بزرگان نقل می‌کند و می‌گوید: فلانی به من چنین گفت. با این که او فقط به تنهایی چنین مطلبی را نقل می‌کند. چون احادیث زیادی را تنها او به بزرگان نسبت می‌دهد. لذا به احادیث و روایات او احتجاج و اعتماد نمی‌شود.

(۶) ابن حبان: «و ذكره ابن حبان في «الثقات» و قال: ربما اخطأ و وهم^۴». او ابن حماد را جزء موثق‌ها آورده و گفته: چه بسا اشتباه نیز داشت.

۱. همان، ص ۶۰۹.

۲. همان، ص ۶۰۹.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۶۰۹.

۴. همان، ص ۶۰۹.

۵. سیر اعلام النبلاء، ص ۶۰۹.

(۷) دولابی: قال ابن حماد - یعنی الدولابی - «نُعیم، ضعیف»^۱.

(۸) ابن یونس: قال ابن یونس: «خُمل فامتنع أن یجیبهم، فسجن، فمات ببغداد غداة یوم الأحد لثلاث عشرة خلت من جمادی الأولى، و كان یفهم الحدیث و روى مناكیر عن الثقات؛^۲ او را به بغداد احضار کردند؛ ولی با حکومت راجع به مخلوق بودن قرآن همراهی نکرد به همین دلیل او را زندانی کرده و همانجا در گذشت ... او از افراد ثقه، احادیث منکر نقل می کرد».

نتیجه: از مجموع این اظهار نظرها نتیجه می گیریم که به کتاب فتن و به روایات آن و حتی به شخص نُعیم نمی توان اعتنا و استدلال و احتجاج کرد. اگر چه نُعیم بن حمّاد از نظر رجالی ضعیف است؛ ولی با این همه، - به لحاظ متقدم بودن او - روایاتی را که در مورد «قرقیسیا» در «الفتن» آورده، نقل می کنیم.

روایت نخست:

«حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن أرطاة قال: اذا اجتمع الترك و الروم و خسف بقرية بدمشق و سقط طائفة من غربي مسجدها، رفع بالشام ثلاث رايات الأبقع و الأصهب و السفیانی و يحصر بدمشق رجل فيقتل و من معه، و يخرج رجالان من بنی أبی سفیان فيكون الظفر للثانی فاذا أقبلت مادة الأبقع من مصر، ظهر السفیانی بجيشه عليهم فيقتل الترك و الروم بقرقیسیا حتى تشبع سباع الأرض من لحومهم»^۳.

توضیح: طبق این روایت، یک طرف درگیری سفیانی است و طرف دیگر آن ترکها و رومیان هستند.

اشکالات:

۱. اگر چه حکم بن نافع و جراح و ارطاة، از نظر اهل سنت ثقه هستند؛ ولی قبلاً ثابت شد که شخص نُعیم بن حمّاد، ثقه نیست.

۱. همان، ص ۶۰۸.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۶۱۱.

۳. فتن، نُعیم بن حماد مروزی، ص ۲۲۷، ح ۸۳۹، ج جدید.

۲. سند روایت به پیامبر ﷺ منتهی نمی‌شود.

۳. معلوم نیست ارطاة جزء صحابه باشد، تا گفته شود مرفوعه‌های صحابه - از نظر اهل سنت - مورد قبول است.

۴. روایت، از نظر دلالت نیز مقداری ایهام دارد. ممکن است در روایت از کنایات استفاده شده باشد. نهایت چیزی که از آن برداشت می‌شود یک طرف سفیانی و یک طرف ترک‌ها و رومیان هستند.

روایت دوّم:

«حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن ارطاة قال: يدخل السفیانی الكوفة فیسیبها ثلاثة أيام و یقتل من أهلها ستین ألفاً ثم یمكث فیها ثمانية عشر ليلة یقسم أموالها و دخوله الكوفة بعد ما یقاتل الترك و الروم بقرقیسیاء ثم ینفتق علیهم خلفهم فتق، فترجع طائفة منهم إلى خراسان فتقبل خیل السفیانی و یهدم الحصون حتی یدخل الكوفة و یطلب أهل خراسان و یظهر بخراسان قوم یدعون إلى المهدي ثم یبعث السفیانی إلى المدینة فیأخذ قوماً من آل محمّد حتی یرد بهم الكوفة ثم یرج المهدی و منصور من الكوفة هاربین و یبعث السفیانی فی طلبهما فإذا بلغ المهدي و منصور مكة نزل جيش السفیانی البیداء فیخسف بهم ثم یرج المهدی حتی یمرّ بالمدینة فیستنقذ من كان فیها من بنی هاشم و تقبل الرايات السود حتی تنزل علی الماء فیبلغ من بالكوفة من أصحاب السفیانی نزولهم فیهربون ثم ینزل الكوفة حتی یستنقذ من فیها من بنی هاشم و یرج قوم من سواد الكوفة یقال لهم العُصَب لیس معهم سلاح إلا قليل و فیهم نفر من أهل البصرة فیدركون اصحاب السفیانی فیستنقذون ما فی أیدیهم من سبی الكوفة و تبعث الرايات السود بالبیعة إلى المهدي ﷺ»^۱.

توضیح: روایت اول را تنها ابن حمّاد نقل کرده؛ ولی این روایت را سیوطی در جلد ۲ ص ۶۷ *العرف الوردی* و متقی هندی در *البرهان از العرف الوردی* نقل می‌کند و از

۱. *فتن نعیم بن حمّاد*، ص ۲۴۴، ح ۹۰۰، ج جدید. - *العرف الوردی*، ص ۱۲۱، ج جدید. - *الفتاوی الحدیثیة*، ص ۳۱؛ عقد الدرر: ۱۲۶.

علمای شیعه نیز سید ابن طاووس آن را در *الملاحم* آورده است. اما قابل توجه است که همه این علماء، روایت را از ابن حمّاد نقل کرده‌اند.

اشکالات:

با توجه به این که سند روایت، همان سند روایت قبلی است، لذا همه اشکالاتی که به روایت نخست وارد بود به این روایت نیز وارد است.

۱. نعیم بن حمّاد ضعیف است؛

۲. سند روایت به پیامبر ﷺ ختم نمی‌شود؛

روایت سوّم:

«حدّثنا الولید و رشیدین، عن ابن لهیعة، عن أبی زرعة عن عمّار بن یاسر قال: فیتبع عبدالله، عبدالله فتلتقی جنودهما بقرقیسیاء علی النهر فیکون قتال عظیم و یسیر صاحب المغرب فیقتل الرجال و یشی النساء ثم یرجع فی قیس حتی ینزل الجزیرة إلی السفیانی فیتبع الیمانی فیکتل قیسا بأریحا و یحوز السفیانی ما جمعوا، ثم یسیر إلی الکوفة فیکتل أعوان آل محمّد، ثم ینظهر السفیانی بالشام علی الرايات الثلاث، ثم یکون لهم وقعة بعد قرقیسیاء عظیمة، ثم یتفق علیهم فتق من خلفهم فیکتل طائفة منهم حتی یدخلوا أرض خراسان و تقبل خیل السفیانی کاللیل والسیل فلا تمرّ بشیء إلا أهلکته و هدمته حتی یدخلوا الکوفة فیکتلون شیعة آل محمّد ثم یطلبون أهل خراسان فی کلّ وجه و ینخرج أهل خراسان فی طلب المهدی فیدعون له و ینصرونه»^۱.

توضیح: براساس این روایت، جنگ بین دو عبدالله نام، واقع خواهد شد.

اشکالات:

۱. این روایت نیز مانند دو روایت قبلی که از نعیم بن حمّاد نقل شده، ضعیف

است.

۱. فتن، نعیم بن حمّاد، ص ۲۴۰، ح ۸۸۸، ج جدید.

۲. افزون بر نَعیم بن حمّاد، ابن لهیعه در سند واقع است که خود اهل سنت، او را تضعیف کرده‌اند. و ما به کلمات عامه در مورد ابن لهیعه می‌پردازیم.

تحقیقی پیرامون «عبدالله بن لهیعه».

دیدگاه علمای عامه در مورد «ابن لهیعه» متوقّای (۹۵ هـ.ق) مختلف است؛ ولی عمدتاً او را تضعیف کرده‌اند. که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ذهبی:

وی ابتدا ابن لهیعه را با عباراتی توصیف می‌کند و می‌گوید: «القاضی، الامام، العلامة و کان من بحور العلم علی لین فی حدیثه لاریب أن ابن لهیعه کان عالم الدیار المصریة ... و لكن ابن لهیعه تهاون بالاتقان و روی منا کبر، فانحطّ عن رتبة الاحتجاج به عندهم. و بعض الحفاظ یروی حدیثه و یذکره فی الشواهد و الاعتبارات و الزهد و الملاحم لا فی الأصول؛^۱ او قاضی و امام و علامه و یکی از دریا‌های علم بوده؛ ولی در حدیث او اندکی ضعف می‌باشد. تردیدی نیست که وی عالم مصر بوده؛ اما دقت در نقل روایات نداشته لذا از درجه اعتبار و استدلال به آن ساقط است».

توضیح:

الشواهد: «احادیثُ رُویت بمعناها من طریق آخر و عن صحابی آخر». معنای شاهد: نقل حدیثی به عنوان شاهد، به دلیل این که به همین معنا روایت دیگری با طریق دیگری نقل شده است. و روایت شاهد، صرفاً به عنوان تأیید و شاهد آورده می‌شود.

الاعتبارات: «أن یعمد الباحث إلی حدیث و یعنی به و یبحث عن طرقه». اعتبارات: یعنی حدیث را می‌آورند و می‌خواهند تست کنند که آیا این روایت، طریق دیگری دارد یا نه؟ چون به خود حدیث اعتمادی ندارند.
الزهد: منظور از زهد، اخلاقیات است

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱ و ۱۳ و ۱۴.

الملاحم: پیش‌بینی‌هایی را که در آینده واقع خواهند شد، ملاحم می‌گویند.^۱
ادامه سخن ذهبی در مورد ابن لهیعة: «و بعضهم یبالغ فی وهنه و لا ینبغی اهداره و تتجنب تلك المناکیر، فإنه عدل فی نفسه و قد ولی قضاء الإقليم فی دولة المنصور دون السنة و صرف، اعرض أصحاب الصحاح عن روایاته؛^۲ بعضی در تضعیف او افراط می‌کنند؛ ولی این شیوه سزاوار نیست. آری از روایات منکر او سزاوار است پرهیز شود. زیرا وی عادل است و منصب قضاوت را در زمان منصور کمتر از یک سال عهده‌دار بود با این همه، اصحاب صحاح سته از نقل روایات او روگردان شده‌اند.»
ذهبی در جای دیگر چنین می‌گوید: «قلت: لأنه لم یکن بعد، تساهل، و کان أمره مضبوطاً، فأفسد نفسه».^۳

۲. ابن سعد: و قال ابن سعد: «ابن لهیعة خصرمی من أنفسهم، کان ضعیفاً».^۴

۳. قال مسلم بن الحجاج: «ابن لهیعة ترکه و کیح و یحیی و ابن مهدی».^۵

۴. نسائی: «لیس بثقة».^۶

۵. احمد ابن حنبل:

روی الفضل بن زیاد، عن احمد بن حنبل، قال: «من کتب عن ابن لهیعة قدیماً فسماعه صحیح^۷؛ یعنی کسی که روایاتی را در قدیم از ابن لهیعه نقل کرده، صحیح‌اند»

۶. ابن خراش: «لا یکتب حدیثه».^۸

۷. ابوزرعة: «لا یحتج به، قیل: فسماع القدماء؟ قال: اوله و آخره سواء».^۹

۸. یحیی بن معین: «قال: ابن لهیعة لا یحتج به».^{۱۰}

پس از اثبات ضعف ابن لهیعه، به ادامه اشکالات روایت سوّم می‌پردازیم:

۱. رجوع شود به کتاب *تدریب الراوی*، ج ۱، صص ۲۴۱.

۲. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۸، ص ۱۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۱.

۴. همان، ص ۲۰.

۵. همان.

۶. همان، ج ۸، ص ۲۱.

۷. همان.

۸. همان.

۹. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۸، ص ۱۴.

۱۰. همان.

۳. افزون بر «نُعیم بن حمّاد» و «ابن لهیعة» - عمّار یاسر، در سند واقع شده است که مشخص نیست چه کسی است. و چنین نامی در کتب رجال وارد نشده است. احتمال دارد وی عمّار یاسر معروف باشد؛ ولی چنین سخنی را کسی نگفته است.

۴. سند روایت، به پیامبر ﷺ نسبت داده نشده است. مگر این که کسی مدعی شود این روایت، از اقسام روایات مرفوعه است. مرفوع نزد شیعه از اقسام «مرسل» است. و در نزد عامّه از اقسام روایت «صحیح» به شمار می آید. **رفعه إلى النبي ﷺ: أي أسنده إلى النبي ﷺ.**

البته تضعیف او به لحاظ شیعه بودن اوست چنانچه ابن عدی می گوید: «فانه شدید الإفراط فی التشیع»^۱؛ یعنی در ولایت و تشیع و محبت اهل بیت پیامبر زیاده روی!! می کند.

نکات:

تذکر چند نکته در رابطه با این حدیث ضروری است:

۱. در این روایت، قرقیسیا، ربطی به سفیانی ندارد؛
۲. جنگ سفیانی از جنگ قرقیسیا گسترده تر است؛
۳. از نظر سند با دو اشکال اساسی روبرو هستیم؛

روایت چهارم:

«حدّثنا الولید بن مسلم قال: حدّثنی محدّث: أن المهدي و السفیانی و کلب یقتلون فی بیت المقدس حین یستقبله البیعة فیوتی بالسفیانی أسیراً فیأمر به فیذبح علی باب الرحمة ثم تباع نساءهم و غنائمهم علی درج دمشق»^۲.

اشکالات:

۱. این روایت مرسل است. و چون گفته شده: «حدّثنی محدّث»، مشخص نیست

۱. الکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. فتن، نعیم بن حماد، ص ۲۱۶.

مقصود از این محدث چه کسی است.

۲. در این روایت اشاره نشده که جنگ بین امام زمان علیه السلام و سفیانی در قرقیسیا واقع خواهد شد؛ بلکه محور جنگ را بیت المقدس بیان کرده است. با این همه بسیار جنگ سرنوشت‌سازی خواهد بود.

روایت پنجم:

«حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن ارطاة بن المنذر قال: يجيء البربر حتى ينزلوا بين فلسطين و الأردن فتسير إليهم جموع المشرق و الشام حتى ينزلوا الجابية و يخرج رجل من ولد صخر في ضعف فيلقى جيوش المغرب على ثنية بيسان فيردعهم عنها ثم يلقاهم من الغد فيردعهم عنها فينحازون وراها ثم يلقاها في اليوم الثالث فيردعهم إلى عين الريح فيأتيهم موت رئيسهم، فيفترقون ثلاث فرق فرقة تترند على أعقابها و فرقة تلحق بالحجاز و فرقة تلحق بالصخرى فيسير إلى بقية جموعهم حتى يأتي ثنية فيق، فيلتقون عليها فيدال عليهم الصخرى ثم تعطف إلى جموع المشرق و الشام فتلقاهم فيدال عليهم ما بين الجابية و الخربة حتى تخوض الخيل في الدماء و يقتل أهل الشام رئيسهم و ينحازون إلى الصخرى فيدخل دمشق فيمثل بها و تخرج رايات من المشرق مسودة فتتزل الكوفة فيتواری رئيسهم فيها فلا يدرى موضعه فيتحين ذلك الجيش ثم يخرج رجل كان مختفياً في بطن الوادي فبلى امر ذلك الجيش و أصل مخرجه غضب مما صنع الصخرى بأهل بيته فيسير بجنود المشرق نحو الشام و يبلغ الصخرى مسيره إليه فيتوجه بجنود أهل المغرب إليه فيلتقون بجبل الحصى فيهلك بينهما عالم كثير و يولى المشرقي منصرفاً و يتبعه الصخرى فيدرکه بقرقیسیا عند مجمع النهرين فيلتقيان فيفرغ عليهما الصبر فيقتل من جنود المشرقي من كل عشرة سبعة ثم يدخل الصخرى الكوفة فيسوم أهلها الخسف!».

توضیحات:

بربر: یعنی چین - که آن را بر مغول تطبیق می‌دهند.

صخر: یعنی «صخر بن حرب». (جدّ معاویه) و مقصود از صخری، همان سفیانی است. در این روایت، جنگ بین بربر و مشرق و شام و سپس دوباره جنگ بین سفیانی و

مغرب و مشرق و شام و جنگ سرنوشت‌ساز بین سفیانی و مشرق در قرقیسیا است که از هر ۱۰ نفر ۷ تن کشته می‌شوند.

اشکالات:

۱. این روایت، به پیامبر ﷺ اسناد داده نشده است:
۲. ارطاة بن المنذر، از پیروان تابعین است. وی در ۱۶۳ هـ.ق در گذشته لذا نمی‌تواند روایت را از پیامبر ﷺ نقل کرده باشد. بنابراین، قطعاً روایت مرسل است و مشککش قابل حل نیست. این روایت را، ابن طاووس حلی نیز از ابن حماد نقل کرده است.

روایت ششم:

«حدثنا الوليد بن مسلم عن الجبار بن رشيد الأزدي عن أمه عن ربيعة القيصري عن تبيع عن كعب قال: تكون فتن ثلاث كأمسكم الذاهب فتنة تكون بالشام ثم الشرقية هلاك الملوك ثم تتبعها الغربية و ذكر الرايات الصفر، قال: و الغربية هي العمياء»^۱

اشکالات:

۱. مشکل اصلی، نُعیم بن حماد است که ضعف وی بیان شد؛
 ۲. مشخص نیست مقصود از «عن أمه» چه کسی است؛
 ۳. کعب، پیامبر ﷺ را درک نکرده، بنابراین روایت، مرسل است؛
 ۴. از نظر عامه کعب، اعتبار چندانی ندارد؛
- در این که آیا کعب، نزد علماء اعتباری دارد یا نه؟ اختلاف است. برای روشن شدن وضعیت کعب بن مائع حِمیری یمنی به دیدگاه‌های علمای رجال در مورد او می‌پردازیم:

۱. همان، ص ۳۰.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره کعب:

(۱) ذهبی:

وی می گوید: «علامه دانشمندی که یهودی بود و پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت و برای آنان از کتابهای اسرائیلیات سخن می گفت و مطالب شگفتی را می دانست و از کتابهای یهود آگاهی داشت.

«... العلامة الحبر، الذي كان يهودياً فأسلم بعد وفاة النبي ﷺ و قدم المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمد ﷺ فكان يحدثهم عن الكتب الإسرائيلية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن الصحابة و كان حسن الإسلام... و كان خبيراً بكتب اليهود، له ذوق في معرفة صحيحها من باطلها في الجملة»^۱

کعب، مدعی است که تورات تغییر نکرده است: «فقال كعب: إنما التوراة كما أنزله الله على موسى ما غُيِّرَتْ و لا بُدِّلَتْ و لكن خشيت أن يتكلم على ما فيها و لكن قولوا: لا إله الا الله و لقنوها موتاكم.»

ذهبی پس از نقل سخن کعب، چنین می گوید: «و هذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما غُيِّرَتْ و لا بُدِّلَتْ. و إن ما عداها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئاً على وجه الاحتجاج معتقداً أنها التوراة المنزلة؟ كلا والله؛^۲ ذهبی در پاسخ او می گوید: این سخن کعب حاکی از این است که این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده است و نسخه های دیگر دستخوش تغییر شده اند. چه کسی امروز می تواند به فرازی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است. به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.»

ابن کثیر پس از آنکه در تفسیر سوره نمل بخشی از روایات قصه ملکه سبا با حضرت سلیمان عليه السلام را نقل می کند.

می گوید: «و الأقرب في مثل هذه السياقات أنها متلقة عن أهل الكتاب مما وجد في

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

۲. همان، ص ۴۹۴.

صُحْفِهِمْ، كروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالى فیما نقلاه إلى هذه الأمة من أخبار بنی اسرائیل من الأوابد و الغرائب و العجائب، مما كان و مما لم یکن و مما حُرِّف و بُدِّل و نُسخ و قد أغنا نالله بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد و المنة؛ یعنی: به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتابهای اهل کتاب است همانند روایات کعب و وهب - خدا آنان را ببخشد - این دو، مطالب شگفت‌آوری را از اسرائیلیات برای این امت نقل کرده‌اند که دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت‌اند و خداوند ما را از این مطالب بی‌نیاز کرده است.»

شارح و حاشیه‌زننده بر *سیر اعلام النبلاء* پس از نقل مطلب فوق، چنین می‌گوید: «و ما یحکیه کعب عن الكتب القديمة فلیس بحجة عند أحد من أهل العلم؛ یعنی آنچه را که کعب نقل می‌کند از نظر علماء اعتبار ندارد» در نتیجه، کعب از نظر عامه اعتباری ندارد.

۱. نظر معاویه درباره کعب:

تنها معاویه بن ابی‌سفیان، کعب را توثیق کرده است! «من طریق حمید بن عبدالرحمن: أنه سمع معاوية یحدث رهطاً من قریش بالمدينة لما حج فی خلافته و ذکر کعب الأحبار فقال: إن کان من أصدق هولاء المحدثین الذین یحدثون عن أهل الكتاب و إن کنا لنبلو مع ذلك علیه الکذب.»^۳

دیدگاه شیعه درباره کعب:

کعب، از نظر علمای شیعه مردود است. هر چند بعضی از علمای رجال می‌خواهند او را شیعه قلمداد کنند چنانکه مامقانی، استظهار تشیع او را بیان می‌کند. محقق شوشتری به نقل از ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «قال ابن‌ابی‌الحدید: روی جماعة من أهل السیر: إن علیاً علیه السلام کان یقول فی کعب: إنه الکذاب. و کان منحرفاً عن علی علیه السلام.» وی پس از نقل سخن ابن‌ابی‌الحدید، چنین ادامه می‌دهد: «و له فی مجلس عثمان مع أبی ذرٍ مخاصمة، فقال له أبوذر: یابن اليهودیة تعلمنا دیننا.»

۱. تفسیر ابن‌کنیر، ج ۳، ص ۳۷۹ - سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

۲. همان.

۳. بخاری، ج ۱۳، ص ۲۸۱، کتاب الاعتصام.

سپس محقق شوشتری با بیان سخن امام باقر علیه السلام می‌گوید: «و مرّ - فی عاصم بن عمر - خبر عن ابی جعفر علیه السلام: کذب کعب الأخبار». امام باقر علیه السلام این سخن را در پاسخ عاصم فرمود که به امام باقر علیه السلام گفته بود: کعب‌الأخبار می‌گوید: کعبه هر روز برای بیت‌المقدس سجده می‌کند. امام فرمود: عاصم و کعب هر دو دروغ می‌گویند.

مامقانی، پس از بیان این مطالب، با حرف «لکن» استدراک می‌کند و می‌افزاید: «ولکن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إن عمر قال لكعب: حدثنا عن شيء من التوراة في هذه الأمة، فقال كعب: لا يدخل الجنة من أمة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له علي عليه السلام: ويحك يا كعب! أتدري ما قلت؟ قال: نعم، قال و لم لا يدخلون الجنة و هم يشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمد صلى الله عليه و آله و سلم رسوله و يصومون و يصلون؟ فقال يا علي! إنك لتعلم ذلك و هو أنهم سيظلون صدیق هذه الأمة و عالمها الأكبر و خليفة نبيّه من بعده حقّه - و ركب حماره منطلقاً إلى قبا - فقال عمر: عهدالله على إن لم يخرج مما قال لأضربن عنقه! ايتوني به الساعة فلمّا جيء به و جلس عنده قال له في ذلك، فقال: كنت على أن أكتمه و لا أذكره و ان أردت صدقتك و بحت به فقال: أصدقني و بح به بيني و بينك فقال: هو والله على بن ابيطالب، فقال عمر: كذلك لقد ضلّت أمة محمد و عموا من بعده و ما حفظوا وصيته؛ روزی عمر بن الخطاب به کعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل کن. کعب گفت: از امت پیامبر جز اندکی از کسانی که پس از پیامبر آمدند کسی به بهشت وارد نمی‌شود حضرت علی علیه السلام فرمود: ای کعب می‌دانی چه می‌گویی؟! چرا وارد بهشت نمی‌شوند با اینکه شهادتین بر زبان جاری می‌کنند و اهل نماز و روزه هستند؟

در پاسخ گفت: ای علی تو خود می‌دانی چرا؟! و می‌دانی که اینان در حق صدیق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می‌دارند. کعب این را گفت و سوار بر مرکب خود شده و رهسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند اگر از این حرف‌ها دست برندارد او را گردن می‌زنم سریعاً او را احضار کنید. چون او را احضار کردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آنرا مخفی کنم حال که اصرار داری من افشا و اعلان کنم منظورم علی بن ابيطالب است. عمر گفت: آری چنین است. و امت محمد صلى الله عليه و آله و سلم پس از او در اثر بی‌اعتنائی به وصیت پیامبر گمراه شدند.

۱. قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۷۶ - ۵۷۵: العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن الحسن قمی (قرن هفتم)، ص ۱۲۷.

محقق شوشتری پس از نقل این سخن چنین پاسخ می‌دهد: «اقول: علی فرض صحة الخبر، ليس فيه أثر لدفع الطعن عنه، لأن نطقه في موضع بالحق - كنطق عمر بالحق - بلا ثمر بعد كون قوله و عمله في سائر المواضع على خلافه و إنما صدور مثله من مثلهما من إتمام الحجّة من الله على الناس؛ به فرض صحت این خبر هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی‌کند چون گفتار و کردار او برخلاف این حقیقت است، آری صادر شدن این‌گونه اقرارها، اتمام حجّت بر مردم است.»

البته این مطلب در مناقب یافت نشد. و ظاهراً ناقص است چنانچه علامه آقا بزرگ تهرانی بدان اشاره کرده است.^۲

محور سوّم: «قرقیسیا» در روایات شیعه

در منابعی چون کافی، غیبت طوسی و غیبت نعمانی حدود ۵ روایت در مورد «قرقیسیا» مطرح شده است.

نخستین روایت، از روضه کافی

«محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علی بن عقبه، عن ابیه عن میسر، عن ابی جعفر علیه السلام قال: یا میسر! کم بینکم و بین قرقیسیا؟ قلت: هی قریب علی شاطیء الفرات فقال: أما إنّه سیکون بها وقعة لم یکن مثلها منذ خلق الله تبارک و تعالی السموات و الأرض و لا یكون مثلها مادامت السموات و الأرض مأدبة للطیر تشبع منها سباع الأرض و طیور السماء یهلك فیها قیس و لا یدعی لها داعية؟ ای میسر! مسافت میان شما و منطقه قرقیسیا چه اندازه است؟ عرض کردم: فاصله چندانی نیست آن در کرانه فرات واقع است. فرمود: در آن جا رویدادی رخ خواهد داد که از آغاز آفرینش آسمان و زمین به اراده خدای متعال، نظیر نداشته و تا آسمان‌ها و زمین برقرارند چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. آن دیار، عرصه میهمانی پرندگان است که درندگان زمین و پرندگان آسمان، از گوشت کشتگان؛ سیر خواهند شد و در آن درگیری، قبیله قیس نابود می‌شوند و فریاد خواهی نخواهند داشت.»

۱. همان، ج ۸، ص ۵۷۶.

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۲، ص ۳۱۹.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۱.

محورهای بحث:

۱. آیا روضه کافی از شخص کلینی است یا از دیگری است؟
۲. بررسی سند روایت؛
۳. بررسی دلالت روایت؛

محور نخست: مؤلف روضه کیست؟

در اینکه مؤلف روضه، کلینی است ظاهراً جای بحث نیست، زیرا شخصیت‌هایی مانند نجاشی، طوسی و ابن شهرآشوب، تصریح کرده‌اند که کلینی کتابی به نام روضه دارد.

(۱) نجاشی:

نجاشی در شرح حال کلینی می‌گوید: «... صَنَّفَ الْكِتَابَ الْكَبِيرَ - الْمَعْرُوفَ بِالْكَلِينِيِّ - يَسْمَى الْكَافِي فِي عَشْرِينَ سَنَةً شَرَحَ كَتَبَهُ: كِتَابَ الْعَقْلِ ... كِتَابَ الرَّوْضَةِ ...». ^۱ نجاشی، وقتی ابواب کافی را برمی‌شمرد به کتاب روضه نیز اشاره می‌کند.

(۲) طوسی:

شیخ طوسی، وقتی نام کتابهای کلینی را بیان می‌کند می‌گوید: «... له كتب، منها: كتاب الكافي و هو يشتمل على ثلاثين كتاباً؛ اوله كتاب العقل و فضل العلم ... و كتاب الروضة آخر كتاب الكافي». ^۲

(۳) ابن شهرآشوب:

وی نیز کتاب روضه را از کتب کلینی معرفی می‌کند و می‌گوید: «... له كتاب الكافي يشتمل على ثلاثين كتاباً منها: العقل ... الروضة ...». ^۳

۱. رجال نجاشی، ص ۳۷۷، شماره ۱۰۲۶.

۲. فهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۱، شماره ۶۰۲.

۳. معالم العلماء، ص ۱۳۴، شماره ۶۶۶.

نتیجه:

علمای قدیم علم رجال - قدماء - مانند: نجاشی و شیخ طوسی که به عصر کلینی نزدیک بوده‌اند بدون هیچ تردیدی «روضه» را به کلینی نسبت داده‌اند. بنابراین انتساب «روضه» به کلینی ثابت است. تقریباً همه علماء متفق‌اند که کتاب روضه، از تألیفات کلینی است. تنها ملا خلیل قزوینی است که روضه را از تألیفات کلینی نمی‌داند.

میرزای نوری به نقل از *ریاض العلماء*، نظریات عجیب و غریبی را به ملاخلیل قزوینی نسبت می‌دهد که به بیان بخشی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. من أعرب أقواله القول بأن الكافي بأجمعه قد شاهده الصحاب عليهم السلام و استحسنة؛ از جمله سخنان شگفت‌آور او این است که صاحب‌الزمان عليه السلام همه کتاب کافی را دیده و آن را پسندیده است.»

۲. و إنه كل ما وقع فيه بلفظ: (روى) فهو مروى عن الصحاب عليهم السلام بلاواسطة؛ در هر روایتی کلمه «روى» آمده آن روایت بیواسطه از صاحب‌الزمان عليه السلام نقل شده است.»

۳. و إن جميع أخبارها حق واجب العمل بها؛ تمام روایات آن واقعی و عمل به آن‌ها واجب است.»

۴. حتى أنه ليس فيه خبر للتقية و نحوها؛ به گونه‌ای که در آن کتاب یک روایت تقیه‌ای و مانند آن، وجود ندارد.»

۵. و إن الروضة ليس من تأليف الكليني بل هو من تأليف ابن ادریس؛ روضه کافی از تألیفات کلینی نیست؛ بلکه از تألیفات ابن ادریس است.»

صاحب ریاض در ادامه چنین می‌گوید: «و إن ساعده في الأخير بعض الأصحاب و ربما ينسب هذا القول الأخير إلى الشهيد الثاني ولكن لم يثبت، انتهى»^۱

سخن ملا خلیل قزوینی واقعاً عجیب و غریب است، زیرا همه روایات کافی واجب العمل نیستند. مثلاً روایت قرآن ۱۷ هزار آیه دارد و روایت ۱۳ امام، مسلماً واجب العمل نیستند؛ بلکه اعتقاد و عمل برخلاف آن است او گفته است: در کافی روایت

۱. خاتمة المستدرک، ج ۲۱، ص ۵۳۶.

تقیّه‌ای وجود ندارد، با این که آن دوران کاملاً دوران تقیّه بوده است. شگفت‌آورتر از همه سخنانش این است که می‌گوید: روزه، از تألیفات کلینی نیست.

حاصل سخن محدث نوری در ردّ نظریات قزوینی چند جمله خلاصه می‌شود:

۱. تصریح به این که روزه، از تألیفات کلینی است؛

۲. وحدت سیاق؛

۳. عدم وجود چیزی که منافی نسبت دادن به کلینی باشد؛

۴. عدم وجود مقتضی برای نسبت دادن روزه به ابن ادریس؛

۵. نقل علماء از روزه، به اعتبار و استناد آن کتاب به کلینی؛

نتیجه:

قزوینی برای اثبات مدّعی خود دلیل محکمی ارائه نکرده است. بنابراین، ما نیز به استناد گفته متقدمین از علمای رجال، می‌گوییم: تردیدی در انتساب کتاب روزه به کلینی وجود ندارد.

محور دوم: سند روایت روزه کافی

در این محور به بررسی سند روایت آن می‌پردازیم: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علی بن عقبه، عن ابیه، عن میسر، عن ابی جعفر علیه السلام...»
علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌گوید: «حسن علی الأظهر»^۱
کلیه روایات کافی حدود ۱۶ هزار حدیث است و - معروف است که - مجلسی ۵۰۷۲ حدیث را صحیح و ۱۴۴ حدیث را حسن، ۱۷۸ حدیث را موثق، ۳۰۲ حدیث را قوی و ۹۴۸۵ حدیث را ضعیف می‌داند.^۲ هر چند پس از دقت معلوم می‌شود نظر مجلسی این نیست.

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۴.

۲. *الندریة*، جلد ۱۷، ص ۲۴۵. البته از مطالبی که وی در مقدمه *مرآة العقول*، ج ۱، ص ۲۲ بیان کرده است، مشخص می‌شود که مقصود او از ضعیف، این نیست که روایت از اعتبار و جواز عمل به آن ساقط شود، زیرا وجود روایت در «اصول معتبره» موجب اطمینان به جواز عمل به آن است، آری، رجوع به سند، تنها برای ترجیح دادن بعضی بر بعضی دیگر در مقام تعارض است. چون معتبر بودن همه این روایات با اقوی بودن بعضی از آن منافات ندارد.» در این خصوص به *رجال مجلسی* هم، ص ۴۰۹، مراجعه شود.

علاّمه مجلسی با این که در رجال بسیار مسلّط است و خیلی سخت‌گیر نیز هست، در مورد این روایت می‌گوید: «حَسَنُ عَلِيٍّ الْأَظْهَرُ»
مشکلِ سند این روایت وجود شخصی به نام «میسر» است که مشترک بین چهار نفر است و بعضی ثقه و بعضی دیگر حسن الحال می‌باشد.

۱. میسر بن ابی‌البلاد؛

۲. میسر بن حفص؛

۳. میسر بن عبدالعزیز؛

۴. میسر بیّاع الزطی؛

به علت همین اشتراک، علاّمه مجلسی گفته است: «حَسَنُ عَلِيٍّ الْأَظْهَرُ» بنابراین، روایت از نظر سند مورد پذیرش است.

محور سوّم: بررسی دلالت روایت

از نظر دلالت روشن است که کشتاری بی‌سابقه و بی‌نظیری رخ می‌دهد به گونه‌ای که مانند آن وجود نداشته و نخواهد داشت.

علاّمه مجلسی در ذیل همین روایت که عمده روایت منابع شیعی است و دلالت روشنی دارد. توضیحاتی می‌دهد:

قوله عليه السلام «و بين قرقيسيا»

«كذا في اكثر النسخ و الظاهر قرقيسيا بياء واحدة، قال الفيروز آبادي: قرقيسا - بالكسر - و

يقصر: بلد على الفرات سمى بقرقيسا بن طهمورث».

قوله عليه السلام «مأذبة الطير»

«المأذبة - بضم الدال و كسر ها - الطعام الذي يدعى إليه القوم. اي تكون هذه البلدة لكثرة لحوم القتلى فيها مأذبة للطيور». قوله عليه السلام «يهلك فيها قيس» «اي قبيلة بنى قيس و هي بطن من أسد» قوله عليه السلام: «و لا تُدعى لها داعية» «اي من لا يدعو أحد لنصر تلك القبيلة نفساً أو فئة تدعوا الناس إلى نصرهم أو تشفع عند القاتلين و تدعوهم إلى رفع القتل عنهم و يمكن أن يقرء بتشديد الدال على بناء المعلوم. اي لا تدعى بعد قتلهم فئة تقوم و تطلب ثارهم و تدعوا الناس إلى ذلك؛ يعني کسی جهت یاری آن قبيله، فرد یا گروهی را فرانخواند تا آنان مردم را برای یاری آن قبيله، فراخوانند یا نزد کشندگان واسطه شوند تا دست از کشتار آنها بردارند. - یا منظور این باشد که - پس از کشته شدن آنان، گروهی دست به قیام

نزنند و مدعی خونخواهی آنها گردند و مردم را نیز به آن قیام فراخوانند.»

قوله عَلَيْهِمُ: «هَلِّمُوا»

«نداء للطيور و السباع؛ یعنی پرندگان و درندگان برای خوردن لاشه آنان فراخوانده

می‌شوند.»

اصل قرقیسیا، کرکیسا است که به معنای اعزام سواره نظام است. مأذبه نیز معنایی غیر از سفره دارد و به طعامی می‌گویند که افراد به سوی آن دعوت می‌شوند.

نتیجه:

در این که قرقیسیا چقدر با آرمگدون - که مطرح می‌شود، - تطابق دارد، به نظر می‌رسد که هیچ‌گونه تطابقی ندارد، زیرا موقعیت جغرافیائی قرقیسیا، در عراق است. و آن یکی در فلسطین است.

روایت دوم

«أخبرنا احمد بن هودة الباهلي قال: حدثنا ابراهيم بن اسحاق النهاوندی، عن عبدالله بن حماد الأنصاري، عن الحسين بن ابى العلاء عن عبدالله بن أبى يعفور قال: قال لى ابوجعفر الباقر عليه السلام: إن لولد العباس و المروانى لوقعة بقرقيسيا يشيب فيها الغلام الخرور و يرفع الله عنهم النصر و يوحى إلى طير السماء و سباع الأرض: اشبعى من لحوم الجبارين ثم يخرج السفينى.»^۲

علامه مجلسی در ذیل این روایت می‌گوید: «الخرور» بالخاء المعجمة و لعل المعنى الذى يخرّ و يسقط فى المشى لصغره، أو بالمهملة اى الحار المزاج، فإنه أبعد عن الشيب؛ یعنی: کسی که در اثر کودکی توازن ندارد و به زمین می‌خورد یا به معنای گرم بودن مزاج است.»

در پاورقی بحار الانوار می‌گوید: «كلمة خرور فإنها بالخاء المهملة و الزاى كعملس، الغلام القوى و الرجل القوى كما فى القاموس او الغلام إذا اشتد و قوى و خدم كما فى الصحاح و قد يقال بالتخفيف؛ كلمه خَرُور بر وزن عَمَلَس، یعنی جوان و مردی قوی پنجه چنان که

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۴.

۲. *غیبت نعمانی*، ص ۳۰۳؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ح ۱۴۰.

در قاموس آمده و یا آن گونه که در صحاح آمده یعنی جوانی که قدرتمند و پر قدرت گردد و به خدمتگزاری بپردازد.^۱

روایت سوّم

«عبد الواحد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن جعفر القرشي، قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن ابي الخطاب، قال: حدّثني محمّد بن سنان، عن حذيفة بن المنصور، عن ابي عبدالله عليه السلام أنه قال: إنَّ لله مائدة - و في غير هذه الرواية «مأذبة» - بقر قيسيا يطلع مطلع من السماء فينادي يا طير السماء و يا سباع الأرض هلّموا إلى الشيع من لحوم الجبارين؟^۲ در قرقسيا ميهمانی الهی برقرار است - هاتفی از آسمان ندا می‌دهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین بر سیر کردن خود از گوشت بدن ستمگران، بشتابید.»

بحث رجالی

۱. اما عبدالواحد بن عبدالله، ثقة^۳ است. محمّد بن جعفر الرزّاز، دایی ابوغالب زرّاری است که یکی از روایات احادیث و جزء مشایخ شیعه است. و از جمله کسانی بوده که در سال وقوع غیبت، به عنوان هیئتی به مدینه آمد که در این ارتباط، جویا شود.
۲. و اما محمد بن حسین بن ابي الخطاب از بزرگان اصحاب است. نجاشی در مورد او گفته است: «... جلیل من أصحابنا عظیم القدر، کثیر الروایة، ثقة، عین» شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: «کوفی، ثقة». نجاشی، در مورد حذيفة بن المنصور: گفته است: «الخزاعي، ابو محمد، ثقة...».

و قال العلامة: «وثقهُ شيخنا المفيد».

اگر تمام رجال این روایت ثقة باشند، یک اشکال اساسی وجود دارد و آن نیز در مورد محمد بن سنان است. قول مشهور محمد بن سنان را ضعیف می‌داند؛ ولی ما او را توثیق می‌کنیم.

آیت‌الله العظمی خوئی می‌گوید: با عنوان محمد بن سنان، ۷۹۷ نفر در سلسله اسناد واقع شده است. روایات در مورد ایشان متعارض است. در مذمت وی حدود ۴

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۱.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۸.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۷۱، شماره ۱۰۳۹۶.

یا ۵ روایت و در ستایش او ۸ روایت وارد شده است. تردیدی نیست که محمد بن سنان، از جمله دوستداران اهل بیت علیهم السلام و جزء معتقدین به امامت امام رضا علیه السلام بوده است. تا این مقدار ممدوح است و اگر ثابت شده باشد انحرافات داشته و یا مخالفت‌هایی با امام رضا علیه السلام داشته قطعاً زایل گشته و حضرت از او راضی شده است. به همین دلیل شیخ طوسی گفته است: «*كان ممدوحاً حسناً*».

عده‌ای از بزرگان رجال مانند: ابن عقده، نجاشی، شیخ طوسی، شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف کرده‌اند. ابن غضائری گفته: «*ضعیفٌ عال*» ولی تضعیف ابن غضائری - به خاطر مشکلی که نسبت به اصل کتابش داریم - ارزشی ندارد. مشکل این است که انتساب کتاب را به ابن غضائری نمی‌پذیریم.

شیخ طوسی می‌گوید: «محمد بن سنان مطعون علیه ضعیف جداً و ما یختص بروایتہ و لا یشارکہ فیہ غیرہ لایعمل علیہ»^۱.

تضعیف شیخ طوسی بخاطر این که در جای دیگر، او را مدح کرده از بین می‌رود. یعنی تعارض و تساقط می‌کند.

ابن عقده در مورد وی گفته است: «... و له مسائل عنه - عن الرضا علیه السلام - معروفة و هو رجل ضعیف جداً لا یعول علیہ و لایلتفت إلی ما تفرّد به ...»

با توجه به اینکه ابن عقده، زیدی مذهب است - به نظر بعضی - تضعیفش ارزشی ندارد. شیخ مفید در «*رسالة العددیه*» او را تضعیف کرده و گفته است: «*مطعون فیہ*» ولی در ارشاد وی را توثیق نموده و می‌گوید: «... من أهل الورع و العلم و الفقه من خاصة الإمام علیه السلام و ثقاته». از این رو، تضعیفش به علت معارضه با توثیقش از بین می‌رود. فضل بن شاذان می‌گوید: «*إن من الكذأ بین المشهورین محمد بن سنان*».

اگر این مشکلات، بر سر راه نبود عمل به روایات محمد بن سنان مشکلی نداشت؛ اما تضعیف این افراد مانع بزرگ اعتماد به روایات اوست، لذا آقای خوئی می‌گوید: ما نمی‌توانیم به روایات محمد بن سنان اعتماد کنیم.

۱. استبصار، ج ۳، ص ۲۲۴، ح ۸۱۰

توثیقات محمد بن سنان

اول: نخستین توثیق از سوی شیخ مفید است که در ارشاد گفته است: «من أهل الورع و العلم و الفقه من خاصة الامام عليه السلام و ثقاته.»

دوم: محمد بن سنان، یکی از روایات کامل زیارات است که ابن قولویه به صورت عام او را توثیق کرده است.

سوم: محمد بن سنان، علاوه بر کامل زیارات یکی از روایات تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز هست که به توثیق عام قمی توثیق می‌شود. یعنی تساقط می‌شود.

چهارم: شیخ حرّ عاملی صاحب *وسائل* نیز او را توثیق کرده است.

اگر ما تابع مبنای مشهور باشیم، محمد بن سنان ضعیف است. اما حق این است که باید در مورد ابن سنان تجدیدنظر کنیم.

در مورد تضعیف علمای رجالی مانند ابن غضائری، شیخ طوسی، ابن عقده و شیخ مفید بیان شد که تضعیف آنان در اثر تعارض با توثیق خودشان اعتباری ندارد، یعنی ساقط می‌شود (البته با توثیق دیگران نیز تعارض می‌کند).

از سویی می‌توانیم به دلیل نقل روایات فراوانی از او در کتب اربعه که از امارات وثاقت است محمد بن سنان را توثیق کنیم. به گونه‌ای که کتب اربعه ۸۰۰ مورد از محمد بن سنان، روایت نقل کرده‌اند. نقل زیاد آن هم در کتبی که به گفته مؤلفین آن‌ها حجت بین ما و خداست، از یک راوی ضعیف وجهی ندارد. عده‌ای نیز او را به غلو متهم کرده‌اند. البته غلو او توسط امام رضا عليه السلام تعدیل شده است. حضرت درباره او فرمود: «خیلی می‌خواست بلندپروازی کند بالهائیش را چیدیم.» «کاد أن يطير فقصصنا جناحيه»، افزون بر این که چنین اعتقادات و غلو امروزه جزء اعتقادات شیعه است.

بدین ترتیب، محمد بن سنان توثیق می‌شود. اگر مشکل محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب حلّ شود، ظاهراً روایت از نظر سندی مشکلی ندارد و لأقلّ موجب احتیاط در فتوی برخلاف روایات او می‌شود.

روایت چهارم

«أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد، عن هؤلاء الرجال الأربعة، عن ابن محبوب و أخبرنا محمد بن يعقوب الكليني ابو جعفر قال: حدثني علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه، قال: و حدثني محمد بن عمران قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، قال و حدثني علي بن محمد و

غیره، عن سهل بن زیاد جميعاً عن الحسن بن محبوب و حدثنا عبد الواحد بن عبدالله الموصلي، عن أبي علي أحمد بن أبي ناشر، عن احمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر بن يزيد الجعفي قال: قال ابو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: «يا جابر الزم الأرض و لا تحرك يداً و لا رجلاً حتى ترى علامات أذكرها لك إن أدركتها: أولها اختلاف بنى العباس و ما أراك تدرك ذلك ولكن حدث به من بعدى عني، و مناد ينادى من السماء و يجيئكم الصوت من ناحية دمشق بالفتح و تخسف.»^۱

طرق مختلف این روایت:

۱. احمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن مفضل، عن ابن محبوب؛
۲. احمد بن محمد بن سعيد، عن سعدان بن اسحاق، عن ابن محبوب؛
۳. احمد بن محمد بن، عن احمد بن حسين، عن ابن محبوب؛
۴. احمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن احمد، عن ابن محبوب؛
۵. محمد بن يعقوب الكليني، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن حسن بن محبوب؛
۶. محمد بن عمران، عن احمد بن محمد بن عيسى و علي بن محمد و غيره، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب؛
۷. حدثنا عبد الواحد بن عبدالله الموصلي، عن ابي علي احمد بن محمد بن ابي ياسر، عن احمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابي المقدام عن جابر؛

بررسی طرق:

در طرقی که سهل بن زیاد وجود دارد به خاطر مجهول بودن سهل این طرق ضعیف هستند. - البته طبق مبنای مشهور - طریق هفتم صحیح است و سهل نیز در آن وجود ندارد.

روایت پنجم

«قرقارة، عن نصر بن الليث المروزي، عن ابن طلحة الجحدري قال: حدثنا عبدالله بن لهيعة، عن أبي زرعة، عن أبي عبدالله بن رزين، عن عمارة بن ياسر، أنه قال: إن دولة أهل بيت

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۹.

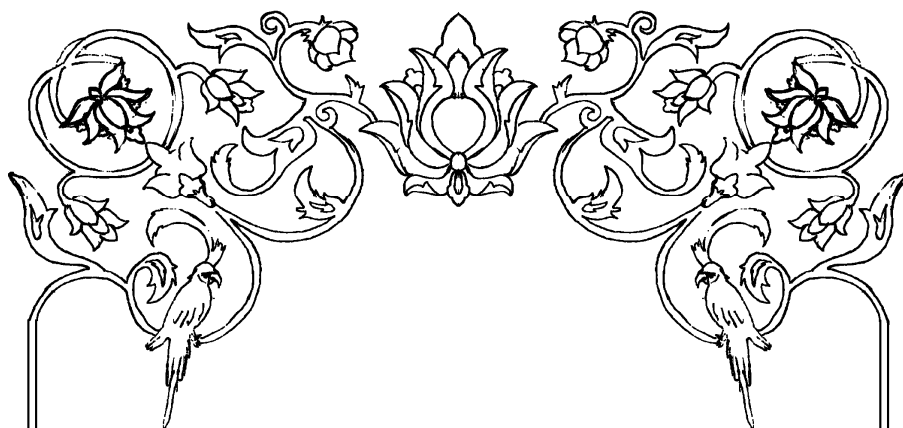
نبيكم في آخر الزمان و لها أمارات، فإذا رأيتم فالزموا الأرض و كفوا حتى تجيء أماراتها. فإذا استنارت عليكم الروم و الترك و جهزت الجيوش و مات خليفتم الذي يجمع الأموال، و استخلف بعده رجل صحيح فيخلع بعد سنين من بيعته و يأتي هلاك ملكهم من حيث بدأ و يتخالف الترك و الروم و تكثر الحروب في الأرض و ينادى مناد من سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شرّ قد اقترب و يخسف بغربي مسجدتها حتى يخّر حائطها و يظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك، رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بيت أبي سفيان يخرج في كلب و يحضر الناس بدمشق و يخرج أهل الغرب إلى مصر فإذا دخلوا فتلك أمارة السفيناني و يخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمد عليهم السلام و تنزل الترك الحيرة و تنزل الروم فلسطين»^۱.

این روایت اشاره به درگیری‌ها و جریانات قرقیسیا دارد که محور درگیری‌ها در روایات شیعه، عراق خواهد بود.

نتیجه نهائی:

چنان‌که از روایات استفاده می‌شود «قرقیسیا» جنگی سنگین و گسترده است؛ اما هیچ‌گونه ربطی به آرمگدون ندارد. بعضی تلاش می‌کنند که آرمگدون را به قرقیسیا تطبیق دهند. اما از نظر جغرافیائی این دو محل، کاملاً از یکدیگر جدا هستند، قرقیسیا در شمال غربی عراق و از شهرهای فرات است؛ ولی آرمگدون در شمال فلسطین قرار دارد.

۱. عمیبت طوسی، ص ۴۶۳.



فصل ششم:

جریان حضرت نرگس



بررسی روایتی، درباره مادر امام زمان علیه السلام

از جمله روایات بسیار شایع، قضیه حضرت نرجس خاتون، مادر امام زمان علیه السلام است. ما، در آغاز، فشرده این داستان و برخی از منابع آن را نقل می‌کنیم و سپس به بررسی دو تن از افرادی می‌پردازیم که در نقل این قضیه، نقش اساسی داشته‌اند و در پایان نیز به اشکال‌هایی که از نظر دلالتی و سندی به این روایت وارد شده، خواهیم پرداخت.

فشرده روایت

شیخ صدوق این قضیه را به گونه‌ای مفصل در کتاب شریف «کمال‌الدین و تمام النعمة» نقل کرده است؛ ما برای پرهیز از به درازا کشیدن سخن، قضیه را به نحو فشرده می‌آوریم.

«محمد بن بحر شیبانی» می‌گوید: در سال دویست و هشتاد و شش «هق» وارد کربلا شدم و قبر غریب رسول خدا صلی الله علیه و آله [یعنی امام حسین علیه السلام] را زیارت کردم و به بغداد بازگشتم و در گرمای شدید، رهسپار مرقد شریف امام کاظم علیه السلام شدم. هنگامی به حرم شریف حضرت علیه السلام رسیدم، گریه و ناله آغاز کردم، به گونه‌ای که چشمانم پر از اشک شد و توان دیدن نداشتم. پس از مدتی که دیده گشودم، پیرمردی را با قد خمیده مشاهده کردم که به فرد همراهش، می‌گفت: «ای برادرزاده! عمویت، به سبب راز و اسرار و دانش والایی که کسی جز سلمان فارسی از آن برخوردار نبود و آن دو سید آن علوم را به وی سپردند، به شرف بزرگی نایل گشته است. عمویت، آخرین روزهای زندگی خود را سپری می‌کند و از اهل ولایت، کسی را نمی‌یابد، تا این راز و اسرار را به وی بسپارد.»

محمد بن بحر می گوید: چون، من، همواره در پی کسب علم و دانش از این سو به آن سو روان بودم، به او گفتم: «ای پیرمرد! آن دو سید کدام اند؟»
گفت: «همان دو ستاره‌ای که در سُرْمَن رأی به خاک خفته‌اند. (یعنی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام).

شیبانی می‌افزاید: وی را سوگند دادم آن‌ها را برایم بازگو کند. ایشان پرسید: اهل روایت هستی؟ به اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داری؟
گفتم: آری؛

گفت: اگر این گونه است، دفتر خویش را بیاور تا ببینم از ائمه اطهار علیهم السلام با خود چه داری؟

شیبانی می‌گوید: از آن چه همراه داشتم، به ایشان دادم. نظری به آن افکند و گفت: راست می‌گویی.

سپس ادامه داد: می‌دانی من کیستم؟ من، بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابو ایوب انصاری‌ام و یکی از دوستان ابوالحسن و ابومحمد (امام دهم و یازدهم علیهم السلام) و در سُرْمَن رأی، همسایه ایشان بودم.

شیبانی می‌گوید: از وی درخواست کردم پاره‌ای از کراماتی را که از ایشان دیده است، برایم بازگوید.

گفت: مولا، امام هادی علیه السلام تجارت را به من آموخت و بدون اجازه او، خرید و فروش انجام نمی‌دادم، تا این که بدان کار، آزموده گشتم و حلال و حرام آن را بازشناختم. شبی، حضرت هادی علیه السلام مرا فراخواند. خدمتشان مشرف شدم. سرگرم گفتم و گو با فرزندش، امام حسن علیه السلام و خواهرش، حضرت حکیمه بود. چون نشستیم، فرمود: «ای بشر! تو از سران انصار هستی و ولایت ائمه، همواره نسلی پس از نسل دیگر، در میان شما بوده است و مورد اعتماد ما هستید. می‌خواهم شرف یکی از راز و اسرار امامت را بهره تو گردانم و تو را برای خرید کنیزی اعزام نمایم.»

حضرت، نامه‌ای به خط رومی نوشت و به من داد. آن‌گاه فرمودند: «به بغداد برو، در فلان روز و فلان مکان، متوجه برده‌فروشی به نام «عمر بن یزید نخّاس» باش. کنیزی با این ویژگی‌ها در جمع بردگان و کنیزان او وجود دارد و خریدار را خود او، انتخاب می‌کند و به هیچ خریداری راضی نمی‌شود. نزد صاحبش برو و بگو: نامه را به کنیز دهد.

بِشَرِّ مِی گوید: همان گونه که امام فرموده بود عمل کردم. کنیز، چون نامه را خواند، سخت گریست و صاحب خود را سوگند داد که اگر مرا به این شخص نفروشی، خود را خواهم کشت.

بِشَرِّ مِی افزاید: سرانجام او را با همان مبلغی که امام علیه السلام در کیسه قرار داده بود، خریدم و به منزل خود در بغداد بردم.

در این هنگام حضرت نرگس داستان خود را برای بِشَرِّ مِی بیان می کند که من، دختر یشوعا، فرزند قیصر روم هستم و مادرم نیز از نسل شمعون، از یاران خاص حضرت مسیح علیه السلام است. آن گاه، سرگذشت خویش را به تفصیل بازگو می نماید.

بررسی کتاب های ناقل این روایت

۱. نخستین شخصیتی که این روایت را نقل کرده و ظاهراً بر بقیه مقدم است، شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمة* است. وی، این روایت را با این سند ذکر کرده است:

«حدثنا محمد بن علي النوفلي، قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن عيسى الوشاء البغدادي،

قال: حدثنا أحمد بن طاهر القمي، قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن بحر الشيباني.»^۱

۲. دومین فردی که به نقل این قضیه پرداخته، محمد بن جریر طبری شیعی است که این روایت را در کتاب *دلائل الامامة*^۲ آورده است؛ ولی سند این روایت با سند *کمال الدین* تفاوت دارد.

طبری می گوید: «حدثنا المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني، سنة خمس و ثمانين و ثلاثمئة، قال: حدثنا أبو الحسين محمد بن يحيى الذهبي الشيباني، قال: وردت كربلاء سنة ست و ثمانين و مئتين.»

همان گونه که ملاحظه می شود، تاریخ نقل این قضیه، توسط طبری، نود و نه سال بعد از تاریخی است که شیبانی، مطلب را از بشر بن سلیمان شنیده است. بحث این جا است که آیا محمد بن یحیی الذهبی الشیبانی، همان محمد بن بحرالشیبانی است که در کتاب، *کمال الدین* آمده یا دو تن بوده اند؟

۱. *کمال الدین و تمام النعمة*، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۸۹، تهران، انتشارات اسلامیة.
۲. *دلائل الامامة*، محمد بن جریر طبری، ص ۲۶۲، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة.

بر این اساس، اگر این دو نام را یک تن بدانیم، نکته این جا است که طبری، با یک واسطه، قضیه را از ایشان نقل می‌کند که این مطلب، بعید به نظر می‌رسد، زیرا در این صورت، سن یکی از این دو تن، یعنی «مفضل» یا «محمد بن یحیی»، بسیار طولانی خواهد شد.

البته نمی‌توان به گونه‌ای قاطع نظر داد که وی، همان «محمد بن بحر» در سند کتاب *کمال‌الدین* نیست. یا مفضل نمی‌توانسته بدون واسطه از او نقل کند، زیرا برخی از افراد، عمر طولانی داشته‌اند به عنوان مثال:

«*حبابه والبنیه*» که محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را درک کرده و در زمان امام چهارم علیه السلام صد و سیزده سال داشت و با اشاره امام، جوان شد و تا زمان امام رضا علیه السلام یعنی حدود دویست و سی و پنج سال عمر کرد.^۱

تردیدی نیست که جابر بن عبدالله انصاری صحابی جلیل‌القدر پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان امام باقر علیه السلام^۲ در قید حیات بوده است و «عامر بن واثله» که خود از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است. عمری بیش از صد سال داشته^۳ و آخرین صحابی رسول خدا بوده که دنیا را وداع گفته است آن چه یادآوری شد نمونه‌هایی از افراد سالخورده و دارای عمر طولانی‌اند. البته، وی از معمران (کسانی که عمر طولانی کرده‌اند) شمرده نشده است، احتمال دارد میان مفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی با محمد بن یحیی ذهبی شیبانی، افرادی در سنند بوده‌اند که نام آنها نیامده؛ ولی در نقل ایشان، هیچ گونه اشاره‌ای به این که برخی از روایان ذکر نشده‌اند به چشم نمی‌خورد.

نکته دیگر آن که: هنگامی که به کتاب *غیبت نعمانی* می‌نگریم اثری از این روایت در آن نمی‌یابیم. پرسش این جا است آیا از این که وی روایت یاد شده را در کتاب خود نیاورده، می‌توان ضعف روایت را نتیجه گرفت؟

در پاسخ باید گفت: همان گونه که در مقدمه نعمانی در کتاب *الغیبة* مشاهده می‌شود، بنای ایشان، بر جامع‌نویسی نبوده است. به همین دلیل تصریح دارد روایاتی

۱. کافی ۱: ۳۴۶: *مرآة العقول* ۴: ۷۸: *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۷۵ (چاپ سنگی) *نشانه‌هایی از دولت موعود*: ص ۹۱.

۲. *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، ج ۱، ص ۳۰۵، حدیث لوح.

۳. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۱، ص ۱۰۲: *سیر اعلام النبلاء*، شمس‌الدین ذهبی، بیروت، مطبعة الرسالة، ج ۳، ص ۴۷.

را که در این کتاب آورده‌ام، در مقایسه با آن چه نقل نکرده‌ام، ناچیز است. آن چه مسلم است، بنای او، بر نقل روایات مرتبط با غیبت بوده است.

۳. سومین کتابی که می‌توان این روایت را در آن یافت، کتاب *الغیبه* مرحوم شیخ طوسی^۱ است. وی روایت را دقیقاً مانند روایت *کمال‌الدین* آورده؛ اما سند او با سند کتاب *کمال‌الدین* متفاوت است.

۴. کتاب *روضه‌الواعظین*^۲، اثر ابن فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هـ) یکی دیگر از کتاب‌هایی است که این روایت در آن موجود است. او می‌گوید: «أخبرني جماعة» یعنی، گروهی از «ابوالفضل شیبانی» روایت را نقل کرده‌اند.

چنان که ملاحظه می‌شود، در این کتاب، ابوالفضل و در *دلائل، المفضل* آمده است که ابوالفضل شیبانی از محمد بن بحر بن سهل شیبانی نقل می‌کند. بنابراین، محمد بن بحر، در این جا، با سند *کمال‌الدین*، مشترک است و او نیز قضیه را از بشر بن سلیمان، نقل می‌کند.

در این کتاب، متن روایت، عیناً همان مطلب موجود در *کمال‌الدین* است، با این تفاوت که سند، در این جا، مرسل آمده است.

۵. ابن شهر آشوب در کتاب *مناقب آل ابی طالب*^۳ این قضیه را از بشر بن سلیمان به گونه‌ای مختصر بیان می‌کند.

۶. این روایت در کتاب *منتخب الأنوار المضية*^۴ اثر عبدالکریم نیلی (متوفای قرن نهم هـ) از کتاب *کمال‌الدین* نقل شده است.

۷. از متأخرین نیز در کتاب *إثبات الهداة فی النصوص و المعجزات*، ج ۳، ص ۳۶۳ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۱۴۹۵، این ماجرا نقل شده و سند آن یا به غیبت شیخ طوسی و یا به *کمال‌الدین* صدوق برمی‌گردد.

۸. از جمله کتبی که این روایت در آن وجود دارد، *حلیة الأبرار*، ج ۵، ص ۱۴۱ از سید هاشم بحرانی است. وی، این سرگذشت را در یک جا؛ ولی با دو سند هم از

۱. *الغیبه*، شیخ طوسی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۲۰۸، ح ۱۷۸.

۲. *روضه‌الواعظین*، ابن فتال نیشابوری، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴۰.

۴. *منتخب الأنوار المضية*، عبدالکریم نیلی، ص ۱۰۵.

مسند فاطمه اثر محمد بن جریر طبری و هم از کتاب *کمال‌الدین* نقل کرده است.
۹. علامه مجلسی در *بحارالانوار* موضوع یاد شده را، یک جا از طریق غیبت شیخ طوسی^۱ و در جای دیگر، از *کمال‌الدین* نقل می‌کند.

بررسی سند این روایت

در بررسی سند این روایت، به بررسی احوال دو تن از افرادی که در این سند، از آنان نام برده شده و نقش اصلی را ایفا می‌کنند، می‌پردازیم و از ذکر و بررسی سایر افراد موجود در سند، پرهیز می‌کنیم، زیرا، چندان مناقشه‌ای در خصوص بقیه مطرح نیست و عمده اشکالات، متوجه همین دو تن است.

الف. بشر بن سلیمان نخّاس

دیدگاه آیت الله خویی

ایشان، در *معجم‌الرجال* آن‌گاه که به نام «بشر» می‌رسد، در آغاز، سخن شیخ صدوق را نقل می‌کند که «بشر بن سلیمان، از دودمان ابو ایوب انصاری است» و ماجرا را به گونه‌ای مختصر می‌آورد و نیز به این جمله حضرت «أنتم ثقاتنا أهل البيت و إني مزيك و مشرفك بفضيلة تسبق بها الشيعة في الموالاتة بها»، اشاره کرده است.

آقای خویی در ادامه می‌گوید: «لکن فی سند الروایة عدّة مجاهیل» یعنی به فرض، اگر مشکل با محمد بن بحر و بشر بن سلیمان حل شود، در طریق شیخ طوسی افرادی وجود دارند که هویت آن‌ها مجهول است.

سپس وی برای ردّ صلاحیت راوی، به مبنایی در رجال اشاره می‌کند که بسیاری به آن ملتزم‌اند و عبارت از این است که: نمی‌توان وثاقت فردی را از طریق خودش ثابت کرد.^۲ حضرت امام خمینی - رضوان‌الله علیه - مبنایی سخت‌تر دارند و می‌گویند: نقل وثاقت از سوی خود راوی، سبب سوء ظنّ به او می‌شود.

۱. *بحارالانوار*، محمدباقر مجلسی، نجف، داراحیاء التراث العربی، ج ۵۱، ص ۶ و ۱۰. برای تفصیل بیشتر، به جلد چهارم از کتاب *معجم احادیث الإمام المهدي* رجوع شود.
۲. *معجم رجال‌الحدیث*، ابوالقاسم خویی، بیروت، دارالزهراء، ج ۳، ص ۳۱۶. - علامه حلی نیز به این مبنا اشاره کرده است. *تذکرة الفقهاء*، ج ۳، ص ۳۹.

عین عبارت ایشان به نقل از استاد جعفر سبحانی چنین است: «إذا كان ناقل الوثيقة هو نفس الراوی فإن ذلك يُثیر سوء الظنّ حيث قام بنقل مدائحه و فضائله فی المملأ الاسلامی» یعنی: اگر در روایتی که نقل می‌کند، مدح و ستایشی از خودش موجود باشد، همین امر سبب زیر سؤال رفتن شخص ناقل می‌شود.^۱

بنابراین، آقای خوبی دو اشکال به سند وارد کرده‌اند: نخست این که در سند شیخ طوسی چند نفر مجهول الحال وجود دارد. از سویی، وثاقت «بِشْر» محرز نیست، زیرا، ایشان خود، ناقل وثاقت خویش است و این امر، مستلزم دَوْر است.

نظر شوشتری

وی، در *قاموس الرجال*^۲ ابتدا سخن وحید بهبهانی را نقل می‌کند که «بِشْر» را از دودمان ابو ایوب انصاری می‌داند که از دوستان امام دهم و امام یازدهم علیه السلام بوده و امام دهم علیه السلام او را فرمان به خریدن مادر حضرت قائم علیه السلام داد و خطاب به وی فرمود: «أنتم ثقاتنا أهل البيت». شوشتری پس از نقل این مطلب می‌گوید: اصل سخن وحید، از کتاب *کمال الدین* است و آن گاه می‌افزاید: «إلا أن صحته غير معلومة ... حيث إن في أخبار آخر إن أمه كانت وليدة بيت حكيمة بنت الجواد علیه السلام؛ یعنی: صحّت این روایت، مشخص نیست، زیرا در روایت دیگری آمده که مادر حضرت [مهدی علیه السلام]، در خانه حکیمه خاتون متولد شده است.»

اشکال ما:

در این جا، از محقق شوشتری این پرسش مطرح می‌شود: شما که این روایت را نمی‌پذیرید، آیا به دلیل این است که روایت معارض دیگری با آن وجود دارد و شما روایت دوّم را ترجیح می‌دهید؟ آیا سند روایت معارض دوّم را بررسی کرده‌اید؟ آیا این روایت، توان برابری با روایت مورد نظر ما را دارد؟

روایتی را که وی به عنوان معارض با این روایت، مورد نظر دارد، در *بحار الأنوار* به نقل از کتاب *کمال الدین* آمده است. علامه مجلسی، روایت را از فردی به نام مطهّری

۱. *کلیات فی علم الرجال*، جعفر سبحانی، قم، موسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، ص ۱۵۲.

۲. *قاموس الرجال*، محمّد تقی شوشتری، ج ۲: ص ۳۳۰.

نقل می‌کند که در آن آمده است: «كانت لي جارية يقال لها نرجس» و حضرت حکیمه فرموده است: «کنیز از من بود و در خانه من بود و من، او را به برادرزاده‌ام بخشیدم.» اکنون ببینیم، این روایت از کیست؟ برخی آن را، از زُهری دانسته‌اند و برخی گفته‌اند: از محمد بن عبدالله طهوی است و بعضی بر این باورند که روایت یاد شده، از محمد بن عبدالله ظهری است و برخی نیز آن را، از مطهری می‌دانند.

نام وی هر چه باشد، ما، شخصی با این نام‌ها، از اصحاب امام هادی علیه السلام نداریم که از حضرت حکیمه پرسش نماید و او در پاسخ، این مطالب را به وی بگوید. البته، شخصی به این نام، در جمع یاران امام رضا علیه السلام ذکر شده؛ ولی از یاران امام هادی علیه السلام نیست. بنابراین، این اشکال بر محقق شوشتری وارد است، زیرا روایتی را که وی به عنوان معارض با روایت مورد بحث، ترجیح می‌دهد، از نظر سند، مخدوش است.

آقای شوشتری در کتاب *قاموس الرجال*^۱، در ماجرای حضرت حکیمه، آورده است که: «اختلف الخبر في أم الحجة» و آن گاه، خود، بر این سخن مُهر تأیید می‌زند که مادر حضرت حجت علیه السلام، کنیز حضرت حکیمه بوده است و برای اقامه دلیل بر آن می‌گوید: آن چه از *اثبات الوصیه* مسعودی فهمیده می‌شود، این گفته، دقیق‌تر است. پس از آن، شوشتری می‌گوید: شیخ صدوق، دیدگاه دوم را ترجیح داده، زیرا شیخ صدوق، هر چند روایت اوّل را نیز آورده؛ ولی به هنگام نقل روایت دوم، باب را با عنوان «ما روي» ذکر می‌کند و از این عنوان بندی، برمی‌آید که نظر دوم را ترجیح می‌دهد.

دیدگاه آقای نمازی

وی، در *مستدرکات خود*، از بشر بن سلیمان تمجید می‌کند و در مورد او توضیحی نمی‌دهد. از این رو، دانسته می‌شود که روایت بشر را پذیرفته است.^۲

۱. *قاموس الرجال*، ج ۱۲، ص ۲۳۹.

۲. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، شیخ علی نمازی شاهرودی، تهران، انتشارات شفق، ج ۲، ص ۳۱.

دیدگاه آقای حائری

او در *منتهی المقال*^۱، سخن وحید بهبهانی را نقل می‌کند و توضیح بیشتری نمی‌دهد. شاید او نیز روایت مزبور را پذیرفته باشد.

دیدگاه آقای مامقانی

وی در، *تنقیح المقال*^۲، بعد از نقل بیان وحید بهبهانی می‌گوید: «فَالرَّجُلُ مِنَ الثَّقَاتِ وَ الْعَجَبُ مِنْ إِهْمَالِ الْجَمَاعَةِ ذِكْرَهُ مَعَ مَا عَلَيْهِ مِنَ الرِّتْبَةِ» یعنی: بنده، وی را از راویان مورد اعتماد می‌دانم و در شگفتم با چنین رتبه‌ای که برای وی ثابت است، چرا در ذکر نام او کوتاهی شده است.

ب - محمد بن بحر شیبانی

او، همان فردی است که سرگذشت مادر حضرت حجت علیه السلام را از بشر بن سلیمان شنیده و نقل می‌کند که چند اشکال بر او وارد شده است و مهم‌ترین آن‌ها این است که وی را، از «غلات» می‌دانند. متأخرین، این معنا را نپذیرفته‌اند که این خود جلالت شأن او را اثبات می‌کند.

البته، در مورد غلو باید بحث شود که به چه معنایی از غالی، وی را غلو کننده نامیده‌اند؟ در گذشته، التزام به برخی از عقاید، غلو محسوب می‌شده، با این که اکنون از مسلمات اصول عقاید ما شمرده می‌شود. در این جا، به بیان چند دیدگاه در مورد وی خواهیم پرداخت.

نظر آقای نمازی

وی آن‌گاه که در مورد محمد بن بحر سخن می‌گوید، از این جا آغاز می‌کند که وی از متکلمان و عالم به اخبار و فقیه بوده و نزدیک به پانصد کتاب از ایشان نقل شده است؛ ولی متهم به غلو است.

سپس نمازی می‌گوید: از آن جا که به غلو متهم است، بنابراین او را تضعیف کردند

۱. *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، ابوعلی حائری، قم مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. *تنقیح المقال*، شیخ عبدالله مامقانی، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

«رُمی بالضعف» و در پایان می‌گوید: بعضی وی را، از علمای عامّه دانسته‌اند؛ ولی این سخن کاملاً اشتباه است.^۱

دیدگاه آقای مامقانی

او می‌گوید: شیخ طوسی در رجال گفته است: «یرمی بالتفویض» یعنی: محمد بن بحر، متهّم به پیروی از مسلک تفویض است.

هم‌چنین از شیخ طوسی مطلبی نقل کرده‌اند که در کتاب *فهرست* خود گفته است: محمد بن بحر از اهالی سیستان بوده و از متکلمان و عالم به اخبار و از فقهاء محسوب می‌شود؛ ولی متهّم به غلو است، بیش‌تر کتاب‌های محمد بن بحر، در بلاد خراسان موجود است.

آقای مامقانی، از قول نجاشی چنین نقل می‌کند: «قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع و حدیثه قریب من السلامة و لا أدري من أين قيل؛ برخی از اصحاب ما، او را غالی می‌دانند؛ اما زمانی در کتاب‌هایش دقت می‌کنیم، مشکلی را مشاهده نمی‌کنیم. و نمی‌دانیم چه کسی این نسبت را به محمد بن بحر داده است.»

آقای مامقانی، آن‌گاه سخن گشتی را نقل می‌کند که وی را از غلات حنفی دانسته است. سپس ادامه می‌دهد که علامه نیز در بخش دوم *خلاصة الأقوال*، محمد بن بحر را می‌آورد و می‌گوید: از دیدگاه من، در حدیث او باید توقّف کرد.^۲

آقای مامقانی، سپس به سراغ دیدگاه ابن داود می‌رود و می‌گوید: وی نیز محمد بن بحر را در بخش دوم کتاب خود آورده است.

البته مبنای وی با علامه، تفاوت دارد و تنها ضعفاء را در بخش دوم نمی‌آورد؛ بلکه هر که را کم‌ترین مذمتی شده باشد، هر چند از موثق‌ترین افراد باشد، در بخش دوم می‌آورد و ابن داود درباره وی سکوت کرده است.

بعضی از علمای عامّه مانند بخاری، سکوت را به معنای تضعیف می‌دانند؛ یعنی: سکوت علامت تضعیف فرد است؛ ولی گاهی از ضعیف‌ترین تضعیفات نزد آنان به

۱. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶ ص ۴۷۷.

۲. علامه، راویان ضعیف را در بخش دوم خلاصة الاقوال می‌آورد، خلاصة الاقوال، ص ۳۹۶، شماره ۱۶۰۰.

شمار می‌آید.

آقای مامقانی می‌گوید: محمد بن بحر در *وَجِيزَه* نیز تضعیف شده هم‌چنین در *الْحَاوِي* در بخش ضعفاء شمرده شده است.^۱

آن‌گاه می‌گوید: تردیدی نیست که وی، امامی مذهب است و سخن بعضی از فضلا که گفته‌اند: او از اعظام علمای عامّه است، کاملاً اشتباه است. چگونه ممکن است شخص از عامّه باشد و در عین حال غالی نیز باشد؟ شاید سبب این که بعضی وی را سنی پنداشته‌اند، سخن «کَشِي» باشد که گفته، محمد بن بحر، از غلات حنفی است و خیال کرده‌اند که منظور از حَنَفِي، یعنی کسی که به مذهب ابوحنیفه منتسب باشد، با این که این گونه نیست؛ بلکه منسوب به حنیفه اُتال بن لُجيم بن سعد، از قوم مُسَيْلِمَه کذاب است.

سپس آقای مامقانی می‌افزاید: شیخ طوسی، به صراحت گفته است که غلو و تفویض در مورد محمد بن بحر، ثابت نبوده؛ بلکه تهمتی بیش نیست و به ظاهر، منشأ تهمت، ابن غضائری است. آن‌گاه ادامه می‌دهد که ما، بارها بیان کرده‌ایم که به سخنان ابن غضائری نمی‌توان اعتماد کرد، به ویژه آن‌گاه که کسی را با غلو تضعیف کرده باشد. افزون بر این که نجاشی این اتهام را ردّ می‌کند و می‌گوید: «حَدِيثُهُ قَرِيبٌ مِنَ السَّلَامَةِ» بدین ترتیب، با همه این بیانات، نتیجه می‌گیریم که محمد بن بحر، در زمره ثقات است و ضعفی ندارد.

پس از آن، آقای مامقانی، با نقل دیدگاه آقای حائری که گفته است: هرگاه شخصی، متکلم و عالم به اخبار و فقیه باشد و احادیثش به صحت نزدیک و نیز کتاب‌هایش خوب و مفید باشد، معنای غلو که وی را به آن متهم می‌کنند چیست؟ آقای حائری می‌افزاید: من از افرادی مانند ابن غضائری و کَشِي، انتظار چنین سخنی ندارم، زیرا بسیاری از علماء، از دیدگاه آنان در زمره غلات‌اند. — اما از این شگفت‌زده‌ام که افرادی از این دو نفر پیروی نموده و او را به غلو متهم کرده‌اند و

۱. *حاوی الأقوال و معرفة الرجال*، عبدالنبی جزایری، چاپ سنگی. این کتاب در دسترس نیست و مامقانی آن را نقل کرده است. *الذريعة*، ج ۶ ص ۳۷.

گفته‌ای که در *الوجیزه* آمده که وی، فردی ضعیف است، سخن ضعیفی است.^۱ مامقانی پس از بیان سخن حائری، گفته *حَمَوی* را نقل می‌کند. وی، در *معجم‌الادباء* می‌گوید: محمد بن بحر، معروف به فضل و فقاقت است و ابن نحاس در کتابش آورده است: «قال بعضُ أصحابنا إنَّه كان فی مذهبه ارتفاع و حدیثه قریبٌ من السلامة.» پس از آن، ابن نحاس می‌گوید: نمی‌دانم این اتهام از کجا آمده است؟!^۲ آن چه یادآوری شد بیان فرازهایی از سخنان بزرگان در ارتباط با محمد بن بحر شیبانی بود. با در نظر گرفتن تمام سخنان علما، می‌توان به این نتیجه رسید که او، از جمله راویان ثقه است و این اتهامات در مورد وی صادق نیست، به ویژه اگر منشأ آن را ابن غضائری بدانیم.

آیت‌الله خوئی می‌گوید هر چند ضعف او ثابت نیست چون ما کتاب منسوب به ابن الغضائری را قبول نداریم؛ ولی وثاقت او نیز ثابت نیست و مقصود نجاشی این است که در احادیث او غلو نیست. بنابراین حسن بودن وی نیز ثابت نمی‌شود و مجهول الحال است.^۳

به نظر ما ترجیح با گفته حائری رحمته الله است.

اشکالات وارده بر سند و دلالت این روایت

در این بخش، به گوشه‌ای از این اشکالات اشاره می‌کنیم و به تناسب حال، آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهیم.

نخستین اشکال

این قضیه (جریان خریداری شدن نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام) پس از سال دویست و چهل و دوم (هق) اتفاق افتاده است، با این که از سال دویست و چهل و دوم هجری به بعد، جنگ مهمی میان مسلمانان و رومیان، رخ نداده تا حضرت

۱. *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، ج ۵، ص ۳۷۹. به *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۱۳۱ رجوع شود.

۲. *معجم‌الادباء*، یاقوت حموی، ج ۱۸، ص ۳۲.

۳. *معجم رجال الحدیث* ۱۵: ۱۲۴.

نرجس خاتون اسیر مسلمانان گردد.^۱

پاسخ:

باید بگوییم، در این دوران و پس از آن، درگیری و جنگ‌هایی میان این دو دولت رخ داده که در بسیاری از کتب تاریخی می‌توان نمونه‌هایی از این درگیری‌ها را یافت.^۲ برای مثال، در *تاریخ الإسلام* آمده است: «أغارت الروم على من بعين زربة...»^۳ و در جایی دیگر می‌گوید: «افتتح بؤعا حصناً من الروم يقال له صملة»^۴ و عظیمی اظهار می‌دارد: «غزا بغا من طرسوس ثم إلى ملطية و ظفر بطلائع الروم»^۵

شواهد بسیار دیگری بر جنگ و درگیری میان مسلمانان و روم، وجود دارد. بنابراین اگر منظور از جنگ بزرگ، شرکت شخص قیصر روم نیز با بعضی از اعضای خاندانش در آن باشد، این امر ضرورتی ندارد، زیرا آن چه در این روایت آمده، (البته ما به خاطر اختصار، ذکر نکردیم) خصوص این نکته است که حضرت نرجس، به دستور امام به صورت ناشناس و مخفیانه، با سپاهیان همراه شده و در لباس کنیزان بوده است.

اشکال دوم

این اشکال در حقیقت، اشکالی فنی و علمی نیست و بیش‌تر جنبه تخریبی دارد. محتوای این اشکال، این است که: می‌دانید چرا برخی به این خبر اهمیت داده‌اند و در دلالت آن، اشکال نکرده‌اند و آن را مورد قبول قرار داده‌اند؟ زیرا می‌خواسته‌اند برای حضرت نرجس علیها السلام منزلتی والا قرار دهند و او را به نسلی با شرافت - یعنی، از ناحیه پدر، به سلطان روم و از سوی مادر به شمعون (پار معروف حضرت مسیح علیه السلام) نسبت دهند و

۱. *تاریخ سیاسی امام دوازدهم*، جاسم حسین، تهران، انتشارات، امیرکبیر، ص ۱۱۵.

۲. *تاریخ الأمم والملوک*، محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۹؛ *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر، بیروت، نشر دار صادر، ج ۷، ص ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۳؛ *البدایة والنهایة*، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷؛ *نهایة الأرب*، احمد بن عبدالوهاب النوبری، ج ۲۲، ص ۲۸۹، ۲۹۱؛ *النجوم الزاهرة*، یوسف بن تغری الأتابکی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۲، ص ۳۱۸، ۳۲۲؛ *المختصر فی أحوال البشر*، أبی الفداء، ج ۲، ص ۴۱.

۳. *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام*، شمس الدین ذهبی، بیروت، دارالکتب العربی، ص ۶، حوادث سال ۲۴۱.

۴. *تاریخ اسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام*، ص ۱۲، حوادث سال ۲۴۱ - ۲۴۵.

۵. *تاریخ حلب*، عظیمی، ص ۲۵۸.

حضرت مهدی علیه السلام را از طرف مادر و پدر - هر دو - به این خاندان با شرافت، منسوب کنند.^۱

پاسخ:

در حقیقت، گلایه و انتقادی بر اشکال کننده وارد است، زیرا بدون در نظر گرفتن اصول و مبانی، این گونه به علمای شیعه تاخته است و آنان را زیر سؤال می برد! در حقیقت، این فرد، علماء را به عوام زدگی متهم کرده و گفته، برای خوشایند خود و نیز شیعیان، این روایت را پذیرفته اند و بر طبق موازین علمی و فنی نظر نداده اند! این سخن، ناروا است. اگر منظور آن این باشد که نقل چنین قضیه ای با این توضیحات، آن هم در چنان عصری، بیش تر به افسانه شباهت دارد تا واقعیت، در پاسخ باید گفت: این مطلب نیز نمی تواند دلیلی برای کنار گذاشتن این روایت باشد، زیرا اگر ما پیرامون سند روایت بحث کردیم و اشکال اساسی در آن ندیدیم و اوضاع تاریخی آن زمان نیز امکان وقوع این حادثه را رد نکرده، چه بعدی دارد که این واقعه با همه این تفصیلات رخ داده باشد؟ افزون بر این، ما روایات فراوانی داریم قضایایی در آن ها مطرح شده که از این روایت بسیار مفصل ترند. این دو اشکال، از مهم ترین اشکالاتی بود که به دلالت روایت وارد شده است. در ادامه، دو اشکالی را بازگو می کنیم که بیش تر صیغه سندی دارند.

اشکال نخست

اگر این روایت صحت داشته باشد، چگونه برخی از معاصران شییبانی، از جمله نوبختی، قمی (ابن خزاز)، کلینی، مسعودی، این قضیه را نقل نکرده اند؟^۲

پاسخ:

نقل نشدن این قضیه از سوی این افراد، دلیل بر ضعف سند نیست. در صورتی می توان عدم نقل را، دلیل بر ضعف دانست که مقام استقصای روایات معتبر باشد؛

۱. تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص ۱۱۵.

۲. همان.

یعنی: قصد بر این بوده که هر روایتی را که معتبر است بیاورند، با این که شیوه این افراد، این گونه نبوده است. مسعودی، در مورد اخبار مربوط به حضرت مهدی عجل الله فرجه در *اثبات الوصیة* تنها چهار و نیم صفحه بحث کرده است.

اگر بگویید: شخص مسعودی گفته: من، از موثقان نقل می‌کنم. این سخن نیز مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا در چنین موردی (مقام استقصای روایات) معتبر نیست. به فرض که این گونه باشد، از دیدگاه وی، شیبانی ضعیف است با این که علم رجال، علمی نظری است و در مقابل او، افرادی دیگر، دیدگاه‌های دیگری دارند. در این عدم نقل، احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این است که او از این قضیه مطلع نشده است. ارتباطات آن دوران، نسبت به زمان ما بسیار اندک بوده. از این رو، احتمال عدم اطلاع و دسترسی به این قضیه، بعید به نظر نمی‌رسد.

اشکال دوم

کشی، معاصر او است و می‌گوید: شیبانی، غالی است و غلو می‌کند. نجاشی و ابن داود نیز وی را غالی دانسته‌اند. بنابراین، این روایت، سند محکمی ندارد.^۱

پاسخ:

در مورد آن چه در حالات وی ذکر شده است، بحث نسبتاً مفصلی کردیم. و یادآور شدیم که آقای مامقانی، به نقل از نجاشی می‌گوید: شخص او نگفته، وی غالی است؛ بلکه گفته است: «قال بعض أصحابنا» بنابراین، دیدگاه نجاشی این نیست؛ ولی گفته: «و حدیثه قریب من السلامة.»

اما آن جا که می‌گویید ابن داود گفته: شیبانی غالی است، همان گونه که نقل شد، تنها در بخش دوم رجال خود، وی را آورده و سکوت کرده^۲ و او را «غالی» شمرده است. پس نمی‌توان این سخن را به ابن داود نسبت داد. افزون بر این که بسیاری از

۱. *تاریخ سیاسی امام دوازدهم*، ص ۱۱۵. اشکالات دیگری را مرحوم صدر در کتاب *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۲۵۰، به همراه پاسخ آن‌ها آورده است که ما برای رعایت اختصار، از نقل آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۲. مبنای ابن داود، این است که هر کس را کم‌ترین مذمت و تضعیفی درباره اش آمده، در بخش دوم کتاب نقل می‌کند، هر چند موقرترین ثقات باشد و به اخبار او نیز عمل شود. رجوع شود به: *کلیات علم رجال*، ص ۱۲۰.

علماء، او را تقویت کرده و اتهام غلو را رد کرده‌اند. چنان که به گوشه‌ای از سخنان آن‌ها اشاره شد.

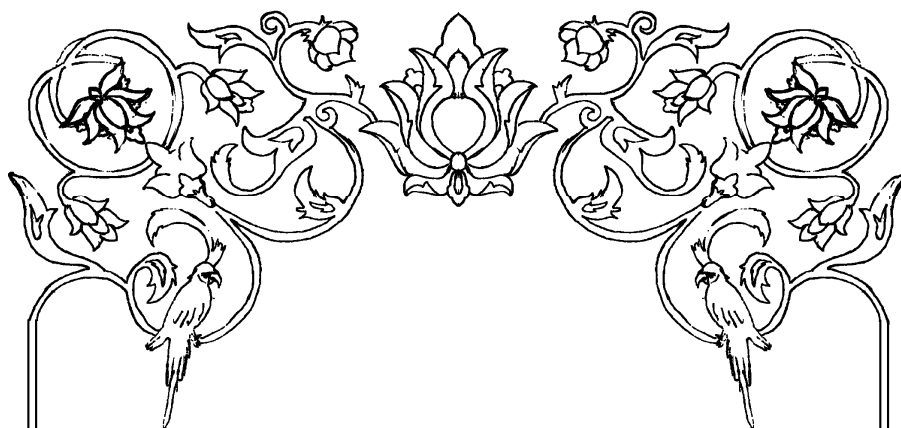
تأییدی از مامقانی

مطلبی را که شیخ صدوق رحمته‌الله در *کمال‌الدین* از کتاب *تفضیل الأنبیاء و الائمه علی الملائکه* نوشته محمد بن بحر به گونه‌ای مفصل آورده، نسبت غلو را به وی تکذیب می‌کند. او در پایان گفته است: واقعیت این است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برترین آفریده الهی بر همه جن و انس و فرشته است و این عبارت، خود صراحت دارد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آفریده‌ای از آفریدگان خداست و این معنا بر کسی پوشیده نیست و برخلاف آن چه غلات در مورد قدیم بودن پیامبر و ائمه و حلول خداوند در آنان، معتقدند، عبارت یاد شده، گواه بر غالی نبودن اوست.

بنابراین، مقصود از غالی بودن محمد بن بحر، مبالغه او در برتر دانستن ائمه طاهرین بر دیگران و والا بودن مرتبه آنان است و پر واضح است که این معنا، امروز جزء ضروریات مذهب شیعه به شمار می‌آید.

بدین‌سان، نسبت دادن غلو به این شخص به گونه‌ای که راوی را مورد خدشه و مذمت قرار دهد، ظاهراً غلط است!

آن چه بیان شد، نمونه‌هایی از اشکالات وارده بر این روایت بود. همان گونه که ملاحظه شد، این اشکالات وارد نیست و با توجه به مباحثی که در مسئله سند این روایت آمده و از سویی، مشکلی بر دلالت آن به نظر نمی‌رسد، نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ بلکه احتمال صحت این قضیه از اخبار دیگری که در خصوص احوال حضرت نرگس علیها‌السلام آمده، بیش‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است.



فصل هفتم:

کاوشی در خبر

سعد بن عبدالله (اشعری) قمی (۱)



مؤلفان محترم شیعه، حدیث شریف ملاقات سعد بن عبدالله قمی با امام حسن عسکری علیه السلام را معمولاً در ضمن افرادی که حضرت مهدی علیه السلام را دیده‌اند و یا تحت عنوان «کرامات آن حضرت» ذکر کرده‌اند. این متن، بسیار غنی و پربار است و مباحث مختلف تفسیری، کلامی، فقهی، تاریخی، تربیتی، ... را شامل می‌شود و هر عالمی نسبت به تخصص و نیاز خود، خوشه‌ای از آن می‌چیند و بهره‌ها می‌برد. این روایت، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. از این رو، برخی دانشمندان و فقیهان، در متن آن به پیچیدگی‌ها و امور مبهمی برخورده‌اند و در صدد مخدوش کردن آن برآمده‌اند و گفته‌اند: این حدیث، ساختگی است و واقعیت ندارد. در مقابل، جمعی از علما و فقها آن را پذیرفته‌اند و قاطعانه از آن دفاع می‌کنند. ما، در این نوشتار، سعی داریم جهت آشنایی با مضمون حدیث سعد بن عبدالله قمی و اهمیت ویژه آن، در آغاز، متن حدیث را نقل کنیم و سپس طُرُق و کتاب‌هایی که این متن را یادآور شده است، بیاوریم، در پی آن، شبهات و اشکالات سندی و دلالی و رد آن‌ها را نقل کنیم.

بخش نخست. خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی

شیخ صدوق، در کتاب *کمال‌الدین*، از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی، معروف به کرمانی، از ابوالعباس احمد بن عیسی و شاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، روایت کرده که گفت: من، شوق زیادی به گردآوری کتاب‌هایی داشتم که در آن‌ها، امور سخت و مشکل علوم و ظرایف و دقایق آن درج شده باشد. با اشتیاق کامل آن‌ها را مطالعه می‌کردم تا حقایق شیعه را آشکار سازم. و مشتاق حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آن‌ها بودم. بر آن چه از معضلات و مشکلات علمی دست می‌یافتم، به آن‌ها

سخت علاقه‌مند بودم و آن‌ها را در اختیار همه کس قرار نمی‌دادم. نسبت به مذهب امامیه، متعصب بودم. هنگام مناظرات، نه تنها از تأمین جانی و سلامتی خود چشم‌پوشی می‌کردم؛ بلکه در انتظار کشمکش و دشمنی و کینه‌ورزی و بدگویی بودم. بدون ترس، عیبِ فرقه‌های مخالف شیعه را بازگو می‌کردم و پرده از نقاط ضعف پیشوایان آنان برمی‌داشتم و نسبت به آنان پرده‌داری می‌کردم، تا آن که گرفتار فردی ناصبی شدم که در منازعه اعتقادی، سخت‌گیرتر و در دشمنی، کینه‌توزتر و در جدل و پیروی از باطل، تندتر و در پرسش، بدزبان‌تر و در پیروی از باطل، ثابت قدم‌تر بود.

نخستین اشکال

سعد می‌گوید: روزی با ناصبی مزبور مناظره می‌کردم، گفت: ای سعد! وای بر تو و اصحاب و همفکرانت! شما رافضیان، مهاجر و انصار را سرزنش می‌کنید و امامت آنان را از ناحیه رسول خدا انکار می‌کنید. (ابوبکر) صدیق، کسی است که به واسطه شرف سابقه خود، بر جمیع صحابه برتری جست. آیا نمی‌دانید که رسول خدا، او را به همین منظور با خود به غار برد چون می‌دانست او جانشین بعد از اوست و کسی است که از تأویل قرآن پیروی می‌کند و زمام امور امت اسلامی را به دست می‌گیرد و تکیه‌گاه امت می‌گردد و از آنان دفاع می‌کند و پراکندگی را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها، جلوگیری به عمل می‌آورد و حدود الهی را جاری می‌سازد و برای فتح سرزمین‌های مشرکان لشکرکشی می‌کند؟

همان گونه که پیامبر بر نبوت خود هراسان بود و اهمیت می‌داد، برای خلافت و جانشینی خود نیز اهمیت قائل بود، زیرا شخص گریزانی که خود را پنهان می‌کند و از دست دشمن متواری است، معمولاً در مقام کمک و مساعدت از دیگری بر نمی‌آید و او را به مخفیگاه خود راه نمی‌دهد و از آن جا که می‌دانیم پیامبر در این هجرت، قصد کناره‌گیری و گریز داشت و وضعیت، مناسب برای کمک از کسی نبود، مقصود رسول خدا از این که ابوبکر را با خود در غار برد روشن می‌شود و علتش را شرح دادیم، که حفظ جان ابوبکر بود. از این رو، علی را در بستر خود خوابانید، چون به گرفتار شدن و کشته شدن او اعتنایی نداشت، زیرا وجود علی سنگین و بردن او، برایش دشوار بود به همین سبب با او همسفر نشد. از سویی، می‌دانست اگر او کشته شود مشکلی برایش به وجود نخواهد آمد و دیگری را به جای وی جایگزین می‌کند تا

در کارهای مشکل جای او را بگیرد.

سعد می‌گوید: من، در ردّ سخنان او پاسخ‌های مختلفی دادم، اما او، پیوسته و بی‌درنگ، هر یک از آن‌ها را نقض و ردّ می‌کرد.

دومین اشکال

سپس گفت: ای سعد! اشکال دیگری دارم که بینی رافضیان را در هم می‌شکنند! آیا شما نمی‌پندارید که (ابوبکر) صدیق (از پلیدی شکّ و اوهام پیراسته و مبرّا است) و (عمر) فاروق (که حامی و مدافع امت اسلام بوده است) منافق بوده؟ شما برای این ادعا، به ماجرای شب عقبه^۱ استدلال می‌کنید.

ای سعد! به من بگو: آیا (ابوبکر) صدیق و (عمر) فاروق با میل و رغبت اسلام آوردند یا به زور و اکراه؟

سعد می‌گوید: من با خود اندیشیدم چگونه این پرسش را از خود برگردانم تا تسلیم وی نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم آن دو (ابوبکر و عمر) با میل و رغبت اسلام آوردند، او با احتجاج و دلیل بگوید در این صورت، پیدایش نفاق در دل آن‌ها معنا و مفهومی ندارد، زیرا نفاق هنگامی به دل راه می‌یابد که هیبت و هجوم و غلبه فشار و سختی، انسان را ناچار سازد برخلاف میل قلبی خود، چیزی را اظهار کند، مانند فرموده خداوند تعالی: (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا)^۲؛ هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم؛

۱. شب عقبه، شبی بود که درباره اش آیات ۶۴ به بعد از سوره توبه نازل شده است جهت اطلاع به تفاسیر و کتاب‌های مربوطه مراجعه شود. خلاصه آن، این است که طبق بعضی از نقل‌ها، گروهی از منافقان، تصمیم گرفتند شتر پیامبر اکرم ﷺ را در بازگشت از جنگ تبوک، در گردنه‌ای رم دهند تا پیامبر کشته شود. رسول خدا، به تصمیم آنان از طریق وحی باخبر شد. عماریاسر و حذیفه از جلو و پشت سر مراقب بودند. به گردنه که رسیدند، منافقان حمله کردند. پیامبر، آنان را شناخت و نام شان را به حذیفه گفت. حذیفه پرسید: چرا فرمان قتل آنان را نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: نمی‌خواهم بگویند که محمد چون به قدرت رسید، أصحاب خود را کشت. ابن اسحاق و دیگران می‌گویند: آن منافقان، دوازده نفر بودند و نام آنان را ذکر می‌کنند که چند تن آن‌ها از بزرگان همین افراداند. اما حدیث حذیفه فاسق است لآنکه من طریق الولید بن جمیع و هو هالک... فانه قد روی أخباراً فیها أن ابابکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن أبی وقاص رضی الله عنهم ارادوا اقتل النبی و لقائه من العقیة فی تبوک «المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴: تاریخ اسلام (سیره خلفاء)، ص ۴۹۴: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۳ دار صادر؛ المشور، ج ۳، ص ۲۵۹، تفسیر ابن کثیر، ج ۲: ۳۲۲.

۲. سوره غافر، آیه ۸۵، ۸۴.

ولی ایمان آوردن آن‌ها بعد از مشاهده عذاب ما، به حال‌شان سودی نداشت.»
اگر می‌گفتم: آنان، با اکراه و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت: در آن‌جا (مکه) شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آن دو شود.
سعد می‌گوید: من، با شگردی خاص، از او روی گردانیدم و دیگر با او سخن نگفتم، با این که تمام اعضای بدنم از شدت خشم، ورم و آماس کرده بود و چیزی نمانده بود که از غصه، جان دهم.

من پیش از این واقعه، طوماری تهیه کرده بودم که در آن، تقریباً بیش از چهل مسئله دشوار را نوشته بودم و کسی را نیافته بودم تا پاسخگوی آن مسائل باشد. آن‌ها را نگاه داشته بودم تا از عالم شهر خود احمد بن اسحاق (قمی) از یاران خاص مولایمان ابومحمد علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام «بپرسم. از این رو، در پی او رفتم. در آن هنگام، او به قصد سرّمن‌رأی و برای شرف‌یابی حضور امام زمان علیه السلام آهنگ آن دیار کرده بود. من نیز در پی او راه افتادم تا در یکی از منازل راه، به او رسیدم. چون با وی مصافحه کردم؛ گفتم: آمدنت پیش من خیر است! عرض کردم: اولاً: مشتاق دیدار شما بودم و ثانیاً: طبق معمول و عادت همیشگی، پرسش‌هایی از شما دارم. گفتم: در این مورد، با هم برابر هستیم و من نیز مشتاق دیدار مولایمان ابومحمد علیه السلام هستم و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و معضلاتی در تنزیل را از ایشان بپرسم. این همراهی و رفاقت، میمون و مبارک است، زیرا، به وسیله آن، به دریایی خواهی رسید که عجایب‌اش تمام نمی‌شود و غرایب‌اش، فانی نمی‌گردد و او، امام علیه السلام، است.

ورود آن دو، به محضر امام علیه السلام

سعد در ادامه می‌گوید: وارد سامرا شدیم. به در خانه مولایمان رسیدیم. اجازه ورود خواستیم. به ما اذن ورود داده شد. بر دوش احمد بن اسحاق انبانی بود و آن را زیر عبای طبری خود پنهان کرده بود و در آن، یکصد و شصت کیسه دینار و درهم بود، سر هر کیسه‌ای، با مهر صاحب‌اش بسته شده بود.

دیدار جمال دلربای محبوب

سعد می‌گوید: من نمی‌توانم مولای خود ابومحمد (امام حسن عسکری علیه السلام) را در آن لحظه که دیدار کردم و نور سیمایش ما را فراگرفته بود، به چیزی جز ماه شب

چهارده تشبیه کنم. بر زانوی راستاش، کودکی نشسته بود که در خلقت و منظر، مانند ستاره مشتری بود و موی سرش از دو سو به گوشاش می‌رسید و فرق سرش باز بود، همچون «الفی» که بین دو «واو» قرار گیرد. پیش روی مولای ما اناری طلایی که نقش‌های زیبایش میان دانه‌های قیمتی آن می‌درخشید، وجود داشت که آن را یکی از سران بصره تقدیم حضرت کرده بود.

در دست امام علیه السلام قلمی بود. تا می‌خواست بر صفحه کاغذ چیزی بنویسد آن کودک، انگشتان حضرت را می‌گرفت و مولای ما، آن انار طلایی را پیش او می‌انداخت و او را به آوردن آن سرگرم می‌کرد تا او را از نوشتن باز ندارد.

به حضرت سلام کردیم. امام نیز با ملاطفت سلام ما را پاسخ فرمود. اشاره کرد تا بنشینیم. هنگامی که از نوشتن نامه فراغت یافت. احمد بن اسحاق، انبان خود را از زیر عبایش بیرون آورد و نزد حضرت گذاشت. امام علیه السلام به آن کودک نگریست و فرمود: «فرزندم! مهر هدایای شیعیان و دوستانت را بردار.»

او در پاسخ پدر گفت: مولای من!

آیا سزاوار است دست طاهر و پاک، به هدایای نجس و اموال پلیدی که حلال و حرامش با هم مخلوط گشته، وارد شود؟

مولایم، به احمد بن اسحاق فرمود: «ای پسر اسحاق! آن چه را در انبان است، بیرون بیاور تا فرزندم حلال و حرام آن‌ها را از یکدیگر جدا کند. همین که احمد بن اسحاق نخستین کیسه را بیرون آورد، آن کودک فرمود: «این، کیسه فلانی پسر فلان، از محله فلان قم است. شصت و دو دینار در آن است که چهل و پنج دینار آن، مربوط به بهای فروش بنایی است که صاحب‌اش آن را از پدر خود به ارث برده و چهارده دینار آن، مربوط به بهای نه طاقه پارچه است و سه دینار آن، مربوط به اجاره دکان‌ها است.»

آن گاه مولای ما فرمود: «فرزندم! راست گفتی! اکنون حرام آن‌ها را به این مرد نشان بده.» او فرمود: «بررسی کن! یک دینار رازی که در فلان تاریخ ضرب شده و نقش یک روی آن محو شده و قطعه طلای آملی که وزن آن ربع دینار است! کجاست؟ آن را بیرون آور ... سبب حرمت‌اش این است که صاحب این دینارها در فلان ماه از فلان سال، یک من و یک چارک نخ به همسایه بافنده خود داد تا آن را

ببافد و مدتی بعد، دزدی آن نخها را به سرقت برد. بافنده، به صاحباش خبر داد که نخها را دزد ربوده است، اما صاحب نخها وی را تکذیب کرد و به جای آن، یک من و نیم نخ باریکتر، از وی بازستانده و از آن، جامه‌ای بافت که این دینار رازی و آن قطعه طلای آملی، بهای آن است.»

زمانی که سر کیسه را باز کرد، در آن، نامه‌ای بود که بر آن، نام صاحب آن دینارها و مقدار آن نوشته شده بود و آن دینارها و آن قطعه طلا به همان نشان، در آن وجود داشت.

آن گاه احمد بن اسحاق، کیسه دیگری بیرون آورد و وی فرمود: «این کیسه، از فلانی فرزند فلانی، ساکن فلان محله قم است و در آن، پنجاه دینار است که دست زدن به آن، بر ما حلال نیست.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه؟» پاسخ داد: «برای این که این دینارها، از بهای گندمی است که صاحباش بر زارع خود، در تقسیم آن ستم کرده است، زیرا سهم خود را با پیمانۀ تمام برداشته، اما سهم زارع را با پیمانۀ ناقص داده است.»

مولای ما فرمود: «فرزندم! راست گفتی!»

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «ای احمد بن اسحاق! همه اموال را بردار و به صاحبان‌شان برگردان و یا سفارش کن تا به صاحبان‌اش مسترد سازند که نیازی به آن‌ها نداریم و تنها پارچه آن پیرزن را بیاور.»

احمد می‌گوید: آن پارچه را در جامه‌دان و خورجین گذاشته بودم و به طور کلی آن را فراموش کرده بودم.

وقتی احمد بن اسحاق رفت تا آن جامه را بیاورد، ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) به من نگاهی افکند و فرمود: «ای سعد! تو برای چه آمده‌ای؟» عرض کردم: احمد بن اسحاق، مرا تشویق به زیارت و دیدار مولایمان کرد.

فرمود: «مسائلی را که خواستی بررسی چه کردی؟» عرض کردم: آقای من! همچنان بدون پاسخ مانده است.

کودک به من فرمود: «هر چه می‌خواهی، بپرس!»

پرسش نخست

به حضرت عرض کردم: ای مولای ما و فرزند مولای ما! از ناحیه شما، برای ما

روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده بود، حتی روایت شده که علی علیه السلام در جنگ جمل، برای عایشه پیام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود کردی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی افکندی. اگر از این حدت و شدت دست برداشته و برگردی، که هیچ و گرنه تو را طلاق می‌دهم، با این که زنان رسول صلی الله علیه و آله با وفات حضرت، مطلقه شده‌اند.

فرمود: «طلاق چیست؟» عرض کردم: بازگذاشتن راه (اگر بخواهد شوهر کند و یا آزاد باشد).

فرمود: «اگر طلاق آنان با وفات رسول خدا صورت می‌گرفت، پس چرا بر آنان شوهر کردن حلال نبود؟»

عرض کردم: برای آن که خداوند تبارک و تعالی، ازدواج را بر آنان حرام کرده است. فرمود: «چرا؟» با این که وفات رسول خدا راه را برای آنان باز گذاشته است؟ عرض کردم: ای فرزند مولای من! پس معنای طلاقى که رسول خدا حکم آن را به امیرمؤمنان واگذار کرد، چیست؟ فرمود: «خداوند متعال، مقام و جایگاه زنان رسول خدا را با عظمت ساخت و آنان را به شرف مادری مؤمنان رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «ای ابا الحسن! این شرافت تا وقتی برای آنان باقی است که به اطاعت خدا مشغول باشند. هر کدام از آنان، پس از من، اگر خدا را نافرمانی کند و بر ضد تو شورش کنند، از میان زنان من او را جدا کن و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط گردان.»

پرسش دوم

عرض کردم: معنای «فاحشة مبینة» که اگر زن در زمان عده، مرتکب آن شود، مرد می‌تواند او را از خانه بیرون کند، چیست؟

فرمود: «مقصود از «فاحشة مبینة»، مساحقه است نه زنا، زیرا اگر زنی زنا کند و حدت بر وی جاری شود، مردی که می‌خواسته با او ازدواج کند، نباید به خاطر اجرای حدت، از ازدواج با او امتناع ورزد، اما اگر مساحقه کند، باید او را سنگسار کرد و سنگسار کردن برای زن، ذلت و خواری است و کسی را که خداوند دستور سنگسار کردنش را دهد، او را خوار ساخته است و هر کس را خدا خوار سازد، او را از خود دور ساخته

است. از این رو، کسی نمی‌تواند به او نزدیک شود.»

پرسش سوم

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای فرمان خداوند به پیامبرش حضرت موسی علیه السلام که فرمود: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى)^۱ چیست؟ فقهای فریقین، می‌پندارند که کفش‌های حضرت موسی، از پوست مردار بوده است.

حضرت فرمود: «هر کس چنین سخنی گوید، به موسی علیه السلام افترا بسته و او را در نبوت خود نادان شمرده است. برای این که مطلب از دو حال بیرون نیست: یا نماز خواندن موسی با آن کفش‌ها، جایز بوده یا جایز نبوده است. اگر نمازش صحیح بوده، پوشیدن آن کفش در آن بقعه زمین نیز برای او جایز بوده است، زیرا هر اندازه آن بقعه و زمین مقدّس و پاک باشد، مقدّس‌تر و پاک‌تر از نماز نیست. و اگر نماز خواندن موسی علیه السلام با آن کفش‌ها جایز نبوده، ایراد به موسی علیه السلام وارد می‌شود که حلال و حرام خدا را نمی‌دانسته است و از آن چه نماز با آن جایز است و آن چه جایز نیست، اطلاع نداشته است. و این نسبت به پیامبر خدا، کفر است.»

عرض کردم: آقای من! پس تأویل آن چیست؟ فرمود: «موسی علیه السلام در وادی مقدّس، با پروردگار خود مناجات کرد و عرضه داشت: خدایا! من، خالصانه، تو را دوست دارم و از هر چه غیر توست، دل شسته‌ام، با آن که اهل خود را بسیار دوست می‌داشت. خدای متعال به او فرمود: کفش‌های خود را بیرون آور؛ یعنی، اگر مرا خالصانه دوست داری و از هر چه غیر من است، دل شسته‌ای، قلبات را از محبت اهل خود، تهی ساز.»

پرسش چهارم

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! تأویل «کهیعیص» چیست؟ حضرت فرمود: «این حروف، از اخبار غیبی است که خداوند، بنده‌اش زکریّا را از آن مطلع کرد و بعد از آن، داستان آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله باز گفته است.

۱. سوره طه، آیه ۱۲.

داستان از این قرار است که زکریا، از پروردگار خود درخواست کرد که نام پنج تن را به او بیاموزد، خدای متعال، جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن نام‌ها را به وی آموخت و زکریا، هرگاه محمد ﷺ و علی ﷺ و فاطمه ﷺ و حسن را یاد می‌کرد، اندوه‌اش برطرف می‌شد و گرفتاری‌اش از بین می‌رفت؛ ولی همین که حسین ﷺ را یاد می‌کرد، بغض، گلویش را می‌فشرد و چندان می‌گریست که گلویش می‌گرفت و نفس‌اش قطع می‌شد.

روزی زکریا عرضه داشت: خدایا! چرا زمانی که آن چهار نفر را یاد می‌کنم، غم و اندوهم تسکین می‌یابد؛ ولی وقتی از حسین یاد می‌کنم، اشکم جاری می‌گردد و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خدای سبحان، او را از این داستان آگاه کرد و فرمود: «کاف، اسم کربلا است و هاء، رمز هلاکت عترت است و یاء، نام یزید ظالم بر حسین ﷺ است و عین، اشاره به عطش و صاد، نشان صبر آن حضرت بر این بلاها است.»

چون زکریا، این مطلب را شنید، تا سه روز از مسجد خود خارج نشد و از حضور مردم نزد خود جلوگیری نمود. در این مدّت، همواره گریه و زاری می‌کرد و نوحه او چنین بود: خدایا! از مصیبتی که برای فرزند بهترین آفریده‌های خود مقدر کرده‌ای، دردمندم. خدایا! آیا این مصیبت بر آستان‌اش فرو می‌آید؟ آیا جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه می‌پوشانی؟ آیا غم و اندوه آن را به دل آنان می‌اندازی؟

سپس عرضه می‌داشت: خدایا! فرزندی به من عطا کن تا در پیروی، چشمم به دیدن او روشن گردد و او را وارث و جانشین من کن و منزلت او را نزد من، همانند منزلت حسین قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی، مرا شیفته او گردان. آنگاه مرا دردمند او کن، همچنان که حبیبات محمد را دردمند فرزندش می‌سازی. خداوند، یحیی را به او داد و او را دردمند وی ساخت. مدّت حمل یحیی، شش ماه و مدّت حمل حسین ﷺ نیز همین مقدار بود، که این، خود، داستانی طولانی دارد.

پرسش پنجم

عرض کردم: مولای من! مردم، از برگزیدن امام برای خودشان، ممنوع شده‌اند. علت این ممنوعیت چیست؟

فرمود: «امام مصلح برگزینند یا امام مفسد؟»

عرض کردم: امام مصلح.

فرمود: «آیا امکان دارد مردم به رأی و نظر خود، امام مصلحی انتخاب کنند؛ ولی در واقع، مفسد باشد؟»
عرض کردم: آری؛
فرمود: «علت، همین است و اکنون برایت دلیل اقامه می‌کنم که عقلات پذیرای آن گردد.»

فرمود: «دلیل آن این است: پیامبران الهی که خداوند متعال آنان را برگزید و کتاب‌های آسمانی بر آنان نازل کرد و آن‌ها را با وحی و عصمت حمایت نمود تا پیشوایان امت‌ها باشند و افرادی مانند موسی و عیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند و در برگزیدن و انتخاب کردن، شایسته‌تر، عقل‌شان بیش‌تر و علم‌شان کامل‌تر بود، آیا ممکن بود منافق را به جای مؤمن برگزینند؟»
عرض کردم: خیر؛

فرمود: موسی کلیم‌الله با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او، از سران قوم و بزرگان لشکر خود، برای میقات پروردگارش، هفتاد مرد را برگزید که در ایمان و اخلاص آنان هیچ گونه شک و تردیدی نداشت، با این که در واقع منافقان را برگزیده بود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»؛ موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید. تا آن جا که می‌فرماید: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»؛ ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»^۳ به خاطر این ظلم و ستم صاعقه آن‌ها را فرا گرفت، وقتی می‌بینیم خداوند، کسی را که به پیامبری برگزیده، اشخاص مفسد را به گمان افرادی صالح، انتخاب می‌کند، یقین پیدا می‌کنیم که تعیین و اختیار امام، سزاوار کسی جز ذات اقدس الهی که از نهان دل‌ها و راز و اسرار مردم آگاه است، نخواهد بود. وقتی پیامبر برگزیده خدا، در مقام انتخاب افراد، غیرصالح را انتخاب می‌کند، به اعتقاد این که اهل صلاح‌اند، اختیار و تعیین مهاجران و انصار نیز، ارزشی ندارد.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۵۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

مسئله حدیث غار

سپس مولایمان فرمود: «ای سعد! خصم تو می‌گوید: رسول خدا ﷺ هنگام مهاجرت، برگزیده این امت (ابوبکر) را همراه خود به غار برد، زیرا می‌دانست که خلافت، با او است و امور تأویل با اوست و زمام امور امت به دست وی خواهد افتاد و او در ایجاد اتحاد و بستن راه‌های نفوذ دشمن و اقامه حدود و اعزام لشکر برای فتح سرزمین‌های کفر و شرک، فردی مورد اعتماد است. همان گونه که پیامبر، به نبوت خود دل‌سوز بود و اهمّیت می‌داد، به منصب جانشینی خود نیز اهمّیت می‌داد، زیرا هرگاه کسی در جایی پنهان می‌شود و یا از کسی فرار می‌کند، قصدش جلب مساعدت و یاری دیگران نیست تا او را یاری دهند. از این رو، علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید، چون به گرفتار شدن و کشته شدن او اعتنایی نداشت و با او همسفر نشد، زیرا بردن او، برایش سنگین و دشوار بود. از سویی، می‌دانست اگر علی علیه السلام کشته شود، مشکلی رخ نخواهد داد و دیگری را به جای وی نصب می‌کند تا در کارهای مشکل، جای علی علیه السلام را پر کند و کارهای او را انجام دهد.»

سپس فرمود: «چرا ادعای او را این گونه نقض نکردی که مگر رسول خدا ﷺ - به ادعای شما - نفرموده مدت خلافت بعد از من، سی سال است و این مدت را وابسته به عمر این چهار تن کرده که به اعتقاد شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را می‌گفتی، ناگزیر از این بود که بگویی: آری؛ در این صورت به او می‌گفتی: آیا همان گونه که رسول خدا می‌دانست خلیفه پس از وی، ابوبکر است آیا نمی‌دانست که پس از ابوبکر، عمر و پس از عمر، عثمان و پس از عثمان، علی خلیفه خواهد بود؟ و باز او، راهی جز تصدیق تو نداشت و می‌گفت: آری؛ آن گاه به او می‌گفتی: بنابراین، بر رسول خدا واجب بود که همه آن (چهار نفر) را به ترتیب، با خود به غار ببرد و در حق آنان مهربانی کند و دل بسوزاند و بر جان‌شان بترسد همان گونه که برای ابوبکر دل‌سوز بود و بر جان او می‌هراسید. پس به گفته شما حضرت، به واسطه ترک آن سه و تخصیص ملامت‌اش به ابوبکر، آن سه تن را سبک و کم‌اهمّیت شمرد.»

سبب اسلام آوردن بعضی از صحابه

وقتی ناصبی مزبور پرسید: آیا اسلام آوردن (ابوبکر) صدیق (عمر) فاروق با میل و

رغبت بوده یا به اکراه و اجبار؟ چرا به وی نگفتی: اسلام آن دو، از روی طمع بوده است، زیرا آن دو، با یهودیان همنشینی داشتند و اخبار تورات و سایر کتاب‌هایی را که از پیش‌بینی‌های هر زمان تا ظهور حضرت محمد ﷺ و پایان کار او خبر می‌داد، از آنان می‌گرفتند و یهودیان گفته بودند: که محمد ﷺ بر عرب مسلط می‌گردد، چنان که «بخت نصر» بر بنی‌اسرائیل مسلط گشت و از پیروزی او بر عرب گریزی نیست، همچنان که از پیروزی بخت نصر بر بنی‌اسرائیل گریزی نبود، جز آن که او در ادعای نبوت خود دروغگو بود. و آن دو نیز به نزد پیامبر آمدند و او را در امر گواهی گرفتن مردم به گفتن و ادای شهادت لا اله الا الله مساعدت و همراهی کردند، به طمع این که بعد از بالا گرفتن کار حضرت و استقرار و پایدار شدن امورش، هر یک، از جانب آن حضرت به حکومت شهری برسند؛ ولی همین که از رسیدن به این مقصد، ناامید و مأیوس گشتند، نقاب بر چهره کشیدند و با عده‌ای از منافقان امثال خود، از عقبه بالا رفتند که پیامبر اکرم ﷺ را بکشند، اما خدای متعال، نیرنگ آن‌ها را برطرف کرد. آنان، با حالتی خشمگین برگشتند و خیری به آنان نرسید، همچنان که طلحه و زبیر به نزد علی علیه السلام آمدند و به طمع دست‌یابی هر کدام به حکومت شهری از شهرها با حضرت بیعت کردند؛ ولی زمانی که مأیوس گشتند، بیعت خود را شکستند و برضد او شوریدند و خداوند هر یک از آن دو را به سرنوشت سایر بیعت‌شکنان مبتلا ساخت و به خاک افکند و هلاک گرداند.»

جامه پیرزن، سجاده امام

سعد می‌گوید: سپس مولایمان حسن بن علی هادی علیه السلام با آن کودک‌نورس به نماز ایستادند. من نیز در جست جوی احمد بن اسحاق برآمدم. او، گریان به استقبال من آمد. گفتم: چرا تأخیر کردی؟ و چرا گریه می‌کنی؟ گفت: آن جامه‌ای را که مولایم درخواست فرمود، گم کرده‌ام. گفتم: تو گناهی نداری. نزد حضرت برو و ماجرا را به عرض او برسان. وی شتابان، خدمت حضرت رفت و با لبخند برگشت، در حالی که بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستاد.

گفتم: چه خبر؟ گفت: آن جامه را دیدم که زیر پای مولایم گسترده شده بود و روی آن نماز می‌خواند.

سعد می‌گوید: خدا را سپاس گفتم. بعد از آن، تا چند روز که به منزل مولایمان آمد و شد داشتیم آن کودک را نزد او نمی‌دیدیم.

وداع با حضرت

روز خداحافظی فرارسید. با احمد بن اسحاق و دو تن از سالخوردگان همشهری خود، خدمت حضرت مشرف شدیم. احمد ابن اسحاق، پیش روی آن حضرت ایستاد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! هنگام کوچ فرارسیده و محنت و اندوه جدایی، شدت گرفته است. از خدای متعال مسئلت می‌کنیم بر جدت محمد مصطفی ﷺ و پدرت علی مرتضی ﷺ و مادرت سیده‌النساء و بر عمو و پدرت - آن دو سرور جوانان اهل بهشت - و پدران ائمه طاهرین و بر شما و فرزند شما، درود بفرستد. امیدواریم خدای متعال مقام شما را بالا برد و دشمنان را سرکوب کند و این دیدار را آخرین دیدار، قرار ندهد.

راوی می‌گوید: وقتی احمد بن اسحاق این کلمات را بیان کرد، مولای ما گریست. آن گاه فرمود: «ای پسر اسحاق! خود را در دعا به تکلف مینداز و افراط مکن که تو در این سفر، به ملاقات خدا نایل خواهی گشت.» احمد بن اسحاق، با شنیدن این سخن، بیهوش بر زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، عرض کرد: شما را به خدا و به حرمت جدتان سوگند می‌دهم که مرا مفتخر فرمایید. به پارچه‌ای که آن را کفن خود سازم. مولای ما، دست به زیر سجاده برد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: «این درهم‌ها را بگیر و جز این را برای خودت خرج نخواهی کرد و آن چه را خواستی، از دست نخواهی داد. (کفنی که از ما درخواست کردی، به تو خواهد رسید)، زیرا هرگز، خداوند تبارک و تعالی، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.»

سعد می‌گوید: در بازگشت از محضر مولایمان، سه فرسخ مانده به شهر «حلوان»^۱، احمد بن اسحاق دچار تب گردید و سخت بیمار شد، به گونه‌ای که از حیات و بهبودی خود مأیوس گشت. چون به حلوان وارد شدیم، در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم. احمد بن اسحاق، یکی از همشهریان خود را که در

۱. گیلانغرب فعلی و یکی از شهرهای مرزی غرب ایران.

آن جا ساکن بود، طلبید. به او گفت: امشب، از نزدم پراکنده شوید و مرا تنها بگذارید. ما نیز از او دور شدیم و هر کدام به خوابگاه خود برگشتیم.

سعد می گوید: نزدیک صبح، دستی مرا تکان داد. چشم گشودم. ناگهان دیدم کافور - خدمتکار مولای مان ابو محمد رضی الله عنه است - و می گوید: خدا، در این مصیبت، به شما جزای خیر دهد و مصیبت شما را به نیکی جبران کند. ما از غسل و تکفین دوست شما فراغت یافتیم اکنون برخیزید و او را به خاک بسپارید که او نزد آقای شما از همه گرمی تر بود.

آن گاه از دیدگاه ما نهران گشت و ما با گریه و ناله بر بالین احمد بن اسحاق حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و او را به خاک سپردیم. خداوند او را مشمول رحمت خود گرداند.^۱

بخش دوم. اسناد و کتاب‌های ناقل این حدیث

ظاهراً، این روایت، به دو طریق نقل شده است:

طریق نخست را شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة، با پنج واسطه، از سعد بن عبدالله قمی این گونه نقل کرده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ التُّوفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَرْمَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: «...»^۲

طریق دوم را طبری در کتاب *دلایل الامامة*، با سه واسطه از سعد بن عبدالله قمی، چنین نقل کرده است: «اخبرني ابوالقاسم عبدالباقي بن يزداد بن عبدالله البرازي، قال: حَدَّثَنَا ابومحمد عبدالله بن محمد الثعالبي، قراءة في يوم الجمعة مستهل رجب سنة سبعين و ثلاث مائة، قال: أَخْبَرَنَا ابوعلي احمد بن محمد بن يحيى العطار، عن سعد بن عبدالله بن خلف القمي، قال: «...»^۳

بنابراین، سعد بن عبدالله، این جریان را حداقل برای دو نفر نقل کرده است. یکی برای احمد بن محمد بن يحيى عطار و دیگری احمد بن مسرور.

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۵۴، ب ۴۳، ح ۲۱.

۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۵۴، ب ۴۳، ح ۲۱.

۳. دلایل الامامة، ص ۲۷۴.

این روایت، تنها یک داستان، مانند داستان جزیره خضراء^۱ نیست که علامه مجلسی به جهت این که همه جوانب و قضایا را در رابطه با دیدار حضرت در زمان غیبت کبری مطرح کرده باشد، آن را نقل کند؛ بلکه این روایت مسند است و طریق دارد؛ ولی بعضی از نکات آن، با برخی از مبانی، طبق پاره‌ای از دیدگاه‌ها، موافق نیست که باید حل بشود.

به هر حال، این روایت، مورد اعتنای بزرگان از قدما و متأخران واقع شده و آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند و به قرار زیر است:

شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین*^۲ به سند خود آن را از سعد اشعری نقل کرده است؛

طبری در کتاب *دلائل‌الامامة*^۳، آن را به سند خود، از سعد اشعری روایت نموده است؛

ابومنصور طبرسی، در کتاب *احتجاج*، این حدیث را به گونه‌ای مرسل، با تفاوت‌هایی آورده است.^۴ وی در مقدمه احتجاج می‌گوید: بسیاری از روایاتی را که در این جا آوردیم، بدون سند نقل می‌کنیم، زیرا یا اجماع بر آن قائم است و یا موافق با ادله عقلی است و یا جزء احادیث مشهور بین خاصه و عامه، در کتاب‌های تاریخی و غیره است؛ یعنی، چون اعتماد به روایت داشته، سندش را حذف کرده است.

این تعبیر، نوعی توثیق و پذیرش روایت است. و بزرگانی همچون علی بن ابراهیم قمی و جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه و نیز احمد بن علی بن احمد نجاشی و دیگران، توثیقات عامی دارند که مورد پذیرش دانشمندان و فقیهان دینی است و این گونه توثیقات عام، انحلالی بوده و برگشت‌اش به توثیق خاص است.

بدین‌سان، طبرسی گویی، همه روایات این کتاب به جز روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام را پذیرفته است. از این رو، سند آن‌ها را می‌آورد تا مسئولیت آن به عهده راوی باشد. بنابراین، او حدیث سعد را بدون سند آورده و به آن اعتماد

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۸.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۵۴، باب ۴۳.

۳. دلائل‌الامامة، ص ۲۷۴.

۴. احتجاج، ج ۲، ص ۴۶۱.

کرده و توجه خاصی داشته است.

شخصیت بزرگی مانند علی بن حمزه طوسی، از علمای قرن ششم و صاحب کتاب‌هایی مانند *الوسیله، الواسطه*، در کتاب *الثاقب فی المناقب*، حدیث سعد را به صورت مرسل، از سعد نقل می‌کند.^۱

سعد بن هبۀالله راوندی، نخستین کسی که بر نهج البلاغه شرح نوشته است، در کتاب *الخرائج*، این قضیه را به نحو اختصار، از سعد نقل کرده است.^۲ این افراد، از قدما بوده‌اند و از کتابی نقل نمی‌کنند و ظاهراً، خودشان طریقی دارند.

سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی نجفی، از علمای قرن دهم، در کتاب *تأویل الایات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره*، از کتاب *احتجاج طبرسی*، آن را به گونه‌ای فشرده نقل می‌کند.^۳ با این که قبل از *احتجاج*، دو کتاب دیگر به نام‌های *کمال‌الدین* و *تمام‌النعمه* و نیز *دلایل الامامه* وجود داشته؛ ولی جریان را از *احتجاج* نقل کرده است. این کار او، شاید به خاطر همان توثیقی بوده که طبرسی در مقدمه، بدان اشاره کرده است.

ابو محمد حسن بن محمد دیلمی، از علمای قرن هشتم در کتاب *ارشاد القلوب*، از ابن بابویه، حدیث مزبور را به نحو اختصار نقل می‌کند؛ ولی مشخص نمی‌کند از کدام کتاب شیخ صدوق آن را مرقوم داشته است، هر چند ظاهراً از *کمال‌الدین* نقل کرده و یا خود طریقی به ابن بابویه داشته است!

سیدعلی نیلی نجفی، از علمای قرن نهم در کتاب *منتخب الأنوار المصیبه*، با اندکی تفاوت، آن را از ابن بابویه نقل می‌کند.^۴

خرّعاملی (متوفای ۱۱۰۴ هـ) در کتاب *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، در چهار مورد، حدیث مذکور را نقل می‌کند: دو مورد از کتاب *کمال‌الدین*^۵ و دو مورد از کتاب

۱. *الثاقب فی المناقب*، ص ۲۵۴، ب ۱۵.

۲. *الخرائج و الجرائح*، ج ۱، ص ۴۸۱، ب ۱۳، ح ۲۲.

۳. *تأویل الایات الظاهره*، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۱.

۴. *ارشاد القلوب*، ج ۱، ص ۴۲۱.

۵. *منتخب الأنوار المصیبه*، ص ۱۴۵.

۶. *اثبات الهداة*، ج ۱، ص ۱۱۵، ج ۳، ص ۶۷۱.

خرائج^۱ این محدث بزرگ در کتاب *وسائل الشیعه*^۲ نیز، بخشی از این قضیه را از کتاب *کمال الدین* روایت می‌کند. اعتبار کتاب *وسائل الشیعه*، به مراتب، بالاتر از *اثبات الهداة* است و بعضی از علما به سند روایاتش توجه نمی‌کردند؛ بلکه اعتقاد داشتند که افراد ناتوان از بحث‌های متنی و دلالی، به سراغ بحث‌های سندی می‌روند. از دیدگاه ما، این مطلب مورد تأمل است و باید اسناد نیز مورد، بررسی قرار گیرد.

سیدهاشم بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ هـ) در چند مورد از تألیفات خود، حدیث سعد را متذکر می‌شود. او، در دو مورد از کتاب *حلیة الابرار* آن را می‌آورد و می‌گوید: یکی از آن دو را از ابن بابویه نقل می‌کنم^۳، ولی کتاب‌اش را ذکر نمی‌کند و در جای دیگر تصریح می‌کند که از *مسند فاطمه*^۴ نقل کرده که ظاهراً همان دلائل الإمامه طبری است، چنان که آقا بزرگ تهرانی بدان اشاره کرده است.^۵

هم‌چنین در سه مورد از کتاب *مدینة المعجز*، حدیث شریف را نقل می‌کند: یک مورد از *کمال الدین*^۶، دومی را از *دلائل الامامه طبری*^۷، و سومی را از *خرائج راوندی*^۸ یادآور می‌شود.

قضیه سعد را در کتاب *تبصرة السولی* از ابن بابویه^۹ و در کتاب *تفسیر برهان*، از *کمال الدین*^{۱۰} آورده است.

علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هـ) در پنج مورد از *بحار الانوار* حدیث مذکور را نقل می‌کند: در دو مورد از *کمال الدین*^{۱۱} و در سه مورد از *احتجاج*^{۱۲} آن را آورده است.

۱. *اثبات الهداة*، ج ۱، ص ۱۹۶، ص ۶۹۵

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۱۳، ص ۲۷۶، ب ۱۹، ج ۲۱.

۳. *حلیة الابرار*، ج ۲، ص ۵۵۷، ج ۱۵.

۴. همان، ص ۵۶۸.

۵. *الندریعه الی تصانیف الشیعه*، ۲۱، ص ۲۸.

۶. *مدینة المعجز*، ص ۵۹۳.

۷. همان، ص ۵۹۱.

۸. همان، ص ۶۱۵.

۹. *تبصرة السولی*، ص ۷۷۱، ج ۳۷.

۱۰. *برهان*، ج ۳، ص ۳، ج ۳.

۱۱. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۷۸، ب ۱۹، ج ۱؛ ج ۳۸، ص ۸۸، ب ۶۰، ج ۱۰.

۱۲. *بحار الانوار*، ج ۱۳، ص ۶۵، ب ۳، ج ۴؛ ج ۱۰۴، ص ۱۸۵، ب ۸، ج ۱۴ بخشی از حدیث را نقل کرده است: ج ۸،

چاپ سنگی، ص ۲۱۲.

در جلد ۲۵، ص ۷۸ تحقیقی دارد که در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد. عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (متوفای ۱۱۱۲) در دو مورد از کتاب تفسیر *نورالتقلین*^۱ از کتاب *کمال الدین*، بعضی از فقرات حدیث یاد شده را متذکر شده است. تا این جا، مصادر و منابع، همه از علمای شیعه است. ما از اهل تسنن، کسی را نیافتیم که به نقل این روایت پرداخته باشد، به جز قندوزی (متوفای ۱۲۹۴ هـ) در کتاب *ینابیع المودة*^۲، که بخشی از این حدیث را ذکر کرده است. بنابراین، به روایت مذکور، اعتنا شده و ما نمی‌توانیم به آسانی آن را کنار بگذاریم و نادیده بگیریم؛ بلکه باید جوانب آن را بررسی کنیم.

بخش سوم. نقد و بررسی سندی و دلالی

آن گونه که یادآوری شد، خبر مذکور، شامل مطالب گوناگون و با اهمیتی است و مورد توجه علما و شخصیت‌های بزرگ دینی، قرار گرفته است؛ ولی شباهت و اشکالاتی از جانب قدما و متأخران و معاصران، به آن وارد شده است.

بعضی، از جمله شهید ثانی^۳ روایت را به کلی رد کرده. او می‌گوید:

«ذکرها الصدوق فی کتاب کمال الدین و امارت الوجود علیها لائحة؛ شیخ صدوق این روایت را در کمال الدین ذکر کرده، با این که امارات و نشانه‌های ساختگی بودن آن روشن و آشکار است.»^۳

گروه دیگری از عالمان و فقیهان برجسته دینی، مانند مجلسی اول، علامه مجلسی ثانی، وحید بهبهانی، آقای نمازی، آقای صافی گلپایگانی، مامقانی، به شدت از آن دفاع می‌کنند.

مامقانی می‌گوید: «و بالجمله فقول الشهید الثانی: «ان امارات الوجود علی الروایة لائحة»، من الغرائب ولو ابدله، بقوله: «امارات تدل علی صحتها»، لکان اولی؛ سخن شهید ثانی، شگفت آور و دور از واقعیت است. اگر او، می‌گفت: «امارات و نشانه‌ها دلیل بر

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۳۵۱، ح ۲۱، ج ۵، ص ۳۷۱، ح ۱۵.

۲. ینابیع المودة، ۴۵۹، ص ۸۱.

۳. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۱۶.

صحت این روایت است، مناسب‌تر و بهتر بود.^۱
 بیش‌ترین اشکالات بر این روایت، از ناحیه محقق شوشتری است. وی در *قاموس الرجال* شش اشکال و در *الأخبار الدخيلة*، نزدیک، دوازده اشکال بر آن وارد کرده است. آقای خویی رحمته الله سه اشکال را مطرح نموده. آقای غفاری، محقق و مصحح کتاب *کمال‌الدین* سه اشکال را بیان کرده و آقای نجاشی، یک شبهه را مطرح کرده است. البته بعضی از این اشکالات مشترک‌اند.
 اشکالاتی که در این مورد مطرح است، بدین قرار است:

اشکالات و پاسخ‌ها

اشکال اول. ملاقات سعد بن عبدالله قمی با امام حسن عسکری علیه السلام ثابت نیست.
 نجاشی، ابتدا سعد بن عبدالله را توثیق و تجلیل می‌کند و درباره وی می‌گوید: او با مولایمان ابومحمد علیه السلام دیدار کرده است. و سپس تشکیک می‌کند و می‌گوید: بعضی از دوستان و اصحاب‌مان را دیدم که دیدار سعد را با ابومحمد علیه السلام تضعیف می‌کردند و می‌گفتند، این ماجرا، ساختگی و غیرواقعی است.^۲
 هم‌چنین آقای شوشتری، در *قاموس الرجال* می‌گوید: از تعبیر نجاشی، چنین برداشت می‌شود که جمعی، دیدار سعد را با ابومحمد [امام عسکری علیه السلام] تضعیف کرده و بعید می‌دانند و می‌گویند، چنان دیداری واقع نشده است. معتقدان به ساختگی بودن این خبر، نه یک نفر؛ بلکه جمعی را تشکیل می‌دهند.^۳

پاسخ:

توثیق و تجلیل علامه مجلسی از سعد بن عبدالله و پذیرش دیدار وی با امام حسن عسکری علیه السلام خود، تعریض به تشکیک نجاشی است. علامه می‌گوید: اولاً: شیخ صدوق، به صحت و سقم اخبار و وثوق و اطمینان به آن‌ها آشناتر و آگاه‌تر از بعضی افراد

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۶.

۳. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۰.

ناشناس است که هیچ گونه اطلاعی از حال و احوال‌شان نداریم و نمی‌دانیم چه کسانی هستند. از سویی، رد کردن اخباری که متن آن‌ها، گواهی به صحت‌شان می‌دهد، به صرف ظن و وَهْم. - با این که امکان دارد سعد بن عبدالله با امام عسکری علیه السلام دیدار کرده باشد. زیرا، وفات سعد تقریباً، چهل سال بعد از رحلت امام اتفاق افتاده است - جز سبک شمردن و استخفاف آن‌ها و عدم وثوق به خوبان و نیکوکاران و کوتاهی در شناخت مقام و منزلت ائمه اطهار علیهم السلام چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

سپس می‌افزاید: وقتی می‌بینیم اخباری شامل معجزاتی شگفت‌انگیز است، به مجرد رسیدن این اخبار به دست بعضی از افراد، بدون هیچ تحقیق و بررسی، یا خود اخبار را مورد خدشه قرار می‌دهند و یا راوی آن را از اعتبار می‌اندازند! اکثر اصحاب رجال و راویانی که مورد خدشه و عیب‌جویی واقع شده‌اند، تنها جرم‌شان نقل این گونه اخبار است.^۱

مجلسی اوّل نیز از این خبر دفاع می‌کند و می‌گوید: مصنف (شیخ صدوق) به صحت آن حکم کرده است و شیخ طوسی نیز قائل است اخبار آحادی که متضمن معجزات و امور غیبی باشند و تحقیق یابند مشخص می‌شود از ناحیه معصوم‌اند. وی این گونه اخبار را تأیید می‌کند. (هر چند عده‌ای آن را مخدوش کرده باشند) گرچه شیخ طوسی این مطلب را در ضمن روایت دیگری ذکر کرده؛ ولی از تعلیل، عمومیت آن استفاده می‌شود که این مورد را نیز شامل می‌گردد.

مجلسی اوّل در ادامه می‌گوید: اخباری که بیانگر مسائل غیبی است، آن را نشانه ساختگی بودن آن قرار می‌دهند با این که آن روایت، دارای مطالب ارزنده و سودمندی است که دلالت بر صحت‌اش می‌کند.^۲

ابوعلی حائری، از مجلسی اوّل تجلیل و تقدیر می‌کند و گفته وی را تأیید می‌کند و سپس می‌گوید: کسی که به این خبر با دیده باز بنگرد و دقیق بررسی نماید، به صدور آن از ناحیه گنجینه علم و صاحب تقوا و حلم و بردباری، پی خواهد برد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۸

۲. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۱۷

او، سپس سخن مجلسی دوم را بازگو نموده و می‌گوید: چه نیکو فرموده، غَوَاصِ بحار الانوار که صدوق از بعضی افراد مجهول الحال به صحت و سقم اخبار و وثوق به آن‌ها آشناتر و آگاه‌تر است و با نقل این روایت، آن را می‌پذیرد.^۱ خلاصه، کسانی که این دیدار را تضعیف کرده‌اند به سند آن اشکال نکرده‌اند؛ بلکه تا شخص سعد، قضیه را تمام شده تلقی کرده‌اند و اشکال‌شان تنها به دیدار او بوده است.

دیدگاه ما:

الف) نجاشی، خود در آغاز، سعد را توثیق و از او تجلیل می‌کند و سپس تشکیک در این دیدار را از بعضی دیگر نقل می‌کند.
 ب) عده‌ای که دیدار مزبور را تضعیف می‌کنند، چه کسانی‌اند؟ اگر بین تأیید آشکار نجاشی و سخن آن عده تعارض باشد، در فرض تعارض، سخن آشکار و تأیید صریح نجاشی، مقدم بر سخن آنان است.
 ج. شیخ صدوق و دیگران، این ملاقات را تأیید می‌کنند.
 د. سعد، معاصر با امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. بنابراین، امکان دیدار وی با آن حضرت نیز وجود دارد.
 بنابراین، نتیجه می‌گیریم که سخن آن «عده ناشناس»، نمی‌تواند در مقابل این همه مؤیدات آشکار، ناقض و کارساز باشد، از این رو، مورد تأیید است.

اشکال دوم. سند حدیث غریب و غیرمعروف است

آقای شوشتری از جمله کسانی است که اشکال مذکور را مطرح کرده‌اند. وی می‌گوید: سند این روایت، مُنْكَر و غیرمعروف است و نمی‌توان آن را پذیرفت، زیرا، شیخ صدوق، روایت سعد را از طریق پدرش و یا از طریق (استادش) ابن ولید نقل می‌کند، با این که در این روایت، واسطه بین صدوق و سعد، پنج نفرند، که سه تن از آنان «احمد» و یکی از آنان «محمد کرمانی» است. نام این چهار تن، در کتاب‌های

۱. منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۲۸ (یاورقی)

رجالی، بیان نشده و دیگری «محمد بن بحر» می‌باشد که متهم به غلو است.^۱ همچنان که متن روایت گواه بر عدم صحت آن است، سندش نیز همان گونه است. به نحوی که صدوق، روایات سعد را یا از طریق پدرش و یا از طریق ابن ولید نقل می‌کند.

آقای غفاری نیز می‌گوید: وقتی کتاب‌های شیخ صدوق را تحقیق و تتبع و مشایخ وی را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که واسطه صدوق و سعد بن عبدالله در تمامی کتاب‌های وی، یک نفر است و آن نیز یا پدرش است و یا محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛ ولی در این خبر واسطه بین مؤلف و سعد، پنج نفرند. البته، کتاب دلائل الامامه طبری این خبر را با سه واسطه غیر از این واسطه‌ها، نقل کرده است.^۲

پاسخ اشکال ۲:

آقای شوشتری دلیل غرابت سند را نا مانوس بودن آن می‌داند و می‌گوید: این طریق (به سعد) پنج واسطه دارد و نامانوس است و استناد آن‌ها به مشیخه من لایحضره الفقیه است که در آن جا طریق خود به سعد را بیان کرده است. از دیدگاه ما وجهی برای غرابتی که آقای شوشتری عنوان کرده‌اند، نیست و قیاسی که با من لایحضره الفقیه کرده‌اند قیاسی مع الفارق است. مگر اینکه مرحوم صدوق، در «فقیه»، قاعده کلی داده باشد و بگوید: هر کجا از سعد بن عبدالله نقل می‌کنند، یا از پدرشان است و یا از ابن ولید؛ ولی چنین ادعایی نکرده است و این قاعده کلی در مشیخه را ظاهراً به من لایحضره الفقیه اختصاص داده است. از این رو، نمی‌توان آن را به سایر کتاب‌های شیخ صدوق، گسترش داد. «کل ما کان فی هذا الكتاب ... و ما کان فیہ، عن سعد بن عبدالله، فقد رویته، عن ابي و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - عن سعد بن عبدالله ابن ابي خلف؟ هر چه در این کتاب است ... و در هر جای این کتاب، آن را از سعد بن عبدالله آورده‌ام، از پدرم و یا از محمد بن حسن بن احمد بن ولید نقل کرده‌ام.»

۱. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۰.
۲. پاورقی، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۴.
۳. مشیخه من لایحضره الفقیه، ص ۸.

همان گونه که ملاحظه می‌کنید، از عبارت مذکور، قاعده‌ای کلی به دست نمی‌آید تا شامل سایر کتاب‌های شیخ صدوق بشود.

اشکال سوم. سند حدیث ضعیف است

آیت‌الله خویی می‌گوید: «این روایت، واقعاً ضعیف‌السند است، به گونه‌ای که:

الف - محمد بن بحر شیبانی توثیق نشده و متهم به غلو است.

ب. رجال دیگر این سند، از افراد مجهول‌الحال هستند.^۱

آقای غفاری نیز می‌گوید: بعضی از رجال سند، مجهول‌الحال و برخی مهم‌اند...^۲

تحقیق در رجال حدیث

چنان که قبلاً یادآور شدیم، این حدیث، دو طریق دارد: یکی، طریق شیخ صدوق در *کمال‌الدین* و دیگری طریق طبری در *دلائل‌الامامه*. اشکالات مزبور، به طریق و سند شیخ صدوق وارد شده است. از این رو، در آغاز، به بررسی اجمالی روایات حدیث *کمال‌الدین* می‌پردازیم و سپس طریق طبری را که با اختصار بیشتر آمده، مورد نقد قرار خواهیم داد.

طریق شیخ صدوق در *کمال‌الدین*

۱. محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی.

آقای نمازی، در *مستدرکات علم‌الرجال* می‌گوید: شیخ صدوق، از وی با رضایتمندی و طلب رحمت، نقل روایت کرده است.

او از *کمال‌الدین*، چهار مورد و از *عیون*، یک مورد را به عنوان شاهد، آدرس می‌دهد که در آن جا ترضی (جلب رضایت) و ترحم (رحمت طلبیدن) کرده است.^۳

آقای مامقانی، در *تنقیح‌المقال* می‌گوید: شیخ صدوق، از وی، با ترضی و ترحم نقل

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۷۸.

۲. *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۵۲ (پاورقی).

۳. *مستدرکات علم‌الرجال*، ج ۷، ص ۲۴۲. رک: *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۲۸ و ۸۹ و ۲۱؛ *عیون أخبار‌الرضا*، ج ۱، ص ۹۵.

می‌کند و حداقل چیزی که از این ترضی و ترحم استفاده می‌شود، اعلا درجه حُسن است.^۱

محقق شوشتری، با توضیحی بر گفته مامقانی، می‌گوید: شیخ صدوق، از نوفلی در عیون، آخر باب هفتم حدیث نقل می‌کند؛ ولی بر او ترضی نکرده است.^۲ ما نیز اگر مبنای آقای مامقانی را بپذیریم، ترضی و ترحم شیخ صدوق، برایمان کفایت می‌کند؛ ولی اگر مبنای آقای خویی را بپذیریم، نمی‌توانیم روایت نوفلی را قبول کنیم؛ چون به نظر آقای خویی، ترضی و ترحم بر هر مؤمنی مطلوب و مستحب و حتی بر فاسق نیز جایز است. مثلاً، امام صادق علیه السلام برای سید حمیری طلب رحمت کرده است.^۳ البته طبق روایتی، سید حمیری از کرده خود پشیمان شده و توبه کرده بود؛ مگر اینکه بگوییم وثاقت اعم از جواز ترحم است، چون ترحم فقط بر شیعه جایز است.

۲. احمد بن عیسی و شاً

آقای نمازی می‌گوید: «لم یذکروه»؛ نام وی در کتب رجالی - البته منظور فقط سه کتاب جامع الرواة و تنقیح المقال و معجم رجال الحدیث است. - بیان نشده است. بنابراین، مهمل است!

معروف است که مرحوم آقای نجفی مرعشی فرموده بود: آقای نمازی در کثرت معلومات، به منزله مجلسی است. بنابراین اگر ایشان بگوید «لم یذکروه» یعنی با تحقیق و بررسی چنین فرموده و لازم به تحقیق نیست (فتأمل).

۳. احمد بن طاهر قمی

آقای نمازی می‌گوید: «لم یذکروه»، ولی در کتاب‌های حدیثی، چند نمونه حدیث از وی نقل شده است: یکی از آنها در کمال‌الدین شیخ صدوق در ارتباط با میلاد

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۶۲؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۷، ب ۷، ح ۱۴.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۸.

۴. مستدرکات علم الرجال، ج ۱، ص ۳۹۷.

حضرت حجّت علیه السلام است و دیگری حدیث مفصلی است و مسائلی در آن مطرح شده است.

نیز در باب ۳۳، ص ۳۵۲، ح ۵ «باسناده عنه... عن الصادق علیه السلام» حدیث گریه آن حضرت را هنگامی که در جَفر، میلاد حضرت حجّت و غیبت‌اش و گرفتاری شیعه را می‌بیند، بیان می‌دارد.

۴. محمد بن بحر بن سهل شیبانی

نجاشی می‌گوید: بعضی از اصحاب ما می‌گویند: در مذهب او، ارتفاع است (غالی است) ...

از دیدگاه ما، وی (شیبانی) مشکلی ندارد، زیرا مشکل «غلو» را افراد مجهول‌الحال مطرح کرده‌اند و ما نمی‌دانیم آن عده، چه کسانی‌اند. بنابراین، اتهام غلو، از نجاشی نیست و شیخ طوسی نیز در فهرست خود، نام وی را بیان می‌کند و می‌گوید: او از متکلمان و آگاه به اخبار و فقیه بوده؛ ولی متهم به غلو است و حدود پانصد کتاب و رساله تصنیف کرده و کتاب‌هایش در بلاد خراسان موجود است. شیخ طوسی نیز او را غالی نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید، به وی اتهام غالی بودن زده‌اند.

آری، یکی از این افراد که شناخته شده، ابن غضائری است وی می‌گوید: در مذهب و اعتقادات او، ارتفاع است (غالی است).^۱

البته ارتفاعی که ابن غضائری مطرح می‌کند، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و آقای خویی و آقای تهرانی و دیگران، به صراحت، ادعای ارتفاع از ابن غضائری را ردّ می‌کنند. آقای حائری نیز از او گله‌ای دارد که به نظر ما نیز بسیار به جا است.

ابوعلی حائری می‌گوید: من نمی‌دانم شخصیتی که متکلم، عالم و فقیه است و احادیثی که نقل می‌کند نزدیک به صحت و سلامت است و کتاب‌هایش سودمند و مفید و مورد پسند است، بنابراین غلوّی که به او نسبت می‌دهند، چه معنا دارد؟

سپس می‌گوید: من، از ابن غضائری و نیز از کشی اظهار شگفتی نمی‌کنم، زیرا اکثر قریب به اتفاق علمای ما، از تیغ رمی به غلوّ این دو، سالم نمانده‌اند، مگر شیخ

۱. نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۴۸.

صدوق و چند تن امثال صدوق؛ ولی تعجب من از کسانی است که بعد از آنان آمده‌اند و پی در پی، طعن و رمی به غلو می‌کنند!^۱

شک و شبهه‌ای نیست که وی - محمد بن بحر بن سهل شیبانی - امامی و شیعه است ... و سخن بعضی که می‌گویند: او، از علمای بزرگ اهل سنت است، سخنی غلط و ناشایست است. چگونه ممکن است کسی متهم به غلو و از سوی، اهل سنت باشد!

سپس می‌افزاید: شاید منشأ اشتباه بعضی، سخن کشتی است که گفته: وی، از حنفیین است و گمان کرده که وی سنی مذهب بوده و مذهب‌اش حنفی است، با این که چنین نیست؛ بلکه نسب وی به بنی حنیفه اثال بن لجیم ... می‌رسد.

وقتی ملاحظه می‌کنیم وی امامی مذهب است، می‌گوییم: تفویض و غلوئی که شیخ طوسی نسبت به او مطرح کرده، حقیقت ندارد و تهمت است. ظاهراً، منشا این تهمت، سخن ابن غضائری^۲ است که پیش‌تر در مورد عدم اعتماد به تضعیفات وی به ویژه تضعیفات که منشاء آنها، اتهام غلو از جانب اوست، بحث کردیم.

نجاشی اتهام غلو را در مورد محمد بن بحر شیبانی نمی‌پذیرد و می‌گوید: حدیث وی، نزدیک به صحت و سلامت است و من نمی‌دانم وقتی غلو او ثابت نشده، چگونه این سخن را می‌گویند؛ بلکه گمان می‌رود متهم شدن وی به غلو، ناشی از آن است که در مورد ائمه طاهرین علیهم‌السلام روایاتی را نقل می‌کند که امروزه بعضی از آنها جزء ضروریات مذهب شیعه است ...

سپس در پایان می‌گوید: با توجه به مدحی که در مورد وی شده - از جانب شیخ و نجاشی - و او را در زمره افراد حسان قرار داده‌اند و روایت او، روایت حسنه است، اظهار این است که این شخص از حسان شمرده می‌شود و از ضعفا نیست.

سپس برای رفع تهمت غلو، شاهد جالبی می‌آورد و می‌گوید: از جمله اموری که نسبت غلو را به ایشان تکذیب و رد می‌کند، گفته شیخ صدوق در *کمال‌الدین* از همین

۱. *منتهی المقال*، ج ۵، ص ۳۷۸.

۲. میرزا محمد تنکابنی در کتاب *قصص العلماء*، ص ۴۳۲، در مورد ابن غضائری می‌گوید: «... از زیادتی ورع، بسیاری از روایات را تضعیف کرده است. بنابراین اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعارض کند، تضعیف وی موهون است، ولی توثیق او در اعلا درجه وثاقت است.»

شخص (محمد بن بحر) است که گفته، انبیا و ائمه، از فرشتگان برترند. در آن جا، بحث مفصلی می‌آورد آن گاه می‌گوید: حضرت محمد، میان جن و انس و فرشتگان، افضل مخلوقات است - یعنی حضرت محمد ﷺ آفریده و مخلوق است و خدا نیست. - این سخن، به صراحت می‌گوید: حضرت محمد ﷺ مانند سایر مخلوقات آفریده‌ای از آفریده‌ها است. کسی که کتاب وی را مطالعه کند، عدم غالی بودن وی را تصدیق می‌کند ... بنابراین اشکالی بر او باقی نمی‌ماند، جز این که وی در برتری انبیا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام بر دیگران مبالغه کرده و این مطلب نیز از دیدگاه ما جزء ضروریات مذهب است.^۱

بنابراین، مشکلی نسبت به شیبانی به نظر نمی‌رسد و روایات او را اگر جزء موثقات ندانیم، حداقل جزء حسان به شمار می‌آوریم.

طریق طبری در دلائل الإمامه

۱. عبدالباقی بن یزاد بن عبدالله بزّاز

آقای نمازی می‌گوید: «لم یذکروه» یعنی: در کتاب‌های رجالی، «البته فقط سه کتاب یاد شده» نامی از او به میان نیامده است؛ بلکه سید بن طاووس در کتاب *اقبال*، ص ۲۰۰، از چاپ‌های قدیم از کتاب محمد بن علی الطرازی حدیثی را به سند عبدالباقی بن یزاد، نقل می‌کند و علامه مجلسی نیز در جلد ۸۱ *بحار الانوار* روایاتی را به سند وی نقل می‌کند، اما توثیق و یا سخن خاصی ندارد.^۲

۲. عبدالله بن محمد ثعالبی

آقای نمازی گفته است: «لم یذکروه» یعنی: در کتاب‌های رجالی نامی از او نیست. او در طریق سید بن طاووس در *اقبال*، ص ۳ واقع شده است و علی بن عبدالواحد النهدی از وی، از علی بن حاتم نقل حدیث کرده است.^۳

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۶.

۲. مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۳۶۷.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۸۵.

۳. احمد بن محمد بن یحیی عطار

گفته‌اند: وی فردی ثقة است و این گفته، مشهورتر است. علما، از جمله آقای مامقانی، وجوهی را برای وثاقت وی ارائه داده است: الف. ایشان، از مشایخ صدوق و تَلْعُکُبْرَى است؛ بلکه گفته شده: وی، از مشایخ نجاشی است. ب. علامه حلی در کتاب *خلاصة الاقوال*، طریق صدوق را به عبدالرحمان بن حجاج و نیز به ابن ابی‌یعفور، صحیح می‌داند و در میان این دو طریق «احمد بن محمد بن یحیی العطار» واقع شده است. ج. متأخران، وی را توثیق کرده‌اند. مانند: شهید ثانی، در *درایه* و شیخ بهایی و سماهیجی - جزائری - در *وجیزه*. د. ابن نوح سیرافی طی نامه‌ای به نجاشی - صاحب رجال - طرق او را به حسین بن سعید اهوازی بیان می‌کند که در میان آنان «احمد بن محمد بن یحیی العطار» بیان شده است. و ظاهراً این امر، اعتماد اصحاب به وی را می‌رساند. البته، اگر ثابت شود او از مشایخ نجاشی است، در آن صورت، وی ثقة خواهد بود؛ به دلیل این که نجاشی، به ثقة بودن مشایخ خود تصریح کرده است؛ ولی این امر ثابت نیست. از این رو، گفته‌اند: وی از مشایخ نجاشی است.^۱ اما از مشایخ صدوق و تَلْعُکُبْرَى بودن، نیز خود مبنایی است. بعضی از علما، مشایخ ثقات را ثقة می‌دانند و برخی دیگر، ثقة نمی‌دانند و معتقدند که از غیر ثقة می‌شود نقل حدیث کرد. بنابراین، دلایل فوق‌الذکر، او را توثیق می‌کنند، اما آقای خوبی و صاحب *مدارک* به مجهول بودن وی تصریح می‌کنند و می‌گویند: وی، اصلاً، توثیقی ندارد و هیچ‌کسی، به صراحت نگفته او ثقة است. چنان که ملاحظه نمودید، با بررسی سند هر دو طریق، نمی‌توان آن‌ها را به گونه‌ای قاطع تصحیح کرد؛ ولی از دیدگاه ما نیازی به تصحیح آن دو طریق نیست؛

۱. مدخل معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۰.

بلکه خود متن، مؤبداتی دارد و قابل ردّ نیست و پذیرفته شده است.

اشکال چهارم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ صدوق خود، آن را در کتاب من لایحضره الفقیه نقل نکرده است؟

پاسخ:

۱. شاید شیخ صدوق، کمال‌الدین را بعد از کتاب من لایحضره الفقیه تألیف کرده باشد و بعد از نوشتن کتاب من لایحضره الفقیه به این روایت دست یافته باشد. و چنین احتمالی وجود دارد.

۲. کتاب من لایحضره الفقیه خود، حاوی و در برگیرنده تمامی فروع فقهی نیست و شیخ صدوق در هیچ کدام از کتاب‌های فقهی خود، چنین ادعایی نکرده که گفته باشد من، در «فقیه» یا «مُقنعه» و یا در «هدایة»، استقصاء کرده‌ام و تمام فروع فقهی را بیان داشته‌ام.

۳. به فرض که ایشان ملتزم و متعهد شده باشد کتاب «فقیه» خود در برگیرنده تمامی فروع باشد، دور از ذهن نیست که ممکن است وی بر اثر نسیان و یا بر اثر عذر دیگری، نتوانسته به گفته خود وفا کند؛ مگر اینکه بگوییم اصل عدم خطا و نسیان است.

البته، از دیدگاه ما، همان پاسخ دوم که وی ادعای استقصاء نکرده، برای ردّ اشکال مذکور، کافی و وافی به نظر می‌رسد.

اشکال پنجم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ طوسی آن را در کتاب الغیبه نیاورده است؟

پاسخ:

۱. آیا شیخ طوسی، متعهد شده که فقط هر روایتی را صحیح است، در کتاب خود بیاورد؟ با این که وی، چنین تعهدی نکرده است و اگر تعهد می‌کرد و این روایت را نمی‌آورد، در این صورت می‌پذیرفتیم که این روایت صحیح نیست.

۲. لازمه اشکال مذکور، این می‌شود هر روایتی را که شیخ طوسی نیاورده و شیخ صدوق و یا نعمانی و یا فضل بن شاذان و دیگران آورده باشند، صحیح نباشند؛ یعنی،

اشکال مذکور، تالی فاسد دارد و تنها اختصاص به روایت شیخ صدوق در *کمال‌الدین* ندارد؛ بلکه روایات نعمانی و فضل بن شاذان و دیگران را در ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام نیز شامل می‌شود و متفرقات روایات آن‌ها را نیز از اعتبار می‌اندازد.
۳. احتمال دارد شیخ طوسی، به این روایت دست نیافته باشد.

اشکال ششم. تشکیک طوسی در نقل روایت سعد از امام حسن علیه السلام آقای شوشتری، در *قاموس الرجال* می‌گوید^۱: اگر این خبر صحیح است، چرا شیخ الطایفه (شیخ طوسی) در مورد سعد می‌گوید:
وی معاصر امام عسگری علیه السلام بوده و من نمی‌دانم از آن حضرت، نقل روایت کرده باشد؟^۲

پاسخ:

۱. نخستین پاسخ را از خود *قاموس الرجال* می‌آوریم. آقای شوشتری! در همین کتاب خود، ضمن اشکالاتی که به شیخ طوسی وارد کرده، گفته است:
شیخ طوسی، در کتاب رجالش به نسخه کشتی که اغلاط بسیار و اشتباهات نوشتاری و لفظی دارد و نیز به کتاب ابن‌ندیم که تحریف شده است، استناد و اعتماد کرده است. از این رو، سبب اوهام و اشتباهات وی گردیده است.^۳
پاسخ این است که: شما، در پاره‌ای موارد معتقد به اوهام و اشتباهات شیخ طوسی هستید و ممکن است از جمله اوهام وی، همین موردی باشد که گفته است: من، به روایت سعد از آن حضرت، مطلع نشده‌ام؛ مگر اینکه گفته شود مراد از اغلاط و اشتباهات نوشتاری و لفظی است و عدم اطلاع از روایت سعد ربطی به این غلاط ندارد.
۲. شیخ طوسی، در مورد سعد بن عبدالله گفته است: «لم أعلم أنه روی عنه»، حداکثر مطلبی که از سخن وی فهمیده می‌شود، این است، که وی، به هنگام تألیف و نوشتن کتاب رجالی خود، به کتاب *کمال‌الدین* و روایت سعد از امام حسن

۱. *قاموس الرجال*، ج ۵، ص ۶۰.

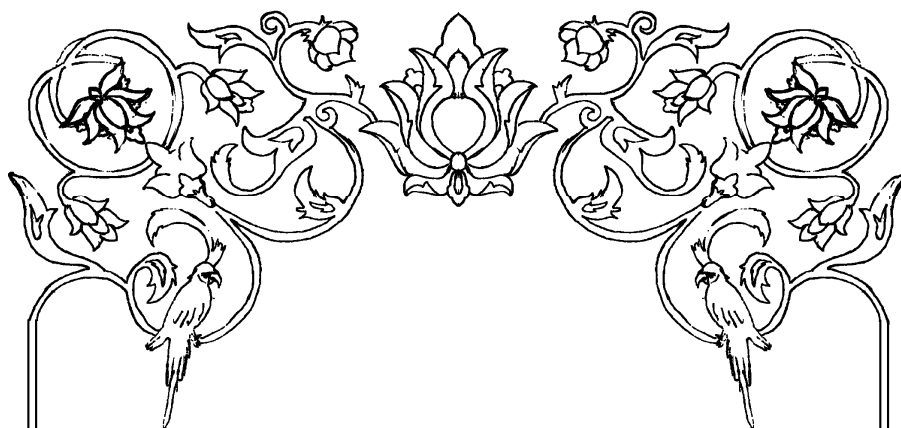
۲. *رجال شیخ طوسی*، ص ۴۳۱.

۳. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۲۰۹.

عسکری علیه السلام دست نیافته است و ممکن است بعدها دسترسی پیدا کرده باشد.
 ۳. طبق گفته برخی از شاگردان آیت‌الله بروجردی از جمله آقای سبحانی، کتاب رجال شیخ طوسی، به عنوان کتاب برای عرضه نبوده است؛ بلکه پاره‌ای از یادداشت‌های وی بوده، که موفق به تکمیل آن نشده است به همین دلیل افرادی را نام می‌برد؛ ولی در مورد وثاقت و ضعف و کتاب - تألیفات - و روایت آنان هیچ گونه مطلبی را متذکر نمی‌شود؛ بلکه فقط به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بودن آنان، اشاره می‌کند.^۱

آقای صافی گلپایگانی نیز مطلبی به همین معنا بیان می‌کند.
 به هر حال ممکن است گفته شود: شیخ طوسی، در کتاب *رجال*، به نهایت هدفش که بحث جامع و فراگیر در مورد رجال و تراجم بوده، نرسیده است. از این رو، آن کتاب، ناتمام است و نمی‌تواند به عنوان دلیل، میزان سنجش قرار گیرد؛ مگر اینکه بگوییم دلیلی بر عدم دلالت کتاب *رجال* شیخ نیست و کامل نبودن کتاب وی قول وی را از حجیت نمی‌اندازد.

۱. *الکلیات فی علم الرجال*، ص ۶۹.



فصل هشتم:

کاوشی در خبر

سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲)



در بخش نخست، متن حدیث، طرق و کتاب‌هایی که این متن را نقل کرده‌اند و شبهات و اشکالات سندی نقد و بررسی شد. در بخش دوم به نقد و بررسی دلالتی حدیث یاد شده می‌پردازیم.

نقد و بررسی دلالتی

حدیث مزبور بسیار دقیق و مطالب و موضوعات زیادی را در بردارد که مورد پذیرش جمعی از علما و بزرگان قرار گرفته است. پیش‌تر، اهتمام علما به این حدیث را یادآور شدیم؛ ولی برخی از علما در مورد آن تشکیک نموده و اشکالاتی را مطرح کرده‌اند که ذیلاً به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

اشکال نخست

آقای شوشتری می‌گوید:^۱ از جمله نشانه‌های ساختگی بودن حدیث سعد این است که در آن، کهیص^۲، در ارتباط با کربلا و قضایای آن، تفسیر شده است؛ با این که اخبار صحیحی، آن حروف مقطعه را به نوعی دیگر تفسیر کرده‌اند. در کتاب *الأخبار الدخیلة* نیز می‌گوید: «روایات، [آن را] به غیر از آن چه در حدیث مذکور [آمده] است، تفسیر کرده‌اند. و تمام آن‌ها بر اسماء الهی بودن حروف مقطعه «کهیص» دلالت دارند.

۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۰۹.

۲. سوره مریم، آیه ۱.

۳. الأخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۹۸ - ۱۰۴.

پاسخ ها:

از آن جا که دانشورانی مانند ابوعلی حائری در *منتهی المقال*، از این اشکال پاسخ داده‌اند مشخص می‌شود که اشکال یاد شده، پیش از آقای شوشتری نیز مطرح بوده و او، آن را پذیرفته و بازگو کرده است.

ابوعلی حائری می‌گوید: پاسخ این اشکال روشن‌تر از آن است که بیان شود و دو پاسخ بدین قرار می‌دهد:

۱. قرآن، بطن‌هایی دارد و چه بسا، آیه‌ای به تفاسیر متعدد؛ بلکه متضاد و متناقض، تفسیر شود. کسانی که در روایات و احادیث، به تحقیق و بررسی پرداخته و در این خصوص تفحص داشته‌اند، این مطلب را می‌پذیرند و هیچ کس منکر این معنا نیست.^۱

سپس، نمونه‌هایی از تفسیر حروف مقطعه و برخی کلمات را به شرح زیر بیان می‌کند و می‌گوید: در تفسیر «حم^۲، عسق^۳» آمده است: حم: یعنی: حتم؛ عین: یعنی عذاب؛ منظور از سین: سنین مانند سنین حضرت یوسف علیه السلام؛ «قاف: قذف و ناپدید شدن و به زمین فرورفتن سفیانی و یارانش، در آخر الزمان می‌باشد.

در تفسیر (آلم^۴ غُلَیْبَتِ الرُّومِ)^۵ آمده است: منظور از روم، بنی‌امیه‌اند.

در تفسیر «طه»^۶ وارد شده است: مقصود، طهارت و پاکی اهل بیت از پلیدی‌ها است.

در تفسیر (وَالنَّجْمِ وَ الشَّجَرِ یَسْجُدَانِ)^۷ آمده است: منظور از النجم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛

و مقصود از الشجر: امام علی علیه السلام است.

در تفسیر (وَالفَجْرِ)^۸ آمده است: منظور از فجر، حضرت قائم علیه السلام است. (وَلِیَالِ عَشْرِ):

اثنه‌اند که نخستین فرد آن‌ها امام حسن علیه السلام می‌باشد (وَالشَّفَعِ): یعنی حضرت فاطمه

۱. *منتهی المقال*، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲. سوره شوری، آیه ۱.

۳. همان، ۲.

۴. سوره روم، آیه ۱.

۵. همان، ۲.

۶. سوره طه، آیه ۱.

۷. سوره رحمن، آیه ۶.

۸. سوره فجر، آیه ۱.

و حضرت علی علیه السلام منظور از (والوتر): خداوند می باشد. (و اللیل إذا یسر) یعنی: دولت و حکومتی تا حکومت حضرت قائم [عج] وجود خواهد داشت.

در تفسیر (والشمس) آمده است: منظور از شمس، امیرمؤمنان علیه السلام است. (و ضحاهها)^۱ بیانگر قیام حضرت قائم علیه السلام است. و مقصود از (والقمر إذا تلاها): امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند.

(و النهار إذا جلاها): یعنی قیام حضرت قائم علیه السلام. (و اللیل إذا یغشاها) حبتّر و دولت‌اش است. و منظور از (و السماء و ما بناها): پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است. در تفسیر (ان أوهن البیوت لیبت العنکبوت)^۲ آمده که عنکبوت، همان خمیرا است و

...

۲. حروف مقطعه «کهیصص» از محکمت قرآن نیست تا تفسیر ظاهری آن را بدانیم و حکم به بطلان مخالف ظاهر آن بنماییم و به فرض جایز بودن حکم به ظاهر آن و از سویی، نرسیدن روایت صحیحی مخالف این تفسیر از معصومین علیهم السلام نمی‌توانیم به صحت آن و به ظاهر این حکم کنیم؛ یعنی این تفسیر را کنار بگذاریم. آری، در تفسیر قمی، حروف «کهیصص» را به نام‌های الهی به گونه مقطّع تفسیر کرده است؛ یعنی «الله الکافی، الهادی، العالم، الصادق ذی الآیات العظام ...»^۳ به نظر می‌رسد وی این عبارت را از کتاب *بهجة الأمال*^۴ نقل کرده باشد. پاسخ‌هایی را به قرار ذیل بر آن می‌افزاییم:

۳. کدام روایت صحیح، غیر از آن چه در این حدیث آمده، حروف مقطعه نام برده را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده است؟ ما در مقام پاسخ به این پرسش با مراجعه به کتاب‌های فریقین، روایت صحیحی را که بتوان به آن اعتماد نمود، نیافتیم. اینک ذیلاً به بررسی اجمالی آن‌ها می‌پردازیم.

۱. سوره الشمس، آیه ۱.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

۳. *منتهی المقال*، ج ۳، ص ۳۲۸ / پاورقی.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۳۸.

بررسی روایی تفسیر «کهیعص»

۱. تفسیر ثعلبی

در معنای حروف مقطعه مذکور اختلاف است: ابن عباس می‌گوید: این حروف، نامی از نام‌های خداوند عزوجل است؛ عده‌ای گفته‌اند: این حروف، اسم اعظم خدا است؛ قناده گفته است: این حروف، نامی از نام‌های قرآن است؛ عده دیگری گفته‌اند: این حروف، نام سوره «مریم» است؛ علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس گفته‌اند: این حروف، قَسَم و سوگنداند، که خداوند متعال با آنها، سوگند یاد کرده است. کلبی گفته است: این حروف، مدح و ثنا است که خدای عزوجل، با آنها خود را ثنا گفته و ستوده است. سعید بن جبیر از ابن عباس، نقل کرده که وی می‌گوید: کاف، از کریم، هاء، از هادی، یا از رحیم، عین، از علیم و عظیم، صاد، از صادق گرفته شده است. کلبی جای دیگر در معنای آن گفته است: خداوند، کافی بر خلق خود و هادی بر بندگانش می‌باشد، دست و قدرتش بالای دست و قدرت مردم و عالم به آفریدگان و در وعده‌اش، صادق است.^۱

۲. تفسیر دُرِّ المثنور سیوطی

در این کتاب نیز روایت‌های پیشین را به همراه تعدادی دیگر، بیان می‌کند^۲ که در هیچ کدام، تفسیر سعد اشعری از امام علیه السلام مشاهده نمی‌شود. البته این مسأله طبیعی است، زیرا آنها تفاسیر و تعبیری که نشانی از شیعه‌گری داشته باشد، نقل نمی‌کنند.

به هر حال، روایت‌های یاد شده از اهل سنت است و مشکل سندی دارند.

۱. تفسیر ثعلبی، الکشف البیان، ج ۶ ص ۲۰۷.

۲. تفسیر الدر المثنور، ج ۴ ص ۲۸۵.

۳. تفسیر مجمع البیان طبرسی

طبرسی، اختلاف علما را در مورد حروف معجمی که در آغاز سوره‌ها آمده است، به ابتدای سوره بقره، احاله می‌دهد و می‌گوید: شرح گفته علما را در آن‌جا بیان کردیم؛ ولی در آن‌جا هیچ‌گونه روایتی درباره حروف یاد شده، نمی‌آورد و تنها به معنای مورد نظر خود، اشاره می‌کند و می‌گوید: کاف در «کهیعیص» از کافی‌ها، از هادی. یا، از حکیم. عین، از علیم. و صاد، از صادق گرفته شده است. سپس در ادامه بحث، در ذیل آیه نخست سوره مریم، سه روایت را بدین قرار بازگو می‌کند:

الف. عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است: کاف، از کریم. هاء، از هادی. یاء، از حکیم. عین، از علیم. و صاد، از صادق گرفته شده است.
ب. روایت عطا و کلبی از ابن عباس در معنای «کهیعیص» این است که: خداوند، کافی بر خلقش، هادی بر بندگانش، عالم به مخلوقاتش و صادق در وعده و گفته‌های خود بوده و دست او بالای دست مردم است.
پ. از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که آن حضرت، در دعایش فرموده: «أَسْأَلُكَ يَا كَهَيْعِصَ...؛ ای کاف، هاء، یاء، عین، صاد، از تو مسئلت دارم...»
طبرسی می‌افزاید: بنابراین، هر کدام از حروف، بر صفتی از صفات خدای عزوجل دلالت دارند.^۱

۴. تفسیر برهان

این تفسیر، بیشتر جنبه روایی دارد و بیشتر براهین و دلایل روایی، در آن آمده است و اگر روایت صحیحی درباره تفسیر آیات وجود داشته باشد، معمولاً در آن‌جا موجود است. این روایات بدین قرار است:

الف. «قال ابن بابويه: أخبرنا ابوالحسن محمد بن هارون الزنجانی ... عن سفیان الثوری، قلت، لجعفر بن محمد علیه السلام، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ما معنی کهیعیص؟ قال: معناه، أنا الکافی، الهادی، الولی، العالم، الصادق الوعد»؛ به جعفر بن محمد علیه السلام، عرض کردم: ای فرزند

۱. مجمع البیان طبرسی، ج ۶ ص ۵۰۲.

رسول خدا ﷺ! معنای کهیعیص چیست؟ فرمود: معنایش این است که [خداوند می‌فرماید:] من کافی، هادی، ولی، عالم و صادق به وعده‌های خود هستم.»
در مورد سند این روایت؛ باید گفت: اگر یکی از راویان مخدوش شود، روایت صحیح نخواهد بود.

بررسی سند روایت

علامه حلی در بخش دوم کتاب خود که مربوط به ضعف است، درباره سفیان ثوری می‌گوید: وی از اصحاب ما نیست.^۱ ابن داود نیز در کتاب خود درباره سفیان همین گونه اظهار نظر کرده است.^۲

ب. «عنه، عن محمد بن اسحاق الطالقانی، قال: حدَّثنا، عبدالعزیز بن یحیی الجلودی، حدَّثنا جعفر بن محمد بن عماره، عن أبيه: قال: حَضَرْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، سَأَلَهُ عَنِ كَهَيْعِصَ. فَقَالَ: كَافٌ؛ كَافٌ لَشِيعَتِنَا. هَاءُ، هَادٍ لَهُمْ. يَاءُ، وَلِيُّ لَهُمْ. عَيْنٌ، عَالِمٌ بِأَهْلِ طَاعَتِنَا. صَادِقٌ، صَادِقٌ لَهُمْ وَعَدَةٌ. حَتَّى يَبْلُغَ بِهِمُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي وَعَدَهَا إِيَّاهُمْ فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ؛^۳ جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش نقل می‌کند که گفت: در محضر جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ، حاضر شدم، مردی به حضور وی آمد و از او در مورد کهیعیص سؤال کرد. حضرت، پاسخ داد: کاف؛ یعنی (خداوند) کافی بر شیعیان است. هاء؛ یعنی هادی آنان است و...».

سند روایت

در سند این روایت، محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی وجود دارد. آیت‌الله خویی پس از نقل روایتی از او در مورد وی می‌گوید: روایتی را که وی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده، دلالت بر تشیع و حسن عقیده‌اش دارد، اما وثاقت وی ثابت نیست و اظهار رضایت شیخ صدوق از ایشان نیز، هیچ گونه دلالتی بر حسن بودن وی ندارد؛ چه رسد به وثاقت او.^۴

۱. خلاصة الاقوال، ۳۵۶، شماره ۱۴۰۸.

۲. معجم رجال الحديث، خویی، ج ۸، ص ۱۵۴.

۳. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳.

۴. معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۲۰.

البته ممکن است کسی بگوید: آن چه بیان شد مبنای آیت‌الله خویی است. و ما مبنای وی را نمی‌پذیریم از سویی، آقای خویی خود، به تشیع و حسن عقیده وی اعتراف دارد. بنابراین نمی‌توان او را تضعیف کرد. در سند روایت مذکور، جعفر بن محمد بن عماره وجود دارد.

آقای شوشتری پس از نقل حدیثی از او درباره وی نکته جالبی بیان می‌کند و می‌گوید: از روایتی که ایشان نقل کرده، عامی بودن وی بعید نیست، زیرا او وقتی از امام، حدیث نقل می‌کند وی را با اسم و با ذکر نام پدران و اجدادش تا پیامبر اکرم ﷺ نام می‌برد. و معمولاً اهل سنت، امام صادق و به طور کلی ائمه اطهار علیهم‌السلام را به عنوان محدث تلقی می‌کنند و این گونه از آنان، نقل حدیث می‌کنند؛ ولی شیعه معمولاً با کُنیه، از ائمه طاهرين علیهم‌السلام روایت نقل می‌کند.^۱ آقای نمازی نیز می‌گوید: هیچ نامی از او در کتاب‌های رجالی نیست. بنابراین، براساس گفته آقای شوشتری، عامی بودن او بعید نیست و بنا به گفته آقای نمازی، وی شخصیتی مهمل است.

۳ - ۵. تفسیر قمی

در این تفسیر، درباره حروف مقطعه یاد شده، روایتی را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند و می‌نویسد: «قال جعفر بن محمد، عن عبید، عن الحسن بن علی، عن أبیه، عن أبی بصیر، عن أبی عبدالله علیه‌السلام، قال: ... هذه أسماء لله مقطعة، و أما قوله، كهيعص. قال: الله، هو الكافي، و الهادي العالم ...؛ این فرموده خداوند تبارک و تعالی است که خود را توصیف کرده است.»^۲

بررسی سند این روایت

با دقت در به هم ریختگی و ناموزون بودن سند این حدیث، به راحتی می‌توان به ضعف سند آن پی برد. در یک نقل، جعفر بن عبید و در نقل دیگر، جعفر بن محمد، از عبید است و از حسن بن علی نیز آمده که در میان ضعفا و ثقه‌ها ده‌ها نفر به نام

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۷۸.

۲. تفسیر قمی، ج ۳، ص ۳.

حسن بن علی وجود دارد. و مشخص نیست این شخص از کدام گروه است؟ ضعیف یا ثقه؟

۳ - ۶. تفسیر نورالتقلین

آقای حویزی در این کتاب چهار روایت را به شرح زیر می‌آورد:

الف. تفسیری که در *کمال‌الدین* موجود است؛

ب. تفسیری که در *معانی‌الاخبار* از سفیان ثوری، نقل شده است؛

پ. تفسیری که در *معانی‌الاخبار* از محمد بن عماره نقل شده است؛

ت. روایت تفسیر قمی، که پیش‌تر گفتیم سندش به هم ریخته و نامشخص است؛^۱ بنابراین، روایت صحیحی که محقق شوشتری ادعا می‌کند، کدام روایت است؟ اگر روایاتی باشند که در تفاسیر مختلف در ذیل کهیعیص آمده - و جای نقل روایت‌های صحیح مربوطه نیز همین جا است. - هیچ کدام را نمی‌توان صحیح دانست. بنابراین، اگر روایت سعد بن عبدالله مشکل سندی داشته باشد، روایات مربوطه دیگر نیز همان مشکل را دارند. براین اساس، نمی‌توان ادعا کرد روایت سعد، با روایات صحیح، در تعارض است.

۴. هیچ کدام از روایات وارده درباره حروف مقطعه یاد شده بر انحصار دلالت ندارند. (نمی‌گویند این است و جز این نیست) به همین دلیل این روایت نیز یکی از آن‌ها به شمار می‌آید.

۵. اگر روایات دیگر، آن را تفسیر کرده باشند، این روایت نیز آن را تأویل و یکی از مصادیق «کهیعیص» را مشخص کرده است.

اشکال دوم. تفسیر فاحشه مبینة

بر حدیث سعد اشعری اشکال شده که حدیث یاد شده، فاحشه مبینة را (در آیه شریفه)^۲ در زنِ مطلقه، به مساحقه تفسیر کرده است؛ با این که هیچ یک از مفسران،

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۳۰؛ ر.ک: *درالمشور*، ج ۴، ص ۲۵۸.

۲. سوره طلاق، آیه ۱.

چنین تفسیری نکرده‌اند. بیش‌تر مفسران آن را به زن آزار دهنده خانواده و یا زن زانیه تفسیر کرده‌اند.^۱

برخی علمای معاصر تلاش کرده‌اند به این اشکال پاسخ دهند که حاصل گفته آنان در دو بخش خلاصه می‌شود:

بخش نخست: محتملِ ظاهر آیه چیست؟ مراد از فاحشه میبینه چیست؟

بخش دوم: مستثنی‌منه، حرمت اخراج از منزل است، یا حرمت خروج؟ از آیات و تفاسیر چنین بدست می‌آید که مراد از فاحشه، رفتاری است که قبیح آن زیاد باشد. - اعم از کردار و گفتار - و مطلق معصیت، مراد نیست. بنابراین، شامل زنا، مساحقه، بدزبانی و آزار خانواده شوهر و خروج از منزل نیز می‌شود. بر این اساس، این افراد، از مصادیق فاحشه میبینه می‌باشند و مستثنی‌منه، حرمت اخراج است. روایاتی را که دلالت بر بعضی مصادیق وارد شده دارد حمل بر بیان افراد می‌کنیم نه بر اختصاص به بعضی از آنها. بنابراین، این روایات - از جمله، روایت سعد - از مفهومی برخوردار نیست تا با منطوق دیگری تعارض کند و اگر مفهوم نیز داشته باشد، منطوق آن اظهر است.

بنابراین، نفی زنا در روایت سعد را بر نفی اختصاص به مصداق خاص - زنا - حمل می‌کنیم؛ همان‌گونه که صاحب جواهر^۲ بدان تصریح کرده است.

ولی اگر مستثنی‌منه، خروج از منزل باشد نه اخراج، مراد از فاحشه میبینه، خود مسأله خروج خواهد بود و بر حرمت، تأکید خواهد شد: «لا یخرجن تعدیاً و حراماً» در این صورت، مراد از فاحشه میبینه تنها همین مصداق خواهد بود. البته این قول با اجماع مفسرین - یا بزرگان اهل تفسیر - منافات دارد.

روایات

بعضی از روایات، فاحشه میبینه را (در آیه مذکور) به آزار و اذیت خانواده شوهر از سوی زن و اخلاق و رفتار ناشایست وی و برخی^۳ آن را به زنا تفسیر کرده‌اند. و در

۱. الاخبار الدخلیه شوشتری، ج ۱، صص ۹۸ - ۱۰۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۳۳۴.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۰.

روایت سعد، آن را به سحق - مساحقه - تفسیر کرده است.^۱ از آن جا که این روایات، - به جز روایت سعد بن عبدالله - بر حصر، دلالت ندارند. بنابراین، بین این روایات و روایت سعد، تعارضی وجود ندارد. آری، در میان روایاتی که زنا را یکی از مصادیق فاحشه مبینة تفسیر کرده‌اند و روایت سعد که آن را به نفی زنا تفسیر کرده است، تعارض وجود دارد. در این صورت، میان آن دو روایت، با حکم متعارضین، رفتار می‌شود. یعنی: به هر موردی در تعارض بین دو خبر روبرو شویم، ابتدا به مرجحات دلالتی و سپس سندی مراجعه می‌شود و در صورت تساوی بین آن دو، به تخییر یا تساقط عمل می‌گردد. و این موضوع جدای از حکم به ساختگی بودن روایت سعد می‌باشد.

سخنان فقها

۱. شیخ طوسی می‌گوید: اگر مردی، همسرش را طلاق رجعی دهد، نمی‌تواند (جایز نیست) او را از منزلی که پیش از طلاق در آن سکوت داشته، بیرون کند و زن نیز نمی‌تواند از آن منزل خارج شود؛ مگر این که فاحشه مبینة انجام بدهد و از منزل خارج شود. فاحشه مبینة آن است که زن عملی را که موجب حدّ می‌گردد، مرتکب شود.

البته روایت شده، حداقل کاری که جواز اخراج زن از منزل شوهر موجب آن می‌شود، این است که زن مطلقه رجعیّه، خانواده شوهر را آزار دهد. بنابراین، اگر این کار را مرتکب شود، مرد می‌تواند او را از خانه بیرون کند.^۲ جای دیگر می‌گوید: اگر زنی با زن دیگر مساحقه کند و بر این عمل زشت آن‌ها بینه اقامه شود، واجب است به هر کدام از آن دو در صورت شوهر نداشتن، صد ضربه تازیانه به عنوان حدّ زده شود و اگر شوهردار باشند، هر دو سنگسار می‌شوند.^۳

۲. ابن حمزه طوسی در کتاب *الوسيلة*^۴ می‌گوید: اگر بستگان شوهر، همراه زن

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۰.

۲. النهایة، ص ۵۳۴.

۳. النهایة، ص ۷۰۶؛ المهدب، ج ۲، ص ۵۳۲.

۴. الوسيلة الی نیل الفضيلة، کتاب فتاوی است که فتاوی وی مورد توجه فقهاء می‌باشد.

باشند و زن، فاحشه مبیّنه را که حداقل آن آزار و اذیت خانواده شوهر با زبان است مرتکب شود، مرد می‌تواند او را از آن محل به مکان دیگر بفرستد.^۱ در مورد سحّ نیز می‌گوید: حدّ مساحقه مانند حدّ، زنا است.

۳. محقق حلّی می‌گوید: کسی که زنش را طلاق رجعی داده باشد، نمی‌تواند او را از منزلی که در آن ساکن بوده بیرون کند؛ مگر این که زن، فاحشه‌ای مبیّنه مرتکب شود. فاحشه مبیّنه آن است که به سبب آن حدّ واجب می‌شود. و عده‌ای گفته‌اند: پایین‌ترین مرتبه آن، آزار و اذیت خانواده شوهر است.^۲

جای دیگر درباره سحّ می‌گوید: حدّ آن صد ضربه تازیانه است. چه آزاد باشد، چه کنیز، چه شوهردار باشد، چه غیرشوهردار و چه خود این کار را بکند و چه کسی با او این عمل را انجام دهد.^۳

به هر حال، تفسیر فاحشه مبیّنه به زنا و آزار و اذیت خانواده مرد دلیل بر انحصار این عمل، به این دو نیست؛ بلکه تفسیری مصداقی است که بعضی از مصداق آن را تفسیر می‌کند.

بنابراین، نمی‌توان، این تفسیر را شاهی بر ساختگی بودن روایتی آورد. که می‌گوید: «فاحشه مبیّنه سحّ است.» و کسی قائل به این نظریه نشده است. این گونه استشهاد و دلیل آوردن‌ها نتیجه کم‌توجهی و عدم تدبّر در آیه و روایات می‌باشد...^۴ و نیز روشن شد که سنگسار - در سحّ - قائل دارد و قول به تازیانه، مورد اتفاق همه فقها نیست.

اشکال سوم. تفسیر سحّ

در حدیث یاد شده، سحّ، فراتر از زنا معرفی شده با این که علمای شیعه حدّ آن را مانند زنا و یا پایین‌تر از آن - فقط تازیانه - می‌دانند و بر این گفته اتفاق نظر دارند. اگر مساحقه کننده شوهردار باشد، گفته مشهورتر آن است که همانند زنا یا سبک‌تر

۱. الوسیله الی نیل الفضیله، ص ۳۲۸ و ۴۱۴.

۲. مختصر النافع، ص ۲۰۲: مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۱۹۵.

۳. مختصر النافع، ص ۲۱۹.

۴. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۵۵.

از آن با وی عمل شود.^۱

پاسخ ها:

الف) براساس پاره‌ای روایات که در آن، توعید و تهدید آمده است، مساحقه فراتر و سنگین‌تر از زنا است؛ با عبارت: «هو الزنا الأكبر» تعبیر شده است.^۲

ب) مساوی بودن حدّ سحّ با زنا و یا کم‌تر بودن آن، دلیل بر فراتر نبودن آن نیست، زیرا گاهی حکمت اقتضای مساوات می‌کند.

ج) نسبت دادن میزان حدّ سحّ به «گفته مشهورتر» که حدّ سحّ را کم‌تر از زنا می‌دانند، ممنوع است، زیرا قائلین به سنگسار شدن زن شوهردار مساحقه کننده، عالمان و فقیهانی همچون شیخ طوسی در نهاییه^۳ و ابن برّاج^۴ و ابن حمزه^۵ هستند و در مقابل، قول به تازیانه - فقط - گفته سید مرتضی^۶ و ابوالصلاح^۷ و ابن ادریس می‌باشد.^۸

ت) به فرض که مسأله اتفاقی نیز باشد، مخالفت با این گونه «اتفاق» - که مدرک و مبنای آن همین روایات و استظهارات است - اشکال ندارد. چون این «اتفاق» کاشف از رأی معصوم نخواهد بود، به ویژه اگر مخالفانی در رتبه شیخ الطائفه و ابن برّاج و ابن حمزه نیز داشته باشد.

اشکال چهارم. «فاخلع نعلیک»

این حدیث، تفسیر «فاخلع نعلیک»^۹ را بر خلاف معنای ظاهری آن؛ یعنی دل شستن از محبت خانواده خود، تأویل کرده است. در صورتی که این تأویل، با روایت

۱. الاخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. وسایل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۶۲.

۳. النهایة، ص ۷۰۶.

۴. المذهب، ج ۲، ص ۵۳۱.

۵. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۸۹.

۶. انتصار، ص ۲۵۳.

۷. الکافی فی الفقه، ص ۴۰۹.

۸. سرائر، ج ۳، ص ۴۶۳؛ مختلف الشیعة، ج ۹، ص ۱۹۴.

۹. سوره طه، آیه ۱۲.

صحیحی که شیخ صدوق در کتاب *علل الشرایع*^۱ با این مضمون آورده که «کفش حضرت موسی، از پوست الاغ مرده بوده است»، در تناقض می‌باشد.^۲
در پاسخ گفته‌اند: بحث در دو مقام است:
۱. مفاد ظاهر آیه شریفه؛
۲. مقایسه دو تفسیر - در روایت سعد و در روایت یعقوب بن شعیب؛

مقام نخست:

از ظاهر آیه برمی‌آید که حضرت موسی علیه السلام برای رعایت احترام «وادی مقدس»، مأمور به بیرون آوردن کفش‌های خود شد، زیرا جایگاه هر مکان مقدّسی چنین است. بر این اساس، مشخص می‌شود که حضرت موسی از این معنا آگاهی داشته و امر نیز ارشادی بوده نه مولوی، یعنی: ارشاد به این موضوع که او در جایگاه مقدّسی قرار گرفته و باید کفش‌های خود را بیرون آورد.
به هر حال، امر بیرون آوردن کفش‌ها خواه ارشادی، خواه مولوی، مناسب با تعظیم است و این معنا از ظاهر آیه استفاده می‌شود.

مقام دوم:

با توجه به روایات، آیه مزبور به دو گونه تفسیر شده است:
الف) بیرون آوردن محبت خانواده، از دل؛
ب) بیرون آوردن کفش‌ها از پا؛
اگر جمع بین آن دو روایت ممکن شد، به مقتضای جمع، عمل می‌کنیم و اگر ممکن نشد، به مرجّحات دلّالی و سندی، رو می‌آوریم در غیر این صورت، وظیفه، تخییر است؛ ولی این موضوع بدان معنا نیست که روایت، کم‌اعتبار، کذب و ساختگی باشد.
هم‌چنین به فرض تقدیم روایت پوست الاغ مرده، معنای آن سقوط خبر سعد، از حجّیت نیست. از سوی دیگر خبر سعد، با ظاهر آیه سازگارتر از خبر یعقوب بن

۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۶۳.

۲. همان.

شعیب - پوست الاغ مرده - است، زیرا همان گونه که بیان شد، امر به بیرون آوردن کفش‌ها به خاطر تعظیم وادی مقدّس است، نه به خاطر «پوست الاغ مرده». در این صورت روایت یعقوب، مخالف ظهور آیه می‌شود و شرایط حجّیت آن مختل می‌گردد.^۱ در نتیجه، روایت سعد مقدّم خواهد بود.

این پاسخ در صورتی قابل پذیرش است که سند هر دو روایت بی‌اشکال و صحت آن محرز باشد. با این که صحت حدیث سعد - از نظر موازین فنی - مورد تردید است. هر چند از دیدگاه ما، قوت متن و توجه بزرگان به این روایت، دلیل صحت آن است.

اشکال پنجم. تفاوت دو محبت

حدیث مذکور، بیانگر این است که خدای متعال، به حضرت موسی وحی کرد: «اگر محبت تو برای من خالص است، محبت خانواده خود را از دلت بیرون کن» با این که محبت خالق و محبت آفریدگان، دو موضوع متفاوت‌اند؛ چنان که پیامبر ﷺ فرموده است: «من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم؛ زنان و ...».

در پاسخ گفته‌اند: میان این دو موضوع تعارضی نیست و محبت خالق با محبت مخلوق در تعارض نیستند به این دلیل که، اولی ناظر بر یکسان گشتن و به هم رسیدن تمام محبت‌ها است و محبت تمامی چیزها در محبت خداوند است. بنابراین، برای مُحَبِّ و عاشق، محبوبی به جز او نیست. از این رو، همه محبت‌ها در پیشگاه او فانی هستند و نظری به سوی غیر او ندارند. چنان که انسان، به هنگام اندیشیدن در چیزی، همه چیز، غیر از آن را فراموش می‌کند؛ بلکه خودِ تفکّر و مشغول بودن به اندیشیدن را نیز فراموش می‌کند. البته حضرت موسی ﷺ در اندیشه آوردن شعله‌ای از آتش برای خانواده‌اش بود که خدا به او فرمان داد: «قلبش را از محبت خانواده‌اش فارغ سازد.» زیرا هنگامی که بر او وحی نازل می‌شد، مناسب بود در رسیدن به این مقام و تلقی وحی، تنها به خدا و سخن او توجه کند و اندیشه‌اش را از غیر او فارغ سازد.

۱. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۶۳.

رسول خدا ﷺ نیز در حال تلقی وحی در این مقام؛ بلکه بالاتر از این مقام قرار داشت. از این رو، می‌بینیم حضرت موسی علیه السلام بعد از تلقی وحی، خانواده خود را ترک و بی‌درنگ به سوی فرعون حرکت می‌کند و این مقامی است که وی را به بالاترین مراتب قدسی و ملکوتی می‌رساند. اگر در این رهگذر، تنافی به نظر می‌رسد در مقام فعلیت است؛ یعنی اشتغال فعلی قلب به محبت خدا، در مقامی از مقامات قرب، با اشتغال فعلی قلب به محبت و توجه به غیر او، منافات دارد.^۱

ولی از دیدگاه ما این پاسخ، اصل اشکال را تقویت و شبهه را دفع نمی‌کند. از این رو، باید به پاسخ‌های دیگر روی آورد.

۱. دوست داشتن خانواده و زندگی در همه حال ناپسند نیست؛ ولی اشتغال کامل قلب به محبت آن، در بعضی حالات پسندیده و گاهی جزء لوازم بندگی است.
۲. لازم نیست خارج ساختن محبت خانواده و فرزند برای همیشه باشد؛ بلکه در هنگام حضور یکی از مشاهد و سخن گفتن با خداوند، چنین فرمانی داده شده است.

اشکال ششم. بازی با مقام امامت سازگاری ندارد

آیت‌الله العظمی خویی می‌گوید: در حدیث مذکور، حضرت حجّت علیه السلام، مانع از نوشتن پدرش می‌شد. امام علیه السلام، او را با پرتاب توپی طلائی، مشغول می‌کرد؛ با این که این گونه کارها، از کودکی که خوب و بد را می‌فهمد قبیح است، چه رسد به کسی که عالم به غیب باشد و مسایل بسیار دشوار و مشکل را پاسخ دهد که این امر قابل قبول نیست.^۲

آقای شوشتری نیز، همین اشکال را در دو مسئله جداگانه مطرح می‌کند که یکی مشترک است میان *قاموس الرجال* و *الآخبار الدخیله* که مسئله لعب و بازی حضرت حجّت علیه السلام است؛ با این که از نشانه‌های امامت، این است که: امام، بازی نمی‌کند و اخبار صحیحی بر این موضوع گواهی می‌دهند؛ به گونه‌ای که چند خبر را در کتاب *آخبار الدخیله* به شرح زیر بیان می‌دارد:

۱. همان، ص ۳۷۰.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۷۸.

در خبر صفوان جمّال، آمده که وی از حضرت امام صادق علیه السلام درباره صاحب الأمر سؤال می‌کند. و آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «انّه لا یلهو و لا یلعب؛ صاحب الأمر، اهل لهو و لعب نیست.»^۱ در همین هنگام فرزند آن حضرت (موسی بن جعفر) که در سنین کودکی بودند وارد شدند در حالیکه بزغاله مگّی به همراه داشتند و به آن بزغاله می‌گفت «أسجدی لربک؛ برای پروردگارت سجده کن!» امام صادق علیه السلام فرزندش را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد و می‌فرماید: «پدر و مادرم فدای کسی که اهل لعب و بازی نیست.»^۲

یکی نیز روایت صحیح معاویه بن وهب است که وی از امام صادق علیه السلام درباره نشانه‌های امامت، می‌پرسد. حضرت در پاسخ می‌فرماید: «طهارة الولادة و حسن المنشأ، و لا یلهو و لا یلعب؛ از نشانه‌های امامت، پاکی ولادت و نیکی دودمان و نپرداختن به لهو و لعب است.»^۳

در کتاب *اثبات الوصیه مسعودی*، و کتاب *دلائل الامامه طبری* نیز، چنین خبری نقل شده که جماعتی، پس از رحلت امام رضا علیه السلام، برای آزمایش و احراز امامت امام جواد علیه السلام، محضر وی مشرف می‌شوند یکی از آنان، علی بن حسان واسطی است. وی اسباب‌بازی‌های ساخته شده‌ای را از نقره، برای هدیه به وی که هنوز دوران کودکی را سپری می‌کرد با خود برده بود، تا امام جواد علیه السلام را امتحان کند. وی می‌گوید: همین که هدیه را دادم. وی با خشم و غضب به من نگاه کرد و اسباب‌بازی‌ها را به سمت راست و چپ پرتاب نمود. سپس فرمود: «خدا ما را این گونه نیافریده است» (یعنی ما به لهو و لعب نمی‌پردازیم). من از آن حضرت، پوزش خواستم و او نیز مرا عفو فرمود و ... من اسباب‌بازی‌ها را با خود برگرداندم.^۴

پاسخ‌ها:

۱. آری! تردیدی نیست که امام، به لهو و لعب نمی‌پردازد و دلیل آن از معنی این

۱. اصول کافی، ۱، ۳۱۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳. همان، ۱، ۲۸۴.

۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۸.

واژه‌ها پیداست؛ معنی لعب این است که انسان، کاری را بی‌آن که هدف صحیحی از آن در نظر داشته باشد، انجام دهد.

هر چیزی که انسان را از کارهای مهم وی بازدارد و مشغول سازد لهُو نامیده می‌شود. مشخص است که امام، این گونه بازی‌ها و سرگرمی‌ها را انجام نمی‌دهد، اما مسئله این است که اگر خود بازی و سرگرمی، هدف نباشد؛ بلکه هدف و انگیزه صحیحی پشت آن‌ها پنهان باشد، در این صورت اشکالی به وجود نمی‌آید و منع، برداشته می‌شود؛ بلکه در مواردی لازم می‌گردد. چنان که دانشمندان علم روان‌شناسی و تربیت و پرورش، معتقدند چنین بازی‌ها و سرگرمی‌هایی برای کودکان فواید بسیاری مانند رشد جسم و پرورش اندام و ... دارد. و می‌گویند: از نشانه و علامت‌های ناسلامتی جسم؛ بلکه روحی کودک این است که به بازی کردن، میل و رغبت نشان ندهد مگر اینکه بگوییم خلاف اطلاق روایت است.

تفاوتی که میان کودکان اشخاص عادی با آن بزرگواران وجود دارد این است که کودکان دیگر، به احکام و فرجام کارها آگاهی ندارند؛ ولی امام به آن امور آگاه است و از دقایق حکمت الهی و صفات کمال و ... پرده برمی‌دارد. افزون بر این، نفی این گونه رفتار از آن سروران گرامی، اگر برای آنان نقص نباشد کمال نیز نخواهد بود.

۲. منظور از دوری امامان از لهُو و لعب این است که آنان از رفتار و کردارهای عادی که انسان از انجام دادن آن‌ها در مقابل دیگران شرم می‌کند، منزّه و پاکند.

۳. نمونه‌هایی داریم که امامان در سنین کودکی بازی می‌کردند.

الف. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرزندان دختر گرامی‌اش «امام حسن و امام حسین علیهما السلام» را بازی می‌داد و آن دو نیز بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله سوار می‌شدند و جدّشان را به بازی وامی‌داشتند و حضرت می‌فرمود: «نِعْمَ الْمَطِيئَةُ مَطِيئَتُكُمْا وَ نِعْمَ الرَّاكِبَانِ أَنْتُمَا؛ شما دو تن، چه مرکب خوبی دارید و چه سوارهای خوبی هستید.» این روایت را شیعه و سنی نقل کرده‌اند.

ب. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام در سن کودکی فرمود: «حَزَقَّة، حَزَقَّة، تَرَقَّ عَيْن بَقَّة.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام را به سینه می‌چسباند و او را تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «بیا بالا، بیا بالا، (یعنی با پاهایش از سینه وی بالا رود).»

ج. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، فرزندانش - امام حسن و امام حسین علیهما السلام - را بازی می داد و در این حال به امام حسن علیه السلام می فرمود: «اشبهه أباک یا حسن» و به امام حسین علیه السلام می فرمود: «أنت شبيه أبي، لست شبيهاً بعلي». و نمونه های دیگری مانند گشتی گرفتن آن دو امام و تشویق والدین، سوار شدن بر پشت پیامبر اکرم در نماز و در حال سجده که موجب طولانی شدن سجده آن حضرت و ... می شد.

آقای حائری می گوید: «فَلَأَنَّ الْأئِمَّةَ عليهم السلام لَهُمْ حَالَاتٌ فِي صَغَرِهِمْ كَحَالَ سَائِرِ الْأَطْفَالِ، مِنْ جَمَلَتِهَا إِبْطَاءَ الْحَسَنِ عليه السلام فِي الْكَلَامِ وَ تَكَرُّرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله لِأَجْلِهِ التَّكْبِيرِ، وَ بَكَوْهُ عليه السلام فِي الْمَهْدِ وَ هَزَّ جِبْرَائِيلَ الْمَهْدِ، حَتَّى انْشَدَ فِي ذَلِكَ أَشْعَارَ، وَ عَرَفْتَهُ الْمَخْدَرَاتِ فِي الْأَسْتَارِ، وَ كَذَا رُكِبَهُ عليه السلام عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ، وَ هُوَ فِي السُّجُودِ مِمَّا لَا يَقْبَلُ الْجُحُودَ؛ أئمة طاهرين عليهم السلام در کودکی، حالاتی همانند حالات دیگر کودکان دارند. برای نمونه، به سختی و دیر سخن گفتن امام حسین علیه السلام و تکرار شدن تکبیر الاحرام پیامبر صلى الله عليه وآله به خاطر امام حسین علیه السلام در سنین کودکی و گریه آن امام در گهواره که جبرئیل گهواره وی را تکان می داد، می توان اشاره کرد. به گونه ای که در این زمینه شعراء اشعار زیادی به نظم درآوردند و این جریان را حتی زنان پرده نشین نیز می دانند. سوار شدن امام حسین علیه السلام بر پشت پیامبر صلى الله عليه وآله در حال سجود نیز از این قبیل است و این مطلب از مواردی است که هرگز قابل انکار نیست.»

آقای نمازی می گوید: «و الإشکالات المزعومة على هذه الرواية الشريفة مردودة. ۲. فَإِنَّ عَمَلَ مَوْلَانَا الْحِجَّةِ الْمُنْتَظَرِ عليه السلام وَ مَنَعَهُ إِيَّاهُ مِنَ الْكِتَابَةِ، كَانَ حِفْظًا عَنِ الْغَلْوِ وَ هُوَ الْعَمَلُ عَلَى طَبَقِ الصُّورَةِ الْبَشَرِيَّةِ، وَ إِثْبَاتِ عَمَلًا بِأَنَا بَشَرٍ مِثْلِكُمْ، وَ كَمَ لَهَا مِنْ نَظِيرٍ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةِ؛ یعنی اشکالات موهوم بر این روایت شریفه مردود است و کار حضرت حجت علیه السلام در خصوص جلوگیری از نوشتن امام حسن عسکری علیه السلام، برای این بود که از اعتقادات غلوآمیز - بعضی شیعیان - در حق آنان جلوگیری نماید و به آنان بفهماند که کارهای امامان نیز مانند اعمال بشری می باشد. مانند این کار حضرت حجت علیه السلام، از سایر پدران

۱. منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۲۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۶ ص ۲۰، ب ۷، ح ۱: تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۶۷ ح ۲۴۳؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۳۱، ب ۳۰.

۳. مستدرک علم الرجال، ج ۴، ص ۳۸.

بزرگوارش ﷺ نیز بسیار صادر شده است.»

آیت‌الله صافی می‌گوید: «نفی صدور هذه الأفعال عنهم ﷺ، لو لم يرجع الی إثبات نقص فیهم، لا یكون کمالاً لهم...؛ نفی صدور این گونه رفتار؛ از ائمه طاهرین ﷺ – در سنین کودکی – اگر به اثبات نقص آن‌ها برنگردد، کمال آن‌ها نیز محسوب نمی‌شود.» بنابراین، لازمه نفی این گونه کردارها، این است که آنان از رفتارهای عادی که معمولاً، انسان از انجام آن در حضور مردم شرم و حیا می‌کند پاک و منزّه هستند، شهوت و میل جنسی نیز از آنان نفی می‌شود. با این که از تمام رفتار و کردار آن‌ها، کمالات روحی و مقامات شامخ آنان آشکار است.

جای دیگر می‌گوید: اگر به تاریخ پیامبران و ائمه ﷺ مراجعه کنیم. درمی‌یابیم که این گونه رفتار از آنان و زیادتر از آن مقدار سر زده است که بیان کردیم و در روایت سعد آمده است. بارزترین آن‌ها جریاناتی است که میان پیامبر اکرم ﷺ و دو نوه عزیزش ﷺ حتی در نماز و دیگر احوال، روی داده است و کسی نگفته این قبیل کارها لعب و بازی است و ارتکاب آن از پیامبر ﷺ و نوادگان عزیز او جایز نیست. از جمله سوار شدن بر پشت پیامبر ﷺ به ویژه در حال نماز ...

آیا می‌پندارید که پیامبران و جانشینان آن‌ها از این ملاحظات که بین پدران و فرزندان واقع می‌شود محروم و ممنوع‌اند ...؟^۲

۴. نمونه دیگر، سرگذشت حضرت یوسف ﷺ در قرآن آمده است. برادران حضرت یوسف ﷺ، خواستند نقشه خود را درباره وی پیاده کنند. و او را از پدر جدا سازند ... از این‌رو، به پدر گفتند: پدر! چرا ما را درباره یوسف، امین نمی‌دانی؟ با این که ما خیرخواه او هستیم! (أَرْسَلَهُ مَعَنَا عِدًّا وَیَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَخَافِطُونَ^۳؛ فردا او را با ما بفرست؛ تا گردش کند و غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند. ما نگهبان و مراقب او هستیم).

لعب و بازی کردن به حضرت یوسف در سن کودکی نسبت داده شده است و

۱. منتخب الأثر، ج ۳، ص ۳۵۹.

۲. منتخب الأثر، ج ۳، ص ۳۵۹.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۲، ترجمه آیت‌الله مکارم.

کودک، با بازی کردن، ملامت نمی‌شود. دلیل بر خردسال بودن حضرت یوسف، سخن برادران اوست که گفتند: (إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ؛ ما از وی نگهداری می‌کنیم، اگر بزرگ بود، نیازی به حفاظت و مراقبت برادرانش نداشت.

دلیل دیگر بر خردسال بودن وی، سخن حضرت یعقوب علیه السلام است که فرمود: (أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ^۱؛ بیم دارم شما از او غافل شوید و گرگ او را بخورد). بیم و ترس، بر جان کسی می‌رود که نتواند در مقابل خطری مانند حمله گرگ از خود دفاع کند که این موضوع درباره پیرمرد سالخورده و یا کودک خردسال، صدق می‌کند.

ابوعبیده، کلمه «یرتع» را به لِهو تفسیر کرده چنان که نسبت لعب و بازی کردن به حضرت یوسف، ایراد و اشکالی نداشت. بنابراین «یرتع» به معنی «لهو» به دلیل خردسالی حضرت یوسف، اشکال و مانعی ندارد.

مرحوم طبرسی از ابن زید نقل کرده که منظور از «لعب»، بازی‌های مباح مانند: تیراندازی و مسابقه دو و ... است.^۲

بدین ترتیب، بازی کردن، ویژگی ذاتی بشر است؛ به همین دلیل گفته شده: نفی صدور این افعال از آنان اگر اثبات نقص برای آنها نباشد، اثبات کمال نخواهد بود. تنها لازم‌آش این است که امامان علیهم السلام را از شهوت و میل جنسی و ... منزّه کنیم، زیرا کمالات روحی و مقامات والای آنان در این جا ظاهر می‌شود.

اشکال هفتم. انار طلایی مناسب دنیاپرستان است

در حدیث یاد شده آمده است که امام عسکری علیه السلام، برای بازی دادن فرزندش، انار طلایی داشت که نقش‌های زیبای آن در میان دانه‌های گرانبهایش می‌درخشید؛ با این که این کار، از اعمال ثروتمندان دنیاپرست است.

۱. همان، ۱۳.

۲. مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۱۴.

پاسخ ها:

شیخ عباس قمی در *سفینة البحار* با استدلال به آیه‌ای از قرآن، این گونه پاسخ داده است:

۱. (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ!؛ بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟).

(يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانَ كَالْجَوَابِ وَقُدُورَ رَأْسِيَاتٍ...^۱؛ آن‌ها، هر چه سلیمان می‌خواست برایش می‌ساختند: معبدها، تمثال، مجسمه‌ها، ظرف‌های بزرگ غذا، حوض‌ها و دیگ‌های ثابت و...).

۲. معنی زهد، تباه کردن مال و دارایی و تحریم حلال نیست؛ بلکه زهد و پارسایی در دنیا این است که آن چه در دست تو است محکم‌تر از آن چه که در پیش خداست، نباشد.^۲

در *مجمع البحرين*، معنای «مُتْرِفٍ» به گونه زیر آمده است:

«مُتْرِفٍ» کسی است که در دنیا از نعمت برخوردار بوده؛ ولی در طاعت خدا نباشد. هم‌چنین به کسی می‌گویند که در عیش و نوش فرورفته و بی‌هیچ قید و بند، هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد. و عده‌ای، افراد غرق در نعمت را مُتْرِفٍ گفته‌اند به دلیل این که او در دستیابی به مال و ثروت، بی‌قید و بند شده و هیچ چیز نمی‌تواند او را از رسیدن به آن، باز دارد.

گفته شده است: «مُتْرِفٍ» کسی است که در امور دنیوی و خواسته‌های آن به او وسعت داده شده است.^۳

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «و استلانوا ما استوعره المترفون^۴؛ آن‌چه را دنیاپرستان هوسباز، مشکل می‌شمرند بر آن‌ها آسان است».

۱. سوره اعراف، آیه ۳۲.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۳. *سفینة البحار*، ج ۳، ص ۵۳۷.

۴. *مجمع البحرين*، ج ۶، ص ۳۰.

۵. *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۴۷، خطبه ۱۴۳.

جای دیگر در *نهج البلاغه* می‌فرماید: «فشارکوا أهل الدنيا في دنياهم و لم يُشارکوا أهل الدنيا في آخرتهم سکنوا الدنيا بأفضل ما سکنت و أكلوها بأفضل ما أكلت فحظوا من الدنيا بما حظي به المترفون و أخذوا منها ما أخذة الجابرة المتكبرون، ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ والمتجر الرايح؛ (پرهیزکاران) با اهل دنیا در دنیای آن‌ها شریک شدند؛ ولی اهل دنیا در آخرت آنان شریک نگشتند. پرهیزکاران در بهترین منزل‌ها سکونت کردند. و بهترین خوراکی‌ها را خوردند، بنابراین در دنیا از آن چه که دنیا داران و یاغیان خودخواه از آن بهره‌مند بودند، آنان نیز بهره بردند سپس با زاد و توشه فراوان و تجارتی پر سود به سرای آخرت شتافتند.» (یعنی دنیا و آخرت پرهیزکاران آباد است).

بنابراین، پاسخ نخست، به غیر از پاسخ‌های محدث قمی در *سفینة البحار*، و ... این است که با استناد به فرموده امام علی علیه السلام، بهره‌مند بودن از نعمت‌های دنیا، نه تنها دلیل مترف و دنیاپرست بودن نیست؛ بلکه استفاده صحیح از آن‌ها پسندیده است، مشروط به این که انسان را از یاد خدا و جهان آخرت غافل نسازد. در *منتخب الأثر* می‌گوید: «إذن فما شأن هذه الرمانة الذهبية التي لم تكن أصلها من الذهب بل كانت منقوشة به و ما كان قيمتها؟ یعنی این انار که در اصل از طلا نبوده تنها نقش طلائی داشته، چه ارزشی دارد.»

پاسخ دوم: خود انار از جنس طلا نبوده؛ بلکه با طلا تزیین شده بود و آن را یکی از اهالی بصره به حضرت اهدا کرده بود.

پاسخ سوم: سعد اشعری، در توصیف انار، مبالغه کرده، زیرا چشم او به جمالی افتاده که بالاتر از او جمالی نیست - جز جمال خدا - و همه چیز را جمیل و زیبا می‌دید و توصیف زیبایی انار به این دلیل بوده است.

اشکال هشتم. اطلاع یهود از اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله

از حدیث یاد شده این معنا استفاده می‌شود که یهودیان از آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله خبر می‌دادند و می‌گفتند: وی بر عرب چیره خواهد شد همان‌گونه که

۱. *نهج البلاغه*، نامه ۲۷.

۲. *منتخب الأثر*، ج ۳، ص ۳۶۰.

بُخت نصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت؛ ولی وی (در ادعای نبوت) دروغ می‌گفت و این خلاف قرآن است، زیرا در قرآن آمده است که یهودیان به دشمنانشان، آمدن حضرت محمد ﷺ را وعده می‌دادند و به آنان می‌گفتند: هنگامی که وی ظاهر گردد با کمک یهودیان از دشمنان آن‌ها انتقام خواهد گرفت. خدای متعال می‌فرماید: (... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا؛ ... و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران را می‌دادند؛ ولی هنگامی که پیامبر شناخته شده خویش به نزد آنان آمد، نسبت به او کافر شدند).

در اخبار آمده است که، انصار، با شنیدن پیش‌گویی ظهور پیامبر اکرم ﷺ از یهودیان، به مسلمان شدن روی می‌آوردند و می‌گفتند: این همان پیامبری است که یهودیان ظهورش را مژده می‌دادند.^۱

پاسخ:

البته یهودیان پیش‌گویی‌هایی درباره ظهور پیامبر اکرم ﷺ داشتند و می‌گفتند: وی چنین و چنان خواهد کرد؛ ولی آن حضرت را تکذیب کردند. تردیدی نیست که این تکذیب در قرآن مجید آمده و بین پیش‌گویی یهودیان و انکار آن‌ها منافاتی نیست، زیرا اخبار و مژده آنان پیش از دعوت و بعثت پیامبر اکرم ﷺ و یا پیش از ولادت آن حضرت بود؛ اما آن‌گاه که پیامبر ﷺ با حق و حقیقت ظهور کرد، آنان به خاطر حسد و عناد، حق وی را انکار کرده و گمراه شدند.

اشکال ۹. آقای خویی و آقای شوشتری و برخی دیگر از علما مانند: صاحب کتاب *مشرعة بحار الانوار*^۲ می‌گویند: از این حدیث استفاده می‌شود که احمد بن اسحاق، در زمان زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدرود حیات گفته باشد، زیرا آن حضرت خادم خود، کافور را برای مراسم کفن و دفن وی فرستاد با این که وی به طور قطع، پس از امام نیز، زنده بوده است.

۱. سوره بقره، آیه ۸۹.

۲. *بحار الانوار*، ج ۱۵، ص ۹۴.

۳. *مشرعة البحار*، ج ۲، ص ۲۲۰.

پاسخ ها:

۱. احتمال دارد احمد بن اسحاق دو تن باشند؛ یکی از آن دو (که معروف است) سال‌ها پس از رحلت امام علیه السلام قریب سال ۳۰۰ هـ.ق از دنیا رفته باشد و دیگری (که مشخص نیست) در دوران زندگی امام علیه السلام وفات کرده باشد. دلیل این احتمال، خود این روایت است که، درگذشت احمد بن اسحاق را در دوران زندگی امام علیه السلام تأیید می‌کند. البته باید گفت: چگونه ممکن است شیخ صدوق که شخصیتی آشنای به رجال بوده متوجه این اشکال نشود و اطلاعی از درگذشت احمد بن اسحاق نداشته باشد. این احتمال را آقای صافی در کتاب *منتخب الاثر* بیان کرده است و مجهول بودن وی را در حدیث مذکور پذیرفته و گفته است: این موضوع بر ضعف حدیث مزبور دلالت ندارد.^۱ ما اگر این احتمال را کاملاً نپذیریم، جای احتمال باقی است و چیزی آن را برطرف نمی‌سازد.

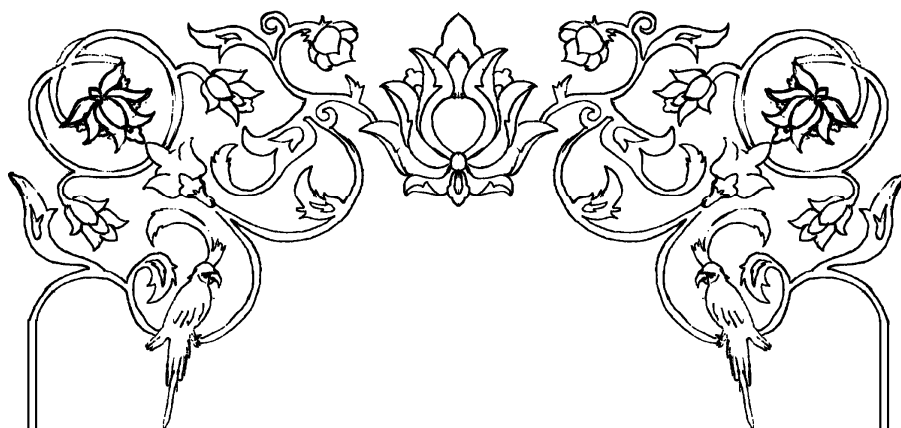
۲. شما، ناچار مسئله تاریخ وفات را از روایات گرفته‌اید با این که بدون در نظر گرفتن این روایت، قطع و یقین به وجود می‌آید؛ ولی با توجه به این روایت موضوع دیگری آشکار می‌شود و شما نمی‌توانید این روایت را کنار بگذارید، مگر این که معارض باشد. در این صورت، میان آن دو، به حکم متعارضین، رفتار می‌گردد که این موضوع نمی‌تواند دلیل بر ساختگی بودن روایتی باشد که کنار نهاده شده است.

۳. در نقل‌های دیگر، به ویژه در کتاب *دلائل الإمامه* طبری، این ذیل دیده نمی‌شود و نمی‌توان به خاطر آن، کلّ روایت را از کار انداخت.

البته اشکالات دیگری نیز بر این روایت وارد شده که برای رعایت اختصار از آن چشم می‌پوشیم. هر چند، از دقت و تأمل در این مطالب، به آن‌ها نیز پاسخ داده می‌شود.

در پایان این بحث، باید یادآور شویم که امارات و قرائن صحت صدور این روایت، به اندازه‌ای فراوان است که اگر ده‌ها اشکال دیگر نیز بر آن وارد شود، روایت را از قوّت و وثاقت به صدور، نمی‌اندازد.

۱. *منتخب الاثر*، ج ۳، ص ۳۷۷.



فصل نهم:

درنگی در روایات قتل‌های آغازین



برخی، در مورد قتل و کشتار دوران ظهور، به افراط گراییده و از امام زمان علیه السلام و یارانش، چهره‌ای خشن ارائه می‌دهند. آنان، به روایاتی استدلال می‌کنند که در آن‌ها، به کشته شدن دو سوم مردم، (از هر نه نفر، هفت نفر، از هر هفت نفر، پنج نفر) و یا بیش‌تر اشاره شده که از کشته‌ها، پشته ساخته می‌شود و جوی خون جاری می‌گردد. بعضی دیگر دچار تفریط شده و می‌گویند: حتی به مقدار گنجایش ظرف حجامت، نیز خونریزی نمی‌شود ...

در این نوشتار، به نقد و بررسی روایی و دلالتی احادیث مربوطه می‌پردازیم تا افراط و تفریط بودن اندیشه‌های موجود مشخص گردند.

نکات قابل تأمل:

الف. قتل و کشتار، قبل از ظهور است یا بعد از آن؟

ب. شیوه رفتار امام با دشمنان چگونه خواهد بود؟

ج. حجم کشتار و اعدام و خونریزی‌ها چه مقدار است؟

د. کشته شدگان، چه کسانی‌اند؟

ه. آیا روایاتی که ناظر بر این موضوع است، به نحو موجه کلیه است یا موجه جزئی؟

اخباری که در آن‌ها، کشتار در حجم وسیعی مطرح شده است، بر دو قسم‌اند:

الف. بخشی از آن‌ها، مربوط به ملاحم و فتن قبل از ظهور است و هیچ‌گونه ربطی

به دوران ظهور ندارد و تنها ناظر به اوضاع نابسامان جهان در دوران پیش از ظهور

است. این دسته از روایات، بیش‌تر، از مراسیل عامه است. اگر تعدادی از آن‌ها نیز

جزء مسانید باشد، هیچ‌گونه ارتباطی با بحث ما، یعنی قتل و کشتار در دوران

حکومت امام مهدی علیه السلام ندارد.

ب. بخشی از آن‌ها، مربوط به هنگامه ظهور و حکومت امام زمان علیه السلام است.

این نوع روایات، نیز دو گونه‌اند:

۱. روایاتی که از طریق عامه و از نبویات است و بیش‌تر آن‌ها، مشکل سندی دارند، به گونه‌ای که بعضی از آن‌ها، مرسل و برخی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌شوند؛ بلکه از فردی مانند کعب‌الأخبار که در زمان آن حضرت مسلمان نشده بود، نقل شده است.

بخش عمده این روایات، از اسرائیلیات است که با اهداف گوناگون، وارد کتاب‌های روایی شده است. دانشمندانی از اهل تسنن، مانند ابن کثیر، وقتی به روایات نقل شده از امثال کعب‌الأخبار می‌رسد، می‌گوید: خدا، ما را از این همه اخبار دروغی که وارد تفسیرها و کتاب‌های روایی و ... کرده‌اند، بی‌نیاز گرداند ...^۱

۲. روایاتی که از طرق اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده و یا در کتاب‌های شیعه ذکر گردیده است. در این کتاب‌ها، اخبار از حضرات معصومین علیهم‌السلام منقول است و بعضی دیگر از روایات نقل شده، به اهل‌بیت علیهم‌السلام منتهی نمی‌شود. مانند اخبار معمرین که شیخ صدوق آن‌ها را در کتاب *کمال‌الدین* از اهل تسنن نقل کرده است.

اندیشه تفریط‌گرایی در کشتار هنگام ظهور

گروهی بر آن‌اند که امام زمان به هنگام ظهور، از طریق ولایت و تصرف تکوینی، همه آفریده‌ها را مطیع و مستخر می‌کند و کارها را با اعجاز و امور غیرعادی انجام می‌دهد. از این رو، کشتار و اعدام، بسیار اندک خواهد بود. برای روشن شدن مطلب و دریافت پاسخ، به احادیثی از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام متمسک می‌شویم.

حدیث ۱. «... عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ - وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عَقْدَةَ - قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام ... قُلْتُ: (إِنَّهُمْ) يَقُولُونَ: إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلَا يَهْرِيْقُ مِخْجَمَةً دَمًا. فَقَالَ: كَلَّا! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! حَتَّى نَمْسَحَ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقَ وَ الْعَلَقَ. وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جِبْهَتِهِ؛ بَشِيرُ بْنُ أَبِي أَرَاكَةَ نَبَالٍ - لَفْظُ حَدِيثٍ بِه رِوَايَةُ ابْنِ عَقْدَةَ اسْت - مِي‌گويد: زماني که وارد مدينه شدم، به سمت منزل امام

۱. ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹ - دارالمعرفة بیروت؛ حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۳۹.
۲. غیبت، نعمانی، ص ۲۸۳، باب ۱۵، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۵.

باقر علیه السلام رفتیم... و به حضرت عرض کردم: (مُرَجِّئُهُ) می‌گویند: هنگامی که قیام قائم [عج] روی دهد، همه کارها برای او سر و سامان می‌یابد و به اندازه یک ظرف حجامت نیز خون نمی‌ریزد. حضرت فرمود: هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم به دست او است! کار به آن جا می‌انجامد که ما و شما، عرق و خون لخته شده پاک خواهیم کرد. (کنایه از سختی‌ها و دشواری‌های جنگ و درگیری است که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد زخم‌های خونین می‌شود.) در این هنگام، امام با دست خود، به پیشانی مبارک خود اشاره فرمود. (کنایه از برطرف کردن عرق و خون از جبین.)

حدیث ۲. «... عن موسى بن بكر الواسطي، عن بشير النبال، قال: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَذَكَرْتُ مِثْلَ الْحَدِيثِ الْمَتَّقَمِ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَ لَا يُهْرَقُ مِحْجَمَةٌ دَمٍ. فَقَالَ: كَلَّا! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِينَ أَدْمَيْتُ رُبَاعِيَّتَهُ وَشَجَّ فِي وَجْهِهِ! كَلَّا! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ. ۱ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ؛ از موسی بن بکر واسطی. از بشیر نبال نقل شده که گفت: وارد مدینه شدم و همانند حدیث قبلی را ذکر کرد و اضافه نمود: هنگامی که مدینه رسیدم. به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آنان [مرجئه] می‌گویند: اگر مهدی علیه السلام قیام کند، همه کارها به خودی خود برای او سر و سامان می‌یابد و به اندازه گنجایش ظرف حجامتی، خون نخواهد ریخت. حضرت فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم در دست او است! اگر کارها، خود به خود، برای کسی هموار می‌شد، به یقین برای رسول خدا صلى الله عليه وآله آن زمان که دندان‌های پیشین آن حضرت شکست و صورت‌اش زخمی شد، سر و سامان می‌یافت! هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم در دست او است! کار، به آن جا می‌انجامد که ما و شما، عرق و خون لخته شده پاک کنیم. سپس دست به پیشانی خود کشید.»

۱. علامه مجلسی می‌گوید: العلق، به خون غلیظ می‌گویند. این جمله (مسح العرق و العلق) کنایه از برخورد و روبرو شدن با سختی‌ها و مشکلاتی است که موجب عرق کردن و جراحاتی می‌شود که از آن خود بیرون می‌ریزد. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۵۸.

۲. همان، ج ۲.

حدیث ۳. «... عن المفضل بن عمر، قال: سمعتُ أبا عبد الله، و قد ذُكرَ القائمُ ﷺ فقلت: إني لأرجو أن يكونَ أمرُهُ في سُهولة. فقال: لا يكونُ ذلكَ حتَّى تَمسحُوا العلقَ و العرقَ! مفضل بن عمر می‌گوید: در حضور امام صادق علیه السلام شنیدم که از حضرت قائم علیه السلام یاد شد. عرض کردم: امیدوارم کار ایشان به آسانی صورت پذیرد. فرمود: آن امر صورت نمی‌پذیرد تا این که عرق و خون لخته شده [از چهره] برطرف سازید.»

در سه حدیث مذکور ملاحظه می‌کنیم، آن گونه نیست که تمامی کارها در زمان قیام قائم علیه السلام، به خودی خود و با اعجاز و تصرفات تکوینی صورت پذیرد، هر چند در ولایت و تصرف تکوینی حضرت مهدی و سایر امامان پاک علیهم السلام، هیچ‌گونه تردیدی نیست؛ بلکه کار، دشوارتر از آن است که امثال مُرجئه معتقدند.

بر اساس روایات متعدد، نمی‌توانیم ادعا کنیم که به هنگام ظهور، هیچ‌گونه قتل و کشتاری رخ نمی‌دهد، زیرا در آن دوران، بحث از انتقام، اجرای حدود الهی و اقامه حکومت عدل جهانی است و مسلماً، این مسأله مهم بدون برطرف کردن خارها و سنگ‌های سر راه آن حضرت، میسر و محقق نمی‌شود.

از سویی، تاریخ خود گواه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در تلاش بوده‌اند امور را به گونه‌ای عادی و در مسیر طبیعی انجام دهند، از این رو، می‌بینیم، دندان‌های پیشین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد می‌شکند و زخم‌هایی ...^۲ بر بدن مبارک او وارد می‌شود و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در جنگ احد نود زخم برمی‌دارد و ...^۳

البته رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترت پاکش، بویژه حضرت بقیه‌الله الأعظم علیه السلام قدرت تصرفات تکوینی را دارند و همواره معجزات و امدادهای غیبی و الهی، شامل حال آن حضرات و نیز مؤمنان مخلص و ایثارگر و حتی مستضعفان بوده و خواهد بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند، حضرت قائم علیه السلام - را به سه لشکر یاری می‌دهد:

۱. همان، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۵۴.

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۵.

فرشتگان؛ مؤمنان؛ رُعب (ترس انداختن در دل دشمن)^۱». جایی دیگر آن حضرت علیه السلام می‌فرماید: «... خداوند، حضرت مهدی علیه السلام - را با فرشتگان و جنّ و شیعیان مخلص، یاری می‌کند.^۲» به هر حال، لزومی ندارد ادعا کنیم امام زمان علیه السلام تمام کارهای خویش را به گونه‌ای غیرعادی و به صورت اعجاز‌آمیز انجام می‌دهد و بدین سان، هیچ خونی ریخته نخواهد شد.

اندیشه افراط گرایی در کشتار به هنگام ظهور

در احادیثی که از طریق اهل سنت رسیده، خون‌ریزی‌های بسیار زیاد و وحشتناکی در آن دوران ذکر شده است که به نقد و بررسی یکی از آن‌ها می‌پردازیم. یوسف بن یحیی مقدّسی شافعی در کتاب *عقد الدرر* روایت مرسله‌ای را از امیرمؤمنان علیه السلام درباره حوادث رُم (رومیّه)^۳ نقل می‌کند و می‌گوید: «... فَيَكْبُرُ الْمُسْلِمُونَ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، فَتَكُونُ كَالرَّمْلَةِ عَلَى نَشْرٍ، فَيَدْخُلُونَهَا، فَيَقْتُلُونَ بِهَا خَمْسِمِئَةَ أَلْفِ مُقَاتِلٍ، وَ يَغْتَسِمُونَ الْأَمْوَالَ، حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ فِي الْفَيْءِ شَيْئاً وَاحِداً، لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مِئَةُ أَلْفِ دِينَارٍ، وَ مِئَةُ رَأْسٍ، مَا بَيْنَ جَارِيَةٍ وَ غُلَامٍ؛ با گفتن سه تکبیر مسلمانان دیواره شهر مانند ریگ و شن‌های روانی که از بلندی‌ها فرو می‌ریزند، از هم متلاشی می‌شود. و داخل [روم] می‌شوند و در آن جا، پانصد هزار جنگجو را می‌کشند و غنائم و اموال را به گونه‌ای مساوی تقسیم می‌کنند، و به هر یک از آنان، صد هزار دینار و صد کنیز و یا غلام می‌رسد...»

این روایت - هرچند ظاهراً مربوط به قبل از ظهور است - مرسل است و مشکل سندی دارد و از نظر محتوا نیز قابل اعتماد نیست. پیداست که سازندگان این گونه احادیث، در خدمت حکومت‌های ستمگر بوده‌اند و به جهت توجیه پاره‌ای جنگ‌های

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶، چشم‌اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۳۱.

۲. *ارشاد القلوب دیلمی*، ص ۲۸۶.

۳. در شمال و غرب قسطنطنیه واقع است. حموی می‌گوید: امروز این نقاط، در اختیار اروپاییان است و پاپ در آن سکونت دارد. *معجم البلدان*، ص ۳، ص ۱۰؛ به فرهنگ معین، ج ۵، ص ۶۳۴ رجوع شود.

۴. *عقد الدرر*، ص ۱۹۱، باب ۹، ف ۱، یقتل من الروم خلقاً كثيراً و در صفحه ۱۸۰ و کتاب *العلل المتناهیه*، ج ۲، ص ۸۵۵؛ *معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام*، ج ۳، ص ۱۲۴.

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قتل‌عام‌ها و کشتارهای وسیعی که در آن‌ها صورت گرفت، چنین روایات ساختگی را وارد کتاب‌های روایی کرده‌اند. مانند روایتی که به امام علی علیه السلام نسبت داده‌اند که آن حضرت فرمود: «فَيُقْتَلُ مِنَ الرُّومِ حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الْفِرَاتِ بِالْدمِ؛^۱ یعنی به اندازه‌ای از رومیان به قتل می‌رساند که آب فرات رنگ خون به خود می‌گیرد!» ابن کثیر، در مورد جنگ قادسیه می‌گوید: «إِنْهَزَمَ الْفُرسُ وَ لَحِقَهُمُ الْمُسْلِمُونَ ... فَقَتَلَ الْمُسْلِمُونَ بِكَمالِهِمْ وَ كَانُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا. وَ قُتِلَ فِي الْمَعْرَكَةِ عَشْرَةٌ أَلْفًا وَ قَتَلُوا قَبْلَ ذَلِكَ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ؛ لشکر ایرانیان، شکست خورده و فرار کردند. مسلمانان، به تعقیب آنان پرداخته و تمامی فراریانی را که تعداد آن‌ها به سی‌هزار نفر می‌رسید، به قتل رساندند. در جنگ، ده هزار تن و قبل از شروع جنگ نیز همین عدد را به قتل رسانده بودند...»

وقتی به کتاب‌های تاریخی مانند *البدء و التاریخ و البدایة و النهایة* و ... که فتوحات، در آن‌ها به نگارش درآمده مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم، فرماندهان و زبردستان‌شان، جنایات زیادی را مرتکب شده‌اند.

روایاتی که می‌گوید، از هر نه نفر هفت نفر و یا از هر هفت نفر، پنج نفر و یا دو ثلث مردم کشته می‌شوند، به جنگ‌های قبل از ظهور، نظر دارند نه زمان ظهور. از سویی، اختلاف در تعداد مقتولان نیز علّت‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد از آن جمله، می‌توان تفاوت مناطق و محورهای درگیری و یا مراحل مختلف جنگ را نام برد.

با توجه به احادیث زیر و دقت نظر در دلالت آن‌ها، به این واقعیت پی می‌بریم که جهان، اندکی پیش از ظهور، دچار جنگ‌های خونینی خواهد شد.

حدیث ۱. «... عن أبي بصير و محمد بن مسلم، قالوا: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول: «لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلث الناس. فقيل له: إذا ذهب ثلث الناس فما يبقى؟ فقال، عليه السلام: أما ترضون أن تكونوا الثلث الباقي؟»؛ ابو بصیر و محمد بن مسلم می‌گویند: از امام صادق عليه السلام

۱. عقده الدرر، ۸۹.

۲. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۴۴.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۵ - ۶۵۶، ح ۲۹؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۰۶ (با اندکی تفاوت در عبارت «قلنا: إذا ذهب ثلثا الناس فمن يبقى؟»)

شنیدیم که می فرمود: امر ظهور تا این که دو سوم مردم از بین بروند واقع نمی شود. به حضرت عرض شد: اگر دو سوم مردم از بین بروند. چه کسی باقی می ماند؟ امام فرمود: آیا خرسند نمی شوید که شما جزء همان یک سوم باقیمانده باشید؟»
 حدیث ۲. «... عن زرارة، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: النداء حق؟ قال: إي؛ والله حتى يسمعه كل قوم بلسانهم. و قال، عليه السلام: لا يكون هذا الأمر حتى يذهب تسعة أعشار الناس؛ زراره می گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: آیا ندای آسمانی، حقیقت دارد؟ فرمود: آری؛ به خدا سوگند! چنان است که هر قومی با زبان خودشان، آن را می شنوند. همچنین فرمود: امر ظهور محقق نمی شود تا ۱۰٪ مردم از میان بروند.»

حدیث ۳. «... عن سليمان بن خالد، قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «قَدَامُ الْقَائِمِ مَوْتَانِ؛ مَوْتُ أَحْمَرَ وَ مَوْتُ أَبْيَضُ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةِ خَمْسَةِ. الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ، السِّيفُ؛ وَ الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ، الطَّاعُونَ؛ سليمان بن خالد می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: پیش از قیام قائم عليه السلام دو نوع مرگ و میر رخ می دهد: مرگ سرخ و مرگ سپید. تا این که از هر هفت نفر، پنج تن از بین می روند. مرگ سرخ، شمشیر و مرگ سفید، طاعون است.»

با ملاحظه این احادیث و روایات دیگر، مشخص می شود که حجم وسیعی از مرگ و میرها و خونریزیها، مربوط به دوران پیش از قیام امام عصر عليه السلام و قبل از ندای آسمانی است.

بنا به روایت یونس بن رباط که می گوید: «سَمِعْتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ كَانُوا فِي شِدَّةٍ. أَمَا أَنْ ذَاكَ لِمَدَّةٍ قَرِيبَةٍ وَ عَافِيَةٍ طَوِيلَةٍ؛ از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: اهل حق، از هنگامی که در شدت و سختی بوده اند، پیوسته در آن حال خواهند بود. بدانید که پایان آن سختیها، نزدیک و عافیت اش طولانی خواهد بود.»

به هر حال در نومییدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.»^۴

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، ب ۱۴، ح ۵۴.
 ۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۵ ب ۵۷، ح ۲۷.
 ۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ب ۱۵، ح ۴.
 ۴. إنشراح، ج ۵.

به نحو خلاصه، دسته‌ای از روایات در مورد خون‌ریزی‌ها، مربوط به دوران قبل از ظهور و دسته‌ای دیگر از مجهولات و اسرائیلیات است که با اهداف و انگیزه‌های مختلفی مانند خدشه‌دار کردن چهره نهضت جهانی و حکومت مهدی علیه السلام و یا توجیه کشتارها در فتوحات و ...، وارد کتاب‌های روایی شده است.

هم چنین، بخشی از آن‌ها، مرسله و مرفوعه است و مشکل سندی دارد، که مرفوعه فضل بن شاذان از امام صادق علیه السلام از این قبیل است:

«يَقْتُلُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَبْلُغَ السُّوقَ، قَالَ: فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ: إِنَّكَ لَتَجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالَ النِّعَمِ! فَيَعْهَدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ بِمَاذَا؟ قَالَ: وَ لَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدُّ بَأْسًا. فَيَقُومُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِي فَيَقُولُ لَهُ: لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لِأَضْرِبَنَّ بَنَ عُنُقِكَ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ الْقَائِمُ عليه السلام عَهْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؛ حضرت قائم - عليه السلام - به اندازه‌ای انسان‌ها را قتل و عام می‌کند که تا ساق پا را خون فرا می‌گیرد. شخصی از دودمان پدرش^۲ با اعتراض شدید به حضرت، می‌گوید: مردم را چونان گله گوسفندان که رم می‌دهند از خود دور می‌کنی! آیا این روش، بر اساس دستور رسول خداست؟ به چه دلیل چنین رفتار می‌کنی؟ یکی از یاران حضرت، از جای برمی‌خیزد و به فرد معترض می‌گوید: سکوت می‌کنی یا گردنت را بزنی؟ در این هنگام حضرت، عهد و پیمانی را از رسول خدا صلى الله عليه وآله بیرون می‌آورد و ارائه می‌دهد.»

چنان که در آغاز، یادآوری شد، این حدیث، مرفوعه است و مشکل سندی دارد. از سویی، محتوا و دلالت‌اش، ناقص و ناتمام است، زیرا سوق، هم به ساق پا می‌گویند و هم ممکن است نام شهر یا محلی باشد، همانند سوق الأهواز، (نام اهواز فعلی) سوق حَكَمَه (نام یکی از مناطق اطراف کوفه)، سوق اسد (در اطراف کوفه)، سوق الثلاثاء (منطقه‌ای در بغداد قبل از ساخته شدن شهر)^۳، بنابراین نمی‌توانیم بگوییم، «حتی یبلغ السوق» به معنای رسیدن خون به ساق پا است، خصوصاً با توجه به این که در حدیث مذکور، سخن از خون به میان نیامده؛ بلکه چنین به نظر می‌رسد که «سوق»،

۱. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۸۵ ب ۳۲، ف ۵۹ ح ۷۹۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷، ب ۲۷، ح ۲۰۳ - و باسناده (السید

علی بن عبدالحمید فی کتاب الغیبة) الی کتاب الفضل بن شاذان رفعه الی عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

۲. شاید مقصود این است که یکی از دودمان پیامبر و علی (علیهما السلام) باشد.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ موارد السجین، ص ۳۶۷؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۸۸.

به معنای «رسیدن به محل و مکانی خاص» باشد.

البته ما، براساس روایات صحیح، جنگ و خون‌ریزی‌ها، اعدام‌ها و انتقام از ظالمان را در عصر ظهور می‌پذیریم؛ ولی نه به این اندازه. روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام موجود است که تعداد قتل‌ها و مشخصات فردی و گروهی مقتولان، در آن‌ها مشخص شده است. بعد از نگرش به شیوه رفتار حضرت مهدی علیه‌السلام با دشمنان و معاندین، ذیلاً به معرفی آنان خواهیم پرداخت.

رفتار امام علیه‌السلام با دشمنان

ستمگران و زورمداران و زراندوزان، در همه نقاط گیتی، بر ملت‌های مظلوم و مستضعف سیطره داشته و دارند و در این زمینه فرهنگ‌سازی کرده‌اند. در این میان، جامعه اسلامی، خسارت‌های بیشماری را متحمل شده، به گونه‌ای که دشمنان اسلام، از آغاز رسالت نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همواره، در پی آزار و اذیت آن حضرت و پیروانش بوده‌اند و سرانجام، آن حضرت پس از تحمل مشقت‌های فراوان توانست مسلمانان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی راهنمایی کرده و سوق دهد و حکومت اسلامی برقرار نماید. با کمال تأسف طولی نکشید که به هنگام رحلت و بعد از آن، به گفته غزالی، ریاست‌طلبان با حیل‌های مختلف و فریب دادن مسلمانان، صاحب‌غدیر را که منصوب از سوی خدای حکیم بود و همگی به ولایت‌اش تبریک و تهنیت گفته بودند، کنار گذاشته و بر اریکه قدرت و سیاست تکیه زدند^۱ و بذر فاجعه و جنایات

۱. *مجموعه رسائل الامام الغزالی*، ص ۳۸۴، المكتبة التوفيقية مصر؛ *سیر اعلام النبلاء* ۱۹: ص ۳۲۸؛ *تذکرة الخواص*، ج ۱، ص ۳۵۶؛ که مولای متقیان، امیرمؤمنان، منصوب خدا، برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نخستین مرد مسلمان، فاتح خیبر و جانشین بلافصل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با آن همه مناقب، خانه نشین کرد و یگانه دخت و ریحانه آن حضرت، پس از رحلت پدر بزرگوارش، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و پس از آن حرمت شکنی دردناک، فاجعه‌ها یکی پس از دیگری وحشتناک تر جلوه گر می‌شود و اهل بیت (علیهم السلام) و پیروانشان در روزگار ستم و بیداد به سر برده و یکی پس از دیگری مظلومانه به شهادت می‌رسند و در روز عاشورا فاجعه به اوج رسیده و اهل بیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و شیعیان مخلص‌شان از کودک شیرخوار تا پیر هفتاد ساله مورد هجوم واقع می‌شوند، به گونه‌ای که روح و عواطف انسانی با شنیدن آن همه وحشیگری‌ها جریحه دار می‌گردد. و به قول ابوریحان بیرونی در کتاب *الانوار الباقية*: ص ۲۹۲، و فعل بالحسین و بأصحابه مالم يفعل فی جمیع الأمم بأشرار الخلق، یعنی در کربلا، باحسین علیه‌السلام و یاران او برخوردی کردند که هیچ ملتی با اشرار مردم چنین برخوردی نمی‌کند. این ستمگری‌ها تا قیام قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ادامه دارد و هر روز با رنگ‌های گوناگونی جلوه‌گری نموده و فاجعه‌ای وحشتناک رخ می‌دهد. و ظلم و فساد، گیتی را فراگیر می‌گیرد.

هولناک در جامعه اسلامی، کاشته شد به یقین، پیش از ظهور و نزدیک به آن، ستمگران خون‌ریزی بر جهان حاکم‌اند که از هیچ جنایتی فرو نمی‌گذارند. بنابراین، امام و رهبری که دست به قیام می‌زند، در برابر این همه کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها، چگونه برخورد کند، تا جهان را پر از عدل و داد سازد؟ بی‌تردید، گروه‌های معاندی که دست‌شان به خون بشریت آلوده گردیده و حق مردم را غصب کرده‌اند و یا پست و مقامشان به خطر افتاده، در مقابل حرکت اصلاح‌گرانه و نهضت امام، ایستادگی خواهند کرد. بنابراین، رهبری که قیام می‌کند و مأموریت تشکیل حکومت جهانی اسلام را دارد، باید برای برداشتن موانع از سر راه خود، نقشه و برنامه داشته باشد. در این جا، مروری بر این برنامه‌ها خواهیم داشت.

تربیت سپاهیان و تدارک مقدمات جنگ

امام عصر علیه السلام برای انتقام و خون‌خواهی از دشمنان اسلام و به ثمر رساندن انقلاب جهانی و اجرای حدود الهی و برقراری حکومت عدل جهانی، ناگزیر از جنگ خواهد بود و در مقابل‌اش، دشمنانی تا دندان مسلح و کج‌اندیشانی دنیا نگر، با در دست داشتن امکانات گسترده و چرخه‌های اقتصادی جهان و برخورداری از فن‌آوری پیشرفته و سازماندهی ارتش‌های قدرت‌مند، پرچم مخالفت برمی‌دارند و مانع مسیر اصلاح‌گرانه امام می‌شوند. از این رو، پیش از قیام، جنگاوران دریا دل و دست‌یارانی توان‌مند و کارآمد، به هدایت خاص و عام آن حضرت، تربیت می‌شوند و تعداد آنان، در بعضی روایات، سیصد و سیزده تن و در برخی، ده هزار تن و در تعدادی از آن‌ها، صد هزار تن و ... ذکر شده است.

تجهیزات جنگی و وسایل دفاعی

تجهیزات آنان، براساس روایتی از امام صادق علیه السلام، شمشیرهایی از آهن؛ اما نه این آهن شناخته شده است «لهم سیوف من حديد غير هذا الحديد» که اگر یکی از آنان، با شمشیر خود، بر کوهی ضربه زند، آن را دو نیم می‌کند.^۱ وسایل دفاعی آنان، طبق

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۴۱؛ انبیا الهداة، ج ۳، ص ۵۲۳.

روایتی از امام صادق علیه السلام به گونه‌ای است که اسلحه دشمن هرگز، بر آنان کارگر نیست.^۱

قاطعیّت امام در رویارویی با دشمنان

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ؛» فرمان خدای سبحان را جز کسی که در اجرای دستور الهی، مدارا نکند و سازشکار نباشد و به طمع‌ورزی نیفتد برپا نخواهد داشت.»

حضرت مهدی علیه السلام نیز به اقامه حدود و فرمان الهی قیام می‌کند و در برخورد با دشمنان از یک نوع مجازات استفاده نمی‌کند؛ بلکه نسبت به جرم اشخاص و گروه‌ها مجازات متناسب با آن را اجرا می‌کند و برخی از آنان را در جنگ نابود می‌سازد و حتی حق دارد فراریان و زخمیان آنان را نیز تعقیب کند^۲ و گروهی را اعدام، جمعی را تبعید و دست برخی را قطع می‌کند و به فرموده امام باقر علیه السلام: «... يَوْمَ الْقَائِمِ ... وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ؛ قائم، دست به قیام می‌زند ... و در اجرای احکام الهی، از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای بیم ندارد.»

بنابراین، به آن حضرت، «نِقْمَت و عذاب‌کننده مجرمان و دشمنان» لقب داده‌اند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِذَا تَمَّتْ أَحَدُكُمْ لِقَائِمَ فَلْيَتَمَّنَّهُ فِي عَافِيَةٍ؛ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَحْمَةً وَ يَبْعَثُ الْقَائِمَ نِعْمَةً؛ هنگامی که یکی از شما، آرزوی ظهور قائم را نماید، باید آرزو کند در عافیت و تندرستی باشد، زیرا، خداوند، حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را (برای آفریدگان) رحمت فرستاد و قائم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - را عذاب و نِقْمَت [بر دشمنان] می‌فرستد.»

امام صادق علیه السلام، دلیل ملقب شدن حضرت مهدی علیه السلام به لقب «نِقْمَت» را چنین بیان می‌دارد:

۱. همان.
 ۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰.
 ۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۴.
 ۴. غیبت نعمانی، ص ۲۵۳، ب ۱۴، ح ۱۳.
 ۵. کافی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ معجم احادیث الامام المهدی؛ ج ۴، ص ۳۶.

«فَتَمَّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَالْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ ﷺ وَ يَسِيرُ (وَيَصِيرُ) سَبَبًا لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَسُخْطِهِ عَلَى الْعِبَادِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ انْكَارِهِمْ حُجَّتَهُ؛ حَجَّتْ خِذَا، بَرَّ أَفْرِيدِغَانَ تَمَامَ مِى شُود تَا هَمَّگَان، نَسَبَتْ بَه دِین، شَنَاخْت پِیدَا کَنَنْد و بَر رُوی زَمِین، کَسِی بَاقِی نَمَاند کَه دِین بَه او اِبَلَغ نَشَدَه بَاشَد. (دَر آن هَنگَام) حَضَرَت قَائِمٌ ﷺ، ظَهُور مِى کَند و سَبَب نَقْمَت خِذَا و خِشْم و غَضَب او بَر بَنَدگَان مِى گَرَدَد، زِیرَا خِذَاوَنَد از بَنَدگَانش اَنْتِقَام نَمِی گِیرَد، مَگَر بَعْد از آن کَه بَه اِنْکَار حَجَّتْ اَش پِیرَدَاژَنَد.»

بنابراین، مشخص می‌شود آنان که مورد خشم و غضب امام عصر علیه السلام قرار می‌گیرند، کسانی‌اند که حجت بر آنان تمام شده؛ ولی حجت خدا را نمی‌پذیرند و سخت به انکار آن برمی‌خیزند.

محمد بن مسلم، ضمن حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «... أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى ﷺ فَخَرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَقَتْلُهُ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ ﷺ وَالْجَبَّارِينَ وَالطَّوَاعِيتِ، وَ أَنَّهُ يُنْصَرُ بِالسَّيْفِ وَ الرُّعْبِ وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ؛ أَمَّا شَبَاهَتْ او بَه جَدِّش مُحَمَّدِ مُصْطَفَى ﷺ قِیَام او بَا شَمشِیر اَسْت کَه دَشْمَنان خِذَا و رَسولِ اَش و جَبَّاران و طَاغوت‌ها را خِوَاهَد کُشْت و بَا شَمشِیر و رُعب، یاری مِى شُود و هِیچ یَک از پَرچَم‌های او شَکسْت خِوَرْدَه باز نِخِوَاهَد گِشْت.»

جنگ و کشتار

در هر مقطعی از زمان یا مکان، نوع رفتار و برخوردها با مخالفان و دشمنان متفاوت است. مثلاً، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحمت و ترویج دین بود و در زمان امام علی علیه السلام رحمت و منت‌گذاری بر مخالفان و ... باید دید به هنگام ظهور، رفتار امام زمان علیه السلام با دشمنان چگونه خواهد بود. برای پاسخ به این پرسش نگاهی به روایات می‌افکنیم.

حدیث ۱. «... عن زرارة، عن أبي جعفر علیه السلام قال: قلتُ له ... فقال: إسمُهُ إسمی قلتُ: أیسیرُ

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳، ب ۳۶، ح ۲۳.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷.

بِسِيرَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ قال: هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! يا زُرَّارَةُ! ما يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لِمَ؟ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سارَ في أُمَّتِهِ بِالْمَنْ، كانَ يَتَأَلَّفُ النَّاسَ، وَ الْقَائِمُ يَسِيرُ بِالْقَتْلِ. بِذاكَ أَمَرَ في الْكِتابِ الَّذِي مَعَهُ أَنْ يَسِيرَ بِالْقَتْلِ وَ لا يَسْتَسَيِّبَ أَحَدًا. وَبِئْسَ لِمَنْ نَواها!؛ زراره از امام باقر عليه السلام روایت کرده که [رسول خدا] فرموده است: نام او، نام من است. عرض کردم: آیا به سیره و روش حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفتار می کند؟ فرمود: زراره! هرگز! هرگز! به سیره او رفتار نمی کند. گفتم: فدایت گردم! برای چه؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ملایمت و نرمی و مهربانی رفتار کرد [تا دل ها را به دست آورد و مردم با آن حضرت آفت گیرند.]، ولی حضرت قائم - علیه السلام - سیاست قتل را در پیش می گیرد و طبق دستوری که در منشور همراه خود دارد، رفتار می کند و توبه کسی را نمی پذیرد. بنابراین، وای بر کسی که با او دشمنی ورزد!»

حدیث ۲. «... عن أبي بكر الحضرمي، قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَسِيرَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَانَتْ خَيْرًا لِشِيعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. إِنَّهُ عَلِمَ أَنْ لَلْقَوْمِ دَوْلَةٌ، فَلَوْ سَبَّاهُمْ لَسَبَّيْتُ شِيعَتَهُ. قال: قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقَائِمِ. أَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ؟ قال: لا؛ لِأَنَّ عَلِيًّا عليه السلام سارَ فِيهِمْ بِالْمَنْ لَمَّا عَلِمَ مِنْ دَوْلَتِهِمْ، وَ إِنَّ الْقَائِمَ عليه السلام يَسِيرُ فِيهِمْ بِخِلَافِ تِلْكَ السَّيْرَةِ لِأَنَّهُ لا دَوْلَةَ لَهُمْ؟ از ابوبکر حضرمی نقل می کند که گفت: از امام صادق عليه السلام شنیدم می فرمود: روش علی بن ابی طالب عليه السلام در میان اهل بصره، برای شیعیان اش، از آن چه خورشید بر آن می تابد، بهتر بود، زیرا او می دانست که این مردم (مخالفین)، دولتی را پیش رو دارند. اگر آنان را اسیر کرده بود، شیعیانش نیز اسیر می شدند. عرض کردم: مرا از حضرت قائم - علیه السلام - مُطَّلَع بفرما که آیا وی نیز با اهل بصره (یا مخالفین) همانند روش او رفتار می کند؟ فرمود: خیر، زیرا حضرت علی عليه السلام می دانست که حکومت های بعد از او، در اختیار دشمنان است، از این رو، با آنان به ملاطفت و چشم پوشی رفتار می کرد؛ ولی حضرت قائم، چون پس از خود، دولتی برای آنان نمی بیند، برخلاف سیره حضرت علی عليه السلام رفتار خواهد کرد.»

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۱، ب ۱۳، ح ۱۴؛ عقد الدرر، ص ۲۲۶، ب ۹، ف ۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۳، ح ۴، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرارة، عن يونس، عن أبي بكر الحضرمي. قال...: المحاسن، ص ۳۲۰، ح ۵۵؛ معجم أحاديث الامام المهدي، ج ۴، ص ۳۸.

این حدیث، از نظر سند، مورد اشکال است،^۱ زیرا اسماعیل بن مَرَّار در سند روایت، فردی مجهول است. اردبیلی در *مجمع‌الفائده* و *حُرّ عاملی در مدارک الاحکام* و علامه مجلسی به مجهول بودن وی تصریح کرده‌اند.^۲

حدیث ۳. «... عن یحیی بن العلاء الرازی، قال: سمعتُ ابا عبد الله علیه السلام یقول: ینتج الله تعالی فی هذه الأمة رجلاً منی و أنا منه، یسوق الله تعالی به بركات السماوات و الأرض، فتنزل السماء قطرها، وتخرج الأرض بذرها، و تأمنُ وحوشها و سباعها و یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، و یقتل حتی یقول الجاهل لو كان هذا من ذریة محمد صلی الله علیه و آله، لرحمته»؛^۳ یحیی بن علاء رازی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: خدای متعال میان این امت مردی را ظاهر می‌سازد که از من است و من از او هستم. خدای تعالی به سبب او، بركات آسمان‌ها و زمین را به آفریدگانش عطا می‌فرماید. آسمان، بارانش را فرود می‌بارد و زمین بذرهايش را می‌رویاند و حیوانات وحشی و درتده، در امنیت و آرامش بسر می‌برند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد و به اندازه‌ای از بیدادگران و دشمنان می‌کشد که نابخردان می‌گویند: اگر این مرد از دودمان محمد بود، ترحم می‌کرد.»

در این روایت نکته قابل توجه این است که اقامه قسط و عدل و گسترده شدن امنیت و شمول بركات را با از میان رفتن جور و برطرف شدن جائران و قتل آنان، مرتبط دانسته و اعتراض به قتل را از ناحیه نابخردان و عدم آگاهی آنان به امور و واقعیات، می‌داند. البته از نظر سند مورد اشکال است، زیرا در سند آن، احمد بن عثمان آدمی وجود دارد که فردی مجهول است.^۴

مدت جنگ‌ها

حدیث ۱. «حدثنا أبوهارون ...، عن زر بن حبیش، سمع علیاً (رضی الله عنه) یقول: یفرجُ

۱. *مرآة العقول*، ج ۱۸، ص ۳۶۱.

۲. *تنقیح المقال*، ج ۱۰، ص ۳۸۱، ش ۹۳۵، چ جدید.

۳. *غیبت شیخ طوسی*، ص ۱۸۸، ج ۱۴۹، جلد جدید؛ *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۱۴۶؛ *إثبات الهداة*، ج ۳، ص ۵۰۴.

۴. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۱، ص ۳۶۵. *ابن حماد*، ص ۹۶ - *حدثنا أبوهارون*، عن عمر بن قیس المملای، فی المنهال، عن زر بن حبیش، سمع علیاً یقول: *عرف السیوطی*، ج ۲، ص ۷۳؛ *کنز العمال*، ج ۱، ص ۵۸۹؛ *ابن طاووس*، ص ۶۶؛ *عرف السیوطی*، ج ۲، ص ۷۳؛ *کنز العمال*... ابن طاووس - *تنقیح المقال*، ج ۶، ص ۳۱۶، چ جدید.

اللَّهُ الْفِتْنِ بِرَجُلٍ مِّنَّا، يَسُومُهُمْ حَسَفًا، لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، يَضَعُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجًا، حَتَّى يَقُولُوا: «وَاللَّهِ مَا هَذَا مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ لَوْ كَانَ مِنْ وُلْدِهَا لَرَحِمْنَا!»؛ از زرّ بن حبیش نقل شده وی از امام علی علیه السلام شنید که می گوید: خدا، به سبب مردی از ما، فتنه و آشوبها را برطرف می سازد و (فتنه گران) را خوار و ذلیل می کند و به آنان جز شمشیر چیزی نمی دهد و شمشیر بر دوش نهاده و هشت ماه به شدت مبارزه می کند به گونه ای که مردم می گویند: به خدا سوگند! این، شخص از فرزندان فاطمه نیست! اگر از دودمان فاطمه بود بر ما ترحم می کرد!»

حدیث ۲. «... عن عیسی بن الخشاب، قال: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا؛ وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ، الْمَكْنَى بِعَمِّهِ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ...^۱؛ از عیسی بن خشاب نقل شده که به امام حسین علیه السلام عرض کردم آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: نه و لکن صاحب الامر رانده شده، دور افتاده، خون خواه پدرش و دارای کنیه ی عمویش است، شمشیرش را هشت ماه بر دوش می نهد.

حدیث ۳. «... عن أبي بصير، قال: سمعت أبا جعفر الباقر علیه السلام، يقول: «... و يضعُ السيف على عاتقه ثمانية أشهر هرجاً هرجاً حتى يرضى الله» قلت: فكيف يعلم رضا الله؟ قال: يلقي الله في قلبه الرحمة...^۲؛ از ابو بصیر نقل شده که گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ... شمشیر را هشت ماه بر دوش می نهد و به شدت مبارزه می کند، تا این که خداوند راضی شود. عرض کردم: چگونه به رضایت خدا پی می برد؟ فرمود: خداوند، به دل وی رحمت می اندازد...»

ابن اثیر، می گوید: «الهِرْجُ، قتال و اختلاط؛^۳ جنگ، یعنی کشتار و درگیری.» شاید منظور، این باشد که مدت عملیات تهاجمی لشکریان حضرت قائم علیه السلام که به تضعیف و شکسته شدن شوکت ظالمان و متلاشی شدن آنان می انجامد. هشت ماه

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸، ب ۳۰، ح ۵.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸، ب ۳۰، ح ۵؛ این حدیث، به گونه دیگری تفسیر و شرح داده شده. به فصل دوم این کتاب پیرامون «حکم تسمیه و بردن نام حضرت مهدی» مراجعه شود.

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۶۴.

۴. النهایة، ج ۵.

به طول می‌انجامد و پس از آن، به عملیات ایدائی و موضعی و مقطعی، روی می‌آورند که در فاصله‌های زمانی بعد، با آنان مقابله و برای همیشه ریشه‌کن خواهند شد. هر سه روایتی که در آن هرج و مرج ذکر شده، از نظر سند ضعیف‌اند؛ عمر بن قیس و عیسی بن خشاب، در سند روایت اوّل و دوّم، مجهول‌اند و در سند روایت سوم، ابن اُبی حمزه است که وی نیز مورد بحث و تضعیف قرار گرفته است.

قاطعیت امام، در برخورد با اشخاص و گروه‌های مختلف

ائمه طاهرین علیهم‌السلام، همه مهربان و منشأ رحمت و برکات‌اند. امام رضا علیه‌السلام، می‌فرماید: «الإمام، الأئیس الرقیق، الوالد الشقیق، و الأخ الشقیق و الأم البرّة بالولد الصغیر و مفرّع العباد فی الذاهیه النّاد؛ امام، همدمی رفیق، پدری دل‌سوز، چونان برادری تنی، مادر مهربانی نسبت به فرزند خردسال و در گرفتاری‌های هولناک پناه امت است.»^۱ نیز ابو ربیع شامی می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام، عرض کردم: امام! حدیثی از عمرو بن حَمِقْ به من رسیده آیا صحیح است؟ فرمود: بیان کن عرضه داشتیم: عمرو، نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت و آن حضرت در چهره او رنگی زرد مشاهده کرد. و فرمود: این زردی چیست؟ گفت: به بیماری مبتلا بودم. حضرت به او فرمود: «إِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَحِكُمْ وَ نَحْزَنُ لِحْزَنِكُمْ وَ نَمْرُضُ لِمَرَضِكُمْ وَ نَدْعُوا لَكُمْ فَتَدْعُونَ فَنُؤْمِنُ ... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: «صَدَقَ عَمْرُو؛ ما، در شادی شما شادیم و در غم و اندوه شما، اندوهناک و در بیماری شما، بیمار می‌شویم و برای شما دعا می‌کنیم. و شما که دعا می‌کنید ما آمین می‌گوییم. امام صادق علیه‌السلام، فرمود: عمرو، راست گفته است.»

نظیر این جریان را رُمیله از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند.^۲

امام عصر [عج] در پیامی به شیخ مفید می‌فرماید: «... إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْأَوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ؛ ما، سرپرستی شما را وانگذاشته‌ایم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم، اگر غیر از این بود، گرفتاری‌ها، شما را

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۰۷، بخش ۵، باب ۱۶، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴۰.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۰۶، بخش ۵، باب ۱۶، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۴ و ص ۱۴۰.

۴. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۹۸، دارالاسوة.

از پای می انداخت و دشمنان، شما را نابود می ساختند.»

در این زمینه، احادیث فراوانی وجود دارد: ائمه طاهرين عليهم السلام، مایه رحمت‌اند و مقتضی رحمت آنان، برداشتن موانع از سر راه است. مقابله قاطع با ظالمان و مخالفان حاکمیت اسلام، یکی از مصادیق رأفت و رحمت امام نسبت به مؤمنان است. با توجه به این که شرایط ویژه هنگام ظهور به گونه‌ای است که جایی برای کوچک‌ترین اغماض و مدارا با معاندان باقی نمی‌گذارد، قاطعیت امام و یاران مقتدر و شهادت‌طلب آن حضرت در رویارویی با دشمنان و ایجاد رعب و وحشت در میان آنان، هر مخالف ستم‌پیشه‌ای را به تسلیم وامی‌دارد و آنان، چنان مرعوب می‌شوند که برخی، خلع سلاح شده و قدرت رویایی را از دست می‌دهند. بدین ترتیب، دامنه برخورد نظامی و خون‌ریزی، تقلیل می‌یابد و به حداقل می‌رسد. از سویی، زمینه گناه نیز از میان می‌رود؛ چون، امنیت برای طاغیان و عاصیان وجود نخواهد داشت.

بنابراین، اکثریت مردم، مظلوم و ستم‌دیده و طالب خیر و صلاح و از کسانانی خواهند بود که امام عصر عليه السلام آنان را مورد لطف قرار می‌دهد و تنها گروهی اندک، مقاومت نشان می‌دهند. در چنین شرایطی، صلح و تقیه و رحمت و رأفت با این گونه افراد و گروه‌ها معنا ندارد و چاره‌ای جز شمشیر و اعمال قوه قهریه و قضاوت‌های داوودی و سلیمانی ندارد که در آن به گواهی شاهی، نیاز^۱ نیست.

بنابراین، اشخاص و گروه‌هایی مورد نِقْمَت واقع می‌شوند که مانع پیشرفت و به اصطلاح سدّ راه و صدّ عن السبیل هستند. از همین رهگذر، در روایت آمده است: «وای به حال کسی که مانع حرکت حضرت بشود.»^۲

برخی از مخالفان امام، قوم و نژاد خاصی دارند و بعضی، پیرو ادیان دیگرند و گروه‌ها و فرقه‌هایی به ظاهر مسلمان؛ ولی منافق صفت و یا مقدّسانی کج‌اندیش خواهند بود. امام زمان عج با هر یک، به شیوه خاصی برخورد خواهد داشت. با نقل روایاتی، به بیان این موارد می‌پردازیم.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۱.

۲. غیبت نعمانی، ۳۱؛ عقدالدرر، ص ۲۲۴، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹.

۱. قوم عرب

در روایاتی که از قوم عرب سخن به میان آمده، شاید منظور، اهل مکه و قبیله قریش به ویژه بنی‌امیه^۱ و بنی‌عبّاس و بنی‌شیبه و یا حکومت‌های عربی دست‌نشانده باشند. گروه‌های یاد شده، با اهل‌بیت علیهم‌السلام مشکل داشتند و عمده‌ترین سبب آن، جنگ بدر است که حقد و کینه حضرت علی علیه‌السلام را به خاطر کشتن پدران کافر، به دل داشتند.

به نقل تاریخ، در مکه بیست و پنج قبیله وجود داشت که بیست و سه قبیله آن‌ها بر ضدّ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مسلمانان متحد شدند و جنگ بدر را ترتیب دادند. واقدی - از علمای اهل سنت - در کتاب خود، هنگامی که کشته‌شدگان جنگ بدر را ذکر می‌کند، می‌گوید:

همه قبایل، کشته داشتند. در میان آنان، تعدادی را امیرمؤمنان علیه‌السلام به قتل رسانده بود. از این رو، آنان کینه شدیدی از امام علی و اهل‌بیت علیهم‌السلام به دل داشتند. از سویی، حکومت‌های پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را بر ضدّ امام علی علیه‌السلام تحریض و تحریک می‌کردند و زمانی که معاویه و بنی‌امیه، جبهه ائتلاف مخالفان را تشکیل دادند، همه طوایف و قبایل مذکور، بر محور بغض و کینه و انتقام جمع شدند. در طول تاریخ، بیش‌ترین مخالفت‌ها با اهل‌بیت علیهم‌السلام، از ناحیه این گروه‌های انحرافی و نژادپرست صورت گرفته است، با این که خود، مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام را می‌دانستند.

بنابراین، عمده‌ترین عوامل مخالفت قریش را با اهل‌بیت علیهم‌السلام در دو موضوع می‌توان بیان داشت:

۱. امام علی علیه‌السلام، تعدادی از آنان را در جنگ‌ها کشته بود، از این رو، آنان کینه به دل داشتند.^۲

۲. سران حکومت پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با طرح مسائل فرعی و عاطفی مبنی بر

۱. هرچند به نظر ما و طبق تحقیق و بررسی، امویان عرب نبودند؛ بلکه از اروپا - روم - به اسارت عرب‌ها درآمده و خود را عرب خواندند.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۸.

این که علی علیه السلام اجداد آنان را کشته، مردم را بر ضد آن حضرت تحریض و تحریک می کردند. در این جا، به احادیثی در مورد قریش و اهل مکه در شش بند اشاره می کنیم:

الف. اهل مکه و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

از ابوبصیر نقل شده می گوید: امام باقر علیه السلام، در ضمن حدیث مفصل و طولانی فرمود: «يقول القائم عليه السلام، لأصحابه: يا قوم! إن أهل مكة لا يريدونني ولكني مرسل إليهم لاحتج عليهم بما ينبغي لمثلي أن يحتج عليهم. فيدعوا رجلاً من أصحابه فيقول له: امض إلى أهل مكة، فقل: يا أهل مكة! أنا رسول فلان إليكم وهو يقول لكم: إنا أهل بيت الرحمة، ومعدن الرسالة والخلافة، ونحن ذرية محمد وسلالة النبيين وإنا قد ظلمنا واضطهدنا وفهرنا وابتز منا حقنا منذ قبض نبينا إلى يومنا هذا فنحن نستنصركم فانصرونا. فإذا تكلم هذا الفتى بهذا الكلام، أتوا إليه فذبوه بين الركن والمقام، وهي النفس الزكية. فإذا بلغ ذلك الإمام، قال لأصحابه: ألا أخبرتكم أن أهل مكة لا يريدوننا؟ حضرت قائم عليه السلام به یاران خود می گوید: ای مردم! اهل مکه، مرا نمی خواهند؛ ولی خدا مرا به سوی آنان فرستاده تا بر آنها اتمام حجت کنم به نوعی که سزاوار فردی مانند من است بر آنان اتمام حجت کند. از این رو، مردی از یاران خود را می طلبد و به او می فرماید: نزد اهل مکه برو و به آنان بگو: من فرستاده فلانی هستم و او به شما می گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافتیم و دودمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سلاله و نسل پاک پیامبران هستیم. مورد ظلم و ستم قرار گرفتیم و مقهور گردیدیم و از زمان رحلت پیامبران تا کنون، حق ما را گرفته و غصب کرده اند. اکنون از شما یاری می طلبیم، ما را یاری کنید. زمانی که آن جوان این سخن را بر زبان می آورد مردم مکه، بر وی هجوم می آورند و میان رکن و مقام سر از پیکر او جدا می کنند. و او همان نفس زکیه است. هنگامی این خبر به آن حضرت می رسد. به یاران خود می فرماید: آیا به شما خبر ندادم مردم مکه ما را نمی خواهند.»

۱. ر.ک: مقدمه کتاب *الأيام المكيه*، ص ۱۰، أنساب القرشيين، ص ۱۹۳.
 ۲. *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۳۰۷؛ *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۵۸۲ - ۵۸۳، ح ۷۷۳؛ *معجم احاديث الامام المهدي*، ج ۳، ص ۲۹۵.

ب. برنامه نو و ناسازگاری عرب

ابو بصیر، در ضمن حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام، روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «... إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ، لَا يَسْتَنْبِقِي أَحَدًا، وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَيِّمٍ؛ حضرت مهدی [عج] با برنامه (حکومتی) نو، سنتی جدید و قضاوتی تازه، قیام می‌کند. بر عرب‌ها، روزگار بسیار سختی خواهد بود. شایسته شأن و موقعیت او، جز کشتن دشمنان نیست و کسی از [دشمنان] را باقی نمی‌گذارد. و در اجرای امر الهی، از سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای پروا ندارد.»

واضح است که محور این روایت اعراب‌اند که آنان را تحت فشار قرار می‌دهد. و چنانکه اشاره شد منظور، حکومت‌های دست‌نشانده عرب و یا قریش و یا پس‌مانده بنی‌امیه و... می‌باشند نه قوم عرب. زیرا جمع کثیری از یاران حضرت را قوم عرب تشکیل می‌دهد.

ج. آغاز قیام و نخستین پایگاه دشمن

حدیث ۱. ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام، فرمود: «بُجِرْدُ السَّيْفِ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَفْتُلُ هَرْجًا، فَأَوْلُ مَا يَبْدَأُ بِنَبِيِّ سَبِيَّةٍ، فَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَ يُعَلِّقُهَا فِي الْكَعْبَةِ، وَيُنَادِي مُنَادِيَهُ: هُوَ لَاءِ سِرَاقِ اللَّهِ، ثُمَّ يَتَنَاوَلُ قُرَيْشًا فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عليه السلام، حَتَّى يُفْرَأَ كِتَابَانِ: كِتَابُ بِالْبَصْرَةِ، وَ كِتَابُ بِالْكَوْفَةِ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام؛ (حضرت مهدی) هشت ماه، شمشیر برهنه بر دوش دارد و دست به کشتار دشمنان می‌زند. نخستین مرحله کشتار او، قبیله بنی‌شبیبه (پرده‌داران کعبه) اند که دست‌های آنان را قطع و بر در کعبه می‌آویزد و منادی آن حضرت اعلام می‌دارد: اینان، دزدان [خانه] خدا هستند. سپس به قریش می‌پردازد و با ایشان جز با شمشیر برخورد نمی‌کند و به آن‌ها جز شمشیر پاسخی نمی‌دهد. و تا زمانی که دو پیام یکی در بصره و دیگری در کوفه مبنی بر بیزاری از امام علی علیه السلام، خوانده نشود، قائم عليه السلام دست به قیام نخواهد زد.»

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۵۳، ب ۱۴، ح ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۰۷، ب ۱۹، ح ۲؛ انبیا الهداة، ج ۳، ص ۵۴۵، ب ۳۲، ف ۲۷، ح ۵۳۴؛ حلیة الابرار، ح ۲، ص ۶۳۳.

سند این روایت، مورد نظر و تأمل است، زیرا یونس بن کلیب در آن وجود دارد که فردی مجهول است. ابن ابی حمزه نیز، مورد تأمل و بحث است.

حدیث ۲. سدید صیرفی، به نقل از مردی از اهل جزیره می‌گوید وی کنیزی را برای خانه خدا نذر کرده بود. او را به مکه آورد. به ملاقات حَجَبه و پرده‌داران رفت و آنان را نسبت به نذرش مطلع ساخت. برای هر کس از آنان موضوع را بیان می‌کرد، او می‌گفت: کنیز را برای من بیاور که خدا نذرت را می‌پذیرد. هر کدام از پرده‌داران خانه خدا توقع داشتند کنیز را به او بدهد.

از این موضوع وحشت شدیدی بر او مستولی می‌شود ماجرا را به یکی از یارانش از اهالی مکه نقل می‌کند. او می‌گوید: آیا پیشنهادی را از من می‌پذیری؟ می‌گوید: آری، اظهار می‌دارد: به مردی که رو به روی حجرالأسود نشسته و مردم گرد او جمع‌اند نگاه کن. وی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است. نزد او برو وی را از این ماجرا آگاه کن و ببین به تو چه می‌گوید، به همان عمل کن.

وی می‌گوید، نزد او رفتم و عرضه داشتم: خدا، تو را مشمول رحمت خودش قرار دهد! از اهل جزیره هستیم. کنیزی همراه دارم که او را نذر خانه خدا کرده‌ام و موضوع را به هر کدام از پرده‌داران گفتم، در پاسخ گفتند: کنیزت را نزد من بیاور تا خدا نذرت را بپذیرد. واز این واقعه، وحشتی شدید به من دست داده است. حضرت فرمود: ای بنده خدا! خانه، نه چیزی می‌خورد و نه می‌آشامد. کنیز خود را بفروش و به جستجوی همشهریان‌ات که به زیارت این خانه آمده‌اند، بپرداز و بنگر هر کدام از خرجی خود عاجز و درمانده شده‌اند، آن مبلغ را به او بده، تا بتواند به شهر و دیار خود بازگردد. او نیز همان کار را انجام می‌دهد در پی این کار، هر یک از پرده‌داران که به او می‌رسند، حضرت را مردی دروغگو و ناآگاه می‌شمارند!

آن مرد، گفته آنان را به امام باقر علیه السلام عرض می‌کند. حضرت می‌فرماید: تو، سخن آنان را به من گفتی، آیا سخن مرا نیز به آنان می‌گویی؟ عرض کرد: آری؛ حضرت فرمود: «به آنان بگو، ابو جعفر به شما پیام داد، چگونه خواهید بود آن گاه که دست‌ها و پاهایتان بریده شود و در کعبه آویخته گردد، سپس به شما گفته شود، فریاد برآورید که ما دزدان کعبه هستیم.»

هنگامی که آن مرد قصد دارد بپا خیزد حضرت می‌فرماید: «البتّه، آن کار را من

انجام نمی‌دهم؛ بلکه آن را مردی از دودمان من، انجام خواهد داد.»^۱

د. اهل مکه و جانشین امام

همان گونه که در بند «الف» همین بخش یادآوری شد، اهل مکه، نه تنها فرستاده امام را به قتل می‌رسانند؛ بلکه جانشین آن حضرت را نیز به شهادت خواهند رساند. ابو خالد، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «يُبَايِعُ الْقَائِمُ بِمَكَّةَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ، وَ يَسْتَعْمِلُ عَلَى مَكَّةَ، ثُمَّ يَسِيرُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ فَيَبْلُغُهُ أَنْ عَامَلَهُ قُتِلَ، فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيُقْتَلُ الْمَقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ ...»^۲؛ با حضرت قائم علیه السلام در مکه، براساس کتاب خدا و سنت پیامبر او، بیعت صورت می‌گیرد و آن حضرت، جانشینی را بر مکه می‌گمارد و خود به سوی مدینه حرکت می‌کند که خبر کشته شدن جانشین‌اش بین راه به او می‌رسد. حضرت، بی‌درنگ برمی‌گردد و کشتندگان را به قتل می‌رساند و بیش از این، کاری انجام نمی‌دهد [متعرض دیگران نمی‌شود] شاید این شخص همان فرستاده امام است که اهل مکه سر از پیکر او جدا می‌سازند.

هـ. اهل مدینه و جانشین امام

ابو خالد کابلی در خبر دیگری از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «... يَخْرُجُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَقِيمُ بِهَا مَا شَاءَ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ يَسْتَعْمِلُ عَلَيْهَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ. فَإِذَا نَزَلَ الشَّعْرَةَ جَاءَهُمْ كِتَابُ السُّفْيَانِيِّ إِنْ لَمْ تَقْتُلُوهُ لَأَقْتُلَنَّ مَقَاتِلِكُمْ وَ لَأَسْبِيَنَّ ذُرَارِيَكُمْ. فَيَقْبَلُونَ عَلَى عَامِلِهِ فَيَقْتُلُونَهُ، فَيَأْتِيهِ الْخَبْرُ، فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُهُمْ وَ يَقْتُلُ قَرِيشًا حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا أَكْلَةٌ كَبِشْ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ يَسْتَعْمِلُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَقْبَلُ وَ يَنْزِلُ النَّجْفَ»^۳؛ (حضرت مهدی [عج] رهسپار مدینه می‌گردد و در آن جا هر قدر بخواهد، می‌ماند. مردی از اصحاب خود را در آن جا جانشین خویش قرار می‌دهد. به سمت کوفه حرکت می‌کند. هنگامی در «شفره»^۴ فرود می‌آید. نامه سفیانی بدین مضمون به اهل مدینه می‌رسد، که اگر جانشین (مهدی علیه السلام) را نکشید. مردان شما را به قتل

۱. غیبت نعمانی ص ۲۳۶، ب ۱۳، ح ۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، ح ۸۳.

۳. همان، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۴. نام کوهی است در مدینه، و چراگاه گوسفندان آنان بود. معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۵۳.

می‌رسانم و زنان تان را به اسارت می‌گیرم. مردم مدینه بر فرمانروا هجوم آورده و او را به قتل می‌رسانند. این خبر به آن حضرت می‌رسد و به مدینه باز می‌گردد. و قاتلان را می‌کشد و به گونه‌ای قریش را نابود می‌کند که جز به تعداد لقمه خوراک گوسفندی، کسی از آنان باقی نمی‌ماند. سپس به سوی کوفه می‌رود و یکی از یارانش را به جانشینی خویش تعیین و پس از آن به نجف روی آورده و در آن‌جا منزل می‌گزیند.»

در این روایت نیز به فرض صحت سند، محور درگیری، قریش است نه تمامی مردم. قریش نیز که پرونده ننگین آنان بر همگان آشکار است در اثر تعدی و تجاوز و اقدام به قتل و جنایت، به سزای اعمال خود می‌رسند.

و. آمار کشته شدگان قریش و سابقه آنان

حدیث ۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِأَحَبِّ أَكْثَرِهِمْ أَلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ. أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقُرَيْشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: «لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَحِمَ!»

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم می‌فرمود: اگر مردم [مخالفان] می‌دانستند قائم [عج] آن گاه که ظهور نماید چه برنامه‌ای دارد، اکثر آنان، آرزو می‌کردند به جهت کشتار زیادی که از مردم [آنان] انجام می‌دهد هرگز آن حضرت را نبینند؛ آگاه باشید که! نخستین کشتار را در قبیله قریش خواهد داشت. از قریش جز شمشیر دریافت نمی‌کند و جز شمشیر ارمغانی به آنان نخواهد داد، [حضرت کار را به جایی می‌رساند] که بسیاری از مردم می‌گویند: این شخص، از دودمان محمد صلى الله عليه وآله، نیست، اگر بود، ترحم می‌کرد.»

کلمه «ناس» در روایات، به معنای «مخالفان اهل بیت» و کسانی است که همیشه بنای دشمنی با آنان را داشته و دارند.

حدیث ۲. «رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، أَقَامَ خَمْسَمِئَةَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ، ثُمَّ أَقَامَ خَمْسَمِئَةَ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ، ثُمَّ خَمْسَمِئَةَ»

۱. عمیبت نعمانی، ص ۲۳۳، ب ۱۳، ح ۱۸؛ عقد الدرر، ص ۲۲۷، ب ۹، ف ۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹، ب ۳۲، ح ۴۰۵۱؛ حلیة الابرا، ج ۲، ص ۳۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

أُخْرَى، حَتَّى يَفْعَلَ ذَلِكَ سِتَّ مَرَّاتٍ! قُلْتُ: وَ يَبْلُغُ عَدَدُ هَوْلَاءِ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، مِنْهُمْ وَ مِنْ مَوَالِيهِمْ؛
عبدالله بن مغیره می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم آل محمد [عج] ظهور کند، پانصد تن از قریش را بازداشت و سپس اعدام می‌کند. سپس پانصد نفر دیگر را به همین گونه و این کار را، شش بار تکرار می‌کند. پرسیدم: آیا تعدادشان به این اندازه می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری؛ خودشان و دوستان و هم‌پیمانان‌شان.»

در روایات دیگر از «موالی قریش» به «احابیش» تعبیر شده و منظور از آنان کسانی‌اند که در منطقه حبشی پایین دست مکه زندگی می‌کنند و با قریش هم‌پیمان شده‌اند که همیشه در کنار آنان باشند.^۲

حدیث ۳. «عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ... فَيُقْتَلُ أَلْفًا وَ خَمْسَمِئَةَ قَرِيشِي لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا فَرخٌ زُنَيْبَةٌ؟» از ابو جارود، در ضمن حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هزار و پانصد تن از قریش را به قتل می‌رساند که در میان آنان، جز زن‌زاده وجود ندارد.»

در این روایت، محدوده کشته شدگان و هویت و تعداد آنان، کاملاً روشن شده است.
حدیث ۴. «... عَنْ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْأَهْمَدَانِي، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَامِ - يَعْنِي الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِهِ علیه السلام - يَسْؤُمُهُمْ حَسْفًا وَ يَسْقِيهِمْ بَكَّاسٍ مُصْبِرَةً وَ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ هَرْجًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَتَمَنَّى فَجْرَةٌ قَرِيشٍ لَوْ أَنَّ لَهَا مُفَادَاةً مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِيُغْفَرَ لَهَا. لَا نَكْفُ عَنْهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ؟ حَارِثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اعْوَرَ هَمْدَانِي مَيَّ گويد: امير مؤمنان علیه السلام فرمود: پدرم فدای فرزند برگزیده کنیزان باد - یعنی قائم از دودمان او، آنان را خوار می‌سازد و جام شرنگ به آن‌ها می‌نوشاند و جز شمشیر به آنان پاسخی نخواهد داد. در این هنگام، زشتکاران قریش آرزو می‌کنند کاش دنیا و هر آن چه در آن است، در اختیار داشتند و آن را فدیة می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود؛ ولی دست از آنان برنخواهیم داشت تا خداوند راضی شود.»

شاید این روایات، بر روایات دیگر حاکم باشد و آن‌ها را نیز تفسیر و تبیین کند،

۱. /ارشاد، ص ۳۶۴: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۵: معجم احاديث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۲.
۲. مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۲۳: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴: امام حسين در مکه، طبعی، ص ۱۸.
۳. دلائل الامامة، ص ۲۴۱: معجم احاديث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۶.
۴. غيبت نعمانی، ص ۲۲۹، ب ۱۳، ح ۱۱.

زیرا به گونه‌ای واضح و آشکار می‌گوید: محدوده کشتار، زشتکاران قریش‌اند.

۲. مردم عراق

حدیث ۱- «... عن رفید مولى أبی هبیره، قال: قُلْتُ لِأبِی عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: جعلت فداکَ یابن رسولِ الله! یسیر القائمُ بسیرةِ علی ابنِ أبی طالبٍ فی أهلِ السَّوادِ؟ فقال: لا؛ یا رفید! إنَّ علی ابنِ أبی طالبٍ سارَ فی أهلِ السَّوادِ بما فی الجفْرِ الأبیضِ، وإنَّ القائمَ یسیرُ فی العَرَبِ بما فی الجفْرِ الأحمرِ. قال: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداکَ! وَ ما الجفْرُ الأحمرُ؟ قال: فَأَمَرَ إصْبَعَهُ إِلَى حَلْقِهِ، فقال: هکذا، یعنی الذَّبْحُ. ثُمَّ قال: یا رفید! إنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَیتِ نَجِیباً شاهِداً عَلَیْهِمْ شافِعاً لِما لَیْسَ لَهِمْ؛ رفید بنِ هبیره می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! فدایت شوم! آیا قائم [عج] میان مردم عراق به شیوه علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفتار می‌کند؟ فرمود: خیر، یا رفید! علی بن ابی‌طالب علیه السلام میان مردم عراق، براساس آن چه در جَفْر سفید آمده رفتار کرد (یعنی رفتاری با ملایمت) ولی قائم علیه السلام با عرب، براساس آن چه در جَفْر سرخ بیان شده رفتار می‌کند عرض کردم: «فدایت شوم! جفر سرخ چیست؟ آن حضرت، انگشت مبارک خود را به گلوی خود کشید و فرمود: این گونه رفتار می‌کند. یعنی دشمنان را گردن می‌زند. سپس فرمود: ای رفید! البته، هر خاندانی نجیب و گواهی دارد که بر عملکرد اهل خود شاهد است. و امثال آنان را شفاعت خواهد کرد.» مرحوم آقای خوبی در مورد «رفید»، ساکت است؛ ولی مامقانی می‌گوید: از این روایت، حُسن عقیده او ظاهر است.^۲

در این روایت نیز حدّ و مرزها کاملاً، مشخص شده که تمام عراق و تمام عرب مورد نظر نیست. امام علی علیه السلام خود، با تمام عراق و عرب، سر جنگ نداشت؛ بلکه خصوص ناکثین و عهدشکنان، با حضرت درگیر بودند امام عصر علیه السلام نیز فقط با ناکثین و مخالفان مقابله می‌کند.

حدیث ۲. «... عن عبدالرحمان بن الحجاج، عن الصادق علیه السلام قال: إذا قام القائم و أتى رَحْبَةَ الكوفةِ، فقالَ بِرِجْلِهِ هکذا، أو أوماً بیده إلى موضعٍ ثم قال: إخفروا هاهنا. فَيَحْفِرُونَ، فَيَسْتَخْرِجونَ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ دِرْعَ (إِثْنِي عَشَرَ دِرْعَ) وَ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ سَيْفِ، وَ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۵۲، ب ۱۴، ح ۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۷.
 ۲. تنقیح المقال، ج ۲۷، ص ۳۴۷، ش ۸۲۷۵، ج جدید؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۰۰.

بِيضَةَ لِكُلِّ بَيْضَةِ وَجْهَانِ، ثُمَّ يَدْعُوا اِثْنَيْ عَشَرَ اَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمَوَالِي، مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، فَيَلْبَسُهُمْ ذَالِكَ، ثُمَّ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَيْكُمْ فَاقْتُلُوهُ؛ از عبدالرحمان بن حجاج نقل شده که امام صادق عليه السلام فرمود: آن گاه که قائم عليه السلام دست به قیام بزند به رَحْبَه کوفه می‌آید و به محلی اشاره می‌کند و می‌فرماید: این جا را حفر کنید. چون حفر کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود، بیرون آورند که هر کلاه خودی دو طرف دارد. سپس دوازده هزار مرد از هواداران عرب و عجم خود را فرا می‌خواند و اسلحه بر اندام‌شان می‌پوشاند و سپس می‌گوید: کسانی را که چنین سلاحی در بر ندارند، به قتل رسانید.»

این روایت از نظر سند، مرفوعه و ضعیف است، شاید این اقدام، در ارتباط با نقطه خاصی از کوفه - رَحْبَه - باشد، نه تمامی افرادی که این فرم خاص از لباس را ندارند، زیرا معنای آن، این است که تمام ساکنان کره زمین را باید نابود کنند! حدیث ۳. در مورد (نبرد با سفیانی در کوفه) - به سبب طولانی بودن حدیث، به ترجمه آن اکتفا می‌شود.

«سید علی بن عبدالحمید، در «کتاب الغیبه» حدیث مرفوعی - مرسل - را از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «قائم عليه السلام می‌آید تا به نجف می‌رسد. در آن حال، لشکر سفیانی، به سوی آن حضرت و اصحاب او از کوفه بیرون می‌آیند، با این که مردم همه با آن حضرت‌اند. این قضیه، در روز چهارشنبه اتفاق می‌افتد. قائم عليه السلام مردم را دعوت می‌کند و به حق خودش سوگند می‌دهد و به آنان خبر می‌دهد که من مورد ظلم و ستم قرار گرفته و مقهور شده‌ام. و می‌فرماید: هر که در مورد خدا با من به گفت و گو بپردازد، من، نزدیک‌ترین مردم به خدا هستم. در پاسخ وی می‌گویند: از هر کجا که آمده‌ای به همان جا بازگرد ما به تونیازی نداریم، زیرا شما را شناخته و امتحان کرده‌ایم.»

بدین سان، بدون جنگ و خون‌ریزی پراکنده می‌شوند. با فرا رسیدن جمعه، دیگر بار حضرت، آنان را دعوت کرده. اتمام حجت می‌کند. که در آن حال، تیری از کمان رها می‌شود و به یکی از مسلمانان اصابت می‌کند و او را به قتل می‌رساند. و اعلان

۱. اختصاص، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۷؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۷.

می‌شود: فلانی کشته شد. در این هنگام، حضرت مهدی علیه السلام پرچم رسول خدا را می‌گشاید. وقتی آن را گشود، فرشتگان بدر به خدمت‌اش فرود می‌آیند. با فرارسیدن ظهر، نسیم فتح و پیروزی برای آن حضرت می‌وزد. و او خود و یارانش، بر دشمنان حمله می‌کنند. خدای تعالی او را بر آنها غالب می‌گرداند. و دشمن پا به فرار می‌گذارد جمعی را نیز به قتل می‌رساند تا آنان را به خانه‌های کوفه وارد می‌کند. منادی آن حضرت اعلان می‌دارد که: آگاه باشید! فراریان را تعقیب نکنید و زخمی‌ها را نکشید و با آنان به شیوه‌ای رفتار می‌کند که علی علیه السلام در جنگ جمل با اهل بصره رفتار کرد.^۱

این روایت نیز با قطع نظر از صحت سند، محور خاصی را مورد تهاجم و قتل قرار داده که لشکریان سفیانی‌اند و اصولاً خودشان به عراق و سرزمین‌های اسلامی تهاجم وسیعی انجام می‌دهند و به قتل و غارت دست می‌زنند. پس از شکست دادن آنان و فرار از صحنه و پناه بردن به خانه‌های کوفه، حضرت مهدی [عج] از تعقیب آنان نهی و جلوگیری می‌کند. این روایت با آن چه که به حضرت نسبت می‌دهند، منافات دارد.

۳. اهل کتاب

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت قائم [عج] تا پایان زندگانی، در مسجد سهله (کوفه) خواهد ماند؟ فرمود: «آری»؛ پرسیدم: اهل ذمه در نظرش چگونه خواهند بود؟ فرمود: «با آنان، رفتاری مسالمت‌آمیز خواهد داشت، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنها رفتار می‌کرد. آنان با خواری، جزیه می‌پردازند.»^۲

علامه مجلسی می‌گوید: «شاید این حکم، مربوط به آغاز قیام باشد، زیرا از ظاهر روایات برمی‌آید که از آنان جز ایمان پذیرفته نیست و اگر نپذیرند، کشته می‌شوند.»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۵؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

۳. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۶۰.

براساس این روایت و طبق بیان علامه مجلسی، امام علیه السلام نسبت به اهل کتاب (یهود و نصاری) نیز سیاست نرمش را پیش می‌گیرد. و از آنان مطالبه جزیه می‌کند، نه این که در همان ابتدا، به جنگ آنان برود و قتل‌عام کند. آری، در مرحله بعد، فقط اسلام آوردن و پذیرش دین حق را از آنان می‌خواهد؟ در غیر این صورت محکوم به قتل هستند. البته، در هر مرحله‌ای، عده‌ای از آنان به اسلام می‌گروند و یا پرداخت جزیه را می‌پذیرند و در نهایت، درصد اندکی خواهد ماند که قطعاً، افراد عنود و لجوج‌اند و چاره‌ای جز تصفیه و ریختن خون آنان، نخواهد بود.

۴. فرقه‌های انحرافی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «... وَإِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَ يُقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ؛ قائم علیه السلام در شرایطی ظهور خواهد کرد که کتاب خدا را بر ضد او تأویل و بر مبنای آن با حضرت به جنگ برمی‌خیزند.»

الف. زیدیه

در ضمن حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام بیان شده که: «سید حسنی آن جوانمرد خوش سیمای دیلمی^۱ جنبش خود را آغاز می‌کند... و دست بیعت به حضرت مهدی علیه السلام می‌دهد و خود و یارانش با آن حضرت بیعت می‌کنند؛ اما چهل هزار تن از صاحبان مصاحف که به زیدیه معروف‌اند، از بیعت خودداری می‌کنند و می‌گویند: این کار، سیخری بزرگ است. در ابتدای حدیث، آمده که حضرت مهدی علیه السلام معجزاتی را نشان می‌دهد. بدین سان، دو لشکر با هم درگیر می‌شوند. حضرت مهدی [عج] به سوی طائفه منحرف آمده و آنان را نصیحت و به پیروی از خویش دعوت می‌کند؛ ولی آن‌ها بر لجاجت و طغیان خود می‌افزایند و آن حضرت، فرمان به کشتن آنان می‌دهد و همه آن‌ها کشته می‌شوند.»^۲

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۹۷.

۲. دیلم، منطقه‌ای میان شمال قزوین و گیلان است.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵. «فیختلط العسکران فیقبل المهدی علیه السلام علی الطائفة المنحرفة - الزیدیه - فیعضهم ویدعوهم ثلاثة ایام فلا یزدادون الا طغیاناً و کفراً فیأمر بقتلهم فیقتلون جميعاً...»

ب. بَتریه^۱

«... عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام: ... يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبَتْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، فَرَأَى الْقُرَّانَ، فُقَّهَاءَ فِي الدِّينِ قَدِ قَرَّحُوا أَجْبَاهِهِمْ؛ أَبُو جَارُودٍ، نَقَلَ مِى كُنْدِ كِه اِمَامِ بَاقِر عليه السلام فَرَمُود: هِنِگَامِى كِه قَائِمِ قِيَامِ كُنْدِ، بِه سَوِى كُوفِه رِهَسِپَارِ مِى شُود. دَر اَن جَا ... شَانزِدِه هِزَارِ تَن اَز فِرْقِه بَترِيَه، مَسَلِّحِ دَر بَرَابَرِ اِمَامِ مِى اِيسْتَنَد. اَنان، قَارِيَانِ قُرَّانِ وَ فُقِيهَانِ دِينِي اِنْدِ وَ پِيشَانِي اَنانِ دَر اَثَرِ عِبَادَتِ زِيَادِ، پِينِه بَسْتِه. چِهْرِه اِيشَانِ دَر اَثَرِ شَبِ زِنْدِه دَارِي زَرْدِ شُدِه وَ نِفَاقِ سَرَاپَايِ اَن هَا رَا پُوشَانَدِه اِسْتِ يَكِ صَدَا فَرِيَادِ بَرْمِى اُورِنْدِ وَ بِه حَضْرَتِ مِى گُويِنْد: «اِي پَسِرِ فَاطْمِه! اَز هِمَانِ جَا كِه اَمْدِه اِي بَازِگَرْدِ، زِيَرَا بِه شَمَا نِيَازِي نِدَارِيْم. پَسِ اَز اَن، حَضْرَتِ شَمَشِيرِ مِى كَشْدِ وَ هِمِه رَا اَز مِيَانِ بَرْمِى دَارْدِ...»

اين روايت نيز با قطع نظر از سند، محور خاصي را كه خوارج طائفه بتریه اند، مورد بحث قرار می دهد، نه اين كه جهانيان را به قتل برساند و كشتار راه بيندازد.

ج. خوارج

مَسْعُودِي دَر مَرُوجِ الدَّهَبِ، حَدِيثِ مَرَسَلِي رَا اَز اَمِيرِ مَوْمِنَانِ عليه السلام نَقَلَ مِى كُنْدِ كِه حَضْرَتِ پَسِ اَز شَكْسَتِ خَوَارِجِ، هِنِگَامِ گِذْشْتَنِ اَز كِنَارِ گِشْتِگَانِ اَنانِ فَرَمُود: «اَن كَسِ شَمَا رَا بِه كَشْتَنِ دَادِ كِه شَمَا رَا فَرِيْفَتِ.» پَرَسِيْدِه شُد: اَو كِيَسْتِ؟ فَرَمُود: «شَيْطَانِ وَ نَفْسِ هَايِ پَلِيْدِ.» يَارَانِ پَرَسِيْدِنْد: اَيَا خِدَاوِنْدِ، اَصْلِ وَ تَبَارِ اَنانِ رَا تَا پَايَانِ دُنْيَا قَطْعِ كَرْدِ؟ حَضْرَتِ پَاسِخِ دَاد: «خَيْرِ؛ سَوِگِنْدِ بِه اَن كِه جَانِمِ دَر دَسْتِ اَوْسْتِ! اَنانِ دَر صَلْبِ هَايِ مَرْدَانِ وَ رَحْمِ زَنانِ خَوَاهِنْدِ بُوْدِ وَ پِيِ دَر پِيِ ظَاهَرِ خَوَاهِنْدِ شُدِ تَا اَن كِه بِه سَرِ كَرْدِگِيِ شَخْصِيِ بِه نَامِ «اَشْحَطِ» حِدَّةِ فَاصلِ رُودِ دَجَلِهِ وَ فِرَاتِ دَسْتِ بِه جَنْبِشِ مِى زِنِنْدِ. دَر اَن رُوزِگَارِ، مَرْدِيِ اَز اَهْلِ بَيْتِ مَّا، بِه جَنْگِ اَوِ مِى رُودِ وَ وِي رَا بِه هِلَاكَتِ

۱. بَترِيَه، يَكِ اَز قِرْقِه هَايِ زِيْدِيَه، اَز پِيروانِ كَثِيرِ النُّوِي هِسْتِنْد. اَنانِ، عَقَايِدِ مِشَابِهِي بَا سَلْمَانِيَه، يَكِي دِيگَرِ اَز قِرْقِه هَايِ زِيْدِيَه دَارِنْد. دَر اِسْلَامِ وَ كُفْرِ عَثْمَانِ، تَوْقِفِ وَ تَرْدِيْدِ دَارِنْد. دَر مَسْأَلِ اِعْتِقَادِي، مِشْرَبِ اِعْتِزَالِ وَ دَر فِرُوعِ فِقْهِي، بِيْشِ تَرِ پِيروِ اَبُو حَنِيفِه هِسْتِنْد. گِرُوهِيِ اَز اَنانِ نِيْزِ پِيروِ شَافِعِيِ يَا مَذْهَبِ شِيْعِه هِسْتِنْد. *بِهْجَةِ الْاِمَالِ*، ج ۱، ص ۹۵؛ *مَلَلِ وَ نَحْلِ*، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. *دَلَالِ الْاِمَامِه*، ص ۲۴۱؛ *مَعْجَمِ احَادِيْثِ الْاِمَامِ الْمَهْدِي*، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۷.

می‌رساند و از آن پس هیچ قیامی از خوارج تا روز قیامت انجام نخواهد پذیرفت.^۱ در این روایتِ مرسله نیز، سخن از کشتار نیست؛ بلکه محور بحث، کشته شدن فرمانده خوارج به دست حضرت است. و پس از آن، هیچ گونه تحرکی از آنان صورت نمی‌گیرد.

د. مُرَجَّه^۲

بشیر بن اراکه نبال. روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: «وَيَحْ هَذِهِ الْمُرَجَّةُ إِلَى مَنْ يَلْجُونَ غَدًا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا؟ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كُنَّا وَ أَنْتُمْ فِي الْعَدْلِ سَوَاءً. فَقَالَ: مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ أَسْرَ نَفَاقًا فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ غَيْرَهُ وَ مَنْ أَظْهَرَ شَيْئًا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ. ثُمَّ قَالَ: يَذْبَحُهُمْ - وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاتَهُ. وَ أَوْمَأُ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - ...^۳؛ وای به حال مُرَجَّه! هنگامی که قائم ما قیام کند، به چه کسی پناه خواهند برد؟ راوی گفت: آنان می‌گویند: در آن هنگام ما و شما در برابر عدالت یکسان خواهیم بود. فرمود: هر یک از آنان توبه کند، خدا از او می‌گذرد و اگر در درون خود نفاق و دورویی داشته باشد، خداوند، جز او کسی را از خود دور نمی‌کند و اگر چیزی از آن نفاق را آشکار سازد، خداوند خونش را خواهد ریخت. سپس فرمود: سوگند به آن کس که جانم در دست اوست! همچنان که قصاب، گوسفندش را سر می‌برد، سر از بدن آنان جدا خواهد ساخت. و با دست، به گلوی خود اشاره کرد.»

ه. مقدّس نماها

محمد بن اَبی حمزه، به نقل یکی از یاران خود، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «الْقَائِمُ يَلْقَى فِي حَرْبِهِ مَا لَمْ يَلِقَ رَسُولُ اللَّهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَاهُمْ حِجَارَةً مَنفُورَةً وَ حُشْبًا مَنحُوتَةً، وَ إِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ، وَ يَقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ^۴؛

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲. گروهی از فرقه‌های اسلامی هستند که معتقدند. معصیت کردن، به ایمان انسان زبانی نمی‌رساند، و با کفر، طاعت خداوند سودی ندارد. به این گروه مرَجَّه می‌گویند، چون بر این باور هستند که خداوند عذاب دادن آنان را تأخیر انداخته است. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۵.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۹۷.

قائم علیه السلام در پیکار خود با شرایطی مواجه خواهد شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن مواجه نگردید. رسول خدا، در حالی به سوی آنان آمد که بت‌های سنگی و چوب‌های تراشیده را پرستش می‌کردند؛ ولی قائم چنان است که بر ضدّ او خروج می‌کنند و کتاب خدا را بر ضدّ وی تفسیر می‌کنند. و به استناد آن، با او به جنگ برمی‌خیزند. از این روایت چنین به دست می‌آید که حضرت، مورد ظلم و بی‌مهری مردم قرار می‌گیرد. بنابراین، هر واکنشی را که دشمنان می‌بینند، نتیجه طبیعی عمل خودشان خواهد بود. از این رو، جا دارد به جای بررسی روایات کشتار، به بررسی روایات مظلومیت حضرت مهدی علیه السلام و بی‌مهری مردم نسبت به وی بپردازیم.

۵. ناصبی‌ها

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رفتار امام مهدی علیه السلام با ناصبی‌ها و کسانی که با شما دشمنی دارند، چگونه خواهد بود؟ فرمود: «یا ابا محمد! ما لِمَنْ خَالَفَنَا فِي دَوْلَتِنَا مِنْ نَصِيبٍ. إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ لَنَا دِمَاءَهُمْ عِنْدَ قِيَامِ قَائِمِنَا. فَالْيَوْمَ مُحْرَمٌ عَلَيْنَا وَ عَلَيْنَاكُمْ ذَلِكَ، فَلَا يَغْرُبُكَ أَحَدٌ! إِذَا قَامَ قَائِمِنَا انْتَقَمَ اللَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا أَجْمَعِينَ! ای ابا محمد! در دولت و حکومت ما، مخالفان، بهره‌ای نخواهند داشت. خداوند، در آن هنگام، ریختن خون آن‌ها را برای ما حلال خواهد کرد؛ ولی امروز، ریختن خون‌شان بر ما و شما حرام است. بنابراین، کسی تو را فریب ندهد. بدان! روزگاری که قائم ما قیام کند آن حضرت، انتقام خدا و رسولش و انتقام همه ما را خواهد گرفت.»

منظور سخن امام این است با توجه به این که نواصب، دشمن ائمه طاهربین هستند و دشمنی با آنان را دین و آیین خود می‌دانند، ریختن خونشان جایز است و بدین معنا نیست که حضرت، هر فردی را که ریختن خونش جایز است به قتل برساند. چنان که ائمه دیگر علیهم السلام، به ویژه کسانی که از قدرت ظاهری نیز برخوردار بودند، دست به این کار نزدند.

۶. منافقان

۱. ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «... و لو قد قام القائم علیه السلام ما احتاج إلى مسائلتكم عن ذلك و لأقام في كثير منكم من أهل النفاق حد الله؛ هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند. نیازی به پرس و جویی از شما ندارد و نسبت به بسیاری از منافقان میان شما، حدّ خدا را جاری خواهد ساخت.»

در این روایت نیز محور بحث منافقان‌اند. امام علیه السلام حدّ خدا را اجرا می‌کند. و این موضوع از اولیات و لوازم حکومت الهی است.

۲. امام حسین علیه السلام به فرزندش امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «سوگند به خدا! خون من از جوشش باز نمی‌ایستد تا خداوند، مهدی را برانگیزد. آن حضرت، به انتقام خون من، از منافقان فاسق و کافر، هفتاد هزار نفر را به هلاکت خواهد رساند.»^۲
اولاً: این روایت؛ مرسل است.

ثانیاً: محور موضوع، منافق و فاسق و کافر است.

ثالثاً: به قرینه روایات دیگر. این روایت را حمل بر موردی می‌کنیم که دشمنان بر نفاق و کارشکنی و لجاجت خود اصرار می‌ورزند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «آن گاه که حضرت قائم دست به قیام بزند، به کوفه می‌آید. چندین هزار تن مسلّح، فریاد بر می‌آورند: از هر جا آمده‌ای، به همان جا بازگرد که ما نیازی به فرزندان فاطمه نداریم. امام، آنان را تا آخرین نفر خواهد کشت. سپس وارد کوفه می‌شود و هر منافق شک‌گرایی را به هلاکت می‌رساند و کاخ‌های شهر را ویران می‌کند و هر مسلّح مخالف را از میان بر می‌دارد تا خدای عزوجل راضی شود.»^۳

روایت فوق، همان روایت بترتیه است که بحث آن قبلاً گذشت و از نظر سند، مرسل است.

۱. تهذیب، ج ۶ ص ۱۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۴۸۳؛ ملاذ الاخیار، ج ۹ ص ۴۵۵.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۲۹۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۸؛ ارشاد، ص ۳۶۴؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳ ص ۳۰۹.

قاطعیّت امام در برخورد با خودی ها

سعدان بن مسلم، از بعضی راویان. از امام صادق علیه السلام، روایت می کند که آن حضرت فرمود: «... بَيْنَا الرَّجُلُ عَلَى رَأْسِ الْقَائِمِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ^۱ (يَأْمُرُ وَ يَنْهَى) إِذْ قَالَ: «أَدِيرُوهُ»، فَيُدِيرُونَهُ إِلَى قُدَامِهِ، فَيَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، فَلَا يَبْقَى فِي الْخَافِقِينَ شَيْءٌ إِلَّا خَافَهُ^۲؛ در آن میان که مردی پشت سر قائم ایستاده و امر و نهی می کند، ناگاه آن حضرت دستور می دهد او را برگردانید. او را به پیش روی آن حضرت برمی گردانند و امام علیه السلام به گردن زدن او فرمان می دهد. بدین سان، در شرق و غرب گیتی، موردی باقی نمی ماند جز این که از قاطعیّت حضرت در اجرای احکام الهی می هراسد.»

این روایت، از نظر سند مرسل است و دلالت دارد که حضرت، در مقام قضا و اجرای حدود به علم خود عمل می کند.

به هر حال، پس از بررسی روایات، به دست می آید که درباره حجم و عدد قتل و انتقام، جانب افراط و تفریط لحاظ شده و واقعیت، چیز دیگری است. سیاست امام، همان سیاست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. گاهی مقتضای رأفت و عدالت و گستردن عدالت بر جامعه، ایجاب می کند دشمنانِ سرسخت و لجوج را که هرگز با حکومت حضرت مهدی کنار نمی آیند. - و عدد آنان زیاد نیست؛ ولی متأسفانه مبالغه بسیاری شده - از سر راه بردارد.

از سویی، برای به پا کردن حکومت الهی، آن هم به گستردگی جهان، این حجم از تلفات، طبیعی به نظر می رسد به ویژه با توجه به جمعیت جهان آن روز که این مقدار، درصد بسیار ناچیزی شمرده می شود.

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام طی خطبه ای راجع به حضرت مهدی علیه السلام فرمود: و یسیر الصدیق الأكبر براية الهدی و السیف ذی الفقار. و المخصرة، حتی ینزل ارض الهجرة مرتین و هی الکوفة، فیهدم مسجدها و یبنیه علی بنائه الاول. و یهدم مادونه من دور الجبارة و یسیر الی البصرة حتی یشرف علی بحرھا و معه التابوت و عصی موسی^۳.

۱. کذا و الظاهر زايدة الضمیر فیهما و الا یأمر و ینهی و یؤید ذلک الخبر الآتی.

۲. غیبیت نعمانی، ص ۲۳۹، ب ۱۳، ح ۳۲.

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸۵.

یعنی: مهدی، آن بزرگ راستگو - صدیق اکبر در حالیکه پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و عصا به همراه دارد، حرکت می‌کند تا به کوفه برسد، پس مسجد آنرا به همان گونه‌ای که قبلاً بود می‌سازد و خانه جباران را که اطراف آن ساخته شده، ویران می‌کند. سپس به طرف بصره حرکت می‌کند و خود را به ساحل آن می‌رساند در حالیکه تابوب [صندوقی که حضرت موسی به هنگام رحلت، عصا، سپر، الواح و تمامی علامت نبوت را به همراه داشت در آن گذاشته و به وصی خود یوشع سپرد] و عصای موسی را به همراه دارد.

۲. قال رسول الله ﷺ فيجتمع الناس إليه كالطير الواردة المتفرقة حتى يجتمع إليه ثلثمائة و اربعة عشر رجلاً، فيهم نسوة، فيظهر على كل جبار و ابن جبار، و يظهر من العدل ما يمتنى له الأحياء امواتهم.^۲

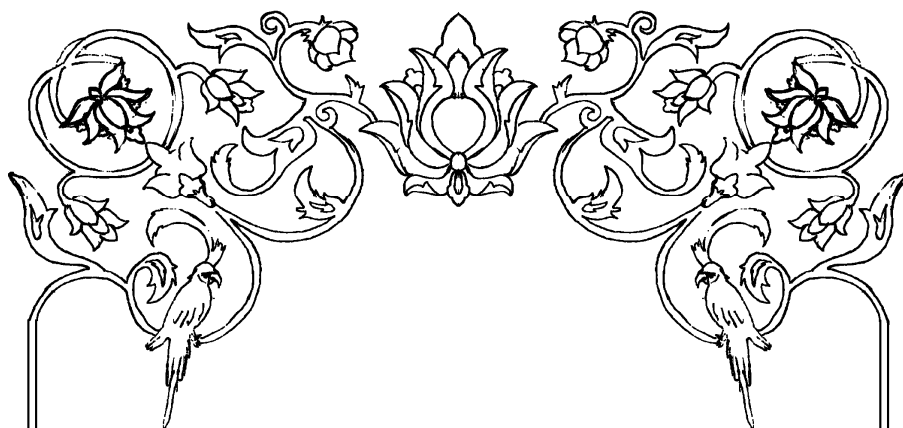
کلام مرحوم شیرازی: در خاتمه بحث به کلام بعضی از علماء و به چند نمونه از روایات اشاره می‌کنیم.

«ثم ان الامام الحجة يظهر على أخلاق جده رسول الله ﷺ و سيرته اما ما يتصوره البعض من كثرة إراقه الدماء و ما اشبهه، فلا دليل عليه فعن جابر بن يزيد: المهدي من ولدى ... اشبه الناس بى خلقاً و خلقاً. و عن الباقر عليه السلام اما سنة محمد فالقيام بسيرته و عن الصادق عليه السلام اما محمد، فيهدى بهده و يسير بسيرته.^۳ یعنی روش حضرت به هنگام ظهور همان اخلاق و رفتار پیامبر اکرم ﷺ است. اما این را که بعضی می‌گویند: از کثرت خون‌ریزی و نظایر آن، هیچ دلیلی بر آن نداریم بلکه روایات خلاف آن را ثابت می‌کند چنانکه روایت امام باقر و امام صادق علیهما السلام به این معنا اشاره دارد.

۱. مقدمه تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار، ص ۱۰۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۵؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۶۱؛ الاذاعة، ص ۱۱۹؛ البرهان، ص ۱۱۷.

۳. الامام المهدي، ج اول، مؤسسة المجتبی، بیروت.



فصل دهم:

سفارت و نیابت خاصه



یکی از مباحثی که پس از غیبت صغری و آغاز غیبت کبری دانستن آن بسیار ضروری و لازم است، بحث نیابت خاصه است که حضرت ولی عصر علیه السلام تا زمان ظهور، نایب خاصی نخواهد داشت و طبیعی است که از بسیاری ادعاهای رؤیت و مشاهدات و دعوی سفارت و نیابت خاصه بدین وسیله جلوگیری می‌شود و در این راستا، باید پیام‌های صادره‌ای که هر گونه رؤیت را نفی می‌کند، بررسی سندی و دلالی شود. در بحث حدیث‌شناسی با مطرح ساختن یک موضوع، درباره آن، در چند محور به بحث و بررسی می‌پردازیم:

نخستین محور

در این محور روایات مثبت و نافی نقل می‌شود و سپس به بررسی سندی آن روایات می‌پردازیم - البته در صورت نیاز، منبع آن روایات را مورد بررسی قرار خواهیم داد. در سند روایت اگر یک راوی دارای مشکل باشد، برای ما کافی است و روایت، گاهی به همین سبب، از درجه اعتبار ساقط خواهد شد. مگر اطمینان به صدور آن داشته باشیم.

دومین محور (شهرت روایی)

مطلب دیگری که در اعتبار روایت، اثر دارد، توجه به این نکته است که آیا حدیث را دیگران نقل کرده‌اند یا خیر؟ (به اصطلاح، شهرت روایتی دارد یا خیر؟) نقل دیگران تا زمان فعلی، هر چه بیشتر باشد، دلیل اعتبار بخشیدن آنها به روایت و عدم نقل، دلیل روگردانی آنها از روایت است.

سومین محور (فقه الحدیث)

در این مرحله به معنا و فقه الحدیث می‌پردازیم و سخنان بزرگانی مانند شیخ

صدوق، مجلسی اول و دوم، فیض کاشانی و ... خلاصه سخنانی را که در شرح روایات، از زمان شیخ صدوق تا امروز مطرح شده نقل می‌کنیم. برای پاسخگویی به شبهات وارده از گوشه و کنار جهان اسلام، باید در مباحث حدیث‌شناسی، با آگاهی لازم و دست پُر، وارد میدان شویم.

محور نخست

طبرسی می‌گوید: «اما الأبواب المرضیون فأولهم الشيخ الموثوق به ابو عمرو عثمان بن سعید، نصبه اولاً ابوالحسن علی بن محمد العسکری ثم ابنه ابو محمد الحسن، فتولى القيام بأمرهما حال حياتهما ثم بعد ذلك قام بأمر صاحب الزمان - ﷺ - و كان توقيعاته و جواب المسائل تخرج علی يديه فلما مضى لسبيله قام ابنه ابو جعفر (محمد) بن عثمان مقامه و ناب منابه فى جميع ذلك، فلما مضى هو قام بذلك ابوالقاسم (حسين بن روح)، من بنى نوبخت، فلما مضى هو قام مقامه ابوالحسن (علی) بن محمد السمری.»

سپس می‌گوید: «لم يقيم أحد منهم بذلك إلا بنص عليه من صاحب الأمر - ﷺ - و نصب صاحبه الذى تقدم عليه و لم تقبل الشيعة قولهم إلا بعد ظهور آية معجزة تظهر على يد كل واحد منهم من قبل صاحب الأمر تدل على صدق مقالتهم و صحة بابيتهم. فلما حان سفر أبى الحسن السمرى من الدنيا و قرب أجله قيل له: إلى من توصى؟ فأخرج إليهم توقيحاً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم يا على بن محمد السمرى أعظم الله أجر إخوانك فيك فإنك ميت ما بينك و بين سنة أيام. فاجمع أمرک و لاتوص إلى أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور إلا بعد إذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً و سيأتى إلى شيعتى من يدعى المشاهدة، ألا فمن ادعى المشاهدة، خروج السفينى و الصيحة، فهو كذاب مفتر و لاحول و لا قوة إلا بالله العلى العظيم؛ نخستين نماينده از نمايندگان مورد تأييد و رضایت شيخ ثقه، ابو عمرو، عثمان بن سعید است. این شخص را در آغاز امام هادى عليه السلام و سپس امام عسکرى عليه السلام به نمایندگی تعیین کردند و عهده‌دار کارها و امور آن دو بزرگوار بود. پس از رحلت آنان، عهده‌دار امور حضرت صاحب‌الزمان - ﷺ - گشت و پیام‌ها و پاسخ‌های حضرت به پرسش‌های مردم به وسیله او به آنان می‌رسید. پس از رحلت این نماینده، فرزندش محمد بن عثمان جانشین وی گشت و تمام کارهای وی را بر عهده گرفت و پس از درگذشت

او، ابوالقاسم حسین بن روح، این مسؤولیت را عهده‌دار شد. پس از مرگ او نیز، این مقام به علی بن محمد سَمُری سپرده شد.

هیچ یک از این چهار نماینده، بدون تعیین صریح حضرت صاحب‌الامر - عَلَيْهِ السَّلَام - و تعیین نماینده قبلی انجام نمی‌گرفت؛ بلکه شیعیان، نمایندگی چنین فردی را نمی‌پذیرفتند؛ مگر معجزه و کرامتی به اشاره حضرت به دست وی ظاهر می‌شد که دلیل بر صدق گفتار و ادعای وی تلقی می‌گشت.

با فرارسیدن زمان رحلت نماینده چهارم، به وی گفتند: به چه کسی وصیت خواهی کرد؟ [نماینده پنجم کیست؟] او بی‌درنگ نامه‌ای ارائه داد که در آن، چنین آمده بود:

ای علی بن محمد سَمُری! خداوند اجر برادرانت را در مصیبتِ فقدان تو، فراوان و پر ارج قرار دهد. آگاه باش که تا شش روز دیگر، از دنیا خواهی رفت. پس [به کارهای خود پرداز] و امور خود را سر و سامان بخش و پس از خود، کسی را جانشین قرار مده، زیرا، دوران غیبت کبری فرارسیده است و از این پس، جز به اذن خدای متعال، ظهوری نخواهد بود که پس از گذشت مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن دنیا از ظلم و بی‌عدالتی، رخ خواهد داد. دیری نخواهد پایید که برخی از شیعیان ما، ادعای مشاهده می‌کنند. آگاه باش هر کس پیش از رخداد جنبش سفیانی و شنیده شدن سروش [آسمانی] ادعای مشاهده کند، دروغگو خواهد بود و به ناروا سخن گفته است.»

شیعیانی که خدمت نماینده چهارم آمده بودند، از آن نامه نسخه‌برداری کردند و رفتند، پس از شش روز برگشتند وی را در حالت احتضار دیدند. بعضی از آنان پرسیدند: جانشین شما چه کسی خواهد بود؟ او در پاسخ گفت: خداوند آن چه را خود بخواهد به انجام خواهد رساند. و سپس مرغِ روحش به جنان پر کشید.

از مضمون پیام، این مطلب فهمیده می‌شود که پس از وی، دیگر سفارت خاصه وجود ندارد؛ بلکه اگر به ظاهر عبارت پیام، بسنده کنیم مشاهده همراه با ادعا نیز نمی‌تواند صحیح باشد و مدّعی مشاهده، دروغگو است؛ ولی به یقین، این معنا مقصود نیست و بزرگان و افراد مورد اطمینانی - که احتمال دروغ در آنها راه ندارد - ادعای مشاهده کرده‌اند.

بررسی سندی پیام شریف

پرسش:

آیا مشاهده ممکن است و می‌توانیم کسی را که ادعای رؤیت کند، تصدیق کنیم یا خیر؟

پاسخ:

براساس ظاهر این روایت، باید او را تکذیب کرد. برای این که بتوانیم نظر نهایی خود را ارائه دهیم. ابتدا باید سند روایت را بررسی کنیم، زیرا مهم‌ترین دلیل منکران، همین روایت است، سپس از جهت معنا و دلالت نیز در این روایت به دقت و تأمل بپردازیم.

این روایت، دارای نزدیک به پانزده منبع است که همگی یا از کتاب *کمال‌الدین* است یا به طور مستقیم، از ابن بابویه نقل کرده‌اند بین نقل از *کمال‌الدین* و ابن بابویه تفاوت است، زیرا اولی، از کتاب صدوق نقل می‌کند، دومی از شخص صدوق و این خود به عنوان یک طریق مطرح است.

شایان ذکر است که در این نقل‌ها، اختلاف مختصری وجود دارد؛ مثلاً در بعضی نسخه‌ها، «قد وقعت الغیبة التامة» است و در برخی «قد وقعت الغیبة الثانية» یا در بعضی نقل‌ها «سیأتی الی شیعتی من یدعی المشاهدة» و برخی «و سیأتی سبعون» آمده که چندان مهم به نظر نمی‌رسد.

در این بخش، به بیان متن سند می‌پردازیم، تا صحت ادعای ارسال و ضعف این روایت مشخص گردد.

شیخ صدوق می‌گوید: «حدثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب، قال: کنت بمدينة السلام (بغداد) . . .» سپس روایت و پیام حضرت را نقل می‌کند. در این سند، صدوق، از ابو محمد و او از نایب چهارم، نقل حدیث می‌کند؛ آیا این روایت را می‌توان مرسَل گفت؟

آیا توقیعات [پیام‌های] دیگری که بیان می‌کند، نیز مرسَل است؟^۱

شیخ صدوق در سال ۳۸۱ ق دنیا را وداع گفت و در دوران غیبت صغری و زمان

۱. *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۵، ص ۵۱۶، ح ۴۴.

نایب چهارم نیز در قید حیات بوده است. بنابراین شخص صدوق می‌تواند با یک واسطه از نایب چهارم نقلِ روایت کند و مشکل ارسال ندارد. آری، اگر سخنی هست، در مورد شخصِ ابو محمد الحسن بن احمد المکتب است که در کتب رجالی، نامی از وی نیامده؛ یعنی مدح و ذمّی از او نقل نشده و به اصطلاح، مهمل است.

قابل یادآوری است که شیخ صدوق، چند جا از وی نقل حدیث می‌کند؛ یک مورد، همین توقیع و پیام، دیگری دعای معروف «اللهم عرفنی نفسک»^۱ و - طبق نقل جمال‌الأسبوع^۲ - دعای دیگری نیز از ابن احمد المکتب روایت می‌کند؛ ولی این نقل‌ها، مشکل مهمل بودن راوی را حل نمی‌کند و ملاک مهمل نبودن، را در کتب رجالی باید جستجو کرد. نه در کتب روایی. (یعنی در کتاب‌های رجالی باید توثیق شود).

در خور توجه است، اگر این مبنا را بپذیریم که مشایخ ثقات نیز، خود ثقه هستند. ابن احمد المکتب، به دلیل این که از مشایخ شیخ صدوق است، ثقه خواهد بود؛ در نتیجه، توقیع و روایت یاد شده، معتبر تلقی می‌شوند. اگر گفته شود این مبنا پذیرفته می‌شود؛ اما فقط درباره احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی است که اگر از مشایخ خود نقل حدیث کنند، دال بر وثاقت آنها خواهد بود باز مشکل ابن المکتب حل نمی‌شود.

مبنای دیگر بر وثاقت مشایخ، اکتار (نقل بسیار) است، مانند کلینی و بزرگان دیگری در کتب اربعه که بیش از دو هزار بار از سهل بن زیاد، نقل حدیث می‌کنند. این اکتار، حاکی از این است که سهل بن زیاد مورد اعتماد آنان است، ضعیف نیست. به هر حال اگر مبنای اخیر را نیز بپذیریم، باز هم شامل این حدیث نخواهد شد.

اشکال:

چرا روایات مُرسَل شیخ صدوق، را به منزله مسانید تلقی کرده‌اند؟

پاسخ:

اولا این حدیث، مُرسَل نیست. وانگهی این سخن را در مورد کتاب «من

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۷.

۲. جمال‌الأسبوع، ص ۵۲۲.

لا یحضره الفقیه» گفته‌اند، با این که روایت مزبور، در *کمال‌الدین* است. راه حل مشکل این است که بگوییم: شیخ صدوق موضوعی با این اهمیت را بدون هیچ مناقشه و رد، شرح و توضیحی می‌آورد و این خود، حاکی از اعتماد او بر راوی یا صحت متن روایت است. هر چند این مطلب را نمی‌توان به همه جا و همه موارد تعمیم داد، در این مورد اطمینان حاصل می‌کنیم که به هر حال از این طریق می‌توان به صحت راوی یا روایتی پی برد. البته شهرت نیز، مؤید صحت این روایت است.

محور دوم: شهرت روایی

در این مرحله، به تشریح موضوع فراوانی یا اندک بودن منابع و کتاب‌هایی که این پیام را نقل کرده‌اند، می‌پردازیم که نتیجه آن، در استحکام و عدم استحکام روایت دارای تأثیر است.

منابع و مدارک این روایت - به ترتیب زمان - عبارتند از:

الف. *کمال‌الدین شیخ صدوق*، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴۴، ص ۵۱۶؛ البته شیخ صدوق، خود به این پیام دارای طریق است و می‌گوید: «حدّثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب قال: کنت: بمدینة السلام فی السنة التي توفی فیها علی بن محمد السمری فحضرته قبل وفاته بأیام ...؛ ابو محمد حسن بن احمد المکتب برای شیخ صدوق، نقل می‌کند در سال وفات نماینده چهارم - علی بن محمد سمری - در بغداد بودم. به دیدار او رفتم.» در نقل قبلی گفتیم عده‌ای، هنگام احتضار و قبل از وفاتش، نزد علی بن محمد سمری بودند که از این نقل مشخص می‌شود. از جمله افراد حاضر، ابو محمد بن احمد است که برای شیخ صدوق نقل روایت کرده است «فأخرج إلی الناس توقیعاً...» و دقیقاً همین پیام را نقل می‌کند؛ بدین ترتیب، نخستین مدرک، *کمال‌الدین* است که با یک واسطه از نماینده چهارم، این روایت را نقل می‌کند.

با دقت نظر علمی بیشتر، باید مقدار اعتبار این واسطه را بشناسیم. به فرض اگر نتوانیم توثیقی برای این شخص پیدا کنیم، نظر به این که شخصیتی مهم، مانند شیخ صدوق، مطلبی با این اهمیت را از هر کسی نقل نمی‌کند، به کشف‌اتی پی می‌بریم که این شخص نیز معتبر و مورد اعتماد است!!

ب. *غیبت شیخ طوسی*، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ این حدیث را از ابن بابویه نقل می‌کند و می‌فرماید: «أخبرنا جماعة» بنابراین، نقل این پیام از یک طریق نیست؛ بلکه آن را از

طرقی مختلف نقل می‌کند؛ از جمله افرادی که شیخ طوسی از آنان یاد کرده، شخصیت‌هایی مانند شیخ مفید را می‌توان نام برد.

ج. *احتجاج* ابو منصور طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸. ظاهراً روایت مزبور را به صورت مرسل می‌آورد؛ اما در مقدمه می‌گوید: سند روایات را نیاورده‌ام یا به سبب شهرت، یا مطابقت با عقول و یا مورد اتفاق است.

د. *تاج‌الموالید*، طبرسی، ص ۱۴۴؛

هـ. *اعلام‌الوری*، طبرسی، صاحب *مجمع‌البیان*، ص ۴۱۷، باب سوم، فصل ۱؛

و. *خرائج و جرائح*، قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۲۶، باب ۳۰، ج ۴۶؛

ز. *الناقب فی المناقب*، علی بن ابی حمزه طوسی، باب معجزات ائمه که بیشتر آن‌ها

را به صورت مرسل نقل می‌کند؛

ح. *کشف‌الغمة*، اربلی، ج ۳، ص ۳۲۰؛

ط. *صراط‌المستقیم*، بیاضی، ج ۲، ص ۲۳۶؛

ی. *منتخب‌انوار‌المضیئة*، نیلی، ص ۱۳۰؛

ک. *اثبات‌الهداة*، خرّ عاملی، صاحب *وسائل‌الشیعه*، ج ۳، ص ۶۹۳؛

ل. *بحار‌الانوار*، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و ج ۵۲، ص ۱۵۱؛

م. *معادن‌الحکمة*، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۸۸؛

ن. (از معاصرین) *منتخب‌الاثر*، آیت‌الله صافی، ص ۳۹۹؛

س. *معجم‌الاحادیث‌الامام‌المهدی*، تألیف این جانب به همراه جمعی از فضیلاب

حوزه علمیه قم، ج ۴، ص ۳۱۸.

با استفاده از این نقل‌ها می‌توان دریافت که به این حدیث توجه و اعتنا شده است. هر چند منظور ما، شهرت اصطلاحی^۱ نیست، این تکرر نقل در کتاب‌های بزرگان مذهب، قدما و متأخران و معاصران، بدون هر گونه اشاره به ضعف و ردّ آن را می‌توان یکی از شواهد - نه دلائل - اعتبار قرار داد، یا لاقلاً از شواهد عدم رد است.

۱. اما الشهرة الروائیة فهی عبارة عن إشتهار الروایة بین الرواة و تدوینها فی کتب الأحادیث، ولا إشکال فی کونها مرجحة لأحد المتعارضین بل هی المراد من قوله ﷺ فی المقبولة: فإن المجمع علیه لا ریب فیه. نگا: *فوائد‌الاصول کاظمی* تقریر بحث ایه الله نائینی، ج ۴، ص ۲۹۱.

محور سوم: فقه الحدیث و توجیہات ششگانه نوری

محدث نوری در کتاب خود «جَنَّة المَأْوَى فِي ذِكْرٍ مِنْ فَازِ بَلْقَاءِ الْحِجَّةِ فِي الْغَيْبَةِ الْكُبْرَى» به بیان سرگذشت عدّه زیادی از کسانی که خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام مشرف شده‌اند پرداخته و این حکایات را با حدیث شریف مزبور معارض می‌داند؛ بنابراین توجیہات و مناقشاتی را که وی بیان می‌کند ذیلاً متعرض می‌شویم:

توجیه نخست

«إنّه خبر واحد مرسل غیر موجب للعلم و لا يعارض تلك الوقایع و القصص التي يحصل القطع من مجموعها بل من بعضها، كيف يمكن الإعراض بوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله.» خلاصه توجیه نخست محدث نوری، این است که این خبر، مرسل و ضعیف است و توان تعارض با این همه حکایات را ندارد. وانگهی شیخ صدوق، خود به این روایت عمل نکرده است.

نقد توجیه نخست:

چنان که در این زمینه بحث شد، حدیث یاد شده، مرسل نیست. و ادعای عمل نکردن شیخ صدوق به آن شاید دور از واقع باشد.

توجیه دوّم

خلاصه توجیه این است که هدف از مشاهده، آن است که همراه با ادعای نیابت باشد و قرائن داخلی و خارجی، این معنا را تأیید می‌کند، زیرا بحث و موضوع مورد اثبات و انکار، اصل مشاهده نیست؛ بلکه ادعای نیابت خاصه و سفارت حضرت مهدی به شمار می‌آید.^۱

علامه مجلسی نیز با پذیرش همین توجیه می‌گوید: «و لعلّه محمول علی من یدعی المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه إلى الشيعة علی مثال السفراء لتلاّ ينافي الأخبار

۱. همین نظر و توجیه را از آیه الله شیخ مرتضی حائری رحمته الله در منزل و در حضور مرحوم آیه الله والد. شنیدم و از مرحوم والد سخنی برخلاف ویا رد آن نشنیدم.

التی مضت و سیأتی.»^۱

سخن علامه مجلسی ناظر به سند پیام نیست و حدیث را توجیه دلالی کرده و می‌فرماید: ادعای مشاهده، همراه ادعای نیابت از طرف امام زمان - علیه السلام - است که با اخبار منافات دارد، نه مشاهده معمولی.

ابن قولویته، چنین ادعایی را - نیابت خاصه پس از سفیر چهارم - کفر و ضلالت می‌داند؛ چنان که می‌گوید: بعد از آن که شنیدم ابوبکر بغدادی ادعای رؤیت همراه با نیابت کرده، به سرعت پیش او رفتیم و گفتیم: «آیا تو چنین ادعایی کرده‌ای؟» گفت: خیر؛

اما همین که وارد بغداد شدیم، ادعایش را تکرار کرد و با این ادعا، از شیعه جدا و منحرف گشت. بدین ترتیب، او را لعن کردیم، زیرا هر کس پس از سَمُری، ادعای نیابت کند، کافر، گمراه و گمراه کننده است.^۲

توجیه سوم

عدم امکان رؤیت حضرت، ارتباط به زمانی داشته که دشمنان حضرت فراوان بوده‌اند؛ بعضی از این دشمنان از اعضای خانواده خود حضرت مانند (جعفر کذاب) و برخی خارج از خاندان آن بزرگوار بودند و دلیل این مدعی، وجود جزیره خضراء، است.

نقد توجیه سوم:

موضوع جزیره خضراء خود، محل کلام است و ما در بحث آینده به آن خواهیم پرداخت. علامه مجلسی می‌گوید: «وجدت رسالة مشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء حسنت ایرادها لاشتغالها على ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب إنما افردت لها باباً لأنني لم أظفر به في الأصول المعتبرة و لندكرها؟ رساله‌ای یافتیم که به «سرگذشت جزیره خضراء» شهرت دارد و دوست داشتم آن را در این جا نقل کنم؛ چون - به مناسبت این فصل - از

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۷۷؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۴۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

کسانی یاد شده که حضور امام علیه السلام شرفیاب شده‌اند و مطالب شگفت‌انگیزی بر آن وجود دارد. و من برای نقل این داستان بابتی جداگانه اختصاص دادم، زیرا آن را در کتاب‌های معتبر نیافتیم.»

شیخ جعفر کاشف الغطاء ضمن حمله به ماجرای جزیره خضرا، می‌گوید: «کأنه لم ير الأخبار الدالة على عدم وقوع الرؤية من أحد بعد الغيبة الكبرى و لا تتبع كلمات العلماء الدالة على ذلك؛^۱ گویا این شخص، روایاتی را که دلالت بر عدم وقوع دیدار امام، پس از غیبت کبری دارد، ندیده و گویا کلمات علما را نیز به دقت بررسی نکرده است.» در پاسخ محدث نوری باید گفت: وی که این گونه با روایت شریف (توقیع) دست و پنجه نرم می‌کند و سعی در تضعیف آن دارد و این همه توجیه و مناقشه وارد می‌کند، چگونه به داستانی که پایه‌های آن متزلزل است، استناد می‌جوید و چگونه به روایتی استدلال می‌نماید که به تعبیر خودش، شخص راوی و قائل، به آن عمل نکرده است.

توجیه چهارم

مشاهده‌ای که نفی شده، رؤیتی است که همراه با شناخت حضرت مهدی علیه السلام باشد، یعنی شخص، به هنگام ملاقات، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام را بشناسد. این وجه را - که بسیار بعید به نظر می‌رسد - محدث نوری آورده و دلیلی برای آن ذکر نکرده است.

علامه بحر العلوم در ردّ صدور توقیع امام علیه السلام به شیخ مفید می‌گوید: «يشكل أمر هذا التوقيع بوقوعه في الغيبة الكبرى مع جهالة المبلغ و دعواه المشاهدة المنافية لما بعد الغيبة الصغرى؛ اشکال شده که این توقیع (پیام)، در زمان غیبت کبری بوده، - واسطه نیز مشخص نیست - و ادعای مشاهده نیز براساس توقیع (پیام) شریف، پذیرفتنی نخواهد بود.»

علامه طباطبائی می‌گوید: ۱. ممکن است شیخ مفید، به وسیله قرائن، به صدور پیام از ناحیه مقدسه یقین پیدا کرده باشد.

۱. حق المبین فی تصویب المجتهدین (سنگی)، ص ۸۷

۲. این پیام خود، مشتمل بر غیب‌گویی است که جز خدا و اولیائش کسی قادر بر اطلاع از آن نیست.

۳. مشاهده‌ای که نفی شده، آن است که امام را ببیند و در زمان رؤیت، یقین داشته باشد او حجّت خداست. ما نیز چنین ادعایی از رساننده نامه به شیخ مفید نشنیده و سراغ نداریم.^۱

توجیه پنجم

آن چه نفی شده، ملاقات عمومی با امام علیه السلام است؛ اما ملاقات خصوصی امکان‌پذیر است.

علاّمه بحرالعلوم می‌گوید: ما نمی‌توانیم بپذیریم که خواص نمی‌توانند به دیدار امام نایل گردند. هر چند از ظاهر روایات برمی‌آید که هیچ کس نمی‌تواند امام را ببیند؛ ولی ما به دلیل واقعیت‌های خارجی که ملاقات خصوصی برای عده‌ای از خواص را ممتنع نمی‌داند و از سویی چند روایت، ملاقات را برای برخی خواص ممکن می‌داند، از ظاهر روایات صرف نظر می‌کنیم.

محدّث نوری می‌گوید: شاید مقصود وی از برخی روایات، همان مواردی است که در بحار ذکر شده یا روایاتی است که در *کافی*، *نعمیة نعمانی* و *نعمیة طوسی* آمده است. سی نفر همواره از امام علیه السلام محافظت می‌کنند و طبیعی است که این افراد، امام را می‌بینند.

شیخ طوسی می‌گوید: «لا یجب القطع علی استتاره عن جمیع اولیائه؟» واجب نیست که یقین حاصل شود امام علیه السلام - از همه دوستانانش مخفی است.»

شواهد محدّث نوری

شواهد و مستندات محدّث نوری برای تقویت توجیه پنجم:

۱. *جنة المأوی*، ضمیمه کتاب: *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۱۹.

۲. *النعمیة* شیخ طوسی، ص ۹۹.

متن روایت

علی بن مهزیار به حضرت حجت بن الحسن علیه السلام عرض می‌کند: من می‌خواهم آقای را که پنهان است، ببینم.

امام علیه السلام می‌فرماید: «او پنهان نیست؛ بلکه عمل شما سبب شده او را نبینید.»

نقد:

از آن جا که مستند محدث نوری مخدوش و مُرسل است، نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ ولی از این روایت نتیجه می‌گیرد که امام علیه السلام برای خواص، قابل مشاهده است و برای تأیید این مدّعا، سلسله روایاتی را به عنوان شاهد ذکر می‌کند که آن‌ها را ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

شاهد اول

«محمّد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن ابن محبوب، عن اسحاق بن عمّار قال: ابوعبدالله علیه السلام: «للقائم غیبتان أحدهما قصيرة و الأخری طویلة، الغیبة الأولى لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة شیعیته و الأخری لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة موالیه؛ محمد بن یحیی، به نقل از محمد بن حسن، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام دارای دو غیبت، یکی کوتاه دیگری طولانی است که در غیبت نخست جز شیعیان خاص وی، کسی از محل اقامت او آگاه نیست و در غیبت دوم، تنها برجسته‌ترین یارانش از جایگاه وی اطلاع دارند.»

نقد

این روایت، به جهت وجود اسحاق بن عمّار در سند آن، که موارد زیادی نقل حدیث شاذّ و نادر دارد^۱ روایتی مخدوش است. هرچند به نظر عده‌ای او موثق است. علامه مجلسی می‌گوید: اسحاق بن عمّار موثق است^۲ و مقصود از «موالیه» یا خدمتکاران و اهل و اولاد حضرت‌اند یا عده سی نفره‌ای که بدان‌ها اشاره شده است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۷۶۹.

۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

برخی خواص شیعه، در غیبت صغری از جایگاه آن حضرت مطلع بودند. علامه مجلسی سپس با ذکر نام نمایندگان حضرت، همان پیام نایب چهارم را بیان می‌کند. گویی با این بیان، آن را تلقی به قبول کرده است.

شاهد دوم

«عده من أصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن علی بن اَبی حمزه، عن اَبی بصیر عن اَبی عبدالله قال: «لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة و لابد له فی غيبته من غزلة و نعم المنزل طيبة و ما بثلاثين من وحشة؛ بنابه نقل جمعی از علمای ما، از احمد بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از علی بن اَبی حمزه، از ابوبصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صاحب الأمر، قهراً غیبتی خواهد داشت و در این غیبت در تنهایی و غزلت به سر خواهد برد و بهترین جایگاه اقامتش «طَیِّبَه» (مدینه) است و همراه با سی تن که همواره در کنار او هستند، بیم و هراسی به خود راه نمی‌دهد.»

نقد

علامه مجلسی می‌گوید: این روایت ضعیف است یا موثق، [در آن اختلاف است] در سند آن تردید دارم. گویی وی نظر به ضعف علی بن اَبی حمزه بطائنی دارد سپس می‌گوید: غزله یعنی بریدن و جدایی از مردم؛ «طَیِّبَه» نام مدینه الرسول و دلیل بر این است که حضرت، در مدینه و اطراف مدینه سکونت دارد. عده‌ای مقصود از طَیِّبَه را، شهر مدینه نمی‌دانند؛ بلکه به عقیده آن‌ها اسم مکانی است که حضرت ولی عصر علیه السلام در آن جا زندگی می‌کند که سخن صحیحی نیست و با گمان و تخمین گفته شده است.

علامه مجلسی، در تبیین این روایت، ذیل عبارت «و ما بثلاثين من وحشة» می‌نویسد: یعنی امام، تنها نیست؛ بلکه سی نفر وی را همراهی می‌کنند و در خدمت او هستند. او با بیان احتمال دیگر، می‌گوید: «و ما بثلاثين من وحشة» یعنی سیمای امام علیه السلام وی را، در سن سی سالگی نشان می‌دهد و انسان در این وضعیت، از تنهایی

وحشت ندارد. سپس می‌گوید: البته درستی این وجه، بسیار بعید به نظر می‌رسد.^۱ بنابراین، اگر توجیه نخست را بپذیریم، دیدگاه محدث نوری تأیید و تقویت می‌شود. علامه مجلسی می‌گوید: «شارحان احادیث، تصریح کرده‌اند که آن سی نفر، در طول هر قرن عوض می‌شوند و افراد دیگر، جایگزین آنها می‌گردند، زیرا طول عمر، فقط برای وجود نازنین حضرت ولی عصر - علیه السلام - اراده شده است»^۲ پس در هر عصر، سی تن با امام علیه السلام هستند.

با توضیحات گذشته، این روایت، ناقض پیام شریف حضرت تلقی نمی‌شود و نفی رؤیت و مشاهده را نیز خدشه‌دار نمی‌سازد، مگر آنکه گفته شود که نسبت عام و خاص است و روایت اخیر مخصص توفیق است.

شاهد سوم

«أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد بن عقده، حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن، حدثنا عيسى بن هشام، عن عبدالله بن جبله، عن ابراهيم بن المستنير، عن المفضل بن عمر، عن ابي عبدالله، قال: «إن لصاحب هذا الأمر غيبتين أحدهما تطول حتى يقول بعضهم مات وبعضهم يقول قُتل وبعضهم يقول ذهب، فلا يبقى من أصحابه إلا نفر يسير، لا يطلع على موضعه أحد من وليّ ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره؛ یعنی صاحب الأمر، دارای دو غیبت است که یکی از آن دو به اندازه‌ای طولانی خواهد شد که بعضی می‌گویند او از دنیا رفته است و برخی می‌گویند کشته شده و بعضی می‌گویند [به دیار دیگری] رفته است. از یاران او جز تعداد اندکی کسی باقی نخواهد ماند و جز فردی که خدمتگزاری حضرت را عهده‌دار است کسی از جایگاه وی آگاهی ندارد.»

نقد:

در یک مبنا، هر راوی که در تفسیر قمی آمده و علی بن ابراهیم قمی از او نقل حدیث کرده، ثقة است.^۴ و این مبنا مورد قبول آیت‌الله خویی نیز هست. بنابراین،

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۵۰.

۲. *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۳۲۰؛ *جنته المأوی*، ص ۲۲۰.

۳. *غیبت نعمانی*، ص ۷۱؛ ج ۵؛ *غیبت طوسی*، ص ۶۱ ج ۶.

۴. مدخل *معجم رجال الحدیث*، ج ۱، ص ۴۹، نظر ما همین بود. ولی در سال ۱۴۲۸ در بحث‌های خارج فقه‌مان طی
←***

روایت، از جهت ابراهیم بن مستنیر اشکالی ندارد.

ولی در سلسله رجال سند روایت، قاسم بن محمد وجود دارد که ناشناخته است^۱ در نتیجه، روایت ضعیف می‌باشد. از جهت متن نیز این روایت نمی‌تواند با توقیع نفی مشاهده تعارض کند، زیرا این روایت، فقط رؤیت و مشاهده امام را ثابت می‌داند که در این صورت نیز از جهت دلالتی، نافی پیام شریف نیست.

محدث نوری برای توجیه پنجم و در تأیید آن، دیدگاه‌ها و نظرات برخی علما و بزرگان را می‌آورد که ما نیز متعرض آنها خواهیم شد از جمله:

سید مرتضی می‌گوید: «إِنَّا غَيْر قاطعین علی أن الامام لا یصل إلیه أحد و لا یلقاه بشر، فهذا أمر غیر معلوم و لا سبیل إلی القطع علیه؛ ما یقین نداریم که کسی نمی‌تواند خدمت امام برسد و با حضرت دیدار کند، بر این اساس، موضوع یاد شده قضیه‌ای است نامعلوم و نمی‌تواند راهی برای یقین به این مطلب تلقی شود.» سید مرتضی می‌افزاید: «دیدار برخی از مردم با امام علیه السلام کاری ناممکن و محال نیست.»^۲

سید بن طاووس خطاب به فرزندش می‌گوید: «و الطریق مفتوح إلی إمامک لمن یرید الله جل شأنه عنایت به و تمام إحسانه إلیه؛^۳ برای کسانی که لطف و عنایت الهی شامل حالشان گردد و کمال احسان را در حق آنان نماید، راه دیدار با امام و پیشوایتان همچنان گشوده است.»

سید بن طاووس می‌افزاید: «اگر حضرت، اکنون برای همه مردم ظاهر نباشد، هیچ مانعی وجود ندارد که بعضی از شیعیان با او دیدار کنند و از کارها و بیانات حضرت اطلاع داشته باشند.»^۴

شیخ طوسی می‌گوید: «اگر دشمنان، مانع ظهور حضرت شدند، هرگز نتوانستند

→

چندین جلسه بحث. نظر دیگری را پذیرفتیم.

۱. مستطرفات علم رجال، ص ۲۵۷، ج ۶

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰.

۳. تنزیه الانبیاء، ص ۲۳۴.

۴. کشف المحجّة، ص ۱۵۳.

۵. طوائف، ص ۱۸۵.

مانع دیدار آن حضرت با دوستدارانش گردند.^۱
آخوند خراسانی می‌گوید: «احتمال دارد بعضی از دوستداران بسیار شایسته‌اش، خدمت حضرت مشرف شوند.»^۲

نائینی می‌گوید: «اجماع دخولی در زمان غیبت، عادتاً ممکن نیست؛ اما این اتفاق رخ می‌دهد که برخی از افراد نیک‌سرشت خدمت حضرت مشرف و از ایشان دستور بگیرند.»^۳

آیت‌الله العظمی گلپایگانی می‌گوید: «به طور کلی، برای تشریف، نمی‌توان راهی را که همه به آن برسند، ارائه داد؛ مگر عده‌ای معدود، به گونه‌ای که حضرت را بشناسند، به این فیض عظیم نایل گردند. مع ذلک با عمل به تکالیف شرعی و جلب رضایت و خشنودی حضرت و برخی از اعمال، مانند چله شاید بشود به تشریف رسید.»^۴

مرحوم قمی درباره سید بحرالعلوم می‌نویسد: «او همان کسی که به تواتر از او سجایای اخلاقی و ملاقات با امام زمان علیه السلام رسیده، و تا آن جائیکه من می‌دانم، احدی در این فضیلت بر او سبقت نگرفته. مگر سید رضی‌الدین ابن طاوس».^۵

مرحوم شیخ محمد علی واعظ خراسانی، والد شیخ عبدالحسین خراسانی می‌گوید: «آدم‌هائی که با خدا هستند، نمی‌خواهند مقامی، چیزی از خود بروز دهند، بر خلاف مثل بعضی‌ها که می‌شنویم ادعای تشریف می‌کنند که الآن ولی عصر پشت سر من ایستاده است، در صورتی که اگر حقیقت باشد، اصلاً نباید بگوید، کسی که می‌خواهد امام زمان با او ارتباط داشته باشد، باید از خود بگذرد.»^۶

۱. تلخیص شافی، ج ۴، ص ۲۲۱.

۲. کفایة الاصول، بحث اجماع.

۳. فوائد الکاظمية، ج ۲، بحث اجماع.

۴. جلوه‌های پنهان امام عصر علیه السلام مجمع المسائل، ج ۳.

۵. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۶۸، «السید بحرالعلوم، و هو من الذین تواترت عنه المکرمات و لقاءه الحجة صلوات الله

علیه و لم یسبقه فی هذه الفضيلة احد فیما اعلم الا السید رضی الدین علی بن طاوس».

۶. مجله خلق، ص ۶۲، ش پنج و شش.

نتیجه:

از مجموع مطالب ذکر شده روشن شد اصل دیدار و ارتباط با امام علیه السلام، محال عقلی نیست؛ اما اثبات ادعای رؤیت و ملاقات حضرت مشکل است و در نهایت، پیام شریف، تنها اصل نمایندگی و نیابت را رد می‌کند و نافی مشاهد و دیدار نیست.

توجیه ششم

آن چه بر مردم مخفی است، مکان حضرت است و پیام - توقیع - ملاقات با حضرت را نفی نمی‌کند. برای اثبات این موضوع، به روایاتی که صفحاتی قبل یادآور شدیم، استناد می‌کند؛ ولی ظاهراً این موضوع ربطی به پیام و مفاد آن ندارد. امکان دارد برای تأیید امکان ارتباط و دیدار با امام علیه السلام، نامه‌های حضرت علیه السلام به شیخ مفید را - که چندین سال پس از شروع غیبت کبری ارسال شده - شاهد قرار دهند.

محقق شوشتری می‌گوید: «ابن بطریق در مقام تزکیه و توثیق شیخ مفید، دو طریق ارائه می‌دهد و در بیان طریق دوم توثیق شیخ می‌گوید: تمام علمای شیعه پذیرفته‌اند که صاحب‌الزمان - علیه السلام - کتب الیه ثلاث کتب فی کل سنة کتاباً و هذا أوفی مدح و تزکیة؛ یعنی امام زمان علیه السلام سه پیام، در هر سال یک پیام، به شیخ مفید مرقوم فرموده که برترین مراتب مدح و ستایش وی محسوب می‌شود.»

اشکال:

رسیدن این سه نامه به دست شیخ مفید که شیعه و علماء، آن را تلقی به قبول کرده‌اند، با نفی نمایندگی و نیابت بعد از نایب چهارم منافات دارد، زیرا این پرسش مطرح است که آورنده نامه کیست؟ آیا نایب خاص است؟ بدین سان، موضوع نامه‌ها با پیام منافات دارد. مستشکل آیت‌الله خویی است. وی ابتدا سخن ابن بطریق را از کتاب *نهج‌العلوم* وی آورده است. او در زمره پیام‌هایی که از طرف امام زمان علیه السلام برای شیخ مفید آمده، دو نامه را ذکر کرده و می‌گوید: «اولها: للأخ السدید، الثانی: السلام

علیکم ایها الناصر، و الثالث: مفقود و لم تصل إلینا صورته.» یعنی یکی از نامه‌ها با جمله: للأخ السدید، نامه دوم با جمله: «السلام علیکم ایها الناصر، آغاز شده و متن سومین نامه مفقود است و به دست ما نرسیده است.»

اشکال آیت الله خویی:

وی می‌گوید: نمی‌توانیم به صدور این نامه‌ها از امام - علیه السلام - یقین حاصل کنیم. سپس می‌گوید: شیخ مفید در سال ۳۳۰ به دنیا آمد و کسی که نامه را خدمت وی رسانده، مجهول است. اگر تسلیم شویم که شیخ مفید به جزم و یقین رسیده که این نامه‌ها از ناحیه مقدسه صادر شده، برای ما چگونه چنین جزم و یقینی حاصل می‌شود؟ وانگهی، روایت /حتجاج در مورد این پیام‌ها مرسل است و در نهایت، واسطه بین طبرسی و شیخ مفید، مجهول است که در مجموع، پنج اشکال بر این قضیه وارد می‌سازد ریشه این اشکالات این است که دوران غیبت، دوران انقطاع است. بنابراین، چگونه این نامه‌ها به دست شیخ مفید، رسیده با این که ادعای نیابت، نمایندگی و مشاهده، نفی شده است.^۱

در مقابل اشکال آیت‌الله خویی، علما و بزرگان اظهارنظر کرده‌اند؛ عده‌ای در مقام تأیید سخن وی و برخی در ردّ گفته او سخنانی گفته‌اند که به بیان آن‌ها می‌پردازیم: کسانی که سخن وی را پذیرفته‌اند، گفته‌اند: شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید، در کتاب غیبت، این پیام را نقل نکرده. با این که پیرامون غیبت شرح مفصل و مبسوطی دارد و آن را تحلیل^۲ می‌کند. اگر این نامه واقعیت داشت، بسیار مناسب بود که آن را بیان کند؛ اما وی نه در کتاب‌های رجالی و نه در کتاب‌هایی که درباره امام زمان علیه السلام است، هیچ نامی از این جریان به میان نمی‌آورد.

سید مرتضی، از شاگردان شیخ مفید نیز هیچ اشاره‌ای به این پیام‌ها ندارد. ابن ادریس در مستطرفات - که کتاب *عیون و محاسن* مفید را جمع‌آوری و از او تجلیل کرده - نامی از این ماجرا به میان نیاورده و کراچکی و ابن داوود نیز از این جریان نام نبرده‌اند.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۰۹.

۲. غیبت شیخ طوسی، ۴۱۲ و ۳۹۴ و ۳۱۰.

نکته:

ابن شهر آشوب در کتابش گفته است: «لَقَبَهُ بِالشَّيْخِ المَفِيدِ، صاحب الزمان و قد ذَكَرْتُ ذَلكَ فِي مناقبِ آلِ اَبِي طالِبٍ»^۱ یعنی حضرت صاحب الزمان عليه السلام وی را شیخ مفید لقب داده و این موضوع در بیان مناقب خاندان ابوطالب، نقل شده است. جالب این که در مناقب، اشاره‌ای به این جریان نشده و اساساً مطالب کتاب مناقب فقط درباره یازده امام است و از امام زمان، در آن هیچ مطلبی وجود ندارد.

پرسش:

ابن بطریق یا ابن شهر آشوب، این پیام‌ها را از کجا آورده‌اند؟ احتمال دارد آنان، از طبرسی ذکر کرده باشند که در این صورت نیز اشکالات آقای خوبی به قوت خود باقی است.

می‌توان در پاسخ آیت‌الله خوبی گفت که: طبرسی، در مقدمه کتابش نوشته: من بیشتر اسناد روایت را به سبب مورد اجماع بودن آن روایات و یا به سبب این که موافق عقول است و یا بین مخالف و موافق، مشهور بوده است، نیاورده‌ام که در این صورت، باز هم پاسخ آقای خوبی داده نشده؛ چرا که این نامه‌ها، نه اجماعی است و نه ربطی به موافقت عقول دارد و مشهور نیز نیستند. شاید دیدگاه آقای خوبی همین است و ریشه اشکال او این جا است که شیخ مفید خود، از نمایندگان حضرت نبوده و نمایندگان خاصی نیز در دوران شیخ مفید نداشته‌ایم.

برخی، پاسخ آقای خوبی را به گونه‌ای بیان کرده‌اند که با نفی پیام‌ها، - سفارت خاصه - از طریق نمایندگان خاص حضرت، به دست شیخ مفید رسیده است منافات نداشته باشد یعنی، می‌توانیم بین نمایندگان خاص و بین افراد عادی که برای انجام کاری مأمور می‌شوند، تفاوت قائل شویم؛ مثلاً در زمان کنونی نماینده‌ای در کشوری داریم که وظایف وی مشخص است و گاهی شخصیتی مأمور می‌شود پیامی را برساند که به او نماینده خاص نمی‌گویند، زیرا در ابلاغ یک پیام مأمور شده است. در این قضیه، نه شیخ مفید ادعای نیابت کرده و نه پیام رسان و نه هیچ کس از شیعیان

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۲۶.

چنین ادعایی (نیابت خاصه) برای شیخ مفید کرده است و این گونه نیست که ارتباط با حضرت به طور کامل قطع باشد؛ بلکه در این میان واسطه‌هایی وجود دارند و هر از گاهی این گونه دیدارها و ارتباطها صورت می‌گیرد. این قبیل ملاقات‌ها با محتوای پیام شریف حضرت، هیچ‌گونه منافاتی ندارد. برای این مدعا چند شاهد می‌آوریم:

شاهد نخست:

داستان مرجع بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی: زمانی که این شخصیت بزرگ، زعامت حوزه علمیه نجف اشرف را به عهده داشت، حکومت سفاک شاهنشاهی، شرط معمم شدن طلبه‌ها را اجتهاد قرار داد. سید ابوالحسن برای حفظ لباس و جلوگیری از تضعیف روحانیت، به بسیاری، اجازه اجتهاد می‌داد، تا این که عده‌ای به سبب این کار، به سید اعتراض کردند. وی در پاسخ گفت: من مأمور هستم. برخی نگران شدند. گویی خیال کرده بودند او از ناحیه حکومت مأمور است. سید ابوالحسن مجبور شد اسرار را فاش سازد. صندوقچه‌ای آورد و نامه‌ای از میان آن صندوقچه بیرون کشید که از سوی حضرت حجت ابن الحسن علیه السلام مرقوم شده بود.

شاهد دوم:

این جریان نیز از سید ابوالحسن اصفهانی و در ارتباط با شهادت فرزند اوست وی پس از شهادت سید حسن، در خانه را، به روی ارباب رجوع می‌بندد و با مردم دیدار نمی‌کند. حضرت، پیام را به شیخ محمد کوفی - که در عراق، به زهد و تقوا معروف بوده - می‌دهد و او نیز نامه را به سید می‌رساند. مضمون نامه این بوده که در را باز کن، ما خودمان یاریات خواهیم کرد!

به هر حال، این گونه نیابت‌ها و واسطه‌ها وجود دارد؛ اما نیابت خاصه نیست. نیابت خاصه مربوط به نمایندگان چهارگانه و منحصر در آنان است؛ بنابراین اصل پیام را می‌پذیریم و معدود دیدارها را نیز پذیرا هستیم و این موارد، هیچ گونه منافاتی با پیام حضرت به نماینده چهارم وی ندارد. البته بدان معنا نیست که هر

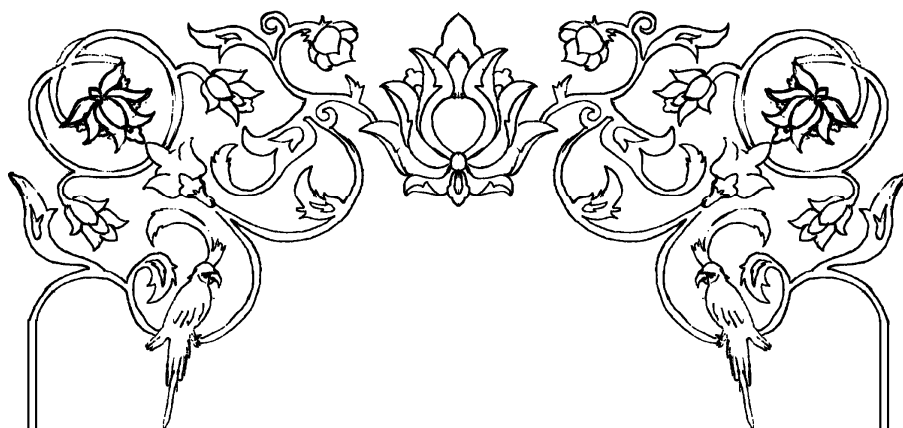
۱. مشاهیر دانشمندان ایران، ج ۴، ص ۳۷۵، شیخ محمد رازی.

کس ادعای تشرّف و ملاقات کند، سخن او پذیرفته خواهد بود، زیرا اثبات آن مشکل است.

خلاصه بحث

این پیام شریف، از صحت سند و سلامت قوّت متن برخوردار است و ظاهراً هیچ موردی برای تضعیف و ردّ آن وجود ندارد، یا لأقلّ نزد علماء مورد قبول قرار گرفته است. از سویی، نقل‌های زیادی دالّ بر تشرّف داریم که نمی‌توان همه را مردود دانست، زیرا از تواتر اجمالی و معنوی برخوردارند.

لذا در مقام جمع بین دیدگاه‌های این دو دسته، می‌گوییم: آن چه مورد نفی است، ادعای نمایندگی و نیابت خاصه است، نه اصل تشرّف و دیدار با حضرت، زیرا در دوران غیبت کبری امکان تشرّفات وجود دارد؛ ولی اثبات آن، نیاز به دلیل دارد. این جا است که می‌گوییم: چون ملاقات، امر سهل و آسانی نیست - به گونه‌ای که هر کس بتواند مدّعی آن شود - بخشی از مدّعیان، مورد بحث و نظر قرار می‌گیرند؛ به ویژه اگر ادّعای دیدارِ اختیاری کنند. آری، تشرّفات غیراختیاری و بدون برنامه قبلی - که معمولاً با عدم شناخت حضرت همراه است - مورد پذیرش است؛ ولی باز هم مشروط به وثاقت و اعتبار ناقل خواهد بود.



فصل یازدهم:

بررسی سرگذشت ابن مهزیار



یکی از کسانی که به زیارت امام مهدی علیه السلام توفیق یافت، ابن مهزیار است. بر آن شدیم تا روایت مربوط به سرگذشت وی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده و در سه محور به نقد و بررسی آن بپردازیم.

۱. بیان اصل سرگذشت و نقل چهار روایتی که در این موضوع آمده است.
۲. راوی این سرگذشت کیست؟ این ملاقات برای چه کسی اتفاق افتاده است؟ آیا این چهار روایت، جریان دیدار یک تن با امام زمان علیه السلام را مطرح می‌کند یا ملاقات کنندگان در روایات، با یکدیگر متفاوتند؟ و سرانجام شخصی که توفیق دیدار را یافته از نظر موقعیت، چه جایگاهی دارد. آیا در کتب رجالی از او سخنی به میان آمده و مورد وثوق اهل فن و علمای رجال هست یا خیر؟ سند این چهار روایت را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم این روایت از نظر سند تا چه اندازه مورد اعتماد می‌باشد؟

۳. بررسی متن و محتوی؛ آیا محتوای این چهار نقل یکی است یا تفاوت‌هایی دارند؟ در صورت تفاوت با یکدیگر، آیا میان آنها تضاد وجود دارد یا خیر؟ مطالبی که در متن روایات آمده دارای چه مضامینی است؟ و آیا با مبانی اعتقادی شیعه مخالفت دارد؟ و اشکالات مطرح شده درباره محتوای این سرگذشت چیست؟

محور نخست: بیان اصل سرگذشت

داستان دیدار پسر مهزیار به چهار سند به دست ما رسیده است. دو سند را شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* و یک سند را شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* و سند دیگر را طبری در کتاب *دلائل‌الامامه* آورده است.
ما در این جا به بیان هر چهار نقل می‌پردازیم.

نقل اول

شیخ صدوق^۱، نقل می‌کند که: ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: رهسپار شهر مدینه گشتم و در مورد خاندان امام عسکری علیه السلام به تفحص پرداختم. خبری دریافت نکردم آن گاه به مکه رفتم. در حال طواف بودم جوانی گندم‌گون و زیبا و خوش‌سیمما را دیدم که مرا به دقت زیر نظر داشت. نزد او رفتم و امیدوار بودم هدف خود را نزد او خواهم یافت، به وی نزدیک شدم سلام کردم و او پاسخ داد. سپس پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق.

پرسید: از کدام عراق؟

گفتم: از اهواز.

پرسید: خوش آمدی، آیا در آن‌جا جعفر بن حمدان حصینی را می‌شناسی؟

گفتم: او مدتی است از دنیا رفته.

گفت: خدا او را رحمت کند چه اندازه شب‌ها را به عبادت می‌گذرانند، او پاداشی

بزرگ دارد.

آیا ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟

گفتم: خود، ابراهیم بن مهزیارم. مرا به گرمی در آغوش گرفت، سپس گفت:

خوش آمدی ابا اسحاق. با آن علامتی که بین تو و ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) بود،

چه کردی؟

گفتم: مقصود شما انگشتی است که خدای متعال آن را از ناحیه طیب آل

محمد، حسن بن علی علیه السلام به من ارزانی فرمود؟

گفت: آری؛ مقصودم جز آن چیز دیگری نبود. آن گاه انگشت را بیرون آوردم.

چشمش به انگشت افتاد، گریست و آن را بوسید. سپس نقش آن را که «یا الله یا

محمد یا علی» بود خواند. پس از آن گفت: پدرم فدای آن دستی که این انگشت در

آن می‌گشت. سپس سخنان دیگری با یکدیگر رد و بدل کردیم تا آن که از من

پرسید: ای ابا اسحاق! هدف مهم تو پس از انجام حج چه بود؟

۱. کمال‌الدین، ص ۴۴۵.

گفتم: سوگند به پدرت که هدفی جز این ندارم که راز و اسرار آن را از شما پرس و جو کنم.

گفت: هر چه می‌خواهی بپرس که ان‌شاءالله آن را برایت شرح خواهم داد.

گفتم: از خاندان ابومحمد، امام حسن [عسکری علیه السلام] چه خبر داری؟

گفت: به خدا سوگند! پیشانی محمد و موسی فرزندان حسن بن علی علیه السلام را نورانی و درخشان می‌بینم و من فرستاده آنها هستم تا اخبار آنها را به تو برسانم و اگر مشتاق دیدار آنها هستی و دوست داری دیدگانت به دیدارشان روشن گردد همراه من به طائف بیا و باید این سفر، از خاندانت پوشیده بماند.

ابراهیم می‌گوید: همراه او به سمت طائف رهسپار شدم و بیابان‌ها را درنوردیدم و فلاتی را پشت سر گذاشتم تا آن که خیمه‌ای موئین که بر فراز تلی از شن و ماسه برپا شده بود و اطراف خود را روشن کرده بود، برای ما هویدا گشت. آن جوان نخست به درون چادر رفت تا برای ورودم اجازه بگیرد و به آنها سلام کرد و آنها را از حضور من مطلع گرداند. آن گاه بزرگتر آن دو، یعنی محمد بن الحسن علیه السلام بیرون آمد. او جوانی نارس و نورانی و دارای پیشانی پرفروغ با ابروانی گشاده و گونه و بینی کشیده و قامتی بلند و نیکو چون شاخه سرو و پیشانی‌ش چونان ستاره‌ای درخشان بود و بر گونه راستش خالی همانند مشک و عنبر بود که، بر صفحه‌ای نقره‌ای می‌درخشید و بر سرش گیسوانی پرپشت و سیاه و افشان بود که روی گوشش را پوشانده بود و سیمایی داشت که هیچ چشمی، برازنده‌تر و زیباتر و باوقارتر از آن، ندیده است.

چون بر من ظاهر شد شتافتم تا خود را به او برسانم و خویشتن را به دامنش افکندم و دست و پایش را بوسیدم. آن گاه فرمود: ای ابا اسحاق! روزگار، مرا وعده می‌داد که تو را دیدار می‌کنم و رابطه قلبی ما - با وجود دوری منزل و تاخیر ملاقات - همواره تو را در نظرم مجسم می‌نمود به حدی که گویی هیچ‌گاه از لذت همراهی و خیال مشاهده یکدیگر خالی نبوده است و خدا را که ولی حمد است سپاس می‌گویم که این دیدار را حاصل کرد و سختی درد و دوری را به آسایش و آگاهی، مبدل ساخت.

گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد! از روزی که سرورم ابومحمد علیه السلام دعوت الهی را لبیک گفته است پیوسته در جستجوی شما بوده‌ام و از شهری به شهری رفته‌ام. همه

درهای امید به رویم بسته شد تا آن که خدای تعالی بر من منت نهاد و کسی را بر سر راهم قرار داد تا مرا به نزد شما آورد و سپاس خدایی را سزاست که بزرگواری و احسان شما را به من الهام فرمود. آن گاه خود و برادرش موسی را معرفی و مرا به گوشه‌ای برد و فرمود: پدرم علیه السلام از من پیمان گرفته است که در سرزمین‌های نهران و دور، مسکن اختیار کنم تا حضورم مخفی بماند و مکانم از حیل و نیرنگ گمراهان و خطرات مردم سرکش و بداندیش در امان باشد از این رو، مرا به سمت بیابان‌ها و شنزارها روان ساخت و پایانی در انتظار من است که در آن، گره از کار گشوده شود و فریاد و وحشت مردم برطرف گردد و او علیه السلام از خزانه‌های حکمت و اسرار دانش آن قدر به من آموخت که اگر شمه‌ای از آن را برایت باز گویم از باقی آن بی‌نیاز خواهی شد.

بدان ای ابا اسحاق! پدرم علیه السلام فرمود: ای پسر! خدای تعالی کرانه‌های گیتی و اهل طاعت و عبادتش را بدون حجت و امام، خالی نخواهد گذاشت و او وسیله کمال و تعالی آنهاست. امامی که پیرو او باشند و به راه و روش وی اقتدا کنند، ای فرزندم! امیدوارم تو از کسانی باشی که خداوند آنها را برای گسترش حق و برچیدن بساط باطل و سربلندی دین و خاموش ساختن آتش گمراهی، آماده کرده است تو باید در مکان‌های پنهان و مناطق دوردست ساکن گردی که هر یک از اولیای خدای تعالی دشمنی کوبنده و ضدّی ستیزه‌جو دارند.

خداوند، جهاد با اهل نفاق و خلاف، یعنی ملحدان و دشمنان را واجب می‌داند. بنابراین، زیادی دشمن، تو را به وحشت نیندازد و بدان که دل‌های مردم دیندار و بااخلاص مانند پرندگانی که میل به آشیانه دارند مشتاق دیدار تو خواهند بود. آنها در میان خلق، با ذلت به سر می‌برند؛ ولی در نزد خدای تعالی نیکوکار و عزیزند. در ظاهر مردمی بیچاره و محتاجند با این که چنین نیست، آنها مردمی قناعت پیشه و خویشان دارند. دین را فهمیده‌اند و آن را به وسیله مبارزه با مخالفان، پشتیبانی می‌کنند. خداوند آنها را به تحمل و استقامت در برابر ستم، امتیاز داده تا در آخرت که قرارگاه ابدی است مشمول عزّت و وسعه او باشند و به آنها خوی شکیبایی عطا کرده است تا عاقبت نیک و فرجامی نیکو را دریابند.

ای فرزند! در هر کاری از نور صبر و پایداری برگیر تا به درک عمل در عاقبت،

نائل گردی و در نیت خود عزت را شعار قرار ده تا به خواست خدا از آن چه موجب ستایش و نیکنامی است برخوردار گردی.

پسرم! گویی وقت آن رسیده که به حمایت الهی مؤید باشی و پیروزی و برتری، میسر گردد و گویی پرچم‌های زرد و سفید را روی شانه‌هایت می‌بینم که بین حطیم و زمزم، در جنبش است و گویی در اطراف حجرالاسود دسته‌های بیعت‌کنندگان و دوستان خالص تو را می‌بینم که چون رشته مروارید، پیرامونت صف کشیده‌اند و صدای دست‌هایی را که با تو بیعت می‌کنند می‌شنوم، کسانی به آستان تو پناه می‌جویند که خدای تعالی از پاکزادی و پاکی سرشت آنها آگاه است. آنان کسانی‌اند که دل‌هایشان از پلیدی نفاق و آلودگی شقاق، پاک است و بدنشان برای دینداری نرم و برای عداوت، خشن است و برای پذیرش حق خوشرو هستند و پای‌بند به دین حق و اهل آن می‌باشند و چون ارکان و ستون‌های آنها نیرومند گردد به واسطه اجتماع آنها طبقات ملل به امام، نزدیک خواهند شد.

وقتی آنها در سایه درخت بزرگی که شاخ و برگ آن بر اطراف دریاچه طبریه سرکشیده، با تو بیعت کنند، صبح حقیقت می‌دمد و تیرگی باطل از میان می‌رود و خداوند به وسیله تو پشت طاغیان را درهم می‌شکند و راه و رسم ایمان را اعاده کند و به وسیله تو استقامت آفاق عیان می‌شود و صلح و آشتی جماعات مرافق، آشکار می‌گردد. کودکان در گهواره آرزو می‌کنند که برخیزند و به نزد تو آیند و وحوش صحرا مایلند که راهی به جوار تو داشته باشند. جهان به وجود تو خرم شود و شاخه‌های عزت، به ظهور تو جنبش گیرد و مبانی حق در قرارگاه خود پا بر جا گردد و دین‌گريزان، به آشیانه‌های خود بازگردند، ابرهای پیروزی، سیل‌آسا بر تو بیارد و دشمنان به خناق دچار شده و دوستان، پیروزی یابند و در روی زمین هیچ جبار ستمگر و منکر ناسپاس و دشمن کینه‌توز و معاند بدخواهی، باقی نخواهد ماند. «و من یتوکل علی الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شیئی قدراً!»^۱

سپس فرمود: ای ابا اسحاق! این مجلس را پنهان بدار و خبر آن را جز بر اهل تصدیق و برادران راستگوی دینی، باز مگو و چون نشانه‌های ظهور بر تو آشکار گردید

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

با برادرانت به سوی ما بشتاب و به مرکز نور یقین و روشنی چراغ‌های دین بشتاب تا به خواست خدا به رشد و کمال نایل، گردی.

ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: مدتی نزد آن بزرگوار ماندم و از ایشان حقایق و دلایل روشن و احکام نورانی را فراگرفتم و بوستان سینه را از خرمی طبع او از حکمت‌های لطیف و دانش‌های ظریف، آبیاری کردم به حدی که ترسیدم خانواده‌ام را که در اهواز به جا گذاشته‌ام به واسطه تأخیر دیدارشان، از میان بروند و از حضرت اجازه مراجعت گرفتم و تنهایی و درد خود و جدایی و ناگزیری کوچ خود را به وی بازگفتم. به من اجازه فرمود و دعای نیکویی را بدرقه راهم کرد که به خواست خدا ذخیره خود و خاندانم خواهد بود و چون سفرم نزدیک شد و تصمیم به کوچ گرفتم، بامدادی برای تودیع و تجدید عهد به نزد او آمدم و مبلغی، بالغ بر پنجاه هزار درهم را که در اختیار داشتم تقدیم وی نمودم و درخواست کردم آن را بپذیرد، او تبسمی کرد و فرمود: ای ابا اسحاق! آن را برای هزینه بازگشت خود بردار، زیرا سفری طولانی و بیابانی وسیع در پیش داری و به جهت اعراض ما از آن‌ها، محزون مباش، زیرا از آن قدردانی می‌کنیم و یادآوری و قبول این منت را می‌نماییم، خداوند در آن چه به تو ارزانی فرموده، برکت عطا فرماید و آن را مستدام بدارد که با بهره کافی و سلامتی کامل به نزد دوستان بازگردی و خداوند راه را برایت دشوار نسازد و در یافتن راه، سرگردان نشوی، تو را به خدا می‌سپارم. به خواست خدا در سایه لطف او باشی و ضایع و تباه نگردی.

ای ابا اسحاق! ما به ثمرات احسان و فوائد انعام او قانعیم و او ما را از یاری دوستانمان بی‌نیاز گردانده است. فقط از آنها توقع اخلاص در نیت و نصیحت بی‌غرض و محافظت بر امر آخرت و تقوی و پاکدامنی و سربلندی داریم.

وی می‌گوید: سفر خود را آغاز نمودم، در حالی که در برابر هدایت و ارشاد خدای تعالی شاکر بودم و می‌دانستم خدای متعال زمین را معطل نخواهد گذارد و پیوسته در آن، حجت واضح و امام قائمی وجود خواهد داشت.

من این خیر ماثور و نَسَب مشهور را ذکر کردم تا بصیرت اهل یقین افزوده گردد و منتی را که خدای تعالی بر مردم نهاده است تعریف کرده باشم که آن ایجاد نژاد پاک و تربت پاکیزه است و هدفم ادای امانت و تسلیم آن است تا خدای تعالی، ملت

هدایتگر و راه راست را قوت و عزم و اراده و تأیید و پشتیبانی و مصونیت از اشتباه عطا فرماید: «والله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم»^۱

نقل دوم

شیخ صدوق می‌گوید^۲: ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم مهزیار می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از جدّم علی بن ابراهیم بن مهزیار شنیدم می‌گفت: در بستر خوابیده بودم در خواب دیدم گوینده‌ای به من می‌گوید: به حج برو که صاحب‌الزمان را خواهی دید. علی بن ابراهیم می‌گوید: من خوشحال و خندان از خواب بیدار شدم و تا سپیده صبح در حال نماز بودم از نماز فارغ شدم و در جستجوی کاروان حاجیان از خانه بیرون آمدم، گروهی را دیدم آهنگ حج دارند به نزد اولین فرد آنها شتافتم و تا زمانی که به قصد سفر بیرون رفتند با آنها بودم. من در این سفر می‌خواستم به مدینه بروم و چون به آن دیار رسیدم بی‌صبرانه از مرکب پیاده شدم و بار و بُنه خود را به برادران مورد اعتماد خود سپردم و رفتم تا از خاندان امام عسکری علیه السلام خبری بگیرم اما نه خبری شنیدم و نه اثری مشاهده کردم و پیوسته در این حال بودم تا آن که مردم به سمت مکه حرکت کردند و من نیز با آنها حرکت کردم به مکه رسیدم در آنجا فرود آمدم و بار و بُنه خود را به مردی امین سپردم و در جستجوی خاندان ابومحمد [امام عسکری علیه السلام] برآمدم، اما خبری نشنیدم و اثری به دست نیاوردم و پیوسته بین ناامیدی و امید قرار داشتم و در کار خود می‌اندیشیدم و خویشتن را سرزنش می‌نمودم تا آن که شب، دامن گسترده با خود گفتم: در انتظار می‌مانم اطراف کعبه خلوت شود تا بتوانم طواف کنم و از خدای تعالی می‌خواهم مرا به آرزوی خود برساند و چون پیرامون خانه خدا خلوت شد برای طواف برخاستم. ناگاه جوانی نمکین و خوش بو دیدم که بُردی را به کمر بسته و بُرد دیگری را حمایل کرده و گوشه ردای خود را به گردنش برگردانیده بود. خود را کنار کشیدم و او متوجه من شد و گفت: اهل کجایی؟

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۲. کمال الدین، ص ۴۶۵.

گفتم: از اهواز.

پرسید: آیا ابن خصیب را می‌شناسی؟

گفتم: آری، خدای تعالی او را رحمت کند. دعوت حق را لبیک گفته است. سپس گفت: خدا او را رحمت کند که روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها به نماز می‌پرداخت و به قرائت قرآن مشغول و از دوستان ما بود.

آن گاه پرسید: آیا علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: خود، علی بن مهزیار هستم.

گفت: ای ابوالحسن، خوش آمدی آیا صریحین را می‌شناسی؟

گفتم: آری؛

پرسید: آنان چه کسانی هستند؟ گفتم: محمد و موسی.

آن گاه گفت: علامتی را که بین تو و ابومحمد [امام عسکری علیه السلام] بود چه کردی؟ گفتم: همراه من است.

گفت: آن را نشانم بده.

آن را بیرون آوردم. انگشتر زیبایی بود که بر خاتم آن نوشته بود «محمد و علی». هنگامی که آن را دید گریه‌ای طولانی سر داد و در حال گریستن می‌گفت: ای ابا محمد! خدا تو را رحمت کند که پیشوایی عادل و فرزند پیشوایان و خود پدر پیشوا بودی. خداوند تو را با پدران علیهم السلام در بهشت برین جای دهد. سپس گفت: ای ابوالحسن! به منزل برو و آماده شو تا با ما سفر کنی. چون ثلثی از شب گذشت و دو ثلث آن باقی بود به نزد ما بیا تا به خواست خدا به آرزویت برسی.

ابن مهزیار می‌گوید: من به سمت بار و بُنه خود بازگشتم و در اندیشه بودم تا پاسی از شب گذشت، برخاستم و بُنه خود را فراهم آوردم و آن را نزدیک مرکب خود آورده و بر آن بار نمودم و روی آن سوار شدم و خود را به آن درّه رسانیدم. دیدم آن جوان ایستاده است و می‌گوید: ای ابوالحسن، خوش به حال تو که اجازه یافتی.

او به راه افتاد و من نیز در پی او حرکت کردم مرا از بیابان عرفات و منی گذراند و به پای کوه طائف رسیدیم. گفت: ای ابوالحسن! پیاده شو و آماده نماز باش. او پیاده شد و من نیز پیاده شدم وی از نماز فارغ شد و من نیز فراغت یافتم.

آن گاه گفت: نماز صبح را مختصر بخوان. من نیز آنرا مختصر به جا آوردم او

سلام داد و چهره بر خاک سایید. آن گاه سوار شد و به من دستور سوار شدن داد. من نیز سوار شدم و به راه افتاد و من نیز در پی او روان شدم تا آن که بر قله‌ای بالا رفت و گفت: ببین آیا چیزی می‌بینی؟ نگریستم و مکانی سرسبز و خرم و پردرخت دیدم.

گفتم: سرور! مکانی خرم و سرسبز و پردرخت می‌بینم: گفت: آیا در بالای آن چیزی نمی‌بینی؟ نگریستم و ناگهان خود را در مقابل تپه‌ای دیدم که خیمه‌ای موئین و نورانی بر فراز آن قرار داشت. گفت: آیا چیزی دیدی؟

گفتم: چنین و چنان می‌بینم.

گفت: ای پسر مهزیار! دل خوش دار و چشمت روشن باد! که آرزوی هر آرزومندی آنجاست. سپس گفت: با من بیا، خود، رفت و من نیز در پی او روان گشتم تا به پای آن بلندی رسیدیم.

سپس گفت: پیاده شو که اینجا، هر گردن‌کشی خوار شود. خود پیاده شد و من نیز پیاده شدم.

گفت: ای پسر مهزیار! زمام مرکب را رها کن.

گفتم: آنرا به چه کسی بسپارم؟ در این جا کسی نیست.

گفت: اینجا حرمی است که در آن جز دوست، آمد و شد نمی‌کند. افسار مرکب را رها کردم و سپس به دنبال او رفتم و چون به نزدیک خیمه رسید، بر من پیشی گرفت و گفت: همین جا بایست تا تو را اجازه دهند. چیزی نگذشت که نزد من بازگشت و گفت: خوش به حال تو که به آرزویت رسیدی.

وی می‌گوید: بر آن حضرت - صلوات‌الله علیه - وارد شدم دیدم بر زیراندازی که بر آن پوست گوسفند سرخی گسترده شده بود نشسته و بر بالشی پوستین تکیه کرده است. بر او سلام کردم و مرا پاسخ داد. در چهره‌اش نگریستم چونان پاره ماه بود. رفتاری در حد اعتدال داشت. قامتش معتدل بود نه بلند و نه کوتاه، پیشانی‌ش صاف و ابروانش کمانی و چشمانش درشت و بینی‌اش کشیده و گونه‌هایش هموار و خالی بر گونه راستش قرار داشت. چون چشمم بدو افتاد در نعت و وصف او حیران گشتم. آن گاه به من فرمود: ای پسر مهزیار! برادرانت در عراق چگونه‌اند؟

گفتم: تنگدست و گرفتار و شمشیر بنی‌شیبان پیاپی بر آنها فرود می‌آید. فرمود:

خدا آنها را بکشد تا کی نیرنگ می‌ورزند، گویی آنها را می‌بینم که در خانه‌های خود، کشته بر زمین افتاده‌اند و امر پروردگارشان شب و روز آنها را فراگرفته است.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! این حادثه کی واقع خواهد شد؟

فرمود: هنگامی که مردم بی‌فرهنگی که خدا و رسول از آنها بیزارند میان شما و رفتن به کعبه مانع ایجاد کنند و در آسمان سه نوع سرخی پدیدار شود و در آن ستون‌هایی سیمین و نورانی نمودار گردد و «سروسی» از منطقه ارمنستان و آذربایجان به شورش برخیزد و قصد سرزمین‌های آن سوی ری را داشته باشد. آن‌جا که آن کوه سیاه و آن کوه سرخ بهم پیوسته و به کوه طالقان نزدیک است. و میان او و مروزی نبرد سختی در خواهد گرفت که کودکان در آن پیر شوند و بزرگان در آن فرسوده گردند و کشتار میان آنها ظاهر نشود. در چنین هنگامی، منتظر ظهور او باشید تا به «زوراء» (بغداد) وارد گردد و چندان زمان طولانی در آن‌جا نخواهد ماند و به «ماهان» وارد می‌شود و پس از آن به واسط عراق می‌آید و در آن‌جا یک سال یا اندکی کمتر می‌ماند سپس به سمت کوفه حرکت می‌کند و میان آن‌ها جنگی درمی‌گیرد که از نجف تا حیره و غری را فرا خواهد گرفت، جنگی سخت که عقل و خرد را از میان ببرد و هر دو طایفه نابود گردند و خداوند باقیمانده آن‌ها را درو کند. سپس گفته خدای تعالی را تلاوت نمود: (بسم الله الرحمن الرحيم، امر ما، در شب یا روز بر آن‌ها وارد خواهد آمد و آن‌ها را درو خواهیم کرد، گویی روز قبل اصلاً وجود نداشته‌اند).

گفتم: ای سرور! و ای فرزند رسول خدا! مقصود از امر چیست؟ فرمود: «ما امر خدا و لشکریان او هستیم.» گفتم: سرور! ای فرزند رسول خدا! آیا وقت آن فرا نرسیده است؟ فرمود: «اقتربت الساعة و انشق القمر»^۱

نقل سوم

شیخ طوسی در کتاب *الغیبة*^۲ می‌نویسد: حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان

۱. سوره قمر، آیه ۱.

۲. همان، ص ۲۶۳.

صناعانی می‌گوید: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم، از خاندان ابی‌محمد [امام عسکری علیه السلام] پرسیدم. گفت: از موضوع مهمی پرسش نمودی؛ من بیست سفر به حج رفتم و در تمام این مدت در پی دیدار امام برآمدم و راهی به آن نیافتم، تا این که شبی در بستر خوابیده بودم در خواب دیدم کسی می‌گوید: ای علی بن مهزیار! خداوند اجازه حج به تو داده است. سراسیمه گشتم صبح فرارسید. در اندیشه کار خود بودم و شب و روز انتظار موسم حج را می‌کشیدم. با فرارسیدن موسم حج، مقدمات سفرم را مهیا کردم و به سمت مدینه حرکت نمودم تا وارد یثرب شدم. سپس از خاندان ابی‌محمد [امام عسکری علیه السلام] جوینا شدم و به جستجو پرداختم اما هیچ اثر و خبری نیافتم. اندکی در کار خود اندیشیدم تا این که مدینه را به قصد مکه ترک کردم. به جُحفه وارد شدم یک روز در آن جا ماندم و پس از آن به قصد غدیر که از جُحفه چهار میل فاصله دارد خارج شدم. وقتی داخل مسجد آن جا شدم نماز خواندم و طلب مغفرت نمودم و به پیشگاه خدا، دعا و تضرع بسیار کردم.

سپس به قصد عسفان به راه افتادم تا به مکه وارد شدم. چند روزی در مکه اقامت کردم و معتکف شدم. شبی در طواف به جوانی زیبا چهره و خوش بو که با بزرگ‌منشی گام برمی‌داشت، برخورد نمودم. اطراف کعبه طواف می‌کرد. در دلم به او تمایل پیدا کردم. خود را به او رساندم و نزدیک او ایستادم. از من پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق.

پرسید: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

پرسید: آیا در اهواز خصیب را می‌شناسی؟

گفتم: خدا او را رحمت کند، دعوت حق را لبیک گفته است.

گفت: خدا او را رحمت کند، چه شب‌های بلندی را در عبادت گذراند، او از دنیا دل بریده و به خدا رو آورده بود. و چشمانی اشکبار داشت. آیا علی بن ابراهیم بن مازیار را می‌شناسی؟ گفتم: خود، علی بن ابراهیم هستم.

گفت: خدا عمرت را طولانی گرداند ابا الحسن! با آن علامتی که بین تو با

ابومحمد، حسن بن علی علیه السلام بود چه کردی؟

گفتم: همراه من است

گفت: آن را نشان بده

سپس دستم را داخل جیبم بردم و آن را خارج نمودم. وقتی آن را دید اشک در چشمانش حلقه زد و با صدای بلند گریست تا گونه‌هایش تر شد. سپس گفت: هم اکنون اجازه حضور یافتی، ای پسر مازیار، به منزل برو و آماده شو تا با ما سفر کنی، چون شب فرارسید و تاریکی شب، مردم را در برگرفت به شعب بنی عامر بیا، مرا در آن جا خواهی دید.

من به منزل رفتم. زمانی احساس کردم وقتش فرارسیده وسائل خود را آماده کردم و آن را به نزد مرکبم آوردم و بر پشت مرکب محکم بستم. روی آن سوار شدم و در راه به مرکبم علوفه دادم تا وارد شعب گشتم. دیدم آن جوان همان جا ایستاده و صدا می‌زند: «ای ابا الحسن! به سمت من بیا» بدین ترتیب، با یکدیگر گفتگو می‌کردیم تا این که از کوه‌های عرفات گذشتیم و رهسپار کوه‌های منی شدیم. فجر کاذب دمید و ما هنوز وسط کوه‌های طائف بودیم. چون به آن جا رسیدیم به من گفت: «پیاده شو نماز شب بخوان» من نیز نماز خواندم. امر کرد به نماز وتر و سجده و تعقیب. من نیز آن را انجام دادم. سپس از نمازش فارغ گشت و سوار شد. به من نیز دستور داد سوار شوم. او راه افتاد و من نیز در پی او حرکت کردم تا به بلندترین نقطه طائف رسیدیم.

سپس گفت: آیا چیزی می‌بینی؟

گفتم: آری، تلی از شن و ماسه می‌بینم که خیمه‌ای موئین و نورانی بر فراز آن قرار دارد. با دیدن این صحنه خوشحال شدم. به من گفت: اینجا مکان آرزو و امید است.

سپس گفت: «با من بیا» و خود راه افتاد و من نیز در پی او رفتم تا از قلّه، پایین آمد و به پایین کوه رفت و سپس گفت: پیاده شو که اینجا هر گردنکشی خوار شود و هر متکبری خاضع گردد. آن گاه گفت: زمام مرکب را رها کن.

گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟

گفت: اینجا حرم قائم - ﷺ - است جز فرد مؤمن به آن داخل نمی‌شود و جز اهل ایمان از آن خارج نمی‌گردد. افسار مرکب را رها کردم و در پی او رفتم تا به

نزدیکی خیمه رسیدیم. از من پیشی گرفت و داخل خیمه شد. به من دستور داد صبر کنم تا برگردد. پس از آن به من گفت: داخل شو که مبارکت باد. وارد خیمه شدم. شخصی را نشسته دیدم که ردا و ازاری بسته بود و ردایش را بر شانه انداخته بود. سرخ رو و خوشبو بود. و از شدت گرما، قطرات زلال عرق، چونان شبنم بر چهره نازینش خودنمایی می کرد. او به شاخه سرو یا شاخه درخت «بان»^۱ یا ساقه ریحان می ماند. بخشنده و سخاوتمند، پرهیزکار و پاک سرشت، قامتش معتدل بود، نه بلند و نه کوتاه، پیشانی صاف و بینی اش کشیده و گونه هایش هموار و بر گونه راستش خالی، مانند قطره ای مشک که بر قطعه ای عنبر فروچکد، وجود داشت.

چون به دیدارش نایل شدم بر او سلام کردم. سلام مرا به بهترین وجه پاسخ داد. با من به گفتگو نشست وضعیت مردم عراق را جویا شد. گفتم: مولای من! لباس ذلت بر آن ها پوشانده شده و بین قوم خود، خوار گشته اند.

فرمود: «ای پسر مازیار! همان گونه که آن ها بر شما سلطه دارند شما نیز بر آنان تسلط خواهید یافت و در این هنگام آنها خوار و ذلیل خواهند بود.»

گفتم: مولای من! شهر و دیارم دور و آرزوی دیدارت به طول انجامیده است. فرمود: «ای پسر مازیار! پدرم امام عسکری علیه السلام از من پیمان گرفته در مجاورت مردمی که مورد خشم و غضب خدا قرار گرفته اند و به ذلت دنیا و آخرت گرفتار آمده اند زندگی نکنم و به من دستور داده در کوه ها و دره های سخت و ناهموار و در مناطق خشک و بی آب و آبادی به سر ببرم. به خدا سوگند! مولایتان خود، تقیه نمود و مرا نیز بدان سفارش کرد و من تا آن روز که خداوند اجازه ظهور می دهد، همواره در تقیه به سر خواهیم برد.»

گفتم: مولای من! این ماجرا چه زمانی اتفاق می افتد؟ فرمود: «زمانی که بین شما و بین راه کعبه، فاصله بیندازند. خورشید و ماه در کنار یکدیگر جمع شوند و ستارگان پیرامون آن دو، جمع گردند.»

گفتم: ای فرزند رسول خدا چه زمانی این اتفاق رخ می دهد؟ فرمود: «در فلان سال، دایة الارض از بین صفا و مروه ظاهر می گردد و عصای موسی و انگشتر سلیمان

۱. درختی استوایی، شبیه گز.

با اوست، مردم را به سمت محشر سوق می‌دهد.»
ابن مازیار می‌گوید: مدتی نزد او ماندم و پس از آن که بهره‌ها از او بردم اجازه رفتن به من داد. به سمت منزلم حرکت کردم. به خدا سوگند! از مکه تا کوفه غلامی با من بود و خدمتگزاری مرا انجام می‌داد. و در این سفر از او جز خیر و نیکی، چیزی ندیدم.

نقل چهارم

محمد بن جریر طبری^۱ می‌گوید: علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی می‌گوید: سالی برای انجام حج به مدینه رفتم و چند روزی در آن جا ماندم. درباره صاحب‌الزمان - علیه السلام - پرس و جو کردم. نه از او خبری یافتم و نه به دیدارش نایل گشتم. به شدت اندوهگین شدم و ترسیدم مبدا به آرزویم که دست یافتن به خبری از صاحب‌الزمان - علیه السلام - بود، نرسم. از مدینه راهی مکه شدم تا به آن دیار رسیدم. حج و عمره‌ام را در یک هفته بجا آوردم. در این مدت به جستجوی امام زمان - علیه السلام - می‌پرداختم. در همین اندیشه بودم که کنار در کعبه به شخصی برخوردم قامتی چونان شاخه سرو داشت. بُردی به کمرش بسته بود و بُرد دیگر را حمایل داشت و گوشه ردای خویش را به گردنش برگردانده بود. خوشحال شدم به قصد دیدارش شتاب کردم. روی خود را به سوی من برگرداند و پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق.

پرسید: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

پرسید: آیا خصیبه را می‌شناسی؟

گفتم: آری.

گفت: خدا او را رحمت کند. چه شب‌های بلندی را در عبادت گذراند و پاداش فراوانی دارد و از بیم خدا اشک فراوانی ریخت. سپس پرسید: ابن مهزیار را می‌شناسی؟

۱. دلائل‌الامامة، ص ۵۳۹.

گفتم: خود، ابن مهزیار هستم.

گفت: خدا به شما سلامتی و عافیت بدهد، ای ابا الحسن! سپس با من مصافحه کرد و پرسید: ای ابا الحسن! با آن علامتی که بین تو و ابی محمد (امام عسکری علیه السلام) بود چه کردی؟

گفتم: همراه من است و دستم را داخل جیبم بردم و انگشتری را که بر نگین آن «محمد و علی» نوشته شده بود خارج ساختم. وقتی نوشته انگشتر را خواند، گریست و به اندازه‌ای اشک ریخت پارچه‌ای که در دستش بود، تر شد. و آن گاه گفت: ابا محمد! خدا تو را رحمت کند. که زینت امت بودی. خداوند تو را به واسطه امامت شرافت داد و به تاج علم و معرفت، مزین ساخت. ما همه به سوی تو باز می‌گردیم. سپس با من مصافحه و معانقه کرد. و گفت: ابا الحسن! خواسته‌ات چیست؟

گفتم: خواسته‌ام دیدار با امام پنهان از جهان است.

گفت: او از شما پنهان نیست؛ ولی به واسطه عملکرد ناپسند شما پنهان شده است. اینک به منزلگاهت برو و آماده شو تا به دیدار آن حضرت نایل گردی. با غروب ستاره جوزا و آشکار شدن ستاره‌های آسمان قرار من با تو، بین رکن و صفا باشد. خوشحال شدم و یقین کردم مورد فضل خدا واقع شده‌ام. دیری نپایید که موعد فرارسید. به سوی مرکب خود رفتم و توشه‌ام را بر پشت مرکب بستم. صدایم زد و گفت: ای ابا الحسن! من حرکت کردم و به او پیوستم به من سلام کرد و گفت: برادر! همراه من بیا. پستی و بلندی درّه‌ها و کوه‌ها را پشت سر نهادیم تا به طائف رسیدیم. دوست همراهم گفت: ای ابا الحسن! فرود بیا تا نماز شب بجا آوریم. پیاده شدم و دو رکعت نماز فجر را خواندم.

گفت: این دو رکعت، چه نمازی بود؟

گفتم: این دو رکعت نماز شب بود و یک رکعتی در بین آن و قنوت، در هر نمازی جایز است.

گفت: برادر! همراه من بیا. طولی نکشید و هنوز درّه و بلندی کوهی را پشت سر ننهاده بودیم که به وادی بزرگی رسیدیم. نگریستم خیمه‌ای موئین و درخشان و نورانی دیدم.

دوستم گفت: بین آیا چیزی می‌بینی؟

گفتم: خیمه‌ای موئین می‌بینم.

سپس گفت: امید و آرزوی تو در آن خیمه است. به همراه او به وسط وادی رفتم. از مرکب پیاده شد. من نیز از مرکب پیاده شدم.

گفت: مرکبت را رها کن.

گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟

گفت: در این وادی غیر مؤمن وارد نمی‌شود و غیر مؤمن از آن خارج نمی‌گردد. سپس جلوتر از من وارد خیمه شد وقتی از آن خارج شد بسیار مسرور و شادمان بود. گفت: تو را مژده باد که اجازه ورود به تو داده شد، سپس من داخل خیمه شدم. آن‌جا خانه‌ای بود نورانی. بر امام سلام امامت دادم. به من فرمود: «ای ابالحسن! ما شب و روز در انتظار تو بودیم، چه باعث شد دیر به نزد ما بیایی؟»

گفتم: مولای من! تاکنون کسی را که راهنمایی کند نیافتم.

فرمود: «کسی که تو را راهنمایی کند نیافتی؟ سپس با انگشت مبارک خود به زمین زد. و فرمود: خیر! شما در پی افزایش اموالتان بودید. بر ضعیفان مؤمنین فخر فروختید. با خویشاوندان، قطع رابطه کردید. تاکنون چه عذری برای شما باقی مانده؟»

گفتم: توبه می‌کنم، توبه می‌کنم. پشیمانم، پشیمانم. سپس فرمود: «ای پسر مهزیار! اگر استغفار بعضی از شما برای برخی دیگر مطرح نبود، هلاک می‌شدید مگر خواص شیعه، که گفتارشان با اعمالشان یکی است.» سپس فرمود: «ای پسر مهزیار! آیا به شما خبر دهم از زمانی که آن نوجوان دست به قیام می‌زند و مغربی و عمانی، جنبش خود را آغاز نمایند و سفیانی سر به طغیان بردارد، به ولی خدا اجازه ظهور داده خواهد شد و بین صفا و مروه میان سیصد و سیزده مرد، ظهور خواهد کرد. سپس به کوفه می‌رود و مسجد کوفه را ویران می‌سازد. همراه با مردم، حج واجب بجا می‌آورد و به یثرب می‌آید و آن حجره را تخریب می‌کند و هر که را در آن حجره است بیرون می‌آورد؟ در این هنگام روی زمین جز مؤمنی که قلبش خالص در ایمان است، کسی باقی نخواهد ماند.»

پرسیدم: مولای من! پس از آن چه می‌شود؟

فرمود: رجعت و «بازگشت حکومت‌های پیاپی.» سپس آیه شریفه: (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ

الْكِرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا^۱ را تلاوت فرمود.

محور دوم: راوی این سرگذشت کیست؟

از محتوای چهار نقلی که بیان شد، ملاحظه نمودید این سرگذشت برای دو تن اتفاق افتاده است:

۱. علی بن ابراهیم بن مهزیار.

۲. ابراهیم بن مهزیار.

در اینجا باید ببینیم این دو شخصیت چه کسانی بوده‌اند، آیا می‌توان به آنها اعتماد کرد و این ماجرا را از آنها پذیرفت یا خیر؟

درباره ابراهیم بن مهزیار، ابواسحاق اهوازی - بحث و مناقشه است که آیا وی از راویان ثقه است یا خیر؟ آقای خوبی در وثاقت وی، وجوهی نقل می‌کند - که مربوط به آقای مامقانی در کتاب *تنقیح المقال* است. - آقای خوبی با ذکر این موارد، آنها را مردود می‌داند از جمله:

۱. علامه مجلسی در کتاب *الوجیزه* می‌گوید: ابراهیم بن مهزیار از راویان ثقه است و از جمله نمایندگان امام می‌باشد.

آقای خوبی در مقام پاسخ می‌گوید: این سخن، اجتهاد علامه مجلسی است و این گفته را از کلمات دیگران استنباط کرده است و ما توثیقات اجتهادی را نمی‌پذیریم.

۲. علامه حلی، ابراهیم بن مهزیار را جزء راویان مورد اعتماد شمرده و گفته است: طریق شیخ صدوق به «بحر سقا» صحیح است. در این طریق، ابراهیم بن مهزیار نیز وجود دارد.

پاسخ آقای خوئی:

آقای خوبی در پاسخ می‌گوید: علامه حلی، اصل را درباره راوی، عدالت وی می‌داند یعنی اگر درباره کسی مذمتی نرسیده باشد آن فرد، ثقه است و در شرح حالات «احمد بن اسماعیل بن سمکه» به این نکته، تصریح نموده است و این نوع

۱. سوره اسراء، آیه ۶

استناد برای ما حجت نیست.^۱

۳. استرآبادی در کتاب *منهج المقال و الوسیط* با نقل سخن ابن طاووس، گفته است: ابراهیم بن مهزیار از جمله نمایندگان امام زمان علیه السلام و از ابواب معروف آن حضرت بوده است که میان شیعیان اثنا عشری، هیچ‌گونه اختلافی درباره او نیست.

پاسخ آقای خوئی:

اولاً: این توثیق، مبتنی بر اجتهاد ابن طاووس است و او نیز این وثاقت را از سرگذشت دیگری به دست آورده است.

ثانیاً: اگر ابراهیم بن مهزیار از ابواب بوده، چرا نجاشی و شیخ طوسی و دیگران به آن اشاره‌ای نکرده‌اند، با این که به نام بردن نمایندگان و ابواب امام زمان علیه السلام بسیار اهمیت می‌داده‌اند.

۴. کشتی به نقل از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی می‌گوید: «و کان من الفقهاء و کان مأمونا علی الحدیث»

همچنین در روایتی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار آمده که گفت: هنگامی که پدرم به حالت احتضار درآمد، اموالی به من سپرد و علامتی را نیز به من داد که کسی از آن خبر نداشت و گفت: هر زمان کسی این علامت را ارائه داد این اموال را به او تحویل بده. مدتی گذشت تا در بغداد، عمری، نماینده امام زمان علیه السلام علامت و نشانه‌ای را ارائه داد و گفت: اموال را تحویل بده. از این روایت استفاده می‌شود که ابراهیم بن مهزیار نیز از وکیلان امام بوده و اموال، نزد وی جمع‌آوری می‌شده است.

پاسخ آقای خوئی:

اولاً: سند این روایت به خود محمد بن ابراهیم بن مهزیار، ضعیف است. ثانیاً: از این روایت، استفاده وکالت نمی‌شود. شاید اموالی که نزد وی بوده و می‌خواست به دست امام برسد، سهم امام در اموال خودش یا اموال شخص دیگری بوده که به او سپرده تا به امام برساند.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۵.

اگر قرار باشد برای وکالت ابراهیم بن مهزیار، روایتی آورده شود به کتاب کافی مراجعه شود.^۱ در آنجا نظیر همین قضیه را می‌آورد و در پایان آن، چنین آمده: «فخرج إلی، قد أقمناک مقام أبیک»، از این جمله استفاده می‌شود که پدرش دارای منصبی بوده که به پسر انتقال داده شده است. البته این روایت خود، دارای دو اشکال است:

الف) سند آن ضعیف است؛

ب) راوی، در این روایت از خود تعریف و تمجید کرده است؛ از سوئی، به فرض پذیرش وکالت این شخص، وکالت، دلالت بر نمایندگی ندارد، زیرا نمایندگی أخص از وکالت است و ما در مقدمه چهارم کتاب رجال گفتیم که وکالت، با وثاقت و نیکنامی فرد همراه نیست.

در پاسخ به اشکال آقای خویی عرض می‌کنیم: اشکال شما مبنایی است و از انصاف دور است که وکالت، همراه با وثاقت یا نیکنامی فرد نباشد. شما با ذکر نمونه‌هایی، این تلازم را مردود می‌دانید و به کتاب غیبت شیخ طوسی باب «السفراء المذمومین» استناد می‌کنید. در صورتی که ما با مراجعه به کتاب یاد شده ملاحظه کردیم در این باب، مدعیان نمایندگی، مورد مذمت قرار گرفته‌اند نه این که دارای نمایندگی بوده‌اند و سپس مورد مذمت قرار گرفته باشند.

۵. شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین*^۲ در باب «من شاهد القائم علیه السلام» سرگذشت دیدار ابراهیم بن مهزیار با امام را نقل می‌کند و آن چه در این ماجرا گذشت، خود دلالت بر موقعیت ابراهیم بن مهزیار دارد. آقای خویی در این جا دو اشکال می‌کند:

اول - راوی این سرگذشت شخص ابراهیم بن مهزیار است. از این رو، وثاقت وی باید از راه دیگری ثابت شود. اگر بنا باشد وثاقت و عظمت کسی با گفته خودش ثابت گردد، نه تنها شگفت‌آور است؛ بلکه از مسائل خنده‌آور تلقی می‌شود. شاید منظور آقای خویی این است که مستلزم دؤر می‌شود.

۱. همان، ج ۱، ص ۵۱۸، باب *مولد الصحاب*، ح ۵.

۲. همان، ص ۴۴۵.

دوم. در این روایت، سخنی گفته شده که بطلان آن قطعی است و به فرض که ابراهیم، روایت صحیحی را نقل کرده باشد در این روایت آن جا که برادری به نام موسی برای امام عصر علیه السلام نام برده که او را نیز دیده، و قطعاً او دروغ گفته است.

۶. اعتماد ابن ولید و ابن عباس و شیخ صدوق، بر ابراهیم بن مهزیار، دلالت بر وثاقت وی دارد. هرگاه ابن ولید کسی را از روایت محمد بن احمد بن یحیی استثناء نکند، آن فرد مورد اعتماد است و در اینجا ابراهیم بن مهزیار، استثناء نشده است.^۱

پاسخ:

اعتماد ابن ولید و امثال وی دلالت بر وثاقت و حتی نیکنامی کسی نمی‌کند و این مطلب در مقدمه چهارم کتاب معجم رجال آمده است.^۲

آقای خوبی با این که این شش دلیل را به نحو کامل پاسخ می‌دهد؛ ولی در آخر می‌گوید: ابراهیم بن مهزیار ثقه است، زیرا در طریق کامل‌الزیارات ابن قولویه آمده و گفته است: هر چه را در این کتاب می‌آورم از طریق ثقات نقل کرده‌ام. اما آقای خوبی بعدها در مورد صحیح بودن همه اسناد کتاب *کامل‌الزیارات* از دیدگاه خود برگشته است. از دیدگاه ما، مبنا قوی است، زیرا ما دو گونه توثیق داریم:

۱. توثیق عام؛

۲. توثیق خاص؛

اگر ابن قولویه در کامل‌الزیارات، همه را ثقه دانسته، توثیق عام است مگر اینکه گفته شود این گونه توثیق فقط مشایخ بلا واسطه را شامل می‌شود و ابن مهزیار در زمره آنان نیست؛ ولی نظر ما غیر از این است و در بحث فقه، بطور تفصیل مطرح کردیم.

محور سوم: بررسی متن و محتوی

محقق شوشتری در کتاب *الأخبار الدخیله*، ده اشکال بر این چهار نقل وارد می‌کند.

۱. معجم رجال الحدیث ۱: ۳۰۶.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۴.

وی با این اشکالات، در صدد بیان اثبات ساختگی بودن این روایات است و آیت‌الله صافی گلپایگانی در کتاب ارزشمند *منتخب‌الاثار* در مقام پاسخ از این اشکالات برآمده است.

در اینجا اشکالات و پاسخ آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. این چهار نقل، یک جریان را حکایت می‌کنند و هر چهار نقل، دارای یک محتوی می‌باشند، زیرا امکان ندارد یک جریان، دقیقاً برای دو تن یکبار برای علی بن ابراهیم بن مهزیار و بار دیگر برای ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده باشد. توجه دارید که سند سه نقل، به علی بن ابراهیم بن مهزیار و یک نقل به ابراهیم بن مهزیار باز می‌گردد.

پاسخ:

اگر قائل شدیم که این سرگذشت برای علی بن ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده است در آن جا که ابراهیم بن مهزیار آمده، می‌گوییم به جهت سهو و یا به خاطر اختصار، کلمه‌ای از عبارت افتاده است، زیرا موارد زیادی نام پدر، بر فرزند اطلاق می‌شود. اما اگر گفتیم ماجرا برای ابراهیم بن مهزیار رخ داده است در موارد دیگر جمله «علی بن» به اشتباه و یا به جهت اجتهاد نسخه برداران، بر آن افزوده شده است.^۱

شوشتری جمله اضافه‌ای دارد و می‌گوید: اصلاً ابراهیم بن مهزیار «مات فی الحیره» یعنی در سرگردانی بسر می‌برد و هنوز امام زمان - علیه السلام - را نشناخته بود، از دنیا رفت و در این زمینه، به نقل روایتی از کافی^۲ می‌پردازد. اما با مراجعه به کتاب کافی خواهید دید که این گونه نیست. روایت کافی اگر دلالت بر وثاقت او نکند بر تحیر و سرگردانی وی دلالت ندارد.

۲. سند روایت ضعیف است به ویژه که شخصی به نام علی بن ابراهیم بن مهزیار نداریم و در رجال، چنین شخصی وجود ندارد.

۱. اما انصافاً اشکال در این جا قوی است. پاسخی را که آقای صافی داده اند به راحتی نمی‌توان پذیرفت. برای اطلاق اسم پدر بر فرزند باید نمونه ذکر کنند تا بتوان آن را پذیرفت و مسئله اشتباه نسخ را نیز نمی‌توان پذیرفت.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

آیت‌الله صافی با پذیرفتن ضعف سند، پاسخ می‌دهد که: بین ضعف سند و ساختگی بودن روایت تفاوت است. آری، سند روایت ضعیف است؛ ولی اگر همین روایت، با سند ضعیف به روایات دیگر ضمیمه شود و به حدّ تواتر برسد، اشکال آن برطرف می‌گردد.

از سویی نمی‌توان گفت: علی بن ابراهیم بن مهزیار، به صرف این که در کتب رجالی از او نامی برده نشده، وجود خارجی ندارد؛ بلکه باید وی را مجهول بدانید و مجهول بودن، غیر از عدم وجود است؛ ولی با وجود این روایت می‌گوییم: وی در نزد شیخ طوسی، شیخ صدوق و صاحب دلائل‌الامامه، در زمره راویان شناخته شده بوده است.

وانگهی به فرض پذیرش ضعف سند، ضعفِ سندِ روایتی را که به ابراهیم بن مهزیار می‌رسد پذیرا نمی‌شویم، زیرا شیخ صدوق روایت را از شیخ‌القمیین عبدالله حمیری نقل می‌کند و حمیری نیز بدون واسطه، ماجرا را از ابراهیم بن مهزیار روایت می‌کند. بنابراین، سند روایت تام است و به واسطه تام بودن این سند، ضعف روایاتِ دیگر از این دسته نیز جبران می‌شود.

۳. روایت حمیری نیز مشکل سندی دارد و محمد بن موسی المتوکل که در سند حمیری وجود دارد، مهمل است و در کتب رجالی نامی از او نیامده است. از سویی ما اخبار صحیح فراوانی داریم که مورد عمل اصحاب قرار نگرفته‌اند. از جهتی ثابت نشده که شیخ صدوق، نسخه‌ای از کمال‌الدین را قرائت کرده باشد که این دو نقل در آن بوده است.

پاسخ:

این اشکال، به اعتبار محمد بن موسی المتوکل وارد نیست، زیرا ابن طاووس در کتاب *فلاح‌السائل*^۱ مدعی وثاقت او است. افزون بر این که شیخ صدوق در موارد متعددی از وی نقل روایت می‌کند و با عبارت رضی‌الله عنه از او تجلیل می‌کند و این نشانه اعتماد به او است. البته با کلمه «ترضی» وثاقت ثابت نمی‌شود؛ اما در زمره

۱. *فلاح‌السائل*، ص ۱۵۸.

راویان مهمل نیز، نمی‌باشد.

بی‌اعتنایی اصحاب از روایات در فروع و اصول در صورتی موجب وهن روایت می‌شود که این روایات ضعیف‌السند در دایره تواتر معنوی^۱ قرار نگیرند. اما اگر روایتی مشمول تواتر معنوی گردد، تواتر قطع آور خواهد بود. بنابراین، می‌توان به این روایت عمل نمود، هر چند اصحاب از آن روگردان شده باشند. به این ترتیب، عمل نکردن اصحاب، دلیل بر ساختگی بودن روایت نمی‌باشد؛ ولی روایت را از اعتبار و حجیت می‌اندازد.

اگر گفته شود: به هر حال این حدیث، مخالف اتفاق همه علمای شیعه است. پاسخ این است که: مخالف بودن، دلیل بر ساختگی بودن حدیث نیست. اگر تمام مضمون روایت مخالف با اتفاق علمای شیعه باشد احتمال تقیه در آن وجود دارد و اگر برخی از آن مخالف باشد، احتمال دارد در روایت، دست برده باشند.

در مورد عدم قرائت کتاب *کمال‌الدین* توسط شیخ صدوق باید گفت: قرائت شیخ صدوق در مورد کدام کتاب وی ثابت است تا در این کتاب با این دو روایت، تردید کنیم. از سویی، اعتماد به کتاب، اصلاً مشروط به قرائت مؤلف آن نیست و اگر برخی از جزئیات کتابی موافق اتفاق علمای شیعه نباشد، به اصل روایت و کتاب، آسیبی نمی‌رساند.

۴. برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان علیه السلام که هم‌نام پیامبر است، می‌باشد با این که روایات فراوانی از پیامبر و ائمه رسیده که بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت نام بردن او دلالت دارد.

پاسخ:

آری، در اخبار صحیح‌های به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت نام بردن حضرت در روایاتی وارد شده؛ ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد روایت ابن مهزیار شامل نهی وارده نمی‌باشد.

۱. تواتر معنوی نظیر این که: روایات متعددی دال بر رویت امام، در زمان غیبت داریم. از کل این روایات بدست می‌آید که اصل رؤیت و ملاقات، در دوران غیبت بوده است.

۵. در این روایات آمده است که سن ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی می‌شود که ظهور امام زمان علیه السلام را درک می‌کند و امام به وی دستور می‌دهد هنگام ظهور، همراه با برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. و بطلان این مطلب پر واضح است.

پاسخ:

عبارتی که در روایت آمده و می‌گوید: «إذا بدت لك أمارات الظهور و التمكن فلا تُبطئ ياخوانك عنا و باهرالمسارعة إلى منار اليقين و ضياء مصابيح الدين...»، دلالت ندارد که مخاطب امام در آن زمان، زنده است. افزون بر این که نظایر این مطلب در دیگر احادیث نیز وارد شده است مانند: «فان أدركت ذلك الزمان...» در چنین مواردی، مقصود بیان وظیفه کسی است که آن زمان را درک می‌کند. بنابراین، پاسخ ما در این روایت، همان پاسخی خواهد بود که شما در این موارد خواهید داد.

۶. در ضمن این روایت آمده که افرادی با پرچم‌های زرد و سفید در «حطیم» خدمت امام می‌رسند و بیعت خود را اعلان می‌دارند با این که در نشانه‌های ظهور چنین علامتی وجود ندارد و این روایت، با علائم ظهور مخالف است.

پاسخ:

در آغاز باید اخبار مورد اتفاق مسئله علائم ظهور را مشخص کرد سپس ملاحظه نمود آیا این قبیل علائم میان آن‌ها وجود دارد یا خیر؟ از سویی، میان اخبار وارده در موضوع علائم ظهور نیز تعارض و تناقض وجود دارد و باید بین آن روایات جمع کرد و این تعارض، با اثبات افتخار دیدار با آن حضرت، منافات ندارد.^۱

۷. محمد بن ابی‌عبدالله کوفی که خود یکی از شخصیت‌های برجسته و علمای بزرگ است نام اشخاص معروف و غیر معروفی را که به شرف دیدار امام زمان علیه السلام

۱. مگر اینکه بگوئیم: این که این علامت در احادیث دیگر وارد نشده است موجب نمی‌شود که این، با علائم دیگر مخالف باشد، چون این حدیث مانند احادیث دیگر، این علامت را بیان می‌کند. آری اگر در حدیثی در مورد خاصی علامتی مطرح شود، و در حدیث دیگر متناقض آن علامت مطرح شود، صغرای کبرای تعارض یا تناقض است. و این مورد ظاهراً چنین نیست.

نایل گشته‌اند گردآوری و بیان کرده است؛ ولی نامی از ابراهیم بن مهزیار به میان نیاورده است.^۱

پاسخ:

اولاً: محمد بن ابی‌عبدالله، مدعی بیان نام کلیه کسانی که با امام علیه السلام دیدار کرده‌اند نمی‌باشد؛ بلکه وی عده‌ای را که به نام آن‌ها دست یافته، یادآور شده است. ثانیاً: اگر بگوییم وی نام تمام افراد را آورده است. بنابراین باید روایت هر کسی را که نام او در شمار این افراد نیامده، پذیرا نشوید؛ ولی چنین نیست. و طبق قاعده نیز گفته‌اند: «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود». شاید محمد بن ابی‌عبدالله، به نام ابراهیم بن مهزیار برنخورده باشد. بدین ترتیب عدم وجود نام ابراهیم بن مهزیار، دلیل بر عدم دیدار وی با امام علیه السلام نیست. ثالثاً: احتمال می‌رود، نام وی به عللی، از قلم افتاده باشد.

۸. در این خبر آمده است که حضرت [حجت علیه السلام] در آرزوی دیدار با ابراهیم بن مهزیار بوده با این که برای آن حضرت امکان دیدار با مردم وجود دارد؛ ولی مردم از چنین امکانی برخوردار نیستند.

پاسخ:

بین علاقه دیدار و اراده دیدار، تفاوت است. امکان دارد مانعی در میان باشد که از دیدار جلوگیری کند.

۹. علی بن مهزیار در شهر یثرب در پی دیدار با امام زمان علیه السلام است با این که در دوران غیبت بسر می‌برد و هر شیعه‌ای می‌داند امکان دیدار وجود ندارد.

پاسخ:

باید توجه داشت که دو نوع دیدار وجود دارد؛ یکی عیان و آشکار برای همه و یکی غیرعیان. آن چه مسلم است در دوران غیبت کبری، دیدار عیان برای همه امکان ندارد؛ ولی ممکن است برای بعضی اتفاق بیفتد؛ چنان که در کتاب غیبت،

۱. کمال‌الدین، ص ۴۴۲، باب «من شاهد»، ح ۱۶.

بایی، تحت عنوان «من راه عیاناً» به این مسأله پرداخته است.

۱۰. از قوی‌ترین اشکالاتی که بیانگر ساختگی بودن این دسته از روایات است بیان نام برادری به نام موسی برای امام زمان علیه السلام است که در دو روایت از این چهار نقل، آمده است که این موضوع، خلاف مذهب و برخلاف اجماع شیعه می‌باشد.

پاسخ:

اولاً: علامه مجلسی در مورد این دو نقل می‌گوید: این مطلب، از امور شگفت‌آور است و تازگی دارد^۱ اما شگفت‌آور بودن یک حدیث، دلیل بر ساختگی بودن آن نمی‌باشد و حتی دلیل بر ضعف روایت نمی‌شود.^۲ برادر داشتن امام زمان علیه السلام در میان این چهار نقل، تنها در کتاب *کمال‌الدین* آمده و در دو کتاب *دلائل‌الإمامه* و *الغیبه* نیامده است. افزون بر این که موضوع برادر داشتن امام زمان علیه السلام تنها در این دو روایت نیامده؛ بلکه در روایاتی دیگر نیز به این مطلب اشاره شده است چنان که حسین بن حمدان در کتاب *الهدیه* و ابن ابی‌الثلج در کتاب *تاریخ‌الائمہ* آورده‌اند که امام عسکری علیه السلام دارای تعدادی فرزند پسر و دختر بوده‌اند.

آری، این دیدگاه، نظریه‌ای نادر است و مخالف با مشهور بین شیعیان می‌باشد. اما با این همه نمی‌توان نظریه مشهور را به شیخ صدوق نسبت داد؛ زیرا وی کتاب *کمال‌الدین* را به عنوان کتاب اعتقادی نگاشته و اگر این مطلب، بر خلاف اعتقاد وی می‌بود باید حاشیه‌ای بر آن می‌زد و عقیده خویش را مطرح می‌کرد. از سویی، مشخص نیست که عدم وجود فرزندی دیگر به غیر از حضرت مهدی برای امام عسکری علیه السلام در زمره موضوعات مشهور زمان شیخ صدوق بوده است وگرنه شیخ صدوق به آن اشاره می‌کرد؛ حتی معاصرین وی اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند. بر این اساس، شاید نظریه قابل توجهی نبوده است. از سوی دیگر، فایده عقایدی بر آن

۱. *بحار الانوار*، ج ۲، ص ۴۷، ذیل حدیث ۳۲.

۲. ولی ممکن است گفته شود: اگر مطلبی که به عدم اطمینان داریم در روایت باشد با ملازمه، با اطمینان به عدم آن شیء، اطمینان به عدم صدور، محقق می‌شود؛ مگر اینکه امکان انحلال دلیل حجیت بر حدیث، نسبت به مضامین آن وجود داشته باشد که در دلیل حجیت خبر ثقة قائل به تفکیک شویم و تنها همان مطلب را که اطمینان به عدم داریم از دلیل حجیت خارج کنیم.

بار نمی‌شود، زیرا به اعتقاد ما، جانشین پس از امام عسکری علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد نه این که امام عسکری فرزندی دیگر ندارد.

نتیجه

انصاف این است که اشکال دهم، مردود تلقی می‌شود هر چند این اشکال را محقق شوشتری و آقای خویی علیهما السلام مطرح کرده‌اند و به واسطه همین اشکال، آقای خویی این روایت را کذب می‌داند.

تنها اشکال نخست باقی می‌ماند که اگر آن اشکال برطرف گردد، روایت را خواهیم پذیرفت.

اصل ماجرا وجود دارد و شاید تواتری نظیر تواتر معنوی یا اجمالی از آن استفاده می‌شود؛ ولی حکم نمودن به ساختگی بودن آن، مشکل است.

به هر ترتیب، اگر این چند روایت از تواتر معنوی برخوردار نباشند، تواتر اجمالی دارند یعنی یکی از این چند نقل، صحیح خواهد بود.^۱

۱. سرگذشت دخیل علی

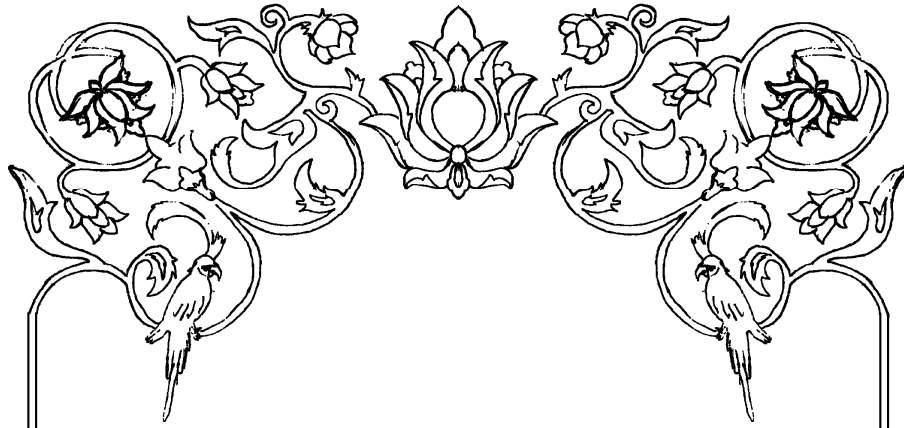
این جریان را مرحوم والد بزرگوارم آیت‌الله العظمی طوسی نجفی از مرحوم سیداسماعیل نوری شنیده و آن را در پشت جلد کتاب خود «الأربعون من الأربعین» یادداشت کرده است و بنده با ترجمه این داستان برای نخستین بار آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهم، البته یادداشت ایشان نخست با عنوان «الحکایة الاولى» است که معلوم می‌شود حکایات دیگری را نیز تدوین کرده که متأسفانه مفقود شده است. وی در پشت جلد کتاب خطی یاد شده خود می‌نویسد: از جمله داستان‌هایی که به ظهور امام زمان علیه السلام - مژده داده، جریانی است که در روز شنبه هفتم ذیقعد سال ۱۳۵۹ هجری قمری در نجف اشرف شنیدم. در این روز داماد بزرگوار استادمان آیت‌الله اصفهانی - دام‌ظله - از دنیا رفت. من و برادر گرامی‌ام علامه شیخ محمدتقی بروجردی، برای شرکت در تشییع جنازه آن مرحوم به خارج از شهر نجف اشرف رفتیم. در بین راه سخن از مرگ به میان آمد... هم‌چنان مشغول گفتگو بودیم که به وادی‌السلام نجف رسیدیم. در آن‌جا از مردم کناره گرفته، در گوشه‌ای نشستیم. ناگهان چشمم به سیداسماعیل نوری (نورالله مرقد) افتاد. رو به برادرم کرده، گفتم: شنیده‌ام برای ایشان در صحن کاظمین جریان شگفتی رخ داده است؛ دوست دارم آن را از زبان خودش بشنوم. اگر مایل هستی، با هم محضر وی برویم؟ او نیز پذیرفت؛ به اتفاق یکدیگر پیش سید نوری رفتیم و پس از سلام و عرض اخلاص، درخواست کردیم آن جریان را برای ما بازگو کند. سید نوری موافقت کرده و جریان را این گونه شرح داد:

در یکی از روزهای سال ۱۳۴۹ هـ.ق به حرم مطهر کاظمین علیه السلام مشرف شدم. ناگهان حالت عجیبی پیدا کردم، به گونه‌ای که نتوانستم در حرم بمانم. لذا از آن‌جا بیرون آمده و با آندوه و ناراحتی در گوشه‌ای از صحن مطهر (نزدیک باب‌المراد) نشستم و در اندیشه فرو رفتم. ناگهان عربی که عقالی (لباس مخصوص عربها) بر سر و کفشی عربی به پا داشت، نزد من آمد و پس از سلام، با کمال ادب و فروتنی در برابرم نشست و کفش خود را درآورد و پشت سرش نهاد من از ادب و متانت او بسیار شگفت‌زده شدم. از وی پرسیدم: اهل کجایی؟ پاسخ داد: از اهالی نجد (حجاز) هستم. نام او

◆...

→→→

را پرسیدم. گفت: علی، اما در جمع خانواده، مرا «دخیل علی» می‌نامند. گفتم: به چه مناسبت؟ گفت: در اثر جریان که برایم رخ داده است. سپس افزود: در نوجوانی، روزی پدرم به من گفتم: فرزندم! آیا آمادگی داری به زیارت (قبر) امیرمؤمنان برویم؟ گفتم: هر چه دستور دهید، اجرا می‌کنم. به اتفاق پدرم به زیارت مرقد مطهر امیرمؤمنان علیه السلام رفتیم؛ وقتی از زیارت فارغ شدیم، پدرم گفت: من در این شهر (نجف) دوستی دارم، خوب است به دیدار وی برویم، دوست او، شیخ محمدطه نجف بود و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. به آن‌جا رفتیم، شیخ از ما استقبال گرمی انجام داد و بسیار شادمان گشت. از پدرم پرسید: آیا ایشان فرزند شما است؟ پدرم پاسخ داد: آری؛ فرمود: نامت چیست؟ گفتم: علی، به من مهربانی کرد و دست نوازش بر سرم کشید و به پدرم فرمود: نام او را «دخیل علی» بگذار. این جریان گذشت و پدرم پس از مدتی از دنیا رفت. روزی من در نهایت غم و اندوه، در گوشه‌ای نشسته بودم که ناگهان شخصی نزد آمد و مرا به نام «دخیل علی» صدا زد و گفت: ای دخیل علی! امام زمان، تو را احضار کرده است... به اتفاق او از شهر خارج شدیم؛ ناگهان خود را در جایی ناآشنا یافتیم. از دور نگاهم به خیمه بزرگی افتاد. به سمت آن رفتیم و وارد آن‌جا شدیم. پله‌های زیادی را در آن‌جا دیدم؛ چون خواستم بالا بروم، کسی مرا صدا زد. وارد شدم و عده‌ای دیگری را در آن‌جا دیدم. حضرت ولی عصر - علیه السلام - در آن مکان جلوس فرموده بود و دو طرف ایشان افرادی حضور داشتند. به حضرت سلام کردم، وی سلام مرا پاسخ داد، خودم را روی دست و پای آن حضرت انداختم و آنها را غرق بوسه نمودم. حضرت به من فرمود: بنشین. اطاعت کردم و نشستیم. یک بار دیگر به من فرمود: بنویس. من که پیش‌تر بی‌سواد بودم و توانایی خواندن و نوشتن را نداشتم. ناگهان دیدم در کنارم قلم و دوات و کاغذ آماده شد. قلم و کاغذ را به دست گرفتم تا فرمانش را اطاعت کنم. در شگفت بودم هر چه حضرت می‌فرمود، به سرعت آن را می‌نوشتیم... نام چند تن را نوشتیم و به راحتی می‌خواندم. چون از نوشتن فارغ شدم حضرت به من اجازه مرخصی داد و من از حضور آن بزرگوار رفتم. پس از گذشت چند روزی، دوباره همان شخص نزد من آمد و گفت: ای دخیل علی! فرمان امام زمانت را اجابت کن. فوری از جای برخاستم و همراه او حرکت کردم. به آن مکان رسیدم، تعداد زیادی اسب را در آن منطقه بسته دیدم. وقتی وارد مجلس شدم، چشمم به حضرت افتاد. از افرادی که اطراف وی نشسته بودند. دو شخصیت بزرگوار، توجه مرا به خود جلب کرد. درباره آن‌ها جويا شدم. گفتند: اولی حضرت خضر و دومی حضرت عیسی علیه السلام است. آن‌گاه حضرت ولی عصر - علیه السلام - با جمعیت حرکت کرده و به سوی من آمدند. من نیز به اتفاق آنان راه افتادم. دوران جنگ جهانی بود. در آن‌جا نیروهای دشمن را دیدم که در یک سو صف بسته و آرایش نظامی گرفته بودند. امام زمان - علیه السلام - و یارانش را نیز در صف دیگر و رو به روی آنان دیدم که به آرایش نظامی پرداخته بودند. به حضرت عرض کردم: آیا به من اجازه جهاد و نبرد در رکابتان را می‌دهید؟ فرمود: هنوز تعداد کامل نیست! سید نوری می‌گوید: به او گفتم: تعداد یارانش چه اندازه بود؟ گفت: بیش از سیصد تن بودند، سپس گفت: جناب نوری! من از سوی امام زمان - علیه السلام - مأموریت یافتیم به تو مژده دهم که گشایش و فرج نزدیک است. سید نوری می‌گوید: او پس از بیان این جریان و ابلاغ پیام حضرت، ناگهان از نظرم ناپدید شد.



فصل دوازدهم:

پایگاه زمینه‌سازان ظهور

و تاریخ تأسیس آن



پیدایش قم

در خصوص تاریخ پیدایش قم، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. پیدایش قم، پیش از اسلام؛

۲. پیدایش قم، پس از اسلام؛

در راستای دیدگاه دوم، *حَمَوِی* در *معجم البلدان* بحث مفصّلی در ارتباط با قم دارد. وی می‌نویسد: قم، کلمه‌ای فارسی است و نام شهری است که پس از ظهور اسلام، بنیان نهاده شده است و در دوران نژادهای غیر عرب و آتش‌پرست‌ها، اثری از شهر قم نبوده است.^۱ وی سخن خود را با روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح می‌کند که حاکی است شهر قم، در آن دوران بنا نهاده نشده بوده و طلحه اشعری نخستین کسی است که اساس این شهر را بنا نهاد. این منطقه دارای چاه‌هایی بوده که نظیر آن‌ها در گوارایی و شیرینی وجود ندارد.

کار *حَمَوِی* - متوفای ۶۲۶ ه.ق - جهانگردی و نگارش جغرافیای شهرها بوده است. او در ادامه می‌نویسد: در زمان خلیفه دوّم، ابوموسی اشعری سرزمین قم را فتح کرد که این سخن خود، گفته قبلی وی را نقض می‌کند، زیرا او در آغاز بحث می‌گوید: این شهر، در دوران ظهور اسلام ساخته شد و قبلاً وجود نداشته است؛ ولی در ادامه می‌گوید: این شهر را ابوموسی اشعری در دوران خلافت عمر فتح نمود. برخی گفته‌اند: احمد بن قیس، قم را در سال ۲۳ ه.ق فتح کرده است و بعضی گفته‌اند: قم، بین اصفهان و ساوه واقع است و این شهر مرکز شیعه بوده؛ اما آغاز

۱. البته در جای خود خواهیم گفت که سخن *حَمَوِی*، صحیح نیست.

مطرح شدن این دیار به عنوان شهر قم، در سال ۸۳ هـ.ق بوده است.

«و ذکر بعضهم ان قم بین اصفهان و ساوة و هی کبیره و أهلها کلهم شیعة امامیة، و کان بدء تمصیرها فی ایام الحجاج بن یوسف و ذلك ان ابن الاشعث خرج علیه و کان فی عسکره... و کان فی جملته إخوة یقال لهم عبدالله و الأحوص و عبدالرحمن و إسحاق و نعییم و هم بنو سعد بن مالک الأشعری و قعوا إلی ناحیه قم و کان هناك سبع قراء، اسم إحداهما کُمندان، فنزل هؤلاء الأخوة علی هذه القرى حتی افتتحوها و قتلوا أهلها و إستولوا علیها و انتقلوا إلیها و استوطنوها و سمیت باسم إحداهما کُمندان، فأسقطوا بعض حروفها، فسُمیت بتعریبهم فُماً و کان متقدّم هؤلاء الأخوة عبدالله بن سعد الأشعری و کان له ولدٌ قد ربّی بالكوفة فانتقل منها إلی قم، و کان إمامياً فهو الذى نقل التشیع إلی إهلها، فلا یوجد بها سُنّی قط؛ برخی گفته‌اند: شهر قم حدفاصل اصفهان و ساوه قرار دارد و شهری بزرگ است و ساکنانش همه شیعه دوازده امامی‌اند. آغاز مطرح شدن آن دیار به عنوان شهر، در دوران حجاج بوده که در آن منطقه هفت روستا وجود داشته یکی از آن‌ها کُمندان نامیده می‌شده. افراد یاد شده در آن سامان فرود آمدند و مردم آن‌جا را قتل‌عام نمودند و بر آن منطقه تسلط یافته و بدان‌جا منتقل شدند و در آن دیار ساکن گشتند و آن‌جا به نام یکی از هفت روستا یعنی «کُمندان» نام گرفت و سپس برخی از حروف آن را انداختند و به عربی، قم نامیده شد. یکی از پیشگامان آن برادران، عبدالله بن سعد اشعری بود که فرزندی تربیت یافته کوفه داشت و شیعه بود، وی از کوفه به قم انتقال یافت و تشیع را به مردم این سامان منتقل ساخت و در این شهر حتی یک تن، سنی مذهب یافت نمی‌شود.»^۱

۱. حموی داستانی را با این عنوان راجع به قم نقل می‌کند که: «إنه ولیّ علیهم وال و کان سُنّیاً متشدداً، فجمعهم و قال: إنکم تبغضون الصحابة و إنکم لُبغضکم إیاهم لاتسمون أطفالکم و اولادکم بأسمائهم و أنا أقسم لئن لم تجیئونی برجل اسمه ابوبکر او عمر، فیثبت عندی أنه اسمه، لأفعلن بکم... و استمروا فی الآیام و فتشوا و اجتهدوا فلم یروا إلا رجلاً صلواکاً حافیاً عاریاً أحول اقبح خلق الله منظرأ. لأنّ أباه غریباً استوطنها فسماه بذلك، فجاءوا به فشتهم و قال: جئتمونی بأقبح خلق الله تتنادرون علیّ؟ و أمر بصفعمهم و قال له بعض ظرفائهم: أیها الأمير، إصنع ما شئت فإنّ هواء قم لایجئ منه من اسمه ابوبکر، أحسن صورة من هذا، فغلبه الضحک و عفا عنهم؛ بر مردم قم حاکمی سنی مذهب و متعصب، فرمانروایی یافت... به حاکم خبر دادند در این شهر یک تن ابوبکر یا عمر نام یافت نمی‌شود. حاکم، مردم را گرد آورد و به آنان گفت: شما نسبت به صحابه بغض و کینه می‌ورزید و به همین دلیل فرزندان خود را به اسم آن‌ها نمی‌نامید. سوگند می‌خورم اگر فردی را به نام ابوبکر یا عمر نیاورید و نزد من ثابت نشود، نام او ابوبکر یا عمر است، شما را کیفر خواهم داد... مردم مدتی در پی شخصی با این نام و نشان گشتند و بسیار تلاش و جستجو کردند؛ ولی جز فردی گدا و پابرهنه و لوچ که زشت‌چهره‌ترین آفریدگان خدا بود، کس دیگری را نیافتند، زیرا پدر وی مردی غریبه بوده که در شهر قم ساکن گشته بود و نام فرزندش را به نام آن‌ها نامیده بود. وقتی او را نزد حاکم آوردند، مردم را به

در مقابل دیدگاه دوم، برخی شواهد و اسناد تاریخی دلالت بر پیدایش قم، پیش از اسلام دارد که عبارتند از:

۱. با توجه به منابع تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که مقارن ظهور اسلام و در دوره ساسانیان، شهری بنام قم وجود داشته که بعدها مسلمانان، آن را فتح کردند.

۲. یعقوبی - مورخ معروف قرن سوم هجری - قم را از جمله شهرهای عصر ساسانی نام برده است.^۱

۳. در دو بیت زیر^۲ نام قم در زمره شهرهای عصر پیشدادیان و کیانیان آمده است:

بفرمود عهد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان

نوشتن ز مشک و ز عنبر دبیر یکی نامه از پادشاه بر حریر

۴. یکی از روستاهای قم به نام مزدکان، آتشکده آذر گشسب قرار داشته است.^۳

۵. در جنگ قادسیه، سپاهی به استعداد بیست و پنج هزار سواره و پیاده از شهرهای قم و کاشان به فرماندهی شیرزاد - حاکم این دو شهر - به کمک سپاه ایران آمده بود. در جنگ نهاوند نیز سپاهی به تعداد بیست هزار سوار از قم و کاشان شرکت داشت و پس از شکست سپاه ایران، فرمانروای قم در اصفهان، نزد یزدگرد رفت.^۴

۶. شهر قم در زمان ساسانیان، از جمله سرزمین‌های پهلویان به شمار آمده است.^۵

۷. شهرستان قم مقارن حمله مسلمانان، به اندازه‌ای وسیع و پر جمعیت بود که تنها از یک روستا چهارهزار مرد بیرون آمدند، که هر یک با خود خدمتکار و نان‌پز و آشپزی به همراه داشت.^۶

....→

باد فحش و ناسزا گرفت و گفت: زشت‌ترین آفریدگان خدا را نزد من آورده اید که مرا به تمسخر بگیرید؛ لطیفه گویی از جمع آنان خطاب به حاکم گفت: ای حاکم! هر چه می‌خواهی انجام ده، زیرا از آب و هوای قم بهتر از این ابوبکر نمی‌توان سراغ داشت. حاکم از این سخن خندید و از آنان درگذشت. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷).

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. شاهنامه فردوسی، ج ۴، ص ۱۲۸.

۳. تاریخ قم، ص ۸۹.

۴. تاریخ ائمه کوفی، ص ۳۳ و ۹۴ و ۱۰۵.

۵. ابن‌القیه، ص ۲۰۹.

۶. همان، ص ۲۱۱.

۸. دینوری می‌گوید: انوشیروان، کشور را به چهار بخش تقسیم کرد و در هر قسمت شخصی مورد اعتماد از ناحیه خود قرار داد و شهر قم از جمله شهرهای بخش دوم بود.^۱

۹. دینوری جای دیگر می‌گوید: یزدگرد پس از شکست در مقابل مسلمانان، در قم و کاشان فرود آمد.

«فَخَرَجَ يَزْدَجَرْدُ هَارِباً حَتَّى نَزَلَ قُمْ وَقَاشَانَ»^۲

۱۰. در منظومه «ویس و رامین» - که اصل داستان آن مربوط به پیش از ظهور اسلام است - در چند مورد نام قم آمده است؛ از جمله:

ز گرگان و ری و قم و صفاهان ز خوزستان و کوهستان و آران^۳
ز گرگان و ری قم و صفاهان که رامین را بدندی، نیک، خواهان^۴

علت نامگذاری قم

در مورد علت نامگذاری قم مطالب متفاوتی در کتاب *تاریخ قم* و روایات بیان شده است:

در کتاب *تاریخ قم*، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی در بیان علت نامگذاری قم چنین آمده است: شهر قم را بدین سبب قم نامیدند که محل جمع شدن آب‌ها و آب تیمره و انار بوده است (تیمره را دیمره نیز می‌گفته‌اند که ظاهراً از رودهای آن زمان بوده است) از آن‌جا که آب در آن‌جا جمع می‌شده و هیچ‌گونه رهگذری بر آن نبوده است در اطراف آن‌جا علف و گیاهان و نباتات فراوانی می‌روییده که در لغت عرب، مکان جمع شدن آب را «قم» می‌گویند و برخی کلمه عربی «قُمَّمَه» را ترجمه «كُمَّم» دانسته‌اند و گلاب پاش را نیز نوعی قُمَّمَه وصف کرده‌اند و جمع آن را «قماقم» نامیده‌اند؛ با این تفاوت که زمانی در آن نواحی علف و سبزه زیاد

۱. *اخبار الطوال*، ص ۶۷ و غرر ملوک الفرس، ص ۶۰۹.

۲. *اخبار الطوال*، ص ۱۲۸.

۳. *منظومه «ویس و رامین»*، ص ۳۳۳.

۴. همان، ص ۵۲۲.

- در مباحث بعدی (دلیل نامگذاری قم) مطالب بیشتری در این خصوص خواهد آمد.

می‌روید، شبان‌ها برای چرانیدن گوسفندان خود، گردِ علف‌زارها خیمه می‌زدند و خانه‌هایی بنا می‌کردند که آن‌ها را در فارسی، «کومه» می‌نامیدند، با گذرِ زمان «کومه» تبدیل به «کُم» شد؛ سپس آن را معرّب گردانیده و «قم» نامیدند. در مورد کسانی که نخستین بار قم را بنا کردند و در مورد سبب نامگذاری آن بدین نام را از کتاب «تاریخ قم» تألیف «حسن بن محمد بن حسن قمی» با اندکی ویرایش یادآور می‌شویم:

«می‌گویند: قم را در قدیم‌الایام، «صفرا» نام نهاده و به همین نام خواندند و از دوران نژادهای غیر عرب تا زمانی که خاندان سعد بن مالک در قم اقامت گزیدند، آب در این منطقه کمیاب بوده است و در کتاب *سیرالملوک عجم* آمده است: زمانی که بهرام گور به سوی سرزمین ارمنیه می‌رفت، به گونه‌ای اتفاقی در مسیر ساوه گذارش به روستایی افتاد که آن را «طَعْرُود» می‌گفتند. در آن روستا آتشکده‌ای بنا نهاد و در آن آتش برافروخت و بازاری در آن به وجود آورد و قم و روستاهای آن را ایجاد نمود و آن را «مَمَّجان» نام نهاد و در مزدجان برج و بارو ساخت. ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحق همدانی‌الفقیه در کتابی که آن را کتاب بلدان نامیده می‌گوید: قم را «قُمساره بن لهراسب» بنا کرده است.

ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی در کتاب اصفهان آورده است: زمانی که اعراب اشعری وارد قم شدند در گوشه و کنار قم در خیمه‌هایی ساخته شده، از مو، اقامت گزیدند و آن‌گاه که در این ناحیه ساکن گشتند در صحرا و بیابان، هفت روستا و منطقه و منزل ساختند و سراها و بناها و قصرها و عمارت‌ها بنیان گذاشتند و در آن جا سکونت نمودند و آن هفت روستا عبارت بودند از: مَمَّجان، قَزدان، مالون، جُمَر، سَكَن، جُلُنبادان و کُمیدان. با نزدیک شدن این روستاها به یکدیگر از جمع آنها نام «کُمیدان» را اختیار کردند و مجموع آن‌ها را «کُمیدان» نام نهادند. پس از مدتی برای اختصار، چهار حرف آن را حذف و آن را «کُم» نامیدند که پس از معرّب ساختن، قم نام گرفت.^۱

۱. در مباحث مربوط به تأسیس قم، مطلب بیشتری در این خصوص بیان شد.

براساس بعضی روایات، نام دیگر قم، الزهراء است.^۱ ولی معروف، همین نام است که علت نام‌گذاری آن‌ها در روایات، گاهی به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام نزول به این سرزمین منتسب شده و گاهی به روایتی که مفاد آن قیام این شهر، همراه با حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام خواهد بود. و گاهی به ماجرای کشتی نوح عَلَيْهِ السَّلَام نسبت داده شده که با رسیدن به این منطقه به تلاطم افتاده و از جا کنده شد و سپس متوقف گشت. در این بخش، هر سه دسته روایات را یادآور می‌شویم:

این مضمون، در دو روایت آمده، یکی مختصر و دیگری مفصل به این مضمون که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شهر قم تشریف آورد و شخصاً شیطان را از قم بیرون راند.
۱. بیان مختصر این ماجرا در تاریخ قم تحت عنوان «فی روایات الشیعه» آمده است که: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ رَأَى ابْلِيسَ بَارِكاً بِهِذِهِ الْبَقْعَةَ فَقَالَ: قِمٌّ يَا مَلْعُونُ! فَسُمِّيَتْ قِمٌّ».^۲

روایت دیگر نیز دارای همین مضمون است؛ ولی افزودنی‌هایی مهم و شنیدنی دارد.

۲. روایت مورد نظر را حسن بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از اساتید خود، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که: فردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! می‌خواهم از شما پرسشی نمایم که تا کنون آن را کسی از شما نپرسیده و از این پس نیز نخواهد پرسید. امام فرمود: «عَسَاكَ تَسْأَلُنِي عَنِ الْحَشْرِ وَ النَّشْرِ؛ اَنْتَظَرُ مِي رُودُ كِهْ دَر مِوَرْدِ رَسْتَاخِيْزِ وَ چِگُونِگِي حُضُورِ مَرْدَمِ بِهْ مَحْشَرِ پَرَسَشِ نِمَائِي».

آن مرد عرض کرد: به خدایی که پیامبر را به حق، بشیر و نذیر برانگیخت سوگند! که پرسشم همین بود. آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «مَحْشَرُ النَّاسِ كَلْهَمٌ اِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ اِلَّا بَقْعَةً بِأَرْضِ الْجَبَلِ يُقَالُ لَهَا قِمٌّ فَإِنَّهُمْ يَحَاسِبُونَ فِي حُفْرِهِمْ وَ يَحْشُرُونَ مِنْ حُفْرِهِمْ اِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ قَالَ: أَهْلُ قِمٍّ مَغْفُورٌ لَهُمْ. فَوَثَّبَ الرَّجُلُ عَلَيَّ رَجْلِيهِ وَ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ هَذَا خَاصٌّ لِأَهْلِ قِمٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ مَنْ يَقُولُ بِمَقَالَتِهِمْ؛ مَسِيرِ حَشْرِ وَ رَسْتَاخِيْزِ هَمِّهِ مَرْدَمِ بِهْ سُوِيِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ»

۱. دسته بندی روایات، در فصل ۲ خواهد آمد.

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

است مگر ساکنان منطقه‌ای از دیار جبل که آن را قم می‌نامند. مردم این سامان در مقبره‌هایشان مورد حساب رسی قرار می‌گیرند و از مقبره‌های خود رهسپار بهشت خواهند شد. سپس فرمود: مردم قم مورد بخشش و طلب غفران قرار گرفته‌اند. شخص پرسش‌کننده از فرط شگفتی ناگهان به پا خاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! آیا آن چه فرمودید. ویژه مردم قم است؟ امام علیه السلام فرمود: آری؛ و هر کس دیگر که با این مردم، هم‌اندیشه باشد».

جمله «يقول بمقالتهم» جای بحث دارد که آیا منظور کسی است که رستاخیز و حشر او مقبره اوست و یا مربوط به دعایی است که در پایان فرمود: «برای قم و کسانی که با آنان هم‌اندیشه باشند» یا هر دو، یعنی حشر و دعای پایانی حضرت؟ یعنی محشور شدن از مقبره خود و مورد آمرزش بودن شامل حال اهل قم و کسانی که هم‌اندیشه اهل قم هستند می‌شود.

سپس امام علیه السلام به نقل این روایت پرداخت و فرمود: پدرم، از پدرش، از جدّم، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «نظرتُ إلى بقعة بأرض الجبل حمراء أحسن لوناً من الزعفران و إذا شئخ بارك، على رأسه بُرنس. قلتُ: حبيبي جبرائيل ما هذه البقعة؟ قال: فيها شيعة وصيكة على بن ابيطالب عليه السلام. قلتُ: فمن الشيخ المبارك فيها؟ قال: ذلك ابليس اللعين قال: فما يريدهم؟ قال: يريد أن يصدّهم عن ولاية وصيكة على عليه السلام و يدعوهم إلى الفسق والفجور. قلتُ: يا جبرائيل أهو بنا إليه فأهوى بنا إليه في أسرع من برق خاطف. فقلتُ: قم يا ملعون! فشارك المُرَجَّة في نساءهم و أموالهم لأنّ أهل قم شيعتي و شيعة وصيبي على بن ابيطالب؛ به منطقه‌ای سرخ فام از سرزمین جبل نگریستم که رنگی دل‌انگیزتر از زعفران داشت و پیر مردی با کلاهی قیفی به زانو، بر زمین نشسته بود. به جبرئیل گفتم: حبيب من! این‌جا چه سرزمینی است؟

پاسخ داد: پیروان جانشینت علی بن ابیطالب در آن بسر خواهند بُرد.

پرسیدم: پیرمردی که به زانو در آنجا نشسته کیست؟

پاسخ داد: او، ابلیس ملعون است.

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۲، باب ۳۷۴. و طبق نقل صدوق: «قم یا ملعون فشارك أعداءهم فی أموالهم و أولادهم و نساءهم فإن شيعتي و شيعة على لك عليهم سلطان، فُسِمَتِ قم.» اشاره به آیه ۶۴ از سوره اسراء است.

پرسیدم: ابلیس از مردم چه می‌خواهد؟

پاسخ داد: می‌خواهد آنان را از پیروی ولایتِ جانشین تو علی، بازدارد و به وادی فسق و فجور و تبهکاری بکشاند.

گفتم: ای جبرئیل! به سوی او برویم. جبرئیل با سرعتی فراتر از برق، ما را به سوی او برد و من خطاب به ابلیس گفتم: ای ملعون! بپا خیز و در ثروت و فرزندان و نسل مُرجئه شرکت جو، زیرا مردم قم پیروان من و شیعیان جانشینم علی بن ابیطالب‌اند».

جالب است که حدیث مزبور در *علل الشرایع* نیز با اندکی تفاوت آمده و معنایش این است که نقل این روایت از انحصار بیرون می‌آید و اختصاص به تاریخ قم ندارد. کسی که با دقت و بررسی به موضوع بنگرد، به این نتیجه می‌رسد که قم مورد توجه همه معصومین علیهم‌السلام از وجود مقدس خاتم پیامبران تا حضرت مهدی علیه‌السلام خاتم اوصیاء، بوده است.

۳. ظاهراً کشتی نوح این‌جا که رسیده تکانی خورده است. ابومقاتل نقیب الرأی خود، از امام دهم شنیده که فرمود: «إِنَّمَا سُمِّيَ قَمَ بِقَمٍ لِأَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتِ السَّفِينَةُ إِلَيْهِ فِي طُوفَانِ نُوحٍ، قَامَتْ وَ هُوَ قِطْعَةٌ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدَسِ؛ شَهْرٌ قَمٌ بِدِينِ سَبَبِ قَمٍ نَامِيْدَةٌ شَدَّ كِهْ زَمَانِي كِشْتِي نُوحٍ بِدِينِ مَكَانِ رَسِيْدِ تَوْقِفِ كَرْدِ وَ اِيْنِ سِرْزَمِيْنِ، قِطْعَهْ اِيْ از بَيْتِ الْمَقْدَسِ اسْت.»

ممکن است هر یک از این کلمات خود، اشاره‌ای خاص داشته باشد. یعنی سرنوشت بیت‌المقدس، در قم رقم می‌خورد و آزادسازی آن سرزمین مقدس و هلاکت یهود، به دست قم و اندیشه قم است. گواه ما بر این مطلب - که سرانجام آزادی آن سرزمین پاک به دست مردم این شهر مقدس خواهد بود - این روایت است که فرمود:

«رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا. قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَالِسًا إِذْ قُرَأَ هَذِهِ الْآيَةُ: (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) ۲. فَقُلْنَا:

۱. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۲۱۳.

۲. اسراء، آیه ۵.

جُعِلْنَا فِدَاكَ مَنْ هُوَ لَاءُ؟ فَقَالَ: ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هُمْ وَاللَّهِ أَهْلَ قَمٍ؛ یکی از بزرگان ما روایت کرده و می‌گوید: حضور امام صادق علیه السلام نشستند بودیم. امام علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (و هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، بندگانِ سخت‌کوش و نیرومند خود را بر ضدّ شما برانگیزم. به گونه‌ای که برای دستیابی به تبهکاران به جستجوی خانه به خانه بپردازند. و این وعده الهی قطعی است) عرض کردیم: فدایتان گردیم، این بندگان نیرومند و پرتوان کیانند؟ سه بار فرمود: به خدا سوگند! آنان اهالی قم هستند.»

تفسیر این آیه از دیدگاه علامه طباطبایی به گونه‌ای دیگر است که باید به تفسیر وی رجوع شود.^۱ به هر حال، این روایت خود، تأییدی است که شهر قم، قطعه‌ای از بیت المقدّس است.

۴. آخرین روایت در مورد سبب نام‌گذاری این شهر به قم، عین مضمون روایتی است که می‌فرماید: «أهل قم یقومون مع إمام...؛ مردم قم همراه با پیشوایی قیام می‌کنند».^۲

در مورد شخصیتی که از قم دست به قیام می‌زند روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرموده است: «رجلٌ من أهل قم یدعوا الناسَ إلى الحقّ یجتمع معه قومٌ کُزبر الحدید لا تُزلهُم الریاح العواصف و لا یملّون من الحرب و لا یجبنون و علی الله یتوکلون و العاقبة للمتّقین»؛ شخصیتی از قم دست به قیام می‌زند و مردم را به سوی حق فرا می‌خواند. گروهی او را همراهی می‌کنند که در صلابت و استواری چونان پاره‌های آهن‌اند. تُندرهای سخت، آنان را نمی‌لغزاند و از جنگ و پیکار خستگی ندارند، بر خدا توکل می‌کنند و سرانجام، پیروزی از آن پروا پیشگان خواهد بود.»

دیدگاه مورد قبول

شاید در بین علل گوناگونی که برای نام‌گذاری قم بیان داشته‌اند از همه صحیح‌تر

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۵.

۲. عَفَانُ البصری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال لی: «أتدری لِمَ سُمّیَ قَمٌ؟ قلت: الله و رسوله و أنت أعلم قال: إنما سُمّیَ قَمٍ لِأَنَّ أهلَه یجتمعون مع قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله) و یقومون معه و یتستقیمون علیه و ینصرونه». بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۷.

این دیدگاه باشد که: کلمه «قم» مُعَرَّب «کومه» است، با این توضیح که سرزمین قم پیش از مطرح شدن به عنوان شهر، دارای آبگیرهای بزرگی بوده که شبان‌ها گوسفندان خود را برای آشامیدن آب و چرانیدن در سبزه‌زارهای پیرامون آن آبگیرها به آن منطقه می‌برده‌اند، به تدریج عدّه‌ای از این شبان‌ها به دلیل توقّف طولانی در آن سرزمین، برای خود اقامتگاه‌هایی موقت - به نام کومه - ساخته‌اند.

این کومه‌ها رفته رفته افزایش یافته و توسعه پیدا کردند و پس از مدّتی به روستا، تبدیل شدند و از آن‌جا که سرزمین یاد شده از لحاظ طبیعی برای ایجاد شهر، مناسب بوده با گذرِ زمان و افزایش یافتن ساکنان آن، مبدّل به شهر شد؛ ولی به مناسبت اقامتگاه‌های اولیه شبانان، نام «کومه» همچنان باقی ماند و پس از ظهور اسلام و راه یافتن زبان و ادبیّات عرب در زبان فارسی ایرانیان، بسیاری از واژه‌های فارسی تغییر شکل داد و از جمله «کوم» تبدیل به «قم» گشت.

منابع روایی

منابع روایی موضوع مورد بحث، دو کتاب است:

۱. «تاریخ قم» تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی؛
۲. «البلدان» تألیف ابو عبدالله ابن الفقیه همدانی؛ از این رو، بحث را پیرامون دو کتاب مزبور و مؤلفان آن‌پی می‌گیریم:

۱. کتاب تاریخ قم

آشنایی با مؤلف آن

حسن بن محمد بن حسن قمی کیست؟

آقای نمازی می‌گوید: «لم ینذکروه؛ یعنی کتابهای رجالی - جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحدیث - درباره او چیزی یادآور نشده‌اند.»
علامه در اول بحار می‌گوید: کتاب تاریخ قم یکی از منابع مورد استفاده من است که مؤلف آن شیخ بزرگوار حسن بن محمد بن حسن قمی است.

بنابراین علامه مجلسی این کتاب و مؤلف آن را که شخصیتی والامقام بوده است می‌شناخته و استنادش به وی مسلم است.^۱

علامه نوری (صاحب مستدرک) می‌گوید: «الشیخ الجلیل من اکابر العلماء المتقدمین و من معاصری الصدوق و من أجلء القمیین؛ این شخصیت بزرگ (صاحب تاریخ قم) از دانشمندان بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق و از علمای بزرگ قم است.»

بنابراین، علامه نوری رحمته الله نیز اعتبار مؤلف و اثر او و صحت اعتماد بر این کتاب را تثبیت می‌کند. وی در خاتمه مستدرک با نقل مطالبی از *ریاض العلماء*، (دیباچه ریاض العلماء) می‌گوید: «الشیخ الجلیل الحسن بن محمد بن الحسن القمی من اکابر قدماء الأصحاب و من معاصری الصدوق و یروی عن الشیخ حسین بن بابویه - أخی الصدوق - بل عنه؛ حسن بن محمد بن حسن قمی، شخصیتی بزرگوار و از علمای بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق است که از شیخ حسین بن بابویه، برادر شیخ صدوق؛ بلکه از شخص صدوق نیز نقل روایت می‌کند.» پس از بیان مراتب تجلیل و احترام از او می‌گوید: وی، از شیخ صدوق و برادرش روایت نقل می‌کند. سپس می‌افزاید: کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد است.

بنابراین، در استناد کتاب به حسن بن محمد جای هیچ گونه بحثی نیست. و اگر سخنی هست در اعتبار شخص مؤلف است.

افندی می‌گوید: استاد ما علامه مجلسی در کتاب خود (بحار) بر این کتاب اعتماد کرده و آن را معتبر دانسته است؛ ولی اصل کتاب، در دسترس نیست (منظور، زمان علامه مجلسی یعنی حدود ۳۰۰ سال پیش است)

مطالبی که علامه مجلسی از این کتاب نقل می‌کند از ترجمه این کتاب است و ترجمه آن ظاهراً ۵۰۰ سال پس از مؤلف انجام پذیرفته و ما برخی از اخبار این کتاب را استخراج کرده‌ایم:

صاحب ریاض با حاشیه‌ای بر این مطلب، تردید دارد که آیا این کتاب از همین

۱. علامه نوری در خاتمه مستدرک، جلد ۱، ص ۳۶۵ منابع و مدارک بحث خود را آورده است. یعنی از کتابها نام می‌برد و شرح حال مؤلف و اعتبار کتاب را در آنجا بیان می‌کند که انصافاً دریایی از معارف است و یکی از منابع مستدرک، کتاب *تاریخ قم* به شمار می‌آید.

۲. در واقع عمده مطالبی را که ریاض العلماء در مورد مؤلف تاریخ قم نقل می‌کند از شاگرد مجلسی گرفته است.

مؤلف است یا از دیگری؟ افندی می‌گوید: «و یظهر من رسالة الأمير المنشی، فی احوال قم و مفاخرها و مناقبها إن اسم صاحب هذا التاريخ: هو الأستاذ ابوعلی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی؛ از نامه منشی فرمانروا در بیان وضعیت قم و افتخارات و فضایل آن چنین بر می‌آید که نام صاحب این تاریخ، استاد ابوعلی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است» یعنی در اینجا نام مؤلف عوض شد و صاحب ریاض با تأملی در این موضوع می‌گوید: سرانجام این شخص، مؤلف است یا حسن بن محمد؟ زیرا افندی در آغاز، گفته: مؤلف آن فلانی است و از استاد خود نیز آن را به گونه‌ای قاطع نقل کرده است.

آشنایی با کتاب تاریخ قم

علامه نوری به نقل از صاحب ریاض (شاگرد علامه مجلسی) می‌گوید: من نسخه‌ای از این کتاب را که کتابی قطور و مناسب بود در قم دیدم. مؤلف، کتاب تاریخ قم را در زمان صاحب بن عبّاد برای وی نگاشت و در آغاز این کتاب، مطالبی در مورد صاحب بن عبّاد نقل کرده است.

در نتیجه، مؤلف این کتاب، قطعاً حسن بن محمد است و به اعتراف معاصران و پیش از آنان این کتاب در سال ۳۷۸ هجری، پس از تدوین، به صاحب بن عبّاد، وزیر دانشمند آل بُوَیْه اهداء گردیده سپس این کتاب را شخصی بنام حسن بن علی بن حسن قمی در سال ۸۶۵ به دستور خواجه فخرالدین کبیر، ترجمه کرده است.

برادر مؤلف، سلسله مباحثی را بر این کتاب افزوده، از جمله مباحث مربوط به خراج قم و وضعیت این شهر از برادر او است؛ اما محورهای بحث، مشخص است.

علامه نوری در ارتباط با محتویات کتاب می‌گوید: این کتاب مشتمل بر ۲۰ باب است. و تنها ۸ باب، حدود یک سوم از آن به ما رسیده است و از فهرست ابواب این کتاب استفاده می‌شود که در آن فواید زیادی وجود دارد. به ویژه باب یازدهم که زیباتر از سایر ابواب است، زیرا در آن ۲۰۱ روایت مربوط به شهر قم بیان شده است.^۱

۱. مجلسی رحمته الله ۳۰ روایت، حدود یک هفتم روایات را آورده است. البته یا مجلسی همه روایات را نقل نکرده و یا مترجم تاریخ قم چنین کرده، زیرا امکان دارد ترجمه، گلچینی از کتاب تاریخ قم باشد.

علامه نوری می‌افزاید: در باب ۱۲ نام ۲۶۶ تن از علمای قم، تألیفات و روایات آنها، تا سال ۳۷۸ هـ - یعنی تاریخ تألیف این کتاب - بیان گشته است.

فرزند وحید بهبهانی، از اصل کتاب مطالبی نقل کرده که این موارد در کتاب حواشی نقد الرجال نیز آمده است. بر این اساس، چون فرزند وحید بهبهانی در این حواشی مطالبی از اصل کتاب نقل کرده، مشخص می‌شود که اصل کتاب در اختیار وی نیز بوده است.

تا اینجا با مؤلف کتاب و محتوای آن آشنا شدیم و ظاهراً در اصل استناد این کتاب به حسن بن محمد، اشکالی وجود ندارد و مؤلف *ریاض العلماء* نیز آن‌جا که تردید می‌کند، با کلمه «تأمل» گفته خود را پس می‌گیرد. به هر حال در جایگاه والای این بزرگوار بین متأخران و معاصران هیچ‌گونه بحثی نیست. و تنها مشکل، عدم بیان شخصیت او بین قدماست که ظاهراً نامی از او به میان نیامده است.

قدیمی‌ترین نویسندگانی که از تاریخ قم و مؤلف آن نام برده ابن طباطبا - از علمای قرن پنجم - است که در کتاب *منتقلة الطالبية* در چند مورد از کتاب تاریخ قم، به عنوان کتاب قم نام برده است. بنا به نوشته حاجی نوری، گویی تنها نویسندگانی که در دوره صفویه متن تاریخ قم را در دست داشته، امیر سید احمد حسینی، مؤلف کتاب *فضائل السادات مسمی به منهج الصفوی* بوده است.

از جمله علمای متأخر، دانشمند بزرگ، آقای محمدعلی، فرزند استاد علی‌اکبر بهبهانی است که در حواشی *نقد الرجال* از اصل کتاب تاریخ قم نقل کرده و مشخص می‌شود که اصل کتاب، در اختیار وی نیز بوده است.

متأسفانه اصل عربی این کتاب در دسترس نیست، تنها ترجمه یک چهارم کتاب، (پنج باب از بیست باب) موجود است.

ترجمه مزبور در سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری انجام یافته و مترجم، شخصیت آگاهی به نام «حسن بن علی بن عبدالملک قمی» بوده که این کتاب را به نام «ابراهیم بن محمود علی صفی»^۱ و به دستور خواجه فخرالدین کبیر، ترجمه کرده است.^۲

۱. لازم به یادآوری است که خاندان صفی در قرون هشتم و نهم، در شهر قم از شهرتی برخوردار بوده و افرادی از این خاندان در این شهر دارای نفوذ و قدرت و مقامی بوده‌اند.

۲. قبل از تألیف کتاب *تاریخ قم*، کتاب دیگری، مشتمل بر مجموع اخبار قم، تألیف شده بود که آن را مردی عرب، مقیم قم به نام «علی بن حسین بن محمد بن عامر» در سال ۳۲۸ نوشته بود. کتاب مزبور به دست نویسنده تاریخ قم نرسید،

دیدگاه علما در مورد کتاب تاریخ قم

کتاب مزبور، مورد تأیید علمای بزرگی مانند: علامه مجلسی و علامه نوری بوده است. برخی از این دیدگاهها در این خصوص بدین شرح است:

علامه نوری (صاحب مستدرک)

وی که در خاتمه مستدرک^۱ به بیان منابع و مدارک خود می‌پردازد یکی از منابع مستدرک را کتاب تاریخ قم، ذکر نموده و از مؤلف کتاب تاریخ قم به عنوان استاد بزرگوار یاد می‌کند و می‌گوید: «الشیخ الجلیل من أكابر العلماء المتقدمین و من معاصری الصدوق و من أجلاء القمیین؛ این استاد بزرگوار، از دانشوران بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق و از شخصیت‌های برجسته قمی‌ها به شمار می‌رود». علامه نوری با این عبارت خود، اعتبار مؤلف و اثر وی و صحت اعتماد بر این کتاب را، تثبیت می‌کند.

علامه مجلسی

وی از مؤلف کتاب تاریخ قم با تعبیر شخصیتی بزرگوار نام می‌برد. این کتاب - تاریخ قم - و مؤلف آن نزد علامه مجلسی و استناد این کتاب به مؤلفش قطعی و شناخته شده است و افندی نیز در کتاب خود می‌نویسد: کتاب تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی است و در ادامه می‌گوید... (تفصیل آن در صفحه قبل گذشت).

آقا بزرگ تهرانی نیز با نقل مطالبی از نویسنده کتاب تاریخ قم می‌گوید: نسخه‌ای از ترجمه این کتاب در سال ۸۶۵ نزد سید حسون براقی مؤلف تاریخ کوفه وجود داشته است، زیرا وی بخش عمده‌ای از ترجمه این کتاب را در کتاب خود «تاریخ الکوفة» آورده است. به هر حال، در استناد این کتاب، به حسن به محمد، مشکلی وجود ندارد.^۲

→→→

زیرا مؤلف، آن را در اتاقی نهاد و به علت فرود آمدن سقف آن اتاق، کتاب مزبور از بین رفت.
۱. همان، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. برخی از دیدگاهها پیرامون مؤلف و کتاب وی در مباحث پیشین همین فصل، گذشت.

کتاب البلدان تألیف ابن الفقیه

کتاب *البلدان* تألیف ابن الفقیه، یکی دیگر از کتبی است که در ارتباط با قم در آخرالزمان روایت، نقل می‌کند. البته این کتاب، تنها به نقل یک حدیث پرداخته است. ابن الفقیه، حدفاصل سال‌های ۳۶۵ و ۳۷۵ وفات کرده یعنی معاصر با مؤلف کتاب تاریخ قم بوده است موضوع کتاب *البلدان* جغرافیای شهرهاست. هنگامی که به مباحث مربوط به قم می‌رسد روایتی را نقل می‌کند که حاکی از امنیت شهر قم [در آخرالزمان] است.

او می‌نویسد: شخصی به نام قمساره بن لهراسب، این شهر را بنیان نهاد و روایت را از ابوموسی اشعری نقل می‌کند - به روایت اهل سنت - ابوموسی می‌گوید: از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسیدم: هنگام به وجود آمدن فتنه و آشوب، به کدام سرزمین باید پناه برد؟ حضرت در پاسخ فرمود: به سرزمین جبل. این روایت، در فصل دوم بیان خواهد شد.

دسته بندی روایات

علاّمه مجلسی در *بحار*، کتاب *السماء و العالم* ۳۳ روایت در باب - سرزمین‌های مورد ستایش و مورد مذمت - راجع به قم آورده که ۲ روایت آن‌ها از کشتی است - قطعاً کتاب کشتی که همان کتاب *اختیار معرفة الرجال* تلخیص طوسی است در اختیار وی نبوده است. در کنار اشکالاتی که برخی معاصرین نظیر شوشتری بر این کتاب دارند. - یک روایت نیز به یقین از کتاب *البلدان* و یا مختصر کتاب *البلدان* از ابن الفقیه همدانی [ابوعبدالله فقیه] نقل شده و بقیه روایات از کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی منقول است. این روایات و تنظیم آن‌ها به شکل موضوعی در یک نگاه به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. حدود ۱۴ روایت در ارتباط با مصونیت قم در آخرالزمان؛ و قبل از ظهور

حضرت قائم علیه السلام

۲. سابقه قم در آغاز آفرینش جهان و زمین؛

۳. دو یا سه حدیث در مورد دلیل نام‌گذاری قم؛

۴. دو یا سه روایت مربوط به درگیری و خونریزی و اسارت در قم، در اثر دخالت و

تهاجم نیروی بیگانه، یا هلاکت جوانهای این شهر در اثر معصیت؛

۵. یک روایت حاکی از آغاز نهضت و انقلاب اسلامی، از قم؛
۶. شش روایت در ارتباط با تعریف و تمجید از مردم قم؛
۷. یک روایت درباره جهاد و درگیری مردم قم با یهودیان؛
۸. دو روایت، در ارتباط با آغاز توسعه فرهنگی از قم؛ در این روایات آمده هر کس از اندیشه و اعتقاد ساکنان قم برخوردار باشد به او قمی می‌گویند هر چند قمی نباشد.

بیان چهار نکته پیش از بررسی روایات

نخستین نکته:

روایات مزبور را فقط تاریخ قم نقل کرده و تا کنون با تحقیقاتی که انجام پذیرفته بعد از تاریخ قم تا زمان علامه مجلسی کتابی که آن را نقل کرده باشد در اختیار ما نیست، تنها علامه مجلسی آن را در بحار آورده و مشخص نیست تا آن روز این کتاب ناپدید بوده، یا مورد اعتماد نبوده است. و حُرّ عاملی که خود معاصر مجلسی بوده به جهت فروتنی و تواضع، روایاتی از بحار الانوار مجلسی را در *اثبات الهداة* نقل می‌کند؛ ولی این قبیل روایات را نیاورده است. دلیل نیاوردن، یا عدم ارتباط آن‌ها به موضوع بحث است و یا از اعتبار لازم نزد او برخوردار نبوده‌اند و پس از علامه مجلسی نیز تا آنجا که آگاهی داریم کتابهایی که در ارتباط با امام زمان علیه السلام نوشته شده به نقل این روایات پرداخته‌اند.

از معاصرین تنها صاحب *منتخب الأثر*، تعدادی از این روایات را آورده و ما نیز در *معجم احادیث الامام المهدي* علیه السلام نیز که هدف آن جمع‌آوری روایات بوده، این دسته از روایات را آورده‌ایم.

دومین نکته:

پیش از محمد بن حسن بن محمد قمی و بعد از وی و معاصران او هیچ یک از محدثان، این گونه روایات را نیاورده‌اند. البته از آنجا که ما همه کتابها را ندیده‌ایم و یا همه آنها در دسترس و موجود نبوده این سخن نمی‌تواند دلیل قاطعی بر ردّ این قبیل روایات باشد، زیرا تنها شیخ صدوق، معاصر وی به اعتراف فرد متعصبی مانند

ذهبی، ۳۰۰ تألیف و شیخ مفید دارای ۲۰۰ تألیف بوده‌اند که از این تعداد کتاب، فقط اندکی به دست ما رسیده. بنابراین - شاید این دسته روایات، در کتبی که به دست ما نرسیده نقل شده باشد - از این رو، نقل این احادیث اثباتاً جنبه تأیید و شاهد دارد و نمی‌توان به گونه‌ای قاطع آنها را مردود دانست. هر چند جای این بحث و شبهه همچنان به قوت خود باقی است که چرا تنها محمد بن حسن بن محمد قمی این قبیل روایات را در کتاب *تاریخ قم* آورده است؟!

سوّمین نکته:

آیا می‌توان از طریق تواتر وارد شد و گفت این تعداد - ۱۶ - ۱۵ روایت متواتر است؟

پاسخ این است: از آن جا که این روایات از طریق تواتر لفظی یا تواتر اجمالی که قطعاً نیست و نیز تواتر معنوی که تنها به یک معنای «قم انشاءالله امن و امان است.» اشاره دارد نمی‌توان ادعای تواتر لفظی کرد، زیرا این روایات، فقط از یک تن و از یک کتاب نقل شده و اگر کتاب *کشی و البلدان* را نیز به آن بیفزاییم سه کتاب خواهد شد. بدین ترتیب، یک روایت، از کتاب ابن‌الفقیه، دو روایت از *کشی* و بقیه روایات نیز از تاریخ قم نقل شده است. آیا این روایات واقعاً به یک لفظ نقل شده؟ تواتر لفظی، روش خاصی دارد. و گاهی پنجاه مورد از پنجاه نفر نقل می‌شود. تا به امام منتهی گردد. بنابراین نمی‌توان مدّعی تواتر لفظی شد.

تواتر معنوی روایات، مربوط به محفوظ بودن قم نیز فرع بر این است که کتب، راویان و روایات، متعدّد باشند؛ ولی با نقل یک یا دو کتاب، تواتر معنوی حاصل نمی‌شود. به هر حال، شاید ادعای تواتر مشکل باشد و در این خصوص باید روایات از راه‌های متعدّدی برسد مثلاً هر کدام دارای یک مضمون؛ ولی با الفاظ گوناگونی وارد شده باشد، مانند روایتی که می‌گوید: علی بن ابیطالب علیه السلام در خیبر را از جا برکنند. روایت دیگری می‌گوید: عمرو بن عبدود را با یک ضربت، دو نیم کرد. روایتی دیگر حاکی است در جنگ *أحد*، همه سپاهیان فرار کردند و تنها علی بن ابیطالب علیه السلام در میدان کارزار باقی ماند. هر یک از این روایات بر مطلبی دلالت دارد؛ ولی قدر مشترک آنها یک معنا می‌باشد که حاکی از شجاعت امیرمؤمنان علیه السلام است. آنچه یادآوری شد در کتب متعدّد آمده است؛ ولی در موضوع مورد بحث ما، تنها یک

کتاب مطرح است. اکنون آیا می‌توان ادعای تواتر اجمالی یا معنوی نمود یا خیر؟

چهارمین نکته:

آیا می‌توان ادعا کرد این روایات، ناظر به دوره خاصی غیر از این برهه غیبت است؟ مثلاً بگوییم: ناظر به دوران عباسیان است. آیا در تاریخ، جایی ثبت شده که قم، مورد تهاجم قرار گرفته و یا به عکس، کسانی که از شرّ عباسیان در جستجوی پناهگاهی بودند به قم و اطراف آن آمده باشند؟ معروف است که تنها در قم، چهارصد امامزاده مدفون است و در کاشان نیز همین گونه است و این افراد معمولاً به قم می‌آمدند و پناهنده می‌شدند. اکنون آیا می‌توان گفت: این روایات ناظر به آن دوران است و ارتباطی به آخرالزمان ندارد؟^۱ این احتمالی است که باید در آن تأمل کرد. امکان دارد به اعتبار این که سخن یاد شده، اجتهاد در برابر نص است آن را نپذیریم، زیرا برخی روایات به صراحت می‌گویند: «و ذلک فی زمن غیبة قائمنا فی آخرالزمان؛ این رخدادها در دوران غیبت قائم ما در آخرالزمان به وقوع خواهد پیوست» بلکه تصریح می‌کند «یأتی زمان علی امتی» یعنی غیر از امت‌های دوران بنی‌عبّاس تا سقوط حکومت آن‌ها که در سال ۶۵۶ منقرض گردید. و اگر دایره قم را وسیع‌تر از حدود جغرافیایی قبلی بدانیم و بگوییم: روایات مزبور، ناظر به آن زمان بوده باز هم با واقعیت، تطبیق نمی‌کند. چرا؟ زیرا درگیری‌هایی در منطقه کاشان - مشهد اردهال - رخ داده و جریان شهادت فرزند امام باقر علیه السلام و آن درگیری مسلحانه‌ای که داشته است، ماجرای مهمی تلقی می‌شود.

بنابراین، احتمال ناظر بودن روایات به دوران عباسیان، از دو جهت یکی متن بعضی روایات. دوم: عدم انطباق آن با واقعیت تاریخی، هر چند قائل به توسعه جغرافیایی شویم، ضعیف خواهد بود.

۱. و یا تفصیل بدهیم و بگوئیم: برخی مربوط به آن دوران و برخی مربوط به آخرالزمان است.

بررسی متن و سند

روایت نخست:

از کَشّی منقول است و - بحارالانوار نیز از او نقل می‌کند - محمد بن مسعود و علی بن محمد، به دو طریق کَشّی نقل می‌کنند که: «عن الحسين بن عبيدالله، عن عبدالله بن علي، عن احمد بن حمزة، عن عمران قمي، عن حماد الناب، قال: كُنّا عند ابي عبدالله عليه السلام و نحن جماعة إذ دخل عليه عمران بن عبدالله القمي فسأله و بَرَهُ و بَشَهُ، فلما أن قام، قلت لأبي عبدالله عليه السلام: من هذا الذي بررت به هذا البر. فقال: من أهل بيت النجباء يعني اهل قم؛ حسين بن عبيدالله، از عبدالله بن علی، از احمد بن حمزه، از عمران قمی، از حماد ناب روایت کرده که گفت: جمعی حضور امام صادق عليه السلام شرفیاب بودیم که عمران فرزند عبدالله قمی وارد شد. حضرت او را به گرمی پذیرا شد و با او مهربانی کرد. هنگامی که عمران بپاخواست و رفت، به امام صادق عليه السلام عرض کردم: این شخص که این گونه به وی مهربانی نمودید، چه کسی بود؟ حضرت فرمود: او از خاندان نجیب‌زادگان شهر قم است.»

یک طریق نیز از ابن‌الفقیه است که مجموع، چهار طریق خواهد بود. طریق دیگری نیز از خود کتاب قمی است و آیا می‌توانیم به تواتر اجمالی برسیم؟ چون اگر تواتر اجمالی یا معنوی، تحقق یابد، نیازی به بررسی سند نداریم.

روایتی که از حماد ناب نقل شده و می‌گوید: «جمعی خدمت امام صادق عليه السلام شرفیاب بودیم که عمران فرزند عبدالله قمی وارد شد» آیا منظور از عمران، همان کسی است که در سند روایت آمده است؟ جمله «از او پرسید» یعنی امام از عمران پرسش نمود «به او مهربانی کرد» یعنی امام با وی ملاطفت و گفتگو نمود و توجه خاصی به او کرد. «آن‌گاه که بپاخواست برود و یا رفت، از امام پرسیدم شخصی که به او این گونه مهربانی نمودی، کیست؟» فرمود: «از خاندان نجیب‌زادگان (یعنی از مردم قم) بود، این تفسیر از کیست؟

در این جا چند احتمال وجود دارد که این سخن از علامه مجلسی باشد یا از کَشّی و یا حماد ناب؟ و احتمالات زیاد دیگر. احتمال بسیار بعید دیگری نیز هست که امام صادق عليه السلام این جمله را فرموده باشد، زیرا با ظاهر عبارت سازگار نیست.

اگر این سخن از حماد ناب باشد، قرینه مقامی بوده و برای او واضح بوده است. از

این رو، این تفسیر را بر آن افزوده. اما آن قرینه، هم‌اکنون برای ما روشن نیست جمله «من أهل بیت النجباء، ما أرادهم جبار من الجبابرة إلا قصمه الله؛ او از خاندان نجیب‌زادگان است و هر ستمگری قصد شومی در مورد آنان داشته باشد خداوند قدرت او را درهم می‌شکند»، متن صراحتی ندارد؛ اما به قرینه روایات دیگری که متن یاد شده در آن‌ها آمده، مشکل برطرف می‌شود.^۱

دومین روایت:

کشی با همین اسناد، یعنی محمد بن مسعود، از احمد بن حمزه، از مرزبان فرزند عمران، از ابان بن عثمان روایت کرده که گفت: «دخل عمران بن عبدالله» این روایت نیز راجع به عمران بن عبدالله است؛ ولی طریق آن متفاوت است و طریق سوم را تشکیل می‌دهد. در این روایت، ابان بن عثمان می‌گوید: «عمران بن عبدالله بر امام صادق علیه السلام وارد شد و حضرت بدو فرمود: «کیف أنت و کیف ولدک و کیف أهلك و کیف عمک و کیف أهل بیتک؛ حال خود و فرزندان و خانواده و عمو و احوال خاندانت چگونه است؟» این عنایت امام صادق علیه السلام است که جزئیات را این گونه پرسیده است. «ثم حدثه ملياً فلما خرج قيل لأبي عبدالله من هذا؟ قال: هذا نجيب قوم النجباء، ما نصب لهم جبار إلا قصمه الله؛ سپس مدتی طولانی با او سخن گفت و زمانی که از نزد حضرت بیرون رفت به حضرت عرض شد این شخص کیست؟ امام علیه السلام فرمود: وی انسانی نجیب‌زاده، از نجیب‌زادگان است و هر ستمگری که با آنان به دشمنی برخیزد،

۱. در بعضی روایات، شخص راوی، دخل و تصرف می‌کند و ایجاد مشکل می‌کند. مثلاً تنها روایتی که به استناد صحیحین می‌توانیم به آن استناد کنیم همین روایت مسلم است که می‌گوید: «إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله، اذكركم الله في أهل بيتي» در این عبارت، سخن بی مورد زید بن ارقم، کار را مشکل کرده است. از او پرسیدند: «و من أهل بيته؟» زید در پاسخ گفت: «أل جعفر، أل عقيل...» «بدین سان»، سه چهار مورد را بر آن افزوده و هرگاه کسی بخواهد به روایتی که مسلم در فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده، استناد جوید، می‌گویند: پیامبر فرموده است: «اذكركم الله في أهل بيتي» با این که منظور از «اهل بيت» حضرت علی و خاندان اوست؛ ولی در پاسخ می‌گوئیم: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تفسیری نفرموده است، تفسیر از شخص زید است و خود آن را افزوده و مقداری مشکل ایجاد می‌کند. اما در روایت مورد بحث بسیار بعید به نظر می‌رسد که امام صادق علیه السلام فرموده باشد: «من أهل بيت النجباء» و بار دیگر فرموده باشد «یعنی اهل قم» اگر ما باشیم و این روایت، آیا روایت صراحت دارد که این شخص، قمی بوده؟ «دخل علیه عمران القمي» بعد امام فرموده باشد همین شخص قمی «من اهل بيت النجباء»؟ یعنی در این صورت، قرینه حالیه نیست؛ بلکه لفظی است «القمی» اگر این مقدار قرینه را بپذیریم مشکل حل خواهد شد.

۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۳۳۳، ح ۶۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶، ح ۷.

خداوند، قدرت او را درهم خواهد شکست» در روایت قبلی آمده که: حمّاد ناب به امام عرض کرد: این فرد کیست؟ ولی در این جا آمده که به حضرت عرض شد: «مَنْ هَذَا؟» قال: «هَذَا نَجِيبٌ قَوْمِ النَّجْبَاءِ» «ما نَصَبَ لَهُمْ جَبَّارٌ إِلَّا قِصَمَهُ اللَّهُ» مشکل این روایت قابل حلّ نیست، زیرا در روایت قبلی قید قَمّی آمده و در این جا چنین قیدی ذکر نشده است مگر به قرینه روایت قبلی بگوییم: وی همان قَمّی است و روایت، یکی است؛ اما چند طریق دارد و اگر از نظر متن، مشکل آن را حل کنیم و بگوییم ظهور در قم دارد؛ ولی مشکل سندی آن برای ما قابل حلّ نیست چرا؟ زیرا حسین بن عبیدالله که نام وی در سند اوّلی آمده می گوید: این دو روایت را من بر احمد بن حمزه عرضه داشتم وی گفت: «أعرفهما؛ من با این دو روایت آشنا هستم.» «و لا أحفظ من رواهما لی؛ اما یادم نیست چه کسی آن ها را برایم نقل کرده است.»

اینک باید دید، روایت مزبور با این سند، عن احمد بن حمزه، عن المرزبان بن عمران، عن ابان بن عثمان، با روایت قبلی که می گوید: عن احمد بن حمزه، عن حمّاد النّاب، چگونه قابل جمع است؟ بر این اساس، وی این قضیه را یا از عمران نقل حدیث می کند، اگر نگوییم عمران، همان شخص مورد ستایش است، زیرا اگر چنین باشد روایت، از اعتبار ساقط خواهد شد، چون راوی، خود را ستایش کرده است. بنابراین، احمد بن حمزه که از حمّاد ناب و در سند دوم نیز از مرزبان بن عمران، نقل می کند با عبارت بعدی چگونه قابل جمع است؟

سومین روایت:

همان روایت ابن فقیه است که می گوید:

«قال ابو عبدالله الفقيه الهمداني في كتاب البلدان: إن أبا موسى الأشعري روى أنه سأله أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن أسلم المدن و خير المواضع عند نزول الفتن و ظهور السيف فقال: أسلم المواضع يومئذ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان و وقعت الحرب بين اهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان. فأسلم المواضع يومئذ قصبه قم، تلك البلدة التي يخرج منها انصار خير الناس أباً و أمّاً و جدّاً و جدّةً و عمّاً و عمّةً، تلك التي تسمى الزهراء، بها موضع قدم جبرئيل و هو الموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء و من

ذَٰلِكَ الْمَاءِ عَجْنِ الطَّيْرِ الَّذِي عَمِلَ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ، وَ مِنْهُ يَغْتَسِلُ الرَّضَاءُ عليه السلام وَ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ يَخْرُجُ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سَلِيمَانَ؛^۱

ابوعبدالله فقیه همدانی می‌گوید: ابوموسی اشعری روایت کرده که از امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام پرسید: به هنگام نازل شدن آشوب و فتنه و جنگ و درگیری [در آخرالزمان]، مصون‌ترین شهر و برترین مکان کجاست؟ حضرت فرمود: در آن روز سرزمین جبل مصون‌ترین مکان خواهد بود هرگاه خراسان دستخوش درگیری و کشمکش شد و میان مردم گرگان و مازندران، پیکار به وقوع پیوست و سیستان به ویرانه تبدیل گشت، مصون‌ترین مکان، قصبه (شهر) قم خواهد بود همان شهری که یاران وفادار شخصیتی که پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و عمو و عمه‌اش از همه مردم برترند، از آن سامان قیام خواهند کرد. آن دیار، قدمگاه جبرئیل است و مکانی است که از آن آبی جوشید و هر کس از آن آشامید از بیماری در امان ماند. گلی که از آن، شکل پرنده‌ای [توسط حضرت عیسی] ساخته شده با همین آب خمیر شد و [امام] رضا با همین آب خود را شستشو خواهد داد، آن‌جا جایگاه ظاهر شدن قوچ ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود.»

این روایت از طریق اهل سنت نقل شده؛ ولی با مجموع روایاتی که در تاریخ آمده و حاکی از محفوظ بودن شهر قم در آخرالزمان است، مطابقت دارد. روایت فوق، تنها روایتی است که در کتب اهل سنت، در آن از قم یاد شده است. ما و شما برای نخستین بار می‌شنویم که یکی از نام‌های شهر قم، زهرا است.

چهارمین روایت:

در تاریخ قم آمده است: سعد بن عبدالله بن ابی خلف، از حسن بن محمد بن سعد، از حسن بن علی خزاعی، از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «أَيْنَ بِلَادِ جَبَلٍ؛ منطقه جبل کجاست؟» زیرا برای ما روایت شده است که: «أَنَّهُ إِذَا رُدَّ إِلَيْكُمْ الْأَمْرُ؛ دورانی که حاکمیت به شما بازگردانده شود» «يُخْسَفُ بَعْضُهَا؛ بخشی از آن منطقه فرو خواهد رفت» البته باید دید آیا منظور از خسف،

رانش زمین است یا چیز دیگر؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِنَّ فِيهَا مَوْضِعًا؛ در آن منطقه جبل، نقطه‌ای است.» «يُقَالُ لَهُ الْبَحْرُ؛ به آن، دریا، اطلاق می‌شود» (دریاچه قم) «و يُسَمَّى بِقَمٍ وَ هُوَ مَعْدَنُ شِيعَتِنَا؛ آن‌جا، قم نامیده می‌شود و آن دیار، مرکز پیروان ما خواهد بود.»
در روایات، نامی از تهران به میان نیامده، در کتاب ذهبی در مورد أبوعبدالله تهرانی^۱ مطلبی آمده که می‌گوید: نمی‌دانم تهران کجاست؟ «مَحَلَّةُ أَظْنَه؛ تصور می‌کنم محله‌ای باشد». بنابراین، تا زمان ذهبی، که معاصر علامه حلی بوده و تقریباً در گذشت وی در سال ۷۴۸ هـ.ق اتفاق افتاده، هیچ‌گاه خبری از تهران نبوده و بعدها توسعه یافته است.

خلاصه، امام در مورد ری فرمود: «أَمَّا الرَّيُّ، فَوَيْلٌ لَهٗ مِنْ جَنَاحَيْهِ؛ وای بر ری از دو جانب آن» «و إِنَّ الْأَمْنَ فِيهِ مِنْ جِهَةِ قَمٍ وَ أَهْلِهِ؛ یعنی اگر پناهی برای ری باشد به برکت قم خواهد بود.»

«قَبِيلٌ وَ مَا جَنَاحَاهَا؟؛ گفته شد آن دو جانب کدامند؟» فرمود: «أُحَدِّثُهُمَا بَغْدَادَ؛ یکی از آن‌ها بغداد است». آیا منظور از بغداد، حاکمیت جدید است یا خیر؟^۲ امام علیه السلام اشاره به وضع امروز دارد یا بعدها، مشخص نیست.

دیگری منطقه خراسان (افغانستان) است. «فَإِنَّهُ يَلْتَقِي فِيهِ سَيُوفُ الْخِرَاسَانِيِّينَ وَ سَيُوفُ الْبَغْدَادِيِّينَ فَيَعْجَلُ اللَّهُ عَقُوبَتَهُمْ» به هر حال، ری از دو جبهه، مورد تعرض قرار خواهد گرفت؛ ولی خدای عزوجل آن‌ها را به سرعت، کیفر داده و به هلاکت می‌رساند. مردم، در این لشکرکشی به قم پناهنده می‌شوند و اهل قم به آن‌ها پناه می‌دهند «ثُمَّ يَنْتَقِلُونَ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ أَرْدِسْتَانُ؛ سپس به منطقه‌ای به نام اردستان، انتقال خواهند یافت.»

پنجمین روایت:

این روایت در تاریخ قم و از کسی دیگر به نام محمد بن قتیبه همدانی^۳ و حسن بن

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۶۲۸.

۲. این بحث و تحقیقات پس از سقوط صدام سفاک و اشغال عراق توسط امریکائیان بود.

۳. اگر همدان باشد نام قبیله و اگر همدان باشد نام یکی از شهرهاست؛ ولی به نظر می‌رسد در این جا منظور ابن قتیبه

علی کشمارجانی، از علی بن نعمان، از ابوالاکراد علی بن میمون صائغ، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْكَوْفَةِ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِهَا عَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِلَادِ، وَ احْتَجَّ ببلدة قم عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ وَ بِأَهْلِهَا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، وَ لَمْ يَدْعِ اللَّهَ قِمَّ وَ أَهْلَهُ مُسْتَضْعَفًا، بَلْ وَقَفَهُمْ وَ أَيَّدَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّيِّدِينَ وَ أَهْلَهُمْ بِقِمٍّ ذَلِيلٌ وَ يُنْسَى ذِكْرُ قِمٍّ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَأَسْرَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فخرِ قِمٍّ؛ خداوند به واسطه کوفه، بر سایر شهرها و به وسیله اهالی بایمان آن بر مردم دیگر شهرها اتمام حجت می‌کند و به وسیله قم بر سایر شهرها اتمام حجت خواهد نمود. و به وسیله مردم قم بر ساکنان شرق و غرب گیتی از انس و جن، اتمام حجت خواهد کرد. خداوند، مردم قم را در استضعاف فکری رها نساخته است ... قم را از یاد [دشمنان] می‌برد. و اگر این گونه نباشد، مردم همه آهنگ قم می‌کنند و قم به ویرانه تبدیل می‌شود».

یعنی اگر همه احساس می‌کردند قم چه دارد و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است قم را پُلی برای رسیدن به پُست و مقام و خواسته‌های خویش قرار می‌دادند و اگر چنین می‌شد، پیروان خالص دین، در قم وجود نداشتند و همه گونه افراد، دارای همه گونه افکار و اندیشه با هر اعتقاداتی وارد قم می‌شدند و مرکز شیعه و خاستگاه معنویت، از بین می‌رفت و مردم آن سامان رو به فساد و تباهی می‌رفتند. «فلم يكن حجة على سائر البلاد؛ در این صورت، حجت بر سایر شهرها نخواهد بود». «لم تستقر السماء والأرض و لم يُنظروا طرفة عين؛ زمین و آسمان، آرامش خود را از دست می‌دادند و چشم به هم زدنی، امان نمی‌یافتند». «لولا الحجة لساخت الأرض و أن البلايا مدفوعة عن قم و أهلها. سيأتي زمان تكون بلدة قم و أهلها حجة على الخلائق؛ اگر حجت خدا روی زمین وجود نداشت، زمین ساکنان خود را فرو می‌برد و گرفتاری‌ها و حوادث ناگوار، از قم و ساکنانش برداشته شده است. زمانی خواهد آمد که شهر قم و مردم آن، بر همه آفریدگان الهی، حجت باشند». «و إن الملائكة لتدفع البلايا عن قم و أهلها و ما قصدهم جبار بسوء إلا قصمه قاصم الجبارين و شغله عنهم بدهية أو مصيبة أو عدو، و ينسى الله الجبارين في دولتهم ذكر قم كما نسوا ذكر الله؛ اگر این گونه نبود، زمین ساکنان خود

→

همدانی باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲، ح ۲۲.

را فرو می‌برد و فرشتگان، بلا و گرفتاری‌ها را از قم و ساکنانش دور می‌کنند و هر انسان ستم‌پیشه‌ای که در اندیشه آسیب‌رسانی به این شهر باشد، خداوندِ درهم‌کوبنده ستمگران، آن‌ها را درهم خواهد شکست».

احتمال دارد منظور از کلمه «الناس» در جمله «لأسرع الناس إليه» دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام یعنی ناصبی‌ها باشند که اگر پی ببرند، قم با امکانات محدود خود، چه خدمات و گام‌های بلندی در جهت اعتلای حق و گسترش مذهب اهل بیت برداشته، به سرعت دست به توطئه می‌زدند و به قم آسیب می‌رساندند.

مطلبی که ذهبی در تاریخ خود آورده شاهد بر مصونیت قم است و مضمون آن حمله تاتار به همدان است که قم و کاشان در این اوضاع، در امان ماندند.

او در صفحه ۶ کتاب تاریخ خود، سخن از حمله تاتار به میان آورده و می‌گوید: «ثم صاروا إلى قم و قاسان و كانت عامرة فأخذوها ثم وصلوا إلى همدان^۱؛ پس از رفتن به بغداد به کاشان برگشتند و سپس به همدان رسیدند» و در آن‌جا قتل‌عام به راه انداختند. همدان نیز از سرزمین جبل به شمار می‌آید؛ ولی قم در امان خواهد ماند.

ششمین روایت:

در تاریخ قم نقل شده: «و رُوِيَ بِأَسَانِيدٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام» هیچ گونه سندی از این روایت نیامده، تنها حاکی از داشتن چند طریق است که می‌گوید: این روایت به طُرُقِی از امام صادق علیه‌السلام به ما رسیده که: «إِنَّهُ ذَكَرَ كُوفَةَ وَقَالَ: سَتَخَلُّو كُوفَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْزُرُ عَنْهَا الْعِلْمَ، كَمَا يَأْزُرُ الْخَيْبَةَ فِي جُحْرِهَا ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدَةِ يَقَالُ لَهَا قِمٌّ وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ^۲؛ حضرت از کوفه سخن به میان آورد و فرمود: کوفه، از مؤمنان تهی خواهد شد و علم و دانش از آن دیار همانند ماری که در لانه‌اش چنبره می‌زند، جمع خواهد شد و سپس فروغ علم و دانش از افق شهری که قم نامیده می‌شود تجلّی خواهد کرد و به مرکز علم و فضیلت، تبدیل خواهد گشت.»

به هر حال، اگر در سال ۸۳ ه.ق، قم حالتی از شهر به خود گرفته باشد. باید

۱. تاریخ الاسلام (حوادث ۶۳۰ - ۶۲۱) ص ۶

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳.

ببینیم مفهوم این روایت چیست؟ «ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم» گویی این شهر برای مردم و یا مخاطبین حضرت، در این روزها طبق این روایت مجهول و ناشناخته بوده است. «و تصیر معدناً للعلم و الفضل» نمی‌توانیم بگوییم این پیشگویی‌ها در روایات، مربوط به دوران امام صادق علیه السلام است، زیرا عده‌ای، برخی روایات را مربوط به دوران امام صادق علیه السلام می‌دانند و می‌گویند: «لولا القمیین لضاع الدین؛ اگر [علمای] قم نبودند، دین رو به تباهی می‌رفت.» و بعضی، همه این روایات را حمل بر آن دوران می‌کنند با این که در آن دوران، بیش از ۲۰۰۰ محدث در قم وجود داشته و اگر این روایات مربوط به آن زمان می‌شد، شهر قم خود، شهر محدثان و راویان به شمار می‌آمد و پیشگویی معنا نداشت و تعبیر «يظهر العلم ببلدة يقال لها قم» اشاره به قضایای آینده است در صورتی که در دوران شخص امام علیه السلام، چنین وضعیتی وجود داشته است.

از کلمه «ستخلو» به دست می‌آید که کوفه دارای موقعیت والایی از علم و دانش بوده و بنا به نقلی، شخصی که وارد مسجد کوفه می‌شد می‌گفت: نهصد تن دانشجو و محدث در مسجد کوفه نشسته‌اند که هر یک می‌گویند: جعفر بن محمد صادق علیه السلام برایم^۱ روایت نقل کرد. «كل يقول: حدثني جعفر بن محمد الصادق علیه السلام» از سویی در حالات ابوحمزه ثمالی گفته‌اند: وی نخستین شخصیتی^۲ است که حوزه علمیه نجف اشرف را در جوار مولای متقیان علیه السلام تشکیل داد و خود به تدریس اشتغال داشت. به هر حال، از این روایت استفاده می‌شود موضوع یاد شده، مربوط به دوران‌های پس از امام صادق علیه السلام است نه دوران حضرت.

«حتى لا يبقى في الأرض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال؛ [علم و دانش به گونه‌ای فراگیر می‌شود] که حتی در بین زنان پرده‌نشین نیز، استضعاف فکری وجود نخواهد داشت». آری؛ این زنان نیز ندای قم را خواهند شنید و علم و دانش به آن‌ها نیز منتقل خواهد گشت «و ذلك عند قرب ظهور قائمنا يجعل الله قم و أهله قائمین مقام الحجّة، لولا ذلك لساخت الأرض بأهلها؛ این رخداد عظیم فرهنگی در نزدیکی ظهور قائم ما اتفاق

۱. يقول الوشاء: «إني أدركت في هذا المسجد - يعني مسجد الكوفة - تسعمائة شيخ كل يقول: حدثني جعفر بن محمد». تاريخ الكوفة: ۴۰۸ موسوعة العتبات، قسم النجف، ص ۱۸.
 ۲. موسوعة العتبات المقدسة، قسم النجف الاشرف، ص ۱۱.

خواهد افتاد و خداوند، شهر قم و ساکنانش را جانشینان حجت خود قرار خواهد داد و اگر غیر از این باشد، زمین ساکنانش را در کام خود فرو خواهد برد.»

این روایات، اگر واقعاً از نظر صحت و سند، مشکل نداشته باشد توقع و انتظار جهان، از شهر قم بیش از وضع موجود کنونی است. یعنی، انتظار می‌رود از در و دیوار قم، علم و دانش ببارد، همه اقشار مردم این شهر، فقیه باشند تا حجت خدا بر آیندگان، تمام گردد. «فیتّم حجة الله على الخلق».

این روایت، هر چند مفصل است؛ ولی بر محفوظ بودن قم در آخرالزمان دلالت مطابقی و صراحت ندارد. از لابلای مباحث برمی‌آید که شهر قم به مرکز علم و دانش تبدیل می‌گردد و علم، از این شهر به دیگر مناطق گیتی انتقال خواهد یافت. «یفیض العلم منه إلى سائر البلاد».

این شهر، در جهت گسترش علم و دانش به سراسر جهان، نقش محوری خواهد داشت. از این حدیث استفاده می‌شود که پشتوانه قم، تشکیلات و سیستمی قوی و منسجم و منظم خواهد بود که به آسانی نمی‌توان با آن تشکیلات به مقابله برخاست، اما از خود روایت، به صراحت استفاده نمی‌شود.

هفتمین روایت:

در تاریخ قم، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابوجمیل (مفضل بن صالح) از شخصی، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إذا عمّت البلدان الفتن، فعلیکم بقم و حوالیها فإنّ البلاء مرفوع عنها؛ هرگاه فتنه و آشوب فراگیر شد، به قم و اطراف آن پناه جوید که گرفتاری و بلا، از این شهر برداشته شده است.» این روایت، بر به وجود آمدن فتنه و آشوب و مصونیت این شهر مقدّس، دلالت دارد.

هشتمین روایت:

از احمد بن خزرج، از برادرش موسی بن خزرج - میزبان حضرت معصومه علیها السلام - روایت شده که گفت: «قال لی ابوالحسن الرضا علیه السلام: أتعرف موضعاً یقال له

۱. در مورد ابوجمیل (مفضل بن صالح) جای سخن است.

۲. مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۱.

«وراردهار»؟ قلت: نعم، ولی فیہ ضیعتان. قال: الزمه و تمسک به. ثم قال: نعم الموضع وراردهار؛ امام رضا علیه السلام از من پرسید آیا منطقه‌ای به نام «وراردهار» سراغ داری؟ عرض کردم: آری؛ و دو مزرعه در آن جا دارم. امام علیه السلام سفارش کرد آن‌ها را نگاه دار و سه بار فرمود: «وراردهار» سرزمینی مناسب است.»

از این روایت استفاده می‌شود که اطراف قم، در امان خواهد بود. اگر کسی بگوید: چگونه می‌توان پی برد که مقصود از «وراردهار» همان شهر اردهال است. پاسخ این است که: شخص راوی، خود ساکن قم بوده و در اطراف و نزدیکی‌های قم یک منطقه اردهال بیشتر نداریم در نهایت، از قرائن نیز همین معنا استفاده می‌شود.

نهمین روایت:

بنا به نقل احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از سعد بن سعد اشعری، از جمعی و آنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود: «إِذَا عَمَّتِ الْبَلَايَا فَلِأَمْنٍ فِي كُوفَةِ وَ نَوَاحِيهَا مِنَ السَّوَادِ وَ قَمِ مِنَ الْجَبَلِ وَ نَعْمَ الْمَوْضِعُ قَمِ لِلْخَائِفِ الطَّائِفِ؛ آن گاه که بلا و مصیبت‌ها فراگیر شود، امنیت و آرامش در کوفه و اطراف آن و قم در ناحیه جبل، خواهد بود و بهترین مکان پناه‌جویی برای فرد تحت تعقیب، قم خواهد بود.»

دهمین روایت:

محمد بن سهل بن یسع، از پدرش، از جدش، از معصوم روایت کرده که فرمود: «إِذَا فَقَدَ الْأَمْنَ مِنَ الْعِبَادِ وَ رَكِبَ النَّاسُ عَلَى الْخِيُولِ وَ اعْتَزَلُوا النِّسَاءَ وَ الطَّيْبَ، فَالْهَرَبُ الْهَرَبُ عَنْ جَوَارِهَا. فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى الْكُوفَةِ وَ نَوَاحِيهَا أَوْ إِلَى قَمِ وَ حَوَالِيهَا، فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَدْفُوعٌ عَنْهُمَا؛ هرگاه مردم، امنیت را از دست دهند و بر اسب‌ها سوار گردند و از زنان و بوی خوش کناره‌گیری کنند از این صحنه‌ها دوری گزینید.»

عرض کردم: فدایت گردم به کجا پناهنده شویم؟

فرمود: «به کوفه یا قم و اطراف این دو، زیرا رنج و گرفتاری از این دو شهر برداشته شده است.»

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷، ح ۴۴.

۲. همان، ص ۲۱۴، ح ۲۷.

۳. همان، ج ۵۷، ص ۲۱۴.

یازدهمین روایت:

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِذَا أَصَابَتْكُمْ بَلِيَّةٌ وَعَنَاءٌ فَعَلَيْكُمْ بِقِمِّ قَائِمَةٍ مَأْوَى الْفَاطِمِيِّينَ؛ آن‌گاه که بلا و گرفتاری به شما روی آورد به قم پناه ببرید که قم پناهگاه فرزندان فاطمه است.»

دوازدهمین روایت:

سلیمان بن صالح می‌گوید: «كُنَّا ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَذَكَرَ فِتْنَ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَا يَصِيبُ النَّاسَ مِنْهُمْ. فَقُلْنَا: جَعَلْنَا اللَّهَ فِدَاكَ فَأَيْنَ الْمَفْزَعُ وَالْمَقْرُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ. فَقَالَ: إِلَى الْكُوفَةِ وَ حَوَالِيهَا وَ إِلَى قِمِّ وَ نَوَاحِيهَا. ثُمَّ قَالَ: فِي قِمِّ شِيعَتُنَا وَ مَوَالِينَا وَ تَكْتَرُ فِيهَا الْعِمَارَةُ وَ يَقْصِدُهُ النَّاسُ وَ يَجْتَمِعُونَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ الْجَمْرُ بَيْنَ بِلَدْتِهِمْ^۱؛ روزی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب بودیم که حضرت از فتنه و آشوب بنی‌عبّاس و رنج و گرفتاری‌هایی که مردم از آن‌ها دیدند، سخن به میان آورد. عرض کردیم: خداوند ما را فدایتان سازد، در آن زمان، مکان پناه جستن و راه فرار کجاست؟

فرمود: به سمت کوفه و یا قم و اطراف آن‌ها باید پناه جست. سپس فرمود: پیروان و دوستداران ما در قم بسر می‌برند و در این شهر، آبادانی و ساخت و ساز فراوانی صورت خواهد گرفت و مردم راهی این شهر می‌شوند و در آن ساکن می‌گردند به گونه‌ای که رودخانه، وسط شهر آن‌ها واقع می‌شود.»

در روایت دیگری آمده است: آبادانی قم به جایی خواهد رسید که جای خوابیدن یک اسب، هزار درهم خریداری می‌شود «إِنَّ قِمَّ يَبْلُغُ مِنَ الْعِمَارَةِ إِلَى أَنْ يَشْتَرَى مَوْضِعَ الْفَرَسِ بِأَلْفِ دَرَاهِمٍ»^۲.

سیزدهمین روایت:

این روایت را کلینی به نحو مرفوع^۴ به سند خود از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ، فَعَلَيْكُمْ بِقِمِّ وَ حَوَالِيهَا فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَرْفُوعٌ عَنْهَا؛ آن‌گاه که فتنه

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. از نظر اهل سنت، حدیث مرفوعه، از اقسام صحیحه است؛ ولی از دیدگاه شیعه - از اقسام مرسله است.

و آشوب، همه جا فراگیر شد به قم پناه ببرید، زیرا بلا از قم برداشته شده است».

چهاردهمین روایت:

زکریا بن آدم به امام رضا علیه السلام عرضه داشت: «یا سیدی اُرید الخروج بأهلی. فقد کُثرت السفهاء فی قم. فقال: لا تفعل، فإنّ البلاء یدفع بک عن أهل قم كما یدفع البلاء عن أهل بغداد بأبی الحسن الکاظم؛ اماما! قصد دارم با خانوادهام از این دیار (قم) بیرون روم، چون نابخردان در قم فزونی یافته‌اند. حضرت فرمود: این کار را انجام مده، زیرا خداوند به واسطه وجود تو، بلا و گرفتاری را از مردم قم برطرف می‌سازد همان گونه که به واسطه وجود [پدرم] ابوالحسن کاظم، بلا و گرفتاری را از مردم بغداد، برطرف می‌کند.»

این روایت، با آن دسته از روایاتی که جایی می‌گوید: «البلاء یدفع عن قم» و جای دیگر می‌گوید: «البلاء یدفع بک عن قم» در تعارض نیست.

پانزدهمین روایت:

سهل بن زیاد، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: «إنّ لعلی قم ملکاً رفرف علیها بجناحیه، لا یریدها جنارٌ بسوء إلاّ أذابه الله کذّوب الملح فی الماء. ثمّ أشار إلی عیسی بن عبدالله فقال: سلام الله علی أهل قم یسقی الله بلادهم الغیث ینزل الله علیهم البرکات، یدذلّ الله سیئاتهم حسنات، هم أهل رکوع و سجود و قیام و قعود، هم الفقهاء العلماء الفهماء، هم أهل

۱. عیسی بن عبدالله که در چند روایت به نیکی از او یاد شده، پسر سعد بن مالک اشعری است و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام به نقل روایت پرداخته و مسائلی را از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند و در ستایش او چند روایت شگفت آور رسیده که به گفته مامقانی: «دلالت این دو روایت، برتر از عدالت و وثاقت است».

روایات مزبور عبارتند از: «إنک منّا أهل البیت» و «عیسی بن عبدالله منّا حی و هو منّا میّت؛ زنده و مرده اش به حساب ماست». در روایتی آمده است که امام علیه السلام «قبل ما بین عینیّه؛ بین دو چشم او را بوسید» امام علیه السلام زمانی که در مدینه با یونس روبرو شد فرمود: «یا یونس إنّ بالباب رجل من أهل البیت؛ در خانه ما فردی از زمره اهل بیت، حضور دارد». یونس می‌گوید: «فجئت بالباب فإذا عیسی بن عبدالله جالس علی الباب. فقلت: من أنت؟ قال: أنا رجل من أهل قم؛ به در خانه آمدم ناگهان با عیسی بن عبدالله مواجه شدم که در آستانه در نشسته بود. گفتم: تو کیستی؟ گفت: مردی از اهل قم هستم. هنوز گفتگوی ما به پایان نرسیده بود که امام علیه السلام رسید و رو به ما هر دو کرد و فرمود: داخل شوید: سپس فرمود: «یا یونس أحسبک أنکرت قولی لک؛ به نظرم گفته من برایت شگفت آور بود که گفتم: این فرد از ما اهل بیت است؟» «قلتُ جُعِلت فداک لأنّ عیسی رجل من أهل قم؛ عرض کردم: فدایت گردم، عیسی از اهالی قم است، او کجا و شما کجا؟»

فرمود: «یا یونس! عیسی بن عبدالله منّا حیاً و منّا میّتاً؛ عیسی بن عبدالله، زنده باشد یا از دنیا برود، از ماست». تنقیح المقال ۲: ۴۶۱؛ معجم رجال الحدیث ۱۳: ۱۹۵.

الدراية و الرواية و حسن العبادة؛ فرشته‌ای بالهایش را بر آسمان قم برافراشته و هر ستمگری بخواهد بر این مردم ستمی روا دارد، خداوند او را مانند ذوبِ نمک در آب، ذوب خواهد کرد. سپس به عیسی بن عبدالله قمی اشاره کرد و فرمود: سلام و درود خدا بر مردم قم. خداوند، سرزمین آن‌ها را از باران، سیراب گرداند و برکاتش را بر آنان فرود آورد و گناهان آنان را به کارهای نیک، تبدیل سازد آن‌ها اهل رکوع و سجود و قیام و قعودند. افرادی فقیه و آگاهاند، اهل شناختِ حقایق و بیان آن‌ها هستند و عباداتشان نیکو و زیباست».

اگر این روایات را کنار یکدیگر قرار دهیم از مجموع آن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که حقیقت و واقعیتی، در این شهر مقدس نهفته است که ائمه علیهم‌السلام تا این اندازه به آن توجه داشته‌اند.

تهاجم، یورش و ناامنی قم در آخرالزمان

روایت اول: خروج سید حسنی

در ارتباط با تهاجم و یورش به قم و ایجاد ناامنی، چند روایت در تاریخ قم بیان شده از جمله روایتی که تاریخ قم از ملاحم امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت پس از آزادسازی شهر بصره وارد شهر شد و خطبه‌ای ایراد فرمود که بخشی از آن خطبه مربوط به قم است آن جا که فرمود: «يُخْرَجُ الْحَسَنِيُّ صَاحِبُ طَبْرَسْتَانَ مَعَ جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنْ خَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ حَتَّى يَأْتِيَ نَيْسَابُورَ فَيَفْتَحُهَا وَ يَقْسِمُ أَبْوَابَهَا ثُمَّ يَأْتِي إِصْبَهَانَ ثُمَّ إِلَى قُمَّ فَيَقَعُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَهْلِ قُمَّ وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ فَيَنْهَزُمُ أَهْلُ قُمَّ فَيَنْهَبُ الْحَسَنِيُّ أَمْوَالَهُمْ وَ يَسْبِي ذُراريَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ يُخَرِّبُ دَوْرَهُمْ فَيَفْزِعُ أَهْلَ قُمَّ إِلَى جَبَلٍ يُقَالُ لَهَا وَارِدَهَارَ فَيَقِيمُ الْحَسَنِيُّ بِلَدِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ يَقْتُلُ مِنْهُمْ عَشْرِينَ رَجُلًا وَ يَصْلُبُ مِنْهُمْ رَجُلِينَ، ثُمَّ يَرْحَلُ عَنْهُمْ؛ حَسَنِيُّ كَمَا زَمَامُ أُمُورِ طَبْرَسْتَانَ رَا بِي عَهْدَهُ دَارِدَ مَعَهُ بِأَجْمَعِيَّتِ انْبُوهِی از هوادارانش خروج می‌کند و بعد از نیشابور و تصرف اصفهان برای حمله به قم می‌آید و میان او و مردم قم نبرد شدیدی رخ می‌دهد و پس از درگیری، جمع زیادی کشته می‌شوند و اهالی شهر عقب‌نشینی و فرار می‌کنند و حسنی اموالشان را تاراج می‌کند

و زنان و فرزندانشان را به اسارت می‌گیرد و خانه‌هایشان را ویران می‌سازد و آنها به سمت واردهار (اردهال) می‌گریزند حسنی ۴۰ روز در شهرشان می‌ماند و ۲۰ تن از مردهای «شخصیت‌های» قم را به قتل می‌رساند و ۲ تن را به دار می‌آویزد و سپس از آنجا کوچ می‌کند».

این روایت در مورد تهاجم و یورش و ایجاد ناامنی در قم از مهمترین روایات به شمار می‌آید و روایات مربوط به مصونیت قم در آخرالزمان را که حدود ۱۷ روایت است نقض می‌کند و به جز این روایت که با این شدت و حدت قضایای قم را بازگو می‌کند، روایت دیگری در اختیار نداریم.

اشکالات روایت حسنی

۱ - روایت یاد شده، مرسل است و هیچ گونه سندی برای آن در کتاب تاریخ قم نقل نشده است.

۲ - این روایت نخستین روایت معارض در مورد سید حسنی است و از آن این‌گونه استفاده می‌شود که حسنی فرد خوشنامی نیست؛ ولی در مقابل، روایاتی که بعضی از آنها صحیح‌السند نیز هست، حسنی را دستیار حضرت مهدی علیه السلام می‌داند که در برابر نیروهای خود، از امام درخواست معجزه می‌کند، هر چند شخص امام را می‌شناسد و اعتقاد به وی دارد. از این رو، پس از دیدن معجزات امام و اتمام حجت بر نیروهای خود، در برابر آنها تسلیم حضرت و ملازم رکاب او می‌گردد^۱.

اکنون باید ببینیم حسنی که در این روایت آمده کیست؟

با قطع نظر از سند، احتمالاً وی از فرزندان امام حسن (بنی‌الحسن) طایفه‌ای از زیدی‌ها باشد.

سه قرینه در تأیید این احتمال وجود دارد:

- (۱) به تناسب طبرستان که مرکز زیدی‌ها بوده است.
- (۲) زیدی‌ها نسبت به شیعه دوازده امامی دشمنی خاصی داشتند و به تعبیر شیخ

۱. عقد الدرر، صص ۹۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹؛ القول المختصر، ص ۱۹؛ الشیعة الرجعة، ج ۱، ص ۱۵۸؛ فی رحاب حکومت الامام المهدی علیه السلام، ص ۱۰۵.

صدوق علیه السلام: کینه‌توزترین گروه‌ها برضد ما هستند^۱.

(۳) در روایتی مفصل از امام رسیده که می‌فرماید: زیدی‌ها درگیر خواهند شد. از این جمله استفاده می‌شود که این قضایا به حسنی که در روایات، از او ستایش شده و مورد توجه هست ارتباط ندارد؛ بلکه وی یکی از سران زیدیه است و شاید این قضیه در تاریخ اتفاق افتاده باشد. از مفاد روایات برمی‌آید که حسنی چهره‌ای ستوده است نه شخصیتی مورد مذمت. با این که از این روایت چهره مذموم استفاده می‌شود.

سه شاهد روایی در مدح سید حسنی

نخستین شاهد

در *عقد الدرر*، روایتی مفصل از امام علی علیه السلام نقل شده که تنها به بیان چند سطر آن بسنده می‌شود «تسیر الجیوش حتی تصیر بوادی القری فی هدوء و رفق يلحقه هناک ابن عمه الحسنی فی اثنی عشر ألف فارس؛ آن‌گاه که سپاه حضرت مهدی به حرکت درمی‌آید و در مسیر خود در کمال آرامش و مهربانی به وادی القری می‌رسند حسنی، پسر عموی آن حضرت به همراه ۱۲ هزار جنگجو به وی می‌پیوندند.»

«فیقول یابن عمّ أنا أحقّ بهذا لجیش منک، أنا أبی، الحسن و أنا المهدی فیقول المهدی بل أنا المهدی فیقول الحسنی: هل لک من آية فنبایعک، فیومی المهدی إلى الطیر فتسقط إلى یده و یغرس قضیباً فی بقعة من الأرض فیخضر و یورق؛ حسنی به حضرت می‌گوید: سپاه تو باید تحت فرمان من باشد، من مهدی هستم. امام می‌فرماید: ولی من مهدی‌ام. حسنی می‌پرسد: آیا نشانه‌ای داری تا ما با تو بیعت کنیم؟ حضرت به پرنده در حال پرواز اشاره می‌کند، در دست وی می‌افتد و چوبی خشک را در زمین فرو می‌برد و بی‌درنگ سبز می‌شود و شاخ و برگ برمی‌آورد.»

«فیقول الحسنی یابن العمّ هی لک و یسلم الیه جیشه و یکون علی مقدّمته و اسمه علی اسمه؛ حسنی می‌گوید: عموزاده! امامت، از آن توست و بدین سان، لشکریانش را به وی تسلیم خواهد کرد. او که همانم حضرت است پیشاپیش سپاه امام به حرکت درخواهد آمد.»

۱. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. وادی القری دره‌ای است بین مدینه و شام از توابع مدینه و در آن روستاهای زیادی قرار دارد. *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۳۴۰.

دومین شاهد

در روایت دیگری به صراحت آمده که رویارویی حسنی با امام علیه السلام به اصطلاح، جنگ ظاهری است. حسنی با این کار می‌خواهد به نیروهای تحت امر خود بفهماند که حضرت مهدی علیه السلام چه شخصیتی است نه این که خود به وی اعتقاد نداشته باشد. او می‌خواهد حضرت را به مردم معرفی کند تا از او پیروی نمایند، البته سند این روایت، تمام نیست.

در *بحار الانوار* از مفضل بن عمر نقل شده که گفته است: «ثمَّ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحَ الَّذِي نَحْوُ الدَّيْلَمِ يَصِيحُ بِصَوْتٍ لَهُ فَصِيحٌ يَا آلَ أَحْمَدِ! اجْبِئُوا الْمَلْهُوفَ. فَتَجِيبُهُ كَنُوزُ اللَّهِ بِالطَّالِقَانِ وَ أَى كَنُوزٍ، لَيْسَتْ مِنْ فَضَّةٍ وَ لَا ذَهَبٍ؛ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كُزِبَ الرَّحْدِيدُ، عَلَى الْبِرَازِذِينَ الشُّهْبِ بِأَيْدِيهِمُ الْحَرَابَ وَ لَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ الظُّلْمَةَ حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرَ الْأَرْضِ فَيَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَيْرَ الْمَهْدِيِّ؛ سَيْسِ حَسَنِي جَوَانِي خَوْشِ سَيْمًا دَرِ نَاحِيَةِ دَيْلَمِ، دَسْتُ بِهِ جَنْبِشِ مِي‌زَنْدِ وَ بِأَصْدَائِي دَلَنْشِينَ فَرِيَادِ بَرْمِي‌أُورِدِ كَهْ أَى خَانْدَانِ پِيَامْبَرِ (سادات) بِهِ نَدَائِي أَيْنِ شَخْصِيَّتِ رَنْجَدِيدِهِ خَاطِرِ، پَاسِخِ مَثْبُتِ دَهِيدِ...».

از ظاهر این روایت برمی‌آید که سید حسنی، پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، جنبش خود را آغاز می‌کند و به دفاع از امام زمان برمی‌خیزد و ستمگران را به سزای اعمالشان می‌رساند، یعنی امام در حال پیشروی است که سید حسنی به حضرت می‌رسد و به او می‌پیوندد.

«يَقُولُونَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ هَذَا الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِنَا؟ فَيَقُولُ: أَخْرَجُوا بَنًا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ مِنْ هُوَ وَ مَا يَرِيدُ؟ وَ هُوَ وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ وَ أَنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَ لَمْ يُرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرَ إِلَّا لَيَعْرِفَ أَصْحَابَهُ مِنْ هُوَ. فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ: إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ أَيْنِ هِرَاوَةَ جَدِّكَ وَ خَاتَمِهِ وَ بُرْدَتِهِ وَ دَرَعَهُ الْفَاضِلِ وَ عِمَامَتِهِ السَّحَابِ؟ فَيَخْرُجُ لَهُ ذَلِكَ ثُمَّ يَأْخُذُ الْهِرَاوَةَ فَيَغْرَسُهَا فِي الْحَجْرِ الصَّلْدِ وَ تَوْرَقُ، وَ لَمْ يَرِدْ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَ الْمَهْدِيِّ علیه السلام حَتَّى يَبَايَعُوهُ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ: اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى نَبَايَعَكَ فِيمَدَّ يَدَهُ فَيَبَايَعُهُ وَ يَبَايَعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمَصَاحِفِ، الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ؛ يَا رَانَ حَسَنِي، خُطَابُ بِهِ حَسَنِي مِي‌گُوبِنْدِ: أَى فَرَزَنْدِ رَسُولِ خَدَا! أَيْنِ فَرْدِي كَهْ دَرِ نَزْدِيكِي مَا أَرْدُو زَدَه، كَيْسْتِ؟

حسنى مى‌گويد: اينك همگى به سوى او مى‌رويم تا ببينيم كيست. به خدا سوگند! حسنى خود به خوبى حضرت را مى‌شناسد و مقصودش از اين كار، تنها شناساندن شخصيت حضرت مهدي به ياران خویش است. بدين سان، حسنى نزد امام رهسپار مى‌شود و خطاب به او مى‌گويد: اگر شما، مهدي خاندان پيامبرى، پس عصای ویژه و انگشتر و بُرد و زره و عمامه جدت كجايند؟ پس از آن كه امام عليه السلام همه نشانه‌هاى مزبور را به وى ارائه مى‌دهد حسنى مى‌گويد: الله‌اكبر! اى فرزند رسول خدا، دستت را بده با تو بيعت كنيم و حضرت دست خود را دراز مى‌كند و ساير لشكريان به جز چهل هزار تن از صاحبان كتاب، معروف به زيديه، با حضرت بيعت خواهند كرد.» مگر آنكه بگوئيم شهادت فرع بر صحت سند است.

سومين شاهد

اين روايت در كافى شريف آمده و علامه مجلسى از اين روايت تعبير به صحيح مى‌كند. يعقوب سراج، راوى حديث مى‌گويد: به امام عرض كردم فَرَجَ شما چه زمانى خواهد رسيد؟ «قال إذ اختلف ولد العباس؛ آن‌گاه كه دودمان عباس دچار اختلاف گردند» شايد حكومت بنى‌عباس كنايه از حكومت ستمگران باشد؛ هرچند شهادى بر اين كنايه نداريم. زيرا در اين زمينه به روايتى برخورديم كه اگر دنيا در برابر حكومت بنى‌عباس قيام كند، زمين از خونشان رنگين خواهد شد و تا قيام امام زمام عليه السلام وجود دارند با اين كه بنى‌عباس در سال ۶۵۶ در حمله مغول، منقرض گشتند. مگر اينكه بگوئيم: ممكن است بعدها و پيش از ظهور حضرت مهدي دوباره روى كار آيند. چنانچه از بعضى روايات چنين استفاده مى‌شود.

«و ظهر الشّامى و اقبل اليمانى و تحرك الحسنى و خرج صاحب الأمر من المدينة إلى مكة بتراث رسول الله؛ فرد شامى، آشكار مى‌شود و يمانى بدان سو رو مى‌آورد و حسنى دست به تحرك مى‌زند و صاحب‌الأمر با وديعه‌هاى رسول اكرم عليه السلام از مدينه رهسپار مکه مى‌گردد.»

شاهد ما در اين روايت، اين جمله است «وقتي كه از ناحيه امام به حسنى خبر

ظهور حضرت داده می‌شود آهنگ حمایت و پشتیبانی از امام می‌کند که اهل مکه فرصت را از او گرفته و وی را به قتل می‌رسانند و سر او را به شام (سفیانی) می‌فرستند؛ *یبتدر الحسنی و یصب علیه اهل مکه و یقتلوه و یبعثون برأسه إلی الشامی (سفیانی) فیظهر عند ذلک صاحب هذا الأمر . . .*».

از این روایت استفاده می‌شود. حسنی نامی که به مرکز تشیع اثنی‌عشری حمله می‌کند و خانه‌ها را ویران و افراد را به قتل می‌رساند، غیر از این حسنی است، زیرا حسنی براساس سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: «به خدا سوگند! حسنی امام زمان را کاملاً می‌شناسد» انسانی شایسته و دستیار امام زمان علیه السلام خواهد بود. بنابراین این دو دسته از روایات حسنی با یکدیگر قابل جمع نیستند.

گرفتاری جوانان قم ...

در دو روایت دیگر گوشمال دادن جوان‌های قم بیان شده است. این دو روایت در کتاب «تاریخ قم» آمده و روایت دوم، به نقل سهل بن زیاد^۱ از عبدالعظیم حسنی علیه السلام، از اسحاق نافع، از امام کاظم علیه السلام است که فرمود: «قم عش آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مأوی شیعتهم و لکن سیهلک جماعة من شباهم بمعصیة آبائهم^۲ و الإستخفاف و السخریة بکبرائهم و مشایخهم و مع ذلک یدفع الله عنهم شر الأعدای و کلّ سوء^۳؟ قم، آشیانه خاندان پیامبر و پناهگاه پیروان آن‌هاست؛ اما خداوند گروهی از جوانان آنان را به سبب نافرمانی از پدرانشان و اهانت و تمسخر بزرگان و اساتیدشان، به هلاکت خواهد رساند؛ ولی با این همه، خدا آسیب دشمنان و هرگونه گزند را از آنان برطرف می‌سازد.»

۱. در مورد شخصیت سهل بن زیاد، باید بحث و بررسی شود تا مشخص گردد جایگاه وی در بین علماء کجاست و اعتبارش چه اندازه است؟ تنها در کتب اربعه بیش از ۲۰۰۰ حدیث از او نقل شده است و از کنار چنین شخصی نمی‌توان به راحتی گذشت. و او را تضعیف کرد و ما در درس فقه پس از تحقیق و بحث، او را توثیق کردیم.

۲. اضافه جمله بمعصیة آبائهم، اضافه به فاعل است یا اضافه به مفعول؟ یعنی گناهان پدران، باعث گرفتاری جوان‌ها می‌شود یا جوان‌ها خود به جهت نافرمانی پدرانشان دچار گرفتاری خواهند شد؟

شاید مقصود همین احتمال دوم باشد، زیرا امام در ادامه می‌فرماید: جوان‌ها نسبت به بزرگترها و اساتید خود اهانت و تمسخر روا می‌دارند و این موضوع خود قرینه است که عامل گرفتاری جوان‌های قم، سرپیچی خود آن‌هاست نه به خاطر گناهان پدرانشان.

۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴.

گرفتاری قم در صورت خیانت ...

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «تُربَة قم مقدّسة و أهلها منّا و نحن منهم لا یریدهم جبار بسوء إلا عجلت عقوبته ما لم یخونوا إخوانهم و ما لم یحولوا أحوالهم فإذا فعلوا ذلك سلّط الله علیهم جابرة سوءاً أما إنهم انصار (م ح م د) و دُعاة حقّنا؛ خاکِ قم، مقدّس است مردم قم از ما و ما از آنها هستیم، هر ستمگری در مورد آنان قصد آسیب‌رسانی داشته باشد به سرعت، کیفر خواهد دید مشروط به این که مردم در مورد یکدیگر خیانت روا نداشته باشند و وضعیت خود را تغییر نداده باشند؛ ولی هرگاه در چنین شرایطی قرار گرفتند خداوند، فرمانروایان بد نهادی را بر آنان مسلّط خواهد گرداند. به هوش باشید! که آنان یاران قائم ما هستند و مردم را برای بازپس‌گیری حق ما، فرا می‌خوانند».

آن‌چه تا کنون یادآوری شد روایاتی است که بر مصون بودن قم در آخرالزمان دلالت داشت.

در ردّ این روایات نخست باید گفت: از نظر سند ضعیف‌اند. از سویی، روایت حسنی مربوط به زیدیه است که بحث دلالتی آن گذشت. وانگهی روایت «سیه‌لک جماعه» هیچ‌گونه دلالتی بر تهاجم نظامی به این شهر ندارد. شاید گرفتار نوعی بیماری و دیگر بلاهای آسمانی گردند؛ ولی ذیل روایت به صراحت می‌فرماید: «و یدفع الله عنهم شرّ الأعدای» روایات دچار شدن مردم قم به گرفتاری‌ها، با روایات امنیت و مصونیت قم، در تعارض‌اند. از سویی، چون روایات گرفتاری مردم قم افزون بر اشکالات سندی و متنی - اندکند، به همین دلیل روایات مربوط به امنیت قم، مقدّم هستند - به ویژه که برخی از روایات مربوط به امنیت شهر قم دارای سند صحیح‌اند.

گرفتاری مردم قم به غم و اندوه

از جمله روایات معارض، روایتی است که از شیخ مفید نقل شده است. روایت را امام هادی علیه السلام از امام جواد نقل کرده و سند آن را به امام علی علیه السلام می‌رساند که

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۸.

۲. الاختصاص، ص ۱۰۲، علامه مجلسی این روایت را در بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۸ نقل کرده است.

امیر مؤمنان علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَظَرْتُ إِلَى قَبَةِ مَنْ لَوْلُو، لَهَا أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَأَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ كُلُّهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ أَخْضَرَ. قُلْتُ يَا جِبْرَائِيلُ: مَا هَذِهِ الْقَبَةُ الَّتِي لَمْ أَرَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَحْسَنَ مِنْهَا؟ قَالَ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ: هَذِهِ صُورَةُ مَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ يَجْتَمِعُ فِيهَا عِبَادُ اللَّهِ الْمُؤْمِنُونَ وَيَنْتَظِرُونَ مُحَمَّدًا وَشَفَاعَتَهُ لِلْقِيَامَةِ وَالْحِسَابِ يَجْرَى عَلَيْهِمُ الْغَمُّ وَالْهَمُّ وَالْأَحْزَانُ وَالْمَكَارِهِ قُلْتُ: إِلَى مَتَى يَنْتَظِرُونَ الْفَرَجَ؟ قَالَ: إِذَا ظَهَرَ الْمَاءُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؛^۱ زَمَانِي كَمَا مَرَا بِهَ آسْمَانٍ چهارم سیر دادند به گنبدی از مروارید که دارای چهار پایه و چهار درب و هر یک از استبرق سبز بود نگریستم از جبرئیل پرسیدم: این گنبدی که در آسمان چهارم زیباتر از آن را ندیده‌ام، چیست؟

پاسخ داد: ای حبیب من محمد! آن چه می بینی نمای شهری است که قم نامیده می شود بندگان باایمان خدا در آن شهر گرد خواهند آمد و در انتظار محمد و شفاعت وی در قیامت و روز حساب به سر می برند و غم و اندوه و رنج و دشواری، برای آنان به وجود خواهد آمد. پرسیدم: تا کی این مردم در انتظار فرج و گشایش به سر خواهند برد، پاسخ داد: «آن گاه که آب بر سطح زمین این شهر ظاهر گردد».

شیخ عباس قمی می گوید:^۲ در دوران کودکی من، آب، شهر قم را فراگرفت به گونه‌ای که از زیرزمین‌ها و تنورها آب بیرون می زد و بر اثر آن، خانه‌های زیادی از جمله محله‌ای به نام عربستان، تخریب گشت».

بر این اساس، با این روایت باید در انتظار فرج باشیم و چه بسا سال‌ها از این واقعه بگذرد، صبر خدا بسیار است. مضمون این چهار روایت معارض، این است که گرفتاری‌هایی متوجه این شهر خواهد شد؛ ولی در مقابل، روایات متعددی به عکس این معنا داریم. البته برخی در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید دارند؛ اما اقا بزرگ طهرانی^۳ بی هیچ شک و شبهه‌ای، این کتاب را به شیخ مفید نسبت می دهد.

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۱.

۲. «قد ظهر الماء بقم على وجه الأرض في أيام صباى فكان يغور الماء من السراييب و التناير و قد خربت لذلك دور كثيرة بل محلة يقال لها عربستان خرب» سفينة البحار، ج ۷، ص ۳۵۶.

۳. الدرر المعلى تصانيف الشيعة، ج ۱، ص ۳۵۸.

جمع بین دو دسته اخبار

توجیه روایات معارض

تا اینجا با بررسی سابقه تاریخی قم پی بردیم که این شهر، معروف به ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام است، به همین دلیل مورد کینه و بغض طرف مقابل بوده است. این شهر، افرادی را که مخالف معتقدات تشیع بودند نمی‌پذیرفته و در قبال آنان موضع می‌گرفتند. عمده بحث روایات متعارض، ارتباط به قم در آخرالزمان داشت و بیان گشت که اکثر این روایات دلالت دارد این شهر به خواست خدا از گزند حوادث، مصون و محفوظ خواهد ماند؛ ولی مفاد ۴ روایت، با این روایات، در تعارض بود و دلالت داشت که در آخرالزمان و پیش از ظهور، شهر قم دچار مشکلات و گرفتاری‌هایی خواهد شد. در توجیه این روایات گفتیم: روایت نخست مرتبط به حسنی، صراحت داشت که جنگ‌هایی در قم صورت خواهد گرفت و قم، اشغال می‌شود، این روایت افزون بر این که از نظر سند اشکال داشت آن را بر قضایایی که قبلاً رُخ داده بود. (جنگ بین زیدیه و شیعیان) حمل کردیم و ارتباطی به دوران آخرالزمان ندارد. متن روایت نیز به گونه‌ای است که با دیگر روایات ناسازگار است.

شخصیت حسنی که در روایات، از او سخن به میان آمده چهره‌ای مورد ستایش دارد؛ اما چهره حسنی یاد شده در این روایت، شخصیتی خشن و ضدّ مردمی است. روایت دوم که می‌گوید: «سیهلک جماعة من شباهم بمعصية آبائهم» از نظر محتوا و مضمون، مانند روایت نخست نیست و امکان دارد. هلاکت جوان‌های قم در اثر پیشامدهای ناگوار بیماری و یا اموری از این قبیل باشد که در نهایت، ارتباطی به درگیری و تهاجم به قم ندارد. افزون بر این که ذیل همین روایت، در تأیید دسته اول روایات، دلالت بر در امان بودن قم دارد. از جمله فرشته‌ای که خداوند او در جهت حفظ و نگاهداری قم مأموریت داده است.

روایت سوم نیز کم رنگ‌تر از این دو روایت است: «ما لم یخونوا إخوانهم و لم یحولوا أحوالهم». البته این سنّت الهی است که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» و اختصاص به شهر قم ندارد.

روایت چهارم نیز که دلالت داشت شهر قم را آب فرا می‌گیرد و گرفتاری‌هایی برای مردم این شهر به وجود خواهد آمد روشن است، زیرا این گونه گرفتاری‌ها غیر از بلا یا

و سختی‌های ناشی از جنگ است. افزون بر این که در آغاز همین روایت، شهر قم و مردم آن مورد ستایش و تمجید قرار گرفته‌اند.

گذشته از این، اگر چهار روایت معارض، هیچ گونه مشکل سندی و محتوایی نیز نداشتند، در برابر روایات در امان بودن قم و ... که بیش از ۱۵ روایت را تشکیل می‌دهند، توان تعارض نداشتند؛ چرا که برخی از این روایات، دارای سندی صحیح‌اند. از سویی، مقتضای قاعده باب تعارض، مقدم داشتن روایات فراوان مربوط به امنیت، بر این روایات است. امید است مضمون این روایات که ادعیه خالصانه ائمه علیهم‌السلام است در حق شهر مقدّس قم و کسانی که با این مردم یکدل و یک زبانند تحقق یابد و خداوند کریم، ظهور حجّتش را نزدیک گرداند.

عنايات معصومين علیهم‌السلام به قم و دعا در حق اهل قم

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام عنایت ویژه‌ای به شهر قم داشته‌اند، گرچه برخی در مقابل، کینه و بغض این شهر را در سینه می‌پرورانده‌اند.

۱ - ابن شهر آشوب در مناقب آورده است که: امام هادی علیه‌السلام طی نامه‌ای، جمعی از مردم اطراف قم را مخاطب قرار داد که حاکی از ستایش قم و عنایت معصومین نسبت به این شهر است. حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بِجُودِهِ وَرَأْفَتِهِ قَدْ مَنَّ عَلَى عِبَادِهِ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِشِيرٍ وَ نَذِيرٍ وَ وَفَّقَكُمْ لِقَبُولِ دِينِهِ وَ أَكْرَمَكُمْ بِهِدَايَتِهِ وَ غَرَسَ فِي قُلُوبِ أَسْلَافِكُمُ الْمَاضِينَ، «رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» وَ أَصْلَابِكُمُ الْبَاقِينَ «تَوَلَّى كِفَايَتَهُمْ وَ عَمَّرَهُمْ طَوِيلًا فِي طَاعَتِهِ» حَبَّ الْعَتْرَةِ الْهَادِيَةِ فَمَضَى مِنْ مَضَى عَلِيٍّ وَ تَبِرَةَ الصَّوَابِ وَ مِنْهَاجِ الصَّدَقِ وَ سَبِيلِ الرَّشَادِ فُورِدُوا مَوَارِدَ الْفَائِزِينَ وَ اجْتَنُوا ثَمَرَاتِ مَا قَدَمُوا وَ وَجِدُوا غَبَّ مَا أَسْلَفُوا؛ خداوند، با لطف و مهربانی خویش، به وجود پیامبرش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که او را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاد، بر بندگان خود منت نهاد و شما مردم (قم) را در پذیرش دین و آیین خود، توفیق عنایت کرد و با هدایت خویش، شما را گرمی داشت و در دل گذشتگان شما بذر دوستی و محبت عترت خود را کاشت. - درود و رحمت خدا بر آنان - و در دل نسل‌های آینده شما که - امیدوارم آنان را در کنف عنایت خود حفظ کرده و در

۱. به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

مسیر اطاعتش به آنها عمری طولانی ارزانی بدارد، پس دسته‌ای که دنیا را وداع گفتند در مسیر صحیح و راستی و درستی گام نهادند و در زمره رستگاران به شمار آمدند و نتیجه اعمال نیک‌ی را که خود و نیاکانشان انجام دادند، به دست آوردند.»
به هر حال گویی محبت اهل بیت علیهم‌السلام در وجود قمی‌ها، اختیاری نیست و ذاتی و خمیرمایه سرشت آنهاست.

۲ - زراره، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «أهل خراسان أعلامنا، أهل قم أنصارنا، أهل كوفه أوتادنا و أهل هذا السواد منا و نحن منهم؛ خراسانیان از نامداران ما، مردم قم یاران ما، کوفیان پیروان برجسته ما و مردم عراق از ما و ما از آنان هستیم.»
۳ - امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «للجنة ثمانية أبواب، لأهل قم واحد منها، فطوبى لهم ثم طوبى لهم ثم طوبى لهم؛ بهشت دارای هشت در است که یکی از آنها ویژه اهل قم است و سه بار فرمود: خوش به حال آنان.»

۴ - صفوان بن یحیی بیاع سابری - که امام موسی کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام را درک کرده - می‌گوید: «كنت يوماً عند أبي الحسن فجری ذکر قم و أهل قم و میلهم إلى المهدي فترحم عليهم و قال رضی الله عنهم ثم قال إنَّ للجنة ثمانية أبواب واحد منها لأهل قم و هم خيارُ شيعتنا من بين سائر البلاد خمر الله و لايتنا في طينتهم؛ روزی محضر امام رضا علیه‌السلام شرفیاب بودم که سخن از شهر قم و مردم آن سامان و عشق و محبت آنها نسبت به حضرت مهدی ما به میان آمد حضرت، برای آنان طلب رحمت نمود و فرمود: خداوند از آنان خرسند باشد. سپس فرمود: بهشت، دارای هشت در است که یکی از آنها ویژه مردم قم است آنان پیروان برگزیده ما از میان سایر جاها هستند. خداوند، ولایت ما را در سرشت آنان آمیخته است.»

۵ - «و روی عن عدة من أهل الری أنهم دخلوا علی أبي عبد الله علیه‌السلام و قالوا: نحن من أهل الری. فقال: مرحباً ياخواننا من أهل قم! فقالوا: نحن من أهل الری فأعاد الكلام، قالوا ذلك مراراً و أجابهم بمثل ما أجاب به أولاً، فقال: إنَّ لله حرماً و هو مكة و إنَّ للرَّسول حرماً و هو المدينة و إنَّ لأمیر المؤمنین حرماً و هو الكوفة و إنَّ لنا حرماً و هو قم و ستدفن فيها امرأة من ولدی تُسمى

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۳۰.
۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۳.
۳. همان، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۹ به نقل از تاریخ قم.

فاطمه، مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةَ (قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ) ذَلِكُمْ وَ لَمْ تَحْمَلْ بِمَوْسَى أُمَّهُ؛^۱ به نقل عده‌ای از اهالی ری، روایت شده که گفتند محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدند و عرضه داشتند: ما از اهالی ری هستیم. امام علیه السلام فرمود: برادران من از اهالی قم خوش آمدند. عرض کردند: ما از اهالی ری هستیم. امام علیه السلام سخن خویش را تکرار کرد جمعیت، چند بار گفته خود را تکرار کردند و امام علیه السلام نیز همانند بار نخست، به آن‌ها پاسخ داد و سپس فرمود: خداوند دارای حرمی است عبارت از کعبه، رسول خدا حرمی دارد که مدینه است و امیرمؤمنان نیز دارای حرمی است عبارت از کوفه و ما نیز حرمی داریم که عبارت از شهر قم است. در آن دیار، بانویی از دودمان من به نام فاطمه مدفون خواهد گشت. هر کس به زیارت وی نائل گردد بهشت بر او واجب خواهد شد». امام صادق علیه السلام این سخن را زمانی فرمودند که هنوز مادر امام کاظم علیه السلام به آن حضرت باردار نبود.

۶ - از ائمه علیهم السلام نقل شده که: «لَوْلَا التَّمِيمُونَ لَضَاعَ الدِّينُ؛^۲ اگر مردم [علمای] قم نبودند، دین، رو به تباهی می‌رفت».

۷ - امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا أَصَابَتْكُمْ بَلِيَّةٌ وَ عِنَاءٌ فَعَلَيْكُمْ بِقِمِّ، فَإِنَّهُ مَأْوَى الْفَاطِمِيِّينَ؛^۳ زمانی که رنج و گرفتاری به شما رو آورد، به قم روی آورید، زیرا قم پناهگاه فرزندان فاطمه است».

۸ - از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ جَمِيعِ الْبِلَادِ كُوفَةَ وَ قِمَّ وَ تَقْلِيسَ؛^۴ خداوند از میان همه شهرها کوفه، قم و تفلیس^۵ را برگزیده است».

۹ - امام صادق علیه السلام فرمود: «فِي قِمِّ شِيعَتُنَا وَ مَوَالِينَا وَ تَكثُرُ فِيهَا الْعِمَارَةُ، وَ يَقْصِدُهُ النَّاسُ وَ يَجْتَمِعُونَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ الْجَمْرُ بَيْنَ بِلَدَيْهِمْ؛^۶ در شهر قم شیعیان و دوستان ما بسر می‌برند، در آینده، آبادانی و ساخت و ساز در آن شهر فزونی می‌یابد و مردم، راهی

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۴۱.

۲. همان، ص ۲۱۷ و ۲۱۶، ح ۴۳ و ۴۱.

۳. سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴.

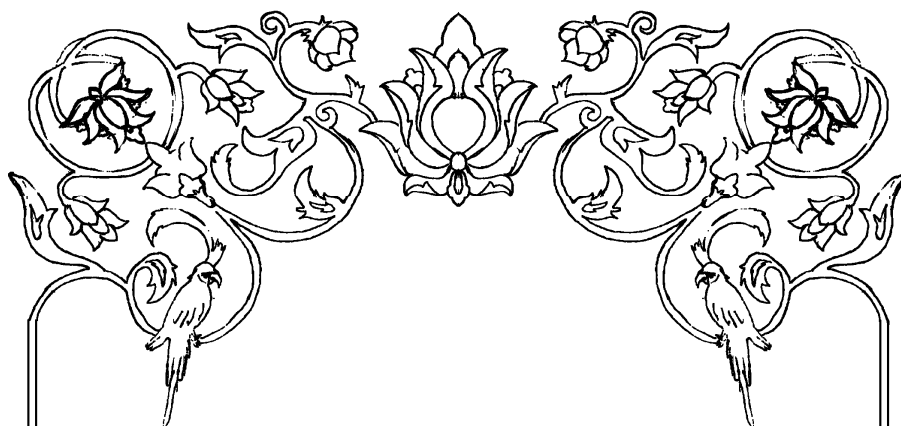
۵. تفلیس، شهری در شوروی سابق و پایتخت گرجستان و مدت‌ها جزو قلمرو ایران بوده است. ولی در اثر بی‌لیاقتی حکومت وقت، از کشور تجزیه شد.

۶. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۵.

آن جا می‌شوند و در آن شهر اجتماع می‌کنند به گونه‌ای که نهر جمر (رودخانه) وسط شهر آنان قرار می‌گیرد.»

در مورد عظمت شهر قم روایات فراوانی نقل شده است که به جهت اختصار، تنها به نمونه‌هایی از آن اشاره گردید!

خلاصه اینکه از مجموع روایات چنین برمی‌آید که در دوران غیبت امام عصر علیه السلام قم یک پایگاه فرهنگی قوی نشر تشیع و نقش زمینه‌سازی و فرهنگ‌سازی جهانی برای پذیرش حکومت جهانی امام زمان علیه السلام را ایفا می‌کند. امیدوارم این پایگاه عظیم و مبارک مورد عنایت اهل بیت عصمت علیهم السلام قرار گرفته باشد.



فصل سیزدهم:

پژوهشی پیرامون حدیث
جساسة (خبرچین) و دجال



در کتب عامّه بیش از ۱۵۰۰ روایت در مورد مهدویت وجود دارد. ما از بین این روایات به بررسی چند روایت می‌پردازیم و شما می‌توانید با استفاده از این روش، بقیه روایات آنها را به همین سبک بررسی نمایید. نخست منابع و سپس به اسناد آنها می‌پردازیم.

در روایات ما بحث دجال به گونه‌ای محدود مطرح شده؛ ولی روایات عامّه درباره دجال داد سخن داده از جمله روایات مربوط به جستاسه که می‌گویند: خبرچینی است که برای دجال جاسوسی می‌کند.^۱

فرازهائی از حدیث جساسة

روایت، مفصل است و با این عبارت آمده: «قدم علی رسول الله ﷺ تمیم الداری فأخبر رسول الله ﷺ...»

ابن ابی شیبّه متوفای (۲۳۵ هـ) نخستین کسی است که در مصنف، به نقل این داستان پرداخته است. بعد از او احمد حنبل متوفای (۲۴۰ هـ) در مسند، بعد از آنان، مسلم متوفای (۲۵۶ هـ) در کتاب صحیح و کسانی که این جریان را بیان کرده‌اند از همین مدارک نقل نموده‌اند.^۲

آنچه موجب شگفتی است، ادعای استناد پیامبر ﷺ به حدیث تمیم داری است و در پایان نیز می‌فرماید: أعجبتی حدیث تمیم، أنه وافق الذی أحدثکم.

علامه شوشتری چنین می‌نویسد: «من المضحک أن العامة قالوا: إن النبی ﷺ روی عن هذا. لکونه من أهل الكتاب قصة الدجال و الجساسة.»^۳

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۳۷.

۲. برای توضیح بیشتر به معجم احادیث الامام المهدی علیّه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴ رجوع شود.

۳. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۲۲.

در مورد سند روایت باید گفت که: این حدیث را عامر شعبی از فاطمه بنت قیس نقل کرده و هیچ صحابی دیگری غیر از فاطمه بنت قیس به نقل آن نپرداخته است.

فاطمه بنت قیس کیست؟

ذهبی می‌نویسد: در جریان ترور عمر و تشکیل شورای شش نفره، شورای مذکور در خانه این زن تشکیل شد.

مامقانی می‌نویسد: «هی من المهاجرات الأولى، لها عقل و کمال، و لم أفف فیها علی ما یدرجها فی الحسان و قد روت العامة: أنه لما قتل عمر، إجتمع اصحاب الشوری فی بیتها، و کفی بذلک وهنا لها؛ او یکی از نخستین زنان مهاجری است که از عقل و کمال برخوردار بود؛ ولی مطلبی که بر حسن بودن او دلالت کند نیافتیم. طبق نقل عامه: اصحاب شوری در خانه این زن گرد هم آمدند و همین مطلب بر وهن او کفایت می‌کند.»

خطیب بغدادی می‌نویسد: شوهر فاطمه بنت قیس او را سه طلاقه کرد.^۲ و برای او حق سکونت و نفقه قرار نداد و به او دستور داد تا در خانه ابن امّ مکتوم - نابینا - عده نگه دارد. چون این جریان را - در دوران خلافت عمر - به او گفتند، خلیفه این حکم را مردود شمرده و گفت ما هرگز کتاب خدا را به گفته زنی رها نمی‌کنیم شاید او در نقل، فراموش کرده باشد.^۳

محقق شوشتری می‌نویسد: سخن این زن برخلاف کتاب خدا نیست. «و لكن الرجل لم يفهم الكتاب و رد السنة، و المرأة كانت أفقه من فاروقهم و من أم المؤمنینهم».^۴

ابن عبد البر می‌گوید: او زن هوشمندی بود. هنگامی که ابو عمرو بن حفص بن مغیره او را طلاق داد و معاویه و ابوجهم به خواستگاری او آمدند. با پیامبر ﷺ مشورت کرد، حضرت اسامه بن زید را پیشنهاد کرد و با او ازدواج کرد. ولی با تمام شواهد یاد شده از نظر قواعد و طبق مبنای شیعه او فردی مجهول

۱. سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۲ (چاپ سنگی)

۳. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۷۱.

۴. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۳۳۶.

است. علاوه بر اینکه، ابن ابی شیبّه و احمد بن حنبل، راویان این حدیث، از نظر ما غیر معتبرند.

عامر شعبی کیست؟

ذهبی در کتاب خود مشروحاً به مدح و ستایش او پرداخته: و از او به «الإمام، علامة العصر» تعبیر کرده و در سال ۲۱ یا ۲۸، شش سال پس از خلافت عثمان متولد و در سال ۹۶ درگذشت.^۱

او از دیدگاه اهل سنت جایگاه والایی دارد نامبرده از حضرت علی علیه السلام انحراف داشته. تا آن جا که می گفت: «أفرط أناس في حبّ علي عليه السلام كما أفرط النصارى في حبّ المسيح». ^۲

ولی در مورد دوستی شیخین می گوید: **حبّهما و معرفتهما من السنّة**.^۳ در دشمنی او با امام علی علیه السلام همین بس که به دورغ سوگند یاد می کرد که آن حضرت حافظ قرآن نبوده است!! و می گوید: در جنگ جمل جز چهار صحابی کسی از یاران پیامبر، ایشان را همراهی نکرد!! در صورتی که بالغ بر دو هزار و نهصد نفر از صحابه رسول خدا بویژه هشتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان در رکاب امیر مؤمنان علیه السلام حضور داشتند و شصت و سه نفر از آنان و صدها تن از سایر صحابه به فیض شهادت نایل آمدند، چنانچه مسعودی و دیگران به این معنا تصریح دارد.^۴ سید مرتضی درباره دشمنی او با امیرمؤمنان می نویسد: «بلغ من نصب الشعبی و کذبه أنّه قال: لم يشهد الجمل من الصحابة إلا أربعة فإن جاؤا بخامس فأنا كذاب: ...»^۵ البته از فردی دائم الخمر و قمارباز مانند شعبی غیر از این مطالب انتظاری نیست.

«كان سكيراً خميراً مقامراً عياراً»^۶

جالب توجه است هنگامی که ابوحنیفه از وضعیت او اطلاع یافت تمام روایاتی را

۱. سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۱۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. مروج الذهب؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۴، الدرجات الرفیعة، ص ۳۹.

۵. الفصول المختاره، ص ۱۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۱۲.

۶. همان.

که از او شنیده بود پاره و نابود کرد^۱.

آقای خوئی رحمته الله می گوید: «هو الخبيث الفاجر المعطن بعدائه لأئمة المؤمنين»^۲ او همان فرد پلید و پست و فاجر و دروغگویی است که آشکارا با امیرالمؤمنین دشمنی می کرد.

تمیم داری کیست؟

ابن اثیر می گوید: **أول من قص، استأذن عمر في ذلك، فأذن له، فقص قائماً؛** وی نخستین کسی بود که داستان سرائی می کرد در این خصوص از عمر اجازه خواست عمر به او اجازه داد و وی ایستاده به داستان سرائی می پرداخت. پسر عبدالرحمن می گوید: تمیم داری به عمر اصرار کرد تا از او اجازه قصه گفتن بگیرد^۳.

علامه عسکری می گوید: خلیفه به او اجازه داد هفته ای یک ساعت قبل از نماز جمعه سخنرانی کند. در زمان عثمان به دو ساعت در دو روز افزایش یافت^۴؛ ولی حضرت علی رضی الله عنه او را از مسجد بیرون راند **رأى قاصاً فى المسجد فضربه و طرده^۵.**

با این که ابوذر در زمان عمر به جرم خواندن^۶ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده سال در مدینه به اقامت اجباری محکوم شده بود؛ ولی اینها مجوز سخنرانی داشتند.

نام تمیم داری، ابو رقیه تمیم ابن اوس الداری و از نژاد مسیحی و از علمای فلسطین بود که در سال ۹ بعثت اسلام آورد. بعضی به دفاع از او پرداخته و گفته اند که دزد ظرف نقره ای، وی نبوده است.

عسقلانی می گوید: ذهبی با جزم و یقین گفته که دزد ظرف و کسی که آیه [۱۰۶ مائده] درباره او نازل شده، تمیم داری نیست. - زیرا وی مورد تأیید خلیفه دوم بود. مقاتل، او را دزد ندانسته است ولی نظر ذهبی صحیح نیست، چون ترمذی و غیر

۱. همان.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۹۳.

۳. اسدالغایبه، ج ۱، ص ۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۷.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۷.

۵. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۹.

۶. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۶۷؛ أبواب بقية الحدود، ب ۴، ح ۱.

۷. البدایه و النهایه، ج ۶.

او از ابن عباس نقل کرده‌اند که: دزد جام، شخص تمیم‌داری بوده است.^۱ نقل می‌کنند: «ابو رقیه (تمیم‌داری) کان نصرانیاً. من علماء اهل الكتاب و عابد فلسطین قدم المدینة قبل تبوک. أظهر الاسلام بعد سرقة ثبتت علیه، لیدفع باسلامه ما أدين به.»^۲ او از علماء اهل کتاب و از عابدهای آنان بود، و قبل از جنگ تبوک به مدینه آمده و اظهار اسلام کرد تا خود را از محکومیت سرقتی که انجام داده نجات دهد. در کافی آمده است که: «أسلم؛ او اسلام آورد و از قطع دست معاف شد «الإسلام یجب ما قبله.»^۳

عمر، درباره تمیم گفت: «خیر أهل المدینه.» - و سهم او را در پرداخت بیت‌المال به اندازه سهم رزمندگان بدر قرار داد. وقتی نماز تراویح را به راه انداخت او را امام جماعت کرد؛ ولی خود عمر هیچ گاه نماز تراویح نخواند. هم‌اکنون نیز علمای عامه به مردم می‌گویند: «بخوانید»؛ ولی خودشان غالباً تراویح نمی‌خوانند. تمیم، بعد از مرگ عثمان، به معاویه پیوست.

ابن خلدون و ابن کثیر و شهرستانی، از امثال تمیم‌داری شاکی بوده و می‌گویند: تفسیر و تاریخ و فرهنگ ما را این گونه افراد به فساد کشیده‌اند. ابن خلدون با نام بردن آن‌ها می‌گوید: این افراد سخنانی نقل کردند که تفسیر ما را تغییر دادند.

أحادیث اسرائیلیات از طریق این گونه افراد وارد تفسیر قرآن شد. بالاخره در مقام بررسی سند روایت جست‌اسه، به تمیم‌داری رسیدیم. در اینجا باید به دو موضوع اشاره کنیم.

۱ - آشنایی با شخص تمیم؛

۲ - در ارتباط با یورش و شبیخون فرهنگی یهود و نصاری با پوشش اسلام

آوردن؛

اهل سنت خود، می‌نویسند: ما گرفتار اسرائیلیات شده‌ایم.

مامقانی و شوشتری درباره تمیم‌داری مطالبی گفته‌اند، از جمله:

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۸۴: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲. المغنی، ج ۲، ص ۱۶۸؛ عمدة القاری، ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ و معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۷؛ سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۷۸.

۳. کافی، ج ۷، ص ۴.

مامقانی می‌نویسد: «مذهب العامة على الكذب و الجعل و الافتراء.» مذهبی که معاویه مروّج آن بود و تا آخر عمرش شراب می‌خورد^۱، حریر می‌پوشید و آواز می‌خواند. وی جای دیگر می‌گوید: من چیزی درباره تمیم نیافتم، جز این که شیخ طوسی او را از اصحاب پیامبر ﷺ دانسته «و نزل الشام بعد مقتل عثمان»^۲ ابن اثیر نیز از ابن عمر نقل کرده که تمیم‌داری قبلاً در مدینه زندگی می‌کرد و مسیحی بود و سال ۹ هجری اسلام آورد و بسیار نماز می‌گزارد و...^۳ مامقانی می‌نویسد: «قلت لا یبعد احتسابه من الحسان؛ بعید نیست که او را جزء افراد حسن و نیکو شمرد.»^۴

مرحوم شوشتری می‌گوید: همین که می‌گویند: تمیم‌داری بعد از کشته شدن عثمان به شام رفت و از یاران علی علیه السلام شمرده نشده برای ضعف او کافی است؛ ولی بسیار نماز خواندن وی، دلیل خوبی او نمی‌شود؛ زیرا خوارج نیز چنین شیوه‌ای داشتند. سپس می‌نویسد: «من المضحک، أن العامة قالوا: إن النبي ﷺ روى عن هذا، قصة الدجال و الجساسة، الدابة التي تجسس للدجال.»^۵

فرزند مامقانی می‌گوید: «إن دراسة كل ما قبل و ذکر عن المترجم من هجرته إلى فلسطين بعد قتل عثمان، و عَدَمَ عَدَّه من اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و نکت اخرى فی ترجمته يظهر عامیته و انحرافه عن امیر المؤمنین علیه السلام فهو عندی ضعیف. أما حدیث تهجد و قیامه باللیل فمع فقد الإیمان لا اعتداد بتلك العبادة، فکم ممن حارب امیر المؤمنین علیه السلام كانوا من المتهجدین و اصحاب الجباه السود، كأصحاب النهروان فالروایة من جهة ساقطة عن الإعتبار؛ از بررسی و تحقیق مطالبی که درباره وی و هجرت او به فلسطین، پس از کشته شدن عثمان و به شمار نیامدن او از یاران امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر مواردی که در شرح حال وی گفته شده برمی‌آید که او عامی مذهب و از مخالفان امیر مؤمنان علیه السلام بوده است. بنابراین، از دیدگاه من، وی فردی ضعیف است. در مورد روایتی که در مورد عبادت و شب زنده‌داری او نقل شده باید گفت: با وجود بی‌ایمانی او، عبادت وی

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۶۸ ح ۴۱۳۱.

۲. تنقیح المقال، ج ۱۳ جدید، ص ۱۶۹.

۳. اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴. تنقیح المقال، ج ۱۳ جدید، ص ۱۶۹.

۵. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۲۲.

از هیچ گونه ارزش و اعتباری برخوردار نیست، زیرا بسیاری از کسانی که با امیر مؤمنان علیه السلام در ستیز بودند، مانند نهروانیان، خود اهل عبادت بودند به گونه‌ای که پیشانی آن‌ها را در اثر عبادت، پینه بسته بود. بدین ترتیب، روایت، از ناحیه وی فاقد اعتبار است.»

علامه مجلسی نقل کرده که تمیم‌داری گفته است: شبی در بیابان به جن پناه بردم. «قال أدركني الليل في بعض طرقات الشام، فلما أخذت مضجعي قلت: أنا الليلة في جوار هذا الوادي، فإذا منادی يقول: غَدَ بِاللَّهِ فَإِنَّ الْجَنَّ لَا تَجِيرُ أَحَدًا عَلَى اللَّهِ قَدْ بَعَثَ نَبِيَّ الْأَمِّيِّينَ، وَ قَدْ صَلَّيْنَا خَلْفَهُ وَ ذَهَبَ كَيْدَ الشَّيَاطِينِ وَ رَمِيَتْ بِالشَّهْبِ فَانطَلِقْ إِلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ در بخشی از مسیر راه‌های شام، تاریکی شب مرا فرا گرفت هنگامی که خواستم بخوابم با خود گفتم: امشب را در جوار این سرزمین بسر خواهیم برد. ناگهان ندا دهنده‌ای بانگ برآورد که: به خدا پناه ببر، زیرا جنیان هیچ کس را بدون اذن خدا پناه نمی‌دهند، اینک پیامبر مردم درس نخوانده برگزیده شده است و ما پشت سر او نماز گزارده‌ایم و نیرنگ شیاطین از میان رفته است و با تیر، هدف قرار گرفته‌اند. از این رو به سوی فرستاده پروردگار جهانیان، رهسپار گرد.»

این حدیث، به فرض صحت نیز دلیل ایمان او نمی‌شود، هنگامی که دزدی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: برای اینکه حدّ بر تو جاری نشود، مسلمان شو و او مسلمان شد. از نظر ما تمیم‌داری فاقد اعتبار است؛ ولی از نظر عامّه به خاطر صحابی بودن و تأیید خلیفه دوّم بسیار مورد توجه بوده است. اسلام آوردن این سنخ افراد از علمای نصارا و یهود سبب شد که در سرزمین‌های اسلامی نفوذ کنند و به واسطه آن‌ها فرهنگ اسلام مورد تهاجم قرار گیرد و ضربات شکننده‌ای به فرهنگ دینی ما وارد نمایند.

شهرستانی می‌گوید: «وضع كثير من اليهود الذين اعتنقوا الإسلام، أحاديث متعددة في مسائل التجسيم و التشبيه و هي كلها مستمدة من التورات» بر این اساس، ریشه تفکر وهابیت (تجسیم و تشبیه) در یهودیت است.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۹۲.

۲. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

ابن خلدون، آن گاه که در مورد تفسیر نقلی سخن می گوید اظهار می دارد: «عندما تكلم عن التفسير النقلی و أنه كان يشتمل على الغث و السمين و المقبول و المردود و السبب فی ذلك أن العرب لم يكونوا أهل الكتاب و لاعلم و إنما غلبت عليهم البداوة و الأمیة و اذ تشوقوا إلى معرفة شیء مما تتوق إليه النفوس البشرية ... یسئلون أهل الكتاب قبلهم و یتفیدونه منهم و هم أهل التورات من اليهود و من تبع دینهم من النصارى، و أهل التوراة الذین بین العرب یومئذ بادیة مثلهم و لا یعرفون من ذلك إلا ما تعرفه العامة من اهل الكتاب و معظمهم من حمیر الذین أخذوا بدين اليهودیة، ... مثل كعب الأحبار و وهب بن منبّه و عبدالله بن سلام و أمثالهم، فامتلات التفاسیر من المنقولات عندهم ... و تساهل المفسرون فی مثل ذلك و ملأوا كتب التفسیر بهذه المنقولات و أصلها كلها كما قلنا عن اهل التوراة الذین یسكنون البادیة و لا تحقیق عندهم بمعرفة ما یقلونه من ذلك، إلا أنهم بعد صیبتهم و عظمت قدرهم لما كانوا علیه من المقامات فی الدین و الملة، فتلقیت بالقبول من یومئذ ...؛ هنگامی که از تفسیر نقلی به میان می آید یعنی شامل مطالب صحیح و ناصحیح، پذیرفته شده و مردود می شود. دلیل آن ناآشنایی اعراب با کتب آسمانی بود و از علم و دانش بی بهره بودند و بادیه نشینی و بی سوادی بر آنان حکمفرما بود و اگر احیاناً در مورد شناخت و آگاهی مطلبی که انسان ها در درون، به آن اشتیاق می ورزیدند، ترغیب می گشتند، آن مطالب را در درجه نخست از مردم اهل کتاب قبل از خود مانند: یهودیان و مسیحیان و پیروان آنان می پرسیدند و از آن ها بهره می گرفتند. یهودیانی که در آن روزگار میان عرب ها می زیستند نیز مانند اعراب، انسان هایی عوام و بادیه نشین بودند و اطلاعاتی جز همان اطلاعات طبقه عوام نداشته و بیشتر آن ها از قبیله حمیر بودند که به یهودیان گرویده بودند از آن جمله: کعب الأحبار، وهب بن منبّه، و عبدالله بن سلام و امثال آنان را می توان نام برد. بدین سان، تفسیرها از مطالب نقل شده این دسته افراد، پر شد و مفسران نیز در این خصوص کوتاهی نموده و تفاسیر خود را با این گونه مطالب، مملو ساختند و همان گونه که یاد آور شدیم اصل و ریشه این گونه

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۹. البته این شخص از نظر علماء شیعه مردود و متهم به نصب است. مرحوم والد در پاورقی کتاب گرانسنگ خود، الشیعه و الرجعة، ج ۱، ص ۹۸، درباره او می فرماید:

«فإن له - ابن خلدون - مع آل محمد ﷺ مواقف كثيرة، قال فی مقدمته المطبوعة ببیروت، ص ۲۴۶، ما لفظه: و شدّ أهل البیت بمذاهب إبتدعوها وفقه انفراداً به... و شدّ بمثلهم الخوارج و لم یحتفل الجمهور بمذاهبهم بل أو سعوها جانب الانكار و القدح!! و قال: انه - ابن خلدون - و امثاله علی الهدی و السنة و ان اهل البیت و شیعتهم أهل الضلال و بدعة!! و قد احتج علیه ایه الله شرف الدین بأیات من الذکر الحکیم و احادیث وارده عن الرسول الامین...».

تفاسیر از یهودیان بادیه نشین گرفته شده بود و در مورد آن چه نقل کرده بودند، تحقیق و بررسی صورت نگرفته بود؛ ولی با این همه، شهرت و آوازه یافتند. و نسبت به جایگاه دینی و مردمی کسب موقعیت کرده بودند، لذا به آراء آنان ارج نهاده می‌شد. بدین ترتیب، از همان روزگار آن چه را نقل کرده بودند مورد پذیرش مفسران قرار گرفت.»

این قبیل افراد به ما می‌گویند تفاسیر شما ضعیف است! با این که به اعتراف خودشان، ریشه تفاسیر عامّه، اسرائیلیات است.

ابن کثیر در تفسیر سوره نمل می‌گوید: «و الأقرب فی مثل هذه السياقات أنّها متلقاة عن أهل الكتاب مما وُجد في صُحُفهم، كروایات کعب و وهب، سامحهما الله فیما نقلاه إلی هذه الأمة من أخبار بنی اسرائیل من الغرائب و العجائب مما كان أو لم یکن مما حرف و بدل و نُسخ، و قد اغنانا الله بما هو أصح منه و أنفع و أبلغ.»^۱

تا اینجا به بحث سندی و آشنایی با تمیم‌داری - به راوی حدیث دجال - خاتمه می‌دهیم و وارد اصل روایت می‌شویم.

روایت دجال در کتب شیعه

دجال کیست؟ چه زمانی پدیدار می‌شود؟ از کجا ظاهر می‌گردد؟ ویژگی‌هایش چیست؟

این موضوع در کتاب‌های ما به گونه بسیار اجمال و مختصر اشاره نقل شده، اما در کتب عامّه آن را به نحو مشروح بیان کرده‌اند. از مفصل‌ترین روایات ما در این زمینه، روایت **کمال‌الدین**^۲ شیخ صدوق، در رابطه با طول عمر حضرت امام عصر علیه السلام است که در بررسی آن ملاحظه می‌کنیم، سندش به نزال بن سبّره می‌رسد، که وی از نظر اهل سنت شخصی معتبر است؛ ولی در کتب رجالی ما از او یادی به میان نیامده و از نظر ما مهمل است؛ امّا شیخ صدوق در **امالی** باب «فضل علم» یک روایت از او نقل کرده و در **کمال‌الدین** نیز همین روایت مورد اشاره را آورده است.^۳ سند

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹

۲. به مستدرکات رجال الحدیث آقای نمازی، ج ۸، ص ۶۳ رجوع شود.

۳. کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۵ تا ص ۵۲۸، باب ۴۷، چاپ انتشارات اسلامی، حدیث الدجال، و ما یتصل به

همین روایت نیز مهمل؛ ولی از نظر عامّه بسیار معتبر است. ظاهراً بعضی نیز گفته‌اند: نزال بن سَبْرَه صحابی بوده؛ ولی در صحابی بودن او اختلاف است.^۱

در ابتدای حدیث، نزال بن سَبْرَه می‌گوید: امیرمؤمنان علیه السلام به ایراد سخن پرداخت و سپس نخستین پرسش را صعصعة بن صوحان پرسید و عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین علیه السلام متی یخرج الدجال؟ فقال له علی علیه السلام: اقعَد قد سمع الله کلامک و علم ما أردت و الله ما المسئول عنه بأعلم من السائل، و لکن لذلك علامات و هیئات و یتبع بعضها بعضاً کخذو النعل بالنعل، و إن شئت أنبأتک بها؟ قال: نعم یا امیرالمؤمنین.

فقال علیه السلام: احفظ فإن علامة ذلك: إذا أمات الناس الصلاة و أضاعوا الأمانة و أستحلوا الكذب و أكلوا الربا، و أخذوا الرشا، و شیدوا البنیان، و باعوا الدین بالدنیا، و استعملوا السفهاء، و شاوروا النساء و ... و بعد اصبح ابن نباته پرسید: که: یا امیرالمؤمنین علیه السلام من الدجال؟ فقال: ألا إن الدجال صائد بن الصید (ابن صیاد)، فالشقی من صدقه و السعید من کذبه، یخرج من بلدة یقال لها اصفهان. من قرية تعرف بالیهودية» چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و چشم وی در شب می‌درخشد، درون آن چشم قطعه‌ای خون است و داخل آن کلمه کافر نوشته شده است: که افراد باسواد و بی‌سواد قادر بر خواندن آن هستند. دریاها را زیر پا می‌نهد و خورشید با او حرکت می‌کند - همه دنیا را در تسخیر دارد. - در اختیار او کوهی از دود است، پشت سرش کوهی سفید قرار دارد و به مردم چنین وانمود می‌کند که همه مواد غذایی و خوراکی در اختیار اوست. زمانی که مردم در قحطی به سر می‌برند ظاهر می‌شود، زیر پای او مرکبی سفید است که فاصله میان هر گام او یک میل [چهار هزار دزاع] راه است و این جمله شاید کنایه از این باشد که مزدوران و دست‌نشانده‌های او دستوراتش را به سرعت اجرا می‌کنند. وی فریاد برمی‌آورد به گونه‌ای که جنیان و انسان‌ها و شیطان صدایش را می‌شنوند و می‌گویند: بیایید به سوی من؛ منم خدای شما. و می‌گویند مرا اطاعت و عبادت کنید تا لقمه نانی به شما برسد، وی دروغ می‌گوید، او همان انسان یک چشم است و نمی‌تواند خدا باشد و خدای شما یک چشمی نیست، بیشتر پیروان او زنزادگان و

→→→

من أمر القائم، حدیث ۱.
۱. تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۵۴.

لباس‌های سبزرنگ یهودیان را به تن دارند و خداوند او را در شام و در «عقبه افیق» در روز جمعه، سه ساعت از روز گذشته، به دست کسی که حضرت مسیح پشت سرش نماز می‌خواند. - یعنی حضرت مهدی عجل الله فرجه - به قتل خواهد رساند.

عبارت آخر این روایت، یعنی فرجام او در شام، با روایت مُعلی بن خُنَیس از امام صادق علیه السلام که دجال^۱ در کوفه، در کِناسه، به دست حضرت به دار آویخته و کشته می‌شود، منافات دارد.

أصبغ بن نباته از یاران خالص حضرت علی علیه السلام و رئیس گارد ۶۰۰۰ یا شصت هزار نفری آن حضرت و نخستین نویسنده تاریخ کربلا بود؛ ولی در عاشورای ۶۱ هـ در زندان به سر می‌برده است.^۲

محور دوم: سند حدیث

کتاب‌هایی که این روایت را نقل کرده اند

کمال‌الدین شیخ صدوق (م - ۳۸۱). *الخرائج و الجرائح*، راوندی، ج ۳، ص ۱۱۳۳ با سند از صدوق؛ *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۳۰ با سند از صدوق؛ *منتخب الانوار المصیبه*، ص ۱۶۴؛ *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۵۲۳ (حرعاملی، م ۱۱۰۷) به نقل از *مختصر بصائر الدرجات؛ الايقاظ من الهجعه*، ص ۳۲۲ (حرعاملی)؛ *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۷۸۱ به نقل از کمال‌الدین و ج ۴، ص ۹۸ و ج ۵، ص ۵۰۶؛ *مکیال المکارم*، سید اصفهانی، ج ۱؛ *مستدرک محدث نوری*، ج ۱۲، ص ۳۲۶ به نقل از *مختصر بصائر؛ بشارة الاسلام*، ص ۴۱؛ *منتخب الأثر*، ص ۴۲۷؛ ولی کمال‌الدین و بحار، تمام حدیث را نقل کرده‌اند.

کتب اهل سنت که به نقل این حدیث پرداخته‌اند: ملاحم ابن منادی بغدادی (م ۳۳۶). وی قبل از صدوق می‌زیسته؛ ولی مرحوم صدوق، آن را از ابن منادی نقل نکرده است. دانی در سنن (م ۴۰۴ هـ) در ص ۱۳۵ به نقل از نزال؛ *عقد الدرر*، ص ۲۹۱، به نقل از دانی و می‌گوید: ابن منادی آن را در ملاحم نقل کرده است.

۱. *بحار الانوار*، ج ۵۶: ص ۹۲.

۲. *الایام المکیة*، ص ۱۷۲؛ *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۲۰۶.

محور سوم: سند روایت از دیدگاه شیعه

راوی این حدیث، نزال بن سبّره و شخصیتی مهمل است و در کتب رجالی ما نامی از او به میان نیامده است؛ ولی در کتب حدیثی، شیخ طوسی در *امالی*^۱ راجع به فضیلت آموختن دانش از او حدیث نقل می‌کنند، در *توحید صدوق*^۲، گفتگوی حضرت علی علیه السلام با فردی یهودی در سند آن حدیث آمده است.

آقای نمازی^۳، او را از اصحاب حضرت علی علیه السلام نامیده است. و می‌افزاید *لم یذکره* البته هرگاه نمازی می‌گوید: «*لم یذکره*»، منظور او در سه کتاب: *تنقیح المقال* مامقانی، *معجم الرجال* خوبی و *جامع الرواة* اردبیلی است، نه اینکه در هیچ کتب رجالی از او نام برده نشده است.

از نظر عامه

مزی در *تهذیب الکمال*: چند رمز و علامت اختصاری^۴ در مقابل نام او قرار می‌دهد، خ د ... بعد می‌گوید: در صحابی بودن وی اختلاف است. (ولی به نظر ما او تابعی است.)

عجلی در مورد او گفته است: *تابعی ثقة من كبار التابعین*؛

ابن حبان، در *التقاة*، نام او را آورده است؛

ترمذی و دیگران از او روایت نقل می‌کنند. تنها مسلم سه روایت از او آورده و

۱. ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. حدیث ۳۳.

۳. *مستدرکات علم رجال*، ج ۸، ص ۶۳.

۴. بعضی از علائم اختصاری در کتاب *تهذیب الکمال*.

خ: بخاری.

د: ابوداود

س: نسائی.

ت: ترمذی.

ق: ابن ماجه.

عو: چهار تا غیر از مسلم و بخاری.

م عو: چهارتا با مسلم غیر از بخاری.

ع: هر شش کتاب (صحاح سته)

(درباره تمیم بن اوس داری و حدیث جساسه، کتاب *تفسیر و مفسران*، ج ۲ ص ۸۵ تا ص ۹۱ اثر مرحوم شیخ

محمدهادی معرفت قابل مطالعه است.

می‌گوید: تمامی روایات او همین است. از جمله می‌گوید: بعد از نماز، با حضرت علی علیه السلام بودم که در رحبه^۱ نشست به مراجعات مردم پاسخ گوید، تا عصر شد برای او آب آوردم و حضرت وضو گرفت و پا را مسح کشید و ... سپس باقی مانده آب را میل کرد و فرمود: بعضی مردم ایستاده آب خوردن را کراهت دارند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله همین گونه آب می‌نوشید.^۲

نتیجه

اهل سنت، نزال بن سبّرة را شخصیت بزرگی می‌دانند. عسقلانی می‌گوید: ثقة، ابن عبدالبرّ می‌گوید: وی پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و از علی علیه السلام روایت نقل کرده است.^۳ مجلسی اول می‌گوید: صرف صحابی بودن مهم نیست، زیرا ما جایگزین داریم. یعنی ائمه اطهار علیهم السلام روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام را نقل می‌کنند.^۴ شخص مزبور (نزال) از نظر ما دارای مشکل است و اعتبار او ثابت نشده گرچه از نظر اهل سنت ثقة است.

دجال کیست؟

از دیدگاه بعضی عامه دجال، همان صائد بن صید است. علامه مجلسی درباره دجال می‌گوید: اهل سنت اختلاف کرده‌اند که آیا دجال همان صائد بن صید است یا غیر او؟ عده‌ای گفته‌اند: صائد بن صید توبه کرد و در مدینه از دنیا رفت. و از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که این شخص، دجال نیست؛ ولی بنا به نقل عده‌ای دیگر، صائد بن صید همان دجال است.^۵ آیا دجال نام فرد و یا شخصی است یا تفکر و عقیده و فرهنگ خاصی است؟ محل ظاهر شدن او کجاست؟ روایاتی که اصفهان را مطرح می‌کند چقدر ریشه‌دار است؟

۱. روستائی است در چهار فرسخی کوفه؛ *مراصد لاطلاع*، ص ۶۰۸؛ *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۳۳.

۲. *تهذیب الکمال*، ج ۱۹، ص ۵۴.

۳. *تهذیب التهذیب*، ج ۱۰، ص ۳۷۸.

۴. *روضه المتقین*، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۵. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۹۳.

آیا فقط اصفهان مطرح است یا جاهای دیگری نیز مطرح شده است و چرا؟ روایاتی که در این رابطه آمده، چه اندازه اعتبار دارند؟

دجال در لغت

در قاموس^۱ آمده است: دَجَلُ البعير: طلاه به. أو عم جسمه بالهناء: او را روغن مالی کرد. و منه الدجال المسيح: لأنه يعم الأرض. أو دَجَلٌ، أي كَذَبٌ وأحرق و جامع و قطع نواحي الأرض سيراً.

در مجمع‌البحرین طریحی^۲ آمده است: «لم يصل الدجال مكة و لا المدينة.» و فی آخر «الدجال لا يبقى سهلاً من الأرض إلا وطنه إلا مكة و المدينة» و فيه «ليزرع الزرع بعد خروج الدجال.» و خروجه عقیب ظهورالمهدی^۳ كما جائت به الرواية. يقال سُمي دجالاً لتمويهه من الدجل و التغطية» يقال دَجَلُ الحقّ: أي غطاه بالباطل. و دَجَلٌ: إذا لبس و مؤه و فی الخبر («انّ ابابكر خطب فاطمة^۴ إلى النبي^۵ فقال: وعدتها لعلی و لست بدجال»؛ (ای خداع و لا ملبس عليك أمرک.))^۶ در روایت آمده است که ابوبکر نزد پیامبر از فاطمه^۷ خواستگاری کرد. حضرت فرمود: من فاطمه را به علی وعده داده‌ام و من فردی حيله‌گر و دغل‌باز نیستم که به گفته‌ام عمل نکنم.

سید محمد صدر، در تاریخ غیبت کبری، دو مورد درباره دجال بحث کرده است:^۸ بعد از آنکه دوازده مطلب را در جلد ۲ کتاب خود، از کتب اهل سنت درباره دجال مطرح کرده، چند مطلب مهم را بیان می‌کند و در آخر می‌گوید: روایات دجال را خواه بپذیریم و حمل بر صحت کنیم یا اصلاً نپذیریم، وجود دجال واقعیت دارد؛ ولی او یک شخص نیست. وی، دجال را یک پدیده اجتماعی و فرهنگی می‌داند و از فرهنگ غربی و فرهنگ کفر، به دجال یاد می‌کند.

جایی دیگر^۹ می‌گوید: دجال هی الحضارة؛ دجال یک فرهنگ و تمدن مادی و غربی

است.»

۱. همان، ج ۳، ص ۳۸۵.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۶۵.

۳. همان، ص ۲۶۹.

۴. ج ۲، ص ۱۷، و ج ۳، ص ۱۴۴.

۵. ج ۳، ص ۱۴۴.

برداشت سنتی آن است که بگوییم: دجال یک شخص است. البته روایاتی نیز بر این موضوع دلالت دارد. برداشت دیگری نیز می‌گوید: «دجال عبارة عن مستوى حضاری ایدئولوجیة معادیة للاسلام.» بعد می‌افزاید: ما با برهان و استدلال، برداشت نخست را رد کردیم. عمده روایات آن، از اهل سنت است. روایات ما گرچه در این زمینه فراوان نیست؛ ولی برداشت دوم را تأیید می‌کند. که دجال یک فرهنگ الحادی است.

اکثر پیروان دجال: طیالسه^۱ (مترفین) و زنازادگان هستند. یعنی کسانی که از پدران خود بریده‌اند. (احتمالاً غرب زدگان) نتیجه فرهنگ مادی بی‌اعتقادی به حدود شرع، محرمات و احکام و... است و یا بر ظاهر حمل کنیم و بگوییم: منظور همان فرزندان نامشروع هستند.

به هر حال، دجالی که منظور ماست: مجموع الحضارة المادیة، (فرهنگ فروید که غرب را پوک و پوشالی کرده است).

ظاهراً نظر حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی نیز همین است که دجال، فرهنگ غرب و فرهنگ کفر است، چنانچه از خودشان نیز شنیدم.

مکان ظاهر شدن دجال

بعضی روایات ظاهر شدن دجال را از خراسان می‌دانند. در بعضی از روایات آمده که: «یخرج من بلدة يقال لها اصبهان فی قرية تعرف بالیهودیه.»^۲ روایتی دیگر دارد که: از سیستان است. در روایتی دیگر وارد شده که: «یخرج من خلة بین الشام و العراق.»^۳ روایتی دیگر حاکی است که: «یخرج الدجال من العراق.»^۴ و در روایتی آمده است که: «من المشرق.»^۵ این گونه روایات اگر یقین‌آور نباشند، گمان‌آورند که دجال، یک شخص است.

۱. نوعی لباس به نام تیلشان که روی شانه می‌اندازند. لباس سفید زرتشت.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۵۵.

۳. فتن ابن حماد، ص ۱۴۹.

۴. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

۵. معجم الصغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۶۰.

فصل سیزدهم: پژوهشی پیرامون حدیث جَسَاسَه (خبرچین) و دجال □ ۳۶۳

در معجم البلدان یاقوت حَمَوِی (م ۶۶۶) ج ۱ درباره اصفهان مطالبی آمده از جمله: ۱ - فتح اصفهان ۲ - انتقال اسکان یهودیان از فلسطین به اصفهان. وی می گوید: «کانت مدینة اصفهان فی منطقة یقال لها جی و هو الآن یعرف بشهرستان و یعرف بالمدینة.»

همچنین می گوید: وقتی بخت النصر بیت المقدس را به تصرف درآورد ساکنان آن جا را به اصفهان تبعید کرد و برای آنها در کنار محلّه جی، اردوگاه زد، بعدها پس از ویرانی محلّه جی، اهل اصفهان به اردوگاه یهودیان منتقل شدند. و آن جا آباد گشت و شهر کنونی اصفهان گردید و اگر به اصل و تبار آنها برگردیم ریشه اکثر آنها به یهودیان برمی گردد، خساست طبع، مخصوص یهودیان است.^۱

البته امروز مطلب کاملاً برعکس است و دوستی و ولایت اهل بیت پیامبر از ویژگی های بارز این شهر مذهبی است.

ظاهر شدن دجال یکی از نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام است - هر چند به نظر طریحی، دجال پس از ظهور امام زمان است - و این موضوع دارای چند نکته است:

۱ - حجم وسیعی از روایات دجال، در کتب عامّه وجود دارد و از منقولات آنهاست و شاید آن روایات در منابع روایی ما وجود نداشته باشد. اصل دجال تقریباً از مسلمات است؛ - ولی از نشانه های حتمی نیست - چنان که اصل یمانی نیز از مسلمات است؛ ولی صفات و حقانیت او دلیل مقبولی ندارد.

اگر خواسته باشیم در این خصوص بحث سندی داشته باشیم غالباً به جایی نخواهیم رسید. از این رو، به استفاضه یا تواتر اجمالی یا معنوی استناد می کنیم.

۲ - کتب عامّه برای دجال صفاتی را نقل می کند؛ ولی ما نمی دانیم این صفات، کنایات است یا باید آنها را حمل بر ظاهر کرد.

مثال:

۱ - «انّ النبی حدّر أُمَّته منه» بخاری نقل کرده که: «ما بعث نبی إلا حدّر أُمَّته من الأعرور

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۸.

(الدجال) الكذاب».

۲ - «النبی استعاذ من فتنته» بخاری می گوید: «سمعت رسول الله يستعید فی صلاته من فتنة الدجال».

۳ - در صفات دجال آمده است که: «إن بین عینیه مکتوب کافر. یقرأه کل مؤمن کاتب و غیر کاتب».

۴ - ادعای او چیست؟

دجال ادعای ربوبیت و خدایی دارد. شیخ صدوق در کمال الدین نقل کرده است که: «یقول أنا ربکم. ینادی بأعلى صوته یسمع ما بین الخافقین (جن و انس و شیاطین) إلى عبادی، انا الذی خلق فسوی و قدر فهدی. أنا ربکم الأعلى». در پیشانی او نوشته شده: کافر!

در روایات آمده است: «دجال یمشی فی الأسواق و یطعم الطعام».

۵ - در منابع عامه، عمر دجال ذکر شده، از حدیث جستاسه و صائد بن صید استفاده می شود که دجال هم اکنون وجود دارد. او می گوید: «انا الدجال أوشک أن یؤذن لی بالخروج فأسیر فی الأرض». بنابراین، نسبت به ابن صیاد نیز مسلم، در کتاب خود از عبدالله نقل می کند (احتمالاً عبدالله بن عمرو عاص): «کننا مع رسول الله فمررنا بصبيان فیهم ابن صیاد؛ ففر الصبيان و جلس ابن صیاد. فقال له النبى ﷺ: تربت یداک أتشهد أئی رسول الله؟ فقال: لا؛ بل تشهد انی رسول الله، فقال عمر بن خطاب ذرنی یا رسول الله حتی أقتله. فقال رسول الله: ان یکن الذی تری فلن تستطع قتله علیه»، و ان لم یکنه؛ یعنی اگر او دجال باشد نمی توانی بر او تسلط یابی و اگر نباشد می توانی». از این روایت استفاده می شود که عمر دجال طولانی خواهد بود. چنانچه بعضی گفته اند.

۶ - زنده کردن مردگان: مسلم در صحیح^۱ خود نقل کرده است: «إنه خارجُ خلّةٍ بین الشام و العراق قلنا یا رسول الله. و ما لبثتُ فی الأرض؟ قال: أربعون یوما، یوم کسنة، و یوم کشهر و یوم کجمعة و سایر آیامه کایامکم. یمرّ بالخرنه فیقول لها أخرجی کنوزک (شاید نفت و گاز و معادن)، فتتبعه کنوزها» کيعاسيب النحل

شاهد در این جمله این است که: «ثم یدعو رجلا فیضربه بالسيف، فیقطعه جزلتین ...

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. ج ۴، ص ۳۲۴.

فصل سیزدهم: پژوهشی پیرامون حدیث جَسَاسَه (خبرچین) و دجال □ ۳۶۵

ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيُقْبَلُ.» یعنی یک نفر را با ضربه شمشیر دو نیم می‌کند و سپس او را زنده می‌گرداند.

۷ - إِنَّ مَعَهُ نَارًا وَمَاءٌ: آب و آتش همراه دارد. «نَارُهُ بَارِدٌ وَمَائُهُ نَارٌ. يَجِيئُ مَعَهُ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ.»^۱ همه اهرم‌های فریب در دست اوست.

۸ - اختلاف زمان: بعضی روزهایش یک سال بعضی یک ماه، بعضی یک هفته خواهد بود.

۹ - اشاره به زمین می‌کند سرسبز می‌شود، اشاره به آسمان می‌کند باران می‌بارد. «إِنْ مِنْ فَتْنَتِهِ أَنْ يَأْمُرَ السَّمَاءَ فَيَمْطُرُ وَيَأْمُرَ الْأَرْضَ أَنْ تَنْبِتَ فَتَنْبِتَ وَمِنْ فَتْنَتِهِ أَنْ يَأْمُرَ بِالْحَيِّ فَيَكْذِبُونَهُ ... لَا تَبْقَى لَهُمْ سَائِمَةٌ إِلَّا هَلَكَتْ وَيَأْمُرُ بِالْحَيِّ فَيَصْذِقُونَهُ، فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ أَنْ تَمْطُرَ عَلَيْهِمْ وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ أَنْ تَنْبِتَ ... وَانَّهُ لَا يَبْقَى شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ إِلَّا وَطْئُهُ وَ...» به نظر ما این بیانات کنایات و لطائف است و امکان دارد به اوضاع کنونی جهان اشاره داشته باشد. به شهری می‌رود و دستور اطاعت از خود را می‌دهد؛ ولی مردم او را تکذیب می‌کنند. سپس تمامی اغنام و احشام آنان می‌میرد. و در جای دیگر در اثر اطاعت از او باران بر آنان می‌بارد. ولی بحث در اعتبار و حجیت این روایات است!

۱۰ - عظیم‌ترین فتنه، مربوط به دجال است.

۱۱ - دجال توسط حضرت عیسی عليه السلام کشته می‌شود. روایات عامه و خصوص این حدیث، ارتباط دجال با زمان ظهور و حضرت مهدی عليه السلام را مطرح نکرده‌اند.

دجال، در روایات شیعه

آیا دجال شخص است یا جریان؟

در محور نخست گفتیم کتاب‌های ما نسبت به کتب عامه چندان به بحث دجال نپرداخته‌اند. دلیل آن این است که حکومت مدینه، به تازه مسلمان‌ها خیلی میدان داد و یاوران واقعی پیامبر عليه السلام مانند ابوذر و سلمان را خیلی تحویل نمی‌گرفتند. به همین جهت آن اسرائیلیات از امثال کعب الأحبار و ... وارد احادیث و منابع دینی شد. در تفسیر این کثیر ذیل آیه: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِهَا ...» می‌گوید: مطالبی که در

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۲۹.

ذیل این آیه از ابن ابی شیبہ و ... آمده است، به اندازه‌ی سخیف است که می‌گوید: همه این مطالب از اسرائیلیات است.^۱ یعنی خود اهل سنت نیز مانند ابن کثیر، از این خرافات به ستوه آمده‌اند.

حضرت علی علیه السلام هرگز ابوهیره را به حضور نمی‌پذیرفت و ابوهیره از امیرمؤمنان علیه السلام حتی یک روایت نقل نکرده است.^۲

بحارالانوار - که خود، به تنهایی یک کتابخانه است، از ۶۰۰ منبع و مصدر گردآوری شده است - دارای حدود ۱۵ دسته روایت درباره دجال است:

۱- در مورد امام حسین علیه السلام که هنگام رجعت، توسط امام زمان علیه السلام به مردم معرفی می‌شود: در تفسیر آیه شریفه ۶ از سوره اسرا: (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) آمده است: «خروج الحسین علیه السلام فی الکرة فی سبعین رجلاً من أصحابه الذین قتلوا معه علیهم البیض المذهب لكل بیضة وجهان، المؤدی إلى الناس أن الحسین علیه السلام قد خرج فی أصحابه حتی لایشک فی المؤمنون و أنه لیس بدجال و لا شیطان، الامام الذی بین أظهر الناس یومئذ، فإذا استقر عند المؤمن أنه الحسین علیه السلام لایشکون فیهِ ...»^۳

۲ - درباره دجال روایاتی وجود دارد که می‌گوید: نسبت دروغ به اهل بیت، مساوی با ایمان به دجال است. «عن ابی عبدالله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من کذب علینا أهل البیت حشره الله یوم القیامة أعمی یهودیاً، و إن أدرك الدجال آمن به و إن لم یدرکه آمن به فی قبره.»^۴

ولی در کتاب *اختیار معرفه الرجال* به نقل از کشی، متن حدیث این گونه است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من کذب علینا أهل البیت حشره الله یوم القیامة أعمی، و إن أدرك الدجال آمن به، و إن لم یدرکه آمن به فی قبره.»

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲. سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۵۷۹.

۳. این حدیث را مجلسی از تفسیر عیاشی نقل کرد.

عیاشی خود، از اهل سنت بود - و پدری بسیار ثروتمند داشت - اما شیعه شد و تمام اموال پدرش را صرف تبلیغ تشیع کرد. منزل او به سان حوزه علمیه درآمد بود. وی این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است تفسیر عیاشی، ج ۱، المقدمة، علامه طباطبایی.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶۵ ح ۴۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۰، حدیث ۷، به نقل از کشی.

۳- روایاتی که تأکید دارد قبل از پیش آمدن ۶ رخداد، کارهای خود را اصلاح کرده و سامان بدهید.

«بادروا بالاعمال ستًا: طلوع الشمس من مغربها و الدابة و الدجال و الذخان و خريصة

أحدکم (مرگ) و أمر العامة (قیامت)»^۱

۴- ده اتفاق قبل از قیامت رخ خواهد داد: «لا تقوم الساعة حتى تكون عشر آيات: الدجال و الذخان و طلوع الشمس من مغربها و دابة الأرض و يأجوج و مأجوج و ثلاثة خسوف، خسفٌ بالمشرق، خسفٌ بالمغرب، خسفٌ بجزيرة العرب و نارٌ تخرج من قعر عدن، تسوق الناس إلى المحشر.»^۲

«حدثنا ... عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: كنا جلوساً في المدينة في ظل حائط قال: و كان رسول الله ﷺ في غرفة فاطلع علينا، فقال فيم إنتم؟ فقلنا نتحدث، قال: عما ذا؟ قلنا عن الساعة. فقال: إنكم لاترون الساعة حتى ترون قبلها عشر آيات: طلوع الشمس من مغربها و الدجال، و دابة الأرض، و ثلاثة خسوف في الأرض: خسفٌ بالمشرق و خسفٌ بالمغرب و خسفٌ بجزيرة العرب، و خروج عيسى بن مريم ﷺ و خروج يأجوج و مأجوج، و ... تكون في آخر الزمان نارٌ تخرج من اليمن من قعر الأرض لاتدع خلفها أحداً، تسوق الناس إلى المحشر، كلما قاموا قامت لهم، تسوقهم إلى المحشر؟ ابو طفيل عامر بن واثله به نقل از حذیفه بن أسید غفاری می گوید. در سایه درختی در شهر مدینه نشسته بودیم و رسول خدا ﷺ که در اتاقی حضور داشت به ما نگاهی افکند و فرمود: چه می کنید؟ عرض کردیم: با یکدیگر گفتگو می کنیم. فرمود: در چه مورد؟ عرضه داشتیم: در مورد «قیامت» (دوران ظهور) فرمود: تا شما ده نشانه را قبل از آن مشاهده نکنید، آن دوران را درک نخواهید کرد که عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، جنبش دجال، حضور دابة الأرض، سه بار فرو رفتن زمین، یک بار در مشرق، دیگری در مغرب و یکی در جزیره العرب و ظاهر شدن عیسی بن مریم و پدیدار گشتن یأجوج و مأجوج ... در آخر الزمان از سوی یمن، آتشی از دورترین نقطه گیتی پدیدار می گردد که آتش نیز شعله ور خواهد گشت و مردم را به سوی محشر می راند.»

۱. همان، ج ۶ ص ۲۹۶.

۲. همان، ج ۶ ص ۲۹۶، به نقل از مجمع البیان.

۳. خصال، ج ۲، ص ۴۴۹، باب ۱۰، ح ۵۲.

ابوالطفیل، صحابی پیامبر ﷺ به شمار می‌آمد و در قیام مختار پرچمدار وی بود. اهل سنت او را از غلاتِ روافض دانسته‌اند، البته باید دید این سخن چگونه با عدالت صحابه، قابل جمع است؟!^۱

۵- کسی که با اهل بیت علیهم السلام درگیر شود، با دجال محشور خواهد شد: مجلسی به نقل از *مجالس طوسی* (طریق روایت عامی است) می‌گوید: «قال ابوذر: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من قاتلني في الأولى و قاتل أهل بيتي في الثانية، حشره الله تعالى في الثالثة مع الدجال...»^۲؛ ابوذر می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: هر کس در مرحله آغازین اسلام با من به مبارزه برخاست و در مرحله دوم با خاندان من به ستیز پرداخت، در مرحله سوم خداوند او را با دجال محشور گرداند.»

همچنین به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌گوید: «قال رسول الله ﷺ: من قاتلنا آخر الزمان، فكأنما قاتلنا مع الدجال»^۳؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در آخر الزمان با ما بستیزد، گویی همراه با دجال با ما جنگیده است.

۶- بحار به نقل از مهذب ابن فهد حلی آورده است: «أقول: روی الشيخ احمد بن فهد فی کتاب المهذب و غیره فی غیره بأسانیدهم، عن المعلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «يوم النور هو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاية الأمر و يظفره الله تعالى بالدجال فيصلبه على كنانة الكوفة؛ معلى بن خنيس از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: نوروز، همان روزی است که قائم ما با اهل بیت و فرمانروایان وی، ظاهر می‌گردند و خداوند، حضرت قائم علیه السلام را بر دجال پیروز می‌گرداند و آن حضرت، دجال را در کناسه کوفه به دار خواهد آویخت.»

قاتل دجال حضرت مهدی علیه السلام است یا حضرت عیسی علیه السلام؟

«عن المفضل عن الصادق عليه السلام: إن الله تبارك و تعالى خلق أربعة عشر نورا قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهي أرواحنا فقيل له يا بن رسول الله صلی الله علیه و آله: و من الأربعة عشر؟ فقال: محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين عليه السلام آخرهم القائم الذي يقوم بعد

۱. المعارف ابن قتیبه، ص ۳۶۲ و ۳۴۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲.

۳. همان، ج ۲۷، ص ۲۰۵.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۶، حدیث ۱۷۱ و ج ۵۶، ص ۹۲.

غیبت، فیقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم؛ مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: خدای تبارک و تعالی، چهارده هزار سال پیش از آفرینش انسان‌ها، چهارده نور را آفرید که همان ارواح ما بودند. عرض شد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چهارده نور کدامند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پیشوایانی که از دودمان حسین‌اند و آخرین فرد آنان، همان قائمی است که پس از نهان زیستی خود دست به قیام خواهد زد و دجال را به هلاکت می‌رساند و زمین را از لوث هر گونه جور و ستم، پاک و پیراسته می‌گرداند.»

در بحارالانوار به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم می‌گوید: «عن الصادق علیه السلام عن المجتبی علیه السلام فی لقائه مع ملک الروم: ... أخرج إلینا صنماً فقال: ... ثم عیسی بن مریم روح الله و کلمته، کان عمره فی الدنيا ثلاث و ثلاثین سنة، ثم رفعه إلی السماء و یهبط إلی الأرض بدمشق و هو الذی یقتل الدجال.»^۲

۷- پناه بردن از فتنه دجال: علامه مجلسی رحمته الله به نقل از کشف الغمّه إربلی، نیز از کفایة الطالب گنجی شافعی، از ابوامامه نقل می‌کند که: «قال: خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله، و ذکر الدجال و قال فیهِ: إن المدينة لتنفی خبثها کما ینفی الکبیر خبث الحديد و یدعی ذلک الیوم یوم الخلاص ...»^۳ البته اکثر مطالب کشف الغمّه از کتب عامّه است تا مورد قبول آنها قرار گیرد. چنانچه مؤلف خود، در مقدمه کتاب گفته است: «إعتمدت فی الغالب النقل من کتب الجمهور لیكون أدعی إلی تلقیه بالقبول.»^۴

۸- محل خروج دجال: بحار به نقل از کمال‌الدین روایت مفصلی را درباره دجال از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که یاد آوری شد. در این روایت، محل خروج دجال را اصفهان می‌داند، «من بلدة یقال لها اصفهان من قرية تعرف بالیهودیة.»^۵ براساس این روایت، حضرت علی علیه السلام طی خطبه‌ای ۳ بار فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» سپس صعصعة بن صوحان برخاست و عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین، متی یخرج الدجال؟» حضرت فرمود: «... و قطعوا الأرحام، و اتبعوا

۱. همان، ج ۵۱، ص ۱۴۵ و ج ۲۵، ص ۱۶ به نقل از کمال‌الدین.

۲. همان، ج ۳۳، ص ۲۳۵.

۳. همان، ج ۵۱، ص ۶ باب ۲۲.

۴. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵، چ جدید.

۵. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۲۶.

الأهواء واستخفوا بالدماء. و كان الحلم ضعفاً و الظلم فخراً، و كانت الأمراء فجرة، و الوزراء ظلمة و العرفاء خونة، و القراء فسقة، و ظهرت شهادات الزور، و استعلن الفجور، و قول البهتان، و الإثم و الطغيان و...» تا این که می گوید: فقام إليه اصبح بن نباته فقال: «يا اميرالمؤمنين من الدجال؟» فقال: «ألا انّ الدجال صائد بن صيد، فالشقى من صدقه و السعيد من كذبه، يخرج من بلدة يقال لها اصبهان من قرية تعرف باليهودية.»^۱ سپس به بیان ویژگیها و حرکت نظامی و تکنولوژی و قدرت او و تبلیغات و پس از آن، افول و زمان و مکان نابودی وی و قاتلش را ذکر می کند که در ابتدای بحث اشاره شد.

از جمله روایات مربوط به محل خروج دجال روایتی است که پس از آن: مرحوم مجلسی رحمته الله از *بصائر الدرجات* ابن فروخ نقل کرده که می گوید: «عن رجل عن ابي جعفر عليه السلام قال: دخل عليه رجل من أهل بلخ فقال له: يا خراساني تعرف وادي كذا و كذا؟ قال نعم، قال له: تعرف فيه صدعاً في الوادي من صفته كذا و كذا؟ قال نعم، قال: من ذلك يخرج الدجال.»^۲

حضرت به آن شخص خراسانی فرمود: آیا آن درّه، در فلان نقطه را می شناسی؟ آیا شکافی را که در نقطه ای از آن و با فلان مشخصات قرار دارد می شناسی؟ عرض کرد: آری، حضرت فرمود: دجال از آن نقطه ظاهر می شود.

۹- فتنة الدجال و التعود منه: مرحوم مجلسی، روایتی را از رساله شهید ثانی به این مضمون نقل کرده است: «روى عن النبي صلى الله عليه وآله: إن من قرأ سورة الكهف يوم الجمعة فهو معصوم إلى ثلاثة أيام و إن خرج الدجال عصم منه.»^۳

همچنین در اعمال روز جمعه از *مصباح المتعجد* شیخ طوسی و *بلد الامین* کفعمی، از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمود: «أعوذ بك من شرّ المحيي و شرّ الممات و اعوذ بك من فتنة الدجال.»^۴

در فضائل ماه رجب آمده است که: «من صام رجب أربعة أيام عوفي من البلبايا كلها: من الجنون و الجذام و البرص و فتنة الدجال.»^۵

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۴.

۲. همان، ج ۲۶، ص ۱۸۹ و ج ۵۲، ص ۱۹۰، حدیث ۱۹.

۳. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۵۸.

۴. همان، ج ۸۷، ص ۴۰.

۵. همان، ج ۹۴، ص ۲۷.

۱۰- در مورد رشد کشاورزی پس از دجال، راوی^۱ از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: «سئله رجل و أنا عنده فقال جعلت فداك أسمع قوماً يقولون إن الزراعة مكروهة» فقال عليه السلام: «إزرعوا و اغرسوا، والله ما عمل الناس عملاً أجلاً و لا أزرى منه، والله ليزرعن الزرع و يغرسن الغرس بعد خروج الدجال.»

۱۱- دجال یکی از نشانه‌های خداست:^۲ در تفسیر قمی از ابی‌الجاورد از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه ۳۷ سوره انعام: (إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً) فرمود: «سَيُرِيكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آيَاتٍ مِنْهَا دَابَّةُ الْأَرْضِ وَ الدَّجَالُ وَ نَزُولُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا.»

«و عنه عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله: (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ)^۳ قال: «هو الدجال و الصيحة (أو من تحت أرجلكم) و الخسف. (أو يلبسكم شيعياً) و هو اختلاف في الدين، و لعن بعضكم على بعض.» «و يذيق بعضكم بأس بعض» و هو أن يقتل بعضكم بعضاً و كل هذا في أهل القبلة.»^۴

۱۲ - کینه‌توزان به اهل بیت علیهم السلام در زمره یاران دجال اند «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله: من أبغضنا اهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: يا رسول الله و إن شهد الشهادتين؟ قال: نعم إنما احتجب بهاتين الكلمتين عند سفك دمه أو يؤذى الجزية و هو صاغر ثم قال: من أبغضنا اهل البيت بعثه الله يهودياً» قيل: و كيف يا رسول الله؟ قال: «إن ادرك الدجال آمن به!»^۵ در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: کسانی که با دشمنان اهل بیت طرح دوستی می‌ریزند از دجال خطرناک‌ترند.^۶ «و بإسناده عن الوشاء عن الرضا علیه السلام قال: إن مَن يتخذ مودتنا أهل البيت لمن هو أشد فتنة على شيعتنا من الدجال» فقلت: يا بن رسول الله بماذا؟ قال: «بموالاة أعدائنا و معاداة أوليائنا إنه إذا كان كذلك اختلط الحق بالباطل و اشتبه الأمر، فلم يعرف مؤمن من منافق.»^۷

۱. همان، ج ۱۰۰، ص ۶۸ باب استحباب الزرع و الغرس، عن كتاب الغايات، قمی...

۲. همان، ج ۵۲، ص ۱۸۱.

۳. سوره انعام، آیه ۶۵.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱.

۵. همان، ج ۵۲، ص ۱۹۲ به نقل از محاسن برقی.

۶. همان، ج ۷۲، ص ۳۹۱ به نقل از صفات الشيعه.

۷. همان، ج ۷۲، ص ۳۹۱ به نقل از صفات الشيعه الرقم ۱۴.

دجال شخص است یا جریانی فکری؟

در نوشتار قدمات، در این رابطه چیزی نیافتیم، شاید عدم تعرض به این موضوع، حاکی از احراز فرد بودن دجال است، از این رو، آن را مساله‌ای ثابت شده دانسته‌اند. اما بعضی از معاصرین مانند آیت‌الله مکارم (البته می‌فرماید: عنوانی است کلی برای افراد پر تزویر و حيله‌گر و پر مکر و فریب)^۱ و شهید سید محمد صدر^۲ معتقداند که دجال جریانی فکری است نه یک شخص خاص. اما در مقابل بعضی دیگر، دجال را فرد می‌دانند یا لاقلاً احتمال اول را بعید و فاقد دلیل می‌شمرند. البته تعابیری که درباره دجال در روایات آمده با جریان بودن او سازگار نیست، مثلاً در روایات آمده است که امام زمان علیه السلام یا عیسی ابن مریم دجال امیر المؤمنین را به قتل می‌رساند، در همین روایت *کمال‌الدین* (گرچه اشکال سندی دارد) حضرت، از دجال نام برده و فرموده است: «صائد بن صید یخرج من بلدة يقال لها اصبهان»، یا در حدیث دیگری فرموده است: از بلخ ظاهر می‌شود و تعابیر دیگری که با نهاد بودن و جریان فرهنگی بودن دجال، مناسبت ندارد؛ بلکه با شخص خاص بودن وی سازگاری دارد.

قرینه سیاق، در حدیثی که می‌فرماید: «خروج دابة الأرض و الدجال و نزول عیسی علیه السلام و طلوع الشمس من مغربها»، بر فرد بودن دجال دلالت دارد، زیرا عیسی علیه السلام فرد است و «دابة الأرض» نیز فرد خاص است. بر این اساس، قرینه سیاق اقتضا دارد که دجال نیز فرد باشد.

از دیدگاه ما نیز دجال شخص خاصی است، البته جریان سیاسی و فرهنگی بودن او را نفی نمی‌کنیم؛ ولی معتقدیم دجال فردی است که جریانی را نیز به همراه دارد. آیت‌الله مکارم شیرازی در آن کتاب^۳ یادآور می‌شود: هنگامی که سخن از دجال به میان می‌آید معمولاً طبق یک سابقه ذهنی عامیانه. فقط ذهن‌ها متوجه شخص معین یک چشمی می‌شود که با جثه افسانه‌ای و با مرکب افسانه‌ای‌تر، با برنامه‌ای

۱. حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام، ص ۱۷۱.

۲. الغیبة الکبری، ص ۵۳۲، ج ۳، ص ۱۴.

۳. چاپ هشتم، ص ۱۹۲.

مخصوص به خود، پیش از انقلاب بزرگ حضرت مهدی، ظاهر خواهد شد؛ ولی همان گونه که از ریشه لغت دَجَّال از یک سو و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می‌شود دَجَّال، منحصر به یک فرد نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حیله‌گر و پر مکر و فریب و حقه باز که برای کشیدن توده‌های مردم به دنبال خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند و بر سر راه هر انقلاب سازنده‌ای که در ابعاد مختلف صورت می‌گیرد، ظاهر می‌شوند.

سید محمد صدر می‌گوید: «إنَّ الدَّجَالَ عبارة عن مستوی حضاری ایدئولوجی معین، معاد للإسلام، قد سبق هناک قد ناقشنا الأطروحة الأولى و دفعناه بالبرهان ...»^۱

مهمترین نشانه‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد همان مفهوم دَجَّال است که سمبلی از حرکت‌های ضداسلامی در غیبت کبری است، یعنی دوران فتنه‌ها و انحرافات. که عبارت از تمدن جدید اروپایی است، چهره‌ای فریبنده و چشمگیر دارد و افکار و اندیشه عمومی دنیا را متوجه خود کرده است. از این رو، می‌توان گفت از آغاز آفرینش آدم تاکنون، آفریده‌ای بزرگتر - از نظر انحراف - از دَجَّال وجود نداشته است ...

در مقابل این نظریه، آقای علی دوانی ...^۲ می‌گوید: آنچه مسلم است موضوع دَجَّال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان، در ادبیات ایران و عرب و خارج آمده، باین تفاوت که بعضی، رهبر جبهه مخالف او را حضرت عیسی عليه السلام و برخی حضرت مهدی عليه السلام می‌دانند.

به هر حال تطبیق دَجَّال و ویژگی‌ها و نشانه‌های او و الاغش با بعضی از اختراعات کنونی و آینده، یا رئیس دولتی مادی صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی بسیار نیرومند و غیره، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد.

ما نیز با دیدگاه آقای دوانی موافقیم. و اگر دیدگاه آقای دوانی را تأیید نکنیم، سخن آیت‌الله صدر و آیت‌الله مکارم را نیز به یقین نخواهیم پذیرفت. چرا؟ زیرا شواهد زیادی داریم که دَجَّال فردی خاص است، از جمله:

۱. الغیبة الکبری، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲. مهدی موعود - ترجمه بحار الانوار - ص ۹۶۹.

۱ - اشاره به محل ظاهر شدن دجال در روایات: الف - خراسان. روایتی از عامّه، از ابن اُبی شیبّه منقول است که: «یخرج الدجال من خراسان» و در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که: «یخرج من بلدة يقال له بلخ.»^۱

ب - مرو: ابن حماد از ابن اُبی شیبّه، نقل کرده است که: «یخرج الدجال من مرو یهودیتها.»

ج - اصفهان: عمران بن حصین می گوید: «یخرج من قبل اصفهان.»^۲ در کمال الدین از نزال بن سبّره آمده است که: «یخرج من بلدة يقال لها اصبهان، من قرية تعرف باليهودية.»

د - عراق: کعب الاخبار، ظاهر شدن دجال را از عراق می داند.^۳

ه - بین شام و عراق. ابوامامه باهلی - به نقل از نسخه خطی متن ابن حماد - نقل کرده است که: «یخرج الدجال من خلة بين الشام و العراق.»

و - سیستان: «از وهب بن منبّه، به نحو مرفوع از ابن عباس نقل شده که: «و ظهور الدجال، یخرج من المشرق من سجستان.» بحث این جاست که بلخ و سیستان و مرو و خراسان چه نسبتی می تواند با فرهنگ غرب داشته باشد؟^۴ و این خود یکی از شواهدی است که دجال فرد است نه طرز فکر و فرهنگ و لاقفل اگر هم اشاره به فرهنگ باشد باز فردی مبتکر و مبتدع است که جلودار آن فرهنگ فاسد خواهد بود.

۲ - قاتل دجال: روایات فراوان و متعددی اشاره دارد که: قاتل دجال حضرت مهدی علیه السلام یا حضرت عیسی علیه السلام است.

۳ - کیفیت قتل: مسئله به دار آویختن دجال یا ذوب شدن او به وسیله سلاحی است که بر او می زنند.

ولی شاید قرائن زیر مانند روایاتی که پیروان او را از نظر عدد و ملیت بیان می کند، دیدگاه نخست را تأیید کند:

۱ - «ستمأة الف من العرب یلبسون سیجان (اونیفرم)»

۲ - «لیحیطن الدجال، خوز و کرمان فی ثمانین الف، كأن وجوههم المجان المطرقة

۱. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸۹ و ج ۵۲، ص ۱۹۰.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۵۵.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

۴. همان.

یلبسون الطیالسه (لباس سبز رنگ یهودیان)

۳ - «یخرج الدجال و معه سبعون الفاً من الحاکه (سفله) علی مقدمته اسعر اسعر من فیهم

یقول: بدو بدو، ای اکثرهم تسعیراً للفتنه.»

از این عبارات، کثرت استفاده می‌شود نه تعداد و حصر در این عدد.

۴ - «یخرج الدجال و یتبعه ناس، یقولون نحن شهداء أنه کافر، إنا نتبعه للأکل من طعامه و

... لو خرج الدجال لا من به قوم فی قبورهم.»

در مجموع، شاید از این عبارات چنین استفاده شود که دجال اشاره به فرهنگ و

تفکری انحرافی است که سرزمین‌های اسلامی گرفتار آن خواهند شد.

دجال در ادیان دیگر

۱۰- «هاکس» در کتاب قاموس مقدّس می‌نویسد: این عبارت (دجال) در جایی

دیگر جز در رساله یوحنا یافت نمی‌شود. و مقصود از آن کسی است که در برابر

مسیح ﷺ مقاومت و با او ضدیت کند و مدّعی است که خود در جای مسیح قرار دارد.

در رساله اول یوحنا باب ۲ آیه ۲۲ آمده است که: دروغگو کیست؟ جز آن کسی

که مسیح بودن عیسی ﷺ را انکار کند و او دجال است که پدر و پسر را انکار می‌کند.

در همان رساله، آیه ۱۸ باب ۲ آمده است که: شنیده‌ایم دجال می‌آید و هم‌اکنون نیز

دجالان بسیاری آمده‌اند.

هم‌چنین در باب ۴ آیه ۳ آمده: هر روحی که عیسای مجسم شده را انکار کند از

خدا نیست و این همان روح دجال است که شنیده‌ایم می‌آید و هم‌اکنون نیز در

جهان است.

در رساله دوم یوحنا آیه ۷ آمده است: زیرا گمراه کنندگان بسیاری به دنیا بیرون

شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم او را، اقرار نمی‌کنند.

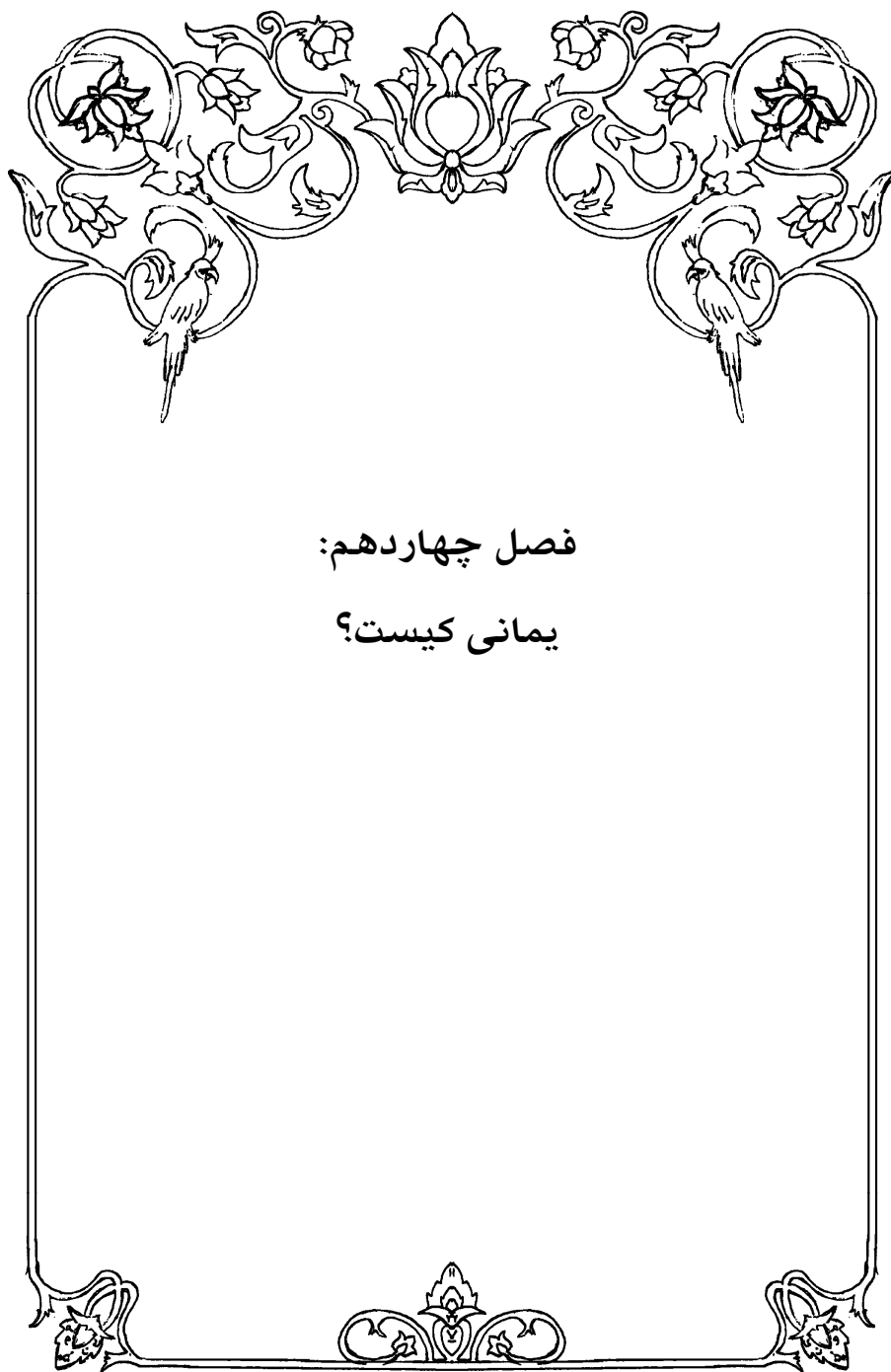
آیا دجال همان سفیانی است؟

تنها آقای سید محمد صدر به عنوان احتمال، این موضوع را مطرح کرده که

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶۸، به نقل از کمال الدین.

گاهی به ذهن خطور می‌کند: ممکن است دجال و سفیانی یکی باشند: به خصوص اگر ویژگی‌ها و شرایط سندی را نادیده بگیریم. البته ایشان خود نیز این احتمال را تضعیف کرده و می‌گویند: این احتمال با ظاهر روایات نمی‌سازد.^۱ از دیدگاه ما نیز این احتمال صحیح نیست، زیرا این دو با یکدیگر تفاوتی اساسی و ماهوی دارند، زیرا:

- ۱ - سفیانی ناصبی است (لعنه‌الله)؛ ولی در مورد دجال چنین مطلبی نداریم؛
 - ۲ - دجال دارای عمری طولانی است؛ ولی درباره سفیانی چنین چیزی نیست؛
 - ۳ - سفیانی دارای نسب و قبیله مشخص و معینی است، - و از نسل خالد بن یزیدبن معاویه است - اما دجال از این جهت مبهم است؛
 - ۴ - دجال ادعای ربوبیت دارد؛ ولی سفیانی چنین ادعایی ندارد؛
 - ۵ - دجال قبل از اسلام نیز در کتب ادیان مطرح بوده؛ ولی سفیانی مطرح نبوده است. بنابراین دجال و سفیانی نمی‌توانند یک نفر باشند؛
- این بود خلاصه تحقیقات پیرامون دجال، و الله العالم بحقائق الامور.



فصل چهاردهم:

یمانی کیست؟

آیا یمانی ممدوح است یا مذموم؟ جامعه اسلامی در قبال او چه وظیفه‌ای دارد؟
آیا او سیّد است یا نه؟ آیا از سرزمین یمن خروج می‌کند؟ آیا این موضوع از
اختصاصات کتابهای شیعه است یا در کتب عامّه نیز آمده است؟
آیا اخبار یمانی متواتر است یا مستفیض و یا از اخبار آحاد است؟
آیا یمانی از حضرت مهدی علیه السلام پیروی می‌کند؟ و ...

ارتباط قم با یمانی

یاقوت حَمَوی در *معجم البلدان* در مورد قم مطالبی یاد آور شده است. وی پس از معرفی قم از نظر جغرافیایی و آب و هوا و خصوصیات ساختمان‌ها و راه‌های این شهر مطالبی درباره فتح قم آورده است، از آن جمله به نقل از بلاذری در *فتوح البلدان* می‌گوید: «لما انصرف ابوموسی الأشعری من نهاوند إلى الأهواز فاستقربها ثم أتى إلى قم فأقام عليها أياماً؟ فافتتحها، و قيل: وجه الأحنف بن قيس فافتتحها عنوة، و ذلك في سنة ۲۳ للهجرة، و ذكر بعضهم أن قم بين اصبهان و ساوة و هي كبيرة حسنة طيبة و أهلها كلهم شيعة امامية. و كان بدء تمصيرها في أيام الحجاج بن يوسف سنة ۸۳.» البته ما این مطلب را در فصل قم در دوران غیبت به تفصیل نقل کردیم و در اینجا نیز به لحاظ نیاز به آن اشاره کردیم.

وی در ادامه می‌نویسد: عبدالرحمن بن اشعث بن قیس از سوی حجاج، استاندار سیستان بود و برضد حجاج قیام کرد، در لشکر او ۱۸ تن از علمای تابعی وجود داشتند او از حجاج شکست خورد و «رَجَعَ إِلَى كَابِلٍ مِنْهَزْمًا» در لشکر او پنج برادر به نام‌های، عبدالله و أخوص، عبدالرحمن، اسحاق و نعیم همه فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری بودند، که بعد از متلاشی شدن لشکر، به قم آمدند. در ناحیه قم هفت روستا وجود داشت، که این پنج برادر وارد این روستاها شدند و آن‌جا را فتح کردند و آن منطقه را وطن خود قرار دادند و اقوام و عموزاده‌های خود را به آن دیار بردند و

این هفت روستا به هفت محله نامگذاری شدند و شهر را به نام یکی از روستاها یعنی گُمندان، نامگذاری کردند، سپس به واسطه تعریب و تخفیف، گُمندان به قم نامگذاری شد. از همه این برادران پرتلاش‌تر و جلوتر، عبدالله بن سعد بود پسر وی که در کوفه بزرگ شده بود. از کوفه به قم آمد، «و کانَ إمامياً فهو الذی نقل التشیع إلی أهلها فلا یوجد بها سنی قط.» (و اشعری‌ها در اصل یمنی هستند.)^۱ البته حموی خود، فردی ناصبی و دارای ریشه‌های خارجی^۲ است و شاید در تعبیر، مبالغه کرده باشد. بنابراین بعید نیست که یمانی از قم باشد چون ریشه قمیها اشعری و اهل یمن است. آیا موضوع یمانی اختصاص به شیعه دارد؟

سید محمد صدر می‌گوید: «اختصت به ایضاً المصادر الإمامیه و وصفت بأئنه حق. باعتبار كونه داعياً إلی المهدي علیه السلام و هی مستفیضة، و صالحة للأبواب التاریخی بالرغم من التشبث السندی، إذ لیس فی مقابلها قرینة نافیة. إلا أن ما یثبت بها هو حركة الیمانی فی الجملة، و اما سائر الصفات بما فیها كونه علی حق فهو مما لا یکاد یثبت بالتشدد السندی.» (تتبع سندی حَقانیت او را ثابت نمی‌کند) فإذا تم ذلك. می‌توان آن را به حرکتی که در یمن اتفاق افتاده حمل کرد. «فیکون من العلامات التي حدثت فی التاریخ، لكن لو افترضنا الإعتراض بكونه علی حق، و احتمالنا أن یکون قائد الحركة یمانیاً و إن لم تكن الحركة فی الیمن، او كان منطلق الحركة الیمن، و لم تقتصر علیها فتكون من الأمور الموعودة التي لا دلیل علی سبق حدوثها.» اما اگر بخواهیم باب رمز و کنایه را باز کنیم، یمانی حرکتی حق در برابر باطل و کفر^۳ تلقی می‌شود.

در مباحث بعدی روشن خواهیم ساخت که این موضوع در منابع اهل سنت نیز مطرح شده است و اختصاص به شیعه ندارد. و در فتن سلیلی یا فتن ابن حماد نامی از یمانی به میان آمده است.

وظیفه مسلمانان در قبال یمانی چیست؟

در این خصوص روایات، چند دسته‌اند: شاید گویاترین آنها روایتی است که

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۷.

۲. ذهبی می‌گوید: «كان منحرفاً عن الإمام علی علیه السلام» سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۱۲؛ وفيات الأعیان، ج ۶ ص ۱۲۷.

۳. تاریخ الغیبة الكبرى، ج ۲، ص ۵۲۵.

نعمانی نقل کرده است: «أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد ابن عقده. قال: حدثني احمد بن يوسف بن يعقوب ابوالحسن الجعفی من كتابه، قال: حدثنا اسماعيل بن مهران. قال: حدثنا حسن بن علی ابن ابی حمزه، عن ابیه و وهیب بن حفص، عن أبی بصیر، عن ابی جعفر عليه السلام... ثم قال عليه السلام: خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة و فی شهر واحد فی يوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فيكون البأس من كل وجه، ويل لمن ناوهم. و ليس فی الرايات راية أهدى من راية الیمانی هی راية هدی لأنه يدعو إلى صاحبكم، فإذا خرج الیمانی حرم بيع السلاح على الناس و كل مسلم و إذا خرج الیمانی فانفض إليه، فإن رايته راية هدی، و لا يحل لمسلم أن يلتوى عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق و إلى طريق مستقيم...»^۱

بررسی سند حدیث

در مورد نعمانی که شخصیتی ثقة و جلیل القدر است جای هیچ گونه سخن نیست. او از ابن عقده زیدی (ثقه). احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی نقل می‌کند، (شاید از مهمترین مشایخ نعمانی باشد) نعمانی خود، درباره او می‌گوید: در وثاقت و اطلاع او بر حدیث جای هیچ گونه بحثی نیست، کسی از ما او را تضعیف نکرده است. شیخ طوسی می‌گوید: احمد بن محمد، شخصیتی، جلیل القدر، عظیم المنزله، کتاب‌های حدیثی دارد و ما در الفهرست آنرا آورده‌ایم، ما رأیت أحفظ لحدیث الکوفیین منه.

ذهبی از علمای اهل سنت گفته است: احمد بن محمد بن سعید، أحد الأعلام، نادرة الزمان صاحب التصانيف على ضعف فيه (البته ضعف او را به خاطر شیعه بودنش دانسته است).

ابن عقده دویست و پنجاه هزار حدیث را با سند حفظ کرده بود.^۲

احمد بن یوسف:

در تنقیح المقال، شرح حال احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی آمده

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۵۵، ب ۱۴: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲.
 ۲. تنقیح المقال، ج ۷، ص ۳۲۸: الغیبة نعمانی، ص ۲۵: معجم الرجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۶: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۷.

است: «لم اقف فی ترجمة الرجل إلا علی رواية احمد (ابن عقده) و محمد بن عبدالله الهاشمی عنه و روايته من محمد بن زید النخعی.»^۱

۲ - بهبهانی می گوید: احمد بن یوسف، از زعفرانی (محمد بن اسماعیل زعفرانی)، روایت نقل کرده و همین معنا حاکی از وثاقت اوست که صغرای دلیل است. و کبرای دلیل این است که هر کس از او روایت کرده مورد وثوق است.

نجاشی، در مورد زعفرانی می گوید: «ثقةٌ عینٌ روی عن الثقات و رووا عنه.»^۲ توثیق عام دارد با این مقدمات، باز هم از دیدگاه ما توثیق نشد و تصریح بر وثاقت، حاصل نگشت. چون به صورت قضیه مهمله: می گوید: ثقات از او روایت کرده اند و نمی گوید: هر که از او نقل کرده، ثقة است.

۳- و در شرح حال جمیل بن درّاج گفته شده: له کتابٌ و أصلٌ، یعنی او دارای کتاب واصلی بوده است، این مورد نیز، تصریح بر وثاقت ندارد.

۴- گفته اند: او جزء مشایخ حدیث است، این گفته نیز تصریح بر وثاقت نیست.

فرزند مامقانی با جمع بندی این موضوع، گفته است: «الإیصاف أن المعنون (احمد بن یوسف) لما كان ذا کتاب و ذا أصل، و شیخ الروایة، و رواية الثقات الأجلاء عنه، إن لم یفد ذلك كله فی وثاقته، فلا أقل من استفادة حسنه و جلالته» ولی ما نتیجه ای بر وثاقت او نگرفتیم.

۵- مامقانی اسماعیل بن مهران را ثقة و مورد اعتماد دانسته است.^۳ و در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی می گوید: «واقفی ابن واقفی، ضعیف فی نفسه و أبوه أوثق منه.»^۴ ابن غضائری می گوید: من از خدا شرم می کنم، از این شخص حدیث نقل کنم با این که تعریض امام رضا علیه السلام درباره او معروف است که فرمود: «أنت و اصحابک کالحمیر» نظر ما نسبت به کتاب غضائری، منفی است، از این رو، به سخن او اکتفا نمی کنیم. صاحب *تنقیح المقال* به گفته او استناد کرده؛ ولی مطالب دیگری نیز دارد، از جمله:

۱. *تنقیح المقال*، ج ۸، ص ۲۶۶.

۲. همان.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۳۹۶.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۴۰ - ۴۶.

«تَلَخَّصَ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةً: إِنَّ الرَّجُلَ غَيْرَ مَعْدَلٍ وَ لَا مُوْتَقٍّ وَ لَا مَمْدُوحٍ بَلْ مَطْعُونٌ فِيهِ طَعْنًا قَادِحًا فِيهِ، وَ قَدْ وَرَدَ مِثْلُ هَذَا الطَّعْنِ فِي أَبِيهِ فَالْإِجْمَاعُ تَرْكُ رَوَايَاتِ الرَّجُلِ، إِذْ لِأَقْلٍ مِنْ كَوْنِهِ وَاقِفِي غَيْرِ مُوْتَقٍّ فَيَكُونُ مِنَ الضَّعَافِ...»^۱

خروج یمانی

اصل وجود یمانی و جزء علامات حتمیه ظهور امام زمان علیه السلام بودن وی، مورد تردید نیست، زیرا روایات مربوط به وی لااقل به حدّ استفاضه می‌رسد و ظاهراً اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند. در فتن سلیلی و فتن ابن حمّاد و ... نامی از یمانی برده‌اند. اما آیا ما نسبت به یمانی مسئولیتی داریم؟ آیا پرچم او پرچم هدایت است؟ آیا باید از او پیروی و حمایت کرد؟ ظاهر و معروف در بین ما این است که باید از او تبعیت کرد، اما به چه دلیل؟

این ادعا و اعتقاد، ظاهراً مثبت قوی ندارد، زیرا به چند روایت در این رابطه استناد شده که نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم از جمله:

روایت اول: روایت نعمانی، که نتوانستیم سند آن را تصحیح کنیم.

روایت دوم: روایت شیخ طوسی در غیبت^۲ که مجلسی نیز آن را نقل کرده است:

«عنه (الفضل)، عن سيف بن عميرة، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

خروج الثلاثة. الخراساني و السفیانی و الیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی يوم واحد، و

ليس فيها راية بأهدى من راية الیمانی یهدی إلى الحق.»^۳

این روایت نیز مشکل سندی دارد اما بکر بن محمد ازدی: «ثقة، وجهه فی هذه

الطائفة من بیت جلیل بالكوفة.»

و اما سيف ابن عمیره: را نجاشی توثیق کرده (ولی در کتاب موجود و فعلی

نجاشی نیست) بلکه به نقل از نجاشی در بعضی از نسخه‌های ابن داوود و مجمع الرجال

قهپانی و خلاصه علامه و نسخه‌ای که میرزا در رجال کبیر دارد، وی توثیق شده است.

۱. همان.

۲. ص ۴۴۶، چاپ جدید.

۳. غیب شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ح ۴۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰.

کشی نیز ایشان را در کتاب *اختیار معرفة الرجال* توثیق کرده؛ ولی در *رجال* شیخ طوسی توثیق نشده است. ابن شهر آشوب گفته او از یاران امام کاظم علیه السلام و ثقه اما واقفی مذهب بوده است.

سه نکته درباره سیف بن عمیره

- ۱- وی امام رضا علیه السلام را درک نکرده، بنابراین نمی تواند واقفی مذهب باشد.
- ۲- شهید ثانی، سیف را تضعیف کرده و شاید تضعیف او ناشی از اتهام واقفی بودن سیف باشد، البته ما واقفی بودن وی را منتفی دانستیم.
- ۳- نام سیف بن عمیره در بیش از ۲۹۷ سند روایت کتب اربعه آمده و چنین شخصی نمی تواند ضعیف باشد. بر این اساس او از نظر ما ثقه است. اما در کلمه «عنه» که در ابتدای سند آمده مرجع ضمیر کیست؟ آیا فضل بن شاذان است یا شخص دیگر؟

بعضی گفته اند: مرجع ضمیر ابن ابی عمیر است. زیرا:

اولاً: فضل از جمله کسانی نیست که از سیف بن عمیره روایت کرده باشد. ثانیاً: به گفته آقای خوبی طریق شیخ طوسی به فضل بن شاذان، اشکال سندی دارد: «کما أن کلا طریق الشیخ ضعیف، الأول بعلی بن محمد بن قتیبه، و الثانی بحمزة بن محمد و من بعده» اگر گفته شود: شیخ در تهذیب، به فضل، طریقی صحیح دارد، چنان که آقای خوبی می گوید: «طریق الشیخ إلی الفضل فی المشیخه صحیح.» (مشیخه را در آخر تهذیب ذکر کرده است.) در پاسخ دو جواب می دهیم:

۱ - این روایت در تهذیب نیامده؛ بلکه در کتاب غیبت است و طریق مشیخه مربوط به روایات تهذیب است. مگر بنحو تحویل سند.

۲ - تمام روایات شیخ طوسی از فضل، از طریق مشیخه نیست؛ بلکه تنها بعضی روایاتش از این طریق است شیخ طوسی گفته است: «و من جملة ما ذکرته عن الفضل بن شاذان ما رویته بهذا الإسناد: محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان.» این طریق صحیح است؛ ولی روایت الغیبة از این طریق نیست. ظاهراً حدیث دیگری از منابع شیعی به این تفصیل نداریم و روایات مربوطه،

مشکل دارند، دقت شود.

روایت سوم: اما عبارت روایتی که در بحار^۱ آمده است: «روی البُرسی فی مشارق الأنوار، عن كعب بن الحارث قال: ... ثم يخرج ملك من صنعاء اليمن، أبيض كالقطن، اسمه حسين او حسن فيذهب بخروجه غمر الفتن، فهناك يظهر مباركاً زكياً، و هادياً مهدياً، و سيداً علوياً، فيفرج الناس إذا أتاهم بمن الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلماء، و يظهر به الحق بعد الخفاء و...»

بررسی سند:

این روایت را کعب بن حارث نقل کرده که در تمام کتب رجالی نامی از او نیست و (مهمل است) افزون بر این که از معصوم نقل نکرده؛ بلکه از خودش بیان کرده است.

علامه مجلسی درباره آقای بُرسی نویسنده کتاب *مشارق الأنوار* گفته است: «لا اعتمد علی ما ینفرد به»^۲، یعنی مجلسی خود، نیز به حافظ برسی اعتماد ندارد. البته علامه امینی حافظ بُرسی را تأیید کرده؛ ولی سید محسن امین در *اعیان الشیعه* او را رد می‌کند.^۳

روایاتی از کتاب نهج الخلاص

در کتاب *نهج الخلاص*، نوشته آقای فتلاوی؛ روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام وارد شده است. در ص ۴۹۶ این کتاب پنج روایت از علی علیه السلام در مورد یمانی نقل کرده است، که بعضی صراحت و بعضی در این موضوع، ظهور دارند؛ ولی از دیدگاه ما این روایات نیز از نظر سند صحیح نیستند. و همه بر اصل ظهور و وجود یمانی دلالت دارند؛ ولی درباره خصوصیات او و وجوب پیروی از وی ظهور ندارند. در واقع ممکن است بگوییم اصل یمانی متواتر است.

روایت چهارم: از ابن الحنفیه نقل شده که گفت: «إنّ علی ابن ابی طالب قال يوماً فی مجلسه ... و یسیر الجیش القحطانی (یمانی) حتی یستخرج الخلیفة و هو کاره خائف فیسیر

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۰.

۳. الغدیر، ج ۷، ص ۵۰، چاپ جدید.

معه تسعة آلاف من الملائكة معه راية النصر.» این روایت از ملاحم ابن منادی^۱ که از مصادر ملاحم ابن طاووس است و کنز العمال^۲، نقل شده است.

البته باید ببینیم ملاحم ابن منادی چه اندازه دارای اعتبار است؟

روایت پنجم: «مقاتل عن علي بن أبي طالب عن رسول الله ﷺ: رجل منا أهل البيت يبايع له بين زمزم و المقام يركب إليه أهل العراق و أبدال الشام و نجباء أهل مصر و نصير أهل اليمن عدتهم عدة أهل بدر.» این روایت، از دلائل الامامه طبری نقل شده است. مقاتل و طریق به او، ضعیفاند.

روایت ششم: «عن أبي عبد الله ﷺ عن أمير المؤمنين: ثم ينهض اليماني لمحاربة السفیانی و يقتل النصرانی ثم يظهر أمير الأمرة، قاتل الكفرة، السلطان المأمول، الذي تحير في غيبته العقول و هو التاسع من ولدك يا حسين؟»

آن گاه یمانی به نبرد با سفیانی برمی خیزد و نصرانی را به قتل می‌رساند سپس سردار سرداران، کشنده کافران، فرمانروای مورد انتظاری که عقل‌ها در نهان زیستی‌اش مات و مبهوت گشته، ظهور خواهد نمود. ای حسین! وی نهمین فرزند از دودمان توست.»

روایت هفتم: «أصبح بن نباتة قال خطب علي بن أبي طالب خطبة و ذكر المهدي ﷺ، قال ابو خالد الكلبي (الكابلي) صفة لنا يا امير المؤمنين. فقال: إنه أشبه الناس خلقا و خلقا و حسناً برسول الله ﷺ، ألا أدلكم على رجاله و عددهم، ثم أخذ يعدد و يعين مناطقهم و بلدانهم ... يفتح الله له خراسان و يطيعه أهل اليمن و تقبل الجيوش أمامه من اليمن، فرسان همدان و خولان؟»

اصبح بن نباته می‌گوید: امام علی بن ابی‌طالب طی خطبه‌ای از [حضرت] مهدی یاد کرد. ابو خالد کابلی عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! او را برایمان توصیف نما. حضرت فرمود: وی از جنبه آفرینش و اخلاق و زیبایی، شبیه‌ترین فرد به رسول خدا ﷺ است. آیا می‌خواهید شما را از وضعیت یاران او و تعداد آنها آگاه سازم؟ سپس به شمارش پرداخت - در ادامه فرمود: - خداوند، خراسان را برای او می‌گشاید و مردم یمن از او فرمانبرداری می‌کنند و لشکریان آنها رو می‌آورند و پیشاپیش آنها،

۱. همان، ص ۳۰۸.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۵۹۵.

۳. الزام الناصب، حثری، ج ۲، ص ۱۶۰، کشف الأستار، ص ۲۲۱.

۴. التشریف بالمنن، ص ۲۸۸ به نقل از فتن سهیلی.

شهسوارانی از قبایل همندان و خولان، در حرکتند.» اصبح بن نباته از نظر ما مقبول است؛ ولی سند این روایت عامی است.^۱

روایت هشتم: «و باسناده، عن اسحاق يرفعه إلى الأصبح بن نباته قال: سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول للناس: سلوني قبل أن تفقدوني ... فبينما هم على ذلك إذ أقبلت خيل اليماني و الخراساني يستبقان كأنهما فرسا رهان شعث غبر جرد، اصلاب نواصي و أقداح اذا نظر إليهم احدكم ضرب الارض بباطن رجله ... فيقول أحدهم؛ لاخير في مجلسنا بعد يومنا هذا. اللهم فإننا التائبون، و هم الأبدال الذين وصفهم الله في كتابه العزيز: ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين^۲ و نظراؤهم من آل محمد و ...»^۳

اصبح بن نباته اظهار می‌دارد: از امیر مؤمنان عليه السلام شنیدم به مردم می‌فرمود: پیش از آن که مرا نیابید آن چه را می‌خواهید از من بپرسید - در ادامه آمده است - آنان در همان حال بسر می‌برند که ناگهان سپاهیان یمانی و خراسانی بدان سو رو می‌آورند و چونان دو اسب در حال مسابقه، بر یکدیگر پیش می‌گیرند: ژولیده و غبارآلود و سواره از راه می‌رسند جمجمه‌هایی ستبر و نیزه‌هایی استوار با خود دارند. فردی از آنان اظهار می‌دارد: از امروز به بعد، از پای نشستن به صلاح ما نیست. خدایا! به درگهت توبه می‌نماییم. این افراد همان شخصیت‌های نیک سرشتی‌اند که خداوند در کتاب عزیزش آنان را چنین توصیف فرموده است: (خداوند، توبه کنندگان و پیراستگان را دوست دارد) مصداق این افراد، در آیه از خاندان پیامبر می‌باشند.

بحث ما در بررسی روایاتی است که حرکت و شخص یمانی را تأیید می‌کند.

روایت نهم: شیخ طوسی در امالی آورده است: «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: لما خرج طالب الحق، قيل لأبي عبد الله عليه السلام: ترجو أن يكون هذا اليماني فقال: لا، اليماني يوالى علياً و هذا يبرأ منه.»^۴ این روایت می‌تواند دلیل بر این باشد که یمانی چهره‌ای مثبت است.

همین روایت در بحار^۵ از مجالس طوسی آمده؛ ولی در آن آمده است که: «يتوالى

۱. طبق نقل ابن طاوس، در ملاحم سؤال کننده، ابوخلد حلبی بوده، ص ۲۹۵، نگاه: فی رحاب حکومت الامام

المهدی عليه السلام، ص ۱۲۰.

۲. بقره: ۲۲۲.

۳. مختصر بصائر الدرجات، صفار، ص ۲۰۰ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴.

۴. امالی طوسی، ۳۵، حدیث ۱۹؛ ترتیب الامالی، ج ۵، ص ۳۶۷.

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵.

علیا» یعنی تظاهر به پیروی علی می‌کند.

اما سند این حدیث «أخبرنا الحسين بن ابراهيم القزويني، قال أخبرنا محمد بن وهبان الهنائي البصري، قال حدثني احمد بن ابراهيم بن احمد، قال أخبرني ابو محمد الحسن بن علي بن عبدالكريم الزعفراني، قال حدثني احمد بن محمد بن خالد البرقي قال: حدثني أبي، قال حدثني محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال ابو عبدالله عليه السلام: ...»

بررسی سند

- ۱ - حسین بن ابراهیم قزوینی: شیخ طوسی در شرح حال اَبی‌غندر نسبت به او گفته که: «او دارای اصلی است که حسین بن ابراهیم قزوینی از او نقل کرده است.^۱
- ۲ - در *امالی* شیخ طوسی بیش از پنجاه ۵۰ مورد از او روایت نقل شده است.
- ۳ - وی از جمله مشایخ شیخ طوسی است. آیا این جایگاه برای وثاقت او کافی است؟ فرزند مامقانی تلاش کرده وی را توثیق کند^۲: و چنین می‌گوید: «يظهر من شيخوخته للشيخ الطوسي و إيمانه عليه، و من مضمون روايته، كون المعنون من علمائنا الأبرار، فهو من علمائنا الأبرار. و روی احادیث الأئمة عليهم السلام فهو عند من يرى وثاقة المشايخ لابد من عده ثقة، و إلا فهو في أعلى مراتب الحسن و رواياته تعد من الحسان.»^۳ آری، بعضی گفته‌اند «حَسَن» است و ما نیز مخالفتی نداریم.
- ۲ - محمد بن وهبان: نجاشی وی را ثقة می‌داند. علامه او را توثیق کرده و آن را به کسّی نسبت داده است. علامه مجلسی نیز وی را توثیق کرده و توثیقات متأخرین علی‌المبنی است یعنی، چون: حدسی است نه حسّی.
- ۳ - احمد بن ابراهیم بن احمد: وی مشترک بین ابن معلی (ثقه) و ابوالعباس حسینی است که این فرد نیز ثقة است. و در اینجا منظور همان ابن معلی است که شیخ طوسی او را توثیق کرده است. فرزند مامقانی نیز شرح حال و توثیق او را بیان کرده است.^۴
- ۴ - حسن بن علی زعفرانی: این شخص گاهی به نام حسن بن علی و گاهی

۱. الفهرست، ص ۱۱۴ - شماره ۲۳۵.

۲. تنقیح المقال، ج ۵، ص ۲۳۸.

۳. تنقیح المقال، ج ۲۱، ص ۲۰۴.

۴. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۱۱.

حسین بن علی در کتب ذکر شده و منظور یک نفر است؛ ولی در هیچ موردی از کتب رجال مطرح نشده است.

مامقانی درباره او چنین نوشته است: «لیس للمعنون ذکر فی الکتب الرجالیه، إلا أن روایاته سدیة، و قلنا سابقاً بأنه إمامی حسن.» سپس می گوید: «یظهر من روایاته أنه من الشیعه الإمامیة و انی أعدّه حسناً لمضمون روایاته و کثرتها و کونها سدیة و عمل بها فینبغی الجزم بحسنه و إن کان قد أهمل ذکره علماء الرجال»^۱

از دیدگاه ما وی، فردی مهمل است، زیرا مجموع روایاتی که شیخ طوسی از او نقل کرده پنج روایت و مجموع روایاتی که شیخ مفید از او آورده ۱۶ روایت است، این تعداد روایت، زیاد نیست. گرچه زعفرانی مهمل است؛ ولی بقیه سند مشکل ندارد. بنابراین، ما در مورد یمانی نمی توانیم به این روایات اعتماد کنیم، زیرا هیچ یک از آنها خالی از اشکال سندی نبودند. و اکثراً نیز صراحت بلکه ظهور در تأیید یمانی ندارند.

روایاتی که به اصل جنبش یمانی اشاره دارد

۱ - کلینی رحمته الله «محمد بن یحیی، عن احمد بن محبوب، عن یعقوب السراج، قال: قلت لأبی عبدالله رحمته الله: متى فرج الشیعة؟ قال: إذا اختلف ولد العباس و وهی سلطانهم و طمع فیهم من لم یکن یطمع فیهم و خلعت العرب أعتتها و رفع کل ذی صیصیة صیصیته و ظهر الشامی، و أقبل الیمانی و تحرک الحسنی، و خرج صاحب هذا الأمر من المدینة إلى مکه بترات رسول الله رحمته الله»^۲ مجلسی^۳ می گوید این حدیث صحیح است.

۲ - صدوق رحمته الله ... «عن محمد بن مسلم الثقفی الطحان قال: دخلت علی أبی جعفر محمد بن علی الباقر رحمته الله و أنا ارید أن أسئله عن القائم من آل محمد رحمته الله، فقال لی مبتدئاً: ...» تا آخر حدیث که فرمود: «و إن من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی (من الیمن) و صیحة من السماء فی شهر رمضان، و مناد ینادی من السماء باسمه و اسم أبیه»^۴

۳ - نعمانی آورده است: «محمد بن همام، عن الفزاری، عن علی بن عاصم، عن البرزنی،

۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۴۲ و ۱۸۶.

۲. کافی، ج ۸، ص ۵ - ۲۲۴، حدیث ۲۸۵.

۳. مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۴.

۴. کمال الدین، ص ۳۲۸؛ باب ما أخبر الباقر رحمته الله من وقوع الغیبه، ح ۷.

عن أبي الحسن الرضا عليه السلام إنه قال: قبل هذا الأمر السفيناني و اليماني و المرواني و شعيب بن صالح فكيف يقول هذا هذا.^۱

۴ - شیخ طوسی در کتاب غیبت، از محمد بن مسلم، از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: «یخرج قبل خروج القائم. المصری و الیمانی.»^۲

۵ - شیخ طوسی از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود است: «خروج الثلاثة: الخراسانی و السفینانی و الیمانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد و فی يوم واحد، و لیس فیها رایة أهدى من رایة الیمانی یهدی إلى الحق.»^۳

۶ - شیخ صدوق از میمون البان از امام صادق عليه السلام نقل کرده که فرمود: «قال: خمس قبل قیام القائم عليه السلام: الیمانی و السفینانی و المنادی ینادی من السماء و خسف بالیاء و قتل نفس الزکیة.»^۴

در منابع عامه

روایتی را سلمی مقدسی^۵ به نقل از سنن دانی در تأیید یمانی آورده که حدیثی مفصل است و در مورد قین و ملاحم بیان شده که تنها به نکته مورد نیاز اشاره می کنیم:

هنگامی که ترکها (چین) بر شما یورش ببرند و لشکرها علیه شما بسیج شود و خلیفه شما - همان که ثروت جمع می کرد - بمیرد، و فردی ناتوان جانشین وی گردد و پس از دو سال او بر کنار شود و روم - اروپا - با ترک - چین - مخالفت کنند و جنگها سرزمین را فرا گیرد.

و منادی درب دروازه دمشق ندا دهد: وای از شری که به عرب نزدیک می شود و در قسمت غربی مسجد آن زمین فرو می رود و دیوار مسجد فرو ریزد و سه نفر ادعای حکومت می کنند و یکی از خاندان ابوسفیان که طائفه کلب با او همراهی می کنند و مردم دمشق را محاصره می کند و اهل مغرب به مصر مهاجرت می کنند و این علامت

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، به نقل از نعمانی، ص ۱۳۳.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۱، چاپ مکتبه نینوی طهران.

۳. همان، ص ۴۴۵، ج: ۴۴۴.

۴. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۳.

۵. عقد الدرر، ص ۴۶.

روی کار آمدن حکومت سفیانی است و قبل از آن شخصی قیام کرده و مردم را به ولایت آل محمد فرا می‌خواند و ترک‌ها شمال عراق را اشغال و روم فلسطین را تصرف می‌کنند.

از جمله عمار بن یاسر فرمود: «... إذ إنسابت علیکم التترک و جهزت الجیوش علیکم و مات خلیفتکم الذی یجمع الأموال و یتخلف من بعده رجلاً ضعیفاً فیخلع بعد سنتین و یخالف الروم التترک و تظهر الحروب فی الأرض و ینادی مناد علی سور دمشق: ویل للعرب من شرّ قد اقترب، یخسف بغربی مسجدها حتی یخر حائطها، ینزل ثلاث نفر بالشام کلهم یطلب الملک، رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بیت أبی سفیان، ینزل و معه کلب (طائفة کلب)، یحصر الناس بدمشق و ینزل أهل المغرب ینحدرون إلی مصر، فإذا دخلوا فتلك أمانة السفیانی ینزل قبل ذلك من یدعو لآل محمد ﷺ ینزل التترک الجریزه (شمال عراق) و ینزل الروم فلسطین»^۱

این روایت در کتب شیعه نیامده و شخص عثمان بن سعید اموی دانی صاحب سنن، متولد ۳۷۱ متوفای ۴۴۴ هـ.ق مجهول یا مهممل است و در منابع رجالی ما سخنی از ایشان به میان نیامده؛ ولی عامّه از او تجلیل کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: الامام الحافظ ... عالم الأندلس.

مغامی می‌گوید: «کان مجاب الدعوة مالکی المذهب» حمیدی گفته است: «محدثٌ مُکثر...» ابن بشکوال گفته: «أحد الأئمة فی علوم القرآن ... کان دیناً فاضلاً ورعاً سنیاً.» ابن عبید حجری از بعضی نقل می‌کند: «لم یکن فی عصره و لا بعد عصره أحد یضاهیه.»^۲ دانی، مشکلی نیز با این ابن حزم داشته، چون معاصر بوده‌اند و با یکدیگر منافره شدیدی داشته‌اند.

در فتن ابن حمّاد آمده است: «صاحب رومیة رجلٌ من بنی هاشم إسمه أصبغ بن زید»^۳، بعضی گفته‌اند: «إسمه أصبغ بن یزید» ابن حمّاد نسبش را گفته است: «قریشی، هاشمی، قحطانی.»^۴

۱. همان، ص ۴۶.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۷۷.

۳. ص ۳۱۳.

۴. ص ۳۵۶.

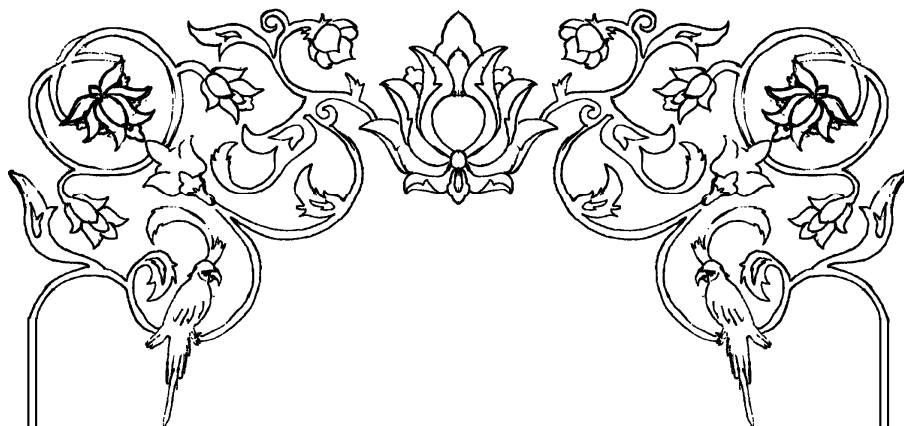
نَعِيم در فتن گفته: «يُخْرَجُ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا ... خَلْفُ صَنْعَاءَ، أَبُوهُ قَرْشِيُّ وَأُمُّهُ يَمَانِيَّةٌ.»^۱
بعضی گفته‌اند: وی قحطانی است چون یمنی‌ها همه قحطانی‌اند. و وطن او همان
یمن است. فتح روم و قتل قریش به دست اوست، «علی ید الیمانی یقتل قریش.»^۲

دو نکته:

- ۱- نواصب، بخصوص امویان، نسبت به یمانی‌ها دیدگاه صددرصد منفی دارند؛
 - ۲- روایات ما اصل خروج یمانی را تأیید می‌کنند؛
- ولی ما نسبت به این گونه روایات تردید داریم. بنابراین دیدگاه ما این است که
اصل خروج یمانی مُسَلِّم؛ ولی بر حقیقت او و تکلیف ما در برابر وی و تبعیت از او
دلیلی قطعی نداریم.

۱. ص ۲۹۹.

۲. فتن، ص ۳۰۱.



فصل پانزدهم:

بحثی پیرامون زیارت ناحیه مقدّسه



در بحث حدیث‌شناسی، روش ما بررسی موضوعی احادیث مهدویت است نه تجزیه‌ای. در روش تجزیه‌ای؛ متون احادیث شیعه یا سنی به ترتیب، یک به یک بررسی می‌شود؛ البته آشنایی با متون احادیث، فقه‌الحدیث و مدارک حدیث ضروری است؛ ولی به دلیل حجم و تعداد زیاد احادیث؛^۱ روش تجزیه‌ای و رسیدگی به هر یک از این متون، به این نحو است که موضوعاتی مانند حکومت‌های بعد از حضرت مهدی علیه السلام یا داستان حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام یا قیام‌های دوران غیبت یا جزیره خضراء را در روایات و متون و ... مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. شیوه بحث به گونه‌ای است که در گام نخست؛ متن را در حد امکان، از قدیم‌ترین منبع نقل می‌کنیم. و در گام دوم، منابع و مصادر نقل آن روایت از گذشته تاکنون مورد بحث قرار می‌گیرد؛ زیرا کثرت نقل یا عدم آن، می‌تواند دلیل و یا مؤیدی بر اعتنا یا عدم اعتنا باشد. گام سوم؛ بررسی سندی صورت می‌پذیرد؛ یعنی مشخص می‌شود که حدیثی از چند طریق رسیده و در آخر به چند تن می‌رسد و میزان اعتبار راویان تا چه پایه است؟ و در گام چهارم؛ اگر در این رابطه از بزرگان مطالبی در ردّ یا پذیرش متن یا مضمون آن آمده باشد مطرح و در آخر، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی انجام خواهد پذیرفت.

در این بخش، موضوع بحث ما بررسی سندی زیارت ناحیه است که به گونه‌ای مختصر به آن می‌پردازیم و قبل از ورود به بحث، لازم است بدانیم که ما دو زیارت، با عنوان «ناحیه» داریم:

۱ - زیارت الشهداء یوم عاشورا؛

۲ - زیارت الناحیه (مشهور)؛

۱. ما در *معجم احادیث الامام مهدی* با وجود فشردگی زیاد و حذف مکررات و ادغام احادیث متشابه، حدود دو هزار حدیث آورده‌ایم. البته مستدرکاتی نیز دارد که ممکن است به هزار حدیث برسد؛ یعنی احادیث مهدویت بالغ بر سه هزار حدیث خواهد بود.

الف. زیارت الشهداء يوم عاشورا

ابن طاووس در دو کتاب خود *الاقبال* و *مصباح الزائر* این زیارات را نقل و زیارت نخست را این گونه روایت می‌کند: «روينا بإسنادنا إلى جدی أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه السلام، قال: حدثنا الشيخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عیاش، قال حدثنی الشيخ الصالح ابو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادی، قال: خرج من الناحية سنة اثنين و خمسين و مأتین علی يد الشيخ محمد بن غالب الاصفهانی حين وفات أبي و كنت حديث السن و كتبت أستاذن فی زیارة مولای أبي عبدالله علیه السلام و زیارة الشهداء - رضوان الله علیهم - فخرج إلی منه؛ ابو منصور می‌گوید زمانی که پدرم وفات کرد و در ایام جوانی بودم طی نامه‌ای به ناحیه مقدسه از حضرتش اجازه رفتن به زیارت امام حسین را خواستم پاسخ نامه توسط محمد بن غالب بدین مضمون رسید که به هنگام زیارت، پایین پای مقدس که محل دفن علی بن الحسین (حضرت علی اکبر) است رو به قبله قرار گرفته و چنین می‌خوانی:

بسم الله الرحمن الرحيم: إذا أردتَ زیارة الشهداء - رضوان الله علیهم - فقف عند رجلی الحسين علیه السلام و هو قبر علی بن الحسين - صلوات الله علیهما - فاستقبل القبلة بوجهک فإن هناك حومة الشهداء. ^۱ و أوم و أشر إلی علی بن الحسين و قل: السلام علیک یا أول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیک و علی أبیک إذ قال فیک: قتل الله قوماً قتلوک یأبئنی ما أجرأهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول. علی الدنيا بعدک العفا! کأنی بک بین یدیه ماثلاً و للکافرین قانلاً:

أنا علی بن الحسين بن علی علیه السلام نحن و بیت الله أولى بالنبی
أطعنکم بالرمح حتی ینثنی علیه السلام أضربکم بالسیف أحمی عن أبي
ضرب غلام هاشمی عربی علیه السلام والله لا یحکم فینا ابن الدعی

۱. *الاقبال بالأعمال الحسنة*، ج ۳، و *بحار الانوار*، ج ۹، ص ۲۶۹.

۲. هشتاد شهید را نام می‌برد که نخستین آن‌ها حضرت علی اکبر است که حضرت به آن‌ها سلام می‌کند. از نکات جالب این زیارت نامه این است که فرازهایی از رجزهای اصحاب را در میدان مبارزه نقل می‌کند و پس از آن، معمولاً به قاتل آن شهید نیز اشاره دارد.

حتى قضيت نجبک و لقيت ربک. أشهد أنك أولى بالله و برسوله و أنك ابن رسوله و ابن حجتته و أمينه حکم الله لك على قاتلك مرة بن منقذ بن النعمان العبدى لعنه الله و أخزاه و من شرکه فى قتلک.»

سند زیارت

این زیارت را شیخ مفید و سید مرتضی با حذف سند در بخش زیارات عاشورا نقل کرده‌اند. همچنین ابن طاووس در *اقبال* از ابومنصور بغدادی روایت کرده که نقل او گذشت. و اکنون به بحث‌های سندی و بررسی اشکال‌های وارده می‌پردازیم.

ب. تاریخ صدور توقیع

تاریخ صدور توقیع، سه سال قبل از ولادت امام زمان علیه السلام است.

پاسخ

۱- ممکن است در نوشتن تاریخ، یا در خواندن و قرائت، اشتباهی رخ داده باشد و عدد شش را به اشتباه پنج خوانده باشند؛ یعنی تاریخ صدور آن، سال ۲۶۲ هـ.ق باشد.
۲- امکان دارد این زیارت، از امامین عسکریین علیهما السلام باشد؛ زیرا در سند، تصریح نشده این زیارت، از ناحیه امام عصر است و تنها، تعبیر «عن الناحية المقدسة» آمده است.

ب - وجود افراد مجهول در سند

در سلسله سند این توقیع، افرادی مجهول‌الحال وجود دارند که عبارتند از:

۱ - محمد بن احمد بن عیاش؛

۲ - ابو منصور بغدادی؛

۳ - محمد بن غالب اصفهانی؛

پاسخ این است که: برخلاف اشکال سندی، در تأیید این نقل چند قرینه وجود

دارد از جمله:

۱ - این متن، در بردارنده برخی معارف و اخلاقیات و نکات تاریخی است که با مضامین دیگر ادعیه و زیارات و نصوص معتبر مطابقت دارد و نمی‌توان تنها به دلیل ضعف سندی، به آسانی از آن دست برداشت. شاید این روایت، نظیر زیارت جامع‌ه باشد که سند آن از نظر فنی دارای اشکال است و محمد بن موسی نخعی، راوی آن، مجهول است؛ ولی بزرگان ما همانند امام خمینی فرموده‌اند: قطعاً این متن زیارت

جامعه، از امام معصوم است و از استاد آیت‌الله وحید خراسانی شنیدم: این لفظ، از غیر معصوم نمی‌تواند باشد و قطعاً از امام است. ما بعضی جاها باید از چارچوب تضعیف و توثیقات نجاشی و کشی خارج شویم.

دعای افتتاح و دعای ندبه نیز همین گونه است (توقیع است)؛ ولی متن دعا به گونه‌ای است که از غیر معصوم صادر نمی‌شود. و می‌توان گفت زیارت ناحیه نیز چنین است. البته اگر آنرا به قصد رجاء بخواند جای هیچ تأملی نیست.

۲ - این بحث، فقهی و کلامی نیست تا نیاز به بررسی سندی داشته باشد؛ در نتیجه، قاعده تسامح در ادله سنن - علی‌المبنا - مشکل ضعف سند را حل می‌کند و ما در این گونه بحث‌ها احتمال تقیّه نمی‌دهیم.

۳ - این متن، تقریباً با نصوص تاریخی شیعه و سنی مطابقت دارد. اما درباره تعداد شهدا که تقریباً ۸۰ نفر را نام برده نیز باید گفت: آری، بعضی از تاریخ نگاران تعداد شهدای کربلا را تا ۱۰۳ و ۱۱۳ تن نیز یادآور شده‌اند؛ ولی به سبب آن اختلاف نظر و گفته‌های گوناگون، نمی‌توان این توقیع را کنار گذاشت؛ بلکه باید آن را محور قرار بدهیم یا حداقل بگوییم تعداد شهدای یاد شده، تنها یکی از گفته‌هاست.

۴ - کتب علمای رجال، در مقام توثیق برخی راویان، به فرازهایی از این زیارت استناد می‌کنند که خود نشانگر آن است که آن را تلقی به قبول کرده‌اند.

زیارت ناحیه معروف

ابن مشهدی در *المزار الکبیر* و ابن طاووس نیز در *مصباح‌النائر* آن را روایت کرده‌اند. علامه مجلسی در بحار الانوار^۱، آن را یادآور شده و می‌فرماید: «الظاهر أنّها من تألیفات السیّد و المفید و لعله وصل إليهما خبر فی کیفیة الصلاة فإنّ الإختراع فیها غیر جائز»^۲

ابن طاووس تصریح کرده که سید مرتضی، امام حسین علیه السلام را با این عبارات، زیارت می‌کرده است: «زيارة بالفاظ شافية يذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزار بها الحسين عليه السلام»

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷.

۲. همان، ج ۹۸، ص ۲۵۱.

البته معنای این عبارت، این نیست که الفاظ و عبارات از خودش باشد؛ زیرا برای مثال: اگر در کتاب *روضه المتقین*^۱ ملاحظه می‌کنیم مجلسی اول (مولی محمد تقی) گفته است: من در مدتی که در عتبات عالیات بسر می‌بردم تنها با این الفاظ - زیارت جامعه - زیارت می‌کردم، آیا معنای سخن وی این است که عبارات زیارت از خود او است؟ ابن طاووس می‌گوید: «إن المرتضى كان يزور بهذه الألفاظ.» علامه مجلسی نیز تعبیر به «الظاهر» دارد؛ ولی در مقابل، ابن مشهدی می‌گوید: «إنها صدرت من الناحية المقدسة.»

بحثی درباره کتاب «المزار الكبير»

محدث نوری در خاتمه *مستدرک الوسائل*^۲ می‌گوید: «کتاب المزار: قال فی البحار: کتاب کبیر فی زیارات تألیف محمد بن المشهدی كما يظهر من تألیفات السید بن طاووس و اعتمد علیه و مدحه و سَمَّیَناه بالمزار الكبير» و قال فی الفصل الآخر: «و المزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاوس كثيراً من الأخبار و الزیارات^۳ و قال الشيخ منتجب الدين فی الفهرست: «ابوالبركات محمد بن اسماعيل المشهدی فقیه محدث ثقة.» و منه يظهر أنه معدود فی زمرة الفقهاء كما أنه يظهر من صدر كتابه الاعتماد علی كل ما أودعه فيه و أن ما فيه من الزیارات كلها مأثورة و إن لم يستند بعضها اليهم عليهم السلام فی محله. قال بعد خطبته: «فأني قد جمعت فی كتابي هذا من فنون الزیارات للمشاهد و ما ورد فی الترغيب فی المساجد المباركات و الأدعية المختارات و ما يُدعى به عقيب الصلوات و ما یناجی به القديم تعالی من لذيذ الدعوات فی الخلوات و ما يلجأ اليه من الأدعية عند المهمات مما اتصلت به من ثقات الرواة إلى السادات و حثني إلى ذلك ايضا ...»

علامه مجلسی درباره این کتاب در بحار الانوار می‌گوید: کتاب بزرگی است درباره، زیارات و چنان که از نوشته‌های سید بن طاووس به دست می‌آید، این کتاب از تألیفات محمد بن مشهدی است و ابن طاووس بر این کتاب، اعتماد نموده و از آن تمجید کرده است. و ما «مجلسی» آن را «المزار الكبير» نامیدیم. مجلسی در فصل دیگری از *بحار الانوار* گفته است: از وضعیت إسناد آن چنین

۱. *روضه المتقین*، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۴.

۳. ابن طاووس استاد علامه حلّی، رجالی بزرگ و متبحر است و بر این کتاب «المزار» اعتماد کرده است.

استفاده می‌شود که کتاب معتبری است و دو سید [رضی‌الدین و عبدالکریم] ابن طاووس، زیارات و روایات بسیاری از این کتاب نقل کرده‌اند و شیخ منتجب‌الدین در فهرست خود، درباره ابن مشهدی گفته است: ابوالبرکات محمد بن اسماعیل مشهدی، فقیه، محدث و مورد وثاقت است. و از عبارات *ریاض العلماء* و دیگران استفاده می‌شود که ابن مشهدی در زمره فقها بوده و از مقدمه کتاب *المزار الکبیر* بر می‌آید تمام آن چه در کتاب خود آورده، مورد اعتماد او است. و تمام زیارات این کتاب، از معصومین رسیده است؛ هر چند بعضی از آن‌ها را در جای خود، به امام معصوم، نسبت نداده است.

مؤلف پس از خطبه کتاب خود چنین نوشته است: در این کتاب، زیارات مختلفی را درباره مشاهد مشرفه و نیز درباره تشویق و ترغیب به مساجد، ادعیه برگزیده، تعقیب نمازها، مناجات با خداوند، نمونه‌ای از دعاهای روح‌بخش و دعاهایی برای امور مهم و عظیم آورده‌ام. این ادعیه را به سند خود از راویان شیعه که به ائمه اطهار می‌رسند، نقل کرده‌ام.

محدث نوری در پایان نیز تکرار می‌کند: «و یظهر منه أنه من أعظم العلماء واسع الروایة، کثیر الفضل معتمد علیه، كما أنه یظهر مما ذکرنا من خطبة کتابه أن کل ما فیه من الدعوات و الزیارات، مأثورة عنهم عليهم السلام و منها أعمال مسجد الکوفه و الزیارات مختصة بأبی عبدالله عليه السلام فی الأيام المخصوصة؛ از سخنان مجلسی چنین برمی‌آید که ابن مشهدی از علمای بزرگ و آگاه به روایت و صاحب فضل و مورد اعتماد است. از مقدمه خطبه مؤلف نیز چنین برمی‌آید که تمام آنچه در این کتاب، از مجموعه زیارات و دعاها آمده، از جمله اعمال مسجد کوفه و زیارت‌هایی که به امام حسین عليه السلام در روزهای ویژه اختصاص دارد از ائمه اطهار رسیده است.»

بنابراین، محمد بن مشهدی فردی مورد اعتماد است و بحثی پیرامون او نیست و ایشان گفته است هر چه می‌آورم به سند و راه‌های موثق از امامان است. از جمله زیارت‌هایی که وی نقل کرده، همین زیارت ناحیه مقدسه است.

محورهای بحث و تحقیق

در ادامه، چهار محور را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱ - آشنایی با مؤلف؛

۲ - آشنایی با کتاب؛

۳ - بررسی شبهات؛

۴ - ذکر منابع.

۱ - آشنایی با مؤلف

وی محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری، معروف به ابن المشهدی است. ولادت او در سال ۵۱۰ هـ ق بوده و در سال ۵۷۳ هـ ق کتاب *مزار* را به پایان رسانده و تا ۵۹۴ هـ ق نیز در قید حیات بوده است.^۱

استادان ابن مشهدی

او از محضر بیست و هفت استاد، کسب فیض کرده که همه از علمای مورد اعتمادند. ابن شهر آشوب، شاذان بن جبرئیل، عبدالله جعفر دوریستی، ابن زهره و ورام ابن ابی فراس نخعی، از جمله اساتید وی می‌باشند.

شاگردان

سید فخار بن معد موسوی (راوی صحیفه سجّادیه) و ابن نما (استاد محقق حلّی)، از جمله شاگردان وی هستند.

از امتیازات ابن مشهدی این است که طریق وی به شیخ مفید، بسیار کوتاه است. او با سه واسطه و گاهی با دو واسطه و بعضاً با یک واسطه به شیخ مفید می‌رسد. عمده طریق وی، ابن منصور نقّاش موصلی، از [الشریف‌النقیب] محمدی است. گاهی نیز از شاذان بن جبرئیل، از محمد بن موسی بن جعفر دوریستی، از جعفر بن محمد دوریستی نقل روایت می‌کند. و گاهی به جای شاذان، عدل بن دوریستی، آمده است. او طریق دیگری نیز از: محمد طبری، حسن بن محمد و ابوجعفر دارد.

ابن مشهدی، از همان آغاز به تحصیل پرداخت و در کمتر از ۲۰ سالگی دروس عالیه را آغاز کرد. کتاب *مُتَنَعَه* را نزد استاد خود، ابن منصور نقّاش خواند.

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که وی شخصیتی معمولی نیست؛ به ویژه با توجه

۱. طبقات اعلام الشيعة، ج ۳، ص ۲۵۲.

به اظهار نظر بزرگان ما درباره شخصیت وی.^۱
اینک نمونه‌ای از سخنان بزرگان:
شهید اول (متوفای ۷۸۶ ه.ق): «الشیخ الإمام السعید»^۲
شیخ حرّ عاملی: «کان فاضلاً محدثاً صدوقاً»^۳
محدث نوری: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر مؤلف المزار المشهور ... الذي اعتمد عليه أصحابنا الأبرار»؛ «یظهر منه أنه من أعظم العلماء واسع الرواية كثير الفضل، معتمد عليه»^۴
شیخ عباس قمی: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر عظیم المنزلة و المقدر»^۵
سید محسن امین (۱۳۷۱ ه): «شیخ جلیل متبحر متحدث صدوق»^۶
مدرس: «از کبار محدثین امامیه است؛ بسیار جلیل القدر و عظیم‌المنزلت است»^۷
آقا بزرگ تهرانی: «عالم جلیل واسع الرواية»^۸
آیت‌الله وحید خراسانی می‌گوید: «اعتمادنا على المزار المشهدی نتیجة لاعتماد السيد عبدالکریم (ابن طاووس) و ولده علیه؛^۹ یعنی اعتماد ما بر کتاب مزار مشهدی به لحاظ اعتماد سید بن طاووس و فرزند او بر این کتاب است».
علامه مجلسی: «المزار الكبير، يعلم من كيفية اسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار و الروایات»^{۱۰} از چگونگی سندهای آن چنین استفاده می‌شود که کتابی معتبر است و دو فرزند طاووس [سید رضی‌الدین و سید عبدالکریم] روایات زیادی از این کتاب نقل کرده‌اند»

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۲۱ - ۴۵ و خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۳۶۴.

۲. اجازات بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۹۶.

۳. امل الأمل، ج ۲، ص ۲۵۲ و خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۳۶۴.

۴. خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲۱، ص ۱۹.

۵. همان، ج ۱۹، ص ۳۶۳.

۶. الكنى واللقاب، ج ۱، ص ۴۰۹.

۷. اعيان الشيعه، ج ۹، ص ۲۰۲.

۸. ريحانة الادب، ج ۸، ص ۳۰۸.

۹. طبقات اعلام الشيعة، ج ۳، ص ۲۰۲.

۱۰. صوم عاشوراء، ص ۴۸.

۱۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵.

۲ - آشنایی با کتاب

کتاب مزار، ظاهراً تلقی به قبول شده است؛ زیرا تا پیش از آیت‌الله خویی کسی در اعتبار این کتاب تشکیک نکرده بود. سید رضی‌الدین ابن طاووس (متوفای ۵۸۱ هـ.ق) و سید عبدالکریم بن طاووس (متوفای ۶۴۸ هـ.ق) بر این کتاب اعتماد کرده‌اند.

علامه مجلسی در مقدمه *تحفة الزائر*^۱ می‌گوید: به نظر قاصر رسیده که با وجود زیارات منقوله از ائمه به زیارات مؤلف علما [یعنی زیارات غیر مأثوره] احتیاجی نیست. این مؤلف [ابن مشهدی] خواست رساله‌ای تألیف کند که مأثوره باشد بر ذکر زیارات و ادعیه و آدابی که به اسانید معتبره از ائمه دین منقول گردیده است. یعنی سخن این است که علامه مجلسی قبول دارد این کتاب مأثور است.

در *بحار الانوار*^۲ گفته است: «المزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار و الرويات»^۳.

محدث نوری می‌گوید: «اعتمد عليه أصحابنا الأبرار ... يظهر من صدر كتابه الإعتقاد على كل ما أودعه فيه أن ما فيه من الزيارات كلها مأثوره و إن لم يستند بعضها إليهم في محله»^۴. اصحاب ما بر این کتاب اعتماد کرده ... و از مقدمه و ابتدای کتاب برمی‌آید تمام زیاراتی را که وی در کتاب خود آورده، از معصومین رسیده است، هر چند بعضی از آن را به معصومین نسبت نداده است.

سید محسن امین: «اعتمد عليه الأصحاب»^۵.

شیخ عباس قمی: «اعتمد عليه [المزار الكبير] علمائنا الأبرار، الملقب بالمزار الكبير في بحار الانوار»^۶.

مدرس: کتاب مزار محل اعتماد اکابر است.^۷

آیت‌الله میلانی می‌گوید: «و نجد في زيارة الامام المهدي وصفاً دقيقاً لما جرى على جدّه

۱. *تحفة الزائر*، ص ۳.

۲. *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۳۵.

۳. همان.

۴. *مستدرکات الوسائل*، ج ۱۹، ص ۳۵۹ - ۳۶۰ و ج ۲۱، ص ۱۹.

۵. *اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۲۰۲.

۶. *الکنی و الالقاب*، ج ۱، ص ۴۰۹.

۷. *ریحانة الادب*، ج ۸، ص ۲۰۸.

الحسین؛^۱ در زیارت حضرت مهدی علیه السلام توصیف دقیقی از وقایعی را که بر جدش، امام حسین علیه السلام گذشته است می‌یابیم.» گویی وی صدور زیارت از امام علیه السلام را مسلم دانسته است.

دیدگاه علامه مجلسی درباره زیارت ناحیه

وی^۲ می‌گوید: «و الظاهر أنّ هذه الزيارة من مؤلفات السيد والمفيد علیهما السلام — و لعنه وصل إليهما خبر فی کیفیت الصلاة فإن الاختراع فیها غیر جائز.»

از دیدگاه ما اگر مقصود علامه مجلسی این باشد که این زیارت، انشا و ابداع این دو بزرگوار است، صحیح نیست؛ چون مؤلف خود، می‌گوید: این زیارات مأثورند. مؤلف، در سال ۵۷۴ هـ.ق این کتاب را نوشته و خود می‌گوید: «زيارة اخرى يختص

بالحسين علیه السلام و هي مروية باسانيد و هي أول زيارة زار بها المرتضى علم الهدی.» شاید منشأ اشتباه، همین عبارت باشد که گمان کرده از تألیفات سید مرتضی است؛ ولی این جمله، همانند عبارت مجلسی اول است که گفته: من در مدتی که در عراق بسر می‌بردم، تنها زیارت جامعه می‌خواندم.^۳ و این سخن نمی‌تواند دلیل باشد که زیارت جامعه، تألیف مجلسی اول است.

سید بن طاووس می‌گوید: «فی زیارات أبي عبدالله الحسين علیه السلام زیارة بألفاظ شافية يذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزار بها الحسين. زاره بها المرتضى علم الهدی. مشتمل علی آداب و کیفیات و الصلوة؛^۴ در زیارات امام حسین علیه السلام، زیارتی است که با عبارات روشن، مصیبت‌های روز عاشورا را بازگو می‌کند و امام حسین را با این متن، زیارت می‌کنند. سید مرتضی علم الهدی نیز امام حسین را با این زیارتنامه زیارت کرد. و در برگزیده آداب و روش زیارت و نماز زیارت است.»

معنای عبارت ابن طاووس این نیست که متن زیارت نیز از سید مرتضی است؛ از این رو، اگر علامه مجلسی چنین برداشتی را کرده باشد، جای تأمل؛ بلکه غیرمقبول

۱. قادتنا، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۵۱.

۳. روضة المتقين، ج ۵، ص ۴۵۲.

۴. مصباح الزائر، ص ۱۶۴.

به نظر می‌رسد.

قابل دقت است که محدث قمی در کتاب گران سنگ خود *نفس المهموم* عباراتی از این زیارت را بدون هیچ تردیدی، به حضرت مهدی علیه السلام نسبت داده و می‌گوید: «فكان وصفه الإمام المهدي: كنت للقرآن سنداً وللأمة عضداً وللرسول ولداً؛ امام مهدی در توصیف امام حسین فرموده است: تو پشتوانه قرآن و بازوی امت و فرزند رسول خدا بودی.»

۳ - بررسی شبهات

الف. اگر این زیارت از ائمه منقول است، چرا شیخ عباس قمی، آن را در *مفاتیح الجنان* نیاورده است؟

پاسخ:

- ۱ - محدث قمی، آن را در کتاب *نفس المهموم* آورده است.
- ۲ - این زیارت، براساس نقل ابن مشهدی، از زیارت‌های روز عاشورا است و محدث قمی، در باب زیارت عاشورا، در مقام جستجوی کامل تمام زیارات عاشورا نبوده؛ بلکه تنها دو زیارت را آورده و به همان دو اکتفا کرده است.
- ۳ - آیا محدث قمی متعهد شده تمام زیارات صحیح را در کتاب خود جمع‌آوری و غیر صحیح را رها کند و اصولاً آیا کتب اربعه ما چنین تعهدی داده‌اند؟
- ۴ - شاید محدث قمی، برای تألیف *مفاتیح الجنان* مبنای خاصی داشته است که این زیارت در این چهارچوب نمی‌آمده است؛ مانند شریف رضی، که خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را جمع‌آوری کرده است. آیا می‌توان گفت همه خطبه‌های حضرت امیر، همین مقدار است؟ خیر؛ بلکه روش وی این بوده است که *نهج البلاغه* بنویسد؛ یعنی خطبه‌هایی را که جنبه بلاغی داشته بیاورد. شاید شیخ عباس قمی نیز چنین مبنایی داشته است؛ یعنی زاویه و بُعد خاصی را در نظر گرفته و براساس آن، زیارت عاشورا را آورده است؛ ولی زیارت ناحیه را یادآور نشده؛ هر چند به آن مبنا اشاره نکرده است.

۵ - *مفاتیح الجنان*، کتاب جامع و کاملی نیست. محدث قمی، از ۵۴ دعای صحیفه سجّادیه، تنها یک دعا را آورده است. ابن طاووس در *اقبال اعمال شب قدر* را مفصل آورده است؛ ولی محدث قمی به گونه‌ای مختصر بیان کرده است. در *بحار الانوار*

چندین زیارت نقل شده که وی آن‌ها را نیاورده است. به طور کلی شیخ عباس قمی، بنا نداشته کتاب کامل و جامعی بنویسد و شاید چنین ادعایی را نیز نکرده باشد؛ بلکه بنا بر نقلی معروف، وی مفاتیح‌الجنان را به صورت یادداشت برای خودش نوشته، تا به همراه داشته باشد.

۶ - شاید وی از به درازا کشیدن سخن پرهیز داشته و به دنبال اختصار بوده است و زیارت ناحیه، با اعمال خاص آن، بسیار طولانی می‌شود. اگر دعاها و زیارات طولانی و مفصل دیگری را آورده، به این دلیل است که بدل و جایگزین نداشته؛ اما اگر زیارت ناحیه را ذکر نکرده؛ چون بدل و جایگزینی برای آن داشته که همان دو زیارت عاشورا است.

ب. عبارت «ناشورات‌الشعور» را چگونه می‌توان پذیرفت؟

آیا می‌توان ادعا کرد زینب کبری علیها السلام و سایر مخدّرات، پس از شهادت جانگداز امام حسین علیه السلام با گیسوان پریشان و بدون روسری و حجاب، سراسیمه از خیمه‌ها بیرون آمدند. آیا این صحنه، با مقام زنان اهل‌بیت، سازگار است؟

پاسخ:

گیسوی پریشان، با مکشوف بودن سر و بدون حجاب بودن، هیچ تلازمی ندارد؛ زیرا ممکن است - و قطعاً نیز چنین است - آنان گیسوان خود را به جهت حزن و مصیبت و عزا، زیر چادر و عبا و حجاب کامل پریشان کرده باشند. البته این شیوه بین عرب، رسم بوده است.

ج. دیدگاه و اشکال آیت الله خوئی

از معاصران، تنها آیت‌الله خوئی به کتاب مزار و مؤلف آن، دیدگاهی منفی دارد. روش وی در *معجم‌الرجال* این است که افراد موجود در اسناد کتب اربعه را - به هر عنوان و لفظ و عبارتی که آمده‌اند - می‌آورد؛ برای مثال، برقی را گاهی با عنوان محمد برقی و گاهی محمد بن خالد و ... می‌آورد؛ ولی شرح حال و اظهارنظر را فقط یک جا نقل می‌کند و این کار، برای تمیز مشترکات بسیار مفید است. آقای خوئی، ابن مشهدی را به همین علت در چند جا یادآور می‌شود.

الف - در مقدمه جلد اول، به اعتبار این که می‌خواهد مبانی رجالی خود را نقل کند، در زمینه توثیقات عام، از ابن مشهدی و کتاب او نیز نام می‌برد، زیرا ابن مشهدی در مقدمه کتاب خود می‌گوید: «فأنتی قد جمعتُ فی کتابی هذا من فنون الزیارات للمشاهد المشرفات - إلى أن قال - مما اتصلت به من ثقافات الروات إلى السادات.»

به این مناسبت، آقای خوبی در مقدمه کتاب رجالی خود، می‌گوید: «هذا الكلام منه صریح فی توثیق جمیع من وقع فی إسناد روایات کتابه؛ لکنه لا یمکن الإعتماد علی ذلك من وجهین: ۱- إنه لم یمظهر اعتبار هذا الكتاب فی نفسه فإن محمد بن المشهدی لم یمظهر حاله بل لم یعلم شخصه و إن أصر المحدث النوری علی أنه محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری فإن ما ذكره فی وجه ذلك لا یورث إلا الظن. ۲- إن محمد بن المشهدی من المتأخرین و قد مر أنه لا عبرة بتوثیقاتهم لغير من یقرب عصرهم من عصره فإننا قد ذكرنا أن هذه التوثیقات مبنیة علی النظر و الحدس فلا یترتب علیها أثر؛ این سخن ابن مشهدی صراحت دارد در این که تمام راویان در سلسله سند این کتاب [المزار] موثق می‌باشند؛ ولی به دو دلیل نمی‌توان به این سخن اعتماد کرد؛ ۱ - اعتبار کتاب روشن نیست؛ چون شخصیت محمد بن مشهدی نامشخص است؛ یعنی مجهول الوصف است؛ بلکه شخص او برای ما مجهول است. هر چند محدث نوری اصرار دارد ثابت کند مؤلف کتاب، همان محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری است؛ ولی این سخن، تنها موجب ظن و گمان است و اطمینان‌آور نیست.»

۲ - توثیقات متأخران، برای ما معتبر نیست؛ چون با حدس و اجتهاد است آن چه از نظر ما معتبر است، حس می‌باشد.

ب - شخصی را به نام محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری ذکر می‌کند و درباره او می‌گوید: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر ابو عبدالله المعروف بمحمد بن المشهدی و ابن المشهدی مؤلف المزار المشهور الذی اعتمد علیه أصحابنا الأبرار الملقب بالمزار الكبير فی بحار الأنوار ذكره المحدث النوری^۱ فی عداد مشایخ محمد بن جعفر بن نما، ای الثالث من مشایخه.»^۲

ج - در ج ۱۵، ص ۱۷۶ می‌گوید: «محمد بن جعفر المشهدی کان فاضلاً محدثاً صدوقاً

۱. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲۱؛ ص ۱۹. آن چه بیان شده سخن محدث نوری است که آقای خوبی رحمته الله آن را نقل کرده است، نه سخن خودش؛ در غیر این صورت، در گفته آقای خوبی تناقض ایجاد می‌شود.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۷۰.

له كتب يروي عن شاذان بن جبرئيل القمي.»^۱

د - در ج ۱۷، ص ۵۶، می گوید: «محمد بن علی المشهدی ذکر صاحب الوسائل فی مقدمة الوسائل أن له كتاب المزار.»

ه - در ج ۱۷، ص ۲۵۹ می گوید: «محمد بن المشهدی له كتاب يعرف بالمزار و تقدّم فی المدخل أن المحدث النوری قد أصرّ فی الفائدة الثانية من خاتمة مستدرکة التي شرح فيها حال الكتب المأخوذة عنها روايات المستدرک و حال مؤلفيها عند بيان حال كتاب المزار أنه محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری و ذکرنا أن ما ذكره فی وجه ذلك لا يورث إلا الظن فإنه لم يذكر دليلاً على ذلك بل ينافيه كلام صاحب الوسائل فی مقدمة الوسائل من أن والده علی، و احتمال كونه من النسبة الى الجند يبعده أن عليا المشهدی لم يكن من المعاريف بل لم يعلم أنه كان من العلماء حتى ينسب حفيده اليه؛ ابن مشهدی كتابی به نام مزار دارد و در مقدمه كتاب اشاره كردیم كه محدث نوری در خاتمه مستدرک - در شرح حال مؤلفان منابع كتاب مستدرک - اصرار دارد كه نویسنده كتاب مزار، محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری است. در پاسخ گفتیم: گفته وی ظناً آورده و یقیناً آور نیست، زیرا او در این زمینه دلیلی ارائه نکرده؛ بلکه با گفته حُرّ عاملی صاحب وسائل، منافات دارد كه پدر ابن مشهدی را «علی» ذکر کرده است؛ با این كه محدث نوری، «جعفر» را پدر ابن مشهدی آورده است.

ممکن است گفته شود: «علی» نام جدّ او است و در اثر شهرت، شخصی را به جدش منسوب می کنند؛ همانند - علی بن بابویه - پاسخ این است كه: اولاً جدّ او از معاریف نبوده. ثانیاً معلوم نیست از علما به شمار آید، تا نواده اش را به او نسبت دهند.»

ولی از دیدگاه ما، اعتماد امثال ابن طاووس، شهید اول، مجلسی، حُرّ عاملی، محدث نوری، سید محسن امین و شیخ عباس قمی، موجب علم یا لاقول اطمینان به وثاقت ابن مشهدی می شود و ما نیز بر این مشهدی اعتماد کرده و او را معتبر می دانیم.

منابع زیارت ناحیه

بسیاری از قُدماء و متأخران، به زیارت و كتاب *المزار* نظر مثبت داشته اند. البته

۱. این عبارت را نیز از حُرّ عاملی نقل کرده و سخن آیت الله خوبی نیست.

موضوع مورد بحث، در این جا، زیارت ناحیه است و عمده مدرک آن، کتاب «المزار» ابن مشهدی است؛ ولی تنها منبع زیارت، المزار نیست و در منابع دیگری نیز آمده که به بررسی منابع متقدم و متأخر آن می‌پردازیم:

الف - متقدمان

۱ - «مزار» شیخ مفید؛

علامه مجلسی، در بحار الانوار^۱ زیارت ناحیه را به «مزار» مفید نسبت داده و می‌گوید: «قال الشيخ المفید فی کتاب المزار بعد ایراد الزيارة التي نقلناها من المصباح قال ما هذا لفظه: زيارة أخرى في يوم عاشورا برواية أخرى إذا أردت زیارته بها في هذا اليوم فقف عليه و قل: السلام على آدم صفة الله...»

(البته کتاب «مزار» شیخ مفید در دسترس ما نیست.)

۲ - مصباح سید مرتضی؛

علامه مجلسی از سید مرتضی در مصباح الزائر نقل می‌کند که گفته است: «زيارة بالفاظ شافية يذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزار بها الحسين عليه السلام زار بها المرتضى علم الهدى و سأذكرها على الوصف الذي أشار هو إليه قال: فإذا أردت الخروج من بيتك فقل: اللهم إليك توجهت...» [سپس همین زیارت ناحیه را نقل می‌کند].
به فرض که اعتبار کتاب «مزار» ابن مشهدی ثابت نشود؛ ولی سید مرتضی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند.

ب - متأخران

۱ - ابن طاووس در مصباح الزائر آن را از سید مرتضی نقل کرده؛ ولی نام وی را نیاورده است.

۲ - علامه مجلسی در چهار مورد از کتاب خود به کتاب سید مرتضی اشاره دارد و در جایی می‌گوید: «والظاهر أنه سقط من النسخ، الزيارة التي ألحقناها من رواية السيد.»

۳ - علامه مجلسی در تحفة الزائر نیز این زیارت را آورده است.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷.

۲. تحفة الزائر، ص ۳.

۴- فیض کاشانی نیز آن را در کتاب *صحیفه مهدیه*^۱ نقل کرده است؛ (البته جای تأمل دارد).
۵- در *جامع احادیث الشیعه*^۲ نیز آمده است.

۶- ابراهیم بن محسن فیض کاشانی در *الصحیفه الهادیة و التحفة المهدویة* که نخستین چاپ آن، در سال ۱۳۱۸ صورت گرفته و درباره دعاها و زیارات و توقیعات رسیده از امام مهدی علیه السلام تدوین گشته، این زیارت را آورده است.^۳ در صفحه ۳ این کتاب چنین آمده است: چون به واسطه غایب بودن نور، سینه‌ام تنگ شده بود، به تألیف کتابی همت گماشتم که مطالب آن، از امام زمان علیه السلام صادر شده باشد. در صفحه ۲۰۲ می‌گوید: زیارتی که از ناحیه امام زمان به یکی از چهار نایب وی صادر شده است. سپس این زیارت را نقل می‌کند.

البته زیارت یاد شده، شرح‌های متعددی نیز دارد، مانند *کشف داحیه فی شرح زیارة الناحیه* و کتاب *الشمس الضاحیه*^۴ و شرح زیارت ناحیه به زبان اردو.^۵

نتیجه

- ۱- این زیارت، از ناحیه امام زمان علیه السلام برای برخی از نمایندگان آن حضرت صادر شده که به دست برخی از علما، مانند شیخ مفید و ابن مشهدی رسیده است.
- ۲- این زیارت، دارای اسانید متعدد و معتبری است؛ چنان که ابن مشهدی به آن تصریح کرده است.
- ۳- سید مرتضی، در نخستین مرحله تشرّف به کربلا، این زیارت را خوانده است.
- ۴- بسیاری از عبارات این زیارت، با زیارات دیگر مطابق است.
- ۵- در این زیارت، معنویت خاصی مشهود است و مضامینی بلند دارد.
- ۶- سید مرتضی، زیارت و آداب آن را این گونه آورده است:
«فإذا أردت الخروج من بيتك فقل: اللهم إلیک توجهت ... فأذا بلغت المنزل تقول: رب أنزلی منزلاً مبارکاً ... فإذا رأى القبة فيقول: الحمد لله و السلام علی عباده ... فإذا قرب من

۱. صحیفه مهدیه، ص ۳ و ص ۲۰۲.

۲. جامع احادیث الشیعه (زیر نظر آیت الله بروجردی)، ج ۱۵، ص ۴۰۵، ح ۱۶.

۳. النذریه، ج ۱۵، ص ۲۵.

۴. النذریه، ج ۱۸، ص ۳۴.

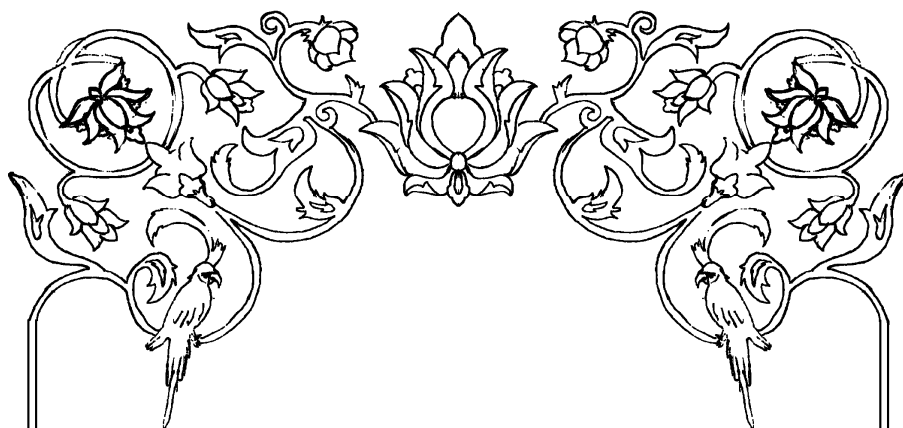
۵. همان، ج ۱۳، ص ۳۰۸.

المشهد يقول: اللهم إليك قصد القاصدون ... فإذا بلغ موضع القتل يقول: أذن للذين يقاثلون بأنهم ظلّموا ... ثم تدخل القبة و تقف على القبر و تقول: السلام على آدم صفوة الله، ثم تحوّل إلى عند الرأس و قل: السلام عليك يا أبا عبدالله ... ثم انكب على الضريح و قبل التربة و قل: السلام عليك يا أول مظلوم انتهك دمه ... ثم تحوّل إلى جانب القبر و تستقبل القبلة و ترفع يديك و تقول: اللهم إن استغفاري إياك ...»

بعد با این عبارت، نوبت توصل می شود که: «اللهم إنا نتوسل بهذا الصديق الإمام ... ثم تحوّل إلى عند الرجلين و قل: السلام عليك يا أبا عبدالله ...
 ذكر زيارة على بن الحسين عليه السلام ثم تحوّل إلى عند رجلى الحسين و قل: السلام عليك أيها الصديق ... ثم تقول: صلوات الله عليكم ... ثم انكب على القبر و قل: زاد الله في شرفكم ... زيارة الشهداء - رضوان الله عليهم - ثم تتوجه إلى البيت الذي عند رجلى على بن الحسين عليه السلام و تقول: السلام عليك يا ابا عبدالله ... ثم تسلم على الشهداء من أصحاب الحسين عليه السلام و تستقبل و تقول: السلام عليكم يا أنصار الله ... ثم عدّ إلى موضع رأس الحسين - صلوات الله عليه - و استقبل القبلة وصل ركعتين صلاة الزيارة تقرأ في الأولى الحمد و سورة الأنبياء و في الثانية الحمد و سورة الحشر أو ما تهيأ لك من القرآن، فإذا فرغت من الصلوة فقل: سبحان ذي القدرة و الجبروت ... ثم قبل الضريح و قل: السلام عليك أيها الإمام الكريم ... فإذا أردت الوداع فصلّ ركعتين و قل: السلام عليك يا خير الأنام ... ثم انكب على القبر و قل: يا مولاي لاتروى النفس من مناجاتك ...»^۱

به هرحال از تأکید سیّد مرتضی بر این آداب، به ویژه دستور به جا آوردن دو رکعت نماز چنین استفاده می شود که این زیارت، مأثور و از بعضی امامان پاک رسیده است. اگر به این مطلب قطع و یقین حاصل نشود، حداقل، اطمینان و وثوق پدید می آید و همین مقدار، ما را بسنده است. بنابراین، می توان با تأکید و اطمینان کامل، این زیارت را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام منسوب کرد. سند آن نیز از دیدگاه ما به ویژه با توجه به تصریح ابن مشهدی در مقدمه کتاب، بی اشکال است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۱ - ۲۴۹.



فصل شانزدهم:
داستان جزیره خضراء



جزیره خضراء در ترازوی نقد

در این بخش هر دو نقل جزیره خضراء و منابع این داستان آمده و با دقت به بررسی سندی آن پرداخته شده است؛ هر چند محور بحث، جزیره خضراء در نقل فضل بن یحیی طیبی و علی بن فاضل خواهد بود. ضعف سند و عدم توثیق طیبی و علی بن فاضل نیز به اثبات رسیده و سپس به اشکالات دلالی و محتوایی این موضوع پرداخته شده است؛ از جمله، اشکال تناقض بین متن‌ها، به گونه‌ای که نقل *بحارالانوار* با نقل مرحوم بحرانی در کتاب *تبصرة الولی* تفاوت بسیار دارد و اشکال تحریف قرآن که هرگز با معتقدات و باورهای ما مطابقت ندارد و ادعای رؤیت اختیاری امام علیه السلام در زمان غیبت کبری که از سوی بزرگانی مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء، رد شده است و اشکال ادعای فرزند داشتن امام که هرگز ثابت نیست و اشکال ادعای اسرارآمیز بودن جزیره خضراء و عدم امکان دسترسی به آن؛ بی‌پایه و اساس است؛ بلکه این جزیره، منطقه‌ای معروف بوده که از سال ۴۰۷ ق تا ۶۲۱ ق و بعد از آن، به گونه‌ای عادی محل رفت و آمد مسلمانان و از قلمرو سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌آمده به نحوی که حکومت‌های مرکزی، برای این جزیره، به نصب و عزل حاکم می‌پرداخته‌اند.

افزون بر این، کتاب‌های جغرافیای شهرها نام این جزیره و حدود آن را به دقت بیان می‌کند و این موضوع، خود افسانه بودن داستان این جزیره، را تأیید و ادعای اسرارآمیز بودن آن را مردود می‌سازد.

جزیره خضراء

چنانچه در اول فصل اشاره کردیم، علامه مجلسی در کتاب شریف و گرانسنگ

بحار الانوار جریانی معروف به داستان جزیره خضراء نقل شده است. علامه مجلسی در جلد ۵۲ از کتاب خود، بابتی به نام «نادرٌ فی ذکر من رآه عليه السلام فی الغيبة الكبرى قریباً من زماننا» آورده است. او در آغاز این باب، به نقل ماجرای جزیره خضراء می‌پردازد که همان داستان مشهور جزیره خضراء است و از «فضل بن یحیی بن علی طیّبی کوفی» نقل شده است.

علامه مجلسی می‌فرماید: رساله ای یافتیم مشتمل بر داستان مشهور جزیره خضراء در آب‌های سفید، که خواستم آن را در این کتاب نقل کنم، زیرا مشتمل بر داستان کسی بود که به خدمت آن حضرت [حضرت ولی عصر علیه السلام] رسیده است. و چون این داستان در کتاب‌های معتبر نبود، آن را در بخش جداگانه‌ای آوردم. من این داستان را آن چنان که یافتیم نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم، سپاس و ستایش خداوندی را که نعمت معرفت به ما ارزانی داشت، و توفیق پیروی از اشرف مخلوقات و برگزیده کاینات حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را به ما عنایت فرمود. و ما را به محبت و مودت امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر پیشوایان معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص و مفتخر گردانید، که درود فراوان و تحیات بی‌کران بر همه آنان باد.

پس از حمد و ثنا، در خزانه امیر مؤمنان، پیشوای پرهیزگاران، سرور اوصیا و حجت پروردگار جهانیان، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، رساله‌ای یافتیم به خط شیخ فاضل، عالم عامل «فضل بن یحیی بن علی طیّبی کوفی رضی الله عنه» که متن آن چنین است: پس از حمد پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت بزرگوار آن حضرت، چنین گوید، این بنده محتاج به عفو پروردگار «فضل بن یحیی بن علی طیّبی کوفی امامی»: روز نیمه شعبان ۶۹۹ هجری در مشهد سرور شهیدان خامس آل عبا، حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام از دو استاد فاضل و دانشمند عامل، استاد «شمس الدین بن نجیح حلی» و استاد «جلال الدین عبد الله بن حرام حلی» شنیدم که آنان در مشهد امامین همامین، حضرت عسکریین علیه السلام در «سامرا» داستانی را از شیخ صالح، پرهیزگار، متقی و بزرگوار «زین الدین علی بن فاضل مازندرانی» - مجاور نجف اشرف - شنیده‌اند، که مشتمل بر عجایبی بوده که او در دریای سفید و جزیره خضراء دیده است، با شنیدن داستان هیجان‌انگیز تشرف شیخ زین الدین به جزیره خضراء

شوق عجیبی در من ایجاد شد که به خدمت شیخ زین‌الدین بروم و داستان را از زبان خودش بشنوم و واسطه‌ای در بین نباشد. از خدا خواستم که این دیدار را آسان گرداند. تصمیم گرفتم که راهی سامرا شوم، ولی ایشان سامرا را به قصد «حله» ترک گفته بود تا مثل روش دیرینه‌اش از حله رهسپار نجف اشرف گردد.

در اوایل شوال همان سال (۶۹۹) در حله انتظار مقدم زین‌الدین را می‌کشیدم که ناگاه از ورودش آگاه شدم و برای زیارتش بیرون رفتم. مرد بزرگواری را دیدم که سوار بر اسب است و عازم منزل شخصیت بزرگ و معروف حله، سید فخرالدین حسن بن علی موسوی مازندرانی - که عمرش طولانی باد - می‌باشد.

من تا آن روز، شیخ زین‌الدین را ندیده بودم ولی به خاطر گذشت که این سوار، همان شیخ بزرگوار است. به دنبال او را افتادم و راهی منزل سید فخرالدین شدم.

وقتی به در خانه سید فخرالدین رسیدم، او را نزدیک در خانه یافتم که با خوش‌رویی از من استقبال کرد، و قدوم شیخ زین‌الدین را مژده داد. دلم از شدت سرور و خوش‌حالی می‌تپید نتوانستم خودم را نگه بدارم و در فرصت دیگری به خدمتش برسم. همراه سید فخرالدین وارد منزل شدم و دست‌های مبارک «شیخ زین‌الدین» را بوسیدم.

شیخ زین‌الدین از سید فخرالدین خواست که مرا معرفی کند. سید فخرالدین گفت: او «فضل بن یحیی طیبی» است که مشتاق دیدار شماست.

شیخ زین‌الدین به پا خاست و مرا در کنار خود نشاند و چون با پدرم آشنایی داشت، از حال پدرم و برادرم شیخ صلاح‌الدین جوینا شد. در روزهایی که شیخ زین‌الدین با پدر و برادرم رفت و آمد داشت من در شهر «واسط» بودم و در خدمت دانشمند فقید «ابواسحاق ابراهیم بن محمد واسطی»، که از علمای شیعه بود مشغول تحصیل بودم. مدتی با شیخ زین‌الدین به گفت و گو پرداختم و از لابه‌لای گفت و گوها دریافتم که شیخ زین‌الدین مرد دانشمندی است و در علوم فقه و حدیث و ادبیات عرب، پرمایه است.

آن‌گاه از شیخ زین‌الدین خواستم که حکایتی را که شیخ شمس‌الدین و شیخ جلال‌الدین حلی برایم تعریف کرده بودند شخصاً برایم تعریف کند.

شیخ زین‌الدین، حکایت تشرف خود را از آغاز تا انجام در منزل سید فخرالدین و

در حضور او، و گروهی دیگر از علمای حله، که برای زیارت شیخ آمده بودند، برای من تعریف کرد.

متن حکایتی که در روز یازدهم شوال ۶۹۹ هجری در حله و در منزل سید فخرالدین، از زبان خود علی بن فاضل مازندرانی شنیدم، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

سالیان درازی در دمشق مشغول تحصیل علوم دینی بودم. استادی داشتم به نام «شیخ عبدالرحیم حنفی» - خدایش او را به راه راست هدایت کند - که در خدمت او اصول و ادبیات عرب می‌خواندم. و استاد دیگری در علم قرائت داشتم به نام «زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی» که مرد دانشمند و فاضلی بود و بر قرائت‌های سبعه آگاهی کامل داشت و در اغلب علوم چون صرف، نحو، منطق، معانی، بیان، اصول فقه و اصول دین مهارت داشت. او مردی خوش اخلاق و به دور از جدال و عناد بود و با مذهب تشیع دشمنی نداشت. وقتی می‌خواست نظر شیعه را مطرح کند می‌گفت: «علمای امامیه چنین می‌فرمایند»، در صورتی که دیگر علمای سنی، «رافضی» تعبیر می‌کردند. ویژگی‌های اخلاقی او باعث شد که از دیگر اساتیدم بریدم و همه درس‌هایم را در خدمت ایشان تحصیل کردم.

مدت‌ها گذشت و من در حلقهٔ درس او می‌نشستم و از خرمن علم او خوشه‌ها می‌چیدم، تا این که برای او مسافرتی پیش آمد و تصمیم گرفت دمشق را به قصد مصر ترک کند. به دلیل محبت فراوانی که در میان ما بود، مفارقت او بر من سخت گران آمد. او نیز اظهار نمود که نمی‌تواند دوری مرا تحمل کند. و پیشنهاد کرد که در این سفر او را همراهی کنم.

استاد مدت نه ماه در قاهره اقامت کرد و فضایی مصر از شهرهای مختلف به قاهره آمدند تا از محضر او استفاده کنند. وی در این مدت در مسجد ازهر مشغول تدریس بود و فضایی مصر از خدمتشان استفاده می‌کردند. ما هم در بهترین وضع در آن‌جا اقامت داشتیم.

یک روز کاروانی از اندلس آمد و نامه‌ای از پدر استاد آورد که نوشته بود:

«حال پدرت به شدت وخیم است، و می‌خواهد پیش از مرگ، شما را ببیند، حتماً

تأخیر نکنید و پدرتان را دریابید».

استاد وقتی نامه را خواند بسیار متأثر شد و برای بیماری پدرش اشک ریخت، و تصمیم گرفت که رهسپار اندلس شود.

برخی از شاگردان تصمیم گرفتند که در این مسافرت، استاد را همراهی کنند. من هم - که بسیار به او علاقه‌مند بودم - نمی‌توانستم از وی جدا شوم، استاد نیز به من محبت فراوان داشت.

به راه افتادیم و پس از طی منازل به شبه جزیره اندلس (اسپانیای امروزی) رسیدیم. در اولین آبادی اندلس من شدیداً تب کردم و از حرکت بازماندم. استادم بسیار متأثر شد و با دیده‌های اشک‌آلود به من گفت: جدایی تو برای من بسیار سخت است.

استاد که ناگزیر بود به راه خود ادامه دهد، مرا به واعظ آن آبادی سپرد و ده‌درهم به او داد تا وضع من مشخص شود. به او گفت اگر خدا به من شفا عنایت کند، مرا تا شهر او ببرد. با من نیز پیمان بست و خود به راه افتاد. فاصله شهر استاد تا آن آبادی از کرانه دریا پنج روز راه بود.

من سه روز در آن آبادی ماندم، چون قدرت حرکت نداشتم. روز سوم نزدیکی‌های غروب، تب من قطع شد، بیرون آمدم و در کوچه‌های ده به گردش پرداختم.

با قافله‌ای روبه‌رو شدم که از کوه‌های نزدیک کرانه «بحر غربی» بارگشته بودند و پشم و روغن و دیگر لوازم زندگی می‌خریدند. از وضع شهرهای آن‌ها جویا شدم، گفتند: از نزدیکی سرزمین بربر می‌آییم و سرزمین خودمان در کرانه دریا و در نزدیکی «جزیره‌های شیعیان» است.

هنگامی که اسم «جزیره‌های شیعیان» را شنیدم، دلم برای دیدن آن سامان بی‌تاب گردید.

گفتند که از این‌جا تا سرزمین آن‌ها ۲۵ روز فاصله است و دو روز از راه بی‌آب و علف باید برویم. ولی بعد از آن خوبی هست و آبادی‌ها به یکدیگر پیوسته است. مرکبی را به سه درهم کرایه کردم و منطقه بی‌آب و علف را با آن پیمودم پس از گذشتن از آن دشت، هنگامی که به اولین آبادی رسیدم. مرکب را به صاحبش رد کردم و پس از آن با پای پیاده از یک آبادی به آبادی دیگر می‌رفتم، تا به سرزمین آن‌ها رسیدم. آن‌جا به من گفتند: شما سه روز دیگر راه دارید تا به جزیره‌های شیعیان برسید.

بدون درنگ، راه را ادامه دادم تا سرانجام به جزایر شیعیان رسیدم. به شهری رسیدم که دارای چهار قلعه و برج‌های بلند و محکمی بود. دیوارهای جزیره از کرانه‌های دریا برافراشته شده بود. از دروازه بزرگ شهر که دروازه بربر نام داشت، وارد شدم و در کوچه‌های شهر به گردش پرداختم. از مسجد شهر پرسیدم، راهنمایی کردند و به مسجد رفتم، مسجد شهر، بسیار بزرگ و با شکوه بود، در کرانه غربی جزیره و مشرف به دریا بود.

در گوشه‌ای از مسجد نشستم تا دمی استراحت کنم، ناگهان صدای مؤذن برخاست و اذان ظهر را گفت. در اذان «حی علی خیر العمل» گفت. چون از اذان فارغ شد، برای تعجیل ظهور ولی عصر علیه السلام دعا کرد. من دیگر نتوانستم جلو گریه‌ام را بگیرم و به شدت اشک شوق ریختم.

مردم گروه گروه وارد مسجد شدند و از چشمه‌ای که در زیر درختی در سمت شرقی مسجد روان بود وضوء ساختند. هنگامی که دیدم بر طبق تعالیم اهل بیت علیهم السلام وضو می‌گیرند بسیار خوشحال شدم. سپس یک مرد خوش سیما از میان آن‌ها وارد محراب شد و صف‌ها آراسته گشت و نماز ظهر را با جماعت ادا کردند. آنان نماز را با آداب و سنن واجب و مستحبی از مقدمات و تعقیبات و تسبیحات، مطابق روش منقول از پیشوایان معصوم علیهم السلام انجام دادند.

از رنج راه دور و دراز به قدری خسته بودم که نتوانستم با آن‌ها به نماز برخیزم. چون از نماز فارغ شدند به من نگاه کردند و از این که من در جماعت آن‌ها شرکت نکردم، انتقاد کردند و پرسیدند: اهل کجا هستی و چه مذهبی داری؟ گفتم: از مردم عراق هستم و به یکتایی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهم.

گفتند: این شهادت که تو گفتی، برای تو هیچ سودی ندارد جز این که در دنیا خونت بر مسلمانان حرام است. چرا شهادت سوم را نمی‌گویی تا اهل بهشت شوی؟ گفتم: آن چیست؟ مرا ارشاد فرمایید، خداوند شما را بیامرزد.

امام جماعت گفت: شهادت سوم این است که شهادت بدهی: «امیرمؤمنان. علی بن ابی طالب، سرور پرهیزگاران و پیشوای روسفیدان و خود و یازده فرزندش علیهم السلام جانیشینان و خلفای بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند، که خداوند طاعت‌شان را

واجب کرده، امر و نهی خود را توسط آنها به مردم رسانیده و آنها را حجت خود در روی زمین قرار داده و به برکت آنان به مردم امان داده است. پیامبر صادق امین علیه السلام در شب معراج و در آن مقام تقرب «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^۱ بدون هیچ واسطه از پروردگار عالم شنیده است که آنها را یکی پس از دیگری نام برده و اطاعتشان را بر خلائق واجب گردانیده است.

چون به سخنانشان گوش دادم خدای را سپاس گفتم و بی‌نهایت مسرور و خوشحال شدم و همه رنج سفر از بین رفت و آنان را آگاه ساختم از این که من هم در مذهب آنها هستم و به گفتار آنان معتقدم. با عنایت خاصی به من توجه کردند و محلی را در گوشه مسجد به من اختصاص دادند. در مدت اقامتم در آن شهر با محبت و احترام با من رفتار کردند. امام مسجد همواره با من بود و من از مصاحبت او بسیار خوش وقت بودم.

یک روز از امام مسجد پرسیدم: من در این شهر زراعتی نمی‌بینم، پس آذوقه شما از کجا می‌آید؟

گفت: از جزیره خضرا. در آب‌های سفید؛ یعنی همان جزیره‌های اولاد حضرت صاحب الزمان علیه السلام.

گفتم: سالی چند بار آذوقه برای شما می‌آید.

گفت: دو بار می‌آید، بار اول آمده و بار دوم هم خواهد آمد.

گفتم: چه موقع خواهد آمد؟

گفت: چهار ماه دیگر.

از طولانی بودن مدت اندوهگین شدم، هر روز از خدا می‌خواستم که این بار زودتر بیاید و با چشم خود آن را ببینم. من مدت چهل روز آنجا اقامت کردم و در این مدت در نهایت تکریم و احترام بودم.

عصر روز چهلم احساس کردم که دلم گرفته است، به کنار دریا رفتم و در آنجا به سیاحت پرداختم. به طرف مغرب می‌نگریستم که گفته بودند آذوقه آنها از آن

سمت می‌آید، از دور چیزی را در حال حرکت دیدم، پرسیدم که آیا در دریا مرغ‌های سفیدی هست؟ گفتند: نه، مگر چیزی دیدی؟ گفتم: آری، گفتند: پس آذوقه ما می‌آید. این‌ها کشتی‌هایی است که هر سال از شهرهای فرزندان امام زمان عجل الله فرجه به سوی ما می‌آیند.

چیزی نگذشت که کشتیها رسیدند. ولی اهل شهر می‌گفتند: این بار کشتی‌ها زودتر از وقت معین آمده است.

نخست یک کشتی بزرگ لنگر انداخت، سپس شش کشتی دیگر پهلو گرفت تا هفت کشتی کامل گشت.

از کشتی بزرگ پیرمردی بلند قامت، چارشانه، خوش‌سیما، با جامع‌های آراسته، پیاده شد و وارد مسجد گردید، وضوی کاملی ساخت، آن‌چنان که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام رسیده است، و نماز ظهر و عصر را خواند. چون از نماز فارغ شد روی به من کرد و سلام گفت و من جواب دادم، گفت: نام تو چیست؟ به نظرم نامت «علی» باشد. گفتم: آری، آن‌گاه مانند کسی که با من سابقه آشنایی چندین ساله داشته باشد، به گفت‌وگو پرداخت. سپس گفت: نام پدرت چیست؟ خیال می‌کنم «فاضل» باشد؟ من مطمئن شدم که این شخص در این مسافرت با ما بوده است که این چنین از نام و نسب من آگاه است.

پرسیدم: از کجا مرا می‌شناسی؟ آیا از دمشق تا مصر با ما هم سفر بودی؟ گفت: نه. گفتم: از مصر تا اندلس با ما بودی؟ گفت: نه؛ به جان مولای ما حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه من هرگز با شما نبودم.

گفتم: پس نام من و پدرم را از کجا می‌دانی؟

گفت: نام و نشانی و خصوصیات تو و مرحوم پدرت، به من گفته شده است و من تو را با خودم به جزیره خضراء خواهم برد. من بسیار خوشحال شدم و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم.

به طوری که اهل شهر می‌گفتند: او هر بار که می‌آمد سه روز آن‌جا می‌ماند، ولی این‌بار یک هفته آن‌جا اقامت کرد. آذوقه را به صاحبانش رسانید و از آن‌ها دست خط گرفت که آذوقه‌شان رسید. آن‌گاه عازم حرکت شد و مرا با خودش برد. شانزده روز در خدمت آن پیرمرد. که نامش «محمد» بود، با کشتی طی مسافت

کردیم. روز شانزدهم به منطقه‌ای رسیدیم که آب دریا سفید بود! من از روی تعجب خیره خیره به آب نگاه می‌کردم.

پیرمرد پرسید: چه شده که به دریا این قدر خیره شده‌ای؟ گفتم: من دریا را به رنگ دیگر می‌بینم، این شباهتی به آب دریا ندارد. گفت: آری آب‌های این جا سفید است، این جا دریای سفید است و آن جا «جزیره خضرا» است.

این آب‌های سفید از هر طرف، جزیره را احاطه کرده است، از هر طرف به سوی جزیره خضرا بیایی. به این آب‌ها برخورد می‌کنی. از حکمت خدا و به برکت مولا و پیشوای ما حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام کشتی‌های دشمنان ما - هر چقدر هم که محکم باشند - در این آب‌ها غرق می‌شوند.

از آب دریا خوردم، همانند آب فرات شیرین بود.

آب‌های سفید را پیمودیم تا به جزیره خضرا - که همواره آباد و ساکنانش دل شاد باد - رسیدیم. کشتی در کنار جزیره پهلو گرفت و ما پیاده شده وارد شهر شدیم. آن شهر در میان هفت قلعه استوار با دیوارهای محکم و برج‌های به آسمان کشیده شده، قرار گرفته بود و آبشارها و چشمه سارها و اقسام میوه‌ها را در خود داشت و زیباترین شهری بود که تاکنون دیده‌ام.

در این شهر بازارهای وسیع و حمام‌های فراوان وجود داشت و بیشتر ساختمان‌های آن از مرمر شفاف ساخته شده بود. و مردمان شهر با قامتی راست و استوار و جامه‌هایی آراسته و قیافه‌هایی جذاب، در حاله‌ای از شکوه و وقار دیده‌ها را خیره می‌ساختند.

از دیدن شهر و شکوه آن، آن‌چنان مسرور شدم که روحم از این مناظر پرواز می‌کرد. مدتی در منزل «شیخ محمد» استراحت کرده به مسجد رفتم.

در مسجد، جماعت انبوهی بود و در میان آن‌ها مردی نشسته بود که من از وصف او ناتوانم. بسیار باوقار، متین و با هیبت بود. او را «سید شمس‌الدین محمد عالم» می‌خواندند.

جماعتی که دور جناب سید شمس‌الدین حلقه زده بودند در محضر او قرآن، اصول دین، فقه و اقسام علوم عربی را فرا می‌گرفتند. فقهی که جناب سید شمس

الدین تدریس می کرد مسئله مسئله بود، و هر مسئله ای را از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل می کرد.

هنگامی که به محضر سید بزرگوار شرفیاب شدم، به من خوش آمد گفت، و مرا در کنار خود جای داد و از رنج راه و مشقت سفر پرسید. و بیان داشت که تمام احوال من به محضرشان رسیده است و شیخ محمد که مرا به جزیره خضراء هدایت نموده به امر جناب سید شمس الدین - که خداوند سایه اش را مستدام بدارد - بوده است.

وی دستور داد اتاقی در گوشه ای از مسجد به من اختصاص دهند که در آن جا راحت باشم. سپس خطاب به من کرده فرمود: این جا از آن توست، هر وقت که خواستی تنها باش و استراحت کن. از محضر سید مرخص شدم و به غرفه خود رفتم به استراحت پرداختم.

طرف عصر، کسی که مسئول من بود برایم پیغام آورد که در اتاقم باشم که جناب سید شمس الدین با گروهی از یاران برای صرف شام به غرفه من خواهند آمد. با کمال خوش وقتی پذیرا شدم. طولی نکشید که جناب سید با جمعی از اصحابش تشریف آوردند و سفره ها پهن شد و غذا چیده شد. در محضر جناب سید، شام خوردیم و برای نماز مغرب و عشا رهسپار مسجد شدیم. پس از ادای نماز مغرب و عشا، جناب سید به منزلش تشریف بردند و من به غرفه ام بازگشتم.

هیجده روز بدین منوال گذشت و هر روز از محضر جناب سید شمس الدین - که خداوند وی را به سلامت بدارد - استفاده می کردم. در نخستین نماز جمعه که در محضر جناب سید برگزار شد، دیدم که سید، جمعه را به عنوان دو رکعت واجب ادا کردند و من از ایشان پیروی نموده، نماز جمعه را با ایشان ادا کردم. چون از نماز فارغ شد، عرضه داشتم: نماز جمعه را به عنوان واجب ادا کردید؟! فرمود: آری، چون تمام شرایط وجوب جمعه فراهم است. با خود گفتم: شاید حضرت ولی عصر علیه السلام در نماز حاضر بودند؟ فرمود: نه، ولی من نایب خاص آن حضرت هستم و به امری که از ناحیه مقدسه صادر شده، جمعه را اقامه می کنم.

از جناب شمس الدین پرسیدم: آیا امام را دیده ای؟ فرمود: نه، ولی پدرم علیه السلام می گفت که صدای آن حضرت را شنیده ولی شخص آن حضرت را ندیده است. اما

پدرش علیه السلام هم شخص آن حضرت را دیده بود و هم صدایش را شنیده بود. پرسیدم: چگونه است که این افتخار نصیب یکی می‌شود نصیب دیگری نمی‌شود؟ فرمود: برادر، خداوند تبارک و تعالی هر که را بخواهد مشمول الطاف خود می‌گرداند؛ همه این‌ها بر اساس حکمت الهی است. خداوند برخی از بندگانش را به اعطای مقام رسالت، نبوت و امامت گرامی داشته است و آن‌ها را حجت خود قرار داده است تا هر که هلاک شود حجت بر او تمام باشد و هر که هدایت شود بر اساس برهان و حجت به راه راست هدایت شود.

خداوند از روی لطف، لحظه‌ای روی زمین را خالی از حجت قرار نداده است و برای هر حجتی، سفیری قرار داده که فرمان‌های او را ابلاغ نماید.

آن‌گاه جناب سید شمس‌الدین دست مرا گرفت و به خارج شهر برد و به سوی بستان‌ها رفتیم. در آن‌جا رودها و باغهای بسیار می‌دیدم که انواع و اقسام میوه‌ها از انگور و انار و گلابی و غیره در آن‌جا موجود بود که در ایران و عراق و شامات نظیر آن‌ها را ندیده بودم و در بزرگی و زیبایی و شیرینی با میوه‌های مشابه‌اش قابل مقایسه نبود. در بستان‌ها قدم می‌زدیم که مرد خوش صورتی با دو قطعه جامه از پشم سفید از نزدیکی ما گذشت. از سید پرسیدم: این مرد کیست که هیبت‌اش مرا به شگفت واداشت؟

فرمود: این کوه را می‌بینی؟

گفتم: آری.

فرمود: در وسط آن، محل با شکوهی است که در آن‌جا چشمه‌ای زیر درخت پرشاخ و برگی هست و در آن‌جا قبه‌ای از آجر هست و این مرد با یک نفر دیگر، خادم آن قبه هستند. من هر صبح جمعه به آن‌جا می‌روم و از آن‌جا امام علیه السلام را زیارت می‌کنم.

من در آن‌جا دو رکعت نماز می‌خوانم و در آن‌جا ورقه‌ای می‌یابم که هر چه نیاز دارم در آن نوشته شده است. هر حادثه‌ای پیش آید و هر محاکمه‌ای در میان مؤمنین انجام دهم، حکمش را در آن ورقه می‌یابم و به آن عمل می‌کنم. تو نیز شایسته است که به آن‌جا بروی و امام علیه السلام را از آن‌جا زیارت کنی.

به دستور جناب سید، بر فراز کوه رفتیم و آن قبه را به طوری که جناب سید توصیف کرده بود، یافتیم. آن‌جا دو نفر خادم بود. یکی مرا می‌شناخت و به من خوش

آمد گفت و دیگری مرا نشناخت و به من اعتراض کرد. خادمی که مرا در حضور سید دیده بود به او گفت: من او را می‌شناسم، من او را در خدمت سید شمس‌الدین دیده‌ام. پس او نیز به من عنایت فرمود و با من به گفت‌وگو پرداختند. آن‌گاه نان و انگور آوردند و خوردم، سپس از آب آن چشمه خوردم و وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم.

از خادم‌ها پرسیدم: رؤیت امام علیه السلام چگونه میسر است؟ گفتند: هرگز ممکن نیست و ما اجازه نداریم که به کسی خبر بدهیم. از آن‌ها درخواست کردم که در حق من دعا کنند، پس در حق من دعا کردند و از خدمتشان مرخص شدم و از کوه پایین آمدم.

وقتی به شهر رسیدم به منزل سید شمس‌الدین رفتم، در خانه نبود. به منزل شیخ محمد رفتم که راهنمای من بود، و درباره کوه و آن‌چه در آن دیده بودم با او صحبت کردم و گفتم که یکی از خادم‌ها به من اعتراض کرد. او گفت: به جز سید شمس‌الدین و امثال او، کسی حق ندارد به این کوه برود و به همین جهت مورد اعتراض واقع شده‌ای.

از او در مورد جناب سید شمس‌الدین پرسیدم، گفت: او از اولاد حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام است و میان او و حضرت ولی عصر علیه السلام پنج واسطه هست. به جناب سید شمس‌الدین - اطلال الله بقائه - گفتم: آیا اجازه می‌فرمایید که مسائل مورد نیاز را از محضر شما فرا گرفته برای شیعیان نقل کنم و قرآن را در محضر شما بخوانم و مطالبی که بر من مشکل شده از محضرتان استفاده نمایم؟ فرمود: اگر چنین ضرورتی هست، از قرآن شروع کن. در محضر جناب سید شمس‌الدین شروع به قرائت قرآن کردم. در هر آیه‌ای که در میان قاریان اختلافی بود به موارد اختلاف اشاره می‌کردم و می‌گفتم: «حمزه چنین خوانده»، «کسائی چنین خوانده»، «عاصم چنین خوانده»، و «ابن کثیر چنین خوانده است».

جناب سید شمس‌الدین فرمود: ما این‌ها را نمی‌نشاسیم، قرآن بر هفت حرف نازل شده است، مجموع قرآن پیش از هجرت و بعد از هجرت به تدریج بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. بعد از «حجة الوداع» جبرئیل امین بر آن حضرت نازل شد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله قرآن را بخوان تا آغاز و انجام هر سوره‌ای را برای شما بازگویم، و شأن

نزول آن‌ها را بیان کنم.

آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، ابی بن کعب، عبد الله بن مسعود، حذیفه بن یمان، جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، حسان بن ثابت و گروهی از برگزیدگان اصحاب جمع شدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را از اول تا آخر قرائت فرمود. در هر آیه‌ای که اختلافی بود جبرئیل آن را بیان می‌کرد و امیر مؤمنان علیه السلام آن را بر روی ورقه‌ای از پوست می‌نوشت. همه قرآن قرائت حضرت امیر علیه السلام است.

پس به سید شمس الدین گفتم: ای سرور من، ما بعضی از آیات قرآن را با آیات قبل و بعد آن، غیر مرتبط می‌بینیم، شاید عقل ما از فهم چنین ارتباطی، قاصر است. سید شمس الدین گفت: آری، بعضی آیات قرآن با آیات قبل و بعدشان ارتباطی ندارد و علت آن هم این است که:

هنگامی که پیامبر دار فانی را وداع گفت و خلافت ظاهری، غضب شد، علی علیه السلام تمامی قرآن را جمع کرد و آن را در پارچه‌ای گذاشت و به مسجد آمد و گفت: این کتاب خداست که پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده است که آن را به شما عرضه کنم برای آن که حجتی باشد برای شما در روز قیامت.

ولی عمر و ابوبکر گفتند: ما به قرآن تو نیازی نداریم. علی علیه السلام هم فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل مرا به همین سخنان شما آگاه کرده بود ولی این کار من به خاطر این بود که حجت را بر شما تمام کنم. آن‌گاه علی علیه السلام قرآن را به خانه بازگردانید در حالی که می‌گفت: ای خدا، معبودی جز تو نیست، تو یکتایی و شریکی نداری، رد کننده‌ای بر علم تو نیست و بر آن چه حکمت تو اقتضا می‌کند مانعی نیست، تو در روز قیامت بر آن چه که من به ایشان گفتم گواه باش.

پس آن‌گاه ابوبکر در میان مسلمانان اعلام کرد که: هر کس آیه یا سوره‌ای از قرآن در نزدش هست نزد من بیاورد، سپس ابوعبیده جراح، عثمان، سعد بن ابی وقاص، معاویه بن ابی سفیان، عبدالرحمان بن عوف، طلحه بن عبیدالله، ابو سعید خدری، حسان بن ثابت و جماعتی دیگر از مسلمانان گرد هم آمدند و این قرآن را جمع آوری کردند و در هنگام جمع آوری، آیاتی را از قرآن حذف کردند! [این آیات، حذف شده] آیاتی بود که خطاهایشان را که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب شده

بودند، بر ملا می‌ساخت.^۱ از این رو آیات قرآن را غیر مرتبط می‌بینیم قرآنی که علی جمع کرده به خط خود آن حضرت نزد امام زمان محفوظ است و در آن همه چیز حتی دیه خراش هم آمده است ولی همین قرآنی که اکنون در دست مردم است [هر چند که آیاتی را از آن ساقط کرده اند، اما آن چه که مانده است] تمامی آن کلام خداست و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست. این سخنی است که از طرف امام زمان علیه السلام صادر شده است.^۲

از جناب سید شمس الدین مسائل بسیاری پرسیدم و فرا گرفتم که بیش از نود مسئله است و آن‌ها را در یک مجلد گرد آوردم و آن فوائد الشمسیه نام نهادم، که فقط به شیعیان خالص آن را ارائه می‌دهم. ان شاء الله تو نیز آن را خواهی دید.

۱. ساختگی بودن این داستان از همین تهمت بزرگ، به خوبی آشکار است، زیرا شیعه معتقد است که ساحت عظیم قرآن از هرگونه تحریف، مصون مانده و می‌ماند، چرا که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ ما قرآن را خودنازل کرده‌ایم و خود نگهبانش هستیم (حجر (۱۵) آیه ۹). بر طبق عقیده عالمان و مفسران شیعی، قرآنی که اکنون در سراسر جهان اسلامی در دست مردم است، عیناً قرآنی است که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و حتی یک کلمه هم از آن، حذف و یا بر آن، اضافه نشده است. این کج فکری‌ها و این‌گونه به هم بافتن اباطیل، کار خام فکرائی است که در علم قرآنی، پخته و سنجیده نبوده اند و نه تنها روابط بین آیات بلکه خود آیات را هم نفهمیده‌اند. این حرف‌های سست و بی پایه از جانب هر کس که باشد مردود است. مفسران بزرگوار شیعه از آغاز تا کنون، کتاب‌های استدلالی بسیاری در خصوص عدم تحریف قرآن نوشته‌اند؛ برای نمونه رجوع کنید به: *صيانة القرآن من التحريف*، مرحوم محمد هادی معرفت؛ *حقایق هامه حول القرآن الکریم*، علامه جعفر مرتضی عاملی (همان انتشارات)؛ مدخل التفسیر، آیه الله محمد فاضل لنکرانی؛ هشت رساله عربی؛ *رسالة فصل الخطاب فی عدم تحريف كتاب رب الرباب*، آقای حسن زاده آملی و *البیان فی علوم القرآن* آیه الله خوئی و کتاب‌های بسیار دیگری.

۲. فقلت له: لا سیدی اری بعض الآيات غير مرتبطة بما قلبها، و بما بعدها كأن فهمی القاصر، لم یصر إلى غوریه ذلك. فیال: نعم، الأمر كما رأيته و ذلك «انه» لما انتقل سيد البشر محمد بن عبد الله من دار الفناء إلى دار البقاء... جمع امیر المؤمنین علیه السلام القرآن کله، و وضعه فی إزار و أتى به اليهم و هم فی المسجد.

فقال لهم: هذا كتاب الله سبحانه أمرني رسول الله صلی الله علیه و آله أن أعرضه اليكم لقيام الحجة عليكم، يوم العرض بين يدي الله تعالى، فقال له... لسنا محتاجين إلى قرآنك، فقال علیه السلام: قلد أخبرني حبيبي محمد صلی الله علیه و آله بقولك هذا، و انما أردت بذلك إلقاء الحجة عليكم.

فرجع امیر المؤمنین علیه السلام به الی منزله. و هو یقول: لا اله الا أنت، وحدك لا شریک لك، لا راد لما سيق فی علمك، و لا مانع لما اقتضته حکمتك فكن أنت الشاهد لی علیهم يوم العرض علیک.

فنادی ابن أبی قحافة بالمسلمین، و قال لهم: كل من عنده قرآن من آية او سورة، فلیأت بها، فجاءه أبو عبیدة بن الجراح و عثمان، و سعد بن أبی وقاص، و معاوية بن أبی سفیان، و عبد الحرمان بن عوف، و سلحة بن عبیدالله، و ابو سعید الخدری، و حسان بن ثابت. و جماعات المسلمین و جمعوا هذا القرآن، و أسقطوا ما كان فيه من المثالب صدرت منهم، بعد وفاة سيد المرسلین صلی الله علیه و آله.

فلهذا ترى الآيات غير مرتبطة، و القرآن الذي جمعه امیر المؤمنین علیه السلام بخطه محفوظ عند صاحب الأمر علیه السلام، و فيه كل شیء، أرش الخدش، و اما هذا القرآن. فلاشک و لا شبهة فی صحته، و إنما كلام الله سبحانه، هكذا صدر عن صاحب الأمر علیه السلام.

جمعه دوم که جمعه وسطی از جمعه‌های ماه بود، نماز جمعه را با جناب سید شمس‌الدین خواندم. پس از نماز، جناب سید برای بیان مسائل، ارشاد و افاده مؤمنان مجلس نشست و من به سخنان او گوش می‌دادم که ناگاه متوجه شدم در بیرون مسجد سر و صدایی به پااست. از جناب سید پرسیدم. این چه صدایی است؟ فرمود: در هر روز جمعه، در وسط هر ماه لشکریان ما سوار می‌شوند و انتظار فرج می‌کشند. از سید بزرگوار اجازه گرفتم و برای تماشای آن‌ها بیرون رفتم. جمعیت انبوهی را دیدم که تسبیح، تحمید و تهلیل می‌گفتند و برای تعجیل فرج امام قائم به امر خدا، و ناصح به دین خدا، حضرت محمد بن حسن مهدی، حضرت صاحب الزمان علیه السلام دعا می‌کردند.

وقتی به مسجد بازگشتم جناب سید شمس‌الدین فرمود: آیا لشکر ما را دیدی؟ گفتم: آری. فرمود: آیا امرای آن‌ها را شمردی؟ گفتم، نه. فرمود: آن‌ها سیصد نفرند، فقط سیزده نفر مانده است که تعداد یاران حضرت ولی عصر علیه السلام کامل شود. پرسیدم: سرور من، فرج کی خواهد بود؟ فرمود: برادر من! آگاهی از آن، مخصوص حضرت پروردگار است و موکول به مشیت حضرت احدیت است. ای بسا شخص امام علیه السلام نیز از آن آگاه نباشد. برای فرج نشانه‌هایی هست که یکی از آن‌ها سخن گفتن ذوالفقار است که از غلاف خود خارج شود و بگوید: ای ولی خدا به پا خیز. و به وسیله من و به نام خدا دشمنان خود را نابود کن.

و یکی دیگر از نشانه‌های فرج، سه صداست که همه، آن‌ها را می‌شنوند:

۱. ای گروه مؤمنان «أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ» (وقت ظهور فرا رسیده).
۲. لعنت خدا بر کسانی باد که بر محمد و آل محمد ستم روا داشتند.
۳. سیمایی بر خورشید ظاهر شده ندا می‌دهد: خداوند، ولی عصر حضرت محمد بن حسن مهدی را برانگیخته است. به سخنان او گوش فرا دهید و فرمان‌هایش را اطاعت کنید.

گفتم: مولای من، از اساتید ما روایتی به ما رسیده است که حضرت ولی عصر علیه السلام در مورد غیبت کبری فرموده است: پس از غیبت من، هر کس ادعا کند که مرا دیده است او را تکذیب کنید. پس چگونه است که برخی از شما او را دیده‌اید؟ فرمود: این روایت صحیح است ولی مربوط به زمانی است که دشمنان اهل بیت از

فرعون‌های بنی عباس فراوان بودند و شیعیان ناچار بودند حتی از آوردن نام مبارک آقا، پرهیز کنند. اما اکنون، زمان طولانی شده و دشمنان، نومید گشته اند و سرزمین ما به دور از تیررس دشمنان است و آن‌ها از برکت حضرت صاحب‌الزمان عجل الله فرجه راهی ندارند که به ما برسند و برای ما ناراحتی ایجاد کنند.

گفتم: علمای شیعه نقل می‌کنند که حضرت، خمس را به شیعیان خود از اولاد حضرت علی علیه السلام مباح ساخته است.

فرمود: بلی چنین است.

گفتم: آیا شیعیان می‌توانند برده‌هایی را که اهل سنت اسیر گرفته‌اند بخرند؟ فرمود: آری و از غیر آن‌ها. زیرا امام علیه السلام می‌فرماید: با آن‌ها آن‌چنان رفتار کنید که آن‌ها با خود انجام می‌دهند. البته این دو مسئله، غیر از مسائلی است که در کتاب فوائد الشمسیه گرد آوردم.

جناب سید شمس‌الدین فرمود: حضرت ولی عصر علیه السلام در یک سال فرد. از مکه معظمه در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود. مؤمنان باید در انتظار آن روز باشند. گفتم: سرور من، بسیار علاقه‌مندم هنگامی که خداوند اجازه فرج و امر به ظهور فرماید در خدمت شما بمانم.

فرمود: برادر جان. به من دستور رسیده که شما به وطن خود بازگردید که هرگز برای من و برای شما امکان مخالفت نیست، زیرا شما اهل و عیال دارید و مدتی از آن‌ها دور شده‌اید و بیش از این جایز نیست از آن‌ها دور باشید.

بسیار اندوهگین شدم و اشک ریختم و عرضه داشتم آیا می‌توانم در این باره برای بار دوم کسب تکلیف کنم؟ فرمود: نه.

گفتم: آیا به من اجازه می‌فرمایید همه آن‌چه دیده‌ام بازگو کنم؟ فرمود: آری برای آرامش دل مؤمنان می‌توانی. به جز فلان و فلان را. آن‌گاه مطالبی را که نباید نقل کنم برای من معین فرمود.

گفتم: سرور من، آیا نمی‌توان به جمال عالم‌آرای حضرت ولی عصر علیه السلام نگاه کرد؟ فرمود: نه. ولی بدان که هر مؤمن مخلص او را می‌بیند ولی نمی‌شناسد.

گفتم: من از بندگان مخلص آقا هستم ولی آن حضرت را ندیده‌ام.

فرمود: نخیر، شما دوبار جمال آقا را دیده‌ای: یکی هنگامی که برای اولین بار به

سامرا می‌رفتی، که یارانت جلوتر از شما رفتند و شما تنها ماندی، تا به رودخانه‌ای رسیدی که آب نداشت. آن‌جا کسی را دیدی که بر اسب سفید سوار است و نیزه‌ای بلند در دست دارد و سر نیزه‌اش دمشقی است. آن‌جا بر جامه‌هایت ترسیدی، فرمود: نترس با شتاب برو که دوستانت در زیر درخت در انتظار تو نشسته‌اند. آن واقعه دقیقاً یادم آمد و گفتم: آری چنین اتفاقی بر من افتاده است مولای من.

و بار دوم، هنگامی بود که با استاد اندلسی خود از دمشق به سوی مصر راه افتادی و در راه از قافله جدا ماندی و به شدت ترس و وحشت بر تو غلبه کرد. آن‌جا نیز سواری را دیدی که بر اسب پیشانی سفیدی سوار است و نیزه‌ای به دست دارد و به تو فرمود: نترس که در دست راست تو آبادی هست، برو به آن آبادی و شب را در آن‌جا بمان. مذهب و آیین خود را در آن‌جا بازگویی که آن‌ها و چند آبادی دیگر در جنوب دمشق بر آیین علی بن ابی طالب و پیشوایان معصوم از فرزندان او هستند. آیا چنین بود، ای پسر فاضل؟ گفتم: آری چنین بود و من رفتم شب را در آن‌جا خوابیدم، و از آن‌ها پرسیدم: این مذهب چگونه به دست شما رسیده است؟ آن‌ها گفتند: هنگامی که عثمان، جناب ابوذر غفاری را به شام تبعید کرد، معاویه نیز او را به سرزمین ما تبعید کرد، از برکت مقدم جناب ابوذر چندین آبادی در این منطقه با مذهب اهل بیت عصمت و طهارت آشنا شدند که یکی از آن‌ها آبادی ماست.

به جناب سید شمس‌الدین گفتم: سرور من، آیا امام علیه السلام در هر فاصله‌ای خانه خدا را زیارت می‌کند؟ فرمود: ای پسر فاضل، دنیا زیر پای «مؤمن» یک قدم بیش نیست، کجا رسد به کسی که جهان به برکت او و پدران او برپاست، آری امام علیه السلام هر سال در موسم حج شرکت می‌فرمایند و پدران بزرگوارش را در مدینه، عراق و توس زیارت می‌کنند و به سرزمین ما باز می‌گردد.

سپس جناب سید شمس‌الدین به من دستور دادند که در مراجعت درنگ نکنم و در بلاد مغرب توقف نکنم.

جناب سید فرمودند: بر درهم‌هایی که در جزیره خضراء است، نوشته شده: «لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، علی ولی الله، م ح م د ابن الحسن القائم بامر الله» و پنج درهم از آن‌ها به من عنایت فرمود که برای برکت، آن‌ها را حفاظت می‌کنم.

آن‌گاه جناب سید مقرر فرمود که مرا با همان کشتی که آمده بودم به نخستین

آبادی که در سرزمین بربر رسیده بودم، باز گردانیدند. جناب سید به من مقداری گندم و جو دادند که در سرزمین بربر، آن‌ها را به ۱۴۰ دینار طلا از دینارهای مغرب فروختم، و با آن پول به حج رفتم. برای امثال امر جناب سید شمس‌الدین به اندلس نرفتم و از سرزمین بربر به طرابلس غرب رفتم و از آن جا با حجاج مغربی به مکه معظمه مشرف شدم. و پس از ادای مراسم حج به عراق بازگشتم و تصمیم دارم تا آخر عمر در نجف اشرف اقامت کنم و مجاور حرم مطهر امیر مؤمنان علیه السلام باشم.

شیخ زین‌الدین علی بن فاضل گفت: در جزیره خضراء فقط نام پنج نفر از علمای شیعه مطرح بود سید مرتضی، شیخ طوسی، محمد بن یعقوب کلینی، ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی - قدس الله ارواحهم - این آخرین مطلبی است که از شیخ صالح و پرهیزگار. دانشمند متقی، علی بن فاضل شنیدم که خداوند فیوضات او را مستدام بدارد و در میان دانشمندان و پرهیزگاران زمان. امثال او را فراوان گرداند.^۱

افزون بر این، داستان دیگری نیز درباره جزیره خضراء وجود دارد که محدث نوری آن را در *جَنَّة المَأْوَى*^۲ بیان کرده است. این داستان که از *کمال‌الدین* انباری نقل شده، در مقایسه با داستان نخست، از شهرت کمتری برخوردار است. زمان نقل این دو داستان، حدود صد سال با یکدیگر فاصله دارد - زمان داستان جزیره خضراء معروف، قریب یک قرن پس از داستان ابن انباری است. البته در نقل داستان نخست نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. و ما در این بحث، به دو متن *بحار الانوار* و *تبصرة الولی* نظر داریم؛ هر چند روح و جوهره آن‌ها یکی است.

موضوع یاد شده را، در سه محور مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱. منابعی که داستان معروف جزیره خضراء را نقل کرده‌اند؛

۲. بررسی سندی داستان نقل شده؛

۳. بررسی دلالتی و متن نقل‌های رسیده؛

۱. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۵۹ - ۱۷۴.

۲. *جَنَّة المَأْوَى*، باب ۲۴، در ادامه ج ۵۳ بحار چاپ شده و برخی به اشتباه، این نقل را نیز به علامه مجلسی نسبت داده‌اند.

نخستین محور: منابع نقل این داستان

از آن جا که کثرت نقل، دلیل یا مؤید قوی بر اعتبار آن گفته است. بنابراین، اگر موضوعی، زیاد نقل شده و یا در بحث‌های رجالی یا فقهی به آن استناد شده باشد، دلیل بر اعتماد و توجه به آن تلقی می‌شود. یکی از راه‌های بررسی صحت و سقم این داستان می‌تواند کنکاش در منابعی که آن را نقل کرده‌اند، باشد. اگر تعداد منابع معتبری که آن را نقل کرده‌اند زیاد باشد، خود می‌تواند دلیل - یا حداقل، مؤیدی - بر صحت آن داستان باشد و اگر خلاف این ثابت شود، یعنی منابع کمتری به آن پرداخته باشند، نتیجه نیز برعکس خواهد شد و ثابت می‌شود این داستان، از نظر علمای گذشته دارای اعتبار نبوده که به آن، اعتنایی نکرده‌اند. اکنون به بیان و بررسی منابع نقل هر دو داستان می‌پردازیم:

أ. منابع نقل داستان نخست (طیبی)

برخی ادعا کرده‌اند^۱ این داستان در منابع ذیل آمده و مورد توجه بعضی از علمای بزرگ بوده است:

- ۱- شهید اول، این داستان را با خط خود نگاشته و دستخط او در خزانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام یافت شده است؛
- ۲- محقق کرکی آن را به فارسی ترجمه کرده است؛
- ۳- علامه مجلسی در *بحار الانوار*؛
- ۴- مقدس اردبیلی در *حدیقة الشیعة*؛
- ۵- حرّ عاملی در *اثبات الهداة*؛
- ۶- وحید بهبهانی طبق مضمون آن، فتوا داده است؛
- ۷- بحر العلوم در کتاب رجال خود به این قضیه استناد جسته است؛
- ۸- قاضی نورالله شوشتری گفته است: محافظت از این داستان، بر هر مؤمنی واجب است و در کتاب *مجالس المؤمنین* نیز می‌نویسد: «محمد بن مکی، معروف به

۱. ناجی التجار، *جزیره خضراء*، ترجمه و تحقیق حجة الاسلام علی اکبر مهدی پور، ص ۱۸۵، ج ۸، قم، رسالت، ۱۳۷۶.

- شهید اول، داستان جزیره خضرا را با سند خود از علی بن فاضل نقل کرده است.^۱
- ۹- میرزا عبدالله افندی اصفهانی در *ریاض العلماء*؛
- ۱۰- میرزای نوری در *جنت المأوی و نجم الثاقب*؛
- ۱۱- میرلوحی صاحب *کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی*، داستان را معتبر دانسته و از آن، به صحیح تعبیر کرده و می گوید: من این حدیث معتبر را در کتاب *ریاض المؤمنین* نقل کرده‌ام^۲؛
- ۱۲- سید شبر بن محمد بن ثنوان در کتاب *الجزیره الخضراء*؛
- ۱۳- شیخ اسدالله شوشتری در *مقاییس الأنوار*^۳، ضمن بیان مناقب محقق حلی (صاحب شرایع) و در کتاب *کشف القناع* در مقام اثبات امکان رؤیت امام علیه السلام در زمان غیبت، به این داستان استدلال کرده است؛
- ۱۴- سید عبدالله شبر در *جلاء العیون* در بخش مربوط به حضرت ولی عصر علیه السلام؛
- ۱۵- *روضات الجنات* در ضمن بیان مناقب سید مرتضی^۴؛
- ۱۶- نهایندی در *العبری الحسان*؛
- ۱۷- محمدرضا نصیری طوسی در کتاب *تفسیر الائمة الأطهار* به مناسبت بحث گردآوری قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام؛
- ۱۸- سید هاشم بحرانی در *تبصرة الولی* (در مقایسه با نقل *بحار الأنوار* اضافاتی دارد)؛
- ۱۹- سید اسماعیل طبرسی صاحب *کفایة الموحدین* علی بن فاضل را بسیار ستوده و گفته است: او از بزرگان و ابرار و علما و نیکان و از خواص طائفه امامیه و یگانه زمان خود در زهد و تقوا بوده است.^۵

بررسی منابع و نقل ها

- ۱ - آقا بزرگ تهرانی در *الندریة*^۶، کتاب ترجمه جزیره خضراء را به محقق کرکی

۱. *الندریة الی تصانیف الشیعه*، ج ۵، ص ۱۰۶، ج ۳، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۲. محدث نوری، *نجم الثاقب*، ص ۲۹۶، ج ۲، قم، جمکران، بی تا.

۳. *مقاییس الأنوار*، ص ۱۱ و ۱۶.

۴. *روضات الجنات*، ج ۴، ص ۲۱۷ و ۲۹۸.

۵. *کفایة الموحدین*، ج ۳، ص ۳۹۰.

۶. *الندریة*، ج ۴، ص ۹۳.

نسبت داده است؛ اما در کتبی که شرح حال محقق کرکی را نگاشته‌اند، نام این کتاب نیامده، از سویی، آقا بزرگ گفته است: آن گونه که از صاحب ریاض حکایت شده ترجمه جزیره خضراء مربوط به محقق کرکی است.^۱

بنابراین، مشخص می‌شود این نسبت را صاحب ریاض به محقق کرکی داده، نه آقا بزرگ. او در ادامه می‌گوید:

[ترجمه جزیره خضراء محقق کرکی] در هند چاپ شده و در آغاز آن نام سلطان شاه طهماسب صفوی آمده است... این کتاب (جزیره) تألیف فضل بن یحیی طیبی است که مشاهدات شیخ زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی در آن جزیره را که در سال ۶۹۹ از او شنیده، تدوین و به ثبت رسانده است و سید میر شمس‌الدین محمد بن میر اسدالله شوشتری در نوشته خود پیرامون اثبات وجود صاحب الزمان - ترجمه به فارسی را - آورده است.^۲

تا این جا استفاده می‌شود ترجمه‌ای که محقق شوشتری در کتاب خود آورده، همان ترجمه کرکی است؛ اما آقابزرگ تهرانی در جای دیگر می‌گوید: و شاید این ترجمه (ترجمه کرکی) همان است که طی رساله شمس‌الدین محمد بن اسدالله درج شده است و یا ترجمه شخص سید شمس‌الدین است که آن را در رساله‌اش آورده است.^۳

یعنی آقا بزرگ تهرانی خود نیز مردّد بوده که آیا آنچه در کتاب شوشتری آمده ترجمه کرکی است یا ترجمه شخص شوشتری. از سویی علامه تهرانی می‌گوید: این مطلب، از صاحب ریاض نقل شده است؛ بنابراین، دیدگاه صاحب *النریعة* این نیست و نمی‌توان این سخن را به او نسبت داد.

۲ - درباره نقل علامه مجلسی نیز باید گفت: خود او قبل از نقل داستان گفته

۱. ترجمة الجزیره الخضراء للمحقق الکرکی کما حکى عن صاحب الرياض.

۲. مطبوع بالهند و مصدر باسم السلطان شاه طهماسب الصفوی... و الجزیره هو تألیف فضل بن یحیی الطیبی کتب فیہ مارواه له الشیخ زین الدین علی بن فاضل المازندرانی فی سنة ۶۹۹ مما شاهد فی تلك الجزیره و أورد ترجمته السيد میرشمس الدین محمد بن میر اسدالله التستری فیما کتبه بالفارسیة فی اثبات وجود صاحب الزمان *النریعة*، ج ۴، ص ۹۳.

۳. و لعل هذه الترجمة (ترجمه کرکی) هی التي ادرجت فی طی رسالة شمس الدین محمد بن اسدالله أو أنها ترجمة للسید شمس الدین محمد نفسه أدرجها فی رسالته. همان، ج ۵، ص ۱۰۶.

است: رساله‌ای مشهور به جزیره خضراء در دریای سفید، یافتیم که دوست داشتم آن را بیان کنم، زیرا مشتمل بر نام کسانی که امام را دیده‌اند و نیز امور شگفت‌آور دیگری می‌باشد و آن را در بابی جداگانه آوردم و چون آن را در کتب معتبر نیافتیم. همان گونه که یافتیم نقل می‌کنم.^۱

علامه مجلسی در مقدمه *بحارالانوار* گفته: با خود عهد بستم نیز مطالبی که در *بحارالانوار* می‌آورم، از کتب معتبر و معروف و مشهور^۲ باشد و درباره جزیره خضراء گفته است: علت این که آن را در باب جداگانه‌ای بیان کرده‌ام، این است که آن را در کتاب معتبری پیدا نکرده‌ام و تنها به این سبب که شامل نام دیدارکنندگان حضرت مهدی علیه السلام است و امور شگفت‌آوری در این بیان شده است، آن را آورده‌ام. از این سخن استفاده می‌شود که علامه مجلسی هر چند داستان جزیره خضراء را نقل کرده، اما صحت آن را نپذیرفته است اگر غیر این بود، باید آن را در باب هجدهم - ذکر من رآه صلوات‌الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهیرین - بیان می‌کرد.

اشکال:

عنوان باب ۱۸ «ذکر من رآه» و عنوان باب ۲۴ «ذکر من رآه عليه السلام فی الغيبة الكبرى قریباً من زماننا» است. یعنی: عنوان این باب در مورد کسانی است که در زمان علامه مجلسی یا نزدیک به زمان او، حضرت را دیده‌اند. با این که عنوان باب ۱۸ ویژه ملاقات‌های زمان علامه مجلسی نیست و شاید علت بیان آن در باب ۲۴، همین موضوع باشد.

پاسخ:

اگر علامه، این داستان را پذیرفته بود، لازم نبود باب جداگانه‌ای برای آن بگشاید یا حداقل باید به علت بیان آن اشاره می‌کرد؛ با این که علت یادآوری آن را در باب

۱. وجدت رسالة مشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء في البحر الأبيض أحببت إيرادها لاشتمالها على ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب و إنما أفردت لها باباً لأنني لم أظفر به في الأصول المعتبرة و لنذكرها بعينها كما وجدتها، *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۵۹، ج ۲، بيروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۲. *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۱۰-۲۴.

۲۴، عدم اعتبار داستان، بیان کرده است.

۳ - در مورد وجود این داستان در کتاب *حدیقة الشیعة*، تذکر این مطلب لازم است که انتساب کتاب *حدیقة الشیعة* به مقدّس اردبیلی مورد تردید است، از این‌رو، نمی‌توان با قطعیت، نقل داستان را به او نسبت داد.

۴ - حُرّ عاملی نیز، تمام داستان را نقل نکرده؛ بلکه بخشی از آن را آورده. از سویی آن را به *بحار الأنوار* نسبت داده و مسؤولیت آن را به عهده آن قرار داده و گفته است: «بتمامها مؤلف بحار الأنوار و قال اقتصرت منها علی محل الحاجة.»^۱

۵ - وحید بهبهانی - در بحث نماز جمعه که آیا از امور مربوط به امام معصوم است یا کسی که امام معصوم وی را نصب کرده - گفته است: افزون بر اجماعات منقول و فراوان که با آثار [= غیر روایت] و اعتباراتی [= نکاتی] که در رساله بدان اشاره کردم، تأیید می‌شود... از جمله آن آثار، داستان آن مرد مازندرانی است که به جزیره حضرت صاحب علیه السلام رسیده است. البته این روایت با صدای رسا اعلام می‌دارد که اقامه نماز جمعه به امام و جانشین خاص او اختصاص دارد.^۲

آری؛ او پس از آوردن اجماعات و روایات، این حکایت را مؤید آن‌ها قرار داده است؛ بدین ترتیب، مشخص می‌شود به این داستان اعتماد نداشته و گرنه آن را در جایگاه دلیل، یادآور می‌شد، نه مؤید.

۶ - سیّد بحر العلوم نیز به این داستان اعتماد نکرده، زیرا در مقام بیان موقعیت سیّد مرتضی گفته است: داستان جزیره خضراء و دریای سفید دلالت بر فضیلت و مقام والای سیّد دارد... و این مرتبه والایی است که - اگر نقل صحیح باشد - چیزی با آن برابری نمی‌کند.^۳

جمله: «اگر این جریان صحیح باشد» نشانه عدم اعتماد و استناد به این داستان

۱. شیخ حُرّ عاملی، *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۷۰۷.

۲. هذا مضافاً إلى الإجماعات المنقولة الكثيرة جداً المتأيدة بالآثار و الإعتبار التي أشرت إليها في الرسالة (مع أن المنقول بخبر الواحد يشمل ما دل على حجية خبر الواحد) و من الآثار حكاية المازندراني الذي وصل إلى جزيرة الصحاب عليهم السلام و هي تنادي بالاختصاص بالإمام و منصوبه. *الحاشية على مدارك الأحكام*، ج ۳، ص ۱۸۷، ج اول، آل البيت.

۳. و في قصة جزيرة الخضراء و البحر الأبيض... ما يدل على فضل عظيم للسيد... و هذه مرتبة جليلة لا يعادلها شيء لو صح النقل، وحید بهبهانی، *الفوائد الرجالية*، ج ۳، ص ۱۳۶، بی جا، بی نا، بی تا.

است؛ یعنی شخص وی این نقل را نپذیرفته و گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، دلالت بر عظمت جایگاه سید مرتضی دارد.

۷ - جمله قاضی نورالله شوشتری که گفته است: محافظت آن بر هر مؤمنی لازم است، آیا در مورد داستان جزیره خضراء است یا درباره کتابی که داستان در آن نقل شده است؟ با مراجعه به سخن او مشخص می‌شود جمله فوق، درباره کتاب اثبات وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام عنوان شده است. این کتاب را محمد بن اسدالله شوشتری به دستور سلطان صاحب قرآن، نوشته و ترجمه رساله جزیره خضراء را در ذیل این کتاب یادآور شده است.

قاضی نورالله درباره این کتاب گفته است: و آن رساله، کتاب ارزشمندی است که محافظت و نگهداری از آن بر مؤمنین واجب است.^۱

وانگهی آن گونه که از کتاب *الندریعه*^۲ استفاده می‌شود، ظاهراً این سخن از شمس‌الدین محمد بن اسدالله شوشتری است، نه قاضی نورالله شوشتری.

۸ - کتاب سید شبر به دست ما نرسیده و یکی از معاصران او ضمن شرح حال و آثار وی، کتاب جزیره خضراء را نام برده است. و این گفته نمی‌تواند، دلیل بر قبول آن داستان باشد، زیرا مشخص نیست شبر در مقابل پذیرش و تأیید داستان بوده یا در مقام مذمت و رد آن قرار داشته است. از سویی، مشخص نیست کدام داستان را نقل کرده، شاید ماجرای انباری را آورده است که اشکالات کمتری در پی دارد.

۹ - کتاب *جلاء العیون تُسبِر*، در اصل، ترجمه و شرح کتاب *جلاء العیون* مجلسی است و کتاب مستقلی به شمار نمی‌آید؛^۳ هر چند این داستان در متن فارسی *جلاء العیون* نیامده و از افزوده‌ها و شروح شبر تلقی می‌شود.

بنابراین، از مطالبی که یادآوری شد به این نتیجه می‌رسیم که تا اندازه‌ای به این داستان توجه شده و نمی‌توان گفت مهمل به تمام معنا است؛ اما مورد قبول نیز قرار نگرفته است. آقابزرگ تهرانی در این باره می‌گوید:

۱. و هی رساله جلیلة یجب علی المؤمنین محافظتها، *الندریعه*، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۵.

نخستین اشکال این داستان این است که آن را از طریق «وجاده» یعنی یافتن در کتابی و بدون نقل مستقیم از شخصی به دست آوردیم و از نقل کننده این جریان بی‌اطلاعییم؛ جز این که در آن مجلس، شخص محترمی حضور داشته است. دومین اشکال: سند این داستان است که در برگزیده تاریخ‌های متناقض با متن است.

سومین اشکال این متن: مشتمل بودن آن بر امور شگفتی است که قابل انکار است. و موضوعی که این گونه باشد، انگیزه علما از نقل آن در کتاب‌های مورد اعتماد خود، این نیست که به آن اعتماد دارند یا حکم به صحت آن کرده باشند و یا باید اعتقاد به صحت و صدق آن داشته باشیم... هرگز چنین نیست و مقام آنان، از بیان این گونه مطالب دور است؛ بلکه هدف آنان از آوردن این داستان‌ها، تنها یادی از محبوب و نامی از دیار و مکان او و گوش فرا دادن به آثار و سخنان اوست تا از راز طول عمر و ادامه حیات و زندگی آن حضرت در منتهای نعمت و بهترین حالات زندگی پرده بردارند و در مورد وضعیت سلطنت و حکومت وی برای خود و فرزندانش و استقرار آنان در پاره‌ای از بلاد پهناور، رفع شبهه نمایند. گفتنی است: این اقتدار و حاکمیت را خدای عزوجل فراهم آورده و کسی را که خدا نخواهد، نمی‌تواند به آن حدود و حریم دست یابد.

علما، در برابر کسانی که دین و اعتقادات را مورد استهزا قرار می‌دهند و می‌گویند: چرا آن ساکن سرداب، پس از هزار سال بیرون نمی‌آید و از نعمت‌های دنیا چگونه بهره می‌برد؟ و خوراک و پوشاک او و دیگر امور لازمه زندگی و حیات بشری وی چگونه است؟ به این حکایات اشاره می‌کنند.

علمای ما با بیان این قضایا بر ضعف عقل و خرد این گروه، استدلال می‌کنند، زیرا کسی که دارای عقل و خرد و معتقد به خدا و رسول و قرآن باشد همین آیه مربوط به حضرت یونس، برای اثبات قدرت خدا، در جهت تهیه تمام وسایل ادامه حیات و زندگی حضرت مهدی علیه السلام کافی است. آن‌جا که می‌فرماید: (اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند)!

۱. (قُلْ لَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)، صافات (۳۷): ۱۴۲ و ۱۴۴.

بدین ترتیب، خدای عزوجل، از قدرت خود بر زنده نگاه داشتن نهنگی که یونس را بلعیده بود و زنده نگاهداشتن شخص حضرت یونس تا روز قیامت، خبر داده است. اگر کسی احتمال دهد منظور از آیه شریفه، نگاهداشتن جسد یونس در شکم نهنگ است و در روز قیامت او را زنده می‌کند، این احتمال از جهات مختلفی که روشن نیز می‌باشد، بعید به نظر می‌رسد.^۱

مطالب یاد شده را آقا بزرگ تهرانی، در مورد سرگذشت جزیره خضراء ابن انباری بیان کرده است.

ب. منابع نقل داستان انباری

- ۱ - محقق نوری در *جنة المأوی*^۲ و *نجم الثاقب*^۳؛
- ۲ - شیخ زین‌الدین بیاضی عاملی در *صراط المستقیم*^۴ آن را به نحو فشرده آورده است؛
- ۳ - ابن طلوس در *جمال الأسبوع*؛
- ۴ - سید نیلی در کتاب *السلطان المفرج عن اهل الایمان*؛
- ۵ - محقق جزایری در *انوار النعمانية*؛

۱. و بالجملة لم تصل هذه الحكاية إلینا إلا بالوجدادة و لم نعرف من احوال الحاکی لها إلا أنه كان رجلاً محترماً فی ذلك المجلس و قد اشتمل سندها على عدة تواریخ تناقض ما فی متنها و اشتمل متنها على امور عجیبة قابلة للانکار و ما هذا شأنه لا يمكن أن يكون داعی العلماء من إدراجه فی كتبهم المعتمدة بیان لزوم الاعتماد علیها أو الحكم بصحتها مثلاً أو جعل الاعتقاد بصدقها واجباً حاشاهم عن ذلك بل إنما غرضهم من نقل هذه الحكایات مجرد الاستیناس بذكر الحبيب و ذکر دیاره و الاستماع لآثاره مع ما فیها من رفع الاستبعاد عن حیاته فی دارالدنیا و بقاءه متنعماً فیها فی أحسن عیش و أفره حال، بل مع السلطنة والملک له و لأولاده و استقرارهم فی ممالک واسعة هتياً الله لهم لا یصل إليها من لم یرد الله وصوله و قد احتفظ العلماء بتلك الحكایات فی قبال المستهزئين بالدين بقولهم «لم لا یخرج جلیس السرداب بعد ألف سنة و کیف تمتعه بالدنیا و ما أكله و شربه و لبسه و غيرها من لوازم حیاته؟» و هم بذلك القول یرهنون على ضعف عقولهم، فمن كان عاقلاً مؤمناً بالله و رسوله و كتابه یكفیه فی اثبات قدرة الله تعالى على تهیئة جميع الأسباب المعیشة فی حیاة الدنیا له ﷻ، قوله تعالى فی الصافات (و لولا أنه كان من المسبحین لبث فی بطنه إلى یوم یبعثون) الصریح فی أن یونس لو لم یکن من المسبحین لكان یلبث فی بطن الحوت على حاله إلى یوم یبعث سائر البشر. فأخبر الله تعالى بقدرته على إبقاء الحوت الذی التقم یونس و على إبقاء یونس على حاله فی بطنه و لبثه فیة كذلك إلى یوم بعث الناس و احتمال اراده موت یونس یزهاق روحه و لبث جسده فی بطن الحوت إلى یوم بعثه و إحيائه مخالف للظاهر من جهات کمال لا یخفی. *الندریعه*، ج ۵، ص ۱۰۸، پاورقی.

۲. *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۲۱۳.

۳. *نجم الثاقب*، ص ۳۰۰ - ۳۸۰.

۴. ج ۲، ص ۲۶۴.

بررسی منابع و نقل‌ها

سید بن طاووس، خود به نقل داستان نپرداخته؛ بلکه عبارتی را نقل می‌کند که برخی از آن برداشت کرده‌اند وی به این داستان توجه داشته است. او می‌گوید: روایتی با سند متصل یافتیم که در آن آمده بود امام مهدی - صلوات‌الله علیه - دارای فرزندی است که فرمانروایان امور کشورها و مناطقی از دنیا می‌باشند و این فرزندان، در اخلاق و کمال بالاترین مقام را دارا هستند.^۱

محدث نوری با استفاده از این عبارت که منظور ابن طاووس، جزیره خضراء است، می‌گوید: ظاهراً؛ بلکه به یقین، اشاره به این روایت دارد و خدا عالم است.^۲ اشکال این است که زمان حیات سید بن طاووس بعد از سرگذشت نخست (طیبی) بوده و در هر دو ماجرا، موضوع فرزندان حضرت مهدی آمده است. و اگر گفته شود: منظور سید، سرگذشت دوم بوده، ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه برخلاف آن دلیل داریم. بنابراین، نمی‌توان گفت سید، این داستان را پذیرفته است.

محور دوم: بررسی سندی داستان‌ها

أ. داستان طیبی (جزیره خضراء معروف)

در این داستان، شناخت دو تن، یکی علی بن فاضل، دیگری فضل بن یحیی طیبی برای ما دارای اهمیت است و باید شرح حال آن دو بررسی شود.

۱. علی بن فاضل

توثیقات:

بعضی معاصران یا قریب به معاصران، وی را توثیق کرده‌اند از جمله:

۱. نه‌اوندی؛

وی می‌گوید: او دانشمندی بزرگوار، مردی پرهیزکار و در زهد و تقوا، یگانه روزگار است.

۱. و وجدت رواية متصلة الإسناد بأنّ للمهدى - صلوات الله عليه - أولاد جماعة ولاية في أطراف بلاد البحر على غاية عظيمة من صفات الأبرار، و جنة المأوى ضمن بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۲۰.
۲. و الظاهر بل المقطوع أنه إشارة إلى هذه الرواية و الله العالم، نجم التاقب، ص ۲۹۶.

۲. مترجم کتاب جزیره خضراء در فضیلت و وثاقت علی بن فاضل می‌نویسد: همین بس که فقیهی چون وحید بهبهانی، طبق نقل او فتوا داده و دانشمندی چون خُرّ عاملی، داستان او را در کتاب اعتقادی اثبات الهداء آورده و علمای رجال و تراجم، نظیر بحرالعلوم و اسدالله شوشتری و سید عبدالله شبر و صاحب روضات، به داستان او استناد کرده‌اند و فقیهی چون شهید اول، داستان او را نگاشته و فقیه دیگری مانند محقق کرکی، آن را ترجمه کرده است و محدث مجلسی و میرزا عبدالله افندی و نوری، داستان مزبور را در کتاب خود آورده و تقوا و پرهیزکاری علی بن فاضل را ستوده‌اند.^۱

تضعیفات:

برخی نیز او را تضعیف کرده‌اند. ظاهراً هیچ یک از معاصران علی بن فاضل، وی را توثیق نکرده‌اند. آری؛ کسانی که صد سال پس از او آمده‌اند، وی را توثیق کرده‌اند. ظاهراً مدرک توثیق نیز خود داستان است و این مطلب خود، مستلزم دور باطل است. سید جعفر مرتضی می‌نویسد: هیچ یک از معاصران وی، او را توثیق نکرده‌اند و تنها بعضی از کسانی که صد سال پس از او آمده‌اند، وی را توثیق نموده‌اند. ظاهراً دلیل آن‌ها نیز خود روایت جزیره خضراء است.

علی بن فاضل در متن داستان، خود را چنین ستوده است: «ای آقای من! آیا من از جمله بندگان مخلص او هستم با این که او را ندیده‌ام؟!^۲ و این خود، در اعتبار او، ایجاد شبهه می‌کند؛ چنان که امام خمینی علیه السلام به این مینا اشاره کرده است.^۳ از سویی، معاصران علی بن فاضل مانند علامه حلی و ابن داوود، به او و داستان وی با این که مسأله مهمی بوده، اشاره‌ای نکرده‌اند.^۴

۱. نجم الناقب، ص ۲۹۶؛ ریاض العلماء، ص ۱۷۵.

۲. یا سیدی انا من جمله عبیده المخلصین و لا رأیته، شوشتری این تعریف‌ها را بر ساده لوحی حمل کرده و گفته است: «شاید او در اوج بیماری و تب بوده است؛ چون خود به بیماری اقرار کرده و شاید در خواب دیده باشد» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۲).

۳. جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ج ۳، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۵۲.

۴. این دو بزرگوار، از رجالیان بزرگ و هر دو، در علم رجال صاحب تألیف هستند؛ اما هیچ کدام به علی بن فاضل و داستان او اشاره‌ای نکرده‌اند.

وانگهی علی بن فاضل این ماجرا را در حضور طیبی و جمع بسیاری که برای شنیدن داستان و دیدن شیخ آمده بودند، بازگو کرده؛ ولی هیچ کس غیر از طیبی آن را نقل نکرده است.

تنها، طیبی این سرگذشت را از شیخ شمس‌الدین بن نجیح حلی و جلال‌الدین عبدالله بن حرام نقل کرده و هیچ کس دیگر از این دو تن، مطلبی در مورد جزیره خضراء روایت نکرده است.

بررسی توثیقات و تضعیفات

۱ - صاحب‌العقبی‌الحسان (نهادندی) که علی بن فاضل را توثیق کرده، خود از معاصران است. وی چنین ویژگی‌هایی را برای علی بن فاضل که در قرن پنجم و ششم می‌زیسته، چگونه احراز کرده است؟ اگر از طریق خود داستان باشد که دَوْر لازم می‌آید و اگر از طریق دیگری است، آن طریق کدام است؟ آیا گفته گذشتگان و دیدگاه آنان است؟ که این موضوع نیز نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا چنین مطلبی در کتب رجالی وجود ندارد و کسی متعرض شخصیت وی نشده است.

۲ - همان گونه که قبلاً اشاره شد، وحید بهبهانی، براساس این داستان و نقل علی بن فاضل فتوا نداده؛ بلکه آن را به عنوان مؤید بیان کرده است.

۳ - نقل شیخ حرّ عاملی در *اثبات الهداة* - به گونه‌ای فشرده - دلیل بر پذیرش این موضوع نیست. در این کتاب، حدود بیست هزار روایت آمده، آیا می‌توان مدعی شد وی همه را پذیرفته است؟

۴ - سیّد بحرالعلوم گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، قابل استناد است؛ بنابراین، وی نیز سخن علی بن فاضل را نپذیرفته است.

۵ - محقق شوشتری نیز به صراحت، سند هر دو داستان را غیر معتبر می‌داند و علامه مجلسی به بی‌اعتباری داستان نخست اعتراف کرده است.

۶ - نگارش داستان، اعم از پذیرش آن است. از این رو، نگارش این داستان توسط شهید اول نیز دلالت بر پذیرش سخن علی بن فاضل ندارد.

۷ - در ترجمه کرکی نیز دو اشکال وجود دارد: ۱ - انتساب آن به محقق کرکی مشخص نیست. ۲ - ترجمه کردن مطلبی، نشانگر پذیرش آن مطلب نخواهد بود.

۸ - نقل افرادی مانند علامه مجلسی و دیگران نیز نمی‌تواند دلیل بر پذیرش آن باشد

و نقل داستان توسط علامه مجلسی در بابی مستقل، خود مؤید این موضوع است.
۹ - در کتب مجلسی، افندی و نوری، سخنی، دلیل بر ستایش علی بن فاضل نیافتیم.

۲. فضل بن یحیی طیبی

توثیقات:

۱ - شیخ حرّ عاملی می‌گوید: فضل بن یحیی کاتب، از شهر واسط، شخصیتی است با فضیلت و عالمی است بزرگوار و کتاب *کشف الغمّة* را از مؤلف آن (اربلی) شنیده و نقل کرده و به خط خود آن را نوشته است و مقابله و تصحیح نموده و اجازه نقل آن را نیز از مؤلف، دریافت کرده است.^۱

۲ - آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: ابوالفتح اربلی به او اجازه داده است و وی از کسانی است که کتاب *کشف الغمّة* را استنساخ نموده و اربلی، کتاب را برایش خوانده و او شنیده است.

۳ - دیدگاه آیت‌الله خویی: به آقای خویی نسبت داده‌اند بعد از آن که فضل بن یحیی را به عنوان دانشمندی بزرگ ستوده می‌گوید: فضل بن یحیی در واسط به نگارش اشتغال داشته و *کشف الغمّة* را از مؤلفش علی بن عیسی اربلی روایت کرده است. او کتاب یاد شده را به خط خود نوشته و با نسخه مؤلف تطبیق کرده است و در سال ۶۹۱ هـ.ق از صاحب *کشف الغمّة* اجازه، دریافت کرده است.

نقد و بررسی توثیقات و تضعیفات

۱ - سخن حرّ عاملی، توثیقی برای طیبی محسوب نمی‌شود، زیرا کلمه جلیل، بر وثاقتِ شخص دلالت ندارد و داشتن اجازه روایت از اربلی نیز نمی‌تواند دلیل بر وثاقت او باشد.

۲ - از سخن علامه آقا بزرگ تهرانی استفاده می‌شود، طیبی از شاگردان اربلی بوده و این معنا نیز نمی‌تواند وثاقت او را ثابت کند.

۳ - آنچه به آقای خویی نسبت داده شده، در واقع سخن او نیست؛ بلکه با دقت

۱. شیخ مجدالدین الفضل بن یحیی علی بن المظفر بن الطیبی الکاتب بواسط فاضل عالم جلیل بروی کتاب *کشف الغمّة* عن مؤلفه علی بن عیسی اربلی کتبه بخطه و قابله و سمعه عن مؤلفه و له منه اجازة سنة ۶۹۱...، شیخ حرّ عاملی، امل الآمال، تحقیق سید احمد حسینی، ص ۲۱۸، بغداد، مکتبة الاندلس، ۱۴۰۴ ق.

در سخن وی مشخص می‌شود که او سخن خُرّ عاملی را بدون هیچ گونه اظهار نظری نقل می‌کند؛ بنابراین، آن چه بیان شده دیدگاه آقای خویی نمی‌تواند باشد؛ بلکه او اصل روایت و داستان را غیر معتبر می‌داند. طی استفتائی از او سؤال شده است: «در بحارالانوار داستانی است در مورد جزیره خضراء که آن را علی بن فاضل به تفصیل بیان می‌کند. در این داستان، به مسأله اباحه خمس اشاره شده است. برخی شیعیان به استناد این روایت می‌گویند: پرداختن خمس در زمان غیبت واجب نیست. نظر جنابعالی در این باره چیست؟» آیت‌الله خویی در پاسخ می‌گوید: «روایت مذکور، اعتباری ندارد.»

بنابراین، برداشتها و اظهارات برخی معاصران^۳ در مقام تقویت و تأیید سرگذشت جزیره خضراء، مورد مناقشه و ایرادهای جدی است و مطالبی که به بزرگان ما نسبت داده شده، کاملاً دور از واقعیت است.

نکاتی درباره سند

افزون بر این، نکات دیگری در مورد سند این داستان قابل یادآوری است:

۱ - فردی که می‌گوید: در خزانه امیرمؤمنان علیه السلام ... رساله‌ای به خط شیخ فاضل عامل فضل بن یحیی طیبی یافتیم کیست؟ مطمئناً این شخص، علامه مجلسی نیست، زیرا وی به صراحت می‌گوید: این داستان را از رساله دیگری نقل می‌کنم. بحرانی نیز می‌گوید: برخی بزرگان فرموده‌اند: این حدیث را به خط شیخ فاضل ... یافته‌ایم.

۱ - باید گفت: سخن بحرانی نیز دلالت ندارد مستقیماً این موضوع را از راوی شنیده باشد. وانگهی به فرض که بپذیریم مستقیماً آن را از راوی نقل کرده، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه ممکن است محقق بحرانی او را دیده و بدون واسطه داستان را از او شنیده؛ ولی علامه مجلسی - که معاصر وی بوده - او را ندیده

۱. سید ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۳، ص ۳۱۶، ج ۵، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ ق.
 ۲. «الروایة المذكورة لیست معتبرة و قد وردت الروایات المعتبرة ایضاً لکن لم یکن مفادها الحلیة للمکلف بأداء الخمس...»، *مسائل و ردود*، ص ۱۲۵، مسأله ۳۵۱.
 ۳. مترجم کتاب جزیره خضراء.

است؟! این امر بعید به نظر می‌رسد!

از سوئی، علامه مجلسی چرا به نقل از یک رساله متداول، بسنده کرده و درباره نویسنده و صاحب آن تحقیق نکرده تا حقیقت را از او بپرسد.؟!

۲ - شخص مجهولی که می‌گوید: رساله‌ای به خط طیبی یافته‌ام، چگونه توانسته خط طیبی را شناسایی کند؟ آیا خط طیبی که صدها سال قبل از این راوی مجهول، از دنیا رفته است، بین مردم، چنان مشهور و معروف بوده که حتی این فرد مجهول الحال نیز آن را شناخته است؟ شاید حقیقت امر بر این شخص مشتبه شده باشد، زیرا وقتی دیده طیبی این داستان را روایت کرده، تصوّر نموده حتماً کاتب آن نیز طیبی است؛ با این که بین این دو، ملازمه‌ای نیست.

۳ - در روایت، مطلبی از سخنان علی بن فاضل است که موجب سوءظن می‌شود. وی می‌گوید: من تردید ندارم که او از دمشق، همراه ما بود. و در کتاب تبصرة السولی افزون بر آن، گفته است: و تا جزیره اندلس با ما همراه بود. سپس می‌گوید: به او گفتم: آیا هنگام سفر از دمشق به مصر. با ما بودی؟ گفت: خیر. گفتم: و از مصر به اندلس، با ما نبودی؟ گفت: به خدا سوگند! با شما نبودم. و علی بن فاضل به گفته آن شخص، اکتفا کرده است.

۴- محقق شوشتری می‌گوید: شاید ناقل این دو داستان، از دشمنان شیعه بوده که چنین داستانی را ساخته و پرداخته است تا حقایق را وارونه جلوه دهد. از کجا مشخص است ناقل این داستان مانند معقل - غلام عبیدالله بن زیاد - نبوده که نزد مسلم بن عوسجه راه یافت و به او گفت: من مردی از اهالی شام هستم که خدا بر من منت نهاده تا دوستدار اهل بیت باشم با این که این مرد خبیث، جاسوس عبیدالله بود.

آقا بزرگ تهرانی نیز گفته است: ... طیبی کوفی نیز این داستان را از دو شیخ فاضل شمس‌الدین حلّی و جلال‌الدین عبدالله بن حرام نقل می‌کند. این دو نفر نیز داستان را در سامرا از علی بن فاضل شنیده‌اند. بدین ترتیب، طیبی این داستان را شفاهی از بازگوکننده آن در سامرا شنیده است. در این صورت، اگر این داستان توسط، طیبی ساخته و پرداخته شده باشد، نقل‌کننده و راویان، همه خیالی هستند.^۱

۱. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۱۴۵.

یعنی آقا بزرگ تهرانی نیز احتمال ساختگی بودن داستان را داده است.

نتیجه

این داستان از نظر سند مورد خدشه است و هیچ گونه راهی برای تصحیح و جبران آن به نظر نمی‌رسد.

ب. داستان انباری

کمال‌الدین احمد بن محمد بن یحیی انباری در سال ۵۴۳ ق (حدوداً نهمصد سال پیش) می‌گوید: روزی در ماه رمضان، نزد عون‌الدین یحیی بن هبیره وزیر بودیم و گروه دیگری نیز حضور داشتند. بعد از افطار، بیشتر حاضران، رخصت طلبیده و رفتند و تنها عده‌ای حاجی ماندند. در آن شب، کنار وزیر، مردی نشسته بود که وزیر، او را بسیار احترام می‌کرد و عزیز می‌داشت؛ ولی من او را نمی‌شناختم. مجلس تمام شد و حاضران برخاستند تا به منازل خود بروند. خدمت‌کاران وزیر، خبر دادند که: باران، به شدت می‌بارد و راه عبور بر مردم بسته شده است. وزیر، مانع رفتن ما شد و دوباره همگی نشستیم. از هر دری، سخنی به میان آمد تا رشته سخن به مذاهب و ادیان کشیده شد. وزیر، در مذمت شیعه بسیار تندروی می‌کرد و به پیروان این مذهب، ناسزا می‌گفت. در این اثنا، شخص مورد احترام وزیر که کنار وی نشسته بود گفت: جناب وزیر! اگر اجازه دهید، ماجرای را از شیعیان که خود با چشمانم دیدم، نقل کنم. وزیر، لحظه‌ای اندیشید و آن‌گاه اجازه داد. آن مرد گفت: من در شهر باهیه، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و با عظمت، رشد کرده‌ام. این شهر، هزار و دویست روستا دارد و عقل، از کثرت جمعیت آن، حیران است. تمام مردم آن شهر و روستاها و جزایر اطراف آن مسیحی‌اند.

من با پدرم به قصد تجارت از باهیه، بیرون آمدیم و سفر پرخطر دریا را اختیار کردیم. به هنگام حرکت بر روی دریا، دست تقدیر الهی، کشتی ما را به سوی جزایر سرسبز و خرمی برد. در آن جزایر، بوستان‌های زیبا و جویبارها و چشمه‌سار پر آب زیادی دیده می‌شد. با شگفتی از ناخدای کشتی، نام آن جزایر را پرسیدم؛ گفت: نمی‌دانم، زیرا تا کنون به این جزایر نیامده‌ام. به نخستین جزیره که رسیدیم، از کشتی پیاده و وارد آن جزیره شدیم. شهری دیدیم بسیار تمیز و خوش آب و هوا و در نهایت لطافت و پاکیزگی. از مردم آن‌جا نام آن شهر را پرسیدیم. گفتند: نام این

شهر مبارکه و نام حکمرانش نیز طاهر است.

گفتم: کارگزاران و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما را ببینند و مالیات خود را بردارند و ما معامله و خرید و فروش را آغاز کنیم؟
گفتند: حاکم این شهر، گماشته و یار و یآوری ندارد؛ بلکه بازرگانان خود، باید خراجشان را به خانه حاکم ببرند و به او بدهند.

ما را راهنمایی کردند تا به منزل او رسیدیم. چون وارد شدیم، مردی صوفی مسلک و صافی ضمیر دیدیم که لباسی از پشم پوشیده و عبایی زیر پای خود انداخته و دوات و قلمی پیش روی خود نهاده بود. با دیدن ما، قلم به دست گرفت و شروع به نوشتن کرد. شگفت‌زده شدم سلام کردم و او پاسخ داد و ما را احترام نمود. پرسید: از کجا آمده‌اید؟ وضعیت خود را برای او شرح دادیم.

او گفت: اهل ذمه؛ جزیه خود را بدهند و بروند و تنها مسلمانان بمانند. پدرم، جزیه خود و من و سه نفر دیگر را داد و نه نفر دیگر نیز که یهودی بودند، جزیه خود را پرداختند.

سپس به شهر دیگری به نام زاهره رفتیم. شهری بسیار زیبا و دلگشا و مشرف به دریا بود. طول و عرض این شهر پر سرور، به اندازه‌ای بود که یک اسب تندرو، کمتر از دو ماه نمی‌توانست آن را بپیماید. کوهی مانند نقره سفید آن شهر را احاطه کرده بود. صمیمیت و مهربانی در این شهر موج می‌زد به گونه‌ای که گرگ و میش با هم انس و الفتی داشتند. اگر کسی حیوانی را به زراعت کسی می‌فرستاد، آن جانور حتی یک برگ از آن باغ و مزرعه نمی‌خورد و به جایی آسیبی نمی‌رساند. مردم آن، بهترین آداب و رسوم اجتماعی را داشتند و در راستی و امانت و دیانت، بی‌همتا بودند. هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای بر زبان نمی‌راندند و غیبت و سخن‌چینی نمی‌کردند. وقت نماز، که فرا می‌رسید و مؤذن بانگ نماز برمی‌داشت، همگی از مرد و زن به نماز حاضر می‌شدند.

آن‌گاه، خدمت حاکم آن شهر رسیدیم. ما را به باغی آراسته که در میان آن گنبدی عظیم و زیبا وجود داشت درآوردند. حاکم، در آن مکان بر تختی نشسته بود و جمعی در خدمت او کمر اخلاص بسته بودند. حدود هشت روز در خدمت آن حاکم بودیم. پس از آن به سمت شهری حرکت کردیم که آن را رابقه می‌گفتند و حاکم

آن، قاسم بن صاحب‌الامر نام داشت. این شهر نیز همانند شهر پیشین بود. خلاصه، پس از این سه شهر، دو شهر دیگر در این منطقه وجود داشت: یکی صافیه، که سلطان آن، ابراهیم بن صاحب‌الامر و دیگری عنایس و سلطان آن، هاشم بن صاحب‌الامر نام داشت. این دو شهر نیز در زیبایی و دل‌گشایی، همانند آن سه شهر بودند. آن مرد مسیحی، سپس به وزیر گفت: طول و عرض این پنج شهر، به اندازه یک سال راه است و جمعیت آن، نامحدود است و همگی شیعه هستند. حاکمان این شهرها، فرزندان امام زمان‌اند.

در آن سال که ما آن‌جا بودیم، قرار بود حضرت ولی‌عصر، به شهر زاهره تشریف‌فرما شود. مدتی در انتظار آن حضرت ماندیم؛ ولی سرانجام موفق به دیدارش نگشتیم و روانه شهر و دیار خود شدیم؛ اما دو نفر از ما به نام‌های روزبهان و حسان، برای دیدار آن حضرت، آن‌جا باقی ماندند.

این داستان شگفت که به پایان رسید، وزیر از جا برخاست و به اتاق ویژه خود رفت و سپس یکایک ما را به حضور طلبید و از ما قول گرفت این ماجرا را برای کسی نقل نکنیم.^۱

مدرک این داستان:

تمام ناقلان، این داستان را از کتاب *التعازی عن آل محمد* و *وفات النبی* تألیف ابوعبدالله محمد بن علی علوی حسینی، به این شرح نقل کرده‌اند: آقا بزرگ تهرانی درباره این کتاب می‌گوید: کتاب تعازی در مورد تعزیت و تسلیت است و با ذکر وفات پیامبر *آغاز شده و در ادامه درباره وفات فرزندان پیامبر* بحث کرده است و در پایان نیز درباره شهرهای فرزندان حضرت حجت پیوسته‌هایی دارد. این کتاب تألیف ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن بن عبد‌الرحمن علوی حسینی است. یک نسخه از آن در کتابخانه حضرت علی بن موسی الرضا *بوده است که محقق نوری از آن نسخه‌برداری کرده و در کتاب خود مستدرک الوسائل از آن*

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۳ - ۲۲۱؛ نجم‌التاقب، ص ۳۰۰ - ۳۸۰.

نقل حدیث می‌کند^۱

آقا بزرگ تهرانی، طریق به مؤلف را با عبارت: شیخ جلیل ابوالعباس احمد بن حسین در سال ۵۷۱ به من خبر داد، نقل می‌کند.^۲

سپس به نقل سند پرداخته و آن را به محمد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن صاحب تعازی، متوفای سال ۴۴۳ هـ.ق می‌رساند؛ یعنی مؤلف در قرن پنجم می‌زیسته و معاصر شیخ طوسی بوده است. با این که این داستان، مربوط به سال ۵۴۳ هـ.ق است. و از جمله «و در پایان نیز ... پیوسته‌هایی دارد» استفاده می‌شود که این جمله، از مؤلف نمی‌باشد و مشخص نیست چه کسی آن را افزوده است، زیرا بعید است وی از سال ۴۴۳ هـ.ق که کتابش را نقل کرده است تا ۵۴۳ هـ.ق - مدت یک قرن - یا بیشتر عمر کرده باشد.

قرینه دوم، عبارت *الندریعه* است که می‌گوید: «و ألحق بآخره» یعنی این داستان، جزء کتاب *التعازی* نبوده و بعدها به آن ضمیمه شده است. بر این اساس، مشخص نیست این جریان مربوط به چه کسی است و چه کسی آن را به آخر کتاب *التعازی* افزوده است.

از سویی، در سند این داستان باید درباره دو نفر بحث و بررسی شود: ۱. کسی که این داستان برای او اتفاق افتاده و خود، جزیره را دیده است. ۲. کمال‌الدین انباری، کسی که داستان را شنیده و نخستین نقل کننده آن است.

۱- کسی که داستان برای او اتفاق افتاده است: بزرگ‌ترین اشکال در سند داستان انباری، از همین جا آغاز می‌شود، زیرا هیچ کس نام او را نمی‌داند و فقط گفته شده: وی میهمان عون‌الدین، هبیره وزیر^۳ بوده و نزد او از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده است. وانگهی شخص نامبرده فردی نصرانی بوده و همین موضوع موجب اعتماد اندک

۱. التعازی فی ذکر ما يتعلق بالتعزیه و التسلیة مبتدئاً فیہ بذکر وفات النبی و ما ناله عند موت أولاده و ألحق بآخره ذکر بلاد أولاد الحجّة ﷺ و هو للشریف الزاهد ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن العلوی الحسینی، *الندریعه*، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲. اخبرنی الشیخ الجلیل ابوالعباس احمد بن الحسین فی سنة احدى و سبعین و خمسأة سنة؛ همان، ج ۵، ص ۱۰۷، پاورقی.
۳. نام او یحیی بن هبیره و از اهالی دُجیل است. در سن کودکی وارد بغداد شد و به درس پرداخت و پس از پذیرش مسؤولیت‌های متعدد سرانجام از سوی سلطان مسعود سلجوقی به سمت وزارت تعیین شد. وی، آثار و کتاب‌های متعددی دارد. در سال ۵۵۵ هـ.ق در بغداد درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد؛ *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۲۴۳.

ما به نقل او و یا سلب اعتماد می‌شود، زیرا امکان ساختگی بودن داستان، قوت می‌گیرد.

۲ - کمال‌الدین انباری: ظاهراً وی فردی مجهول است و در کتب شیعه و سنی نامی از او به میان نیامده است. امکان دارد وی همان ابوالبرکات ادیب، متولد سال ۵۱۳ هـ.ق باشد که در ۵۷۷ هـ.ق وفات یافت؛ ولی نه توثیقی از عامه و خاصه دارد و نه کسی این جریان را به او نسبت داده است.^۱

بررسی متن

برای بررسی متن داستان جزیره خضرای معروف، بحث را از دو جهت پی می‌گیریم: نخست، تناقضاتی که بین نقل‌های گوناگون داستان وجود دارد. دوم، اشکالاتی که به متن وارد است.

أ. تناقضات بین نقل‌ها

۱. در نقل شوشتری آمده است: مسافت روستایی که علی بن فاضل در آن، بیمار شد، با جزیره، پانزده روز بود که مسافت دو روز آن صحرا و بقیه، آبادی‌های به هم پیوسته بود؛ اما در نقل مجلسی و بحرانی، فاصله بیست و پنج روز، بیان شده است.^۲
۲. در بحارالانوار تعداد امرا و نیروها و یاران حضرت مهدی علیه السلام، ۳۰۰ تن بیان گشته؛ ولی محقق بحرانی تعداد آن‌ها را ۳۱۱ نفر ذکر کرده است.^۳
۳. براساس نقل علامه مجلسی، در داستان جزیره، هیچ گونه یادی از علمای شیعه، جز پنج تن در آن جزیره نبود و طبق نقل بحرانی، علمایی که در جزیره، از آن‌ها سخن گفته می‌شد، سه تن بودند.
۴. در روایت علامه مجلسی، یکی از علمایی که در جزیره از آن‌ها نام برده می‌شد، جعفر بن سعید حلی است؛ ولی بحرانی نام او را جعفر بن اسماعیل حلی بیان کرده است.
۵. راه پیموده شده در دریا را علامه مجلسی شانزده روز و بحرانی شش روز بیان کرده است.

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۲۱، ص ۱۱۳، ج ۹؛ بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق؛ *وفیات الأعیان*، ج ۳، ص ۱۳۹.

۲. *تبصرة الولی*، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۹.

۶. طبق نقل علامه مجلسی، شمس‌الدین، به علی بن فاضل گندم و جو هدیه کرد و او آن‌ها را به ۱۴۰ دینار فروخت؛ اما طبق نقل بحرانی قیمت آن‌ها را ۲۵ دینار طلا و ۲۵ درهم نقره ذکر کرده است.

۷. در متنی که علامه مجلسی بیان کرده، چنین آمده است: شمس‌الدین، پنج درهم از پول آن جزیره را به علی بن فاضل داد و او گفت: این پنج درهم، برای برکت محفوظ است؛ اما در روایت بحرانی آمده است: به هیچ وجه پولی از جزیره خارج نمی‌شود و پولی نیز به جزیره وارد نمی‌گردد.

۸. مدت اقامت علی بن فاضل در روستایی که اهالی آن شیعه بودند و هر سال برای آن‌ها ارزاق فرستاده می‌شد، در داستان علامه مجلسی چهل روز و در داستان بحرانی، یک هفته بیان شده است.

اشکالات فوق زمانی تقویت می‌شود که توجه داشته باشیم در تمام نقل‌ها، داستان به صورت وجاده ذکر شده است؛ یعنی همه گفته‌اند: «فقد وجدتُ فی خزانه امیرالمؤمنین علیه السلام...»، یعنی آن را یافتیم و این موضوع، غیر از شنیدن و سماع است. اکنون این پرسش مطرح است که آیا همه این موارد یک نسخه «وجاده» است یا سه نسخه و به خط طیبی وجود داشته است؟

از سویی، برای حل این تعارضات می‌توان گفت: اگر تعارضی بین متن بحرانی و مجلسی وجود داشته باشد - به ویژه متونی که مجلسی به خط خود نگاشته است - متن مجلسی، مقدم است؛ زیرا علامه مجلسی گروهی محقق از مجموعه علما در اختیار داشت و به شکل گروهی فعالیت می‌کرد؛ اما بحرانی به تنهایی کار می‌کرد و شخص پر کار و فعالی بود و مطالب زیاد می‌نوشت از این رو، ممکن است هنگام نوشتن، اشتباهاتی صورت گرفته باشد.

قابل توجه است که این تعارض‌ها گر قابل جمع باشد نمی‌تواند به اصل داستان خدشه‌ای وارد کند؛ یعنی اگر چه نقل‌های مختلف در برخی بخش‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند؛ ولی شاید بتواند تواتر معنوی را ثابت کند؛ نظیر این که کسی بگوید: تصادف شده و شخص دیگری می‌گوید: مشاجره‌ای صورت گرفته و نفر سوم می‌گوید: دیوار تخریب شده است که از مجموع سخنان آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت، به یقین حادثه‌ای رخ داده است. آنچه می‌تواند در مورد این داستان، شاخص قضاوت باشد

بررسی جملاتی است که در نقل‌های گوناگون بیان شده و ما در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

ب: دیگر اشکالات وارد بر داستان

در بررسی اشکالات وارده بر متن داستان، توجه ما، بیشتر به داستان علی بن فاضل است، زیرا ضعف داستان انباری بر همگان آشکار بوده و چندان مورد توجه و استناد قرار نگرفته است. افزون بر آن، اشکالات نقل علی بن فاضل را نیز ندارد، از این رو، به برخی اشکالات آن نیز اشاره خواهیم کرد:

نخستین اشکال:

بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین اشکال وارده بر متن داستان جزیره خضراء، این است که این داستان، در بردارنده مطالبی ناسازگار با معتقدات ماست؛ مانند مسأله تحریف قرآن، اکنون، بخشی از داستان را که ارتباط به این مسأله دارد یادآور و سپس به بررسی آن می‌پردازیم. در بخشی از داستان مزبور آمده است.

گفتم: چرا قبل و بعد برخی آیات قرآن، با یکدیگر مرتبط نیستند؟ شاید درک و فهم محدود من نمی‌تواند به ژرفای آن پی ببرد؟ گفت: آری؛ آیات، دارای همین مشکلی است که شما می‌گویید و علت آن، این است که با رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دو بت قریش، خلافت ظاهری امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را غصب کردند. حضرت عَلَيْهِ السَّلَام تمام قرآن را جمع‌آوری کرد و به مسجد آورده و به مردم عرضه کرد و گفت: این کتاب خدا است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من دستور داده آن را بر شما عرضه کنم و بدین وسیله، حجت بر شما تمام گردد؛ ولی فرعون و نمرود این امت گفتند: ما نیازی به قرآن شما نداریم.

حضرت فرمود: حبیب من، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چنین برخوردی را از شما به من خبر داده بود؛ ولی می‌خواستم بر شما اتمام حجت کنم. سپس حضرت با دعایی که زمزمه می‌کرد و عرضه می‌داشت: خداوندا! روز قیامت، تو بر اینان گواه باش! سپس قرآن را به خانه بازگرداند.

آن‌گاه ابوبکر اعلام کرد: هر کس قرآن یا بخشی از آن را در اختیار دارد حاضر کند. ابوعبیده جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و ابوسعید خدری و حسن بن ثابت و جمع

دیگری از مسلمانان حضور یافتند و قرآن را جمع‌آوری کردند؛ ولی آیاتی را که در مذمت بعضی افراد بود، حذف کردند. از این‌رو، می‌بینید که آیات قرآن، به یکدیگر مرتبط نیستند. قرآنی که امیرمؤمنان علیه السلام آن را با خط خود جمع کرده بود، نزد حضرت صاحب‌الأمر محفوظ است و همه چیز در آن وجود دارد، حتی حکم دیه وارد کردن خراش. البته تردیدی در صحت قرآن فعلی نیست و کلام خدا است.^۱

آری آن‌چه یادآوری شد براساس ادعای نقل‌کننده این داستان، از ناحیه مقدّسه حضرت ولی عصر علیه السلام اظهار نظر شده است.

نقد و نظر

آقای بهبودی، در مورد این داستان گفته است: داستان جزیره خضراء تخیلی است که نویسنده آن، به رسم داستان‌سرایان آن را تنظیم کرده و این شیوه در زمان کنونی ما نیز معمول است.^۲ این داستان از ساخته‌های حشویه (اخباری‌ها) است،^۳ زیرا معتقدند قرآن، از نظر لفظی تحریف شده است.^۴

۱. فقلت له: «یا سیدی اری بعض الآيات غير مرتبطة بما قبلها و بما بعدها كأن فهمی القاصر لم یصر الی غوریة ذلك. فقال: نعم الأمر كما رأيت و ذلك [انه] لما انتقل سید البشر محمد بن عبدالله من دارالفناء الی دارالبقاء و فعل صنما قریش ما فعلاه من غصب الخلافة الظاهرية، جمع امیرالمؤمنین علیه السلام القرآن كله و وضعه فی إزار و أتى به الیهیم و هم فی المسجد، فقال لهم: هذا كتاب الله سبحانه أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن أعرضه إلیکم لقیام الحجّة علیکم یوم العرض بین یدی الله تعالی فقال له فرعون هذه الامة و نمرودها: لسنا محتاجین الی قرآنک، فقال علیه السلام: لقد اخبرنی جیبی محمد صلی الله علیه و آله بقولک هذا و انما اردت بذلك إلقاء الحجّة علیکم. فرجع امیرالمؤمنین علیه السلام به الی منزله و هو یقول: لاله الا أنت وحدک لا شریک لک لاراد لماسبق فی علمک و لا مانع لما اقتضته حکمتک فکن انت الشاهد لی علیهم یوم العرض علیک.

فنادی ابن ابی قحافة بالمسلمین و قال لهم: کل من عنده قرآن من آية أو سورة فلیأت بها فجاءه ابو عبیدة بن الجراح و عثمان و سعد بن أبی وقاص و معاوية بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبیدالله و ابوسعید الخدری و حسان بن ثابت و جماعات المسلمین و جمعوا هذا القرآن و اسقطوا ما کان فیہ من المثالب التي صدرت منهم بعد وفاة سید المرسلین صلی الله علیه و آله فلهدا ترى الآيات غير مرتبطة و القرآن الذی جمعه امیرالمؤمنین بخطه محفوظ عند صاحب الامر علیه السلام فیہ کل شیء حتی أورش الخدش و اما هذا القرآن فلاشک و لا شبهة فی صحته و إنما کلام الله سبحانه هكذا صدر عن صاحب الامر علیه السلام «بحار الانوار»، ج ۵۲، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۵۹، پاورقی.

۳. هم جماعة یستندون فی کل شیء من الأصول و الفروع الی رواية رويت من دون رعاية شرائط الحجیة. و اختلف فی ضبطها فقیل باسکان الشین لأن منهم المجسمة محشو. و المشهور أنه بفتحها نسبة الی الحشاء لأنهم كانوا یجلسون أمام الحسن البصری فی حلقتة فتکلموا بالسقط عنده فقال: «ردوا هولاء الی الحشاء الحلقة ای جانبها» فسمّوا حشویة. محقق حلّی، *المسلك فی اصول الدین*، ص ۶۵، پاورقی.

۴. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۷۰، پاورقی.

در روایات ما، به صراحت آمده که علت عدم ارتباط بین آیات قرآن این است که ابوبکر قرآنی را که امیرمؤمنان علیه السلام آورد، رد کرد؛ اما در این خصوص که ابوبکر، موفق شده باشد بخش‌هایی از قرآن را حذف کند، مطلبی در روایات ما وارد نشده است. اگر این داستان را بپذیریم، باید قائل به تحریف قرآن شویم که به چند دلیل مردود است:

۱. با توجه به آیات مبارکات قرآن، سلامت این کتاب الهی از تحریف، ثابت می‌شود مانند: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)¹.

۲. شدت عنایت مسلمانان به قرآن، با نوشتن و حفظ کردن و قرائت آن به اندازه‌ای بوده که اجازه هیچ‌گونه تحریفی در آن، داده نمی‌شد. گاهی حافظان قرآن، به سی‌هزار تن می‌رسیدند. در جنگ صفین، سی‌هزار قاری قرآن حضور داشت.²
۳. از سویی، علامه مجلسی³ و علامه طباطبایی⁴ در ذیل تفسیر آیه تطهیر گفته‌اند: ترتیب فعلی قرآن، ترتیب نزول نیست؛ بلکه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌داد هر آیه‌ای را در کجا قرار دهند. بنابراین، عدم تناسب بین آیات، دلیل بر حذف نیست و به نظر علامه مجلسی این ترتیب فعلی، از معصوم نیست.

۴. ما نیز پذیرفته‌ایم قرآنی را که امیرمؤمنان علیه السلام جمع‌آوری کرد، نزد امام زمان علیه السلام است؛ ولی به گفته آیت‌الله خویی، آن قرآن، همراه با تفسیر، تأویل و بیانات و توضیحات است، نه اینکه قرآن دیگری غیر از این قرآن باشد.⁵

۵. بین صدر و ذیل داستان، تناقض وجود دارد، زیرا در پایان این بخش می‌گوید: هیچ‌گونه شبهه‌ای در صحت و سلامت قرآن فعلی از تحریف نیست. در صورتی که پیش از این گفته بود: آنچه از نقاط ضعف و ناسزاگویی دشمنان در قرآن بوده، حذف شده است. و این خود تناقضی آشکار است.

۶. در روایات آمده است: زید بن ثابت، از جانب حکومت مأمور جمع‌آوری قرآن شد. پس از او، ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل که خود از قُرّاء نیز به شمار

۱. حجر (۱۵): ۹.

۲. نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، ص ۱۸۸، ج ۲، بی‌جا، المؤسسة العربية للتحديث، ۱۳۸۲ ق.

۳. *بحار الانوار*، ج ۳۵، ص ۲۳۶؛ «ان ترتیب القرآن الذی بیننا لیس من فعل المعصوم».

۴. *تفسیر المیزان*، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۵. سید ابوالقاسم خویی، *البیان*، ص ۲۲۳، ج ۴، بیروت، دارالزهراء، ۱۳۹۵ ق.

می‌رفتند؛ ولی در این داستان، هیچ‌گونه سخنی از این افراد به میان نیامده؛ بلکه نام کسانی برده شده است که قطعاً از گردآوردندگان قرآن و از قرّاء نبوده‌اند.

اشکال دوم:

در این داستان آمده است: هرگاه مقداری از قرآن را که مورد اختلاف قاریان بود قرائت می‌کردم، می‌گفتم: حمزه چنین خوانده است؛ کسائی چنان خوانده و عاصم یا ابن کثیر چنین خوانده‌اند.

سید [شمس‌الدین] گفت: ما این افراد را نمی‌شناسیم. قرآن، پیش از هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، بر هفت حرف نازل شد. پس از هجرت، در حجة الوداع، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای محمد! قرآن را بر من بخوان، تا به تو اوائل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آن‌ها را به تو بیاموزم، از این‌رو، امیرمؤمنان و حسنین علیهما السلام و اُبی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جمعی از اصحاب، محضر پیامبر شرفیاب شدند و پیامبر شروع به تلاوت قرآن - از اول تا آخر - کرد. بدین سان هر کجا اختلافی بود، جبرئیل آن را بیان می‌کرد و امیرمؤمنان علیه السلام آن را یادداشت کرده و بر روی پوست می‌نوشت. بنابراین، تمام قرآن، قرائت امیرمؤمنان است.^۱

نقد و نظر

۱. چرا این قرائت را قرائت علی علیه السلام می‌دانند و چرا آن را قرائت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام ننهادند؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را تلاوت می‌کرد و چرا قرائت جبرئیل نباشد که قرآن را تصحیح می‌کرد؟ و چرا قرائت صحابی دیگر نباشد؟

۱. در بخشی از داستان می‌خوانیم: «فكان كلما قرأت شيئاً فيه خلاف بين القراء أقول له: قرأ حمزة كذا و قرأ الكسائي كذا و قرأ عاصم كذا و ابوعمر بن كثير كذا. فقال السيد [شمس الدين] سلمه الله: نحن لا نعرف هؤلاء و إنما القرآن نزل على سبعة أحرف قبل الهجرة من مكة إلى المدينة و بعدها لما حج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع نزل عليه الروح الأمين جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد أتأمل على القرآن حتى أعرفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها. فاجتمع اليه علي بن ابيطالب و ولداه الحسن و الحسين عليهما السلام و اُبي بن كعب و عبدالله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و جابر بن عبدالله الانصاري و ابوسعيد الخدری و حسان بن ثابت و جماعة من الصحابة رضی الله عن المنتجبين منهم فقرأ النبي صلی الله علیه و آله و سلم القرآن من أوله الى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف، بيته له جبرئيل عليه السلام و اميرالمؤمنين عليه السلام يكتب ذاك في درج من آدم فالجميع قراءة اميرالمؤمنين و وصی رسول رب العالمين». بحار الانوار، ۵۳، ص ۱۶۹.

۲. سخنی که گفته: قرآن، بر هفت حرف نازل شد، مردود است و در مقابل آن، روایات دیگری وجود دارد که می‌گوید: «القرآن واحدٌ نزل من عند الواحد و إنما الإختلاف یجئ من قبل الرواة»^۱.
۳. در این داستان آمده است که: قرائت، هفت‌گونه است؛ با این که قرائت، یکی بیشتر نیست. اگر بخواهیم با این موضوع کنار بیاییم باید بگوییم ده‌تا است؛ چنان‌که آقای خویی همه موارد را مطرح و سپس به آنها اشکال می‌کند.
۴. براساس این داستان، اختلافی را که جبرئیل حلّ می‌کرد، مربوط به اوائل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آیات، بوده است، بنابراین، ارتباطی به قرائت ندارد که سید شمس‌الدین در پاسخ، اختلاف قرائت آن را بیان می‌کند. اگر مقصود اختلاف آیات باشد، معنای آن تحریف قرآن است - آن هم در زمان شخص پیامبر ﷺ - که این برداشت، مخالف خود داستان است، زیرا گفته: «حتى أعرّفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها» و نگفته است: آیات را به تو بیاموزم.
۵. این معنا، نظیر افسانه غرائبق است و توهین به پیامبر ﷺ محسوب می‌شود که قائل به خطای پیامبر ﷺ است و بطلان این افسانه، در جای خود ثابت شده است.^۲
۶. آیا در شأن نزول و اوائل و اواخر سوره‌ها، اختلافی وجود داشته تا جبرئیل به حلّ آن پردازد؟ هیچ‌گونه دلیل و شاهی بر وجود چنین اختلافی وجود ندارد.

اشکال سوم:

محقق شوشتری، صاحب قاموس، یکی از نشانه‌های ساختگی بودن این داستان را نام بردن از حسان بن ثابت در بین قراء دانسته و می‌گوید: دو مورد در این داستان، از حسان بن ثابت و افراد دیگر در زمره قراء نام برده شده است با این که چنین نیست؛ بلکه وی تنها یک شاعر است و تنها عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب از قراء بوده‌اند.

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۰ ح ۱۲، ج ۳، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق؛ شیخ مفید، الاعتقادات، ص ۸۶، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۲۱۰، پاورقی.
 ۲. رک: سید جعفر مرتضی‌العالمی، الصحیح من السیرة، ج ۳، ص ۲۶۳، ج ۴، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ ق.

اشکال چهارم:

از دیگر اشکالات جدی وارد بر این داستان، مسأله رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری است. در این داستان، چند بار به مسأله رؤیت اشاره شده است: الف) در این داستان آمده است که: علی بن فاضل، از سید شمس‌الدین پرسید: [امام زمان علیه السلام خود فرموده است]: کسی که مدعی شود در دوران غیبت مرا دیده، دروغ می‌گوید. بنابراین، چگونه در این‌جا کسانی وجود دارند که حضرت را می‌بینند؟^۱

سید در پاسخ می‌گوید: راست می‌گویی. حضرت، این سخن را در آن زمان، به دلیل کثرت دشمنان خود فرمود - اعم از نزدیکان حضرت و فرعون‌های بنی‌عباس - به گونه‌ای که بعضی از شیعیان، برخی دیگر را از بردن نام آن حضرت منع می‌کردند؛ ولی امروز، مدت‌ها از غیبت سپری شده و دشمن از او مأیوس گشته و سرزمین ما نیز از ظلم و ستم آنان دور است و هیچ یک از آنان - به برکت حضرت - به ما دسترسی ندارند.^۲

نقد و نظر

۱. در این بخش، علت عدم رؤیت امام زمان علیه السلام را بیم حضرت از دشمنان بیان کرده است و سپس سبب امکان رؤیت حضرت در جزیره را، طولانی شدن مدت غیبت و مأیوس شدن دشمنان از دستیابی به حضرت و دوری جزیره از دسترسی دشمنان و ظلم و ستم آن‌ها بیان داشته است. پاسخ این است که: آری، یکی از حکمت‌های غیبت حضرت، بیم از دشمنان و ترس از جان، بیان شده است؛ ولی این گونه نیست که دشمن، کاملاً مأیوس شده باشد؛ بلکه همچنان، خطر باقی است.

۱. یا سیدی قد روینا عن مشایخنا احادیث رویت عن صاحب الامر علیه السلام انه قال - لما امر بالغیبة الكبرى: من رآنی بعد غیبتی فقد کذب فکیف فیکم من یراه؟

۲. «صدقت انه علیه السلام انما قال ذلك الزمان لكثرة اعدائه من اهل بيته وغيرهم من فرعون بنی العباس حتى ان الشيعة يمنع بعضها بعضاً عن التحدث بذكره و في هذا الزمان تطاولت المدة و آيس منه الأعداء و بلادنا نائية عنهم و عن ظلمهم و عنائهم و ببركته علیه السلام لا يقدر أحد من الأعداء على الوصول إلينا» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۲.

۲. این داستان، مخالف روایاتی است که مسأله رؤیت را در زمان غیبت کبری نفی می‌کند.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب *الحق المبين في تصويب المجتهدين و تخطئة جهال الأخباريين* که آن را برای فرزند خود تألیف کرده، می‌گوید: یکی از مشکلات اخباری‌ها، اعتماد بر همه روایات است، به گونه‌ای که بعضی از فضلاء آنان، در کتابی مهجور و ساختگی، ماجرای را از فردی داستان‌سرا دیده‌اند. بدین مضمون که: جزیره‌ای به نام جزیره خضراء وجود دارد و امام زمان و فرزندان او در آن جا از خانه‌هایی برخوردارند، فرد داستان‌سرا برای یافتن آن جزیره رهسپار آن دیار شد، تا در مسیر خود به شهری رسید. سپس مشخص شد در این جزیره، طوایفی از مسیحیان نیز زندگی می‌کنند. آری؛ گویی این شخص، اخبار و روایاتی را که بر عدم وقوع رؤیت امام زمان عجل الله فرجه در دوران غیبت کبری دلالت دارد، ندیده و به آن‌ها بر نخورده است و گویی سخنان بزرگان و علماء را در مورد عدم امکان وقوع دیدار، مشاهده نکرده است.^۱

پرسش:

اگر در توجیه آن روایات گفته شود: که این گونه موارد برای زمانی خاص (زمان ترس از دشمنان) وارد شده است.

پاسخ: این است که، این داستان نیز برای مکانی خاص وارد شده و تنها می‌تواند رؤیت در جزیره را شامل گردد در صورتی که تعلیل، در این داستان عام است (تطاولت المدّة و أيس منه الأعداء). از سویی، به عقیده ما منظور از روایات نفی کننده رؤیت، نفی مطلق دیدار با امام عجل الله فرجه نیست، زیرا دیدارهای غیر اختیاری و بدون برنامه از پیش تعیین شده (ناگهانی) بارها برای برخی از علما و بزرگان و حتی افراد عادی

۱. «و منها اعتمادهم علی کل روایة حتی أنّ بعض فضلائهم رأی فی بعض الكتب المهجورة الموضوعة لذكر ما يرويه القصاص من أنّ الجزيرة في البحر تدعى الجزيرة الخضراء فيها دُور لصاحب الزمان فيها عياله و اولاده في طلبها حتى وصل إلى مصر فبلغه أنّها جزيرة فيها طوائف من النصارى و كانه لم يرا الاخبار الدالة على عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبرى و لا تتبع كلمات العلماء الدالة عليها. جزيرة خضراء، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۰، به نقل از حق المبين، سنگی، ۸۷. البته كلام او ناظر به داستان انباری است؛ ولی همین اشكال به داستان علی بن فاضل نیز وارد است.

اتفاق افتاده است که نمی‌توان منکر آن شد، مورد انکار در این‌جا، دیدار اختیاری است.^۱

ب) در داستان انباری آمده است: در انتظار صاحب‌الأمر یک سال نزد آنان ماندیم. چون معتقد بودند آن سال سال ورود امام است؛ ولی دو تن از آنان به نام‌های ابن دربهان و حستان، به امید دیدار حضرت، در شهر زاهره باقی ماندند.^۲

نقد و نظر

در بخش دیگری از داستان، سید شمس‌الدین که نایب خاص امام زمان علیه السلام در آن جزیره بوده، در پاسخ این پرسش که آیا امام را دیده‌ای یا نه؟ گفته است: نه؛ من او را ندیده‌ام؛ ولی پدرم برایم نقل کرده که صدای حضرت مهدی را شنیده؛ اما شخص او را ندیده است؛ ولی پدر بزرگم شخص حضرت مهدی را نیز دیده بود.^۳ چگونه ممکن است نایب خاص حضرت، او را نبیند؛ اما دیگران بتوانند - با اختیار - امام علیه السلام را ببینند؟^۴

ج) در روایت بحرانی آمده است: علی بن فاضل، به شمس‌الدین گفت: آیا امام را دیده‌ای؟ در پاسخ گفت: نه؛ اما پدرم او را دیده است. دو سطر بعد می‌گوید: شمس‌الدین گفت: امام زمان، سالی یک بار به آن بقعه می‌آید و تنها افراد مخلص در آن‌جا جمع می‌شوند و آقا را می‌بینند. گفتم: شاید تو نیز از همان افراد مخلص باشی. گریه کرد و گفت: «إن شاء الله».^۵

۱. برای اطلاع بیشتر درباره بحث ملاقات ر.ک: *فصلنامه انتظار*، ش ۱۸، سفارت و نیابت خاصه، نجم‌الدین طوسی.
۲. «و لقد اقمنا عندهم سنة كاملة نترقب ورود صاحب الامر إليهم لأنهم زعموا أنها سنة وروده. فلم يوفقنا الله تعالى للنظر إليه فأما ابن دربهان و حسان فإتتهما أقاما بالزاهرة يرقبان رؤيته»، *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۲۱۹.
۳. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۶۷؛ «لا ولكن حدثني أبي رحمه الله سمع حديثه و لم ير شخصه و أن جدی رحمه الله سمع حديثه و رأى شخصه».
۴. همان، مرحوم شوشتری در الاخبار الدخيلة این اشکال را آورده است؛ ولی ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا بخش نخست اشکال مربوط به داستان انباری است و بخش دوم، مربوط به داستان علی بن فاضل و این دو داستان، ارتباطی به یکدیگر ندارند؛ هر چند از نظر جوهر و حقیقت یکی هستند.
۵. *تبصرة الولی*، ص ۲۴۷.

نقد و نظر

گفتن جمله «إن شاء الله» دو احتمال دارد؛ ممکن است برای تردید باشد و امکان دارد برای تیمن و تبرک عنوان شده باشد و مشخص نیست در این جا مقصود، کدام یک است. و در صورت احتمال دوم، معنا همین می‌شود: آری من آقا را می‌بینم!

(د) در این داستان چنین آمده است: همان گونه که ما از باغی به باغ دیگر حرکت می‌کردیم، ناگهان شخصی با چهره نورانی که دو پارچه (بُرد) پشمین سفید بر خود پوشانده بود، از کنار ما گذشت و سلام کرد. چهره این شخص، مرا جذب کرد و به سید گفتم: این شخص کیست؟ پاسخ داد: این کوه سر به فلک کشیده را می‌بینی؟ گفتم: آری؛ گفت: میان این کوه، جای بسیار باصفایی است و چشمه آبی نیز از زیر درختی پرشاخه جاری است. آن جا بارگاهی با آجر ساخته شده است. این شخص، همراه دوستش، خدمتگزار آن بارگاه می‌باشند. من نیز هر صبح جمعه به آن جا می‌روم و امام علیه السلام را از آن جا زیارت می‌کنم و پس از خواندن دو رکعت نماز، در آن جا نوشته‌ای را می‌بینیم...^۱

نقد و نظر

سید شمس‌الدین، پیش‌تر گفته بود امام را ندیده است؛ ولی در این بخش می‌گوید هر جمعه به آن بارگاه می‌روم و امام را زیارت می‌کنم و این دو موضوع با هم منافات دارند.

البته این اشکال قابل رفع است، زیرا ممکن است گفته شود: زیارت، ملازم با رؤیت نیست و شاید مقصود سید، زیارت از راه دور و به صورت غیابی باشد که این توجیه، مؤیداتی نیز دارد؛ از جمله:

۱. سید شمس‌الدین می‌گوید: «أزور الإمام منها» و نگفت: «أزور الإمام فیها» و این

۱. «فبینما نحن نسیر من بستان إلى آخر إذ مر بنا رجل بهی الصورة مشتمل ببردتین من صوف أبيض فلما قرب منا سلم علينا و انصرف عنا فأعجبتنی هیئته فقلت للسید سلمه الله: من هذا الرجل؟ قال لی: أنتظر إلى هذا الجبل الشاهق؟ قلت: نعم قال: إن فی وسطه لمکاناً حسناً و فیه عین جاریة تحت شجرة ذات أغصان کثیرة و عندها قبة مبنیة بالآجر و إن هذا الرجل مع رفیق له خادمان لتلك القبة و أنا أمضی إلى هناک فی کل صباح جمعة و أزور الامام علیه السلام منها و أصلی رکعتین و أجد هناک ورقة مکتوب...» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۸.

جمله حاکی از آن است که از راه دور و بدون رؤیت، زیارت کرده است.
۲. وی در ادامه می‌گوید: نوشتاری را در آن جا می‌یابیم. اگر او امام را می‌دید، نوشتار را نیز از آن حضرت می‌گرفت و تعبیر «أجد» معنا نداشت.
۳. علی بن فاضل در ادامه می‌گوید: من به پیشنهاد سید، برای زیارت امام به آن بارگاه رفتم و پس از استقبال خادم‌های آن جا، از آب چشمه وضو گرفتم و دو رکعت نماز گزاردم.

از سوی، ممکن است گفته شود: مقصود از زیارت، همان رؤیت است، زیرا علی بن فاضل از زیارت - راه دور - سخنی به میان نمی‌آورد و پس از بجا آوردن نماز می‌گوید: از خادمان، درباره رؤیت پرسیدم؛ با این که او برای زیارت رفته بود؛ ولی نامی از زیارت به میان نمی‌آورد. حتی پس از آن که به او می‌گوید: رؤیت امکان‌پذیر نیست، می‌گوید: التماس دعا گفتم و از آن کوه، پایین آمدم. بنابراین، او به قصد زیارت (رؤیت) رفته بود و زمانی که به او گفتند: رؤیت ممکن نیست، بازگشت. بر این اساس، اشکال و شبهه وارد است.

اشکال پنجم:

شمس‌الدین می‌گوید: هر صبح جمعه به آن بارگاه می‌روم و امام را زیارت می‌کنم و سپس می‌گوید: آن جا به نوشتاری برمی‌خورم که تمام آنچه را در قضاوت میان مؤمنان، مورد نیازم می‌باشد. در آن می‌یابیم.

نقد و نظر

شمس‌الدین چگونه احراز می‌کرده این نوشتار از جانب امام زمان علیه السلام است؟ از کجا مشخص است که خادم‌های آن بارگاه، آن را نمی‌نوشتند و به امام نسبت نمی‌دادند؟

اشکال ششم:

عده‌ای برای اثبات زن و فرزند داشتن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، به بخش‌هایی از این داستان استناد کرده‌اند. مثلاً در این داستان آمده است: آذوقه و مواد غذایی

آنان از آن جزیره و از سوی فرزندان امام می‌رسد.^۱
 همچنین علی بن فاضل می‌گوید: پس از چهل روز که میان مردم روستا بودم، در پایان روز چهارم، به دلیل طولانی شدن انتظار، دلم گرفت و به سمت ساحل دریا حرکت کردم. و به طرف مغرب - که مردم گفته بودند آذوقه آن‌ها از آن سو می‌آید - می‌نگریستم که شَبَح متحرکی دیدم. در مورد آن شَبَح پرسیدم و گفتم: آیا در دریا، پرنده سفیدی وجود دارد؟ گفتند: نه؛ مگر چیزی دیدی؟ گفتم: آری؛ آن‌ها با دادن مژده گفتند: اینها کشتی‌هایی است که در هر سال از شهرهای فرزندان امام به سوی ما می‌آیند.^۲

در مورد سید شمس‌الدین گفته‌اند: وی از نواده‌گان امام است که بین او و امام پنج نسل فاصله است.^۳

نقد و نظر

ما هیچ‌گونه روایتی نداریم که حضرت در زمان غیبت، زن و فرزند داشته باشد و در زمان ظهور نیز مورد اختلاف است.

محقق شوشتری می‌گوید: هیچ خبری راجع به فرزند داشتن امام زمان علیه السلام پیش از ظهور و حتی بعد از ظهور نداریم افزون بر این روایتی را مرحوم کشی از امام رضا علیه السلام درباره فرزند نداشتن امام زمان نقل می‌کند آنجا که می‌فرماید: «لقد رویتم إلاّ القائم و انتم لا تدرون ما معناه.»^۴ هیچ امامی رحلت نمی‌کند مگر اینکه فرزند خود را ببیند، مگر حضرت قائم.

آری: در غیبت شیخ طوسی روایتی آمده که: هیچ یک از فرزندان و غیر فرزندان از او اطلاعی ندارند. لایطلع علی موضعه احد من ولده و لا غیره.^۵

۱. «تأتی إلیهم میرتهم من الجزيرة الخضراء من البحرا الأبيض من جزائر اولاد الامام صاحب الامر علیه السلام» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۴.

۲. هذه المراكب التي تأتي إلينا في كل سنة من بلاد اولاد الامام علیه السلام، همان، ص ۱۶۵.

۳. انه من اولاد الامام و أن بينه و بين الامام خمسة آباء، همان، ص ۱۶۸.

۴. معجم رجال الحديث ۱: ۱.

۵. غیبت طوسی، ص.

در مورد این روایت باید گفت: حدیث مزبور با همین سند در غیبت نعمانی نیز آمده؛^۱ ولی در آن نامی از فرزندان حضرت وجود ندارد و این خود نشانگر تحریف، در روایت غیبت طوسی است. وانگهی در برخی نسخه‌های کتاب غیبت طوسی نیز لفظ فرزندان حضرت، وجود ندارد.^۲

در جمال الأسبوع نیز آمده است: «اللهم صلّ علی ولایة عهده و الائمة من ولده»^۳ که این مطلب، نیز سندی ضعیف دارد. از سویی، با روایت دیگری که می‌گوید: «و الائمة من بعده» مخالف است، زیرا پس از حضرت مهدی علیه السلام امامی وجود نخواهد داشت؛ مگر امامانی که در رجعت به دنیا باز می‌گردند. از این رو، نمی‌توان به آن استدلال کرد. در دعای جمال الأسبوع نیز آمده است: «اللهم أعطه فی نفسه و أهله و ولده و ذریته و أمته و جمیع رعیتة ما تقرّ به عینه . . .»^۴ که افزون بر اشکال ضعف سند، شاید بتوان گفت این عبارات، بر فرزنددار شدن حضرت بعد از ظهور، دلالت می‌کند؛ ولی ارتباطی به بحث ما ندارد.

اشکال هفتم:

علی بن فاضل می‌گوید: نزد آنها یادی از علمای شیعه جز پنج نفر: سید مرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی، ندیدم.^۵

نقد و نظر

نظر به این که در روش فقهی پنج دانشمندی که در این داستان از آنان یاد شده اختلاف است و شمس‌الدین نیز هر صبح جمعه به آن بارگاه می‌رفت و نوشتاری که

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۷۲.

۲. همان، ص ۶۱ ج ۶۰ چ ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.

۳. سید بن طاووس، جمال الأسبوع، ص ۳۰۹، چ ۱، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱ ش.

۴. سید بن طاووس، جمال الأسبوع، ص ۳۰۹، چ ۱، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱ ش.

۵. این توجیه، می‌تواند درباره عبارت نخست نیز بیاید؛ در صورتی که بپذیریم عبارت «و الائمة من ولده» صحیح است که البته نمی‌توان آن را پذیرفت.

۶. لم أر لعلماء الامامية عندهم ذكراً سوى خمسة: السيد المرتضى الموسوی و الشيخ ابوجعفر الطوسی و محمد بن یعقوب الكلینی و ابن بابویه و الشيخ ابوالقاسم جعفر بن سعید الحلّی.

تمام نیازهای یک هفته‌ای او را اعم از قضاوت و غیره در آن نوشته بود، می‌یافت، این پرسش مطرح می‌شود که چرا تنها نام این پنج نفر آمده و نامی از شیخ مفید وجود ندارد با این که وی در اعتلای تشیع نقش بسزایی داشته است و از سوی حضرت مهدی علیه السلام چند پیام به دست او رسیده بود.^۱

اشکال هشتم:

علی بن فاضل، در مورد یاران امام زمان علیه السلام گفته است: جمعه دوم که فرا رسید و از فریضه جمعه فارغ شدم - و سید برای پاسخ به پرسش‌ها در جمع مؤمنان نشسته بود - ناگهان از بیرون مسجد سروصدا و هرج و مرجی شنیدم. سبب آن را از سید پرسیدم؛ در پاسخ گفت: فرماندهان ارتش ما، نیمه هر ماه سوار بر مرکب‌ها می‌شوند و در انتظار ظهور حضرت‌اند. از سید اجازه گرفتم که صحنه را نظاره‌گر باشم. او اجازه داد و من نیز برای دیدن آنان بیرون رفتم. دیدم جمع بسیاری‌اند که مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل‌اند و برای ظهور امام زمان، امام قائم به امر خدا و خیرخواه دین‌داران، دعا می‌کنند. پس از دیدن این منظره، به مسجد باز گشتم.

سید از من پرسید: نیروها را دیدی؟

گفتم: آری؛ دیدم.

گفت: فرماندهان آنان را شمردی؟

گفتم: خیر؛

گفت: سیصد نفرند و سیزده تن دیگر مانده است. و پس از گرد آمدن سیزده تن

دیگر، خداوند، در ظهور حضرت تعجیل خواهد کرد...^۲

۱. فصل «سفارت و نیابت خاصه»، ص ۱۳۵.

۲. «فلما كانت الجمعة الثانية و هي الوسطى من جمع الشهر و فرغنا من الصلوة و جلس السيد - سلمه الله - في مجلس الإفادة للمؤمنين و اذا أنا أسمع هرجاً و مرجاً و جزلة عظيمة خارج المسجد فسألت من السيد عما سمعته، فقال لي: إن أمراء عسكرينا يركبون في كل جمعة من وسط كل شهر و ينتظرون الفرج. فأستأذنته في النظر إليهم فأذن لي فخرجت لرؤيتهم و إذا هم جمع كثير يسبحون الله و يحمدونه و يهللونه - جلّ و عزّ - و يدعون بالفرج للإمام القائم بأمرالله و الناصح لدين الله م ح م د ابن الحسن، المهدي الخلف الصالح صاحب الزمان عليه السلام ثم عدت إلى مسجد السيد سلمه الله فقال لي: رأيت العسكري؟ فقلت: نعم. قال: فهل عددت امرائهم؟ قلت: لا، قال: عدتهم ثلاث مائة ناصر و بقى ثلاثة عشر ناصرأ و يعجل الله لوليهِ الفرج بمشيئته إنه جواد كريم» بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۱.

نقد و نظر

۱ - براساس این داستان، تا سال ۶۹۹ هـ.ق، سیصد نفر از یاران حضرت، آماده و منتظر تکمیل شدن سیزده تن دیگر بوده‌اند. پرسش این‌جا است که آیا پس از گذشت بیش از هفتصد سال از آن تاریخ، این سیزده تن، آماده نشده‌اند؟ دقت شود

۲ - مطابق آنچه در این داستان می‌خوانیم، یاران حضرت در آن جزیره جمع‌اند و این موضوع، با روایاتی که می‌گوید: به هنگام ظهور، یاران حضرت متفرق‌اند، سازگار نیست؛ مگر این که گفته شود: طبق این داستان، فرماندهان ارتش، در جمعه وسط هر ماه، سوار بر مرکب‌ها شده و در انتظار ظهور حضرتند؛ ولی این موضوع دلالت ندارد این افراد همیشه در جزیره حضور داشته باشند (هر چند این سخن خلاف ظاهر است و دلیلی بر آن نداریم).

اشکال نهم:

علی بن فاضل می‌گوید: از مردم روستا پرسیدم: این مذهب و عقیده را از کجا و چه کسی برای شما آورده است؟

گفتند: از حضرت ابوذر آموخته‌ایم؛ هنگامی که عثمان او را به شام تبعید نمود و معاویه نیز وی را به این جزیره تبعید کرد.^۱

نقد و نظر

آیا این مطلب با واقعیات تاریخی مطابقت دارد؟ و آیا ابوذر - رضوان الله علیه - به جزیره خضراء تبعید شد؟

جزیره خضراء در تاریخ

از لابه‌لای تاریخ و کتب رجال چنین به دست می‌آید که نامی از جزیره خضراء برده شده و مکانی معروف و دارای سکنه و فرهنگ و تمدن بوده و دسترسی به آن نیز مشکل نبوده است. به مواردی از این قبیل، به نقل از کتاب *سیر اعلام النبلاء* اشاره می‌کنیم:

۱. «من این لکم هذا المذهب؟ و من أوصله اليکم؟ قالوا ابوذر الغفاری رضی الله عنه حین نفاه عثمان إلى الشام و نفاه معاوية إلى أرضنا هذه». همان، ص ۱۷۳.

- ۱ - ذهبی، در بیان شرح حال ابوعبدالله قرشی هاشمی اندلسی متوقای ۵۹۵ هـ.ق می‌گوید: او از اهالی جزیره خضراء بوده و کراماتی دارد.^۱
- ۲ - در شرح حال قاضی ابوسلیمان بن حوط الله، متوقای ۶۲۱ هـ.ق می‌گوید: وی مسؤولیت قضاوت را در جزیره خضراء به عهده داشته است.^۲
- ۳ - در بیان سرگذشت عبدالمؤمن علوی متولد ۴۸۷ هـ.ق می‌گوید: او لشکری به فرماندهی شخصی به نام عمر اینتی را رهسپار اندلس کرد. و جزیره خضراء را فتح نمود.^۳
- ۴ - در بیان شرح حال المستعین بالله، متوقای ۴۰۷ هـ.ق می‌گوید: از جمله لشکریان او، قاسم و علی - پسران حمّود بن میمون - بودند که آن‌ها را حاکم بربر کرد ... و قاسم را امیر جزیره خضراء نمود.^۴
- ۵ - در بیان حالات ادريس بن علی، متوقای ۵۴۴ هـ.ق می‌گوید: معتلی بالله، عموزاده‌گان خود را به نام محمد و حسن در جزیره خضراء زندانی کرد؛ ولی ساکنان جزیره، با او به عنوان امام مهدی، بیعت کردند. دیری نپایید که از اطراف او پراکنده شدند و او نیز درگذشت. سپس مسؤولیت جزیره را قاسم بن محمد به عهده گرفت
.....^۵

۱. القدوة الربانی ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابراهیم القرشی الهاشمی الاندلسی من الجزيرة الخضراء له کرامات فیما یقال و احوال. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۴۰۰.

۲. در احوال ابن حوط الله (قاضی ابوسلیمان داوود بن سلیمان)... و کان ابوسلیمان ورعا منقبضاً. ولی قضاء الجزيرة الخضراء. همان، ج ۲۲، ص ۱۸۴.

۳. در شرح حال عبدالمؤمن بن علی بن علوی... فجهز عبدالمؤمن عمر اینتی فدخل إلى الاندلس فأخذ الجزيرة الخضراء. همان، ج ۲۰، ص ۳۷۲.

۴. در بیان شرح حال سلیمان المستعین بالله (۴۰۷ ق): فكان من جملة جنده القاسم و علی ابنا حمّود بن میمون العلوی الادریسی فجعلهما قائدین علی البربر... و امر القاسم علی الجزيرة الخضراء. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۳ و ۲۸۴.

۵. در شرح حال ادريس بن علی بن حمود حسنی... و کان المعتلی بالله قد اعتقل محمداً و حسناً ابني عمه القاسم بن حمّود بالجزيرة الخضراء. و وكلّ بهما رجلاً من المغاربة فحين بلغه خبر مقتل المعتلی جمع من كان فی الجزيرة من البربر و السودان و أخرج محمداً و حسناً و قال هذان سيّداكم فسارعا إلى الطاعة لهما فبويع محمد و تملك الجزيرة... و اجمعوا [البربر] علی محمد بن القاسم بن حمّود الادریسی الكائن بالجزيرة الخضراء فبايعوه و لقبوه بالمهدی... ثم افترقوا عن محمد بعد ایام ورد خاسئاً فمات غمّاً بعد ایام و خلف ثمانية اولاد. فتولی امرالجزيرة الخضراء بعد ولده القاسم بن محمد بن القاسم الادریسی. و ولی مألقة محمد بن ادريس بن المعتلی فبقى علیها إلى ان مات سنه خمس و اربعین و اربع مائة و عزل ابوه هذه المدة ثم رده بعد ولده إلى امرة مألقة فهو آخر من ملكها من الادریسین فلما مات اجتمع رأى البربر علی نفی الإدریسیه عن الأندلس إلى العدو و الاستبداد بضبط ما بأيديهم من الممالک ففعلوا ذلك فكانت الجزيرة و ما والاها إلى تاكزونة، و مألقة و غرناطة إلى قبيلة اخرى و لم يزالوا كذلك إلى أن قوى المعتضد بالله عباد بن القاضی
.....

- ۶ - در شرح حال قاسم بن حمّود ادریسی می‌گوید: پس از درگذشت ادریس، قاسم بن حمّود ادریسی را خفه کرده و کشتند و در آن زمان هشتاد سال داشت جنازه او را به جزیره خضراء انتقال داده و به خاک سپردند.^۱
- ۷ - در بیان حالات یحیی بن علی بن حمّود، متوقّای ۴۲۷ هـ.ق می‌گوید: او بر جزیره خضراء تسلط یافت و بر آن حاکمیت داشت.^۲
- ۸ - در بیان شرح حال ابن حمدین، متوقّای ۵۴۸ هـ.ق می‌گوید: دولت موحدان، از شهر سبته تا جزیره خضراء را زیر سلطه خود درآوردند.^۳
- ۹ - درباره محمد بن عیاض، متولد ۵۸۴ هـ.ق می‌گوید: در جزیره خضراء، کتاب سیبویه را نزد استادش عبدالرحمن بن علی فرا گرفت.^۴
- ۱۰ - درباره طارق می‌گوید: دوست موسی بن نصیر و امیر شهر طنجه (از شهرهای مجاور جزیره) بود که از اختلاف و کشتار فرنگ باخبر شد و حاکم جزیره خضراء برای او نامه‌ای نوشت و درخواست پشتیبانی کرد.^۵
- ۱۱ - در شرح حال ابوالقاسم بن حمّود بن میمون می‌گوید: ... دو منطقه مالقه و جزیره خضراء را فتح کرد.^۶
- ۱۲ - در شرح حال ابن عبّاد می‌گوید: ... افتضاح و مسخره است که چهار حاکم را در یک زمان در مناطقی که فاصله آن‌ها از یکدیگر سه روز راه است، امیرالمؤمنین

→

بن عباد، علی الأندلس فأجلاهم عنها. همان، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.

۱. در شرح حال ادریسی (قاسم بن حمّود): ... فلما مات ادریس خنقوا القاسم هذا و له ثمانون سنة، سنة احدى و ثلاثين و اربع مائة ثم حمل تابوتة الى الجزيرة الخضراء فدفن بها و بها يومئذ ولده محمد. همان، ص ۵۱۸.

۲. در شرح حال معتلی (ابو زکریا یحیی بن علی بن حمّود): ... ففرالمعتلی إلى مالقة ثم اضطرب أمرالقاسم بعد یسیر و تغلب المعتلی على الجزيرة الخضراء و كانت أمة علوية ایضا. همان، ص ۵۴۱.

۳. در احوال ابن حمدین: ... فدخل قرطبة ابوالنمر نائبا عن عبد المؤمن... ثم اتفق رأى الجميع على تجویز المصامدة الذين تلقبوا بالموحدین من سبته إلى الجزيرة الخضراء و جرت فتن كبار و زالت دولة المرابطين و اقبلت دولة الموحدین. همان، ج ۲۰، ص ۲۴۴.

۴. در احوال محمد بن عیاض: ... و اخذ بالجزيرة الخضراء كتاب سيبويه تفقهاً عن ابن القاسم عبدالرحمن بن علی النحوی. همان، ص ۲۱۹.

۵. طارق: مولى موسى بن نصیر و كان امیراً على طنجة بأقصى المغرب فبلغه اختلاف الفرنج و اقتتالهم و كاتبه صاحب الجزيرة الخضراء ليمده على عدوه فبادر طارق... همان، ج ۴، ص ۵۰۰.

۶. ... و تملك مالقة یحیی المعتلی و الجزيرة الخضراء. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۷ و *معجم البلدان*، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۴۲، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

بخوانند ... دومین حاکم جزیره خضراء، محمد بن قاسم ادريسی نام داشت.^۱
 ۱۳ - در بیان احوال العالی بالله (ادریس بن یحیی) می گوید: ... فردی بی تدبیر بود. بربرها، به وی تمایل نیافتند و محمد بن قاسم را حاکم جزیره خضراء مقرر داشته و به او لقب مهدی دادند.^۲

موقعیت جغرافیایی جزیره خضراء

حموی در معجم البلدان با بیان نام پاره‌ای مناطق، آن‌ها را از توابع جزیره خضراء می‌داند؛ همانند: حاضرة و حصن محسن و جزاء الشریط و صفة و قصر کتامة و کبیط.
 او نام برخی از مناطق مجاور جزیره خضراء را نیز مانند: ربه و زقاق و طنجه و قصر عبدالکریم و مالقه، یادآور می‌شود.

۱ - در ارتباط با موقعیت اندلس گفته شده: جزیره‌ای است که از سه ضلع، مانند مثلث تشکیل شده است. و دو دریای آرام و مدیترانه پیرامون آن قرار گرفته‌اند ... نخستین ضلع آن، از دریای مدیترانه شامی تا جزیره خضراء، راه خشکی اندلس می‌باشد و از آن جا به شهر مالقه منتهی می‌گردد.^۳

۲ - در مورد مالقه می‌گوید: یکی از توابع جزیره خضراء است که در آن، سلسله کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای وجود دارد.^۴

۳ - حموی درباره جزیره خضراء می‌گوید: شهری است معروف در اندلس و خشکی مقابل آن، سرزمین بربر «سبته» قرار دارد و دارای مناطق و توابع متعددی

۱. فضیحة! اربعة رجال فی مسافة ثلاثة أيام یسمون امیرالمؤمنین فی وقت... و الثانی محمد بن القاسم الادریسی بالجزیره الخضراء. همان، ص ۵۲۹.

۲. و كان سبب التدبیر فمالت البربر إلى محمد بن القاسم الادریسی فملكوه بالجزیره الخضراء و لقبوه بالمهدی. همان، ص ۶۵۷.

۳. هی جزیره ذات ثلاثة أركان مثل شكل المثلث قد أحاط بها البحران المحيط و المتوسط و هو خليج خارج من البحر المحيط قرب سلا من بر البربر فالرکن الاول... فالضلع الاول منها اوله حیث مخرج البحر المتوسط الشامی من البحر المحيط و هو اول الزقاق فی موضع يعرف بجزیره طریف من بر الأندلس یقابل قصر مصمودة بإزاء سلا فی الغرب الاقصى من البر المتصل بأفريقيه و دیار مصر و عرض الزقاق ههنا اثني عشر ميلاً ثم تمر فی القبلة إلى الجزیره الخضراء من بر الاندلسی المقابلة لمدينة سبته و عرض الزقاق ههنا ثمانية عشر ميلاً و طولہ فی هذه المسافة التي ما بين الجزیره طریف و قصر مصمودة الى المسافة التي ما بين الجزیره الخضراء و سبته نحو العشرين ميلاً و من ههنا يتسع البحر الشامی الى جهة المشرق ثم يمر من الجزیره الخضراء الى مدينة مالقه... معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۶۳.

۴. البارة... و البارة ايضاً: اقليم من اعمال الجزیره الخضراء بالاندلس فيه جبال شامخه. همان، ص ۳۲۰.

است. شهر آن، از بهترین شهرها و خاک آن، از پاک‌ترین خاکها است. شاید بدین سبب به آن جزیره می‌گویند که آب دریا از آن‌جا فاصله می‌گیرد و خشکی ظاهر می‌شود و گاهی آب بر اثر بالا آمدن، آن‌جا را فرا می‌گیرد.

در سرزمین زنگیان، از دریای هند نیز جزیره‌ای به نام خضراء وجود دارد که از دو منطقه به نام‌های *منتبی* و *مکنبلو* تشکیل شده است و توابع و روستاهای زیادی دارد و حاکم آن، در اصل از اهالی کوفه است.^۱

۴ - *حاضرة*: نیز یکی از شهرهای جزیره خضراء است.^۲

۵ - *حصن محسن*، از توابع جزیره خضراء اندلس است.^۳

۶ - *ریه*: ناحیه وسیعی در اندلس و متصل به جزیره خضراء است.^۴

۷ - *الزقاق*، شهری در مغرب است که بر روی خشکی، متصل به اسکندریه و جزیره خضراء واقع شده است.^۵

۸ - *جزاء الشریط*: روستایی است از توابع جزیره خضراء اندلس.^۶

۹ - *صفت*: صفح بنی هزه‌از، ناحیه‌ای از نواحی جزیره خضراء در اندلس است.^۷

۱۰ - *طنجه*: از ناحیه جنوب، شهری است واقع در ساحل دریای مغرب و مقابل جزیره خضراء که بخشی از خشکی بزرگ و شهرهای بربر را تشکیل می‌دهد.^۸

۱. الجزيرة الخضراء: مدينة مشهورة بالاندلس و قبالتها من البر بلاد البربر سبتة و اعمالها متصلة بأعمال شذونه و هی شرقی شذونه و قبلی قرطبة و مدینتها من اشرف المدن و أطیبها أرضاً و سورها یضرب به ماء البحر و لایحیط بها البحر كما تكون الجزائر لكنها متصلة ببلاد اندلس لاحتال من الماء دونها کذا أخبرنی جماعة ممن شاهدوا من أهلها و لعلها سمیت بالجزیره لمعنی آخر علی انه قد قال الازهری: إن الجزيرة فی کلام العرب أرض فی البحر یفرج عنها ماء البحر فتبدو، و كذلك الأرض التي یعلوها السیل و یحدق بها و مرساها من أجور المراسی للجوز و اقربها من البحرا لعظم بينهما ثمانية عشر ميلاً و بین الجزيرة الخضراء و قرطبه خمسة و خمسون فرسخاً و هی علی نهر برباط و نهر لجاء إليه اهل الأندلس فی عام محل... و الجزيرة الخضراء ایضا جزيرة عظيمة بأرض الزنج من بحر الهند و هی كبيرة عریضة یحیط بها البحر الملح من کل جانب و فیها مدینتان: اسم احدهما منتبی و اسم الاخری مکنبلو فی کل واحدة منهما سلطان لاطاعة له علی الآخر و فیها عدة قری و رساتیق و یزعم سلطانهم انه عربی و انه من ناقلة الكوفة اليها حدثنی بذلك الشيخ الصالح عبدالملک الحلای البصری و كان قد شاهد ذلك و عرفه و هو ثقة. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰.

۲.... و الحاضرة ایضاً بلدة من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس. همان، ص ۲۰۷.

۳. من اعمال الجزيرة الخضراء الاندلس. همان، ص ۲۶۵۹.

۴. کورة واسعة بالاندلس متصلة بالجزیره الخضراء. همان، ج ۳، ص ۱۱۶.

۵.... مجاز البحر بین طنجه و هی مدینة بالمغرب علی البر المتصل بالاسکندریه و الجزيرة الخضراء. همان، ص ۱۴۴.

۶. قرية من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس. همان، ص ۳۴۰.

۷.... صفح بنی الهزه‌از: ناحیه من نواحی الجزيرة الخضراء بالاندلس. همان، ص ۴۱۲.

۸.... من جهة الجنوب بلد علی ساحل بحرالمغرب مقابل الجزيرة الخضراء و هو من البر الاعظم و بلاد.

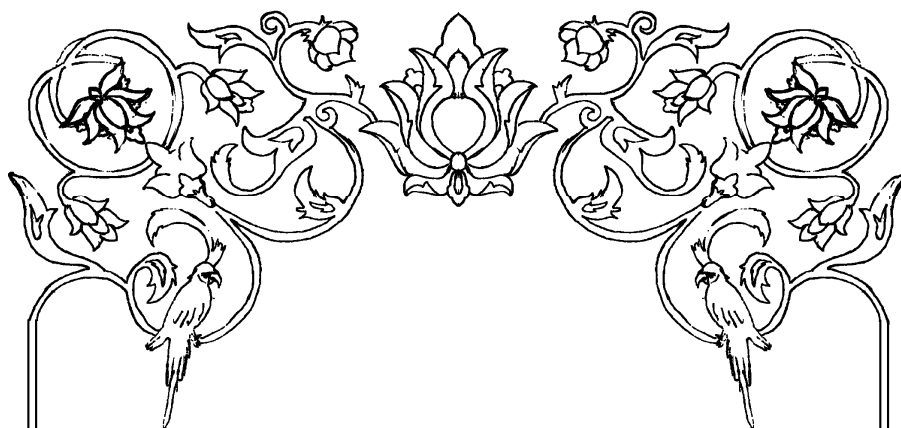
- ۱۱ - قصر عبدالکریم: شهری بر ساحل دریای مغرب در نزدیکی شهر سبته، مقابل جزیره خضرای اندلس قرار دارد.^۱
- ۱۲ - قصر کتامة: یکی از شهرهای جزیره خضراء در سرزمین اندلس است.^۲
- ۱۳ - کَبَطِيط: از توابع جزیره خضراء است.^۳
- ۱۴ - مَالِقَة: شهری بسیار آباد در اندلس و از توابع ریّه است. دیوارهای آن بر کنار دریا، بین جزیره خضرا و مریه واقع شده است.^۴
- بنابراین، جزیره خضرا سرزمینی سحرآمیز و مجهول نبوده که دسترسی به آن مشکل و شبیه به محال باشد؛ بلکه منطقه‌ای مسکونی بوده و در موارد زیادی، میدان درگیری و جنگ و گریز بوده و توابع و حدود و همسایگان آن نیز کاملاً مشخص و معروفند.
- از این رو، می‌توان چنین پنداشت که این جریان، داستانی ساختگی است که آن را علی بن فاضل و یا طیبی و یا شخص ثالثی نوشته و شاید به خیال خود در راستای تقویت مبانی مذهب و ترویج آن بوده؛ ولی «ما قُصد لم یقع و ما وقع لم یقصد» والله العالم بحقیقة الحال.
- اما در این خصوص که جزیره خضراء همان مثلث برمودا است و بحث از موقعیت جغرافیائی این مثلث و ادعای نیروی غیبی در این مثلث، چه اندازه با واقعیت مطابقت دارد، مناسب است به کتاب جزیره خضراء، افسانه یا واقعیت، ص ۱۰۸ - ۲۱ مراجعه شود.

۱. قصر عبدالکریم: مدینه علی ساحل بحرالْمغرب قرب سبته مقابل الجزیره الخضراء من الاندلس قد نسب إليه بعضهم. همان، ج ۴، ص ۳۶۰.

۲. قصر کتامة: مدینه بالجزیره الخضراء من أرض الأندلس. همان، ج ۴، ص ۳۶۲.

۳. ... بالاندلس من أعمال الجزیره الخضراء. همان ج ۵، ص ۱۰.

۴. ... مدینه بالاندلس عامرة من اعمال ریة سورها علی شاطی البحر بین الجزیره الخضراء و المریه. همان، ج ۵، ص ۴۳.



فصل هفدهم:

بررسی احادیث عدالت مهدوی



تردیدی نیست که گسترش عدل و عدالت و محو ظلم و بیدادگری در سرلوحه برنامه‌های حکومت جهانی حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار دارد. «یملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

سیره و روش حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - همان روش جدّ بزرگوارش نبی اکرم ﷺ است؛ «یسیر بسیره جدّه»، پرواضح است که روش پیامبر اسلام ﷺ کوشش در جهت برقراری عدل و داد بود. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «سیرته بالعدل و حکمه الحق؛ راه و روش او به عدالت و حکم و فرمانش، حق است.»

آری، عدالت، حقیقتی است که بشر (وجدان‌های آگاه بشریت) همیشه خواهان آن بوده و در راه رسیدن به آن، بهای سنگینی پرداخته و می‌پردازد، زیرا آن را از آب گواراتر و از عسل شیرین‌تر می‌داند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «العدل أحلى من الماء یصیبه الظمان...؟» عدالت، شیرین‌تر از آب زلالی است که فردی تشنه‌کام به آن دست یابد.»

در روایتی دیگر فرمود: «العدل أحلى من الشهد...؟» عدالت شیرین‌تر از عسل است.» رهبری امام عادل، به اندازه‌ای در شرع دارای اهمیت است که دیانت و دین‌داری مردم بدون پیروی از امام عادل، دیانت شمرده نشده است: «لا دین لمن دان الله بغير امام عادل.»^۴

در مقابل، هر امت و ملتی که از امام عادل پیروی کند، هر چند لغزش‌هایی نیز از آنان سرزند، مورد عفو و غفران خداوند قرار می‌گیرند.

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۳.

۲. همان، ج ۷۲، ص ۳۶ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۳. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۹ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. همان، ج ۶۹، ص ۴۰۲.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که خداوند در حدیث قدسی فرموده است:
«لأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ اطَاعَتْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ ظَالِمَةً مَسِيئَةً؛^۱ از هر مردمی که پیروی از پیشوای عادل نموده‌اند درخواهم گذشت هر چند آن مردم، ستم‌پیشه و تبهکار باشند».

در روایت دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ بُنِيَ عَلَى ... الْعَدْلِ؛ ایمان، بر عدالت و ... بنا شده است.»

از این رو، در سرلوحه ادعیه برای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دعا جهت برپایی عدالت است: «أُظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدَهُ بِالنَّصْرِ»^۲

در روایات دیگری، به هنگام بیان ویژگی‌های حضرت، وی به عنوان گسترش دهنده عدالت، توصیف می‌شود. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «الْقَائِمُ بِالْحَقِّ ... الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ؛ قیام کننده به حق و گسترش دهنده عدالت است.»

در خطبه‌ای دیگر فرموده است: «... لِيُعْزِلَنَّ عَنْكُمْ أَمْرَاءَ الْجَوْرِ وَيُطَهِّرَنَّ مِنْ كُلِّ غَاشٍ، وَيُعْمَلَنَّ بِالْعَدْلِ، وَيَقُومَنَّ فِيكُمْ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ وَيُتَمَنَّنَنَّ أَحْيَاؤَكُمْ رَجْعَةَ الْكُرَّةِ عَمَّا قَلِيلٍ فَتَعِيْشُوا إِذْنَ، فَإِنَّ ذَلِكَ كَائِنٌ ...»^۳؛ به یقین (مهدی) فرمانروایان ظالم و ستمگر را از حاکمیت بر شما برکنار می‌سازد و زمین را از گمراه‌کنندگان و فریبکاران، پاک می‌گرداند و به عدالت رفتار می‌کند و ترازوی عدل را میان شما برقرار خواهد ساخت و زندگان، آرزوی بازگشت مردگان خود را دارند ...».

در حدیث دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام توصیف حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: «فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ، نَقِيٌّ، سَارٌّ مَرَضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَيَأْمُرُ بِهِ؛^۴ او (مهدی) پیشوایی پاک‌سرشت و پیراسته و مورد سرور و خوشرویی و رضایت مردم و هدایت‌کننده و هدایت یافته است. به عدالت حکم می‌کند و بدان فرمان می‌دهد.»

حکمت به تأخیر افتادن حکومت - و شاید یکی از علل تأخیر حکومت - حضرت

۱. همان، ج ۶۵ ص ۱۴۲ به نقل از اختصاص، ص ۲۵۹.

۲. همان، ج ۶۸ ص ۲۷۶.

۳. همان، ج ۳ ص ۱۷۳.

۴. همان، ج ۵۱ ص ۱۱۰.

۵. همان، ج ۵۱ ص ۱۲۰.

۶. همان، ج ۵۲ ص ۳۱۰.

مهدی علیه السلام، روی کار آمدن مدعیان گسترش عدالت باشد که هر کس مدعی برخورداری از توان اجرا و گسترش دامنه عدالت در جهان است تا پیش گام شود و اگر عدالت واقعی ظهور کرد، کسی مدعی گسترش عدالت نباشد و بگوید، ما نیز اگر زمام حکومت را به دست می‌گرفتیم، همین گونه به عدالت رفتار می‌کردیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما یکون هذا الأمر حتی لایبقی صنف من الناس إلا إقدا أولوا علی الناس حتی لا یقول [قائل]: أنا لو ولینا لعدلنا، ثم یقوم القائم بالحق و العدل؛ تا زمانی که همه اقشار مردم بر سر کار نیایند و به حاکمیت نرسند، ظهور تحقق نخواهد یافت، تا کسی مدعی نشود و بگوید: اگر ما نیز بر سر کار می‌آمدیم به عدالت رفتار می‌کردیم سپس [حضرت] قائم علیه السلام برای برپایی حق و عدالت، دست به قیام خواهد زد.»

امام صادق علیه السلام، در مقام توصیف حضرت امام مهدی علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرماید: «... والله إنی لأعرفه باسمه و اسم أبیه، ... القائد العادل، الحافظ لما استودع، یملاها عدلاً و قسطاً كما مالاها الفجار جوراً و ظلماً؛ به خدا سوگند! من او را به نام و نام پدر ... می‌شناسم. او رهبری عادل، حافظ و امانت‌دار اموری است که به او سپرده شده، وی زمین را پر از عدل و داد می‌گرداند، همان گونه که فاجران آن را لبریز از ظلم و بیاد کرده‌اند.»^۲

امام رضا علیه السلام در بیان ویژگی‌های حکومت حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: «... فإذا خرج أشرفت الأرض بنور ربها و وضع میزان العدل بین الناس فلا یظلم أحدٌ أحداً...»؛ هنگامی که [حضرت مهدی علیه السلام] ظهور می‌کند، زمین به نور خدا نورانی و روشن می‌گردد و میزان عدالت را برقرار می‌سازد و هیچ کس به دیگری ظلم و ستم روا نخواهد داشت.»

۱. همان، ج ۵۲، ص ۲۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹.

۳. کمال الدین، ص ۳۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

جلوه هایی از عدالت مهدوی

۱ - بازستانی حقوق پایمال شده

الف - امام باقر علیه السلام فرموده است: «و یخرج المهدی ... فلا یتروک ... و لا مظلمة لأحد من الناس الا ردّها؛ مهدی علیه السلام دست به قیام خواهد زد و، (هیچ حقی را از کسی بر عهده دیگری نمی‌نهد، مگر آن که حضرت آن را باز می‌ستاند و به صاحب حق باز می‌گرداند.»

بررسی سند

این روایت در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی نقل شده، هر چند مؤلف این کتاب در زمره اساتید کشتی و در معاصر کلینی است و در وثاقت او تردیدی نیست، متأسفانه سلسله سند روایات این تفسیر، به وسیله نسخه‌برداران و برای رعایت اختصار، حذف شده است. از این رو، از نظر سند مورد تأمل است.^۲ با این همه، مضمون آن به قدری مسلم و قطعی است که ما را از مبحث سندی بی‌نیاز می‌کند.

ب - عن جعفر بن یسار الشامی، قال: «یبلغ من رد المهدی المظالم حتی لو کان تحت خرس انسان شیء انتزعه حتی یرده ...^۳؛ [حضرت] مهدی علیه السلام حق از دست رفته مردم را چنان باز می‌گرداند که اگر حقی از کسی در زیر دندان دیگری باشد، حضرت آن را می‌ستاند و به صاحبش باز می‌گرداند.»^۴

البته این گونه رفتار و برخورد با متجاوز در بازپس‌گیری حقوق مردم، شایسته دادگاه حکومتی است که در رأس آن، پیشوایی، چون حضرت مهدی علیه السلام و قاضیان آن، همانند سلمان و مالک اشتر ... باشند. در چنین شرایطی، هیچ نگرانی وجود نخواهد داشت و کسی ترس از میان رفتن و پایمال شدن حقوق خود را ندارد.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۴.

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۴.

۳. فتن، ابن حماد، ص ۹۸؛ عقده الدرر، ص ۳۶؛ ملاحم سید بن طاووس، ص ۶۸.

۴. القول المختصر، ص ۵۲.

بررسی سند

البته این متن، حدیث و نصی روایتی نیست؛ بلکه برداشت جعفر بن یسار شامی است. نام چنین فردی در کتاب‌های رجال فریقین نیامده و به اصطلاح، مهمل است. این متن نیز از کتاب *فتن‌نعمیم/بن‌حماد* (متوقای ۲۲۸ هـ.ق) نقل شده است. هر چند این شخص نزد اهل سنت معتبر و موثق است؛ ولی متهم به روایت، از غیرثقات می‌باشد^۱ و به گفته ذهبی، اعتمادی به روایات او نیست.^۲

در کتاب‌های رجال ما نیز نامی از او به میان نیامده است؛ اما برخی از علمای ما کثرت نقل ابن طاووس از او را در کتاب ملاحم، دلیل اعتماد و قبول او به وسیله ابن طاووس دانسته‌اند.^۳

ج - روی علی بن عقبه، عن ابیه، قال: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ - ﷺ - حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرَ وَآمَنَتْ بِهِ السُّبُلُ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا وَرُدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ... ثُمَّ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدُّوَلِ، وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لِهْمٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لَنَّا لَيَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ...»؛ آن گاه که [حضرت] قائم - ﷺ - دست به قیام زند، به عدالت رفتار می‌کند و در ایام حکومت وی، ظلم و جور برداشته می‌شود و راه‌ها امنیت می‌یابد و زمین برکات خود را از درون، بیرون می‌آورد. و حقوق [پایمال شده] مردم را به صاحبان آن بازمی‌گرداند و هر خاندان و (حزب و گروه و تشکلی) پیش از حکومت ما روی کار می‌آیند و زمام امور را به دست می‌گیرند [یعنی در معرض امتحان و محک قرار خواهند گرفت] تا هنگامی که روش و عملکرد حکومت ما را دیدند، مدعی نشوند که اگر ما نیز زمامدار می‌شدیم، به همین روش رفتار می‌کردیم».

بررسی سند

ظاهراً و با نگاه نخست، مطالب فوق، سخن عقبه است و روایت نیست؛ اما از ذیل

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۰: ص ۶۰۰ - ۵۹۷.

۲. همان.

۳. مستدرکات، علم الرجال، ج ۸، ص ۸۵.

۴. ارشاد شیخ مفید، چاپ بصیرتی ۷ ص ۳۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

آن برمی آید که مفاد و سخن معصوم باشد: «إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدَّوَلِ». ولی مشخص نیست آن را از کدام معصوم نقل کرده است؛ اما با توجه به وثاقت علی بن عقبه و کثرت روایات او در کتب اربعه که خود، از یاران سه یا چهار معصوم - امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام^۱ - بوده و دارای کتابی است که روایات معصومین در آن ثبت شده است، از سویی با توجه به این که متن این روایت را از پدرش عقبه بن خالد نقل می کند و او نیز در زمره یاران امام صادق علیه السلام است و کتابی حاوی روایات ائمه علیهم السلام دارد، می توان استظهار کرد که متن یاد شده، سخن امام صادق علیه السلام است؛ ولی بحث در اعتبار و وثاقت عقبه بن خالد است که توثیقی ندارد.

آری، روایاتی از امام صادق علیه السلام در مدح و ستایش او وارد شده است؛ نظیر:

۱ - «رحمکم الله من اهل البیت؛ خدا شما - خاندان - را رحمت کند.»

۲ - «مرحباً مرحباً بکم؛ به شما خوش آمد می گویم.»

۳ - «یا عقبه، لا یقبل الله من العباد یوم القیامة إلا هذا الأمر الذی أنتم علیه... ای عقبه! خداوند در روز قیامت از بندگان خود هیچ راهی جز آنچه را که شما بر آن هستید نخواهد پذیرفت.»

ولی این روایت یا از نظر سند مورد اشکال است، همانند دوم و سوم و یا دلالت بر وثاقت ندارد؛ بلکه حداکثر، دلالت بر مدح دارد. از این رو، بعضی او را مجهول دانسته اند.

برخی دیگر مانند مامقانی، وی را در زمره روایان حسان؛ بلکه ثقات شمرده اند. البته کثرت روایات او در کتب اربعه - بیش از پنجاه^۲ روایت - شاهد بر نیکنامی اوست. با این همه، اشکال مرسل بودن روایت به حال خود باقی است، زیرا طریق شیخ مفید به علی بن عقبه، روشن نیست.

با تمام این اشکالات، قوت متن و مضمون به حدی است که به صدور آن از

۱. معجم رجال الحدیث خوبی، ج ۱۲، ص ۹۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۴.

۵. معجم رجال الحدیث خوبی، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

معصوم، قطع و یقین داریم و همین امر ما را از بررسی سند بی‌نیاز می‌کند.

۲ - واگذاری محل طواف کعبه

کلینی، به نقل از محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد بن هلال، از احمد بن محمد، از فردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أول ما يظهر القائم من العدل أن ينادى مناديه: أن يسلم صاحب النافلة لصاحب الفريضة الحجر الأسود و الطواف؛ در نخستین گام برقراری عدالتی که حضرت مهدی آن را آشکار می‌سازد، منادی وی اعلان می‌دارد: کسانی که طواف مستحبی انجام می‌دهند، مسیر حجرالاسود و محل طواف را برای آنان که حج واجب به جا می‌آورند، واگذار نمایند.»

بررسی سند

این حدیث از دو نظر مورد اشکال سندی است:

۱ - مرسل است: «عن رجل».

۲ - در طریق آن احمد بن هلال عبرتائی وجود دارد که مورد تأمل است، زیرا طبق نقل نجاشی، روایاتی در مذمت احمد بن هلال از امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده و به نقل شیخ طوسی در کتاب *اختیار معرفة الرجال* آمده است که: «كان غالباً متهماً في دينه؛ وی در زمره غلات است و دین و مذهب او مورد سؤال است.» در کتاب *تهذیب*، باب «الوصية لأهل الضلال» گفته است: «مشهور بالغلو واللعنة و ما يختص بروايته لانعمل عليه؛ یعنی (احمد بن هلال) مشهور به غلو و لعن است و روایاتی را که منحصرأ او نقل می‌کند بدان عمل نمی‌کنیم.» در *استبصار* نیز در باب «ما يجوز شهادة النساء فيه» آورده است: «ضعيف فاسد المذهب لا يلتفت إلى حديثه فيما يختص بنقله؛ (احمد بن هلال) فردی ضعیف و از نظر مذهب فاسد است و به روایاتی که منحصرأ او نقل می‌کند اعتنا نمی‌شود.»

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۲۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۲۵؛ وسائل الشريعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۶۴؛ چشم‌اندازی به حکومت جهانی حضرت مهدی، ص ۱۶۸، ج ۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.
 ۲. تهذیب، ج ۹، ص ۲۰۴، ذیل ح ۸۱۲.
 ۳. استبصار، ج ۳، ص ۲۸، ذیل ح ۹۰.

نجاشی می‌گوید: احمد بن هلال، در زمره کسانی است که محمد بن حسن بن ولید او را از مرویات محمد بن احمد بن یحیی، استثنا کرده است. به پیروی از ابن‌الولید، شیخ صدوق نیز احمد بن هلال را استثنا کرده؛ یعنی به روایات او عمل نکرده است.

علامه حلی، پس از این که نام او را در بخش دوم کتاب رجالی خود آورده - و این به معنای ضعیف شمردن اوست - می‌گوید: «روایات او از دیدگاه من مورد پذیرش نیست.» شیخ صدوق در کمال‌الدین، در بحث پاسخ به شبهات زیدیه، به نقل از سعد بن عبدالله (اشعری) گفته است: «ما رأینا و لاسمعنا بمتشیع رجع عن تشیعه إلی النصب إلا احمد بن هلال، و كانوا یقولون: إن ماتفرّد بروایته احمد بن هلال، فلا یجوز استعماله؛ ما ندیدیم و نشنیدیم شخصی از پیروان مذهب شیعه غیر از احمد بن هلال، از مذهب خود به دشمنی با اهل‌بیت برگردد، محدثان می‌گفتند: عمل به روایاتی که احمد بن هلال منحصرأ آنها را نقل می‌کند، جایز نیست.»

قول به تفصیل:

البته در مقابل، گفته دیگری است که در آن، بین روایاتی که پیش از انحراف نقل کرده و روایات پس از انحراف، تفاوت قائل شده، دسته نخست را مورد عمل و اعتبار و دسته دوم را مردود دانسته است.

این تفصیل، مبنای شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* است که در بحث خبر واحد، آن را مطرح کرده و گفته است: «بین ما یرویه حال استقامته و ما یرویه حال خطاه.»^۱ آقای خویی این تفصیل را التزام شیخ طوسی به وثاقت او می‌داند، زیرا اگر او ثقه نباشد، روایات وی در دوران عدم انحراف نیز، مردود است.

تفصیل دیگر:

ابن غضائری بین روایات او از حسن بن محبوب و ابن‌ابی‌عمیر و دیگر روایات، تفصیل داده و آن دو دسته از روایات را پذیرفته است، زیرا کتاب مشیخه ابن محبوب

۱. کمال‌الدین، ص ۷۶.

۲. *عدة فی اصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۵۱، چاپخانه ستاره.

و نوادر ابن ابی عمیر را بسیاری از محدثان شنیده و بر آن‌ها اعتماد کرده‌اند. آقای خویی، سخن ابن غضائری را تفصیل جدیدی نمی‌داند و آن را به تفصیل شیخ طوسی بازمی‌گرداند. چون در غیر این صورت، احمد بن هلال، ثقة باشد یا نباشد، تفاوت قائل شدن بین روایات او از کتاب ابن محبوب و ابن ابی عمیر و دیگران چه دلیلی خواهد داشت؟^۱

دیدگاه آقای خویی:

ایشان با پذیرفتن این که احمد بن هلال، اعتقادی فاسد دارد او را ثقة می‌داند و فساد عقیده او را در صحت روایات، مؤثر نمی‌داند و می‌گوید: «لا ینبغی الإشکال فی فساد الرجل من جهة عقیدته بل لایبعد إستفادة أنه لم یکن یتدین بشیء، و من ثمَّ کان یظهر الغلو مرة و النصب أخرى و مع ذلك لایهمنا إثبات ذلك إذ لا أثر لفساد العقیده او العمل فی سقوط الروایة عن الحجیة بعد وثاقة الراوی، والذی یظهر من کلام النجاشی: «صالح الروایة» أنه فی نفسه ثقة ...»

فالمتحصل: أن الظاهر أن احمد بن هلال ثقة، غاية الأمر أنه کان فاسد العقیده و فساد العقیده لایضر بصحة روایاته، علی ما نراه من حجیة خبر الثقة مطلقاً؛ سزاوار نیست در فساد عقیده احمد بن هلال، اشکال شود؛ بلکه بعید نیست از روایات استفاده شود که او به هیچ چیز پایبند نبوده است. از این رو، گاهی اظهار غلو و گاهی اظهار دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام می‌کرده. با این همه، برای ما اثبات این معنی مهم نیست، زیرا از دیدگاه ما، پس از اثبات وثاقت او، فساد عقیدتی‌اش، تأثیری در سقوط روایت وی از حجیت، ندارد و از سخن نجاشی نیز وثاقت او استفاده می‌شود.

خلاصه می‌توان گفت: او به ظاهر ثقة است. هر چند از نظر عقیده فاسد است؛

ولی (فساد عقیده او) به صحت روایات وی زیان نمی‌رساند.»

قابل دقت است که: سخن ایشان خالی از مناقشه و اشکال نیست، زیرا روایتی که فساد عقیده او را ثابت می‌کند، اگر از نظر آقای خویی صحیح و معتبر باشد، مضمون آن منتهای بی‌اعتباری احمد بن هلال است و هرگز نمی‌توان با توجه به این روایت، میان فساد عقیده و عدم اعتبار گفته و روایات او، تفکیک قائل شد. در روایت چنین

۱. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۲، ص ۳۵۶.

آمده: «احذروا الصوفی المتصنّع؛ از [معاشرت] با این صوفی ظاهر ساز بپرهیزید.» تأمل. هم‌چنین امام علیه السلام فرموده است: «لاغفر الله له ذنبه و لا أقاله عشرته یداخل فی أمرنا، بلا إذن منا و لارضی یستند برأیه ... لا یمضی من أمرنا آیه، إلا بما یهواه و یریده، أرداد الله بذلک فی نار جهنم؛ خداوند گناهش را نبخشد و از لغزش‌هایش درنگذرد. او بدون اجازه و رضایت ما در کارهای ما دخالت و خودسرانه عمل می‌کند ... کارهای ما را تا آن جا که با هوا و هوس خود سازگار است انجام می‌دهد و به دلخواه خود عمل می‌کند. امیدوارم خداوند او را به سبب این کارها به آتش دوزخ بیفکند.»

جایی دیگر می‌فرماید: «لارحمه الله...؛ خدا او را مشمول رحمت خود نگرداند نفرین کردیم. خداوند او را نابود کرد. ما از او بیزاریم.»^۱ خلاصه سخن، با این همه لعن و نفرین و مذمت و تقبیح، جایی برای توثیق و پذیرش روایات او نمی‌ماند ... بنابراین، این طریق مردود است.

طریق دوم: این روایت را صدوق در *من لا یحضره الفقیه* به گونه‌ای مرسل و بدون ذکر سند آورده و گفته است: قال الصادق علیه السلام: «...»^۲

به گفته علمای ما، از جمله: فاضل تفرشی و شیخ بهایی و شیخ سلیمان ماحوزی در *بلغة المحدثین*^۳ و علامه حلی در *مختلف الشیعة* و شهید اول در *شرح ارشاد* و محقق داماد، ارزش و اعتبار مراسیل صدوق در *من لا یحضره الفقیه* که بیش از ثلث کتاب را تشکیل می‌دهند، کمتر از مسانید یا مراسیل ابن ابی عمیر، نیست.^۴ طبق این مبنا، روایت مزبور هیچ اشکال سندی ندارد و مورد اعتبار است، زیرا شیخ صدوق بدون هیچ تردیدی، روایت را به معصوم نسبت داده است. دقت شود.

برداشت فقهی

از این روایت برداشت‌هایی فقهی شده و در پاره‌ای از موارد، از قبیل استحباب عدم مزاحمت انجام دهنده طواف مستحب، برای کسی که طواف واجب انجام

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۱۴۸.

۴. مستدرک الوسائل (الخاتمة)، ج ۲۲، ص ۶.

می‌دهد، به این روایت استناد شده است.

الف) مجلسی اول می‌گوید: «ویدلّ علی استحباب عدم مزاحمة من يطوف مستحباً لمن يطوف واجباً فی استلام الحجر و فی أصل الطواف اذا كان الطائف كثيراً؛ این روایت دلالت دارد، مستحب است برای کسی که طواف مستحبی انجام می‌دهد برای کسی که طواف واجب بجا می‌آورد، ایجاد مزاحمت نکند. در اصل طواف و استلام حجر الاسود نیز اگر طواف کنندگان بسیار باشند، مستحب است همین گونه عمل نماید.»

ب) مجلسی دوم گفته است: «والطواف: ای سائر آداب الطواف او المطاف: إذا ضاق عن الطائفین؟ مقصود از طواف در این روایت، سایر آداب طواف و یا مطاف است در صورتی که طواف کنندگان، در تنگنا قرار داشته باشند.» یعنی مستحب است محل طواف را برای کسانی که طواف واجب انجام می‌دهند واگذارند. البته در صورتی که جمعیت انبوه باشد.

۳ - چشم پوشی از سوابق برخی مجرمان

شیخ طوسی می‌گوید: «محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب، عن جعفر بن بشير و محمد بن عبدالله بن هلال، عن العلاء بن رزين القلاء، عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر عليه السلام عن القائم عليه السلام - إذا قام بأى سيرة يسير فى الناس؟ فقال: بسيرة ما سار به رسول الله حتى يظهر الإسلام، قلت: و ما كانت سيرة رسول الله عليه السلام؟ قال: أبطل ما كان فى الجاهلية، واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم عليه السلام - إذا قام، يبطل ما كان فى الهدنة مما كان فى أيدى الناس و يستقبل بهم العدل؛^۱ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر عليه السلام جویا شدم هرگاه قائم عليه السلام دست به قیام بزند چگونه با مردم رفتار می‌کند؟ حضرت فرمود: به همان روش پیامبر اکرم، تا زمانی که حاکمیت اسلام را ظاهر گرداند.

عرض کردم: روش پیامبر اکرم چگونه بوده؟ فرمود: رسول خدا عليه السلام بر آداب و رسوم جاهلی خط بطلان کشید و با عدل و داد با مردم روبرو شد. هم‌چنین آن گاه که حضرت قائم عليه السلام - دست به قیام زند هر چه را در دوران صلح - شاید دوران

۱. روضة المتقين، ج ۵، ص ۲۲۲.

۲. مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۶۷.

۳. تهذیب، ج ۶، صص ۱۵۴ و ۲۷۰.

غیبت امام زمان - انجام گرفته، ابطال می‌گرداند و با مردم، به عدل و دادگری روبرو خواهد شد.»

بررسی سند

این روایت را شیخ طوسی، به دو طریق از محمد بن حسن صفار نقل می‌کند.
أ - «شیخ ابوعبدالله و حسین بن عبیدالله و احمد بن عبدون، از احمد بن محمد بن حسن بن ولید از پدر او.»

ب - «ابوالحسین بن ابی جید، از محمد بن حسن بن ولید.»^۱
طریق شیخ طوسی به این دو صحیح است؛ چنان که آقای خویی نیز بدان اشاره کرده است؛^۲ ولی بحث در رجال و روات بعد از صفار می‌باشد.

فقه الحدیث

علامه مجلسی نکاتی را به این شرح از این روایت استفاده کرده است:
الف) همان گونه که اسلام و پذیرش آن، براساس قاعده فقهی «الإسلام یجب ما قبله؛ اسلام، گذشته انسان را نادیده می‌گیرد» ایمان نیز چنین است.
ب) اگر مؤمن پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام معصیتی را مرتکب شده که موجب حدّ یا تعزیر باشد، حضرت پس از قیام، بر او اجرای حدّ یا تعزیر نمی‌کند. آن چه گفته شد در صورتی است که حق خدا باشد، اما اگر حق مردم باشد، عدالت حضرت اقتضا می‌کند آن حق را بازستانده و مسترد گرداند، مگر گفته شود حضرت مهدی علیه السلام آن را از اموال خود می‌پردازد.^۳
ج) «هدنه»، یعنی دوران آرامش و صلح و آتش بس میان مسلمانان و کفار و یا میان دو دسته از جنگ‌جویان، هر چند کفار نباشند.

۱. استنبصار، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۱۵، ص ۲۵۰.

۳. ملاذل الأخیار، ج ۹، ص ۴۱.

۴ - تخریب سقف مساجد

کلینی در کافی آورده است: «علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن الحلبي، قال: سئل ابو عبد الله عليه السلام عن المساجد المظلمة، أتكراه الصلاة فيها؟ فقال: نعم، و لكن لا يضرکم اليوم، و لو قد كان العدل، لرأيتم كيف يصنع في ذلك...؛^۱... حلبی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال شد: آیا نماز خواندن در مساجد سرپوشیده - مسقف - کراهت دارد؟ فرمود: آری؛ ولی امروز - یعنی پیش از قیام حضرت مهدی عليه السلام - اشکال ندارد؛ اما آن روز که حکومت عدل بپا شود، خواهید دید با این گونه مساجد چه خواهد کرد...»

بررسی سند

در این روایت هیچ گونه اشکال سندی وجود ندارد، مگر ابراهیم بن هاشم که گفته شده: توثیق خاصی ندارد، هر چند مورد مدح و ستایش است. از این رو، روایت را «حسن» می‌نامند، چنان که علامه مجلسی نیز همین گونه تعبیر کرده است؛^۲ ولی از دیدگاه ما، ابراهیم بن هاشم هیچ گونه مشکلی ندارد، زیرا اولاً: او فوق وثاقت است و اگر توثیق خاصی ندارد، بدین جهت است که مقام و جایگاه برخی، بالاتر از اطلاق کلمه «ثقه» در حق آنان است.

ثانیاً: وی توثیق عام دارد، زیرا علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر، مشایخ خود را توثیق کرده و گفته است: «نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا...؛^۳ ما در این جا روایاتی را که مشایخ و افراد مورد وثوق ما روایت کرده‌اند بیان می‌کنیم.» این توثیق عام، به توثیقات خاص می‌انجامد یعنی: یکایک راویان و اساتید، در این کتاب ثقه‌اند از جمله: ابراهیم بن هاشم که یکی از آنان شمرده می‌شود. بنابراین، روایت فوق از نظر سند هیچ گونه اشکالی ندارد.

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۶۸؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.

۲. مرآة العقول، ج ۱۵، ص ۲۴۵.

۳. تفسیر قمی (مقدمه)، ص ۴.

دلالت

از ظاهر روایت برمی آید که مسقف کردن مسجد، خلاف دیدگاه شرع و نوعی سنت شکنی تلقی شده و مورد کراهت شرع است؛ ولی هم اکنون مبارزه با این سنت شکنی زمینه ندارد و نماز مؤمنان در این گونه مساجد، بدون اشکال است؛ ولی به هنگام ظهور و برقراری عدل و مبارزه با سنت شکنی، درباره آن تصمیم دیگری اتخاذ می شود.

نمونه آن، روایت صحیح دیگری است که از امام باقر علیه السلام به همین مضمون وارد شده است:

«اول ما یبدأ به قائمنا سقوف المساجد فیکسرهما، و یأمر بها فیجعل عریشاً کعریش موسی؛^۱ نخستین عملی که حضرت قائم - علیه السلام - به آن، آغاز به کار می کند، سقف مساجد است که آن ها را ویران می سازد و سقف هایی مانند سایبان موسی علیه السلام بر آن ها قرار خواهد داد.»

«عریش» سایبانی است که برای محافظت از سرما و گرما می سازند. به نقل از طریحی: عریش را از لیف خرما می سازند و تا پایان فصل خرما در آن به سر می برند.^۲

شاید تخریب سقف های مساجد بدین دلیل باشد که مساجد، پیش از ظهور امام علیه السلام از حالت سادگی بیرون آمده و جنبه تشریفاتی به خود می گیرد.

برداشت فقهی

این روایت و مانند آن، حمل بر استحباب شده اند، زیرا عدم وجود مانع و حایل بین نمازگزار و بین آسمان، مستحب است و نبودن حایل، یکی از اسباب قبولی نماز و استجاب دعا به شمار می آید.

۵ - مساجد و تزیینات و تصاویر

کلینی روایت کرده است: «الحسن بن علی العلوی، عن سهل بن جمهور، عن عبدالعظیم

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۸؛ انبیا الهدایة، ج ۳، ص ۴۲۵.

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۳، ماده عرش.

بن عبدالله العلوی، عن الحسین العرنی، عن عمرو بن جمیع، قال: سألت ابا جعفر علیه السلام عن الصلاة فی المساجد المصوّرة. فقال: أكره ذلك و لكن لا یضركم اليوم و لو قد قام العدل لرأیتم كيف یصنع فی ذلك؛^۱ ... عمرو بن جمیع می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد نماز خواندن در مسجدهایی که با عکس، تزیین شده پرسیدم، فرمود: من آن را نمی پسندم؛ ولی امروز به شما زبانی نمی رساند و اگر حکومت عدل و داد به پا گردد، خواهید دید که با این قبیل امور چگونه برخورد خواهد شد.»

بررسی سند

علامه مجلسی در شرح کافی و تهذیب، این روایت را تضعیف کرده.^۲ شاید علت ضعف سند، وجود افرادی باشد که از توثیق برخوردار نیستند و هیچ گونه سخنی پیرامون آنان در کتب رجال نیامده و به اصطلاح، مهمل هستند. بعضی دیگر، مانند عمرو بن جمیع آزدی، تضعیف شده و اگر وی همان عمرو بن جمیع عبدی باشد، نیز مجهول است؛ ولی در این مورد که فقها^۳ به استناد این روایت و دیگر روایات، فتوا به کراهت نقش و نگار در مساجد داده اند، می توان پی برد که روایت مزبور، مورد اعتماد و عمل آنان بوده است. البته امکان دارد گفته شود: این عمل فقهای شیعه، بر مبنای تسامح در ادله سنن است و بگوئیم شامل مکروهات نیز می شود.

۶ - به زانو درآوردن حکومت ستم پیشگان

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله ... فیجتمع الناس إلیه كالطیر الواردة المتفرقة حتی یجتمع إلیه ثلاثمائة و أربعة عشر رجلا. فیهم نساء، فیظهر علی كل جبار و ابن جبار و یظهر من العدل ما یتمنی له الأحياء أمواتهم ...»^۴ ... مردم همانند کبوتران پراکنده و از راه رسیده، گرد [حضرت مهدی علیه السلام] جمع می شوند، تا این که سیصد و چهارده تن مرد و تعداد

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۶۹؛ تهذیب الأخبار، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۷۲۶؛ استبصار، ج ۱، ص ۴۴۱؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۱۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.
 ۲. مرآة العقول، ج ۱۵، ص ۲۴۵؛ ملاذ الأخبار، ج ۵، ص ۴۹۰.
 ۳. معجم رجال الحدیث خوبی، ج ۱۳، ص ۸۲.
 ۴. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۱۵.
 ۵. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۵؛ العرف الواردی، ج ۲، ص ۶۱؛ البرهان، ص ۱۱۷؛ الإذاعة، ص ۱۱۹.

اندکی از زنان نیز در جمع آنان حضور به هم می‌رسانند. سپس بر هر ستمگر و ستمگر زاده‌ای چیره می‌گردد و چنان عدالتی را گسترش می‌دهد که زندگان، آرزو می‌کنند مردگانشان زنده شوند و این عدالت را ببینند...»

بررسی سند

هر چند روایات بسیاری از فریقین به این مضمون رسیده و نیازی به بررسی سند ندارد؛ ولی از نظر فنی، لیث بن ابی‌سلیم در طریق این روایت است که از دیدگاه اهل سنت، روایات را به هم می‌آمیزد و بعضی، او را تضعیف کرده‌اند.^۱ اما دیگر افراد موجود در سند، همگی براساس دیدگاه آنان ثقه‌اند و البته «تدلیس» در نظر اهل سنت، چندان نقطه ضعفی شمرده نشده است. چنان که ابن عماد حنبلی در بیان شرح حال سلیمان بن مهران اعمش به گونه‌ای مشروح به این بحث پرداخته است.^۲ از سویی او، در زمره رجال بخاری است که این خود، نقطه قوتی برای راوی - از نظر بعضی اهل سنت - شمرده می‌شود. بنابراین، بعید نیست اشکال ضعف سند نیز برطرف شود؛ ولی عدد سیصد و چهارده تن، با روایات دیگر، چندان سازشی ندارد و از نظر ما او مجهول است چنانچه شیخ طوسی به آن اشاره کرده^۳ ولی مرحوم وحید بهبهانی او را تقویت و تأیید می‌کند.^۴

نتیجه

در خاتمه بحث مجدداً سخن خود را تکرار می‌کنیم که: هیچ گونه شک و تردیدی نیست حکومت حضرت بقیةالله‌الأعظم، تجسم عدل و داد و نابودی ظلم و بیدادگری است و روایات بسیار غیرقابل شمارشی به این موضوع اشاره - بلکه تصریح - دارد. ما در این جا تنها به چند نمونه روایت از جلوه‌های عدالت این دولت کریمه اشاره کردیم و با نقد و بررسی سندی به تمام آنچه گفته شده و یا می‌شود، از آن روایات

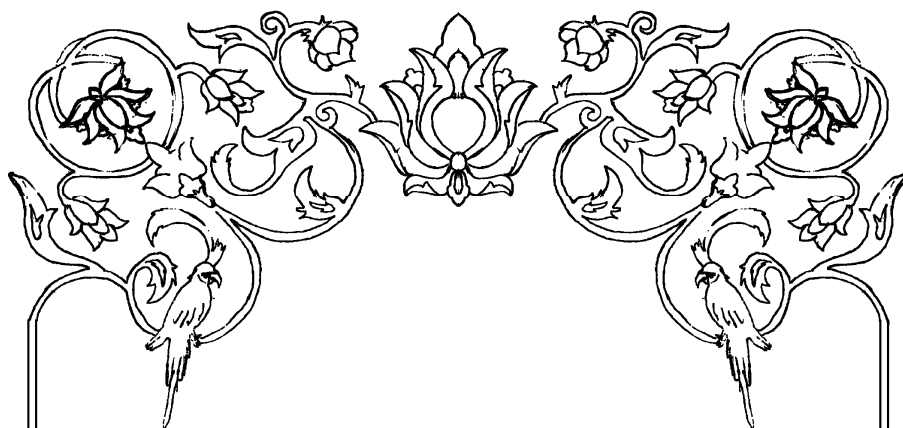
۱. تهذیب‌التهدیب، ج ۸، ص ۴۱۸.

۲. شذرات الذهب، ۱: ۲۲۱ (دارالفکر).

۳. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۴، ص ۱۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۶۲۱.

۴. تنقیح‌المقال، ج ۲، ص ۴۴، چاپ سنگی.

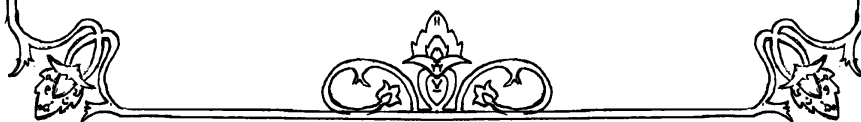
به دفاع پرداختیم تا برای مدعیان تخصص، که متأسفانه با نداشتن هر گونه تعهد و تخصص، بر این گونه روایات اشکال وارد می‌کنند، سخنی باقی نماند. انشاءالله



فصل هجدهم:

القاب و اصاف حضرت مهدی

در منابع اهل سنت



انبیاء و اوصیای الهی همگی به القاب و اوصاف شایسته و بایسته‌ای متصف بوده‌اند. و از هر کدام در روایات، به تعبیری یاد می‌شود مانند، صفی‌الله، نبی‌الله، خلیل‌الله، کلیم‌الله، روح‌الله، رسول‌الله، خیر خلق‌الله، ولی‌الله، ثارالله، حجّة‌الله امیرالمؤمنین، وصی، مجتبی، شهید، سجّاد، زین‌العابدین، باقرالعلوم، صادق و ...، از جمله، آخرین وصی و حجّت خدا، مهدی موعود^{علیه السلام} که مورد اتفاق فریقین است و از آن حضرت در روایات به تعبیر و اوصافی یاد می‌شود.

ما در این مختصر قصد داریم ضمن اشاره اجمالی به برخی القاب و ویژگی‌های آن حضرت در منابع شیعه به پاره‌ای از آن‌ها که در منابع اهل سنت موجود بوده و محور اصلی بحث ما نیز همین موضوع است، اشاره‌ای داشته باشیم.

القاب و ویژگی‌های حضرت مهدی^{علیه السلام}

در روایات و کتب ادعیه و زیارات ما، از حضرت حجّت^{علیه السلام}، با القاب و ویژگی‌هایی یاد کرده‌اند، به ویژه در دعای شریف ندبه که با بیش از شصت لقب از آن حضرت یاد شده و او را توصیف نموده‌اند هر چند لقب بارز و ویژگی شایع، در روایات، همان کلمه «قائم» است؛ ولی تعبیر و عناوین دیگری نیز ذکر شده مانند: ۱ - بقیة‌الله ۲ - المعدّ لقطع دابر الظلمة ۳ - المنتظر لإقامة‌الامت‌والعوج، ۴ - المرّجی لازالة‌الجور‌والعدوان ۵ - المدّخر لتجديد‌الفرأرض‌والسّنن ۶ - المتّخیر لإعادة‌الملّة‌والشريعة ۷ - المؤمن‌لأحیاء‌الکتاب و حدوده ۸ - محیی معالم‌الدین ۹ - قاصم شوکة‌المعتدین ۱۰ - هادم أبنيّة‌الشرك‌والنفاق ۱۱ - مبيد أهل‌الفسوق‌والعصیان‌والطغیان ۱۲ - حاصد فروع‌الغی‌والشفاق ۱۳ - طامس آثار‌الزریغ‌والأهواء ۱۴ - قاطع‌خباثل‌الکذب‌والإفترأء ۱۵ - مبيد‌العتاة‌والمرّدة ۱۶ - مستأصل‌أهل‌العناد‌والتضلیل‌والإلحاد ۱۷ - معزّ‌الأولیاء ۱۸ - مُذِلُّ‌الأعداء ۱۹ - جامع‌الکلمة‌على‌التقوى ۲۰ - باب‌الله‌الذی‌منه‌یوتی ۲۱ - وَجْه‌الله‌الذی‌یتوجه‌الیه‌الأولیاء ۲۲ - السبب‌المتّصل‌بین‌الأرض‌و‌السّماء ۲۳ - صاحب‌یوم‌الفتح ۲۴ - ناشر‌رایة‌الهدی ۲۵ - مؤلّف‌شمل‌الصّلاح‌والرّضا ۲۶ - الطالب‌بذخول‌الأنبياء‌وأبناء‌الأنبياء ۲۷ - الطالب‌بدم‌المقتول‌بکربلا ۲۸

- الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ إِعْتَدَى عَلَيْهِ وَأَفْتَرَى ٢٩ - الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَى ٣٠ - صَدْرُ الْخَلَائِقِ ٣١ - ذُو الْبِرِّ وَالتَّقْوَى ٣٢ - ابْنُ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ ٣٣ - ابْنُ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ ٣٤ - ابْنُ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ ٣٥ - ابْنُ الْخَيْرَةِ الْمُهْدِيِّينَ ٣٦ - ابْنُ الْعَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ ٣٧ - ابْنُ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ ٣٨ - ابْنُ الْخَضَارِمَةِ الْمُتَنَجِّبِينَ ٣٩ - ابْنُ الْقَمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ ٤٠ - ابْنُ الْبُدُورِ الْمَنِيرَةِ ٤١ - ابْنُ السَّرْجِ الْمُضِيئَةِ ٤٢ - ابْنُ الشُّهْبِ الثَّقَابَةِ ٤٣ - ابْنُ الْأَنْجَمِ الزَّاهِرَةِ ٤٤ - ابْنُ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ ٤٥ - ابْنُ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ ٤٦ - ابْنُ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ ٤٧ - ابْنُ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ ٤٨ - ابْنُ الْمَعَالِمِ الْمَأْتُورَةِ ٤٩ - ابْنُ الْمَعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ ٥٠ - ابْنُ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ ٥١ - ابْنُ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ٥٢ - ابْنُ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ ٥٣ - ابْنُ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلَى حَكِيمٍ ٥٤ - ابْنُ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ ٥٥ - ابْنُ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ ٥٦ - ابْنُ الْبِرَاهِينَ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ ٥٧ - ابْنُ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ ٥٨ - ابْنُ النَّعَمِ السَّابِغَاتِ ٥٩ - ابْنُ طِهٍ وَالْمُحْكَمَاتِ ٦٠ - ابْنُ يَسٍ وَالدَّارِيَّاتِ ٦١ - ابْنُ الطُّورِ وَالْعَادِيَّاتِ ٦٢ - ابْنُ مَنْ دَنَى فَتَدَلَّى ٦٣ - الْمُعَيَّبُ الَّذِي لَمْ يَخْلُ عَنْ [المؤمنين] ٦٤ - النَّازِحُ الَّذِي مَا نَزَحَ [عن المؤمنين] ٦٥ - أُمْنِيَّةُ الشَّائِقِ [من المؤمنين] ٦٦ - أَثِيلَ الْمَجْدِ الَّذِي لَا يُجَارَى ٦٧ - تَلَادِ النَّعْمِ الَّتِي لَا تُضَاهَى ٦٨ - نَصِيفُ الشَّرْفِ الَّذِي لَا يُسَاوَى.

ترجمه این اوصاف

۱. بازماندگان عترت هدايتگر
۲. موعود و منتظري كه آماده راست گردانیدن گزئی و ناراستی است؟
۳. آنكه آماده ريشه كن كردن ستمگران است.
۴. آن مايه اميدواری كه جور و تعدی را زایل خواهد كرد.
۵. آن ذخيره الهی كه فرييض و سنتها را دوباره إحياء خواهد كرد؟
۶. آن برگزيدهای كه دين و آيين را دوباره بازسازی می كند.
۷. مايه اميدواری بر حيات دوباره كتاب الله و حدود خدا.
۸. زنده ساز نشانههای دين و اهل اعتقاد.
۹. در هم شكنده اعتبار تجاوزكاران.
۱۰. ويرانگر بناهای شرك و نفاق.
۱۱. براندازنده تبه كاران و فاسقان و طاغیان.
۱۲. درو كننده شاخسارهای گمراهی و پراكنده سازی.
۱۳. محو كننده آثار انحراف و هوس بازی.

۱۴. در گلسنده رشته‌های دروغ و افتراء.
۱۵. نابود کننده سرکشان و عصیانگران.
۱۶. برکننده ریشه مردم لجوج و گمراه‌گر و الحاد بیشه.
۱۷. گرمی دارنده دوستان و خوار کننده دشمنان.
۱۸. فراهم آورنده سخنی که به تقوا برمی‌انگیزد - کنایه از وحدت مردم در سایه توحید.
۱۹. درب ورودی که از آن در به خدا راه یابند.
۲۰. چهره خندانی که اولیاء روی به سوی آن کشند.
۲۱. رشته مایه پیوند میان زمین و آسمان.
۲۲. مالک روز پیروزی و افرازنده درفش هدایت.
۲۳. اصلاح دهنده پریشانی‌ها و خشنود کننده دل‌ها.
۲۴. خون خواه پیامبران و پیامبر زادگان.
۲۵. خون خواه کشته کربلا.
۲۶. منصور بر هر متجاوز و دروغ پرداز.
۲۷. درمانده مستجاب الدعوه.
۲۸. صدرنشین مردم نیکوکار و خود دار.
۲۹. فرزند نبی مصطفی و علی مرتضی و فرزند خدیجه و پسر فاطمه.
۳۰. فرزند سروران مقرب.
۳۱. فرزند نجبای گرمی.
۳۲. فرزند رهبران راه یافته.
۳۳. فرزند نیکان پاکیزه سیرت.
۳۴. فرزند بزرگان، سراپا نجات.
۳۵. فرزند پاکان پاکیزه.
۳۶. فرزند بزرگواران برگزیده.
۳۷. فرزند دریا‌های عطا و بخشش.
۳۸. فرزند ماه‌های تابنده.
۳۹. فرزند چراغ‌های فروزنده.
۴۰. فرزند شهاب‌های ظلمت شکاف.

۴۱. فرزند اختران فروزنده.
۴۲. فرزند راه‌های آشکار.
۴۳. فرزند نشانه‌های نمودار.
۴۴. فرزند دانش‌های کامل.
۴۵. فرزند سنت‌های مشهور.
۴۶. فرزند آثار روایت شده.
۴۷. فرزند معجزات موجود.
۴۸. فرزند براهین آشکار.
۴۹. فرزند راه راست.
۵۰. فرزند خبر بزرگ.
۵۱. فرزند کسی که مندرج در *ام‌الکتاب*، و نزد خدای متعال فرزانه‌ای.
۵۲. فرزند آیات و بینات.
۵۳. فرزند دلایل ظاهر.
۵۴. فرزند براهین روشن و آشکار.
۵۵. فرزند حجت‌های رسا.
۵۶. فرزند نعمت‌های کامل - فرو ریخته و دربرگیرنده و فراگیر.
۵۷. فرزند طه و محکمت قرآنی.
۵۸. فرزند یاسین و ذاریات.
۵۹. فرزند طور و عادیات.
۶۰. فرزند آن که به خدا نزدیک شد، و باز هم به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر به خدای علی‌اعلی نزدیکتر.
۶۱. غایبی که از ما جدا نیستی نیست.
۶۲. برون رفته‌ای که از ما برون نیست.
۶۳. عزیزی که هر مرد با ایمان و هر زن مؤمن، آرزومند دیدار اویند.
۶۴. بلند پایه‌ای که برابر ندارد.
۶۵. زاده نعمت‌هایی که نظیر ندارد.
۶۶. همسنگ شرافتی که کسی با او برابر نیست.

آنچه یادآوری شد اوصاف و القابی است که در دعای شریف ندبه آمده و در روایات ما اوصاف دیگری به شرح ذیل آمده است^۱:

۱. صاحب الأمر^۲
۲. صاحب الدار^۳
۳. صاحب السیف^۴
۴. صاحب الغیبة^۵
۵. الطرید^۶
۶. الغریم^۷
۷. الغلام^۸
۸. الفرید^۹
۹. المضطر^{۱۰}
۱۰. المنتظر^{۱۱}
۱۱. المنصور^{۱۲}
۱۲. المحدث^{۱۳}
۱۳. المنتقم^{۱۴}
۱۴. الموتور^{۱۵}
۱۵. المهدي^{۱۶}
۱۶. القائم^{۱۷}

پاره‌ای از این ویژگی‌ها با احادیث اهل سنت اشتراک تعبیر دارند و هر یک از این عبارات، نیاز به توضیح و فقه‌الحدیث دارد که در بحث‌های مفصل‌تر بدان اشاره خواهد شد. انشاءالله

القاب حضرت در روایات اهل سنت

روایات اهل سنت بیشتر، حضرت را با عنوان «مهدی» یاد می‌کنند و از القاب و ویژگی‌های دیگر حضرت، کمتر یاد می‌شود و لقب «قائم» ظاهراً در منابع آنان به ندرت دیده می‌شود. ما در این بحث، به بررسی القاب آن حضرت که در کتاب‌ها و منابع اهل سنت آمده می‌پردازیم و پاره‌ای از آن ویژگی‌ها به قرار زیر است:

- ۱ - مهدی هذه الأمة ۲ - المهدي في الأرض و المهدي في السماء ۳ - مهدی الخیر ۴ -

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۰.

۳. همان، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۵. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲، و ج ۱، ص ۳۱۷.

۶. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۸؛ الغیبة طوسی، ص ۴۲۶.

۷. ارشاد مفید، ص ۳۵۴؛ کمال‌الدین، ج ۲، ب ۴۵ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۱.

۸. کمال‌الدین، ج ۲، ب ۴۵، ج ۶

۹. همان ج ۱، ب ۲۶، ج ۱۳.

۱۰. غیبت نعمانی، ص ۳۱۴؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۸.

۱۲. غیبت نعمانی، ص ۱۹۸ و ۲۴۳؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۹.

۱۳. کافی، باب أن الأئمة محدثون، ج ۴.

۱۴. کافی، ج ۱، ص ۴۶۵؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۲.

۱۵. غیبت نعمانی، ص ۱۷۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

۱۶. نعمانی، ص ۲۳۷ و ۲۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۳.

۱۷. دلائل الامامة طبری: ۲۳۹.

فصل هجدهم: القاب و اصاف حضرت مهدی در منابع اهل سنت [۴۹۳]

مهدی عبادالله ۵ - الإمام ۶ - آخر الأئمة ۷ - خليفة الله ۸ - خليفة بنی هاشم ۹ - خليفة ۱۰ - ولي الله ۱۱ - الأمير ۱۲ - أمير الطائفة ۱۳ - أمير الناس ۱۴ - خيرة الله في خلقه ۱۵ - خير أمة محمد ۱۶ - خير الناس ۱۷ - خير أهل الأرض ۱۹ - ذخيرة الأنبياء ۲۰ - يعسوب الأمة ۲۱ - الرجل الصالح ۲۲ - صالح من مضي ۲۳ - العدل المبارك الزكي ۲۴ - المنصور ۲۵ - الهاشمي ۲۶ - العائد بالبيت ۲۷ - السفاح.

آن چه یادآوری شد نمونه‌هایی از عناوین و القابی است که در کتب اهل سنت، از حضرت مهدی عليه السلام یاد شده است؛ اینک به متون روایات، اشاره می‌شود.

بررسی متون روایات

۱ - مهدی هذه الأمة

الف - مناقب ابن المعازلی به نقل از ابی ایوب انصاری آورده است: «إن رسول الله ﷺ مَرَضَ مَرَضَةً فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ تَعُوذُهُ، وَهُوَ نَاقَهُ مِنْ مَرَضِهِ، ... وَ مَنَّا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ؛^۱ ابو ایوب انصاری می‌گوید: حضرت، سخت بیمار بود و دخترش فاطمه به عیادت آن حضرت آمد و رسول خدا ﷺ در نقاهت و ضعف به سر می‌برد. پیامبر ﷺ با بیان مطالبی برای فاطمه [س] فرمود: «مهدی این امت از ماست.»

ب - علی بن مکی هلالی به نقل از پدرش می‌گوید: «قال رسول الله ﷺ ... يا فاطمه والذى بعثني بالحق ان منهما مهدى هذه الأمة؛^۲ رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت، مهدی این امت از نسل حسنین است.»

این حدیث در کتاب‌های ما نیز از سلمان فارسی وارد شده از جمله: کتاب سلیم بن قیس، ص ۶۹؛ تفسیر فرات، ص ۱۷۹؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۶۲؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۱۹ - البته به نقل حدیثی: هو من ولدی هذا - الحسين.^۳

۱. المناقب، ص ۱۰۱، مناقب خوارزمی، ص ۶۲؛ ینابیع الموده، ص ۸۱، معجم احادیث الإمام المهدی، ج ۱، ص ۱۴۶.
۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۲؛ بیان شافعی، ص ۴۷۸؛ ذخائر العقبی، ص ۴۲؛ عقد الدرر، ص ۱۵۱؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۸۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵؛ برهان هندی، ص ۹۴.
۳. معجم احادیث الامام المهدی عليه السلام، ج ۱، ص ۱۳۸، چاپ جدید.

۲ - المهدي في الأرض والمهدي في السماء

از عبدالله بن عمر منقول است که: «... فإذا أدركتموه فبايعوه، فإنه المهدي في الأرض والمهدي في السماء؛» هر گاه حضرتش را درک کردید، با او بیعت کنید، زیرا او مهدی زمین و آسمان هاست.»

۳ - مهدي الخير

از کعب نقل شده که گفت: «مهدی الخیر یخرج بعد السفیانی؛^۲ آن هدایت شده به خیر - یعنی مهدی - ، پس از سفیانی، ظاهر خواهد گشت.»

۴ - الإمام

الف - ابوسعید خدری می گوید: «قال رسول الله: يكون في آخر الزمان - على تظاهر العمر و انقطاع من الزمان - إمام يكون أعطى الناس؛^۳ در آخر الزمان - در دوران اوج گرفتاری و فشار روزگار - پیشوایی خواهد آمد که سخاوتمندترین انسان ها است.»
ب - از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: «يكون على الناس إمام لا يعد لهم الدراهم، ولكن يحثو؛^۴ در آخر الزمان پیشوایی بر مردم حکومت خواهد کرد، که در تقسیم اموال، شمارش نمی کند؛ بلکه آن را بی حساب و بدون شمارش تقسیم می کند.»

۵ - خليفة الله

الف - عبدالله بن عمر، «قال رسول الله: يخرج المهدي على رأسه غمامة فيها مناد ينادي: هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه؛^۵ هنگامی که حضرت مهدی عليه السلام قیام می کند، پاره ابری

۱. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۳؛ عقد الدرر، ص ۱۰۹؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۷۶؛ القول المختصر، ص ۱۸؛ برهان هندی، ص ۱۴۳؛ فرائد فوائد الکفر، ص ۸.
۲. فتن ابن حماد، ص ۹۹.
۳. مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۵۶؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۶۳؛ جمع الجوامع، ج ۱، ص ۱۰۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴؛ برهان متقی، ص ۸۳؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۹۶.
۴. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ و در ص ۴۰۰ (کیف بکم إذا نزل فيکم ابن مریم حکماً، فأمامکم منکم)، معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۵۱۹.
۵. بیان شافعی، ص ۵۱۱؛ عقد الدرر، ص ۱۳۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۶؛ فصول المهمة، ص ۲۹۸؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۸۸؛ الفتاوی الحدیثیة، ص ۲۷؛ ینابیع المودة، ص ۴۷۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۱۰.

برفراز سر او قرار دارد که ندا دهنده‌ای در آن ندا می‌دهد! این مهدی: جانشین خداست. بنابراین، از او پیروی کنید.»

ب - از ثوبان منقول است که گفت: «قال رسول الله ﷺ: ... فإذا رأيتموه فبايعوه، و كو حَبِوًا عَلَى التَّلَجِّ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِي؛^۱ هر گاه وی را مشاهده کردید، با او بیعت کنید هر چند با خزیدن بر روی یخ و برف باشد، زیرا او جانشین خدا، [حضرت] مهدی است.» روایتی به همین مضمون از پیامبر اکرم ﷺ نیز در کتبی مانند: *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۵۹؛ *کفایة الاثر*، ص ۱۰۶؛ *الصرائط المستقیم*، ج ۲، ص ۱۱۶؛ وارد شده است.^۲

۶ - خلیفه

الف - ابوهریره، به نقل از پیامبر ﷺ می‌گوید: «يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ خَلِيفَةٌ...»؛^۳ میان این امت خلیفه‌ای وجود خواهد داشت که ... هرگز شیخین بر او برتری ندارند.»
ب - از ابو سعید منقول است که: «يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ يُعْطَى الْمَالَ بَغَيْرِ عَدَدٍ؛^۴ در آخر الزمان، خلیفه‌ای ظهور می‌کند که مال را بدون شمارش، بذل و بخشش می‌کند.»

۷ - خلیفه بنی هاشم

محمد بن حنفیه می‌گوید: «يَنْزِلُ خَلِيفَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بَيْتِ الْمَقْدَسِ ...»؛^۵ خلیفه‌ای از بنی‌هاشم، در بیت‌المقدس اجلال نزول می‌فرماید.»

۸ - الامیر

از ارطاة نقل شده که گفته است: «... نَادَى مَنَادٌ بَعْدَ أَنْ تَحَارَبَ الْقَبَائِلُ، أَلَا إِنَّ أَمِيرَكُمْ فُلَانٌ؛^۶ پس از درگیری قبائل با یکدیگر، ندا دهنده‌ای فریاد سر می‌دهد که فرمانده و

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۷؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۳؛ عقد الدرر، ص ۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۲۲۵.
۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۰۳.
۳. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱۵، ص ۱۹۸؛ کامل ابن عدی، ج ۶، ص ۲۴۲۳؛ تاریخ الخمیسی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ برهان متقی، ص ۱۷۲؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۲۰۶.
۴. فتن ابن حماد، ص ۹۸؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۶۹۵؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۳۳۱؛ عقد الدرر، ص ۱۶۷.
۵. فتن ابن حماد، ص ۱۱۰؛ عقد الدرر، ص ۲۴۱؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۳۴۷.
۶. همان.

رهبر شما فلانی است.»

۹ - خیرة الله من خلقه

از سمیر منقول است که می‌گوید: «... يُنادى مُنادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَلَا إِنَّ فُلَانًا خَيْرُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ! ... ندا دهنده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد: هان - ای مردم! این شخص، برگزیده الهی از میان آفریدگان است.»

۱۰ - خیر أمة محمد

از حذیفه بن یمان نقل شده که گفته است: «قال رسول الله ﷺ: ... فَعِنْدَ ذَلِكَ يُنادى مِنَ السَّمَاءِ مُنادٍ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَنْكُمْ مِثْقَالَ حَبِّ خَرِّ مِنَ السَّمَاءِ وَأَتْبَاعَهُمْ وَوَلَاكُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ مُحمَّدٍ ﷺ...» در آن هنگام، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد که ای مردم! خدای عزوجل، دوران حاکمیت ستمگران و منافقان و یاوران و پیروانشان را از سر شما کوتاه ساخت و اینک، خداوند، برجسته‌ترین شخصیت امت محمد را بر شما حاکمیت بخشید.»

۱۱ - خیر الناس

الف - از ابوالجلد منقول است که گفت: «... ثُمَّ تَجْتَمِعُ النَّاسُ عَلَى خَيْرِهِمْ رَجُلًا...»^۱ ... سپس مردم بر فردی که برجسته‌ترین آنان به شمار می‌آید اتفاق نظر خواهند داشت.»

ب - عبدالله بن عمرو می‌گوید: «... يَحْجُجُ النَّاسُ مَعًا ... فَيُفْزَعُونَ إِلَى خَيْرِهِمْ، فَيَأْتُونَهُ وَهُوَ مُلْصِقٌ وَجْهَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ يَبْكِي ...»^۲ مردم در کنار یکدیگر حج به جا می‌آورند و به برجسته‌ترین فرد خود پناه می‌آورند. در حالی که او صورت خود را به کعبه چسبانیده و گریه می‌کند...»

۱. ابن طاووس، ص ۴۵، به نقل از فتن سلیلی؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۳۹.
 ۲. جامع البيان، ج ۱۵، ص ۱۷؛ سنن دانی، ص ۱۰۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۳۶۳.
 ۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۲۴۶؛ عقد الدرر، ص ۶۱؛ در المشور، ج ۶، ص ۵۹؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۸۶.
 ۴. فتن ابن حماد، ص ۹۴؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۳؛ عقد الدرر، ص ۱۰۹؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۵۰.

۱۲ - خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ

از ابوالجلد نقل شده که می گوید: «... ثُمَّ تَأْتِي الْخَلَافَةُ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ ...؛^۱ سپس خلافت، به سراغ بهترین فرد اهل زمین روی خواهد آورد.»
یعنی درستکارترین فرد گذشتگان و بهترین شخص باقیمانندگان - و بازماندگان - ظهور خواهد کرد.

۱۳ - الْمَنْصُور

از کعب روایت شده که: «الْمَنْصُورُ مَهْدِيٌّ، يُصَلِّي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛^۲ حضرت مهدی عجل الله فرجه پیروز است، اهل آسمان و زمین بر او درود می فرستند.»

۱۴ - الْهَاشِمِي

عبدالله بن زبیر غافقی، از علی عليه السلام: «ثُمَّ يَظْهَرُ الْهَاشِمِيُّ، فَيُرَدُّ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ الْفَتْهُمْ وَ نِعْمَتَهُمْ؛^۳ سپس آن شخص هاشمی تبار، ظهور می کند و خداوند به برکت او مهر و الفت و نعمت را به مردم بازمی گرداند.»

۱۵ - الْعَائِدُ بِالْبَيْتِ

از اُم سلمه منقول است که گفت: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: وَ يَعُودُ عَائِدُ بِالْبَيْتِ ...؛^۴ سپس پناهنده‌ای به خانه خدا - کعبه - پناه می آورد.»

۱۶ - ذَخِيرَةُ الْأَنْبِيَاءِ

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ... الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ خَيْرَةٌ، تَضَلُّ فِيهَا الْأُمَمُ، يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام ...؛^۵ مهدی عليه السلام از فرزندان من است، او غیبتی دارد که باعث حیرت

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱۵، ص ۲۴۶؛ عقد الدرر، ص ۶۱؛ درالمنثور، ج ۶ ص ۵۹؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۸۶.
۲. فتن ابن حماد، ص ۱۲۷؛ عقد الدرر، ص ۱۴۹.
۳. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۵۵۳؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۰۸.
۴. مسند احمد، ج ۶ ص ۲۹۰؛ مسلم، ج ۴، ص ۲۲۰۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱۵، ص ۴۳؛ جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۱۷۸؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۸۶.
۵. فرات السمطین، ج ۲، ص ۳۳۵؛ ینابیع المودة، ص ۴۸۸؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۲۵۷.

می‌شود و امت‌ها در این دوران دچار گمراهی می‌شوند. سپس خداوند ذخیره پیامبران را می‌آورد...»

۱۷ - يَعْسُوبُ الْأُمَّةِ

از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود: «تَأْوَى إِلَيْهِ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوَى النَّحْلَةُ إِلَى يَعْسُوبِهَا...»؛ 'مردم به سوی او پناه می‌آورند همان‌گونه که زنبور عسل به سوی ملکه خود روی می‌آورد.»

۱۸ - الرَّجُلُ الصَّالِحُ

از ابو امامه باهلی منقول است که؛ «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ... وإمامُ النَّاسِ يُؤْمِنُ دُونَ رَجُلٍ صَالِحٍ...»؛ 'امام و پیشوای مردم در آن روز، مردی صالح و درستکار خواهد بود...»

۱۹ - صَالِحٌ مَنْ مَضَى وَ خَيْرٌ مَنْ بَقِيَ

أنس بن مالك، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که فرمود: «... فيخرج كالصالح (صالح) مَنْ مَضَى وَ خَيْرٌ مَنْ بَقِيَ»؛ [مهدی] ظهور می‌کند صالح گذشتگان و بهترین باقیمانده‌گان است.»

۲۰ - السَّفَاحُ

ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ... يُقَالُ لَهُ السَّفَاحُ؛»^۴ شخصی از اهل بیت من ظهور می‌کند... او را سفاح می‌نامند.»
«رجل سفاح» در لغت به معنی توانا بر سخن گفتن و انسان سخنور آمده است.^۵

۱. ابن حماد، ص ۹۹؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۷۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۲۰.
۲. فتن ابن حماد، ص ۱۵۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۹؛ مسند احمد، ج ۶ ص ۴۶۲؛ مسلم، ج ۲، ص ۲۲۶۶؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۳۱۵.
۳. المعجم الكبير، ج ۸، ص ۱۷۸.
۴. مصنف ابن ابی شیبة، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ دلائل النبوة، ج ۶ ص ۵۱۴؛ نور الأبصار، ص ۱۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۹۸.
۵. مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲۱ - القائم علیه السلام

این لقب را «خوارزمی» در «مناقب» و «قندوزی» و «حمّوینی» در کتاب‌هایشان آورده‌اند.

الف - عبدالرحمن بن ابی لیلی به نقل از پدرش می‌گوید: «ثُمَّ بَكَى النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ... وَ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ ذَلِكَ الظُّلْمَ يَزُولُ إِذَا قَامَ قائمهم ...؛^۱ سپس پیامبر گریست ... و فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آن ظلم، به هنگام قیام قائم آنان، برطرف خواهد گشت.»

ب - از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «قال رسول الله: الأئمة بعدی إثناعشر، أولهم، أنت يا علي و آخرهم القائم الذي يفتح الله عزوجل على يديه مشارق الأرض و مغاربها؛^۲ امامان پس از من دوازده تن‌انده: ای علی! نخستین فرد آنان تویی و آخرین فرد آنها حضرت قائم است که خداوند به دست او، شرق و غرب گیتی را می‌گشاید.»

۲۲ - القائم المنتظر

از ابن عباس روایت شده که گفت: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن علي بن أبي طالب إمام أمتي و خلیفتی علیها من بعدی و من ولده القائم المنتظر ...؛^۳ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی‌طالب، پیشوای امت من و جانشین پس از من بر ائمتّم خواهد بود [حضرت] قائم منتظر از فرزندان و نسل او است.»

۲۳ - عدل، مبارک، زکی

ابن طاووس به نقل از فتن سلیلی؛ از حذیفه بن الیمان نقل کرده است که: «إِذَا بَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَطَائِبِ عَتْرَتِي وَ أBRARِ ذُرِّيَّتِي عَدْلًا، مَبَارَكًا زَكِيًّا ...؛ آن گاه که خدای عزوجل مردی را از پاکان عترتم و از نیکان دودمان من که مظهر عدل و برکت و پاکی است، برمی‌انگیزاند.»

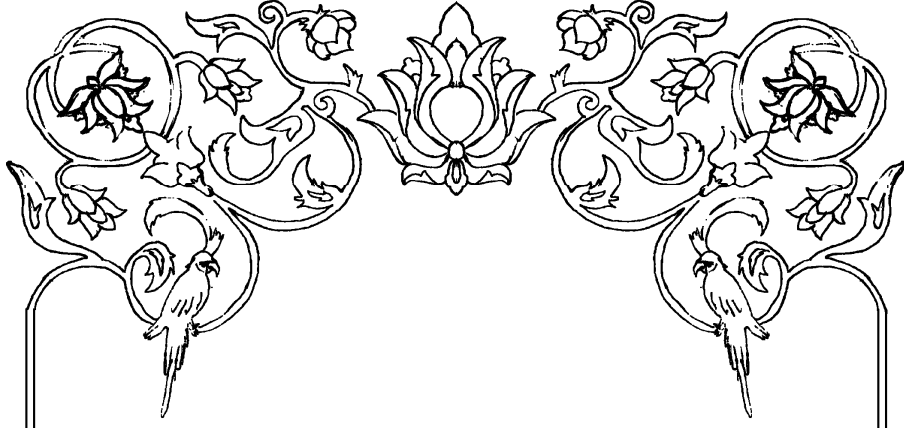
اوصاف دیگری نیز در احادیث اهل سنت آمده؛ ولی با رعایت اختصار، به همین

۱. مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

۲. ینابیع المودة، ص ۴۹۲.

۳. فراتد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۵؛ ینابیع المودة، ص ۴۸۸؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۱۷۴.

مقدار بسنده می‌کنیم و در فرصت مناسب به شرح و تفسیر و بیان این القاب شریف می‌پردازیم - انشاءاله - «حشرنا الله مع المهدي و رزقنا رَأْفَتَهُ و رضاه».



فصل نوزدهم:

كتاب الامامة و التبصرة من الحيرة



کتاب گران سنگ *الإمامة والتبصرة* از جمله منابع مهدویت و تألیف علی بن حسین بن موسی بن بابویه است که امام عسکری علیه السلام او را «شیخ» معتمد خود خوانده است و بزرگان علم رجال، او را فقیه‌ترین و مورد اعتمادترین شخصیت زمان خویش دانسته‌اند، از نظر علمی در چنان موقعیتی قرار داشت که اگر اصحاب، در مسأله‌ای روایتی نمی‌یافتند، به آن چه در شرایع او بود تمسک می‌جستند و به فتوای او همانند روایت، استناد می‌کردند. دویست اثر، به وی نسبت داده شده که بیشتر آنها در فقه، تفسیر و کلام است. او از محضر اساتید بزرگی، چون سعد بن عبدالله اشعری، علی بن ابراهیم هاشم قمی و محمد بن علی شلمغانی بهره برده است. و از برکات حیات علمی او، تربیت شاگردان فراوانی است که از دو فرزندش حسین و محمد، به عنوان نمونه بارز می‌توان یاد کرد.

ابن بابویه، در تألیف کتاب *الإمامة والتبصرة* از وجود دانشمندانی مانند: سعد بن عبدالله بن خلف اشعری، محمد بن یحیی عطار، احمد بن ادریس، عبدالله بن جعفر حمیدی، حمزه بن قاسم، حسن بن احمد مالکی، علی بن ابراهیم و علی بن موسی بن جعفر کمیدانی بهره برده است.

در این مورد که کتاب یاد شده از تألیفات ابن بابویه باشد، تردید شده است، زیرا برخی مشایخ این کتاب، از نظر طبقه، متأخر از پدر بزرگوار وی هستند و امکان ندارد متقدم از متأخر، به نقل روایت بپردازد. از سویی، در روایاتی که صدوق پسر از پدرش نقل کرده از مشایخ کتاب *الإمامة والتبصرة* اثری نیست؛ اما این تردید به دو دلیل بی‌مورد است؛

الف - در روایت متقدم از متأخر اشکالی وجود ندارد در صورتی چنین امکانی وجود دارد که استاد از معمرین (دارای عمر طولانی) باشد.

ب - شاید علت این که شیخ صدوق نام مشایخ *الإمامة والتبصرة* را در روایات

منقول از پدر ارجمند خویش نیاورده، معاصر بودن با آنان باشد. در این صورت، نیازی به ذکر آنها نبوده و بدون واسطه، از پدرش نقل کرده است. وانگهی با مراجعه به کتاب موجود، درمی‌یابیم هیچ یک از راویانی که باعث این تردید شده‌اند، در طریق کتاب نیستند و شاید دلیل آن، وجود دو نسخه متفاوت از این کتاب باشد که یک نسخه، مرکب از دو جزء است؛ جزء نخست، کتاب *الإمامة و التبصرة* و جزء دوم، کتاب *جامع الاحادیث* را تشکیل می‌دهد و از آن جا که بخشی از آغاز کتاب دوم مفقود شده، با کتاب نخست، بهم آمیخته است؛ از این رو، علامه مجلسی همه این روایات را به ابن بابویه، نسبت داده است.

از مجموع ۲۳ باب این کتاب، ۱۱ باب، درباره مهدویت است که در هر باب، تعدادی روایت متناسب با این موضوع، بیان شده است.

از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که درباره امامت و امام زمان علیه السلام، به رشته تحریر درآمده کتاب ارزشمند *الإمامة و التبصرة من الحيرة* معروف به *الإمامة و التبصرة*، نوشته عالم فرزانه، علی بن حسین بن موسی بن بابویه است.

خاندان بابویه، همگی از بزرگان علم و دانش بوده‌اند؛ اما در جمع این خاندان، علی بن الحسین و فرزندش محمد بن علی (شیخ صدوق) می‌درخشند. این دو بزرگوار، خدمات فراوانی به اسلام و تشیع انجام داده‌اند و در این راستا، کتب فراوان و ارزشمندی از جمله، کتاب *الإمامة و التبصرة* را از خود به یادگار نهاده است. از آن جا که در بخش‌هایی از این کتاب، سخن از مهدویت به میان آمده، از منابع مهدویت به شمار می‌آید و شناخت آن برای پژوهشگران مباحث مربوط به امام زمان، لازم و ضروری است.

برای شناخت این کتاب، در چهار محور به بیان مباحث مربوط به آن می‌پردازیم:

نخست: آشنایی با مؤلف؛

دوم: طرق کتاب؛

سوم: میزان اعتبار کتاب؛

چهارم: آشنایی اجمالی با محتویات کتاب.

نخستین محور: آشنایی با مؤلف

۱ - تولد

کتاب‌هایی تراجم، درباره سال تولد وی چیزی بیان نداشته‌اند و تنها به بیان محل تولد او پرداخته و آن را شهر مقدس قم می‌دانند.

۲ - خاندان بابویه

همان گونه که در مقدمه یادآوری شد، این خاندان، از بزرگان فضل و دانش بوده‌اند. در سخنان دانشمندان بزرگ دینی، عباراتی به چشم می‌خورد که حاکی از این معناست. از جمله: مامقانی گفته است:

فرزندان بابویه بسیارند و بیشتر آنها علمای والامقامی هستند.^۱

صاحب *ریاض‌العلماء* نیز در این باره گفته است: او (حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه) و برادرش صدوق، فرزند این دانشمند بزرگ (حسین بن علی حسین) و نوه‌اش و نوادگانش، تا زمان شیخ منتجب‌الدین، همه از علمای بزرگ بوده‌اند.^۲

۳ - ابن بابویه از دیدگاه امام عسکری علیه السلام

علی بن حسین بن بابویه، با امام عسکری و امام مهدی علیهما السلام، مکاتبه داشته و هر دو امام، در حق او دعا می‌کنند تا صاحب فرزندان صالح گردد.

هر چند اصل این مکاتبات برای او افتخار به شمار می‌آید؛ ولی آنچه بر این افتخار می‌افزاید و در بیان بزرگی و عظمت جایگاه او کافی است، پاسخ امام عسکری علیه السلام به وی و عباراتی است که حضرت، برای او به کار برده است. از آن جا که در این نامه توصیه‌های گرانبهایی صورت پذیرفته، متن کامل آن را یادآور می‌شویم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و العاقبة للمتوحدين، و النار للمتوحدين، و لا عدوان إلا على الظالمين، و لا إله إلا الله أحسن الخالقين، و الصلوة على خير خلقه محمد و عترته الطاهرين.

۱. عبدالله مامقانی، *تنقیح المقال*؛ نجف، چاپخانه مرتضویه، بی تا، ج ۳، فصل الکنی، باب الهمزة و الباء، ص ۴۲.
 ۲. عبدالله افندی اصفهانی، *ریاض‌العلماء*، تحقیق سید احمد حسینی، قم چاپخانه خیام، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۱۴۸.

أما بعد، أوصيك يا شيخى و معتمدى و فقيهى ابا الحسن على بن الحسين بن بابويه القمى - وفقك الله لمرضاته و جعل من ولدك أولاداً صالحين برحمته - بتقوى الله، و إقام الصلوة و إيتاء الزكوة، فإنه لا تُقبَل الصلوة من مانعى الزكوة، و أوصيك بمغفرة الذنب و كظم الغيظ و صلة الرحم و مواساة الإخوان و السعى فى حوائجهم فى العسر و اليسر و الحلم عند الجهل و التفقه فى الدين و التثبت فى الأمور و التّعهد للقرآن و حُسن الخلق و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر. قال الله عزوجل: (لَا خَيْرَ فى كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ)^۱ و اجتناب الفواحش كلها. و عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل، فإنّ النّبى ﷺ أوصى عليّاً عليه السلام فقال: يا على! عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل. و من استخفّ بصلوة الليل فليس منّا. فاعمل بوصيتى و أمر جميع شيعتى بها، أمرتك به حتى يعملوا عليه، و عليك بالصبر و انتظار الفرج، فإنّ النّبى ﷺ قال: «أفضل أعمال أمتى انتظار الفرج» و لاتزال شيعتنا فى حزن حتى يظهر ولدى الذى بشر به النّبى ﷺ حيث قال: «إنّه يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» فاصبر يا شيخى و معتمدى أبا الحسن و أمر جميع شيعتى بالصبر، فإنّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين. و السلام عليك و على جميع شيعتنا و رحمة الله و بركاته، و حسبنا الله و نعم الوكيل، نعم المولى و نعم النصير^۲؛

ای شخصیت بزرگ و مورد اعتماد و فقیه من، ای ابوالحسن علی بن حسین قمی - که خداوند تو را در انجام کارهای پسندیده توفیق و از فضل و رحمتش به تو فرزندانى شایسته روزى گرداند - تو را به تقواى الهى و اقامه نماز و پرداخت زکات؛ سفارش مى کنم. نماز کسانی که زکات نمی پردازند پذیرفته نخواهد شد. و تو را سفارش مى کنم به استغفار از گناهان و فروخوردن خشم و انجام صله رحم و همدردى با برادران و تلاش در جهت [برآوردن] خواسته های آنها در خوشى و ناخوشى و بردبارى، در برابر نادانى و تفقه در دین و استوارى در کارها و قرآن و اخلاق نکو و امر به معروف و نهی از منکر.

خدای عزوجل می فرماید: (هیچ خیرى در سخنان پنهانی آنان وجود

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۴.

۲. محدث نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، تحقیق مؤسسة آل البيت لأحیاء التراث، قم: ج ۲، ۱۴۰۹ ق؛ ج ۳، ص ۲۷۷.

ندارد، مگر کسی که در دادن صدقه و انجام کار نیک و اصلاح میان مردم چنین سخن گوید). تو را سفارش می‌کنم به پرهیز از همه زشتی‌ها. بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، که پیامبر ﷺ، به علی ﷺ سفارش کرد و فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب. کسی که نماز شب را سبک بشمارد، از ما نیست. (ای علی بن حسین!) سفارش‌هایم را به کاربند و به همه شیعیانم دستور ده تا به آن‌ها عمل کنند. بر تو باد به صبر و شکیبایی و انتظار فرج، که پیامبر ﷺ، فرمود: با فضیلت‌ترین اعمال امت من، انتظار فرج است. شیعیان ما همواره در حزن و اندوه خواهند بود، تا فرزندم که پیامبر ﷺ، آمدن وی را مژده داد و فرمود: «زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت، همان گونه که آکنده از جور و ستم شده باشد.» ظهور نماید.

بنابراین، ای بزرگ مرد! و ای شخصیت مورد اعتماد من! صبر پیشه‌ساز و تمام شیعیان مرا به شکیبایی سفارش کن که زمین از آن خدا است و به هر کس از بندگان که بخواهد، آن را به میراث می‌دهد و فرجام نیک، از آن پروا پیشه‌گان خواهد بود...»

در این جا نکته مهمی به نظر می‌رسد، که علی بن الحسین بن بابویه در ۳۲۹ هـ.ق. دنیا را وداع گفته و امام عسکری ﷺ، در سال ۲۶۰ هـ.ق. به شهادت رسیده است. اگر وی، در زمان شهادت حضرت ۶۰ یا ۷۰ ساله بوده، باید تقریباً ۱۲۰ یا ۱۳۰ سال از عمر شریف او گذشته باشد و از معمرین به شمار آید در صورتی که کسی چنین چیزی را نگفته است؛ بدین سان، این نامه، در دوران جوانی و سال‌های آغازین آن، برای او نوشته شده است. شگفت‌آور این است که امام ﷺ، او را با عناوینی همانند «شیخی^۱ و معتمدی» مخاطب می‌سازد که خود، بیانگر مقام والای آن بزرگوار است.

۱. بر عالم و استاد و شخصیت بزرگی اطلاق می‌شود که از دیدگاه مردم در علم و فضیلت و مقام و سن و مال و غیره دارای مقامی برجسته باشد. (فرهنگ نوین)

۴ - دعای امام زمان علیه السلام در حق علی بن حسین بن بابویه

علی بن حسین، توسط علی بن جعفر بن أسود، طی نامه‌ای به حسین بن روح (نایب سوم امام زمان علیه السلام)، از او خواست با نوشتن نامه‌ای به امام زمان علیه السلام برایش طلب فرزند کند. امام علیه السلام، در پاسخ مرقوم فرمود: «برای خواسته‌ات دعا کردم؛ خداوند دو پسر نیک‌سرشت به تو عنایت خواهد کرد.»^۱ حاصل این دعای حضرت، تولد ابوعبدالله و ابوجعفر (شیخ صدوق) بود که هر دو، از علمای بزرگ به شمار می‌آیند. ابن سوره می‌گوید: هر گاه ابوجعفر و ابوعبدالله (دو فرزند علی بن حسین) مطلبی روایت می‌کردند مردم، از قدرت حفظ آنها شگفت زده می‌شدند و می‌گفتند: این مقام و جایگاه، مخصوص شما است، زیرا امام زمان علیه السلام، در حق شما دعا کرده است و این سخن، میان مردم قم رایج بود.^۲

۵ - ابن بابویه از دیدگاه علماء

نجاشی، از دانشمندان بزرگ علم رجال، درباره او گفته است: «ابن بابویه» از بزرگان و دانشمندان قم به شمار می‌آید که در عصر خویش بر دیگران پیشتاز و در مسائل دینی از همه آگاه‌تر و مورد اعتمادتر بوده است.^۳ ابن ندیم گفته است: وی از ثقات فقهای شیعه محسوب می‌شد.^۴ شیخ طوسی، از علمای بزرگ شیعه، درباره او چنین گفته است: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، فقیهی برجسته و از ثقات محسوب می‌شد و دارای کتب بسیاری است.^۵

شهید اول در اجازه روایتی زین‌الدین علی بن خازن می‌گوید: - یکی از اجازات ما

۱. احمد بن علی النجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، پنجم، ۱۴۱۶ ق؛ ص ۲۶۱ با تلخیص.

۲. محمد بن الحسن الطوسی، *الغیبه*، تحقیق عبدالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ج ۱، ۱۴۱۱، ص ۳۰۹.

۳. *رجال نجاشی*، باب العین، باب علی، ص ۲۶۱.

۴. محمد بن اسحاق الندیم، *فهرست*، تحقیق رضا تجدد، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۴۶.

۵. محمد بن حسن طوسی، *فهرست*، تحقیق مؤسسه نشر فقاہت، جواد قیومی، بی‌جا، مؤسسه نشر الفقاہه، اول، ۱۴۱۷ ق، باب العین، ص ۲۷۳.

منتهی می‌شود به الإمام بن‌الإمام (یعنی صدوق و پدر بزرگوارش).^۱
 خوانساری در *روضات*، گفته: ابن بابویه یکی از برجسته‌ترین فقهای شیعه و هدایتگر به راه خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در امر دین بسیار غیرتمند و بی‌دینان را از ریشه نابود می‌ساخت؛ شخصیتی بزرگ از مشایخ شیعه و پایه‌ای استوار از ارکان شریعت و صاحب کرامات و مقامات تلقی می‌شد.^۲
 محدث نوری، صاحب *مستدرک* می‌گوید: ابوالحسن علی بن حسین بابویه قمی، شخصیتی بزرگ و پیشتاز و کوهی سر برافراشته، دانشمند، فقیه و محدثی برجسته که از مقامات بلند و درجات والایی برخوردار بود.^۳

۶ - موقعیت علمی

این بزرگوار، از نظر علمی دارای چنان مقامی بود که دیگر دانشمندان به او اعتماد کامل داشتند و فتوایش را روایت، تلقی می‌کردند.
 شهید اول در *فکری* می‌گوید: زمانی که اصحاب در مسأله‌ای روایتی نمی‌یافتند، به مطالبی که از شرایع ابن بابویه می‌یافتند، تمسک می‌کردند، زیرا دانشمندان، نسبت به او خوش گمان بودند و فتوای وی را همانند روایت می‌دانستند.^۴
 اهمیت این موضوع آن‌گاه بیشتر روشن می‌شود که ملاحظه می‌کنیم درباره ابن ابی عمیر با آن مقام و جایگاه و ارج و منزلتش - که خود از اصحاب اجماع به شمار می‌آید - گفته‌اند: مراسیل او همانند مسانیدش می‌باشد؛ یعنی به روایتی که وی به صورت مرسل نقل کرده، به چشم روایت مسند، می‌گیریم. اکنون ملاحظه کنید جایگاه ابن بابویه تا چه اندازه برجسته بوده که فتوایش را به عنوان روایت می‌پذیرفته‌اند.
 علامه مجلسی نیز در این باره چنین می‌گوید: بسیاری از فقهای ما، سخن شیخ

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۴، ص ۱۹۰.

۲. محمدباقر موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، قم، بی تا، ج ۴، باب ما اوله العین، ص ۲۷۳.

۳. *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۲۷۶.

۴. محمد بن جمال الدین مکی، (شهید اول)، *ذکری الشیعه*، بی جا، ۱۲۷۲، ص ۴.

صدوق و پدر بزرگوارش (علی بن حسین) را به منزله روایت منقول، قرار می‌دهند.^۱ در کتاب *ریاض العلماء* از قول ابوعلی، فرزند شیخ طوسی چنین آورده است: علی بن حسین نخستین کسی بود که در حذف سند احادیث و جمع احادیث مشابه (خواه از یک امام یا چند امام) ابتکار به خرج داد و اخبار را با قرینه ذکر کرد و طی رساله‌ای که به فرزندش نوشت، چنین کرد و همه کسانی که بعد از او آمدند، این کار را ستودند و در مسائلی که روایتی در آن نمی‌یافتند، به وی اعتماد می‌کردند. و این خود، حاکی از وثاقت، امانت و جایگاه علمی و دینی او بوده است.

۷ - تألیفات علی بن حسین بن بابویه

این دانشمند بزرگ شیعی، طی زندگی پربرکت خویش، تألیفات فراوانی از خود به یادگار نهاده است، به گونه‌ای که برخی، تعداد تألیفات او را تا دویست کتاب دانسته‌اند. ابن ندیم می‌گوید: به خط محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق) متن اجازه‌ای را خواندم که نوشته بود: اجازه نقل کتب پدرم را که تعداد آنها دویست کتاب است به فلانی دادم.

برخی کتب وی عبارتند از:

کتاب *التوحید*؛ کتاب *الوضوء*؛ کتاب *الصلوة*؛ کتاب *الجنائز*؛ کتاب *الإخوان*؛ کتاب *النساء و الولدان*؛ کتاب *التفسیر*؛ کتاب *النکاح*؛ کتاب *مناسک الحج*؛ *رسالة الكر والفر* (مناظره‌ای با محمد بن مقاتل رازی، در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ که به هدایت و گرایش او به مذهب شیعه، انجامید.

کتاب *الإمامة و التبصرة من الحیره*؛ کتاب *الإملاء*؛ کتاب *نوادیر*؛ کتاب *المنطق*؛ کتاب *الإسناد*؛ کتاب *التسلیم*؛ کتاب *الطب*؛ کتاب *المواریث*؛ کتاب *المعراج*؛ کتاب *الجحج* (ناتمام).^۲

۸ - اساتید ابن بابویه

بسیاری از بزرگان را از اساتید او دانسته‌اند از جمله، افرادی که نام آنها ذیلا از

۱. *بحار الأنوار*، ج ۱۰، ص ۴۰۵ «إنما أوردناها لكونه من عظماء القدماء التابعين لأنار الائمة النجباء الذين لا يتبعون الآراء و الأهواء و لذا ينزل أكثر اصحابنا كلامه و كلام أبيه «رض» منزلة النص المنقول و الخبر المأثور»

۲. ابن ندیم، *فهرست*، ص ۲۴۶.

نظرتان می‌گذرد:

ابراهیم بن عبدوس همدانی؛

۱. احمد بن ادريس؛

۲. احمد بن علی تفلیسی؛

۳. حبیب بن حسین کوفی تغلبی؛

۴. حسن بن احمد قمی اسکیف؛

۵. حسن (حسین) بن احمد مالکی؛

۶. حسن بن علی عاقولی (قاقولی)؛

۷. حسن بن علی بن حسن (حسین) دینوری علوی؛

۸. حسن بن محمد بن عبدالله بن عیسیٰ؛

۹. حسن بن محمد بن عامر؛

۱۰. حسین بن موسی؛

۱۱. سعد بن عبدالله بن ابی خلف أشعری قمی (ابوالقاسم)؛

۱۲. عبدالله بن جعفر ابوالعباس، حمیری (صاحب قرب الإسناد)؛

۱۳. عبدالله بن حسن مؤدب؛

۱۴. علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی؛

۱۵. علی بن حسین بن علی کوفی؛

۱۶. علی بن حسین سعدآبادی؛

۱۷. علی بن سلیمان رازی؛

۱۸. علی بن محمد بن قتیبه؛

۱۹. علی بن موسی بن جعفر ابن ابی جعفر کمیدانی؛

۲۰. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی (وکیل ناحیه مقدسه)؛

۲۱. محمد بن ابی عبدالله؛

۱. حسن بن قالولی (بحار الانوار، مقدمه مرحوم ربانی، ص ۷۶).

۲. حسن بن عبدالله بن محمد بن عیسی (بحار الانوار، مقدمه مرحوم ربانی، ص ۷۶).

۳. «ظاهراً آن چه صحیح به نظر می‌رسد «زراری، است چنان که در رجال نجاشی آمده که وی علی بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین زراری است (بحار الانوار، مقدمه مرحوم ربانی، ص ۷۷).

۲۲. محمد بن أبي القاسم ماجيلويّه؛
۲۳. محمد بن احمد اسدي؛
۲۴. محمد بن احمد بن علي بن صلت؛
۲۵. محمد بن اسحاق بن خزيمه نيشابوري؛
۲۶. محمد بن حسن صفار
۲۷. ابو جعفر بن علي شلمغاني معروف به ابن أبي عزاقر؛
۲۸. محمد بن معقل قرمىسيني؛
۲۹. محمد بن يحيى عطار؛
۳۰. محمد بن احمد بن هشام؛
۳۱. زيد بن محمد بن جعفر معروف به ابن أبي الياس كوفي؛
۳۲. ايوب بن نوح؛
۳۳. سعد بن محمد بن صالح؛
۳۴. سويد بن عبدالله؛
۳۵. علي بن الحسن بن علي الكوفي؛ شايد وي همان علي بن حسن بن علي بن عبدالله بن مغيره كوفي باشد؛
۳۶. محمد بن علي بن أبي عمر همداني؛
۳۷. احمد بن مطهر ابو علي مطهر؛
۳۸. ابوالحسن عباس بن عمر بن عباس بن محمد بن عبدالملك بن ابي مروان كلوذاني؛
از آن جا كه تعداد مشايخ وي زياد است، اين مقال گنجایش بررسی همه آنها را ندارد؛ ولی در محور دوم، به بررسی اساتیدی كه در طريق كتاب الامامة و التبصرة قرار دارند، خواهيم پرداخت.

۹ - شاگردان ابن بابويه

برخی بزرگان كه از ایشان روایت نقل کرده‌اند، عبارتند از:

۱. مقدمه الامامة و التبصرة، ص ۲۵.

۱. احمد بن داوود بن علی قمی؛
۲. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی؛
۳. حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه؛
۴. حسین بن علی بن حسین (فرزند وی)؛
۵. سلامه بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی ابن ابی‌الاکرم ابوالحسن
ارزنی (دایی ابوالحسن بن داوود)؛
۶. عباس بن عمر بن عباس بن محمد بن عبدالملک بن ابی مروان کلوذانی؛
۷. محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق)؛
۸. هارون بن موسی تلّعبُری.^۱

۱۰ - درگذشت ابن بابویه

شیخ طوسی در *الغیبة* درباره رحلت وی به نقل جمعی از مردم قم می‌گوید که اظهار داشتند: در سالی که علی بن حسین بن موسی بن بابویه درگذشت، در بغداد بودیم. ابوالحسن علی بن محمد سمّری (نایب چهارم امام زمان علیه السلام) پیوسته سؤالاتی درباره علی بن حسین می‌پرسید و ما در پاسخ می‌گفتیم: خبر سلامتی او را داریم. تا این که روزی همان پرسش همیشگی را مطرح کرد و ما همان پاسخ را گفتیم. فرمود: خداوند در مصیبت وی به شما پاداش خیر عنایت کند که در این لحظه از دنیا رفت. ما تاریخ را دقیقاً (ساعت و روز و ماه) یادداشت کردیم پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که علی بن حسین در همان تاریخی که علی بن محمد سمّری گفته بود درگذشته است.^۲

مشابه این خبر را نجاشی نیز نقل کرده و در ادامه گفته است: درگذشت وی در سال ۳۲۹ ق، یعنی سال تناثرالنجوم^۳ اتفاق افتاده است.

۱. مقدمه الإمامة والتبصرة، ص ۲۸.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۵.

۳. ذکر بعض اصحابنا فی علة تلك السنة سنة تناثرالنجوم هو أنه رأى الناس فيها تساقط شهب كثيرة من السماء و فسر ذلك بموت العلماء و قد كان ذلك فإنه مات من تلك السنة جملة من العلماء منهم الشيخ المذكور و منهم الشيخ الكلینی... و علی بن محمد السمّری (تولّو البحرین، ص ۳۸۴).

برابر نظر مشهور، نظر دیگری وجود دارد که تنها طریخی به آن عقیده مند است. او از شیخ بهایی نقل کرده که درگذشت ابن بابویه در سال ۳۱۰ هـ.ق رخ داده است. آن سال، قرامطه (گروهی از خوارج)^۱ - لعنهم الله - در موسم حج وارد مکه شدند. و حجرالاسود را برگرفته و بیست سال نزد خود نگاه داشتند و بسیاری از مردم، از جمله علی بن حسین بن بابویه را به قتل رساندند. او در حال طواف مورد حمله قرامطه قرار گرفت؛ ولی طواف را قطع نکرد و با ضربه شمشیری به زمین افتاد و در همان حال این شعر را زمزمه می کرد.

تری المحبین صرعی فی دیارهم کفتیة الکهف لایدرن کم لبثوا^۲

یعنی: عاشقان را چنین خواهی یافت که نقش بر زمین شده اند همانند جوانمردان کهف که نمی دانستند چه اندازه درنگ کرده اند.

ظاهراً این سخن، از کتاب *الإعلام بأعلام بیت الله الحرام*، تألیف قطب حنفی (متوفای ۹۸۵ هـ.ق) گرفته شده است. در این کتاب، شرح ورود قرامطه به مکه و کشته شدن حجاج بیت الله الحرام و از جمله ابن بابویه آمده است؛^۳ ولی این گفته خلاف مشهور است و با محل دفن وی نیز سازگار نیست؛ زیرا محل قبر شریف وی در قم مورد اتفاق همه است.

منشأ اشتباه

مردی صوفی مسلک، به نام علی بن بابویه بوده که ابن جوزی با شدت با او برخورد می کند و در حمله قرامطه کشته می شود.^۴ تشابه اسمی، سبب این اشتباه شده است. شاید بتوان شعری را که هنگام کشته شدن می خوانده قرینه ای بر تصوف او دانست. مضمون این شعر، از صوفی بودن شاعر

۱. إن رئیس ذلک القوم الکفرة کما فی بعض المواضع المعتبرة هو أبوطاهر سلیمان القرمطی حاکم البحرین و قد دخل مكة فی یوم الترویة و نهب اموال الحاج و قتل قتلاً عظیماً فی مكة و شعابها و نواحیها حتی فی المسجد بل فی جوف الکعبة و دفن القتلی فی المسجد و فی بئر زمزم و أمر بقطع باب الکعبة و خلع قمیصها و قسمها فی اصحابه و هدم قبة زمزم و حمل الحجر إلى الهجر و کان فی بلادهم مدة اثنی عشر سنة و لم یردوه إلى سنة تسع و ثلاثین و ثلاثاًة (روضات الجنات، ج ۴، ص ۷۹).

۲. مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، بی جا، مکتب نشرالثقافة الاسلامیة، ج ۳، ماده قرمط، ص ۴۹۳.

۳. خاتمه مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۲۸۱، حاشیه.

۴. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۲۳.

و خواننده آن حکایت می‌کند. افزون بر این، مرحوم طریحی گفته است: ابن بابویه در سال حمله قرامطه، یعنی ۳۱۰ هـ ق کشته شده است؛ با این که حمله قرامطه در سال ۳۲۹ ق، یعنی همان سالی که مشهور، آن را سال وفات ابن بابویه می‌دانند، اتفاق افتاده است.

دلیل دیگری که برای کشته نشدن ابن بابویه در مکه می‌تواند اقامه کرد، مطلبی است که شیخ طوسی از عده‌ای و آنان از شیخ صدوق و او نیز از حسین بن علی بن حسین بابویه نقل کرده و می‌گوید: عده‌ای از مردم قم در سال حمله قرامطه به حاجیان (سال ناپدید شدن ستارگان) در بغداد حضور داشتند، آنها برایم نقل کردند که پدرم طی نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح علیه السلام اجازه تشرّف به مکه خواست. حسین بن روح در پاسخ وی نوشت: امسال به حج برو. پدرم در نامه‌ای دیگر به وی نوشت: نذر واجب دارم. آیا ترک آن جایز است؟ آن بزرگوار در پاسخ مرقوم داشت: اگر ناچاری، با آخرین کاروان برو. او نیز چنین کرد و سالم ماند؛ ولی کسانی که در کاروان‌های قبلی رفته بودند، کشته شدند.^۱ این نقل با گفته طریحی، متفاوت و ظاهراً از نظر سند نیز صحیح است.

محور دوم: طرق کتاب (مشایخ او)

برخی از بزرگان، به عنوان اساتید وی در خصوص کتاب *الإمامة والتبصرة* نام برده شده‌اند که ما در این بخش به ذکر نام آن‌ها پرداخته و توضیحاتی در این درباره بیان خواهیم داشت:

۱ - سعد بن عبدالله بن خلف اشعری

وی از علمای بزرگ عصر خویش و دارای کنیه ابوالقاسم است. نجاشی درباره‌اش گفته: او فقیه، دانشمند و بزرگ خاندان اشعری بود. از احادیث عامّه بسیار شنیده بود و برای یافتن حدیث، مسافرت می‌کرد. با دانشمندان عامه از جمله حسن بن عرفه، محمد بن عبدالملک دقیقی، ابوحاتم رازی و عباس ترقفی و با امام حسن عسکری علیه السلام

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۲۲.

نیز دیداری داشته که البته بعضی، آن را ضعیف دانسته‌اند.^۱ شیخ طوسی وی را این گونه توصیف می‌کند: او شخصیتی والامقام و دارای تصانیف فراوانی نیز بوده است. شیخ طوسی، وی را از اصحاب امام عسکری علیه السلام می‌داند و می‌گوید: جایی ندیدم از امام عسکری علیه السلام نقل روایت کرده باشد؛ به همین دلیل نام وی را در زمره نام کسانی که از ائمه، نقل روایت نکرده‌اند، آورده است.^۲

همان گونه که در عبارات فوق بدان اشاره شد، علمای رجال، وی را صاحب تصانیف بسیار می‌دانند از جمله تألیفات او - در موضوعات مختلف - می‌توان به کتب زیر اشاره کرد:

کتاب الرحمة شامل کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الزکوة، کتاب الصوم، کتاب الحج، (این پنج کتاب) را براساس گفته شیعه نوشته است، کتاب بصائر الدرجات، کتاب الضیاء فی الرد علی محمدیه و الجعفریه، کتاب فرق الشیعه، کتاب الرد علی الغلاة، کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه، کتاب فضل الدعاء و الذکر، کتاب جوامع الحج، کتاب مناقب رواة الحدیث، کتاب مثالب رواة الحدیث، کتاب المتمعة، کتاب الرد علی علی بن ابراهیم بن هاشم فی معنی هشام و یونس، کتاب قیام اللیل، کتاب الرد علی المجبرة، کتاب فضل قم و الکوفة، کتاب فضل ابي طالب و عبدالمطلب و ابي النبي صلی الله علیه و آله، کتاب فضل العرب، کتاب الإمامة، کتاب فضل النبي صلی الله علیه و آله، کتاب الدعاء، کتاب الإستطاعة، کتاب احتجاج الشیعه علی زید بن ثابت فی الفرائض، کتاب النوادر، کتاب المنتخبات، این کتاب را تنها حمزة بن القاسم، از او نقل کرده است، کتاب المزار، کتاب مثالب هشام و یونس، و کتاب مناقب الشیعة.^۳

دو نکته قابل توجه

ابن داوود، وی را در هر دو بخش، یعنی کسانی که در مورد آنان کوچکترین ستایشی شده و کسانی که در مورد آنان کوچکترین نکوهشی صورت گرفته آورده است. سبب این کار مشخص نیست، زیرا سعد بن عبدالله از جمله کسانی است که

۱. رجال نجاشی، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷.
۲. رجال طوسی، ص ۳۹۹، ش ۵۸۵۲ و ص ۴۲۷، ش ۶۱۴۱.
۳. رجال نجاشی، ص ۱۷۷.

جای هیچ گونه تأمل و بحثی در وثاقت او نیست و شگفت‌آور است که عده‌ای، دلیل این کار را تضعیف بعضی از اصحاب درباره ملاقات او با امام عسکری علیه السلام می‌دانند. - چنان که نجاشی آن را یادآور شده است - البته اگر این نقل تضعیف، صحیح نیز باشد - که هست - باز هم سبب تضعیف سعد نخواهد بود، زیرا او خود، چنین ادعایی نداشته است؛ بلکه تکذیب کسی به شمار می‌آید که ادعا کرده سعد با امام عسکری علیه السلام دیدار داشته است.

نجاشی به نقل برخی از بزرگان ما، ماجرای دیدار سعد با امام عسکری علیه السلام، را جعلی و ساختگی می‌داند و آیت‌الله خویی نیز می‌گوید: این سرگذشت در *کمال‌الدین*، باب ۴۷۷ حدیث ۲۲، آمده است؛ ولی سند آن ضعیف است و مطالبی در آن وجود دارد که قابل پذیرش نیست؛

(از نظر متن نیز دارای اشکال است).^۱

آیت‌الله خویی پنج اشکال به این روایت دارد که چهار اشکال به سند آن و یک اشکال به متن روایت مربوط می‌شود.^۲

درباره اشکالات سندی - پس از توثیق برخی رجال این سند^۳ - بیان داشتیم که قوت متن روایت، شاید ما را از بررسی سندی بی‌نیاز کند.

آیت‌الله خویی، در مورد متن روایت، مبحث جلوگیری حضرت حجت علیه السلام از نگارش امام عسکری علیه السلام که حضرت با پرتاب (انار طلایی) نزد حضرت حجت برای سرگرم شدن وی را، مناسب مقام و منزلت حضرت حجت علیه السلام و جایگاه امامت نمی‌داند.

در پاسخ به این اشکال، وجوهی می‌توان بیان داشت که به اختصار به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:^۴

مقصود از لهُو و لعب، انجام کاری بی‌هدف است که نتیجه آن، شخص را از کارهای مهم باز دارد؛ ولی اگر در پی سرگرمی، هدف و انگیزه صحیحی باشد، منعی

۱. سید ابوالقاسم خویی، *معجم رجال‌الحديث*، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ج ۴، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۷۶.

۲. *معجم رجال‌الحديث*، ج ۸، ص ۷۶.

۳. رک: فصلنامه *انتظار*، ش ۲۴۷.

۴. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به فصلنامه *انتظار*، ش ۱۱، ص ۴۷۴.

نخواهد داشت؛ چنان که برخی دانشمندان، عدم بازی و سرگرمی کودکان را نشانه عدم سلامتی جسم و بلکه روح آنان می‌دانند. به گفته برخی مراجع معظم، اگر نفی این گونه رفتار از او نقص نباشد، کمال نیز نخواهد بود.^۱

در روایات فریقین نمونه‌های عینی داریم که ائمه طاهرین علیهم‌السلام در سنین کودکی، بازی و سرگرمی داشتند:

الف - رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرزندان خود حسنین علیهم‌السلام را بازی می‌داد؛

ب - حضرت زهرا علیها‌السلام، دو فرزندش، حسن و حسین علیهم‌السلام را بازی می‌داد؛

ج - حسنین علیهم‌السلام با یکدیگر کشتی می‌گرفتند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یکی از آن‌ها را تشویق می‌کرد؛

د - برادران حضرت یوسف علیه‌السلام از پدر خواستند اجازه دهد او را برای بازی و سرگرمی به صحرا ببرند؟^۲

شاید این گونه رفتار از حضرت حجت علیه‌السلام در سنین کودکی، برای حفظ شیعه از تهمت اعتقاد به غلو درباره امامان معصوم علیهم‌السلام باشد. بدین معنا که براساس مقتضیات سرشت بشر عمل می‌کردند تا اثبات کنند که ما بشر هستیم؟^۳

سعد بن عبدالله در سال ۳۰۱ هـ.ق درگذشت. بعضی نیز سال وفات او را ۲۹۹ هـ.ق دانسته‌اند؟^۴

۲ - محمد بن یحیی عطار

محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی، در عصر خویش از بزرگان اصحاب به شمار می‌آمد. او فردی مورد اطمینان و موثق بود که روایات بسیاری نقل کرده و دارای آثاری نیز می‌باشد. کتاب *مقتل‌الحسین* علیه‌السلام و کتاب *النوادر* از آن جمله است.^۵

۱. *منتخب‌الایتر*، ج ۳، ص ۳۵۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۲.

۳. علی‌نمازی شاهرودی، *مستدرکات علم رجال‌الحديث*؛ نشر‌الأدب، قم، اول، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۸.

۴. *رجال‌نجاتی*، ص ۱۷۸، ش ۴۶۷.

۵. همان، باب میم، ص ۳۵۳، ش ۹۴۶.

۳ - احمد بن ادريس

در اسانيد روايات، او را با عناوين مختلفي مي‌يابيم. احمد بن ادريس قمی، احمد بن ادريس بن احمد و أبوعلى اشعری، از ديگر عناوين او است.^۱ احمد بن ادريس، از ياران امام عسکری عليه السلام^۲، ثقة، فقيه و روايات بسياري نقل کرده و کتاب *نواذر* از تصانيف وي مي‌باشد.^۳ او در سال ۳۰۶ قمری در «قرعاء» (محلّی بين مکه و در مسير کوفه) وفات نمود.^۴

۴ - عبدالله بن جعفر حميري

عبدالله بن جعفر بن حسين بن مالك بن جامع حميري، ابوعبّاس قمی، بزرگ اهل قم به شمار مي‌آمد که بعد از سال ۲۹۰ وارد کوفه شد و اهل کوفه احاديث بسياري از او شنيدند. وي داراي آثار بسياري است که از جمله کتب شناخته شده او مي‌توان: کتاب الإمامة، کتاب الدلائل، کتاب العظمة و التوحيد، کتاب الغيبة و الحيرة، کتاب فضل العرب، کتاب التوحيد و البداء و الإرادة و الإستطاعة و المعرفة، کتاب قرب الإسناد إلى الرضا عليه السلام، کتاب قرب الاسناد إلى أبي جعفر ابن الرضا عليه السلام، کتاب مابين هشام بن الحكم و هشام بن سالم و القياس (العباس) و الارواح و الجنّة و النار و الحديثين المختلفين، مسائل الرجال و مکاتباتهم ابالحسن الثالث عليه السلام مسائل لأبي محمدالحسن بن علي عليه السلام علي يد محمد بن عثمان العمري، کتاب قرب الإسناد إلى صاحب الامر عليه السلام، مسائل أبي محمد و توقيعات و کتاب الطب^۵ را نام برد. شيخ طوسي ضمن موثق دانستن او، گاهي وي را از ياران امام رضا عليه السلام^۶ و گاهي از ياران امام هادی عليه السلام^۷ و گاهي نيز از ياران امام عسکری عليه السلام^۸ مي‌شمارد. (البته در بعضی

۱. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۷۶.

۲. رجال طوسي، باب اصحاب أبي محمد حسن بن علي...، ص ۳۹۷، ش ۵۸۳۱.

۳. فهرست طوسي، باب الهمزة، باب احمد، ص ۷۱، ش [۸۱] ۱۹.

۴. رجال نجاشي، باب الف، ص ۹۲، ش ۲۲۸.

۵. همان، باب عين، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳.

۶. رجال طوسي، ص ۳۷۰، ش ۵۵۰۷.

۷. همان، ص ۲۸۹، ش ۵۷۲۷.

۸. همان، ص ۴۰۰، ش ۵۸۵۷.

نسخه‌ها علی بن عبدالله بن جعفر حمیری را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته است.^۱ برقی نیز گاهی او را از یاران امام هادی علیه السلام و گاهی از یاران امام عسکری علیه السلام دانسته است.^۲

وی به دو دلیل نمی‌تواند از اصحاب امام رضا علیه السلام باشد:

- ۱ - عبدالله بن جعفر بعد از سال ۲۹۰ وارد کوفه شد و مردم کوفه احادیث بسیاری از او شنیدند، با این که امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ به شهادت رسید. اگر او از یاران امام رضا علیه السلام باشد باید - هنگام ورود به کوفه و پس از آن - از یاران سالخورده، به شمار آید؛ در حالی که کسی چنین سخنی نگفته است.
- ۲ - بزرگان، روایات زیادی از او نقل کرده‌اند و هیچ یک از آنها بدون واسطه از امام رضا علیه السلام نقل نشده است.^۳

۵ - حمزه بن القاسم

وی از نوادگان قمر بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به شمار می‌آید. کنیه‌اش ابو عمرو و ابویعلی است و به او لقب هاشمی و عباسی نیز داده‌اند. لقب عباسی از آن رواست که از فرزندان حضرت ابوالفضل العباس محسوب می‌شود و لقب علوی و هاشمی نیز از همین باب است.^۴ از دیدگاه نجاشی، او شخصیتی مورد اعتماد و برجسته بوده و احادیث بسیاری روایت کرده است. او کتاب‌های زیادی را تألیف از جمله: کتاب *من روی عن جعفر بن محمد علیه السلام من الرجال*، کتاب *التوحید*، کتاب *الزیارت و المناسک*، کتاب *الرد علی محمد بن جعفر الاسدی* به او نسبت داده شده است.^۵ تاریخ درگذشت وی معلوم نیست ولی تا سال ۳۳۹ هـ ق زنده بوده و قبرش تقریباً در چهار فرسخی شهر حله عراق قرار دارد.^۶

۱. همان.

۲. *رجال برقی*، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق، ص ۵۹ و ۶۰.

۳. *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ *رجال نجاشی*، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴.

۵. *رجال نجاشی*، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴.

۶. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۲۸۰.

۶ - حسن بن احمد مالکی

او از یاران امام عسکری علیه السلام، و در طریق صدوق، به ابراهیم بن ابی محمود، می‌باشد.^۱

۷ - علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن قمی، از یاران امام هادی علیه السلام^۲ و شخصیتی مورد اعتماد است.

نجاشی، او را صحیح‌المذهب دانسته و کتب او را از این قرار می‌داند: کتاب *التفسیر*، کتاب *الناسخ و المنسوخ*، کتاب *المغازی*، کتاب *الشرايع*، کتاب *قرب الإسناد*، کتاب *الحیض*، کتاب *التوحید و الشرك*، کتاب *فضائل امیر المؤمنین علیه السلام*، کتاب *الأنبياء*، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سألها عنها محمد بن بلال (این کتاب به «المشذّر» معروف است).^۳

در کتاب *فهرست ابن ندیم* دو کتاب *المناقب و اختیار القرآن* (و روایاته) نیز از کتب او شمرده شده است.^۴

۸ - علی بن موسی بن جعفر کمیدانی (کمیدانی، کمندانی، کمندانی)

صاحب *طرائف المقال* معتقد است، وی از جمله کسانی است که محمد بن یعقوب از او روایت نقل کرده؛ ولی فردی مجهول است و نقل روایت توسط محمد بن یعقوب (کلینی) از او دلیل پذیرش وی نیست.^۵

آیت‌الله خویی در شرح حال جعفر بن عثمان می‌گوید: و طریق صدوق به او، پدرش از علی بن موسی کمندانی ... می‌باشد و طریق او، به سبب وجود علی بن موسی کمندانی و ابو جعفر شامی ضعیف است. وی درباره طریق مالک بن أعین

۱. *معجم رجال الحدیث*، ج ۴، ص ۲۸۵، ش ۲۷۱۷.

۲. *رجال طوسی*، ص ۳۸۹.

۳. *رجال نجاشی*، باب عین، باب علی، ص ۲۶۰.

۴. ص ۲۷۷، البته در *فهرست طوسی*، این کتاب را *اختیار القرانات*، گفته است.

۵. سید علی اصغر جابلقی، *طرائف المقال*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۱۰.

جهنی نیز همین سخن را می‌گوید.^۱ یعنی او نیز وثاقت کمندانی را نپذیرفته است.

محور سوم: میزان اعتبار کتاب

برخی از دانشمندان، نظیر مرحوم بحرانی و محدث نوری، استناد این کتاب به ابن بابویه را نفی کرده‌اند و معتقدند این کتاب، از تألیفات او نیست. در مقابل، عده‌ای دیگر کتاب *الإمامة و التبصرة* را از کتب صدوق پدر دانسته و آن را در کنار سایر کتب او ذکر کرده‌اند. اکنون به بیان گفته‌ها و بررسی دلایل دو طرف می‌پردازیم:

الف - سخن مخالفان

میرزا عبدالله افندی

«جای تأمل است که کتاب *الإمامة و التبصرة* از مؤلفات صدوق پدر باشد - هر چند این شهر آشوب در *معالم العلماء*، به استناد این کتاب به صدوق پدر، تصریح کرده است، زیرا آن گونه که از کتاب ظاهر می‌شود، مؤلف این کتاب، از هارون بن موسی، همان *تَلْعُكْبُرِي* روایت نقل کرده است. در این صورت، چگونه ممکن است صدوق پدر، از او روایت نقل کند، با این که تلعبیری از جمله کسانی است که شیخ مفید و امثال او از وی نقل روایت کرده‌اند (یعنی هم طبقه نیستند). همچنین مؤلف کتاب، از حسن بن حمزه علوی نقل روایت کرده است که طبقه وی متأخر از علی بن بابویه است و از مشایخ شیخ مفید به شمار می‌آید (که صدوقِ پسر، از او روایات زیادی نقل کرده)؛ بر این اساس، چگونه ممکن است پدر از پسرش روایت نقل کند؟^۲ دقت شود.

محدث نوری

«آری، علامه مجلسی در اول *بحار* از جمله کتبی که نزد وی موجود بوده، کتاب *الإمامة و التبصرة* را از شخصیت برجسته *أبي الحسن علي بن حسين بن بابويه* پدر بزرگوار شیخ صدوق - طیب‌الله تربتهما - برمی‌شمرد^۳ و در فصل دیگری می‌گوید:

۱. معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۴۹ و ج ۱۵، ص ۱۶۴.

۲. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۵، پاورقی.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۷، مقدمه.

مؤلف کتاب *الإمامة والتبصرة*، از محدثان و فقهای بزرگ است که علمای ما، فتوای او را از جمله اخبار به شمار می‌آوردند و نسخه قدیمی تصحیح شده‌ای از آن، به ما رسیده است^۱؛ ولی ما این کتاب را به دست نیلوردیم و اخباری را که از آن نقل کردیم، به واسطه بحار بوده و آن را به ابوالحسن علی نسبت دادیم. و این کار به پیروی از علامه مجلسی انجام پذیرفت، اما در دل، به این مطلب اشکالی داریم.^۲

محدث نوری برخلاف نقل خود که می‌گوید: نجاشی و طوسی و ابن شهر آشوب این کتاب را از تألیفات ابن بابویه دانسته‌اند؛ ولی در مورد کتابی که علامه مجلسی در اختیار داشته، آیا همان کتابی بوده که نجاشی و دیگران گفته‌اند، می‌گوید: اگر چه ممکن است درباره برخی از روایانی که گفتیم طبقه آنها با طبقه صدوق پدر، منافات دارد، بتوان با تکلف، توجیهاتی ذکر کرد؛ ولی از مطالعه مجموع آنها، گمان قوی حاصل می‌شود که این کتاب، از صدوق پدر نباشد.^۳

آقابزرگ تهرانی

وی در یک جا می‌گوید: *الإمامة والتبصرة من الحيرة*؛ از صدوق اول است ... و کتاب *الإمامة* را نیافتیم و این کتاب *الإمامة* غیر از آن کتابی است که در بحار، از آن نقل روایت می‌کند.

در جای دیگر چنین می‌گوید: کتاب *الإمامة والتبصرة* از برخی دانشمندان قدیم است که معاصر با شیخ صدوق بوده‌اند. نسخه‌ای از آن، نزد علامه مجلسی بوده و یکی از مصادر بحار به شمار می‌آید که در بحار از آن نقل شده است؛ ولی این کتاب نزد استاد ما محدث نوری نبوده است.

به همین جهت، در ابتدای خاتمه مستدرک اشاره می‌کند که به واسطه بحار از کتاب *الإمامة* نقل روایت می‌کند؛ اما با رجوع به سند روایات این کتاب، یقین حاصل می‌شود که این کتاب، از پدر شیخ صدوق نیست، زیرا مؤلف آن، در این کتاب از ابو محمد هارون بن موسی تلکعبری متوفای ۳۸۵ هـ.ق، و ابو الفضل محمد بن عبدالله

۱. همان، ص ۲۶، مقدمه.

۲. *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۲۸۳، چ جدید.

۳. همان.

الشیبانی متوفای ۳۸۷ هـ ق و حسن بن حمزه علوی و سهل بن احمد دیباجی متوفای ۳۷۰ هـ ق و احمد بن علی روایت می‌کند و او همان شخصی است که از محمد بن حسن بن ولید متوفای ۲۴۳ هـ ق روایت نقل کرده. بنابراین، ممکن نیست کسی که از این علمای متأخر روایت می‌کند، همان صدوق پدر باشد که سال وفات او ۳۲۹ هـ ق است.

ناگفته نماند، روایت کردن کسی که از نظر زمانی متقدم باشد از کسی که متأخر از وی است، در سند احادیث وارد شده است؛ ولی این مورد نمی‌تواند از آن قبیل باشد؛ زیرا، شیخ صدوق - با این که در همه تصانیف خود از پدرش، بسیار نقل روایت کرده؛ بلکه بیشتر روایاتش در تصانیف خود، از پدرش می‌باشد - حتی یک روایت نیز از بزرگانی که نامشان گذشت و مؤلف *الإمامة و التبصرة* که غالباً در این کتاب از آنها نقل روایت کرده، نیاورده است.^۱

علامه کمره‌ای

فقیه محقق، آیت‌الله کوه‌کمره‌ای، ضمن مقاله‌ای در پاسخ پرسشی از زندگی مجلسی پدر و پسر و کتاب *بحار الانوار* گفته است:

شگفت‌آورتر است که کتاب *الإمامة و التبصرة*، در این کتاب (*بحار*) به پدر بزرگوار شیخ صدوق نسبت داده شده است، با این که سند کتاب، این معنا را یاری نمی‌کند؛ بلکه کتاب *جامع الاحادیث* از مؤلف کتاب *العروس* می‌باشد.^۲

ب - سخن موافقان

نجاشی: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دارای کتاب‌هایی از جمله، کتاب *الإمامة و التبصرة من الحيرة* می‌باشد.^۳

شیخ طوسی: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دارای کتاب‌های زیادی از

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دارالاضواء، سوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. مقدمه *الإمامة و التبصرة*، ص ۱۵، به نقل از *مقالات الحنفاء*، ص ۴۰۵.

۳. *رجال نجاشی*، ص ۲۶۱.

جمله، *الإمامة والتبصرة من الحيرة* است.^۱

ابن شهر آشوب: از جمله کتب علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، کتاب *الإمامة والتبصرة* است.^۲

علامه مجلسی: کتاب *الإمامة والتبصرة من الحيرة*، از دانشمند بزرگوار، اَبی الحسن علی بن حسین موسی بن بابویه، پدر شیخ صدوق - طیب الله تربتهما - می باشد.^۳

تحقیق و بررسی

همان گونه که یادآوری شد، بیشتر اشکالات مخالفان در دو اشکال، خلاصه می شود؛ یکی این که برخی مشایخ این کتاب از نظر طبقه، متأخر از صدوق پدر هستند و امکان ندارد متقدم از متأخر نقل روایت کند از سویی، در روایات صدوق پسر - روایاتی که از پدر نقل کرده - به هیچ وجه اثری از مشایخ کتاب *الإمامة والتبصرة* وجود ندارد.

پاسخ به دو اشکال فوق:

۱- امکان دارد شاگرد، پیش از استاد از دنیا برود و استاد، در زمره سالخوردگان باشد؛ چنان که آقابزرگ تهرانی بدان اشاره کرده است.

اشکال:

اگر ابن بابویه را هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام، حداقل سی ساله بدانیم، به هنگام رحلت، در سال (۳۲۹ ه.ق) صدساله بوده و اگر اساتیدش را نیز هم سن او بدانیم، هارون بن موسی، به هنگام رحلت در سال (۳۸۵ ه.ق) ۱۵۵ ساله و محمد بن عبدالله شیبانی به هنگام رحلت در سال (۳۸۷ ه.ق)، ۱۵۷ ساله بوده است. که پذیرش این عمر طولانی برای شخصیت های یاد شده، بسیار مشکل است.

۱. *فهرست طوسی*، ص ۱۵۷، ش [۳۹۲] ۱۹.

۲. ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، قم، بی نا، بی تا، ص ۱۰۰.

۳. *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۷، مقدمه.

پاسخ:

التزام به چنین سنی هیچ گونه منع عقلی و شرعی ندارد، هر چند از مثبت تاریخی نیز برخوردار نیست؛ اما با توجه به داشتن نظائر آن (عمرهای طولانی محدثان و شیوخ اجازه) در اسناد شیعه و سنی - به ویژه ثلاثیات بخاری که مدعی است با سه واسطه، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث نقل می‌کند - و با عنایت به این مطلب که در کتب ما به ویژه در کافی شریف نیز مواردی یافت می‌شود که شاگرد (راوی) سال‌ها پیش از استاد (شیخ اجازه) رحلت کرده و استاد ۴۰ سال یا بیشتر، پس از شاگرد وفات کرده است، می‌توان ادعا کرد این مورد نیز از همین قبیل بوده و به اصطلاح، «روایت دانشمند متقدم از متأخر» هیچ گونه اشکالی ندارد.

۲- شاید صدوق پسر، چون معاصر و هم‌طبقه این مشایخ بوده و روایات را مستقیماً و بدون واسطه از آنان شنیده، نیازی نمی‌دیده همین روایات را به واسطه پدر بزرگوارش از همین مشایخ - که معاصر با آنان بوده - نقل کند.

پاسخ اشکال دوم:

با مراجعه به کتاب *الإمامة و التبصرة* هیچ یک از افراد نامبرده مورد اشکال، در سند این کتاب وجود ندارند و تنها نام همان هشت نفری که پیش‌تر در محور دوم از آنها یاد کردیم، به عنوان مشایخ کتاب آمده است. با قطع نظر از این که کتابی که در اختیار مجلسی بوده چگونه کتابی بوده است. بنابراین، اشکال دوم، مورد تأمل است و شاید کتاب دیگری غیر از این کتاب موجود را مورد نظر و بحث قرار داده است، زیرا کتاب *الإمامة و التبصرة* دارای دو نسخه است که یکی از این دو، از دو جزء تشکیل شده است؛ جزء نخست، کتاب *الإمامة و التبصرة* و جزء دوم کتاب *جامع الاحادیث* است. ظاهراً نسخه‌ای را که علامه مجلسی در اختیار داشته، همین نسخه بوده و چون ابتدا، کتاب *جامع الاحادیث*، مفقود شده، با کتاب *الإمامة و التبصرة*، به هم آمیخته است. علامه مجلسی تمام احادیثی را که از کتاب (*جامع الاحادیث*) نقل کرده، به ابن بابویه نسبت داده است؛ اما با تأمل در مضمون روایات *جامع الاحادیث*، مشخص

می‌شود که این کتاب، از *الإمامة والتبصرة* نیست، زیرا دارای مضامین اخلاقی و فقهی است؛ ولی کتاب *الإمامة والتبصرة*، به موضوع امامت اختصاص دارد.^۱

محور چهارم: آشنایی اجمالی با محتویات کتاب

این کتاب ارزشمند، دارای یک مقدمه و بیست و سه باب است و در آخر کتاب نیز استدراکاتی وجود دارد که مربوط به این کتاب و مؤلف آن نیست؛ بلکه به محقق کتاب - که روایات صدوق از پدرش را در مورد امامت امام زمان علیه السلام نقل کرده - مربوط می‌شود ما در مباحث بعدی ابوابی را که به امام زمان علیه السلام ارتباط دارد یادآور خواهیم شد.

بیان محتویات

مقدمه این کتاب، تقریباً مفصل بوده و در مباحث آن، امامت، از اصول و احکام از فروع شمرده شده است و پس از آن نیز بحث‌هایی را درباره غیبت، راز غیبت، بداء، نسخ و تفسیر عنوان کرده است.

این کتاب، شامل بیست و سه باب است که برخی ابواب آن، درباره امام مهدی علیه السلام است که در این جا به نحو اجمال با این ابواب و محتویات آن آشنا می‌شویم:

باب ۱ - جانشینی از جانب آدم علیه السلام

در این باب یک روایت نسبتاً طولانی وجود دارد که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حضرت علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده و بعد از حضرت علی علیه السلام، فرزندان او را جانشینان وی معین کرده است.»

باب ۲ - زمین از حجّت، تهی نمی‌ماند

در این باب، روایاتی با این مضامین آمده که پیامبران و جانشینان آن‌ها، حجت‌های الهی هستند و امام، آخرین کسی است که از دنیا می‌رود. از زمان آدم تا

۱. مقدمه *الإمامة والتبصرة من الحیرة*، مدرسة الامام المهدی، ص ۱۵.

برپایی قیامت، هیچ گاه زمین خالی از حجّت نیست، ظاهر باشد یا غایب، زیرا اگر حجّت الهی نباشد، حق و باطل شناخته نمی‌شود؛ خدا پرستش نمی‌گردد، مردم اصلاً نخواهند شد و زمین، اهلش را فرو خواهد برد.
از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «زمین، بدون امام باقی نمی‌ماند، چه آن امام، ظاهر باشد چه غایب.»

باب ۳ - امامت، میثاقی الهی است

در این باب، چهار روایت آمده، امامت را میثاقی الهی می‌داند که به دستور خدا، به دیگری سپرده می‌شود. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «گویی شما در این اندیشه‌اید که امر (امامت) به دست ما است و هر جا خواهیم، آن را قرار می‌دهیم. به خدا سوگند! امامت، میثاقی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که یکی پس از دیگری را نام برده، تا این امر سرانجام به صاحب‌الامر علیه السلام منتهی می‌شود.»

باب ۴ - اختصاص امامت به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ناحیه خدا

این باب، دارای هشت روایت است که در آن، به این نکات اشاره شده است: امامت در حضرت علی علیه السلام و فرزندان او قرار دارد؛ سرشت آنان از سرشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، دوستی با آنان، سبب هدایت و خشنودی خدا و رسول و دشمنی با آنان، سبب محروم شدن از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد گشت.

باب ۵ - امامت در فرزندان حسین علیه السلام است

روایاتِ نه‌گانه این باب، بیانگر آن است که امامت، پس از امام حسین علیه السلام، در فرزندان او قرار دارد و پس از او، امامت از برادر به برادر دیگر یا از برادرزاده به عمو نخواهد رسید. همچنین در این باب روایاتی آمده که امامت بعضی از کسانی را که مردم معتقد به امامت آنان بودند، مردود می‌داند.

باب ۱۸ - هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است

در این باب، روایات «من مات و لیس له امام، مات میتة جاهلیة» را آورده و سه روایت در آن بیان شده است.

باب ۱۹ - آگاهی امام از امامت خویش، پس از وفات امام پیشین

سه روایت در این باب آمده که در آن، از زمان و چگونگی اطلاع امام از امامتش گفتگو شده است.

باب ۲۰ - وظیفه واجب مردم بعد از وفات یک امام

در این باب سه روایت وجود دارد. و سخن در این است که وقتی امامی از دنیا رفت، بر هر گروهی واجب است برای شناخت امام بعدی اقدام کنند و پس از شناخت، او را به دیگران نیز بشناسانند.

باب ۲۱ - کسی که یکی از امامان را انکار کند

در یکی از دو روایت این باب، ابن مسکان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «هر کس به انکار امام زنده‌ای بپردازد، مردگان آنها را نیز انکار کرده است.»

باب ۲۲ - هر کس امام غیرالهی را با امام الهی شریک کند

در این باب، آمده است امام صادق از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «هر کس امامی را که امامتش الهی است با امامی که امامتش از جانب خدا نیست، شریک گرداند، به خدا، شرک ورزیده است.» در این باب، تنها همین روایت، ذکر شده است.

باب ۲۳ - نوادر

به سبب اهمیت روایات این باب، همه آنها را یاد آور می‌شویم:

«عبدالله بن جعفر الجمیری، عن محمد بن عبد الحمید، عن منصور بن یونس، عن عبدالرحمن بن سلیمان، عن أبیه، عن أبی جعفر علیه السلام، عن الحارث بن نوفل، قال: قال علی علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یا رسول الله! أمنا الهداة أو من غیرنا؟ قال: بل منّا الهداة إلى یوم القیامة. بنا استنقذهم الله من ضلالة الشریک و بنا استنقذهم الله من ضلالة الفتنه و بنا یصبحون إخواناً بعد ضلالة الفتنه كما أصبحوا إخواناً بعد ضلالة الشریک و بنا یختم الله کما بنا فتح الله! امام علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا ائمه هدایتگر از خاندان ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: تا روز قیامت از ما خواهند بود. خداوند به وسیله ما مردم را از گمراهی شرک و فتنه رهانید و به وسیله ما پس از گمراهی فتنه، با یکدیگر برادر و متحد شدند همان گونه که خداوند با ما آغاز کرد، با ما نیز پایان خواهد داد.

«و عنه، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن اسماعیل بن بزیع، عن منصور بن یونس، عن جلیس له، عن ابي حمزة، عن ابي جعفر عليه السلام، قال: قلت: له قول الله تعالى (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)؟ قال يا فلان فيهلك كل شيء و يبقى الوجه؟ الله اعظم من أن يُوصف و لكن معناها كل شيء هالك إلا دينه و نحن الوجه الذي يوتي الله منه. لن يزال في عباد الله ما كانت له فيهم روية فإذا لم تكن فيهم روية رفعنا، فصنع ما أحب؛ ابو حمزه از امام باقر عليه السلام، پرسید: معنای این کلام الهی که می فرماید: (هر چیزی نابود می شود، مگر وجه خداوند) چیست؟ حضرت فرمود: فلانی! آیا (تصور می کنی) هر چیزی هلاک می شود و فقط وجه خدا باقی می ماند؟ خداوند، با عظمت تر از آن است که توصیف شود. معنای آیه این است که همه چیز هلاک می شود، مگر دین خدا و ما وجهی «چهره‌ای» هستیم که از آن به پیشگاه خداوند وارد می شوند همواره در میان بندگان اموری وجود دارد که مورد غرض خداوند است و هنگامی که مورد غرض او نباشد، خداوند آن را برمی دارد و هر چه خود دوست داشته باشد، انجام خواهد داد.»

«و عنه، عن محمد بن عمرو الكاتب، عن علي بن محمد الصيمري، عن علي بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي الحسن: (صاحب العسكري) عليه السلام، أسأله عن الفرج؟ فكتب إذا غاب صاحبكم عن دار الظالمين فتوقعوا الفرج؛ علي بن مهزيار در نامه‌ای از امام عسکری عليه السلام، درباره ظهور پرسید؟ حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: زمانی که پیشوای شما از دیار ستم‌پیشگان غایب گشت، در انتظار ظهور باشید.»

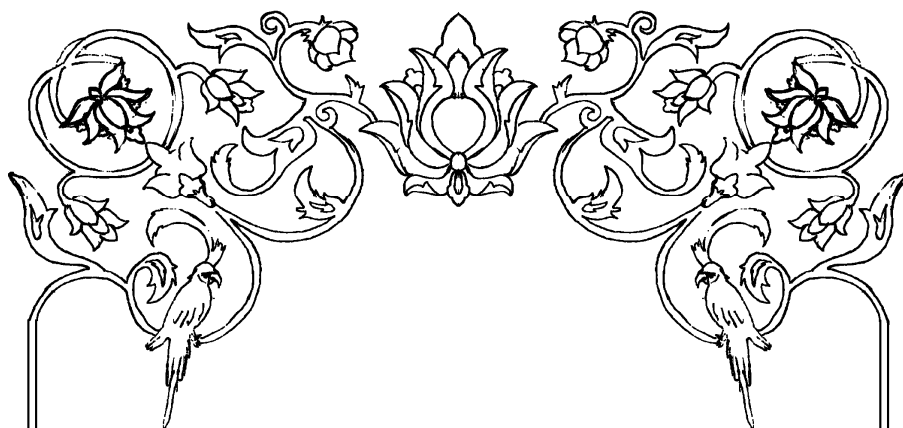
«و عنه، عن محمد بن عیسی، عن سلیمان بن داوود، عن ابي بصير قال: سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: في صاحب هذا الامر، أربعة سنن من أربعة أنبياء: سنة من موسى و سنة من عیسی و سنة من یوسف و سنة من محمد عليه السلام، فأما من موسى فخائف يترقب و أما من یوسف فالسجن و أما من عیسی فقیل: إنه مات و لم يمّت و أما من محمد عليه السلام، فالسيف؛ ابوبصیر می گوید از امام صادق عليه السلام، شنیدم که فرمود: صاحب‌الأمر، دارای چهار سنت از چهار پیامبر است، سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد عليه السلام سنت او از موسی این است که ترسان و در انتظار است و از یوسف، زندان و سنت او از عیسی، این است که درباره‌اش گفته شده: وی مرده است، با این که نمرده و اما سنتش از محمد عليه السلام، [قیام وی با] شمشیر (جنگ) خواهد بود.»

«محمد بن یحیی. عن محمد بن أحمد، عن عمّن ذكره، عن صفوان بن یحیی، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبيدة الحذاء قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن هذا الأمر، متى يكون؟ قال إن كنتم تؤمنون أن يجيئكم من وجه ثم جاءكم من وجه فلا تنكرونها؛ أبو عبيدة حذاء، از امام باقر عليه السلام، درباره زمان ظهور پرسید، حضرت پاسخ داد: اگر شما انتظار داشته باشید وی از سویی بیاید؛ ولی او از جانب دیگری بیاید او را انکار نکنید.»

«محمد بن یحیی و أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن عمّن ذكره، عن محمد بن الفضيل، عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: كان في بني إسرائيل نبي وعده الله أن ينصره إلى خمس عشرة ليلة. فأخبر بذلك قومه، فقالوا: والله إذا كان ليفعلن و ليفعلن، فأخبره الله إلى خمس عشرة سنة و كان فيهم من وعده الله النصر إلى خمس عشرة سنة، فأخبر بذلك النبي عليه السلام و قومه فقالوا: ما شاء الله فجعل الله لهم في خمس عشرة ليلة؛ در بنی اسرائیل پیامبری بود که خداوند به او وعده داد تا پانزده شب دیگر او را یاری می‌کند، وی این مطلب را به قومش خبر داد. آنها گفتند: اگر خدا چنین کند، ما چنین و چنان خواهیم کرد. خداوند نیز یاری آنان را تا پانزده سال تأخیر انداخت. و گروهی در بنی اسرائیل بودند که خداوند به آنان وعده داد تا پانزده سال دیگر آنان را یاری خواهد کرد. پیامبر این خبر را به قومش داد. آنها گفتند: هر چه خدا بخواهد. خداوند نیز یاری پانزده ساله آنان را پانزده شبه پیش انداخت.»

«محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن صفوان بن یحیی، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كنت عنده إذ دخل عليه مهزم فقال له: جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي تنتظره متى هو؟ قال يا مهزم! كذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون و إلينا يصيرون؛ مهزم از امام صادق عليه السلام پرسید: فدایت شوم! به ما خبر ده از امر [ظهور] که منتظر آن هستیم؛ چه زمانی رخ خواهد داد؟ فرمود: ای مهزم! کسانی که [برای ظهور] وقت، تعیین می‌کنند، دروغگو هستند و کسانی که شتاب می‌ورزند هلاک می‌شوند و آنان که تسلیم باشند، نجات خواهند یافت و به سوی ما باز خواهند گشت.»

آن چه یادآوری شد خلاصه‌ای بود از کتاب *الإمامة والتبصرة* که برای رعایت اختصار به بعضی از ابواب اشاره و از بیان برخی دیگر صرف نظر کردیم. دیدگاه ما در مورد انتساب کتاب، همان نظر موافق است و ترجیح می‌دهیم که این کتاب، از تألیفات علی بن حسین بن بابویه قمی است. والله العالم بحقيقة الحال



فصل بیستم:

سیری در کتاب کمال الدین

و تمام النعمه (۱)



از جمله منابع غنی و بسیار قدیم ما و با سابقه دیرین روایی در مباحث مهدویت، کتاب گران سنگ و ارزشمند *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* است که در اثبات وجود مقدس امام زمان و غیبت آن حضرت مباحثی نگاشته شده است. در دو بخش تنظیم یافته است:

بخش نخست: در معرفی شخصیت شیخ صدوق است که به دعای امام زمان علیه السلام، متولد شده و به امر آن حضرت، موظف به تألیف این کتاب گردیده است. و جایگاه با عظمت وی، در میان علمای شیعه، از روز روشن‌تر است حتی میان علمای اهل سنت نیز جلوه‌گری کرده است.

بخش دوم: در چهار محور به بررسی سبب و انگیزه تألیف، صحت و سقم کتاب، محتویات آن و مشایخ شیخ صدوق و درجه اعتبار و وثاقت آنان پرداخته است. بنا به استظهار آقابزرگ تهرانی ظاهراً، نام اصلی این کتاب، *اکمال‌الدین و تمام‌النعمه* است.^۱ و محور آن، که به تفصیل بیان خواهد شد، اثبات غیبت حضرت مهدی علیه السلام و بحث‌هایی در ارتباط با این موضوع است.

شیخ صدوق، در این زمینه، سه رساله دیگر به شرح زیر دارد:

۱. رساله فی الغیبة که ظاهراً، در پاسخ به پرسش‌های اهالی شهر ری تدوین شده است؛
۲. رساله ثانیه فی الغیبة؛
۳. رساله ثالثه فی الغیبة؛^۲

پس از کتاب *کمال‌الدین*، ده‌ها کتاب دیگر در این زمینه به رشته تحریر درآمده

۱. *الندریة الی تصانیف الشیعه*، ج ۲، ص ۲۸۳، ج ۱۸، ص ۱۳۸.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۸۲.

است. آقابزرگ تهرانی، بیش از چهل مورد را نام می‌برد.^۱ این کتاب در نیمه دوم قرن چهارم هجری، اواخر عمر شریف شیخ صدوق به نگارش درآمده و در جامعه، از اعتبار خاصی برخوردار است و مورد توجه خاص دانشمندان شیعه قرار دارد. و از جمله منابع و مآخذ اولیه تدوین و تألیف نویسندگان بعدی به شمار می‌آید. علامه مجلسی، در صدر منابع بحار الانوار، کتاب‌های شیخ صدوق به ویژه کمال را نام می‌برد.^۲

در مورد جایگاه با عظمت وی و پدر بزرگوارش، همین مقدار کافی است که بیشتر اصحاب و علما، سخنان این دو بزرگوار را همانند نصوص روایات، مورد پذیرش قرار می‌دهند. علامه مجلسی گفته است:

«إِنَّمَا أُورِدْنَاهَا لِكُونِهِ مِنْ عِظَمَاءِ الْقَدَمَاءِ التَّابِعِينَ لِأَثَارِ الْأئِمَّةِ النَّجَبَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَّبِعُونَ الْأَرَاءَ وَالْأَهْوَاءَ وَ لَذَا يَنْزِلُ أَكْثَرُ أَصْحَابِنَا كَلَامَهُ وَ كَلَامَ أَبِيهِ (رضی الله عنه) مَنْزِلَةَ النَّصِّ الْمَنْقُولِ وَ الْخَبَرِ الْمَأْتُورِ؟ ما، تمام آن چه را به عنوان عقاید مذهب، دیکته کرده بود آوردیم، زیرا وی از بزرگان قدما و از پیروان آثار ائمه طاهرین‌اند و هرگز پیرو هوا و آرای شخصی خود نیستند. از این رو، بسیاری از علمای ما سخن وی و پدر بزرگوارش را به منزله روایت تلقی می‌کنند.»

آن چه در این مختصر، در پی آن هستیم، معرفی و شناسایی کتاب مذکور است که در، دو بخش تقدیم می‌شود:

۱ - شخصیت شیخ صدوق؛

۲ - معرفی کتاب کمال الدین؛

بخش نخست: شخصیت شیخ صدوق

الف - حدیث ولادت

شیخ صدوق نقل می‌کند: «حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْأَسْوَدِ (رضی الله عنه) قَالَ: سَأَلَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيَه (رضی الله عنه) بَعْدَ مَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمَرِيِّ

۱. همان، ص ۸۴ - ۸۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۶.

۳. همان، ج ۱۰، ص.

(رضی الله عنه) أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْقَاسِمِ الرُّوحِي، يَسْأَلُ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ وَلَدًا ذَكَرًا قَالَ: فَسَأَلْتُهُ، فَأَنْهَى ذَلِكَ، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَنَّهُ قَدْ دَعَا لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ أَنَّهُ سَيُؤَلِّدُ لَهُ وَلَدًا مُبَارَكًا يَنْفَعُ [اللَّهُ] بِهِ، بَعْدَهُ أَوْلَادًا؛^۱ أَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ اسْوَدَ مِى گويد: على بن حسين بن موسى بن بابويه (پدر بزرگوار شيخ صدوق) پس از درگذشت محمد بن عثمان عمرى از من تقاضا كرد تا از ابوالقاسم حسين بن روح درخواست كنم از مولايمن صاحب الزمان بخواهد در پيشگاه خدا دعا نمايد كه به وى فرزند پسرى عنایت كند.»

مى گويد: از حسين بن روح درخواست كردم و او نيز آن درخواست را به حضرت رساند. سه روز بعد، به من خبر داد كه حضرت، در حق على بن حسين دعا فرموده است و به زودى فرزندى مبارك براى ايشان متولد خواهد شد كه خداوند به سبب او، نفع و فايده مى رساند. و پس از او نيز فرزندان ديگرى براى او متولد خواهد شد.»
شيخ طوسى نيز مانند اين حديث را از جماعتى كه از صدوق و برادرش نقل کرده اند، روايت مى كند و در ادامه مى گويد:

ابوجعفر محمد بن على اسود مى گويد: «... در همان سال، محمد بن على (صدوق)، براى على بن حسين بابويه متولد شد و پس از او، صاحب فرزندان ديگرى نيز شده است.»^۲

شيخ صدوق، در ادامه سخنش مى گويد: ابوجعفر محمد بن على اسود، بسيارى اوقات، مرا مى ديد كه به درس استادمان محمد بن حسن بن احمد بن وليد مى رفتم و اشتياق فراوانى به كتابهاى علمى و حفظ آن داشتم. به من مى گفت: اين رغبته و اشتياق وافر در تحصيل علم، از تو شكفت آور نيست، زيرا تو به دعای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شده اى!^۳

شيخ طوسى، در حديث ديگرى، از ابن نوح و او از ابوعبدالله حسين بن محمد بن سوره قمى كه از سفر حج بازگشته بود نقل مى كند كه گفت: على بن حسين بن يوسف صائغ قمى و محمد بن احمد بن محمد صيرفى (معروف به دلال). و شخصى

۱. كمال الدين، ج ۲، ص ۵۰۳، ب ۴۵، ح ۳۲.

۲. ر.ك: غيبت شيخ طوسى، ج ۳۲۰، فصل ۴ (بعض ما ظهر من جهته عَلَيْهِ السَّلَامُ من التوقيعات)، ح ۲۶۶.

۳. ر.ك: كمال الدين، ج ۲، ص ۵۰۲، ب ۴۵، ح ۳۲.

دیگری غیر از این افراد از مشایخ اهل قم به من گفتند: همسر علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی دختر عمویش (محمد بن موسی بن بابویه قمی) بود، که خداوند از این همسر، به وی فرزندی نداد. از این رو، نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشت که از حضرت تقاضا کند تا از خداوند بخواهد فرزندان فقیه به او عطا کند.

پس از مدتی، پاسخ حضرت به این مضمون رسید: «أَنْ لَا تُرْزَقَ مِنْ هَذِهِ وَ سَتَمَلِكُ دَيْلَمِيَّةً وَ تَرْزَقُ مِنْهَا وَ لَدِينِ فُقَيْهِيْنِ؛ از این - همسر - بچه‌دار نخواهی شد. به زودی، صاحب کنیز ديلمی می‌شوی و از وی صاحب دو فرزند فقیه خواهی شد.»

ابن سوره می‌گوید: برای ابوالحسن علی بن حسین بابویه (پدر بزرگوار شیخ صدوق) سه پسر متولد شد؛ محمد و حسین که هر دو فقیه ماهر و در حفظ و ضبط علوم، سرآمد شدند آن‌ها مطالبی را حفظ می‌کردند که به غیر از آنان، هیچ یک از مردم قم قادر بر حفظ آن‌ها نبودند پسر سوم، حسن نام داشت که در عبادت و زهد و پارسایی، در حد اعتدال بود.

نیز ابن سوره می‌گوید: هرگاه ابو جعفر - شیخ صدوق - و برادرش ابوعبدالله - حسین - حدیثی نقل می‌کردند، مردم از حافظه آن دو، در نقل حدیث شگفت زده می‌شدند و به این دو بزرگوار می‌گفتند: این مقام و منزلت، خصوصیتی است که در اثر دعای امام زمان - علیه السلام - به شما داده شده است.

شیخ طوسی می‌گوید: «هذا امرٌ مستفيضٌ فی اهل قم؛ یعنی این موضوع نزد قمیان، معروف و مشهور بوده است.»^۱

ب - دیدگاه علمای شیعه

۱ - نظر آقای خوئی

وی، بعد از نقل قضیه ولادت، می‌گوید: از روایت اخیر، چنین برمی‌آید که محمد بن علی (شیخ صدوق) به دعای امام - علیه السلام - متولد شده است و این امر، معروف و مسلم است و برای شناخت عظمت مقام وی کافی است.

۱. ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۳۰۸.

سپس می‌افزاید: چگونه می‌تواند چنین نباشد، با این که امام - علیه السلام - پدر بزرگوار شیخ صدوق را با خبر ساخت که دارای دو فرزند پسر نیک‌سرشت خواهد شد. نجاشی نیز در بیان شرح حال پدر بزرگوار شیخ صدوق، همین مطلب را متذکر شده است.

هم‌چنین امام علیه السلام در روایت نخست (در توقیع شریف) می‌فرماید: «والد صدوق» دارای فرزند مبارکی می‌شود که خداوند مردم را از فیض وجود وی بهره‌مند خواهد ساخت.

اشتهار محمد بن علی بن حسین، به لقب «صدوق» به سبب همین فضیلتی است که وی از آن برخوردار بوده و او را از دیگران متمایز ساخته است. شیوه تعبیر نجاشی و شیخ طوسی در مدح و ستایش صدوق، ما را از تصریح به توثیق وی بی‌نیاز می‌کند، زیرا آن چه را آنان تعبیر کرده‌اند، به مراتب فراتر از تصریح به توثیق است. به هر حال مقام و منزلت شیخ صدوق، به اندازه‌ای معروف و مشهور است که جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن وجود ندارد.^۱

۲ - نجاشی

احمد بن علی بن عباس نجاشی (متوفای ۴۵۰ - ه.ق) پس از بیان نام او، در تجلیل از مقام وی، تعبیراتی مانند: «شیخنا؛ فقیهنا؛ وجه الطائفه بخراسان»، بیان می‌دارد و می‌گوید: وی در سال سیصد و پنجاه و پنج وارد بغداد شد و به تدریس پرداخت. در مجلس درس او، اساتید و بزرگان شیعه، حاضر می‌شدند و از وی تلقی حدیث می‌کردند، با این که وی کم‌سن و سال و جوان بود.^۲

نجاشی، قریب به دویست کتاب را برای وی نام می‌برد و در ادامه می‌گوید: شیخ صدوق، نقل و روایت تمام کتاب‌هایش را برای ما اجازه داد. من نیز برخی از آن‌ها را برای والد خود علی بن احمد خواندم و گفت: شیخ صدوق اجازه نقل همه کتاب‌های

۱. معجم رجال الحدیث، خوبی، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۲. رجال نجاشی، ۲۷۸.

خود را که در بغداد از وی شنیده بودم، به من داده است.^۱

۳ - شیخ طوسی

شیخ الطائفه ابوجعفر، محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ.ق) با عبارات و بیان ویژگی‌های والایی، از او تجلیل می‌کند و می‌گوید: ابوجعفر (صدوق) شخصیتی جلیل‌القدر، حافظ احادیث، آگاه به رجال، ناقد اخبار بود. و در بین علمای قم، در حفظ و کثرت علم، همانندی نداشت و یکه‌تاز فن حدیث و رجال بود. تقریباً سیصد عنوان کتاب تألیف کرده و نام کتاب‌های وی معروف و مشهور است. و من، مقداری را که به ذهنم خطور می‌کند، نام می‌برم.

شیخ طوسی، نام چهل و هفت کتاب او را یاد آور می‌شود و طریقاش را این چنین بیان می‌دارد: تمام کتاب‌ها و روایات‌اش را جمعی از اصحاب ما از جمله شیخ مفید، حسین بن عبیدالله، ابوالحسن، جعفر بن حسن بن حسنکه قمی، ابو زکریّا محمد بن سلیمان حمزانی، برای ما روایت کرده‌اند.^۲

شیخ طوسی، در کتاب رجال خود می‌گوید: وی، (شیخ صدوق) کتاب‌های بیشتری دارد و ما، آن‌ها را در کتاب فهرست یادآور شده‌ایم و تلّکبری از آن‌ها روایت، نقل کرده است.^۳

۴ - ابن ادریس

محمد بن ادریس حلی عجلی (متوفای ۵۹۸ هـ.ق) در باب نکاح، در ذیل بحث «تحریم مملوکه» بعد از نقل قول و فتوای شیخ صدوق مبنی بر عدم حرمت مملوکه پدر، می‌گوید: ... ابن بابویه در پاسخ نهایی خود چه نیکو فرموده است: زیرا وی ثقه، جلیل‌القدر، آشنای به اخبار، ناقد آثار، آگاه به رجال، حافظ و به خاطر سپارنده علوم و احادیث ... بوده است. وی، استاد شیخ مفید است.^۴

۱. رجال نجاشی، ص ۲۷۸.

۲. الفهرست، ص ۱۵۶، ش ۶۹۵.

۳. رجال طوسی، ص ۴۹۵، ش ۲۵.

۴. السرائر، ج ۲، ص ۵۲۹.

در اصطلاح اهل حدیث، حافظ، معانی گوناگونی دارد، از جمله: کسی که صد هزار حدیث را با سند حفظ و با سیصد هزار حدیث استثنائی داشته باشد. بعضی گفته‌اند: مراد، کسی است که حافظ قرآن و سنت باشد.^۱

۵ - ابن طاووس

رضی‌الدین، ابوالقاسم، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسنی حسینی (متوفای ۶۶۴ هـ.ق) در کتاب *فلاح السائل و نجاح المسائل* می‌گوید: به نقل جمعی از اهل صدق و اعتبار در نقل حدیث، روایت می‌کنم، این عده با سند خود از شیخ صدوق که عدالت او مورد اجماع و اتفاق است، نقل روایت می‌کنند. در فصل نوزدهم همان کتاب، در نقل حدیثی می‌فرماید: این حدیث را به طرق خودم، از ابن بابویه نقل می‌کنم ... راویان حدیث، همگی و بدون استثنا، ثقه هستند.^۲

۶ - شوشتری

شیخ محمد تقی شوشتری، صاحب کتاب *قاموس الرجال*، از محققان نامی و نقادان معاصر، پس از نقل قضیه ولادت وی (شیخ صدوق) به دعای امام زمان عجل الله فرجه و نیز تألیف کتاب *کمال‌الدین* با اشاره آن حضرت^۳، این دو قضیه را می‌پذیرد و هر دو خبر را تلقی به قبول می‌کند و به عنوان تجلیل از مقام شامخ شیخ صدوق می‌گوید: «... کما ولد بدعاء الحجة، أشار الحجة عليه في التوم بتأليف كتاب في غيبته»^۴ سپس می‌افزاید: وی (شیخ صدوق) در فقه، فتاوای شاذ و نادری دارد. و چند فتوا از آن‌ها را متذکر می‌شود. او در ادامه، ماجرای را درباره جسد شریف وی از آقای مامقانی نقل نموده و گویی آن را تلقی به قبول می‌کند.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۸۱ - تدریب الراوی، ج ۱، ص ۴۹؛ مقیاس الهدایة، ج ۶، ص ۵۴.

۲. رک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۳. کمال‌الدین، ص ۳ - ۴.

۴. همان، ص ۳ - ۵.

۵. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۵؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۷۵.

ماجرای بدن شریف

آقای مامقانی، به نقل از لواسانی می‌گوید: در اواخر سال هزار و سیصد، قبر شریف شیخ صدوق در اثر سیل ویران شد و پیکر وی آشکار گشت. آقای لواسانی، از جمله کسانی بوده که وارد قبر وی شده و جسد شریف او را صحیح و سالم وتر و تازه دیده است. وی، هیچ‌گونه تغییری را در آن مشاهده نکرده، گویی روح آن بزرگوار، هم‌اکنون از بدن وی خارج شده است. رنگ حنا در محاسن وی موجود بوده، ولی کفن‌اش پوشیده بوده است.^۱

در ضمن، شوشتری به نقل از وحید بهبهانی و مشایخ و اساتید وی و از شیخ بهایی در مورد شخصیت و فضیلت شیخ صدوق، مطالبی را بیان می‌کند که به جهت پرهیز از طولانی شدن سخن، از بیان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

۷ - مرحوم طبسی

وی - والد بزرگوارم - در مورد شیخ صدوق می‌گوید: «هو الشيخ الجلیل و الفقیه النبیة ... الشهیر بالصدوق جلاله قدره و عظم شأنه أوضح من أن یخفی؛^۲ وی استاد گرانقدر و فقیه نامدار معروف به صدوق است که جایگاه برجسته و مقام و منزلت والای او روشن‌تر از آن است که بر کسی پوشیده بماند».

۸. نمازی

آقای نمازی می‌گوید: «شیخ مشایخ الشیعه رکن من أركان الشریعة. جلالته و عظم شأنه و منزلته أوضح من الشمس؛^۳ او، پیشوا و بزرگ بزرگان شیعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت است. عظمت و بزرگی منزلت او از خورشید روشن‌تر است.»
در نتیجه، علما و فقیهان شیعه بر عدالت و عظمت و منزلت والای شیخ صدوق، اتفاق نظر دارند و از وی تجلیل بسیار کرده‌اند که پاره‌ای از آنها، همچون قطره‌ای از دریا، بیان شد. ارج نهادن به مقام و شخصیت وی، محدود به علمای شیعه نیست؛

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۴، چ سنگی؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۵.

۲. ذرایع البیان فی عوارض اللسان، ج ۲، ص ۸۱.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۲۲۴.

بلکه علمای اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند.

ج - دیدگاه علمای اهل سنت

با این که علما و مورخان اهل سنت، سعی می‌کنند تا آن جا که بتوانند، در مورد شخصیت‌های شیعی، سخنی به میان نیاورند؛ ولی شخصیت و جایگاه و مقام و منزلت و عظمت و درخشندگی و جاهت شیخ صدوق، به قدری زیاد بوده که نتوانسته‌اند وی را مخفی کنند. ما، در این جا، به عنوان نمونه، دیدگاه سه تن از آنان را مطرح می‌کنیم.

۱ - ابوبکر احمد بن علی، خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ هـ.ق) صاحب کتاب

تاریخ بغداد؛

۲ - عبدالکریم محمد بن سمعانی (متوفای ۵۶۲ هـ.ق) صاحب کتاب *الأنساب*؛

۳ - شمس‌الدین ذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸) صاحب کتاب *سیر أعلام النبلاء* و کتاب *تاریخ*

اسلام؛

۱ - خطیب بغدادی؛ وی می‌گوید: ابوجعفر ... بن بابویه قمی (شیخ صدوق) وارد بغداد شد و در آن جا به سند پدرش، احادیث را نقل می‌کرد. او از بزرگان شیعه و از مشاهیر روایی رافضیان (شیعه) به شمار می‌آمد. و محمد بن طلحه نعالی، از وی حدیث نقل کرده است.

آن گاه با نقل حدیثی می‌گوید: «أخبرنا محمد بن طلحه، حدثنا ابوجعفر ابن بابويه ... عن جعفر بن محمد؛ عن أبيه، عن آبائه، قال رسول الله ﷺ: مَنْ عَدَّ غَدَاً مِنْ أَجَلِهِ فَقَدْ اسَاءَ صُحْبَةَ الْمَوْتِ؛ كَسَى كَهْ فَرْدَا رَا از عمرش (به طور قطعی) بشمارد با همسایگی مرگ بدرفتاری نموده (یعنی مؤمن باید مرگ را پا به پا و همسایه خود بداند).^۱

وی، همین یک روایت را نقل و سلسله سندش را تضعیف می‌کند و می‌گوید: همه روایان آن مجهول‌اند! با این که خود به عظمت وی و بزرگ شیعه بودن وی اعتراف می‌کند و او را از مشاهیر روایی شیخ صدوق می‌داند. خطیب، پدر صدوق و (علی بن بابویه) را که همه به بزرگی و فقاقت و عظمت مقام ایشان اعتراف داشتند و

۱. *تاریخ بغداد*، ج ۳، ص ۸۸.

شخصیت مشهوری بوده است، مجهول معرفی می‌کند! از امثال خطیب بغدادی، غیر از این انتظار نمی‌رود دقت شود.

۲ - سمعانی؛ او نیز^۱ شیخ صدوق را با همان سخنان خطیب بغدادی معرفی و تنها یکی از شاگردان او را به نام محمد بن طلحه نعالی، نام می‌برد و می‌گوید: وی، از ابوجعفر بابویه قمی روایت نقل کرده است.^۲

شیخ صدوق، شاگردان زیادی داشته که نام بیست تن از آنان در مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه بیان شده است: و اگر تنها نام محمد بن طلحه را به عنوان شاگرد شیخ صدوق یاد می‌کند شاید، برای کوچک شمردن مقام وی می‌باشد.^۳

۳ - ذهبی؛ او با این که فردی متعصب است، در کتاب سیر اعلام النبلاء درباره شیخ صدوق می‌گوید: «ابن بابویه، رأس الامامیه، ابوجعفر، محمد بن العلامه، علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، صاحب التصانیف السائرة بین الرافضه، یضرب بحفظه المثل...»

وی، شیخ صدوق را رئیس شیعه، صاحب تصانیف رواج یافته و جا افتاده در میان شیعه دانسته، پدر وی را نیز علامه و بزرگ شیعه معرفی کرده است و گفته: شیخ صدوق، در حفظ و حافظه، ضرب‌المثل بوده و گفته می‌شود، سیصد کتاب تألیف کرده است از جمله کتاب دعائم الاسلام، کتاب الخواتیم، کتاب الملهی، کتاب غریب حدیث الأئمة، کتاب دین الإمامیه را می‌توان نام برد. در ادامه می‌گوید:

از ابوجعفر، عده زیادی نقل حدیث کرده‌اند که شیخ مفید، حسین بن عبدالله بن فحام، جعفر بن حسنکه قمی از آن جمله‌اند.^۴

بنابراین، با عنایت به ویژگی‌های ممتاز فردی و شخصی شیخ صدوق که با دعای امام زمان علیه السلام با ارشاد و راهنمایی آن حضرت، پدر صدوق با جاریه دیلمیه (والده شیخ صدوق) ازدواج می‌کند و صدوق از او متولد می‌شود. او از هوش و ذکاوت و نبوغ

۱. *أنساب الأشراف* نام دو کتاب است که یکی چاپ جدید آن سیزده جلد است و مؤلف آن، بلاذری تقریباً معاصر امام هادی علیه السلام بوده است *الأنساب*، تألیف عبدالکریم محمد بن سمعانی (متوفای ۵۶۲ هـ ق) که چاپ جدید آن پنج مجلد است.

۲. *الأنساب*، ج ۴، ص ۵۴۴.

۳. مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه، ص «او»؛ به مقدمه *بحار الأنوار*، جلد صفر، ص ۷۳ نیز رجوع شود.

۴. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۶، ص ۳۰۳؛ در مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه، ص «او» آمده: ۶ - الشیخ الجلیل، ابوالحسن، جعفر بن الحسین - الحسن (خ) ۵ - حسنکه القمی، شیخ الطوسی و تلمیذ الصدوق، رحمهم الله.

و حافظه قوی برخوردار و انسانی مورد احترام و دارای موقعیت بوده. ویژگی‌های اجتماعی وی نیز مانند خیرخواهی مردم، مورد احترام همه بودن و رئیس طایفه بودن، زبازد است. و از نظر علمی، ضرب‌المثل عام و خاص بوده و قریب به سیصد عنوان کتاب را تألیف و تصنیف کرده است. شاگردان زبردستی را تربیت کرده و شبهات مختلفی را پاسخ داده‌اند و یگانه‌تاز عرصه فن رجال و علم حدیث و تفسیر و فقه و کلام و ... بوده است. به وی لقب شیخ فقیهان، رئیس محدثان، فقیه خیر و مبارک و ... داده‌اند. از نظر مقامات روحانی و معنوی نیز، وی را ستوده‌اند و صاحب کرامت دانسته‌اند، به گونه‌ای که او را آیت‌الله فی العالمین^۱، شیخ اعظم، حجة الاسلام^۲ صادق، خیر، مبارک، عامل ناصح و ... معرفی کرده‌اند، بعد از رحلت‌اش، کرامت‌ها از مزار منور آن بزرگوار دیده شده و جسد وی قرن‌ها صحیح و سالم مانده است.

د - با این همه تعریف و تمجید از سوی شیعه و سنی و ویژگی‌های ممتاز، شخصیت وی و جایگاهش از روز روشن‌تر است و مقام شامخ او، والاتر از تصریح به الفاظی مانند: ثقه بوده است. از این رو، آقای خوبی با ابراز نگرانی برخی محدثانی که درباره وی توقف و تأمل کرده‌اند، آن‌ها را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد. و آن را نوعی کج اندیشی می‌داند.

گلایه آقای خوبی

وی می‌گوید: «فمن الغریب جداً، ما عن بعض مشایخ البحرانی من أنه توقف فی وثاقه الصدوق؛ واقعاً از برخی مشایخ بحرانی بعید است که در وثاقت شیخ صدوق، توقف کرده‌اند.» من، این توقف را نوعی کج‌اندیشی می‌دانم. اگر در امثال صدوق تشکیک شود، باید با فقه، خداحافظی کرد و فاتحه آن را خواند، زیرا به واسطه امثال صدوق، فقه به ما رسیده است.

۱ - نخستین اشکالی که بر صدوق شده و از همه مهم‌تر است، اشکالی است که

۱. مقدمه من لا یحضره الفقیه، ص «نا» بند ۱۵ رئیس‌المحدثین و صدوق المسلمین، آیت‌الله فی العالمین، الشیخ الأعظم، ابوجعفر.

۲. مقدمه من لا یحضره الفقیه، ص «نا» بند ۱۷ قال البهائی فی خاتمة الوجیز، رئیس‌المحدثین حجة الاسلام، ابی جعفر.

۳. معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۲؛ بحار‌الانوار، ج ۵، ص ۱۵۶.

گفته‌اند: وی در نقل احادیث، حذف و تقطیع دارد؛

۲ - نوجوان بودن وی در زمان ورود به بغداد، نمی‌تواند صحیح باشد؛ بلکه مورد تشکیک است؛

۳ - در نام واسطه رساندن نامه شیخ صدوق به حسین بن روح (نائب سوم امام زمان) تردید شده است؛

اشکال نخست:

محدث نوری، صاحب *مستدرک الوسائل* می‌گوید: شیخ صدوق، در بعضی موارد خبر طولانی را کوتاه کرده و عباراتی را که با معتقدات وی ناسازگار بوده، انداخته و حذف کرده است. وی، برای مدعای خود، چهار شاهد ذکر می‌کند.

شاهد نخست:

۱ - رساله حقوق امام زین‌العابدین علیه السلام؛ او می‌گوید: این رساله را حسن بن علی بن شعبه حرّانی، در *تحف العقول* و نیز سید علی بن طاووس، در *فلاح السائل* به سند خود از کتاب *رسائل* محمد بن یعقوب کلینی، که آن را به امام زین‌العابدین علیه السلام منتهی می‌سازد - نقل کرده‌اند (برای این رساله دو طریق داریم). سپس می‌افزاید: روایت *فلاح السائل*، همان روایت *تحف العقول* است؛ ولی صدوق، حدیث و رساله حقوق را به نحو اختصار نقل می‌کند و جملاتی را که در آن دو کتاب وجود دارد، بیان نکرده است.

آقای خویی به این شاهد، چنین پاسخ می‌دهد: آقای نوری، این روایت را از *تحف العقول* و از *رسائل* کلینی نقل نکرده است و *فلاح السائل*، نیز سال‌ها پس از او تألیف شده است؛ بلکه خود، به ابوحمزه ثمالی طریق دارد. در باب پنجاه از کتاب خصال، به سند خود از محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی نقل حدیث کرده و کتاب *من لایحضره الفقیه*، باب حجّ نیز همین حدیث را به طریق خود از اسماعیل بن فضل، از ثابت بن دینار (ابوحمزه ثمالی)، بیان داشته است.^۱

۱. معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

در نتیجه، آقای خوبی در مقام دفاع از شیخ صدوق و ردّ شبهه و اشکال، می‌گوید:
روایت حقوق خود، سه طریق دارد:

۱ - تحف العقول؛

۲ - رسائل کلینی؛

۳ - طریق صدوق در کتاب خصال به محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی و در کتاب فقیه، باب حج به طریق خود، از اسماعیل بن فضل، از ثابت بن دینار آن را نقل می‌کند.

شاهد دوّم:

۲ - علامه مجلسی، حدیثی را از کتاب توحید شیخ صدوق، از دقاق، از کلینی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است.^۱ محدّث نوری^۲ هنگامی این حدیث را از علامه مجلسی، نقل می‌کند، بی‌درنگ سخن اسدالله کاظمی را در *کشف القناع*^۳ بیان می‌کند و می‌گوید: این خبر (خبری را که مجلسی از صدوق نقل کرده) از کتاب *کافی* گرفته شده و شیخ صدوق به جهت موافقت با مذهب اهل عدل، تغییرات شگفتی در آن داده (و جملاتی را حذف کرده است) که موجب سوءظن به وی می‌شود.^۴

کشف القناع، با به کار بردن عبارتی تند می‌گوید: کار شیخ صدوق، بسیار مضطرب و آشفته است. از این رو، محدّث نوری، مطالب مذکور را شاهدهی بر ادعای خویش که صدوق، روایت را تقطیع می‌کند، آورده است.

آقای خوبی، به این شاهد، سه پاسخ می‌دهد:

۱ - جایگاه با عظمت شیخ صدوق، مانع از سوءظن به وی می‌شود.

۲ - بر این که شیخ صدوق خبری را که در کتاب توحید خود نقل کرده همان خبری است که کلینی در *کافی* آورده است، شاهدهی نداریم؛ بلکه شیخ صدوق، تصریح دارد که خبر را از دقاق، از کلینی نقل کرده است؛ یعنی، کلینی، غیر از *کافی*،

۱. بحار، ج ۵، ص ۱۵۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۶۹.

۳. کشف القناع، ص ۲۱۳.

۴. بعضی گفته اند: «شیخ صدوق علیه السلام، اضبط است، بنابراین، جمله‌ای از کتاب او ساقط نشده است.

کتاب‌های دیگری نیز دارد. بر این اساس، نقل از کلینی، اعم از نقل کافی است و غیر کافی است و کافی، اخص خواهد بود. و شاید طریق مستقلی به کلینی داشته باشد.

۳ - شاید شیخ صدوق غفلت داشته و یا به جهت دیگری، بعضی عبارات را انداخته باشد. بدین سان، چگونه مشخص می‌شود که وی قصد اختصار خبر و یا انداختن بخشی از آن را داشته است؟^۱ بنابراین، با این دلیل نمی‌توان شیخ صدوق را متهم ساخت.

شاهد سوم

زیارت جامعه را کفعمی رضی الله عنه در کتاب *بلد الامین* نقل کرده، شیخ صدوق، همان زیارت را در کتاب *من لا یحضره الفقیه*^۲ آورده و جملاتی از آن را که با معتقدات وی ناسازگار بوده تقطیع کرده است.

آقای خوبی، به این شاهد چنین پاسخ داده است که: شیخ صدوق، زیارت جامعه را از کفعمی نقل نکرده است، زیرا کفعمی، صدها سال بعد از صدوق وجود داشته است. «(صدوق، متوقای ۳۸۱ هـ ق و کفعمی، متوقای ۹۰۰ هـ ق است)

سپس می‌افزاید: روایت کفعمی، به طور مرسل، از امام هادی علیه السلام است؛ ولی روایت صدوق مسند، به سند خود او، از محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی، از امام هادی علیه السلام نقل شده است. بنابراین، چگونه ثابت می‌شود که شیخ صدوق آن را تقطیع کرده و بخشی از آن را که با نظر و اعتقادش موافق نبوده، انداخته است؟!^۳

شاهد چهارم

شیخ صدوق، در کتاب توحید از جندی نیشابوری، روایت مفصلی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده^۴ و شیخ احمد بن علی ابن ابی طالب طبرسی (متوقای ۵۸۸

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۰، ب ۲۲۵، ج ۲.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

۴. توحید، صدوق، ص ۲۵۴، ح ۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۲.

هـ.ق) نیز همان روایت را در کتاب *احتجاج*^۱، از آن حضرت، با اضافاتی آورده است. بنابراین، صدوق در کتاب *توحید* خود بخشی را انداخته است. آقای خوبی می‌گوید، پاسخ همان است که گذشت؛ یعنی صدوق، از *احتجاج* نقل نکرده؛ بلکه خود او طریق مستقلاً دارد. طبرسی، دو قرن با صدوق فاصله دارد. سپس با پاسخی کلی می‌گوید: اگر ثابت شد که شیخ صدوق، آن چه را مورد رضایت خودش نیست، حذف می‌کند، این حذف، نمی‌تواند سبب سوء ظن به وی باشد؛ بلکه این گونه عمل، همان تقطیع متداول و شایع در میان محدثان است. بنابراین، اگر بخش انداخته شده، ضرر و زیانی به دلالت باقی مانده از بخش، وارد نسازد، حذف آن بحش مانعی ندارد. این کار، شایع و متداول است و موجب سوء ظن به محدث نمی‌شود. اگر کسی چنان تقطیعی بکند، آیا موجب می‌شود راجع به آن شخص به ویژه شخصیتی مانند شیخ صدوق گفته شود: امر صدوق واقعاً، مضطرب و آشفته است؟!^۲

اشکال دوم

نجاشی می‌گوید: صدوق، در سال ۳۵۵ هـ.ق، وارد بغداد گردید و با این که کم سن و سال بود بزرگان شیعه، از وی تلقی حدیث می‌کردند. این عبارت، از دو جهت دارای اشکال است:

۱ - شیخ صدوق، در زمان ورود به بغداد، بیش از پنجاه سال داشته است، بنابراین چگونه می‌تواند کم سن و سال باشد؟
 آقای خوبی، در پاسخ می‌گوید: این اشکال این گونه قابل دفع است که شیخ صدوق، نسبت به بزرگان شیعه که از وی حدیث تلقی می‌کرده‌اند، کم سن و سال تر بوده است.

۲ - محدود کردن ورود شیخ صدوق به بغداد در سال ۳۵۵ هـ.ق، با گفته شخص صدوق در کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام که گفته است: ابوالحسن علی بن ثابت دوالینی

۱. الاحتجاج، ص ۲۴۰.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

فصل بیستم: سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۱) □ ۵۴۷

در مدینه السلام (بغداد) در سال ۳۵۲ هـ.ق، این حدیث را برای ما نقل کرد^۱ و نیز با سخن دیگری که گفته است: در سال ۳۵۴ هـ.ق، نقاش، آن را در کوفه برای ما نقل کرده است.^۲ منافات دارد. این دو روایت، بر ورود شیخ صدوق به بغداد قبل از سال ۳۵۵ هـ.ق، تصریح دارد. البته، تاریخ این دو روایت، بر نقل نجاشی مقدم است.

اشکال سوم

قبلاً گفته شد که واسطه رساندن نامه علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) به حسین بن روح در بعضی روایات، علی بن جعفر اسود است؛ ولی شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* و شیخ صدوق خود، در کتاب *کمال الدین*، واسطه را ابوجعفر محمد بن علی اسود، گفته‌اند، بدین ترتیب، این دو گفته با یکدیگر تناقض دارند. آقای خویی، پاسخ می‌دهد که: از ظاهر امر پیداست سخن شیخ صدوق و شیخ طوسی، صحیح است و ما گفته شیخ صدوق را می‌گیریم، که به مسئله و جریان آگاه‌تر بوده است.^۳

بخش دوم: معرفی کتاب

کتاب *کمال الدین و تمام النعمه*، را شیخ صدوق در اواخر عمر شریف خود در شهر نیشابور تألیف کرده است. ما، در این مرحله، بر چهار محور تأکید داریم:

۱. سبب و انگیزه نگارش؛
۲. صحت و سقم کتاب؛
۳. روش بحث مؤلف؛
۴. اساتید وی و درجه اعتبار و وثاقت آنان؛

محور نخست

ظاهراً چهار دلیل سبب نگارش این کتاب شده است:

۱. *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ب ۶
۲. همان، ب ۱۱؛ *توحید*، ج ۲۶.
۳. *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

۱. انحراف عده‌ای از شیعیان در باب مهدویت، اعتقاد به امر غیبت و عدول بعضی از آنان از تسلیم و پذیرش روایات، به آراء و قیاس.
 ۲. ملاقات با نجم‌الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی و درخواست و تشویق او بر تألیف کتابی این چنین.
 ۳. رؤیای صادقه و اشاره امام عصر علیه السلام به تألیف کتابی درباره غیبت.
 ۴. دیدار با مردم نیشابور.
- شیخ صدوق می‌گوید: هنگامی که از زیارت امام رضا علیه السلام بازگشتم. به نیشابور آمدم و در آنجا اقامت گزیدم. کسانی که به دیدارم می‌آمدند، پرسش‌ها و شبهاتی در مورد غیبت (امام زمان علیه السلام) داشتند. آنان را در این امر، متحیر دیدم. تمام سعی و تلاش خود را در ارشاد آنان به سوی حق، مصروف داشتم.^۱

دیدار با ابو سعید قمی

او، از جمله کسانی بود که دچار حیرت شده بود. شیخ صدوق، در مورد وی می‌گوید: شخصیتی بزرگ، شیعه دوازده امامی، عاشق ولایت و اهل‌بیت و از خاندان والایی است. پدر و جدش، از بزرگان بوده‌اند. و پدرم از جدّ او روایات زیادی نقل کرده است. من، از دیر زمان، در آرزوی ملاقات و مشتاق دیدار او بودم. سپس می‌افزاید: در دیداری که با او داشتم، مطلبی را فرمود که سبب تألیف این کتاب شد. برای من نقل کرد در بخارا، با بعضی از فلاسفه و علمای منطق، ملاقات داشته یکی از بزرگان فلاسفه، با طرح مسأله طول غیبت (امام زمان علیه السلام) او را به شک می‌اندازد.

شیخ صدوق، به آن شبهه اشاره نمی‌کند؛ ولی می‌گوید: در اثبات وجود امام علیه السلام و غیبت او، مباحث و فصولی را یادآور شدم و اخباری را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردم و اشکال، از بین رفت و خاطرش آرام گرفت و شک و تردید از دل وی بیرون رفت سپس از من خواست تا کتابی در این زمینه بنویسم. من نیز پذیرفتم و قول مساعد

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲.

دادم و گفتم: به خواست خدا سر فرصت، این کار را انجام خواهیم داد.^۱

رؤیای صادق و ملاقات با امام زمان علیه السلام

شیخ صدوق می گوید: در نیشابور، شبی در مورد آن چه در شهر ری به جای نهاده بودم، به خانواده و فرزندان و نعمت‌ها، می‌اندیشیدم که ناگاه، خواب بر من غلبه کرد. در خواب دیدم گویی در مکه هستم و گرد بیت‌الله الحرام طواف می‌کنم. در دور هفتم، به حجرالاسود رسیدم، به آن دست می‌کشیدم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: این، امانت من است که آن را ادا می‌کنم و پیمان من است که آن را تجدید می‌کنم، ادا می‌کنم، آن را به من گواهی دهی و شهادت بده که من آن را به جا آورده‌ام. در این هنگام، مولایمان حضرت قائم علیه السلام را مشاهده کردم که بر در خانه کعبه ایستاده است.

با دل مشغولی و پریشان حالی به آن حضرت نزدیک شدم. امام علیه السلام به چهره من نگریست راز درونم را دانست بر وی سلام کردم. او سلامم را پاسخ داد. سپس فرمود: «لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفَى مَا قَدْ هَمَّكَ؟» چرا درباره غیبت، کتابی نمی‌نویسی تا غم و اندوهات، برطرف گردد؟» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! درباره غیبت، قبلاً مطالبی را نوشته‌ام. فرمود: «أَيْسَ عَلَى ذَلِكَ السَّبِيلِ! أَمْرُكَ أَنْ تُصَنِّفَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَ إِذْ كُنْتَ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ؛ مَنْظُورٌ رُوشَ قَبْلِي نَيْسَتْ. بِه تُو فَرْمَان مِي دَهْم كِه اَكْتُون كِتَابِي دَرِبَارَه غَيْبِت تَأَلِيف كُنِي وَ دَر اَن، غَيْبِت‌هَای پيامبران را یادآور شوی.» این فرمان را داد و گذشت: درود خدا بر او باد.^۲

شیخ صدوق در ادامه می‌افزاید: از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و زاری و شیکوه پرداختم. صبح که شد، تألیف این کتاب را آغاز کردم تا فرمان ولی خدا و حجت او را امتثال کرده باشم و از خداوند یاری می‌جویم و بر او توکل می‌کنم.^۳

بنابراین، شیخ صدوق، با دیدن این رؤیای صادق، با تضمین قاطع و با نگرشی

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳.

۲. همان، ص ۳ - ۴.

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۳ - ۴.

وسیع و نو و شیوه‌ای خاص به تألیف این کتاب پرداخته و از مباحثی سخن به میان آورده که مورد تأیید همگان است.

محور دوم

فاضل و محقق معاصر، آقای غفّاری می‌گوید: شیخ صدوق، در این کتاب، در ارتباط با موضوع غیبت، روایاتی را که در میان مردم، مشهور بوده، جمع‌آوری کرده، این روایات صحیح و حسن و ... باشند یا نباشند. البته، شیخ صدوق، جز به روایات صحیح یا مورد اتفاق و یا متواتر، استناد نمی‌کند.^۱

آقای غفّاری به گفته، خود شیخ صدوق استناد کرده که در ادله حدیث مُعَمَّرین می‌گوید: این حدیث و نظایر آن، مورد اعتماد من در امر غیبت و وقوع آن نیست؛ یعنی در وقوع غیبت، به این‌ها استدلال نمی‌کنم، زیرا غیبت امام زمان عجل الله فرجه برای من امری صحیح است، چون پیامبر و ائمه علیهم السلام به امر غیبت و وقوع آن، در اخبار قوی و صحیح زیادی که نظایرش درباره اسلام و شریعت و احکام آن به ما رسیده، اشاره کرده‌اند.^۲ یعنی، همان روایاتی که اسلام و احکام را برای ما اثبات می‌کنند، نظیر همان روایات، امر غیبت امام زمان عجل الله فرجه را نیز اثبات می‌کنند.

از دیدگاه آقای غفّاری، این کتاب، مجموعه‌ای از روایات صحیح و غیر صحیح است و شیخ صدوق خود نیز در مواردی از این کتاب، به این نکته اشاره کرده است. البته جای تأمل است که این استدلال، (از آقای غفّاری) چه اندازه می‌تواند صحیح باشد. در این استدلال، باید جمله بعدی شیخ صدوق را نیز در نظر گرفت که فرموده است: امر غیبت و مسائل مربوط به آن را از دلایلی می‌گیرم که اسلام را از آن‌ها گرفته‌ام. شاید نظر شیخ صدوق، بر اعتقادی و ضروری بودن موضوع یاد شده است که در این صورت، نیازی به بحث و بررسی سند ندارد.

علما و بزرگان دین، در اصول مسلم دین و مذهب، مناقشات سندی نمی‌کنند؛ بلکه این گونه بحث‌ها، در غیر ضروریات مذهب و دین، صورت می‌گیرد.

۱. مقدمه کمال الدین، ص ۱۹.

۲. کمال الدین، ص ۵۲۹ - ۶۳۸.

از سویی، اگر کسی بعضی از این اخبار را زیر سؤال برده باشد، لازم‌هاش این نیست که اعتقادات ما را نیز زیر سؤال ببرد؛ زیرا، مستند این عقیده، همانند مستند اعتقاد به اسلام و احکام آن است که از دلایل قوی و صحیحی برخوردار است. بنابراین، تنها به این بعض روایات، اکتفا نشده است.

آن‌جا که شیخ صدوق فرموده: «لیس هذا الحدیث و ما شاکله من أخبار المعمرین و ...»، مشخص می‌شود که قصد وی نقد همین موارد است، نه تمام روایات این کتاب. بعضی، گفته آقای غفاری را از باب موجه جزئیّه می‌پذیرند و می‌گویند: کتاب *کمال‌الدین*، شامل روایات صحیح و سقیم است. هر چند این سخن، بعید نیست؛ ولی ممکن است سند و یا طریق روایتی، به نظر بعضی، مشکل داشته باشد؛ اما از دیدگاه عدّه‌ای دیگر، مشکل نداشته باشد؛ ولی حتماً صدق خبری و قرائن دال بر صدق، دارد. همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، علمای شیعه، گفته شیخ صدوق و پدر بزرگوار وی - علیه السلام - را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می‌دانند^۱ و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت سلمان و ابوذر - علیهما السلام - می‌شمارند.^۲

محور سوم

کتاب یاد شده، شامل یک مقدمه و چندین باب درباره مباحث غیبت است.

مقدمه کتاب

در مقدمه، مباحث مهم کلامی مطرح شده است. که مهمترین مطالب آن، به قرار زیر است:

- ۱ - «خلیفه» پیش از آفرینش؛
- ۲ - وجوب اطاعت از خلیفه؛
- ۳ - خلیفه را خدا انتخاب می‌کند؛^۳

۱. مقدمه *کمال‌الدین*، ص ۱۹.

۲. *بحار الانوار*، ج ۵، ص ۴۰۵؛ *مستدرکات الوسائل*، ج ۱۹، ص ۱۸۹-۱۹۱.

۳. ابن هشام در کتاب *السیره النبویه* از کتاب‌های قدیمی، نقل می‌کند: در دوران حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه که هنوز حکومتی تشکیل نشده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تبلیغ در ایام حج به منی می‌رود و در آن جا وارد خیمه قبیله‌ای می‌شود. رئیس قبیله که به حضرت نگاهی می‌افکند ابهت و نور پیامبر صلی الله علیه و آله او را میبهوت می‌سازد. به زیردستان اش

- ۴ - وجوب وحدت و یکی بودن خلیفه، در هر زمان؛
 - ۵ - لزوم وجود خلیفه؛
 - ۶ - وجوب عصمت امام علیه السلام؛
 - ۷ - اثبات غیبت و حکمت آن؛
 - ۸ - تشابه میان ائمه و انبیاء علیهم السلام؛
 - ۹ - مذهب کیسانیه؛
 - ۱۰ - خطبطلان برگفته ناووسیّه و واقفیه درباره امام کاظم علیه السلام؛
 - ۱۱ - خطبطلان برگفته واقفیه در غیبت امام عسکری علیه السلام؛
 - ۱۲ - اعتراض و مناقشات ابن بشّار و پاسخ ابن قبه؛
 - ۱۳ - شبهات زیدیه و بحث درباره «بداء»؛
 - ۱۴ - مناقشات و شبهات مخالفان درباره غیبت و پاسخ به آنها؛
 - ۱۵ - بحث‌های نوبختی و ابن قبه با ابی زید علوی؛
- در پایان مقدمه، سبب و انگیزه تقدیم مقدمات را چنین بیان می‌دارد: ما، این فصول را در آغاز کتاب خود یادآور شدیم تا نهایت ادله زیدیه را که شدیدترین فرقه بر ضد شیعیان‌اند، پاسخ داده باشیم.

بحث‌های اصلی کتاب

- مهمترین عناوین متن اصلی کتاب، تقریباً، پنج موضوع است:
- ۱ - غیبت پیامبران و حجّت‌های الهی؛
 - ۲ - سالخوردگان تاریخ. با این بحث، امکان وقوع غیبت و طول عمر را ثابت می‌کند و آن را از محال بودن، خارج می‌سازد؛
 - ۳ - تصریح به وجود امام دوازدهم و غیبت آن حضرت که از گفته خدای متعال و

....»

می‌گوید: «اگر از وی پیروی کنیم، دنیا را تصاحب می‌کنیم.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان می‌فرماید: «من به پیامبری مبعوث شده‌ام و آمده‌ام شما را به اسلام دعوت کنم.» رئیس قبیله از جا برمی‌خیزد و عرض می‌کند: «من مسلمان می‌شوم و از شما پیروی می‌کنم مشروط به این که مرا جانشین خود قرار دهی.» حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر؛ این کار به دست خدا است و او، هر که را بخواهد، جانشین می‌کند.» (السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۶)

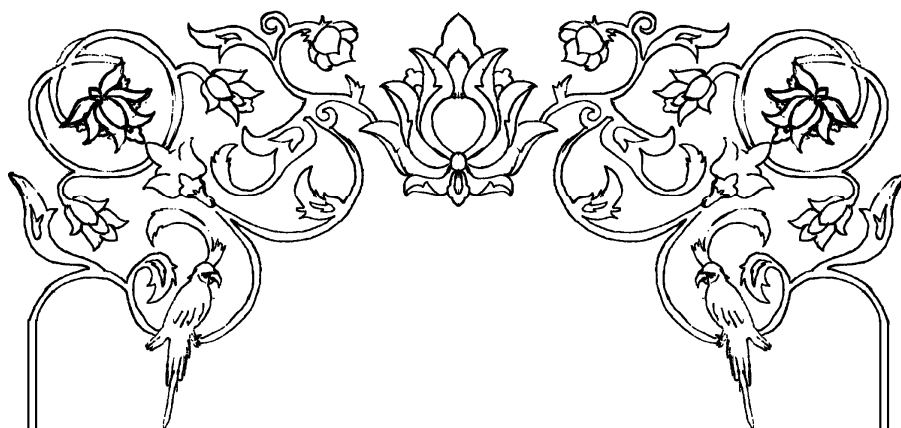
فصل بیستم: سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۱) □ ۵۵۳

رسول او آغاز می‌کند و پس از بیان تمام روایات مربوط به ائمه طاهرين، با گفته صریح امام یازدهم و اخبار آنان بر وقوع غیبت، به بحث پایان می‌بخشد؛

۴ - ولادت حضرت قائم علیه السلام و شواهد و دلائل بر آن؛

۵ - پیام‌ها و نامه‌های امام عصر علیه السلام که این پیام‌ها یکی از بهترین دلایل بر ضدّ

منکران دوازدهمین ولی خداست؛



فصل بیست و یکم:
سیری در کتاب کمال الدین
و تمام النعمه (۲)



نگرشی گذرا بر مهم‌ترین موضوعات کتاب

الف - نخستین موضوع؛ در غیبت انبیا است، که در آن هفت مورد را بیان می‌کند:
۱- غیبت حضرت ادریس علیه السلام؛ در این بخش، داستان آن حضرت و غیبت بیست ساله وی را یادآور می‌شود و مژده آن حضرت به قیام قائمی از فرزندان خود، یعنی حضرت نوح را نیز مطرح می‌سازد.

۲ - غیبت چندین ساله حضرت صالح علیه السلام؛

۳ - غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام؛ در این باب، شباهت غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام با غیبت امام زمان علیه السلام را از هنگام بارداری مادرش و قبل از آن تا ولادت و مخفی ساختن آن حضرت تا زمان اعلان مأموریت وی برای تبلیغ، بیان داشته و سپس دو غیبت برای آن حضرت یادآور می‌شود.

۴ - غیبت حضرت یوسف علیه السلام؛ که بیست سال به طول انجامید و او میان مردم زندگی می‌کرد، وی را می‌دیدند؛ ولی نمی‌شناختند.

۵ - غیبت حضرت موسی علیه السلام؛ در این باب، مژده حضرت یوسف علیه السلام به قیام قائمی از فرزندان لاوی بن یعقوب را همراه با نشانه‌های ظهورش بازگو می‌کند و سرگذشت نهان بودن ولادت و مخفی ساختن وی بعد از آن را عنوان نموده است. سپس، ماجرای غیبت آن حضرت را بیان کرده و در پایان، شباهت حضرت مهدی عج، با حضرت موسی علیه السلام را در ولادت و غیبت و سامان یافتن زمینه قیام وی را در یک شب، یادآور می‌شود.

۶ - غیبت جانشینان حضرت موسی؛ در این باب، به سرگذشت و ماجرای یوشع بن نون (وصی حضرت موسی علیه السلام) و صبر وی در برابر سه طاغوت و درگیری‌های او و داستان یازده وصی، از زمان یوشع بن نون تا زمان حضرت داود (به مدت ۴۰۰ سال)

و ماجرای جانشینی حضرت سلیمان و غیبت وی و داستان «آصف بن برخیا» و ماجرای دانیال و گشایش کار او و قضیه حضرت یحیی و مژده به قیام حضرت مسیح و ... اشاره می‌کند.

۷ - غیبت حضرت عیسی علیه السلام؛ در این باب، پس از نقل مژده و اخبار مربوط به حضرت عیسی علیه السلام در انجیل به قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ستایش او، می‌فرماید: حضرت عیسی، غیبت‌های متعددی داشت که در زمین سیاحت و گردش می‌کرد، به گونه‌ای که قوم و پیروانش او را نمی‌شناختند و اطلاعی از وی نداشتند. سپس حضرت ظهور کرد و شمعون بن حمون را وصی خود ساخت. هنگامی شمعون درگذشت، حجّت‌های پس از او غایب شدند.

در نتیجه، گرفتاری‌ها بیش‌تر شد. و دین متروک و حقوق ضایع و واجبات و سنت‌های الهی، از میان رفت و سرانجام، مردم متحیر گشته و به این سو و آن سو کشیده شدند و با هیچ چیز آشنایی نداشتند. این غیبت، دویست و پنجاه سال به طول انجامید.

آن‌گاه شیخ صدوق با بیان این حدیث از امام صادق علیه السلام، متذکر می‌شود که آن حضرت فرمود: «کانَ بَینَ عِیْسَى وَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم خَمْسَمِئَةَ عَامٍ، مِنْهَا مِئَتَانِ وَ خَمْسُونَ عَامًا لَیْسَ فِیْهَا نَبِیٌّ وَ لَا عَالَمٌ ظَاهِرٌ. قُلْتُ: فَمَا کَانُوا؟ قَالَ: کَانُوا مَتَمَسِّکِینَ بِدِینِ عِیْسَى علیه السلام قُلْتُ: فَمَا کَانُوا؟ قَالَ: کَانُوا مُؤْمِنِینَ. ثُمَّ قَالَ: وَ لَا تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِیْهَا عَالِمٌ؛ فَاصْلَهُ مِیْانَ حَضْرَتِ عِیْسَى وَ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم پانصد سال بوده و حدّ فاصل دویست و پنجاه سال از آن، هیچ پیامبر و عالمی، به طور آشکار وجود نداشته است. راوی می‌گوید عرض کردم: مردم در این مدت، پیرو چه دینی بودند؟ فرمود: دین حضرت عیسی. عرض کردم: چگونه بودند؟ فرمود: مؤمن بودند و هیچ زمانی زمین، از عالم - حجّت - خالی نخواهد بود.» شیخ صدوق، بحث حاشیه‌ای بسیاری جالبی را در مورد عالمان زمین در این دوران مطرح می‌کند و دوازده تن را نام می‌برد.

عالمانی که در جستجوی حجّت الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمین سفر می‌کردند:

- ۱ - سلمان فارسی (روزبه فرزند خشبوزان)؛
- ۲ - قسّ بن ساعدة الأیادی؛
- ۳ - تُبّع (پادشاه یمن)؛
- ۴ - عبدالمطلب و ابوطالب؛ این دو بزرگوار، از همه دانشمندان، به مقام پیامبر ﷺ داناتر بودند؛ اما آن را از نابخردان و اهل کفر و گمراهان پنهان می‌داشتند.
- ۵ - سیف بن ذی یزن؛
- ۶ - بحیری راهب؛
- ۷ - راهب بزرگ در راه شام که پیامبر اکرم ﷺ را شناخت. (داستان خالد بن اسید و طلیق بن سفیان از بزرگ راهبان)؛
- ۸ - أبو المؤیهب راهب؛
- ۹ - سطیح کاهن؛
- ۱۰ - یوسف یهودی؛
- ۱۱ - دواس بن حوّاش که از شام می‌آمد؛
- ۱۲ - زید بن عمرو بن نُفیل؛

افراد یاد شده نمونه‌های عالمانی بودند که براساس فرموده امام صادق علیه السلام: «و لا تکون الأرض إلاّ و فیها عالم.»^۱ هیچ‌گاه زمین از وجود آنان تهی نبوده است.»

شیخ صدوق، در باب بیست و یکم، علت نیازمندی به امام علیه السلام را با بیست و یک روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام باقر، امام صادق امام کاظم و امام رضا علیهم السلام با شرح و توضیح مطرح و بعد از آن، در باب بیست و دوم، اتصال جانشینی از حضرت آدم تا قیامت را با شصت و پنج روایت ذکر کرده و در پایان این باب، در مورد «معنای عترت و آل و اهل و ذریّه و سلاله» به تحقیق و بحث پرداخته است.

وی در باب بیست و سوم، به بیان روایات می‌پردازد و ابتدا، سخن خدای سبحان در مورد قائم علیه السلام را متذکر می‌شود و پس از آن، گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره امام دوازدهم و سخنان همه ائمه اطهار و حضرت فاطمه علیها السلام را مطرح و نیز خبر لوح

۱. همان، ص ۱۶۵.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۶۵.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که در آن نام جانشینان پیامبر از امام علی علیه السلام تا قائم آل محمد علیهم السلام مکتوب است، یادآور می‌شود.

شیخ صدوق در جلد دوم، روایت مربوط به حضرت خضر علیه السلام و بعد از آن روایات امام عسکری علیه السلام در ارتباط با فرزندش حضرت قائم علیه السلام را متذکر می‌شود و به مناسبتی، سرگذشت حضرت نرجس را بیان می‌دارد.

در باب چهل و دوم، به روایات میلاد حضرت قائم علیه السلام و کسانی که ولادت آن حضرت را به امام عسکری علیه السلام تهنیت گفتند، اشاره می‌کند.

در باب چهل و سوم، کسانی که به دیدار حضرت قائم علیه السلام نایل گشته و با وی سخن گفته‌اند، نام برده شده‌اند.

علت غیبت، با یازده حدیث در باب چهل و چهارم آمده است.

پیام‌ها و نامه‌های امام زمان علیه السلام را در باب چهل و پنجم می‌آورد و در باب چهل و ششم وارد مباحث مربوط به سالخوردگان تاریخ می‌شود. در این باب، نام یازده تن را به عنوان نمونه بدین ترتیب، ذکر می‌کند:

الف - آدم ابوالبشر علیه السلام (۹۳۰ سال)، نوح (۲۴۵۰ سال)، ابراهیم (۱۷۵ سال)، اسماعیل بن ابراهیم (۱۲۰ سال)، اسحاق بن ابراهیم (۱۸۰ سال)، یعقوب بن اسحاق (۱۲۰ سال)، یوسف بن یعقوب (۱۲۰ سال)، موسی بن عمران (۱۲۶ سال)، هارون (۱۳۳ سال)، داوود (۱۰۰ سال)، و سلیمان بن داوود (۷۱۲ سال) در دنیا زندگی کرد.^۱
ب - شیخ صدوق در مورد عمر دجال می‌گوید: از دیدگاه اهل سنت دجال، در دوران غیبت، عمری بیشتر از عمر اهل زمانه دارد و آن را می‌پذیرند؛ ولی طول عمر امام زمان و غیبت او را تصدیق نمی‌کنند!

ج - شیخ صدوق در سند دلالت و انگیزه نقل حدیث آهوهای سرزمین نینوا مطالبی را یادآور می‌شود.^۲

د - سرگذشت حبابه والبیّه که با امیرمؤمنان علیه السلام دیدار کرده و در یکصد و سیزده

۱. همان، ج ۲، ص ۵۲۵.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵.

سالگی با دعای امام زین العابدین علیه السلام جوان می‌شود تا امام رضا علیه السلام را ملاقات می‌کند و به اشاره حضرت، دوباره جوان می‌شود و بعد از آن نیز نه ماه زنده بوده است.

ه - مَعْمَر مَغْرِبِي؛ نام او، علی بن عثمان بن خطاب بن مَرَّة بن مزید و کینه‌اش، ابوالدنیاست. می‌گویند: در زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نزدیک سیصد سال عمر داشت. در خدمت امیرمؤمنان علیه السلام، نیز حضور داشت. در واقعه کربلا، در کنار حضرت سیدالشهدا علیه السلام، شرکت کرد و تا روزگار مقتدر عباسی، در قید حیات بود. برخی می‌گویند: مرگ وی، تا امروز به اثبات نرسیده است.

و - عبید بن شریه جُرهمی؛ پیامبر را درک نمود و سیصد و پنجاه سال عمر کرد.

ز - ربیع بن ضبع فزاری؛ عبدالملک مروان را دیده است. و خود می‌گوید: دویست سال در دوران فترت میان حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله، صد و بیست سال در زمان جاهلیت و شصت سال در مسلمانی زیسته‌ام.

ح - شَقَّ کاهن؛ سیصد سال عمر داشته است.

ط - شدّاد بن عاد بن ارم؛ نهصد سال زیسته است.^۱ سرگذشت یوزاسف درباره غیبت را در باب پنجاه و چهارم متذکر گردیده است.

شیخ صدوق، بعد از مباحث مربوط به سالخوردگان، در باب پنجاه و پنجم، در مورد انتظار فرج، در باب پنجاه و ششم درباره نهی از ذکر نام شریف امام زمان علیه السلام و در باب پنجاه و هفتم، نشانه‌ها و علامت‌های ظهور حضرت قائم را آورده و در باب پنجاه و هشتم، نوادر کتاب را بازگو می‌کند و جلد دوم را به پایان می‌رساند.

محور چهارم: مشایخ شیخ صدوق علیه السلام

اساتید و مشایخ شیخ صدوق که در این کتاب از آنان، بدون واسطه، حدیث و یا مطلبی را نقل کرده به شرح زیراند:

۱. محمد بن موسی بن متوکل؛
۲. علی بن احمد بن دقاق؛

۱. همان، ص ۵۵۴، ب ۵۴.

۳. عبدالواحد بن محمد عطار نیشابوری؛
۴. محمد بن عصام؛
۵. محمد بن ابراهیم بن اسحاق؛
۶. احمد بن زیاد همدانی؛
۷. جعفر بن محمد بن مسرور؛
۸. محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛
۹. احمد بن محمد بن یحیی عطار؛
۱۰. حسن بن احمد بن ادريس؛
۱۱. محمد بن علی ماجیلویه؛
۱۲. حسین بن احمد بن ادريس؛
۱۳. احمد بن حسن قطان؛
۱۴. محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی؛
۱۵. حسن بن عبدالله بن سعید؛
۱۶. علی بن احمد بن موسی؛
۱۷. احمد بن محمد بن حسین بزّار؛
۱۸. احمد بن محمد صائغ؛
۱۹. احمد بن محمد بن رزمه قزوینی؛
۲۰. جعفر بن علی بن حسن بن علی؛
۲۱. محمد بن عمر حافظ بغدادی؛
۲۲. محمد بن عمر بغدادی؛
۲۳. محمد بن احمد شیبانی؛
۲۴. محمد بن ابراهیم بن احمد بن یوسف؛
۲۵. علی بن فضل بغدادی؛
۲۶. حسن بن علی بن شعیب ابومحمد جوهری؛
۲۷. حسن بن عبدالله بن سعید؛
۲۸. ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان نیشابوری؛

٢٩. محمّد بن احمد بن محمّد بن زيارة بن عبدالله بن حسن بن حسين بن علي شريف الدين صدوق؛
٣٠. محمّد بن زياد بن جعفر همداني؛
٣١. علي بن احمد بن عبدالله بن احمد بن برقي؛
٣٢. حسين بن احمد بن ادريس؛
٣٣. احمد بن زياد بن جعفر؛
٣٤. حمزة بن محمّد بن احمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن علي عليه السلام؛
٣٥. ابو علي احمد بن حسن بن علي بن عبدالله؛
٣٦. احمد بن حسين بن علي بن عبدالله؛
٣٧. ابوالقاسم عتاب بن محمّد حافظ؛
٣٨. احمد بن محمّد بن اسحاق دينوري؛
٣٩. عبدالله بن محمّد صايغ؛
٤٠. علي بن عبدالله وراق؛
٤١. عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس عطار؛
٤٢. ابوالحسن محمّد بن علي بن شاه فقيه مروزي؛
٤٣. عبدالله بن محمّد بن عبدالوهاب؛
٤٤. ابوسعيد محمّد بن فضل؛
٤٥. حسين بن احمد بن ادريس؛
٤٦. علي بن احمد بن محمّد بن موسى بن عمران؛
٤٧. محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني؛
٤٨. علي بن حسين بن شاذويه مؤدّب؛
٤٩. مظفر بن جعفر بن مظفر علوي؛
٥٠. احمد بن محمّد بن اسحاق معاذي؛
٥١. علي بن محمّد حسن قزويني؛
٥٢. شريف ابوالحسن علي بن موسى بن احمد بن ابراهيم؛
٥٣. احمد بن زياد بن جعفر همداني؛
٥٤. محمّد بن محمّد بن عصام كليني؛

۵۵. احمد بن هارون غایی؛
۵۶. علی بن احمد بن محمد بن عمران؛
۵۷. محمد بن علی بن حاتم نوفلی؛
۵۸. حسین بن ابراهیم بن ناتامه؛
۵۹. محمد بن علی بن حاتم نوفلی؛
۶۰. ابوالعباس احمد بن حسین بن عبدالله بن مهران آبی؛
۶۱. علی بن حسن بن فرج مؤذن؛
۶۲. علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم؛
۶۳. محمد بن حسین عباد؛
۶۴. ابومحمد و جبابی؛
۶۵. ابوسعید عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب سجزی؛
۶۶. احمد بن یحیی مکتب؛
۶۷. محمد بن هارون زنجانی؛
- شمارش دقیق مشایخ صدوق، نیاز به بررسی اسناد روایات و متون اجازات و شرح حال آنها دارد. و از حوصله این بحث مختصر، خارج است.

درجه اعتبار مشایخ و وثاقت آنان

- ۱ - پدر بزرگوار شیخ صدوق (ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رحمته الله)؛
این بزرگوار را شیخ طوسی رحمته الله فقیه، ثقه، جلیل‌القدر، ... معرفی کرده است.
ذهبی متعصب، وی را «علامه» می‌داند. او مورد اعتماد تمام علمای شیعه بوده است و هیچ شکی در عدالت و وثاقت وی نیست. دعای امام زمان [عج]، در حق وی، پیش‌تر بیان گردید.

۲ - محمد بن موسی بن متوکل

محقق شوشتری می‌گوید: «علامه، در کتاب خلاصه و ابن داوود در کتاب رجال

۱. رجال طوسی، ص ۴۸۳، ش ۳۳: الفهرست، ص ۹۳، ش ۳۸۲.

خود وی را توثیق کرده‌اند. اما ما نمی‌دانیم مستند علامه چه چیز بوده است شیوه ابن داوود نیز این است که معمولاً از علامه پیروی می‌کند. از این رو، ظاهراً از خلاصه علامه نقل کرده و در پی مستند آن نبوده است. از سویی، متون و اخباری از ابن متوکل در دست داریم که مضمون آن‌ها نه تنها قوی نیست؛ بلکه بعضی از آن‌ها ساختگی است. به عنوان مثال: شیخ صدوق، در باب «مَنْ شَاهِدَ الْقَائِمَ [عج]» از او روایت کرده که امام زمان علیه السلام برادری به نام موسی دارد و همراه با آن حضرت غایب است. در صورتی که این گفته، برخلاف اجماع است.^۱

در روایت دیگری نیز از وی نقل می‌کند که: ابراهیم بن مهزیار تا هنگام ظهور، باقی (زنده) خواهد ماند.

در جای دیگر می‌گوید: امام زمان [عج]، به ابراهیم بن مهزیار دستور داد با برادرانش به سرعت پیش وی بیایند. که بطلان این گفته، واضح و روشن است.^۲ ابن متوکل جایی دیگر نقل می‌کند که: هنگام ظهور امام زمان [عج] جمعی با پرچم‌های زرد و سفید، خدمت آن حضرت میان حطیم و زمزم حضور می‌یابند و با وی بیعت می‌کنند.

آقای شوشتری می‌گوید: اخبار متواتری در اختیار داریم که کیفیت ظهور را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنند. سپس می‌افزاید: اخباری که با اجماعات و متواترات ما سازگار نیست، شاید از مطالب وارداتی باشد و کسانی این گونه اخبار را وارد کتاب مذکور کرده باشند، زیرا در زمان‌های قدیم، دشمن، چنین دسیسه‌هایی را به کار می‌برده است. از این رو، یونس بن عبدالرحمان، به هر خبری عمل نمی‌کرد، چون اصحاب مغیره بن سعید در کتاب‌های اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام روایاتی ساختگی وارد کرده بودند.^۳

این مطالب از محقق شوشتری، قابل پذیرش نیست، زیرا، شخصیت کم نظیر شیخ صدوق و آگاهی فوق‌العاده او به رجال و بررسی و نقد اخبار، هرگز با احتمالات مطرح

۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. معلوم نیست وجه بطلان این موضوع و غیر صحیح بودن مطلب قبلی چیست؟

۳. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۶۱۳.

شده، سازگار نیست. اگر مقصود او، این باشد که این گونه موارد پس از مؤلف وارد کتاب *کمال الدین* شده، بر این احتمال هیچ گونه دلیلی وجود ندارد و کسی نیز بدان اشاره نکرده است؛ بلکه غیر او نیز زیر سؤال خواهد رفت در نتیجه، سنگ روی سنگ نمی‌ماند. پاره‌ای از مناقشات وی، در کتاب *الأخبار الدخيلة*، شاید به همین روش باشد. از این رو، عده‌ای بر او ایراد وارد ساخته و بسیاری از مناقشات را مردود دانسته‌اند.

۳ - محمد بن حسن بن ولید

وی یکی از مشایخ شیخ صدوق است که در فقه و رجال، مرجع و معتمد وی بود، به گونه‌ای که در مورد ابن ولید در ذیل روایت مربوط به نماز روز عید غدیر مبنی بر این که: آیا نماز مستحبی، در این روز وجود دارد یا نه؟ شیخ صدوق، روایاتی را متذکر می‌شود و بعد می‌گوید: چون ابن ولید، این روایت را به سبب وجود محمد بن موسی همدانی، در طریق‌اش تصدیق نمی‌کند، ما نیز تصدیق نمی‌کنیم. پس از آن، قاعده کلی می‌دهد و می‌گوید: هر چیزی را که وی (ابن ولید) تصحیح نکند، ما نیز تصحیح نمی‌کنیم و از دیدگاه ما متروک و غیرصحیح است. شیخ الطایفه در رجال خود، از او، چنین تجلیل کرده است:

وی (ابن ولید) جلیل‌القدر و بصیر و آشنا به فقه، و ثقة است.^۱

در فهرست خود نیز آورده است: جلیل‌القدر و عارف به رجال و مورد وثوق است و کتاب‌هایی دارد که از جمله آن‌ها، الجامع و ... است.^۲

نجاشی درباره او می‌گوید: ابن ولید، شیخ قمی‌ها و فقیه و متقدم و چهره سرشناس آنان بود و گفته می‌شود که (ابن ولید) در قم زندگی می‌کرد؛ ولی قمی نبود. آن گاه می‌افزاید: «ثقة، ثقة عین مسکون إلیه».^۳

علامه حلی نیز در مورد او می‌گوید: جلیل‌القدر، عظیم‌المنزله، عارف به رجال و مورد وثوق است.

جزایری نیز در کتاب *الحاوی*، در فصل الثقات می‌گوید: هیچ گونه خلافتی در

۱. رجال طوسی، ج ۴۹۵، ش ۳۳.

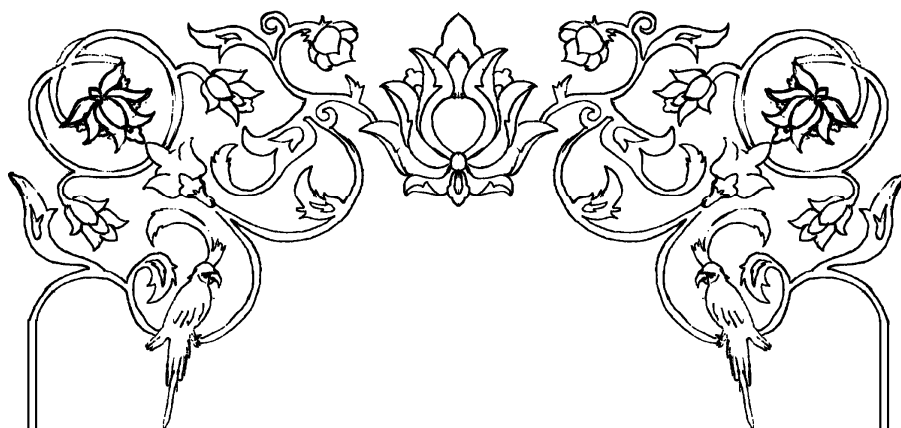
۲. الفهرست، ص ۱۵۶، ش ۶۹۴.

۳. رجال نجاشی، ص ۳۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۹۰.

وثاقت این مرد (ابن ولید) نیست.^۱
محقق شوشتری می‌گوید: شیخ صدوق، نه تنها در نماز عید غدیر؛ بلکه در
مستثنیات *نوادیر الحکمة* نیز از استادش (ابن ولید) تبعیت و پیروی می‌کرد.^۲
دورنمایی از کتاب شریف کمال‌الدین و نظری سریع و گذار به محتویات و مطالب
مندرج در آن، از نظر تان گذشت و اعتراف داریم که با این بررسی سریع نمی‌توان
حق مطلب را اداء کرد؛ ولی ما لا یدرک کله لا یترک کله.

۱. خلاصة الاقوال، ص ۲۴۷، ش ۸۴۲: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۰: الدرعية، ۲۳۷.

۲. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۹۱.



فصل بیست و دوم:
نگاهی به کتاب غیبت نعمانی



آگاهی از معارف ناب ائمه معصومین علیهم‌السلام تنها با دستیابی به روایت‌های صحیح و معتبر امکان‌پذیر است که آن نیز به شناسایی منابع معتبر و موثق بستگی دارد. از این رو، شایسته است، پیش از پرداختن به مباحث مهدویت و بررسی حدیث‌های موجود در این باره، منابع موجود در این زمینه را بشناسیم. در نخستین گام، به کتاب *غمیبت نعمانی* که یکی از منابع کهن و بسیار معتبر در زمینه مهدویت و امام زمان علیه‌السلام است، می‌پردازیم.

در آغاز این بحث، درباره شخصیت نگارنده کتاب، سخن می‌گوییم. سپس انگیزه وی از نگارش کتاب و سرفصل‌های آن را می‌آوریم. در ادامه، ثقه بودن سه تن از مشایخ او را از نظر علم رجال بررسی می‌کنیم.

در پایان نیز به بررسی شخصیت رشته پیوند ما با کتاب؛ یعنی «ابوالحسین محمد بن علی شجاعی» و دلایل معتبر بودن کتاب و صحت انتساب آن به نعمانی خواهیم پرداخت.

۱. شخصیت نگارنده

وی محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب معروف به ابن ابی زینب^۱ است. در علم رجال، چند تن به «کاتب» شهرت یافته‌اند، که وی، یکی از آنهاست. او، کاتب محدث بزرگ؛ شیخ کلینی رحمته‌الله بوده و بخش عمده‌ای از کافی را به نگارش درآورده است. وی اهل منطقه نعمانیه عراق بین واسط و بغداد و عراقی اصل بوده و در سال ۳۶۰ هـ ق بدرود حیات گفته است.

۱. گاهی به ایشان «ابن زینب» نیز گفته اند.

نجاشی درباره او می‌نویسد: شیخ من اصحابنا، عظیم‌القدر، شریف‌المنزلة، صحیح‌العقیده^۱ یعنی هیچ گونه انحرافی در عقیده‌اش نیست و شیعه دوازده امامی است. آقابزرگ تهرانی در کتاب *النریعة*^۲، پس از ستودن نعمانی می‌نگارد: کتاب‌الغیبه للحجة، للشیخ ابی عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن ابی زینب تلمیذ ثقة الاسلام «الکلینی» یظهر من بعض المواضع أن الکتاب کان موسوماً «او معروفاً» بـ«ملاء العیبة فی طول العیبة». از گفته آقابزرگ تهرانی چنین برمی‌آید که نعمانی دست‌پروده کلینی است و شهرت این کتاب به نام غیبت و وضع آن نیز تعینی است نه تعیینی؛ زیرا نام تعیینی آن «ملاء العیبة فی طول العیبة» است.

نعمانی، نگاشته‌های دیگری نیز مانند *الفرائض*، کتاب *الرد علی الاسماعیلیه*، *التفسیر و التسلی* دارد که همه آن‌ها جز همین کتاب غیبت از بین رفته‌اند. علامه حرّ عاملی می‌گوید: بخشی از تفسیر نعمانی را دیده است. شاید بخش مورد نظر حرّ عاملی، همان روایت‌هایی است که از امام صادق علیه السلام نقل کرده و مقدمه تفسیر خویش را به نام «محکم و متشابه» قرار داده است. البته باید دانست که برخی از نویسندگان، «تفسیر محکم و متشابه» را به سید مرتضی نسبت می‌دهند. نعمانی برای دستیابی به منابع ناب حدیث، سفرهای فراوانی به مناطق گوناگون داشته از جمله، به شیراز، بغداد، اردن و حلب سفر کرده است. سفر او به حلب، پربار بود، زیرا در آن‌جا توانست کتاب «غیبت» خود را منتشر سازد.

۲. دلیل نگارش

نگارنده گفته است: با دیدن پراکندگی فکری شیعیان و تردید برخی از آنان در مسأله غیبت امام زمان علیه السلام، به گردآوری روایت‌های ائمه معصومین علیهم السلام درباره غیبت همت گماشته است. او با استناد به سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: «من دخل فی هذا الدین بالرجال أخرجه الرجال كما أدخلوه فيه و من دخل فيه بالکتاب و السنّة، زالت الجبال قبل أن یزول» ناآگاهی از روایت را دلیل پراکندگی فکری مردم می‌داند. البته او اذعان دارد

۱. قاموس الرجال، شوشتری جامعه مدرسین، قم، ج ۹، ص ۴۴۲.

۲. النریعة الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ تهرانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱۶، ص ۷۹.

که گردآوری همه سخنان ائمه معصومین علیهم‌السلام درباره غیبت به مجموعه‌ای فراتر از این کتاب نیاز دارد.

۳. محتویات کتاب

کتاب غیبت نعمانی از ۲۶ باب به شرح زیر تشکیل شده است:

۱. در نگهداری راز و اسرار خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ناهلان. ۲. اخبار تمسک به حبیل‌الله. ۳. بحث امامت. ۴. ائمه دوازده‌گانه، از دیدگاه قرآن و تورات و انجیل و روایاتی که از طریق سنی و شیعه رسیده است. ۵. در مورد کسانی که مدعی امامت شونند و برداشتن پرچم قیام و امامت، قبل از قیام قائم. ۶. احادیثی پیرامون امامت از طریق اهل سنت. ۷. در مورد کسانی که درباره ائمه تردید کنند. ۸. لزوم حجّت، در زمین. ۹. اگر دو تن روی زمین باشند، یکی از آنان امام است. ۱۰. آنچه در مورد غیبت، از تمام ائمه علیهم‌السلام رسیده است. ۱۱. تحمّل دشواری‌ها و انتظار فرج. ۱۲. سختی‌ها و ناملایمات شیعه در دوران غیبت. ۱۳. ویژگی‌های حضرت. ۱۴. نشانه‌های پیش از ظهور. ۱۵. اوضاع نابسامان جامعه، قبل از ظهور. ۱۶. نهی از تعیین وقت ظهور. ۱۷. سختی‌ها و مشکلات حضرت از جانب نابخردان، به هنگام قیام. ۱۸. جنبش سفیانی. ۱۹. پرچم حضرت حجّت علیه‌السلام، پرچم رسول خداست. ۲۰. سپاهیان غیب. ۲۱. اوضاع شیعیان به هنگام ظهور حضرت قائم علیه‌السلام. ۲۲. رسالت جدید. ۲۳. سن حضرت به هنگام امامت و مدت امامت وی. ۲۴. روایاتی درباره اسماعیل، فرزند امام صادق علیه‌السلام. ۲۵. هر کس، امام خود را شناخت، تقدیم و تأخیر ظهور، به او زیانی نخواهد داشت. ۲۶. مدت حکومت حضرت قائم علیه‌السلام پس از قیام.

۴ - اساتید نعمانی

نعمانی در این کتاب، از هفده تن از اساتید خود، نقل روایت کرده که عبارتند از: ابن عقده، ابن هودّه، ابوعلی کوفی، باوری، ارزنی، عبدالعزیز موصلی، ابوالحارث طبرانی، عبدالواحد موصلی، بندنیجی، علی بن الحسین^۱، ابن جمهور قمی، حمیری، محمد بن

۱. پرسش این است که آیا وی، همان صدوق است یا مسعودی؟ پژوهش‌گر این کتاب، آقای غفاری باور دارد که وی

عبدالله طبرانی^۱، ابن علان دهنی، اسکافی^۲، کلینی و موسی بن محمد قمی. از میان این هفده نفر به جز چند تن مانند کلینی و ابن عقده، دیگران برای ما ناشناخته‌اند و از آن‌جا که پرداختن به پیشینه هر یک از این هفده نفر و جایگاه آنان در کتاب‌های رجالی شیعه و سنی در این مجال اندک ممکن نیست، تنها به چند تن از آنان اشاره خواهیم کرد.

نکته

به فرض، اگر توثیقی برای این هفده نفر، یافت نشود، آیا اصلی وجود دارد که براساس آن، اساتید ثقات را ثقه بدانیم؟ یعنی اکنون که در ثقه بودن نعمانی، بحثی نیست، بنابراین، افرادی که وی از آن‌ها حدیث، نقل کرده نیز باید ثقه باشند. در پاسخ باید گفت: چنین اصلی وجود ندارد. به عبارت دیگر، شیخوخة و استاد اجازه ثقات بودن، دلیل بر ثقه بودن فرد نیست و به وسیله وثاقت مستجیز، (کسی که اجازه روایت گرفته) نمی‌توانیم وثاقت مجیز را احراز کنیم. البته از دیدگاه مرحوم مامقانی، دلیل بر حسن بودن آن شخص می‌شود. اما از دیدگاه برخی معاصران، فراوانی روایت ثقه از شخصی، دلیل بر وثاقت آن شخص است. برای مثال، کلینی از سهل بن زیاد، روایات بسیاری نقل می‌کند، برخی تا دو هزار مورد گفته‌اند و امکان ندارد کلینی در دو هزار مورد، از فردی ضعیف، حدیث نقل کند. اکنون اگر نتوانسته باشیم توثیقی برای آنان بیابیم، می‌توانیم این اصل را با این هفده تن، هم‌آهنگ سازیم.

۱. ابن هودة

نخستین فرد مورد بحث از شمار اساتید نعمانی، «احمد بن نصر بن هودة ابوسلیمان باهلی» است که ایشان را احمد بن نصر و یا ابن نصیر نامیده‌اند.

→---

صدوق است؛ زیرا این روایات در قم برای نعمانی نقل شده و مسعودی نیز به قم نیامده است.
۱. وی یا طبرانی معروف، یعنی سلیمان بن احمد، صاحب کتاب معروف معجم صغیر اوسط و کبیر، تفاوت دارد.
۲. وی غیر ابوجعفر اسکافی معروف است که ابتدا سنی مذهب بود و بعدها شیعه شد و جزء قذمائی فقهای ما است. دقت

آیت‌الله خویی رحمته‌الله می‌گوید: احمد بن نصر، همان احمد بن هوذّه است.^۱ این نکته برای ما سودمند است، زیرا امکان دارد «احمد بن نصر» توثیق نداشته باشد؛ ولی «احمد بن هوذّه» توثیق شده باشد، که در این صورت مشکل ما حل خواهد شد. آیت‌الله خویی رحمته‌الله در ادامه می‌گوید: نام برده، هشتاد و هفت مورد در سند احادیث، (کتب اربعه) واقع شده است؛ اما از وثاقت وی سخنی نمی‌گوید.

مامقانی نیز درباره او از شیخ طوسی نقل می‌کند که وی در سال ۳۳۱ هـ ق از تَلْعُكْبُرِي حدیث نقل کرده و تلعبکبری، استاد اجازه اوست و در ۸ ذی حجه ۳۳۲ هـ ق نزدیک پل نهروان درگذشته و نام او در کتاب رجال شیخ طوسی نیز آمده است.

روش رجال شیخ طوسی، این گونه است که نام همه اصحاب و معاصران ائمه معصومین علیهم‌السلام را به لحاظ معاصر بودن بیان می‌کند؛ ولی در این مورد که این افراد ثقه‌اند یا خیر، هیچ گونه تضمینی نمی‌دهد.

مامقانی می‌گوید: من بیش از این، چیزی نیافتم؛ ولی از همین مطلب برمی‌آید که وی از علمای امامیه است، زیرا شیخ طوسی در رجال خویش، نام او را آورده؛ اما از مذهب وی، سخنی به میان نیاورده است و اگر انحرافی داشت - برای نمونه، اگر زیدی بود - شیخ طوسی این مشکل را مطرح می‌کرد. از سویی، چون این شخص، استاد اجازه شماری از موثقان است، همین ویژگی سبب حسن بودن وی می‌شود.^۲ همان گونه که می‌دانید روایت حسن، روایتی است که راوی آن، امامی مذهب است؛ ولی توثیق نشده است. برای مثال می‌گویند: «حسنه علی بن ابراهیم عن ابیه» یعنی این روایت از ابراهیم بن هاشم است. چون پدر، امامی بوده و توثیقی ندارد، در این جا می‌گویند: روایت حسن است، البته باید گفت: بعضی افراد، فراتر از توثیق‌اند و اگر - برای مثال - توثیق نشده‌اند، به دلیل بزرگی مقامشان بوده است مانند: حضرت زینب علیها‌السلام، ابوالفضل العباس علیهما‌السلام، حضرت معصومه علیها‌السلام، حضرت عبدالعظیم علیهما‌السلام.^۳ هر

۱. معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، دارالزهر، بیروت، ج ۱۰، ص ۳۴۸ و ۳۶۰.

۲. تنقیح المقال، ج ۸، ص ۱۸۲؛ مستدرکات علم الرجال، شیخ علی نمازی، حیدریان، تهران، ج ۱، ص ۴۹۸.

۳. البته ممکن است این بزرگواران دارای توثیق نیز باشند.

چند توثیق نیز دارند.

استادمان، آیت‌الله اشتهاوردی به نقل از آیت‌الله سید احمد خوانساری می‌گوید: وی در درس خود گفته بود: اگر بعضی‌ها توثیق نشده‌اند، برای این نیست که مجهول‌الحال‌اند، بلکه فراتر از توثیق‌اند و ابراهیم بن هاشم از این قبیل است. میرداماد در «الرواشح» (راشحه ۳۳) درباره استاد اجازه، چند حالت اجازه را نقل می‌کند که ما به دو صورت آن اشاره می‌کنیم. برای مثال، گاهی آقای زید که به من اجازه روایت داده، اجازه روایت کتاب خودش را داده است. در این صورت، نقل شخصی حتی مثل نعمانی از او، سبب وثاقتش نمی‌شود و باید وثاقت او برای ما محرز گردد؛ ولی گاهی این شخص، اجازه روایت از کتاب معروفی مانند کافی را می‌دهد. در این صورت نیز، وثاقتش احراز نمی‌شود یعنی استجاره شخصی ثقه از او، دلیل بر وثاقت اجازه دهنده نمی‌شود چون انتساب کتاب معلوم است و می‌توانیم آن او روایت نقل کنیم.^۱ و هدف از استجاره اتصال سند تا معصوم، و صحت تعبیر به «هدثنا» است. در سلسله سند قرار گرفتن راوی، برای تشریفات است. و آقای نمازی در «مستدرکات رجال الحدیث» به این مطلب اشاره کرده است. وی، همه افرادی را که در سلسله احادیث وجود داشته‌اند و دیگران آن‌ها را نیآورده‌اند، گردآوری کرده است. اگر دیگران نیز بیان کرده‌اند، ایشان مطالب بیشتری درباره آن شخص عنوان می‌کند. کسانی را که دیگران از «مِمَّنْ لَمْ يُرَوْ عَنْهُمْ» شمرده‌اند، ایشان با دلیل و برهان، در شمار «مِمَّنْ رُوی عَنْهُمْ» می‌آورد و یا معاصر بودن آنان را ثابت می‌کند. بنابراین، اگر بخواهیم درباره راویان تحقیق کنیم، پیش از این که خود را به زحمت اندازیم و کتاب‌های متعددی را ببینیم، ابتدا باید این کتاب را ببینیم. در بیشتر موارد این کتاب اگر گفته شده است: «لَمْ یُنْکَرُوهُ» یعنی به خود زحمت ندهید، زیرا در کتاب‌های دیگر، درباره آن فرد چیزی نیامده است. البته منظور وی سه کتاب معجم رجال الحدیث و تنقیح المقال و جامع الرواه اردبیلی است.^۲

۱. کلیات فی علم الرجال: ۳۳۵.

۲. مستدرکات علم الرجال: ۱: ۶۷.

۲. ابوعلی کوفی

نام وی «احمد بن محمد بن یعقوب بن عمّار ابوعلی کوفی» است. او به قرینه نزدیک بودن سال وفاتش با نعمانی و رواج داشتن نسبت دادن نام شخص به جدّش، ظاهراً همان احمد بن محمد بن عمّار است^۱ که نامش در کتاب «الفهرست» شیخ طوسی نیز آمده و ثقه و جلیل‌القدر است.^۲

نجاشی درباره او می‌گوید: «ثقه جلیل من اصحابنا» و شیخ طوسی در فهرست گفته است: «شیخ من اصحابنا، ثقه جلیل، کثیرالحدیث الاصول، صنّف کتاباً منها کتاب اخبار آل النبی و فضائله و توقّی سنه ۳۴۶».^۳

آقای نمازی نیز می‌نویسد: «ثقه بالاتفاق»^۴ وی، کوفی است. مناسب است بدانید که - ظاهراً ابن عدی در *الکامل* می‌گوید: هر جا من گفتم فلانی کوفی است؛ یعنی ضعیف است. این مسأله به این دلیل بوده که بیش‌تر مردم کوفه، شیعه بوده‌اند، چه به معنای شیعه دوازده‌امامی و چه به معنای دوست‌دار علی بن ابی‌طالب علیه السلام. به هر حال، این رویکرد - و اعتقاد - ضد ارزش شمرده می‌شده است. همین‌گونه یکی از معاصران به نام «محمد ابو زهو» در کتابش می‌نویسد: دو چیز، از نشانه‌های ساختگی بودن حدیث است: یکی: راوی آن، شیعه باشد. دوم: در فضیلت اهل‌بیت علیهم السلام وارد شده باشد.

۳. ابن عقده

احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی معروف به ابن‌عقده از اساتید مهم نعمانی است که حدیث فراوانی از او نقل کرده است. درباره او به کتاب‌های اهل سنت و شیعه، نظری خواهیم افکند. نعمانی در مقدمه‌اش می‌گوید: در وثاقت و اطلاع وی از حدیث، جای هیچ بحث و گفتگو وجود ندارد.^۵

۱. معجم رجال‌الحدیث خوبی، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. رجال نجاشی: ۹۵، شماره ۲۳۶.

۳. الفهرست شیخ طوسی، ج جدید، ص ۷۵، ش ۸۸؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۴.

۴. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۲۶.

۵. مستدرکات علم الرجال، ج ۱، ۴۶۲.

افرادی مانند آیت‌الله خویی رحمته‌الله در موضوعات، شهادت یک نفر را کافی می‌داند، مگر این که معارض داشته باشد، چنان که خواهیم دید، توثیق ابن عقده هیچ معارضی ندارد. بنابراین، اگر او توثیق دیگری غیر از توثیق نعمانی را نداشته باشد، برای ما کفایت می‌کند. با این همه، ملاحظه خواهید کرد که افزون بر توثیق‌های وارده، تعریف و تمجید فراوانی نیز از وی شده است. البته منظور از نداشتن معارض، اهل سنت نیستند؛ چون بیشتر کسانی را که اهل سنت ضعیف می‌دانند، به دلیل عقاید آن‌ها است.^۱

اساس این مسأله را جوزجانی بنا نهاده است. وی در کتاب *احوال الرجال* هر کس را که به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرایشی دارد، منحرف می‌نامد، برای نمونه، «*حریز بن عثمان*» پس از نماز صبح و نماز عشاء، هفتاد مرتبه حضرت علی را لعن می‌کرد.^۲ یکی از همراهانش نقل می‌کند: از مصر تا مکه با وی همراه بودم. هرگاه سوار بر شتر می‌شد و پیاده می‌گشت علی را لعن می‌کرد^۳ و من هفت سال پشت سر او نماز خواندم و این کارش ترک نشد.^۴

عجلی درباره چنین فردی می‌گوید: «ثقة إلا أنه كان يحمل على علي؛ یعنی حضرتش را دشنام می‌داد.» هم‌چنین درباره عمرسعد می‌گوید: «ثقة إلا أنه قتل الحسين»^۵ به شهادت رساندن امام حسین و اهل بیت علیهم‌السلام برای آنان، هیچ اهمیتی ندارد؛ ولی هنگامی به بعضی صحابه می‌رسند، اگر کسی در مورد آن‌ها سخنی بگوید، از اعتبار ساقط می‌شود. برای مثال: ذهبی هنگامی به ابن‌عقده می‌رسد، وی را به عرش می‌برد، اما می‌گوید: من از این شخص، روایت نقل نمی‌کنم؛ چون زمانی به مسجد بُراثا می‌رفت و در مذمت شیخین نقل حدیث می‌کرد. ملاحظه کنید، که برخی صحابه در این‌جا، ملاک مدح یا مذمت قرار می‌گیرند. او می‌گوید: ابن‌عقده، ثقة است؛ یعنی نه دروغ‌گوست و نه بی‌دقت است؛ بلکه تنها مشکل وی مذمت شیخین است.

۱. چنانچه ابن حجر عسقلانی تصریح کرده - *تهذیب‌التهذیب*، ج ۵، ص ۴۱: *أضواء على السنة المحمدية*، ص ۲۴۹.

۲. *المقدمة، نعمانی*، ص ۲۵.

۳. *تهذیب‌التهذیب* ۲: ۲۰۹؛ نکا: *فتح‌الملک‌العلی*، ص ۲۶۰، احمد غماری، چاپ دلیل ما.

۴. *تهذیب‌الکمال* ۴: ۲۳۷.

۵. *تهذیب‌التهذیب* ۷: ص ۳۹۶.

اما هنگامی به «حریر بن عثمان» می‌رسد، سه بار او را ثقه می‌خواند. «بشار عواد» با این که در شمار افراد کج فهم و متعصبان است، در حاشیه‌ای که بر کتاب *تهذیب الکمال* دارد، از توثیق بعضی از جمله ذهبی، تعجب می‌کند و می‌گوید: «کیف یکون ثقة من کان یسب علی ابن ابی طالب!، کسی که علی را دشنام می‌دهد چگونه می‌تواند راوی مورد اعتمادی باشد».

همین ذهبی درباره شیخ طوسی نیز می‌گوید: «کان ذکیاً و لیس بزکی وی فردی هوشمند است؛ ولی انسان شایسته‌ای نیست». مشخص نیست آیا ذهبی، فحش نامه می‌نویسد یا سیر اعلام النبلاء؟ او هنگامی که به شیخ مفید می‌رسد، می‌گوید: «رئیس الروافض» است و دویست کتاب دارد که من - الحمدلله - هیچ کدام را ندیده‌ام.^۲

از این گذشته، در بررسی منابع شیعه، به دیدگاه شیخ طوسی درباره ابن عقده می‌رسیم که می‌گوید: «جلیل‌القدر، عظیم‌المنزلة، له تصانیف و ذکرناها فی الفهرست».^۳ اما مشکل او این است که «کان جارودياً»، او زیدی جارودی بوده است. «صنف لهم و ذکر اصولهم» شیخ طوسی همه کتاب‌هایی را که بزرگان ما نوشته بودند، فهرست کرده و گردآورده است. وی در ادامه می‌گوید: از ابن عقده، نقل شده که گفته است: من ۱۲۰ هزار حدیث را با سند آنها از حفظ هستم و سیصد هزار حدیث دیگر در دسترس دارم که آنها را نقل خواهم کرد. تَلْعُكْبُرِي از او نقل کرده است که «اجاز لنا ابن الصلت عنه بجمیع روایاته» یعنی من به هر چه وی روایت کرده است دسترسی دارم.

دیدگاه اهل سنت

اکنون به بیان دیدگاه اهل سنت درباره «ابن عقده» می‌پردازیم. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید: «ابوالعباس الکوفی الحافظ». حافظ نزد اهل سنت، رتبه‌ای است که اگر به کسی اطلاق شود حداقل، متن و سند صد هزار حدیث

۱. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۴، چاپ مؤسسة الرسالة؛ رجال الشیعة فی أسانید السنة، ص ۲۰.

۲. سیر اعلام النبلاء ۱۸: ۳۳۴.

۳. معجم رجال الحدیث خوبی، ج ۲، ص ۲۷۶.

را از حفظ دارد.^۱ بعد می گوید: «احداعلام الحدیث، نادرۃ الزمان و صاحب التصانیف». اما در پایان، این گونه طعنه آمیز سخن می گوید: «علی ضعف فیه» وی در سال ۲۴۹ هـ ق به دنیا آمد و پس از سال ۲۶۰ در پی اخذ حدیث برآمد. و در کوفه، بغداد و مکه، احادیث بی شماری از او نوشته شده است.

ذهبی نیز می گوید: «جمع التراجم و الابواب و المشیخه و انتشار حدیثه و بُعد صیته.» همه جا سخن از ابن عقده و احادیث وی بود و شهرت و آوازه اش به جاهای دور دست نیز رسیده بود. سپس می گوید: «و کتب عمّن دبا و درج من الکبار و الصغار و المجاهیل و جمع الغثّ الی السمین و الخرز الی الدرّ الثمین.» یعنی در کتاب هایش، همه چیز وجود دارد. درّ گرانبها و مّه ره بی ارزش نیز هست، از روایان ناشناس نیز، حدیث نقل کرده است. سپس نام چند تن از اهل سنت را می آورد که از وی، حدیث نقل کرده اند. از جمله، - سلیمان بن احمد طبرانی صاحب معجم کبیر، معجم اوسط و معجم اصغر - که دویست کتاب نوشته است. دیگری، ابن عدی، - صاحب کتاب هشت جلدی الکامل فی الضعفا، - شاگرد ابن عقده است. نفر سوم، ابن شاهین، صاحب کتاب «تاریخ اسماء الثقات» از منابع رجالی قدیمی است. افراد بعدی، ابن جعابی و ابن المقرئ، هستند که همه، در درس ابن عقده شرکت می کردند و از ایشان، حدیث می گرفتند.

ذهبی، درباره ابن عقده نکته سومی بیان می کند و می گوید: از ابن عقده احادیثی به من رسیده که از سنخ احادیث صحیح^۲ اعلا است. «وقع لی حدیثه بعلو». سپس به بیان یکی از آن احادیث که سندش به «شعبی» می رسد، پرداخته است؛ یعنی کسی که دائم الخمر و معروف به قماربازی و خماربازی بوده و سوگند یاد می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام رحلت کرده و قرآن را از حفظ نبوده است^۳ وی، با نقل حدیثی از ابن عقده که سند آن به شعبی می رسد، می گوید: من این روایت را از علی علیه السلام نقل می کنم که فرمود: من نزد رسول خدا بودم که عمر و ابوبکر از مقابل ما عبور کردند.

۱. رجال مقارن، نجم الدین طبری، ص ۶۴: تدریب الراوی، ج ۱، ص ۴۹: سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۸۱.
۲. ما کان اتصاف الجمیع بالصحة بالعلم او بشهادة عدلین او فی البعض بالأول و فی البعض بالتانی. مقباس الهدایة، ج ۱، ص ۱۵۵.
۳. قاموس الرجال ۵: ۶۱۲: الفصول المختارة، ۱۷۱.

در این لحظه، پیامبر رو به من کرد و گفت: «یا علی هذان سیدا کَهولِ أهل الجنة من الأولین و الآخرین إلا النبیین والمرسلین.»

جالب است بدانید درباره همین روایت، بحثی میان امام جواد علیه السلام و یحیی بن اکثم کوفی واقع شده است. یحیی طی مناظره‌ای، از امام پرسش‌هایی می‌کند از جمله در مورد همین مسأله می‌پرسد مگر پیامبر نفرموده است: «عمر و ابوبکر سیدا کَهولِ أهل الجنة؟» امام در پاسخ می‌فرماید: «اصلاً پیر، وارد بهشت نمی‌شود و همه بهشتیان، جوان‌اند.» سپس امام می‌فرماید: «این از ساخته‌های امویان است که آن را در مقابل حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» جعل کرده‌اند.» سپس ذهبی، با نقل حدیث دیگری از ابن عقده که سند آن به سفیان می‌رسد می‌گوید: پیامبر فرمود: «لا یجتمع حب علی و عثمان إلا فی قلوب نبلاء الرجال.» آن گاه ذهبی می‌گوید: «قدر می‌بینم که از او آوردیم نشان می‌دهد او اهل غلو نیست. اما می‌افزاید: کسی که به رتبه ابن عقده برسد و در دل، نسبت به خلیفه و سابقین، کینه‌ای داشته باشد، یا معاند است یا زندق.

ذهبی جایی دیگر می‌گوید: مردی از بنی‌هاشم نزد ابن عقده بود که میان آن‌ها بحث و گفتگو در گرفت. ابن عقده خطاب به او گفت: ساکت شو! من درباره فضایل خاندان شما ۳۰۰ هزار حدیث از حفظ دارم. ملاحظه کنید، یعنی چه اندازه؟ کتاب *وسائل الشیعه* که ۳۰ جلد است، ۳۵ هزار حدیث دارد. ببینید ۳۰۰ هزار حدیث، چند جلد کتاب می‌شود.

ذهبی، سخنی نیز از حاکم که خود کارشناس فن است نقل می‌کند، که: «سمعت أبا علی الحافظ یقول: «ما رأیت احداً أحفظ لحدیث الکوفیین من أبا العباس بن عقده.» سپس گفته «دارقطنی» را می‌آورد، که در رجال و سنن و دارای کتاب است و می‌گوید: اهل کوفه معتقدند از زمان ابن مسعود تا زمان ابن عقده، شخصیتی مانند ابن عقده و حافظ‌تر از وی، وجود نداشته است. ذهبی پس از نقل این دو سخن می‌گوید: آری؛ شاید در کوفه این گونه بوده است و حافظ‌تر از وی نیامده، اما این گونه نیست که در جاهای دیگر نیز نظیر نداشته است. و این سخن، صحیح نیست؛ زیرا پس از ابن

۱. کتاب الاحتجاج ۲: ۲۴۷؛ تلخیص الشافعی، ج ۳، ص ۲۱۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۰.

مسعود و حضرت علی، افراد دیگری بالاتر از او بودند - ذهبی در این جا نیز حاضر نیست حضرت علی را مقدم بدارد! - آن گاه از افرادی مانند: علقمه، مسروق، عبیده، سپس از سران حفاظ مانند ابراهیم نخعی، منصور، اعمش، مسعر، ثوری نام می برد و سپس می افزاید: «ثم هولاء یمتازون علیه بالاتقان و العدالة التامه و لکنه أوسع دائرة فی الحدیث منهم». در ستودن او با احتیاط!! رفتار کرده و در عدالت و دقت نظر، آنها را بر ابن عقده مقدم داشته است. تنها اطلاعات حدیثی او را بر آنها مقدم می دارد. تا آنجا که می گوید: عدالت و اتقان آنان بیشتر است.

درباره آگاهی زیاد وی از حدیث، شخصی به نام برقانی نقل می کند که: ما چهاربرادر بودیم و سال ها در دروس ابن عقده شرکت می کردیم و در کوفه، کتابها و دفترها پر کرده بودیم. هنگامی خواستیم از نزد او بازگردیم، به ما گفت: آیا آن چه از من شنیدید، برای شما کفایت می کند؟ گفتیم: آری، ما هر کدام، صد هزار حدیث از شما نقل کرده ایم. ابن عقده گفت: این مقدار، کمترین احادیثی است که من از یکی از اساتید خود فرا گرفته ام. به همین دلیل دارقطنی می گوید: «یعلم ما عند الناس و لایعلم الناس ما عنده». آن چه یادآوری شد درباره حافظه ابن عقده بود. و در مورد دقت نظر ایشان نیز ابن جعابی می گوید: ابن عقده سه بار برای نقل حدیث به بغداد آمد. بار دوم، به من گفت: برو احادیث ابن صاعد را بیاور بینم. من نزد ابن صاعد رفتم. او نیز مسندی را درباره حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، به من داد و من نیز آن را به ابن عقده دادم. وی آن را مطالعه کرد و به من برگرداند. به او گفتم: نظرتان چیست؟ گفت: در آن، یک غلط وجود دارد.

گفتم چیست؟

پاسخ داد: تا زمانی که از بغداد خارج نشوم آن را نمی گویم. من منتظر شدم تا روز موعود فرارسید. هنگامی از شهر دور شدیم، گفتم: اکنون به وعدهات، وفا کن. وی گفت: ابن صاعد، حدیثی را نقل کرده که سندش این گونه است «عن ابی سعید الأشج عن یحیی بن زکریان ابی زائده» در صورتی که «ابوسعید اشج» در شبی به دنیا آمد که در آن شب، یحیی، در گذشته است چگونه از او حدیث شنیده؟ پس این سند، اشتباه است. ابن جعابی می گوید: هنگامی به بغداد بازگشتم و قضیه را به ابن صاعد گفتم، چنان خشمگین شد که گفت: هر قطعه از گوشت بدنش را به شاخه ای از این

درخت آویزان خواهیم کرد. او مرا رسوا کرده است؛ ولی هنگامی به دفترهایش مراجعه کرد، دید در سند روایت، اشتباه کرده است و سند صحیح این گونه بوده: «عن شیخ غیرالأشج عن ابی زائده». عنایت کنید که چنین شخصی تنها ۳۰۰ هزار حدیث درباره اهل بیت علیهم السلام از حفظ است و این گونه نیز دقت نظر دارد؛ اما بعضی از وی، ناخرسندند. برای مثال، عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از زمانی که ابن عقده رشد کرد، احادیث کوفه فاسد شد. ذهبی خود نیز می‌گوید: ابن عقده مشکلی ندارد جز این که در مذمت شیخین سخن می‌گوید و در مجموع، مشکل وی تشیع اوست^۱.

۵ - ناقل کتاب نعمانی

نقل کننده این کتاب از نعمانی، ابوالحسین محمد بن علی شجاعی است. وی تنها رشته پیوند ما با کتاب غیبت نعمانی است. باین که او در شمار معاریف نبوده و هیچ گونه توثیقی درباره‌اش وارد نشده است.

ما در سلسله روات، افرادی مجهول داریم و مهمل. مجهول کسی است که نام او در کتب رجالی آمده؛ اما مدح و ذمّ نشده است. مهمل، کسی است که اصلاً نامش در کتاب رجالی نیامده است. بنای آقای نمازی در *المستدرکات* این است که بسیاری از این روات را گردآورده و در این زمینه، بسیار کوشیده است. از این رو، براساس این تفسیر، شجاعی، فردی مجهول است، چون نامش در رجال آمده است. ولی توثیق نشده.

نجاشی می‌گوید: «من ابوالحسین را دیدم که کتاب غیبت را برای نعمانی می‌خواند. شوشتری نیز سخن نجاشی را بی‌کم و کاست آورده است و چیزی اضافه ندارد.^۲ نمازی با صراحت می‌گوید: «هیچ ذکری از وی به میان نیامده است.»^۳ و در ادامه، سخن نجاشی را می‌آورد.

اکنون محل بحث این جاست که اگر نتوانستیم شخص نامبرده را توثیق کنیم، آیا اصل کتاب نیز، زیر سؤال خواهد رفت یا خیر؟

۱. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۵، ص ۳۴۰.

۲. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۴۴۲.

۳. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۷، ص ۲۳۲. البته منظور ایشان در سه کتاب *جامع الرواة* و *تنقیح المقال* و *معجم رجال الحدیث* است.

راه حل

درباره اصل کتاب مشکل نداریم، زیرا نجاشی می‌گوید: شجاعی به فرزندش وصیت کرده بود کتاب را به من بدهند. اکنون این کتاب نزد من است. یعنی نجاشی اقرار می‌کند که کتاب نعمانی پیش او است. و خود کارشناس فن است و شهادت او بر این که کتاب یاد شده همان کتاب نعمانی است، انتساب کتاب را به نعمانی، برای ما قطعی می‌سازد. شوشتری نیز سخنی نقل کرده که شاید به وسیله آن، بسیاری از قضایا برای ما حل شود. وی می‌گوید: ما اگر به اصول مشهوره و مصنفات معروفه پیشینیان دسترسی داشتیم، می‌توانستیم به صحت بسیاری از روایات، حکم کنیم.^۱ توجه کنید. مگر کلینی و دیگران، روایاتشان را از کجا آورده‌اند؟ همه برگرفته از اصول اربعه مأثقه است که اصول شیعه به شمار می‌آید. وی در ادامه می‌گوید: پیشینیان درباره روایت صحیح، اصطلاحی دارند و معاصران، اصطلاحی دیگر. هنگامی پیشینیان می‌گویند: روایت صحیح است، بدان معناست که آن خبر معتبر است و از اعتبار خبری برخوردار است و ارتباطی به مخبر آن ندارند. هر چند امکان دارد اعتبار مخبری نیز داشته باشد. این گونه تقسیم‌بندی روایت‌ها از نظر سند، به صحیح، موثق، حسن و ضعیف را علامه حلی انجام داده است.^۲ البته قبل از او نیز اموری از این قبیل سابقه داشته؛ ولی به نام ایشان ثبت شده است. سپس این تقسیم‌بندی‌ها گسترش یافت، به گونه‌ای که میرزای قمی در جلد دوم «قوانین»، ظاهراً آن را به ۴۵ صورت تقسیم می‌کند.

صحیح، در اصطلاح معاصران به معنای اعتبار مخبری است. یعنی همه رجال سند، امامی عادل باشند. وی در ادامه می‌گوید: اکثر واسطه‌ها، مشایخ اجازه هستند. همان گونه که امروز از بزرگان، اجازه روایت می‌گیرند. این اجازه روایت، تشریفاتی است و تنها برای پیوند سلسله سند است. پس از آن می‌گوید: فلانی به من اجازه داده است و خود نیز از فلانی اجازه گرفته است تا به کتاب کافی می‌رسند. اکنون فرض کنید در سلسله راویان، واسطه چهارم را نشناخته‌ایم. آیا این موضوع، کافی را

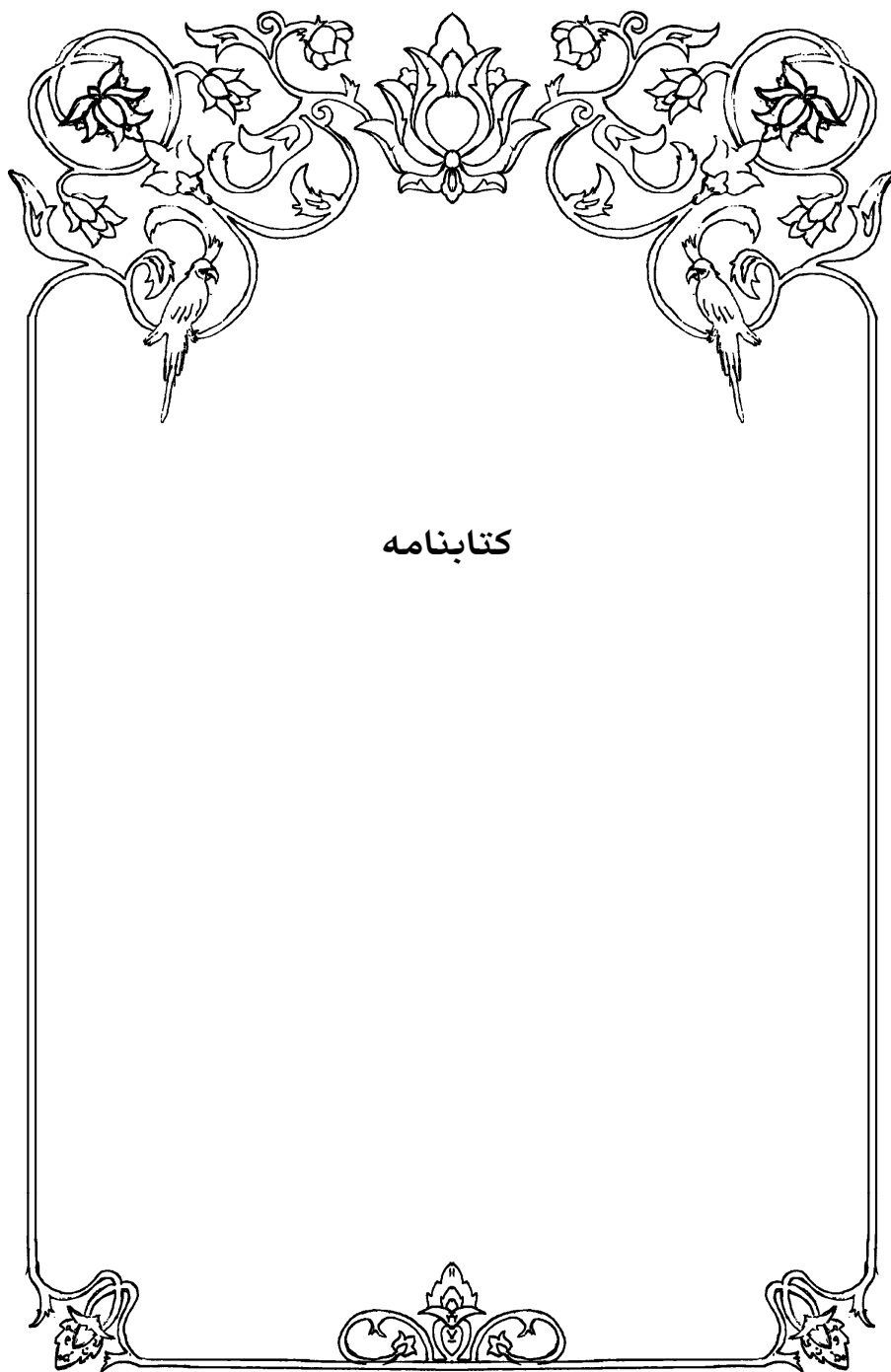
۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۰.

۲. بعضی این تقسیم را به جمال الدین ابن طاووس نسبت داده‌اند. منتقى الجمال، ج ۱، ص ۱۳ - حسن بن زین الدین.

از اعتبار می‌اندازد؟ در واقع، اگر مشایخ اجازه، مشکلی داشته باشند، به خود کتاب لطمه نمی‌خورد، چون اولاً، انتساب کافی به کلینی قطعی است و ثانیاً، بسیاری از این روایات، از تألیفات و اصول اصحاب ائمه علیهم‌السلام گرفته شده است. با پذیرش این سخن، مشکلی به وجود نخواهد آمد. به یقین، پیوند نعمانی به بعضی از مشایخ - به ویژه ابن‌عقده - که روایات زیادی از وی نقل می‌کند، اعتبار زیادی به کتاب می‌دهد. پس از مجموع سخنان نجاشی و شوشتری به دست می‌آید که هر چند شجاعی توثیق نشده، اما در اعتبار و صحت انتساب کتاب، به نعمانی، جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

خلاصه

۱. نعمانی، فردی ثقه، والا مقام و بلند مرتبه و در شمار علما و فقهای بزرگوار شیعه دوازده امامی است.
 ۲. دو تن از اساتید وی که از آنها احادیث بسیار نقل کرده است، نزد علمای شیعه، ثقه و معتبر هستند و این خود، اعتبار بیشتری به کتاب می‌بخشد.
 ۳. در انتساب این کتاب به نعمانی، جای هیچ گونه تردیدی نیست و کسی منکر آن نشده است. در مجموع، کتاب غیبت نعمانی یکی از معتبرترین منابع ما در مباحث مهدویت به ویژه در مسأله غیبت، به شمار می‌رود.
- به امید این‌که بتوانم مجموعه دیگری از مباحث مهدویت را که در مرکز تخصصی مهدویت قم تدریس کرده‌ام تنظیم و به دوست‌داران ولایت تقدیم کنم. انشاءالله



کتابنامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. ارشاد، مفيد، محمد بن محمد بن النعمان، ت ٤١٣، بصيرتي، قم.
٤. احتجاج، طبرسي، احمد بن أبي طالب، قرن ششم نشر اسوة، قم.
٥. اثبات الهداة، حر عاملي محمد بن الحسن، ت ١١٠٤ هـ، چاپخانه علمية، قم.
٦. ابقاظ الهجعة، حر عاملي، محمد بن الحسن، ت ١١٠٤ هـ، دارالكتب العلمية، قم.
٧. اعلام الوري، طبرسي، ابوعلی الفضل بن الحسن، ت ٥٤٨، دارالمعرفة، بيروت.
٨. الامامة و التبصرة، قمی ابن بابويه، ت ٣٢٩ هـ، مدرسة امام مهدي، قم.
٩. اثبات الوصية، مسعودي، علي بن الحسين، ت ٣٤٦، نشر رضی، قم.
١٠. اختيار معرفة الرجال «رجال كشي» ابو عمرو محمد بن عمر كشي، ت ٣٨٥ هـ، دانشگاه مشهد.
١١. استبصار، طوسی، محمد بن حسن، ٤٦ هـ، كتابفروشی مرتضوی، تهران.
١٢. احسن التقاسيم، بشاري، محمد بن احمد بناء مقدسي، ت ٣٨٠ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
١٣. اضواء على السنة المحمدية، شيخ محمد ابورية، دارالمعارف مصر.
١٤. الانساب، سمعاني، عبدالكريم، تيمی، ت ٥٦٣ هـ، دارالكتب العمية، بيروت.
١٥. أنساب الاشراف بلاذري، احمد بن يحيى، ٢٧٩ هـ، دارالفكر، بيروت.
١٦. الايام المكية، طبسی، نجم الدين، دارالولاء، بيروت.
١٧. الزام الناصب، يزدي، شيخ علي حائري، المكتبة المرتضوية، تهران.
١٨. امالي، طوسی محمد بن حسن، ت ٤٦٠ هـ، مؤسسه بعثت قم.
١٩. الاقبال بالاعمال الحسنة، ابن طاووس، سيد رضی الدين، ت ٦٤٠ هـ، بوستان كتاب، قم.
٢٠. الامام المهدي، شيرازي، سيد محمد.
٢١. امال الأمل، حر عاملي، محمد بن حسن، ت ١١٠٤ هـ، كتابفروشی اندلس بغداد.
٢٢. الاصابة، عسقلاني، ابن حجر، ت ٨٥٢ هـ، دارالكتاب، بيروت.
٢٣. ارشاد القلوب، ديلمی، ابو محمد، ت قرن هشتم، مؤسسه اعلمی، بيروت.

۲۴. اعیان الشیعة، عاملی، سید محسن أمين، ت ۱۳۷۰ هـ دارالتعارف، بیروت .
۲۵. الأخبار الدخيلة، شوشتری، محمد تقی، ت ۱۴۱۲ هـ انتشارات صدوق .
۲۶. الانتصار، علم الهدی، علی بن الحسین، ت ۴۳۶ هـ نشر رضی، قم .
۲۷. امام حسین در مکه، طبسی، نجم الدین، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، قم.
۲۸. الاذاعة، لما كان و ما يكون بين يدي الساعة، قنوجی، بخاری، محمد صدیق، ت ۱۳۰۷ هـ دارالکتب العلمیة، بیروت.
۲۹. اسد الغابة، جزری، ابن الاثیر، ۶۳۰ هـ چاپخانه اسلامیة، تهران.
۳۰. الاختصاص، مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ت ۴۱۳ هـ جامعة مدرسین، قم .
۳۱. الاخبار الطوال، دینوری، احمد بن داود، ت ۲۸۲ هـ چاپ اول، قاهره .
۳۲. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ت ۱۱۱۱ هـ مؤسسة وفاء، بیروت .
۳۳. بهجة الامال، علیاری، ملا علی، ت ۱۳۲۷ هـ چاپخانه علمیة، قم .
۳۴. بصائر الدرجات، قمی، محمد بن حسن، ت ۲۹۰ هـ کتابخانه مرعشی، قم .
۳۵. البلدان، یعقوبی، احمد بن یعقوب، ت ۲۸۴، دار إحياء التراث، العربی، بیروت.
۳۶. البداية و النهاية. دمشقی، ابن کثیر، ت ۷۷۴ هـ دارالفکر، بیروت .
۳۷. البيان فی اخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، ت ۶۵۸، دار إحياء تراث اهل البيت، تهران.
۳۸. البيان فی تفسیر القرآن، خوئی، سید ابوالقاسم، ت ۱۴۱۳ هـ المكتبة العلمیة، قم.
۳۹. تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن الحسن، ت ۴۶۰ هـ دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۴۰. تهذیب التهذیب، عسقلانی، ابن حجر، ت ۸۵۲، دار الفکر، بیروت.
۴۱. تهذیب الکمال، مزی، ابوالحجاج یوسف، ت ۷۴۲ هـ دارالفکر بیروت .
۴۲. ترتیب الامالی، محمودی، محمد جواد، مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم.
۴۳. تبصرة الولی فیمن رای القائم المهدي عليه السلام، بحرانی، سید هاشم، ت ۱۱۰۷، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
۴۴. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد إشبیلی، ت ۸۰۸ هـ
۴۵. تاریخ سیاسی غیبت امام مهدی عليه السلام، جاسم حسینی، ترجمه سید محمد آیت اللهی، انتشارات امیر کبیر.
۴۶. التهمید، معرفت، محمد هادی، ت ۱۴۲۷ هـ چاپخانه مهر، قم .
۴۷. تحفة الزائر، مجلسی، محمد باقر، ت ۱۱۱۱ هـ
۴۸. تاریخ الامم و الملوک، طبری، ابوجعفر، محمد بن جریر، ت ۳۱۰ هـ دارالکتب العلمیة، بیروت .
۴۹. تاریخ الغیبة الصغری، صدر، سید محمد صادق، دارالتعارف، بیروت.
۵۰. تاریخ الغیبة الكبرى، صدر، سید محمد صادق، دارالتعارف، بیروت.

٥١. تاريخ حلب، عظيمي، محمد بن علي التنوخي، ت بعد از ٥٣٢ هـ
٥٢. تذكرة الفقهاء، حلي، حسن بن يوسف، ت ٧٢٦ هـ المكتبة المرتضوية، و چاپ جديد، مؤسسه آل البيت، قم.
٥٣. تدریب الراوى، سيوطي، جلال الدين، ت ٩١١، المكتبة العلمية، مدينه منوره.
٥٤. تاريخ الخلفاء، سيوطي، جلال الدين، ت ٩١١ هـ چاپخانه السعاده، مصر.
٥٥. تأويل الايات الظاهره، استرآبادي، سيدشرف الدين - ت قرن دهم - مدرسه امام مهدي، قم.
٥٦. تلخيص الشافي، طوسي، محمد بن الحسن، ت ٤٦٠، مكتبة العلمين، النجف الاشرف.
٥٧. تقريب المعارف، حلي، ابوالصلاح، ت ٤٤٧ هـ جامعه مدرسين، قم.
٥٨. توحيد، صدوق، محمد بن علي بن الحسين، ت ٣٨١ هـ كتابخانه صدوق، تهران.
٥٩. تنقيح المقال ما مقاني، عبدالله، ت ١٣١٥ هـ چاپ مرتضويه نجف اشرف، و چاپ آل البيت، قم.
٦٠. تفسير عياشي، محمد بن مسعود، قرن سوم و چهارم، المكتبة العلمية، تهران.
٦١. تفسير قمي، علي بن ابراهيم، قرن سوم، كتابفروشي، علامه، قم.
٦٢. تفسير مجمع البيان، طبرسي، فضل بن حسن، ت ٥٤٨ هـ إحياء التراث العربي، بيروت.
٦٣. تفسير الدر المنثور، سيوطي، جلال الدين، ت ٩١١ هـ نشر محمدا مين دمچ، بيروت.
٦٤. تفسير البرهان، بحراني، سيدهاشم، ت ١١٠٧، اسماعيليان، قم.
٦٥. تفسير نور الثقلين، حويزي، عبدعلي بن جمعة، ت ١١١٢ هـ چاپخانه علميه، قم.
٦٦. تفسير جامع البيان، طبري، محمد بن جرير، ت ٣١٠ هـ دار المعرفه، بيروت.
٦٧. تفسير القرآن العظيم ابن كثير، ابو الفداء دمشقي، ت ٧٧٤ هـ دار المعرفه، بيروت.
٦٨. تفسير الميزان، طباطبائي، سيد محمد حسين، ت ١٤٠٢ هـ دار الكتب الاسلاميه، تهران.
٦٩. تفسير الكشف و البيان، ثعلبي، ابواسحاق احمد، ت ٤٢٧ هـ دار إحياء التراث، العربي، بيروت.
٧٠. تحف العقول، حراني، حسن بن علي بن شعبة، ت قرن چهارم، جامعه مدرسين، قم.
٧١. تاريخ بغداد، بغدادي، ابوبكر خطيب، ت ٤٦٣ هـ دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٢. تاريخ دمشق، ابن عساكر، علي بن الحسن، ت ٥٧١ هـ دار الفكر، بيروت.
٧٣. تاريخ الخميس، ديار بكرى، حسين بن محمد المالكي، ت ٩٦٦ هـ مؤسسه شعبان، بيروت.
٧٤. تاج الموالي، طبرسي، ابو علي، فضل بن حسن، ت ٥٤٨ هـ كتابخانه مرعشي، قم.
٧٥. تذكرة الخواص، سبط بن الجوزي، يوسف بن فرغلي، ت ٦٥٤ هـ مجمع جهاني اهل بيت، تهران.
٧٦. تنزيه الانبياء، علم الهدى، سيد مرتضى، ت ٤٣٦ هـ كتابفروشي بصيرتي، قم.
٧٧. تاريخ يعقوبي، ابن واضح اخباري، ت ٢٨٤ هـ دار صادر، بيروت.

۷۸. تاریخ قم، قمی، حسن بن محمد بن حسن قمی، ت ۳۷۸ هـ ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی، ت ۸۰۶، نشر طوسی، تهران.
۷۹. تاریخ الاسلام، ذهبی، شمس الدین، ت ۷۴۸ هـ دارالکتب الاسلامی، بیروت .
۸۰. الثاقب فی المناقب، طوسی، ابن حمزة، ت ۵۸۵ هـ مؤسسه انصاریان، قم.
۸۱. ثواب الاعمال، صدوق محمد بن علی بن الحسین، ت ۳۸۱ هـ الرضی، قم.
۸۲. جنة المأوی، نوری، میرزا حسین، ت ۱۳۲۰ هـ ذیل بحار الانوار، ج ۵۳.
۸۳. جامع الأصول، ابن الأثیر، مبارک بن محمد شیبانی، ت ۶۰۶ هـ دار احیاء التراث العربی .
۸۴. جمع الجوامع «الجامع الكبير»، سیوطی، جلال الدین، ت ۹۱۱ هـ، تصویر از خطی دارالکتب المصرية.
۸۵. جزيرة خضراء، طریقہ دار، بوستان کتاب.
۸۶. جمال الاسبوع، ابن طواس علی بن موسی بن جعفر، ت ۶۶۴ هـ مؤسسه اعلمی بیروت .
۸۷. جلوه‌های پنهان امام عصر، علی پور، حسین، فرهنگ شیعه، قم.
۸۸. جامع احادیث الشیعه، زبیر نظر آیه الله بروجردی، ت ۱۳۸۰ هـ مدینه العلم، قم.
۸۹. جواهر الکلام نجفی، شیخ محمدحسن، ت ۱۲۶۶، دارالکتب الاسلامیة تهران.
۹۰. الحاشیة علی مدارک الاحکام، وحید بهبهانی، ت ۱۲۰۵ هـ مؤسسه آل البيت، قم.
۹۱. حلیة الابرار، بحرانی، سیدهاشم، ت ۱۱۰۷، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
۹۲. حکومت جهانی حضرت مهدی، ناصر مکارم.
۹۳. حاوی الاقوال و معرفة الرجال، عبدالنبی جزائری.
۹۴. حق المبین فی تصویب المجتهدین.
۹۵. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، حلی، ت ۷۲۶، مؤسسه نشر الفقاهة.
۹۶. خاتمه مستدرک نوری، میرزا حسین، ت ۱۳۲۰ هـ مؤسسه آل البيت، قم.
۹۷. خصال، صدوق، محمد بن علی بن الحسین، ت ۳۸۱ هـ جامعه مدرسین قم.
۹۸. الخرائج الجرائح راوندی، قطب الدین، ت ۵۷۳ هـ مؤسسه الامام المهدی قم.
۹۹. چشم اندازی به حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام، طبسی، نجم الدین، بوستان کتاب قم.
۱۰۰. دلالت النبوة، بیهقی، احمد بن حسین، ت ۴۵۸ هـ دارالکتب العلمیة، بیروت .
۱۰۱. دلالت الامامة طبری، محمد بن جریر بن رستم، ت قرن چهارم، مكتبة الرضی، قم.
۱۰۲. ذکری الشیعة فی احکام الشریعه، شیهد اول محمد بن جمال الدین عاملی، ت ۷۸۶ هـ، مؤسسه آل البيت قم.

١٠٣. الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة سيد علي خان بن السيد احمد الحسيني، ت ١١٣٠ هـ
كتابفروشي بصيرتي، قم.
١٠٤. دادگستر جهان
١٠٥. دراسات فقهية في المسائل الخلافية، طبسي، نجم الدين، بوستان كتاب، قم.
١٠٦. ذرايع البيان في عوارض اللسان، طبسي شيخ محمدرضا، ت ١٤٠٦ هـ
١٠٧. الذريعة الى تصانيف الشيعة، طهراني، آقا بزرگ، ت ١٣٨٩ هـ اسماعيليان قم.
١٠٨. رجال برقي (طبقات الرجال) شيخ احمد بن محمد بن خالد البرقي، ت ٢٧٤ هـ دانشگاه تهران.
١٠٩. رجال طوسي، محمد بن الحسن طوسي، ت ٤٦٠، انتشارات رضى قم.
١١٠. الرحلة، ابن بطوطة، محمد بن ابراهيم لواتي، ت ٧٧٩، دارالكتب العلمية، بيروت.
١١١. رجال ابن داود، حلي، علي بن داود، ت بعد ٧٠٧ هـ دانشگاه تهران.
١١٢. رجال نجاشي (فهرست أسماء و مصنفى الشيعة) جمع احمد بن علي بن العباس نجاشي كوفي ت
جامعه مدرسين، قم.
١١٣. رجال مجلسي، محمدباقر، ت ١١١١ هـ انتشارات اعلمي، بيروت .
١١٤. روضات الجنات خونسارى محمدباقر، ت ١٣١٣ هـ
١١٥. روضة المتقين، مجلسي، محمد تقى. ١٠٧٠ هـ كوشانپور.
١١٦. رياض العلماء، أفندى اصبهاني، عبدالله، ت قرن دوازدهم، چاپخانه خيام، قم.
١١٧. روضة الواعظين، نيشابورى، ابن قتال شهيد، ت ٥٠٨ هـ منشورات الرضى قم.
١١٨. روضة كافي، كليني، محمد بن يعقوب، ت ٣٢٩ هـ دارالكتب الاسلامية، تهران.
١١٩. رسائل رجاليه كلباسي، محمد بن ابراهيم، ت ١٣١٥، دارالحدیث.
١٢٠. رأس الحسين، ابن تيميه، ت ٧٢٨، تحقيق السيد الجميلي، دارالكتاب العربي، بيروت.
١٢١. رجال مقارن، طبسي، نجم الدين، گلستان معرفت، قم.
١٢٢. ريحانه الادب، مدرس خياباني، محمد علي تبريزي، ت ١٣٢٧ هـ
١٢٣. سنن ابن ماجه قزويني، ابن ماجه، ت ٢٧٥ هـ داراحياء التراث العربي، بيروت .
١٢٤. سنن ابي داود، سجستاني، سليمان بن اشعث، ت ٢٧٥، داراحياء السنة النبوية، بيروت.
١٢٥. سنن نسائي، ابو عبد الرحمن، سليمان بن شعيب، ت ٣٠٣ هـ، داراحياء التراث العربي، بيروت.
١٢٦. السنن الكبرى، بيهقي احمد بن حسين، ت ٤٥٨، دارالمعرفة، بيروت.
١٢٧. سفينة البحار، قمى شيخ عباس، ت ١٣٥٩ هـ دارالاسوة، قم.
١٢٨. سير اعلام النبلاء، ذهبى شمس الدين، ت ٧٤٨ هـ مؤسسه الرسالة، بيروت .
١٢٩. السرائر، عجلي، ابن ادریس حلي، ت ٥٩٨ هـ جامعه مدرسين قم.

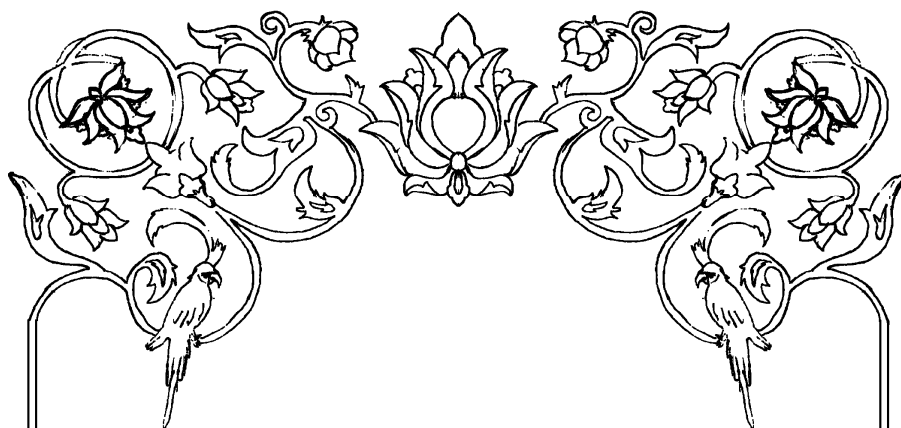
۱۳۰. السيرة النبوية ابن هشام. ابو محمد عبدالملك، ت ۲۱۳ هـ دار احیاء التراث العربی، بیروت .
۱۳۱. شرح اصول کافی مازندرانی، ملا صالح، ت ۱۰۸۰ هـ دار احیاء التراث العربی، بیروت .
۱۳۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی، ت ۶۵۶، دارالکتب العلمیة، قم.
۱۳۳. الشیعة و الرجعة، طوسی، شیخ محمدرضا. ت ۱۴۰۶ هـ انتشارات علامه، قم .
۱۳۴. شاهنامه فردوسی.
۱۳۵. شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ت ۱۰۸۹ هـ دارالفکر، بیروت .
۱۳۶. الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، نباطی، زین الدین، ت ۸۷۷، المكتبة، المرتضوية. النجف الاشرف.
۱۳۷. صوم عاشورا، طوسی، نجم الدین، انتشارات دلیل، قم.
۱۳۸. صحیح، بخاری، محمد بن اسماعیل، ت ۲۵۶، دار المعرفة، بیروت.
۱۳۹. صحیح مسلم، ابو حسین مسلم بن حجاج قشیری، ت ۲۶۱ هـ مصطفی البابی الحلبي .
۱۴۰. الصحیح من سیرة النبی ﷺ، العاملی، سید جعفر، دارالحديث، قم.
۱۴۱. صحیفه مهدیة، أبطحي، محمد باقر، مؤسسه امام مهدی، قم.
۱۴۲. صحیفه سجادیه، تحقیق محمد باقر موحدی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم.
۱۴۳. صفات الشیعة، ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین صدوق، ۳۸۱ هـ کانون انتشارات، عابدی تهران.
۱۴۴. طرائف المقال بروجردی، سیدعلی اصغر جابلقی، ت ۱۳۱۳ هـ کتابخانه مرعشی، قم .
۱۴۵. طبقات اعلام الشیعة، طهرانی آقابزرگ، ت ۱۳۸۹، اسماعیلیان قم.
۱۴۶. العقد النضید و الدرر الفرید، محمد بن حسن قمی، ت ، دارالحديث ۱۴۲۳ هـ
۱۴۷. عقدالدرر فی اخبار المنتظر، مقدسی، یوسف بن یحیی، قرن هفتم، کتابفروشی عالم الفکر قاهره.
۱۴۸. العدة فی اصول الفقه، طوسی، محمد بن الحسن، ت ۴۴۰ هـ چاپ ستاره قم .
۱۴۹. عیون اخبار الرضا صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه، ت ۳۸۱ هـ کتابخانه طوس، قم .
۱۵۰. العلل المتناهية فی الاحادیث الواهية، ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، ت ۵۹۷ هـ دارالکتب العلمیة، بیروت.
۱۵۱. العرف الوردی فی اخبار المهدی، سیوطی، جلال الدین، ت ۹۱۱ هـ دارالکتب العلمیة، بیروت .
۱۵۲. عمدة القاری عینی، بدرالدین، ت ۸۵۵، دار احیاء التراث العربی.
۱۵۳. غرر ملوک الفرس.
۱۵۴. الغیبه طوسی محمد بن الحسن، ت ۴۶۰، بنیاد معارف اسلامی، قم.
۱۵۵. الغیبة نعمانی، محمد بن ابراهیم، ت ۳۶۰- کتابخانه صدوق، تهران.
۱۵۶. الغدير امینی، شیخ عبدالحسین، ت ۱۳۹۰ هـ دارالکتاب العربی، بیروت .

١٥٧. فرائد فوائد الفكر في الامام المهدي المنتظر، المقدسي، مرعي بن يوسف، ت القرن الحادي عشر، مؤسسة المعارف، قم.
١٥٨. الفتن ابن حماد، ابو عبدالله نعيم بن حماد، مروزي ت ٢٢٨، دارالفكر للطباعة، بيروت.
١٥٩. فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين، جويني، ابراهيم بن محمد، ت ٧٣٠ هـ مؤسسة المحمودي، للطباعة و النشر، بيروت.
١٦٠. الفتاوى الحديثيه، هيثمي، احمد بن حجر، ت ٩٧٤، چاپخانه التقدّم، مصر.
١٦١. الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة، ابن الصباغ، علي بن محمد مالكي، ت ٨٥٥ هـ دارالكتب، النجف، و نشر اعلمي، تهران.
١٦٢. الفصول المختارة من العيون و المحاسن، للشيخ المفيد. للشريف علي بن طاهر دارالمفيد، بيروت.
١٦٣. فلاح السائل، بن طاوس، علي بن موسى بن جعفر، ت ٦٦٤ هـ دفتر تبليغات اسلامي قم.
١٦٤. فرهنگ عميد.
١٦٥. فرهنگ معين، محمد معين، نشر امير كبير، تهران.
١٦٦. الفتوح، ابن اعثم الكوفي، ابو محمد، احمد، ت، ٣١٤ هـ دارالكتب العلمية، بيروت.
١٦٧. فهرست ابن نديم. ابو الفرج محمد بن اسحاق، ت ٣٨٠ هـ دارالكتب العلمية.
١٦٨. فهرست طوسي، محمد بن الحسن، ت ٤٦١. جامعه مدرسين، قم.
١٦٩. فصل نامه انتظار، مركز تخصصي مهدويت، قم.
١٧٠. الفوائد الرجالية، رجال السيد بحر العلوم، طباطبائي، سيد مهدي، ت ١٢١٢ هـ مكتبة الصادق، تهران.
١٧١. قاموس الرجال، تستري، شيخ محمد تقى، ت ١٤١٢ هـ جامعه مدرسين قم.
١٧٢. القاموس المحيط. فيروز آبادي، محمد بن يعقوب، ت. ٨١٧ هـ مؤسسه الحلي، قاهره.
١٧٣. قادتنا ميلاني سيدهادي. ت ١٣٩٥ هـ
١٧٤. قصص الانبياء راوندي، سعيد بن هبة الله، ت ٥٧٣ هـ، مؤسسه هادي.
١٧٥. القول المختصر في علامات المهدي المنتظر هيثمي، احمد بن حجر، ت ٩٧٤ هـ
١٧٦. الكافي كليني، محمد بن يعقوب، ت ٣٢٩ - دارالكتاب الاسلامية، تهران.
١٧٧. الكافي الفقه - حلي، ابو الصلاح، ت ٤٤٧، كتابخانه اميرالمومنين عليه السلام، اصفهان.
١٧٨. الكامل في الضعفا، ابن عدى، احمد بن عبدالله، ت ٣٦٥ هـ دارالفكر، بيروت.
١٧٩. الكامل في التاريخ ابن اثير، محمد بن عبدالكريم، ت ٦٣٠ هـ، دارصادر بيروت.
١٨٠. كليات في علم الرجال، سبحاني، شيخ جعفر، نشر جامعه مدرسين قم.
١٨١. كنز الفوائد، كراچكي، محمد بن علوي، ت ٤٤٩، دارالاضواء، و كتابخانه مصطفوي، قم.
١٨٢. كشف الأستار، نوري، ميرزا حسين، ت ١٣٢٠ هـ كتابفروشي نينوي، تهران.

۱۸۳. کشف الغمة، اربلی، علی بن عیسی، ت ۶۹۲ هـ، مجمع جهانی اهل بیت، تهران.
۱۸۴. کفایة الموحدين، سبزواری.
۱۸۵. کنز العمال، متقی هندی، علاء الدین بن حسام، ت ۹۷۵ هـ، موسسه الرسالة، بیروت.
۱۸۶. کشف الحجة لثمره المهجة، ابن طاوس، رضی الدین علی بن موسی، ت ۶۶۴ هـ، چاپخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۷۰ هـ
۱۸۷. الکنی و الألقاب، قمی، شیخ عباس، ت ۱۳۵۹ هـ، کتابخانه صدر، تهران.
۱۸۸. لؤلؤة البحرين فی الاجازات و تراجم رجال الحديث، بحرانی، شیخ یوسف، ت ۱۱۸۶ هـ، موسسه ال البيت.
۱۸۹. معالم العلماء، ابن شهر آشوب محمد بن علی، ت ۵۸۸ هـ، چاپخانه حیدریه نجف اشرف.
۱۹۰. منتخب الانوار المضيئة، نیلی نجفی، سیدبهاالدین، ت موسسه امام هادی، قم.
۱۹۱. مستطرفات السرائر، حلی، ابن ادريس، ت ۵۹۸ هـ، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۱۹۲. المزار الكبير، ابن المشهدی، محمد بن جعفر، ت ۵۷۳ هـ، موسسه النشر الاسلامی قم
۱۹۳. معجم البلدان، یاقوت حموی، ابو عبدالله، ت ۶۶۶ هـ، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۹۴. الملاحم والفتن (التشريف بالمتن فی التعريف بالفتن) ابن طاووس ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر ص ۶۶۴، (نشر موسسه صاحب الامر)
۱۹۵. موسوعة العتبات. خلیلی، جعفر، موسسه الاعلمی، بیروت.
۱۹۶. مرصد الاطلاع علی اسماء الأمکنة و البقاع، بغدادی، عبدالمؤمن من عبدالحق، ت ۷۳۹ هـ، إحياء الكتب العربية.
۱۹۷. معجم رجال الحديث، خوئی، سید ابوالقاسم، ت ۱۴۱۲ و، دارالزهرا در بیروت.
۱۹۸. منتهی المقال، معروف برجال أبي علی، حائری، ت ۱۲۱۶ هـ، شیخ محمد بن اسماعیل، موسسه آل البيت قم.
۱۹۹. المغنی، مقدسی، ابو محمد، عبدالدين احمد، ت ۵۴۱ هـ، عالم الكتب بیروت .
۲۰۰. المعجم الكبير، طبرانی، سلیمان بن احمد، ت ۳۶۰ هـ، دار احیاء التراث العربی، بیروت .
۲۰۱. المعجم الصغير، طبرانی، سلیمان بن احمد، ت ۳۶۰ هـ، دارالکتب العلمیة بیروت.
۲۰۲. المعارف، دینوری، عبدالله بن مسلم، ت ۲۷۶ هـ، دارالکتب، مصر، ۱۹۶۰ هـ
۲۰۳. مختصر بصائر الدرجات حلی، شیخ حسن بن سلیمان، چاپخانه حیدریه، نجف اشرف.
۲۰۴. مهدی موعود. دوانی، شیخ علی، چاپخانه اسلامیة تهران.
۲۰۵. مسائل و ردود، خوئی، سید ابوالقاسم، ت ۱۴۱۲ هـ، موسسه العروة الوثقی .
۲۰۶. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، ت ۴۰۵ هـ، دارالمعارف النظامیة حیدرآباد.

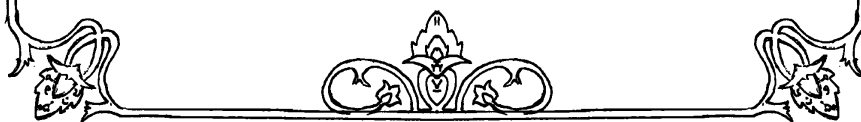
٢٠٧. مستدرک الوسائل، نوری، میرزا حسین، ت ١٣٢٠، مؤسسه آل البيت قم.
٢٠٨. المصنف، صنعانی، عبدالرزاق بن همام، ت ٢١١ هـ دار إحياء التراث العربی.
٢٠٩. المصنف، ابن ابی شیبة، ت ٢٣٥ هـ دار الفكر، بیروت .
٢١٠. منتخب الاثر، صافی، شیخ لطف الله.
٢١١. مستدرکات علم رجال الحديث، نمازی، شیخ علی، ت ١٤٠٥ هـ چاپخانه حیدری، تهران.
٢١٢. مقباس الهدایة، مامقانی، شیخ عبدالله، ت ١٣٦١ هـ مؤسسه آل البيت قم .
٢١٣. المختصر فی احوال البشر (تاریخ ابی الفداء)، اسماعیل أبی الفداء، ت دارالمعرفة، بیروت.
٢١٤. المسند، احمد بن محمد بن حنبل، ت ٢٤٠ هـ، دارالفکر، بیروت.
٢١٥. المحلی، ابن حزم، علی بن احمد. ت ٤٥٦ هـ، دارالافاق الجدید، بیروت.
٢١٦. معجم الادبا، یاقوت حموی، ابو عبدالله رومی بغدادی، ت ٦٢٦ هـ دارالفکر، بیروت .
٢١٧. المعجم الموحد، دریاب، شیخ محمود، مجمع الفكر الاسلامی، قم.
٢١٨. مجمع البحرين، طریحی، ت ١٠٨٥ هـ، المكتبة المرتضوية، تهران.
٢١٩. معجم احادیث الامام المهدي، طبسی و جمعی از محققین. مؤسسه المعارف الاسلامية، قم.
٢٢٠. ملحق منهاج الصالحین، خوئی، سید ابوالقاسم، ت ١٤١٢، دارالزهراء، بیروت.
٢٢١. المهذب، طرابلسی، ابن البراج، ت ٤٨١ هـ جامعة مدرسیین قم .
٢٢٢. مختلف الشیعة، علامه حلّی، الحسن بن یوسف، ت ٧٢٦ هـ دفتر تبلیغات اسلامی .
٢٢٣. المختصر النافع محقق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین، ت ٦٧٦ هـ، مصطفوی، قم.
٢٢٤. مشرعة البحار، محسنی، محمد آصف افغانی.
٢٢٥. مقابس الانوار، دزفولی، شیخ اسدالله تستری.
٢٢٦. مصباح الزائر، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی، ت ٦٦٤ هـ، مؤسسه آل البيت قم .
٢٢٧. المسلك فی اصول الدین. محقق حلّی، ابوالقاسم جعفر بن حسن، ت ٦٧٦ هـ، استان قدس رضوی .
٢٢٨. مسند أبی یعلی، احمد بن علی التمیمی، ت ٣٠٧ هـ دارالمأمون للتراث .
٢٢٩. المناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ت ٥٨٨ هـ، کتابفروشی علامه قم .
٢٣٠. مدخل التفسیر لنکرانی، شیخ محمد فاضل، ت ١٤٢٩ هـ دفتر تبلیغات اسلامی قم .
٢٣١. مقدمة ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد الاشبيلي، ت ٨٠٨ هـ، دارالقلم، بیروت .
٢٣٢. مدينة المعاجز، البحرانی، سیدهاشم، ت ١١٠٧ هـ، مؤسسه معارف الاسلامية، قم .
٢٣٣. مجموعة فتاوى الغزالي، ابو حامد، ت ٥٠٥ هـ، المكتبة التوفيقية، مصر.
٢٣٤. الملل و النحل، شهرستانی، محمد بن عبدالکريم، ت ٥٤٨ هـ منشورات، الرضی، قم .
٢٣٥. مروج الذهب، مسعودی، علی بن الحسين، ت ٣٤٦ هـ دارالکتب العلمية بیروت .

۲۳۶. مجمع الزوائد، هیثمی، علی بن ابی بکر، ت ۸۰۷ هـ، دارالکتاب الاسلامی، بیروت.
۲۳۷. ملاذالآخبار، مجلسی، محمدتقی، ت ۱۰۷۰، کتابخانه مرعشی، قم.
۲۳۸. مستطرفات المعالی من علم الرجال، نمازی، شیخ علی، ت ۱۴۰۵، مؤسسه نبأ، تهران.
۲۳۹. مجمع المسائل، گلپایگانی، سیدمحمدرضا، ت، دارالقرآن الکریم، قم.
۲۴۰. مجله خُلق، مؤسسه فرهنگي الهدی، قم.
۲۴۱. مشاهیر دانشمندان اسلامی، رازی، شیخ محمد ۱۴۲۰ کتابفروشی اسلامیة تهران.
۲۴۲. منظومة ویس و رامین
۲۴۳. معجم المؤلفین - عمر رضا کحالة دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۴۴. مختصر کتاب البلدان، ابن الفقیه، احمد بن محمد همدانی، ت ۳۶۵ هـ، دار احیاء التراث العربی، بیروت
۲۴۵. معالم المدرستین، عسکری، سیدمرتضی ۱۴۲۸، مؤسسه البعثة، تهران.
۲۴۶. مشیخة الفقیه، الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، ت ۳۸۱ هـ، دارالکتب الاسلامیة تهران.
۲۴۷. منتخب الانوار المضية، نیلی سید علی بن عبدالکریم نجفی بعد از ۸۳۰ مؤسسه امام هادی قم.
۲۴۸. نهاية الارب فی فنون الادب، نویری، احمد بن عبدالوهاب، ت ۷۳۲ هـ، الهيئة المصرية للكتاب .
۲۴۹. النجوم الزاهرة، الأتابکی، یوسف بن تغری، ت ۸۷۴ هـ، دارالکتب العلمیة، بیروت
۲۵۰. النجم الثاقب، انوری، میرزا حسین، ت ۱۳۲۰ هـ
۲۵۱. نشانه هائی از دولت موعود، طوسی، نجم الدین، بوستان کتاب، قم.
۲۵۲. نهج الخلاص، فتلاوی، مهدی حمد. دارالمحجة البيضاء، بیروت.
۲۵۳. نور الأبصار، شبلنجی، مؤمن بن حسن، ت ۱۲۹۰ هـ. ق. دارالفکر، بیروت.
۲۵۴. نقد الرجال. تفرشی، سید مصطفی حسینی، قرن یازدهم، مؤسسه آل البيت علیهما السلام، قم.
۲۵۵. النهاية، فی مجرد الفقه و الفتوی، طوسی، محمد بن الحسن، ت ۴۶۰ هـ. ق. انتشارات قدس، قم.
۲۵۶. النهاية، فی غریب الحدیث، جزری، مبارک بن محمد، ت ۶۰۶، اسماعیلیان، قم.
۲۵۷. الوافی، فیض کاشانی، محمد محسن، ت ۱۰۹۰ هـ. ق. کتابخانه امیر المؤمنین علیهما السلام، اصفهان.
۲۵۸. وفيات الاعیان، ابن خلکان، احمد بن محمد، ت ۶۸۱ هـ. ق. دارالثقافه، بیروت.
۲۵۹. وقعة صفین، منقری، نصر بن مزاحم، ت ۲۱۲ هـ. ق. کتابخانه مرعشی، قم.
۲۶۰. وسائل الشیعة، عاملی، محمد بن الحسن، ت ۱۱۰۴ هـ. ق. مؤسسه آل البيت، قم.
۲۶۱. الوسيلة الی نیل القضیلة، طوسی علی بن حمزة، ت ۵۶۶ هـ. ق. کتابخانه مرعشی. قم، مؤسسه آل البيت، قم.
۲۶۲. ینابیع المودة، القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، حنفی، ت ۱۲۹۴ هـ. ق. کتابفروشی محمدی، قم.



فهرست

اماکن، اعلام، اشعار، آیات و روایات



«اماكن»

جلنبادان، ۳۰۸	آذربایجان، ۲۸۳
جمر، ۳۰۸	آرمگ—دون، ۱۱۲-۱۱۴-۱۳۳-
جیحون، ۱۱۵	۱۳۸
چین، ۱۲۳	اردهال، ۳۳۱-۳۳۵
حاضره، ۴۶۷	ارمنستان، ۲۸۳
حصن محسن، ۴۶۷	ارمنیه، ۳۰۸
حلوان، ۱۷۰	اسرائیل، ۱۱۴
حلّه، ۹۱	اصفهان، ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۸-
خراسان، ۲۴-۳۲۶-۳۶۲-۳۷۴	۳۳۴-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-
خولان، ۳۸۶	۳۷۴
رُم، ۲۲۰	اهواز، ۲۲۳-۲۷۵-۲۸۱-۲۸۴-
روسیه، ۱۱۲	۲۸۷
ری، ۲۸۳، ۳۲۶	ایران، ۱۱۲
رَبّه، ۴۶۷	بربر، ۱۲۳-۴۲۹-۴۶۶
زاهره، ۴۴۵	بغداد، ۱۴۱-۲۵۷-۲۶۰-۲۹۱
الزقاق، ۴۶۷	بلخ، ۳۷۴
زوراء، ۲۸۳	بیت المقدس، ۱۲۳-۱۲۷-۳۶۳
ساوه، ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۸	تفلیس، ۳۴۵
سرداب سامراء، ۹۰-۹۱-۹۲-	جحفه، ۲۸۴
۹۳-۹۵-۹۷-۱۰۲-۱۰۵-	جزادالشرايط، ۴۶۷
۱۰۶-۱۰۹	جزیره خضراء، ۱۰۶-۱۷۲-۲۶۰-
سروسی، ۲۸۳	۲۶۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۸-۴۲۰-
سَکَن، ۳۰۸	۴۳۲-۴۳۳-۴۵۰-۴۵۱-۴۶۳-
سمرقند، ۱۱۵	۴۶۶-۴۶۷-

۳۱۲-۳۱۳-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹-	سودان، ۱۱۲
۳۲۵-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-	سوق حکمۀ، ۲۲۳
۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۹-۳۴۰-	سیستان، ۱۴۹-۳۷۴
۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-	شام، ۳۵۸
۳۴۶-۳۷۸-۳۷۹-۵۰۴	شبه جزیره اندلس، ۴۱۶-۴۲۹
کاشان، ۳۰۶-۳۰۷	شفره، ۲۳۷
کربلا، ۱۹۰	صفا و مروه، ۲۸۶-۲۸۹
کش، ۲۴	صفت، ۴۶۷
کُمکُم، ۳۰۷	طائف، ۲۸۱-۲۸۵
کَمَندان، ۳۰۵-۳۷۹	طالقان، ۲۸۳
کمیدان، ۳۰۸	طبرستان، ۳۳۴
کوفه، ۱۰۳-۱۰۴-۲۴۱-۲۴۲-	طنجه، ۴۶۷
۲۴۴-۲۸۳-۳۰۵-۳۲۸-۳۳۱-	عراق، ۲۴-۱۱۲-۱۱۳-۱۳۸-
۳۴۵	۲۴۰-۲۷۱-۲۷۵-۲۸۳-۲۸۴-
لبطیط، ۴۶۸	۲۸۶-۲۸۷-۳۷۴
لیبی، ۱۱۲	عرفات، ۲۸۱-۲۸۵
مالقه، ۴۶۶-۴۶۸	عسفان، ۲۸۴
مالون، ۳۰۸	فلسطین، ۱۱۲-۱۱۴-۱۳۸-
مدینه منوره، ۱۰۶-۱۰۷-۱۲۵-	۳۵۳
۲۱۷-۲۳۷-۲۳۸-۲۶۴-۲۷۵-	قرقیسیا، ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-
۲۸۴-۲۸۷-۳۴۵-۲۵۳	۱۱۵-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-
مرو، ۳۷۴	۱۲۸-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۸
مزدکان، ۳۰۶	قزدان، ۳۰۸
مسجد پراتا، ۵۷۵	قسطنطنیه، ۱۰۳-۱۰۴
مسجد سهلہ، ۲۴۲	قصر عبدالکریم، ۴۶۸
مسجد کوفه، ۳۹۹	قصر کتامه، ۴۶۸
مگه، ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۶۱-	قفقاز، ۱۱۲
۲۷۵-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۷-۴۲۹	قم، ۲۴-۱۶۳-۳۰۴-۳۰۵-
ممجان، ۳۰۸	۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-

وراردهار، ۳۳۱-۳۳۵
همدان، ۳۸۶
یمن، ۱۲۵-۳۷۹

منی، ۲۸۱-۲۸۵
نجف، ۲۳۸، ۲۸۳، ۴۲۹
نیشابور، ۳۳۴

«اعلام»

ابا اسحق، ۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸	آخوند خراسانی، ۶۵-۲۶۷
۲۷۹-۲۹۰	آیت الله العظمی وحید خراسانی،
ابراهیم بن مهزیار، ۲۷۵-۲۹۷	۴۰۱-۳۹۷
۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴	آیت الله اشتهاوردی، ۵۷۳
۲۹۵-۲۹۸	آیت الله العظمی بروجردی، ۱۸۸
ابن ابی شیبه، ۳۴۸	آیت الله العظمی خوئی، ۲۱-۲۲
ابن اثیر، ۹۰-۲۳۰-۳۵۱-۳۵۳	۲۳-۲۴-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹
ابن ادريس، ۷۰-۵۳۷	۳۰-۳۱-۳۲-۷۰-۷۵-۷۵
ابن الفضائری، ۷۱-۷۷-۵۰	۷۷-۸۱-۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۳۴
۱۵۰-۴۷۷	۱۴۵-۱۴۶-۱۵۱-۱۷۶-۱۸۰
ابن المشهدی، ۹۷-۹۸-۹۹	۱۹۵-۱۹۶-۲۰۴-۲۴۰-۲۶۵
۱۰۱-۱۰۲-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹	۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۹۰-۲۹۱
۴۰۰-۴۰۲-۴۰۶-۴۰۷	۲۹۲-۳۰۰-۳۵۱-۳۵۹-۳۸۳
ابن بابویه، ۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴	۴۰۲-۴۰۵-۴۰۶-۴۴۱-۴۴۲
۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹	۴۵۲-۴۷۷-۴۷۸-۵۱۶-۵۲۰
۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۲۴	۵۳۵-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۶
۵۳۴-۵۶۳	۵۴۷-۵۷۲-۵۷۵
ابن تیمیه، ۹۱	آیت الله العظمی گلپایگانی، ۲۶۷
ابن جوزی، ۵۱۳	آیت الله العظمی میلانی، ۴۰۲
ابن حبان، ۱۱۶	آیت الله جعفر سبحانی، ۱۴۶-۱۸۸
ابن حبان، ۳۵۹	آیت الله صافی، ۱۷۵-۱۸۸-۲۰۸
ابن خلدون، ۹۱	۲۹۴-۲۹۵
ابن خلکان، ۹۱	آیت الله مکارم شیرازی، ۶۳-۶۶
ابن داود، ۲۲-۱۵۴-۲۶۹	۳۶۲-۳۷۲-۳۷۳

ابومعمرو عثمان بن سعید، ۲۵۳	ابن سعد، ۱۲۱
ابومحمد الحسن بن احمد المکتب، ۲۵۶-۲۵۷	ابن شهر آشوب، ۲۸-۱۲۹-۱۴۴- ۲۷۰-۵۲۱-۵۲۴
ابومحمد حسن بن محمد دیلمی، ۱۷۳	ابن طاووس، ۵۸-۱۱۹-۱۲۴- ۲۶۶-۲۹۵-۳۹۷-۳۹۸
ابوموسی اشعری، ۳۰۴	۳۹۹-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۸-۴۳۸
ابوهریره، ۳۶۶	۵۳۸
احمد بن ابراهیم بن احمد، ۳۸۷	ابن عباس، ۲۹۳
احمد بن ادريس، ۵۱۸	ابن عقده، ۷۴-۵۷۴
احمد بن اسحاق، ۱۶۲-۱۶۳-	ابن فتال نیشابوری، ۱۴۴
۱۷۰-۱۷۱	ابن قولویه، ۳۲-۲۶۰-۲۹۳
احمد بن اسماعیل سمکه، ۲۹۰	ابن کثیر، ۹۱-۱۲۵-۲۲۱-۳۵۲-
احمد بن حنبل، ۱۱۵-۱۲۱	۳۵۶
احمد بن طاهر قمی، ۱۸۱	ابن ولید، ۲۹۳، ۵۶۵
احمد بن عیسی و شا، ۱۸۱	ابن هوذه، ۵۷۱
احمد بن قیس، ۳۰۴	ابن یونس، ۱۱۷
احمد بن محمد بن یحیی العطار، ۱۸۵	ابو ربیع شامی، ۲۳۱
احمد بن هلال عبرتائی، ۴۷۶-	ابوالطفیل، ۳۶۸
۴۷۷-۴۷۸	ابوالقاسم حسین بن روم، ۲۵۴-
احمد بن یوسف، ۳۸۰	۵۱۴-۵۳۴-۵۳۵
استرآبادی، ۲۹۱	ابوبکر، ۱۵۹-۱۶۰-۱۶۸
اسماعیل بن مرار، ۲۲۹	ابو خالد کابلی، ۳۲-۴۵-۶۴-۳۸۵
اشحط، ۲۴۴	ابوداود، ۱۱۶
اصبغ بن نباته، ۳۵۸-۳۸۵-۳۸۶	ابوذر، ۳۵۱
امام خمینی (ره)، ۲۹-۱۴۵-۳۹۶	ابوسعید قمی، ۵۴۸
انباری، ۴۳۷-۴۴۴-۴۵۷	ابوعلی النیشابوری، ۱۱۶
بخاری، ۱۴۹	ابوعلی حائری، ۱۴۸-۱۵۰-
بخت النصر، ۴۱-۱۶۹-۲۱۲-	۱۵۱-۱۷۷-۱۹۱
۳۶۳	ابوعلی کوفی، ۵۷۴

- ۳۸۴، بُرسی
 بشار عواد، ۵۷۶
 بشر بن سلیمان نخّاس، ۱۴۵-۱۴۸
 بنی شیصان، ۲۸۲
 بهبودی، ۵۴۱
 تمییم داری، ۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳
 ۳۵۴-۳۵۶
 ثعلبی، ۱۹۳
 جابر بن عبدالله انصاری، ۱۴۳
 جبرئیل بن احمد فاریابی، ۲۴
 جعفر بن حمدان حصینی، ۲۷۵
 جعفر بن مسعود، ۲۱-۲۲
 جعفر کذاب، ۲۶۰
 حبابه والبیّه، ۱۴۳
 حسن بن احمد مالکی، ۵۲۰
 حسن بن علی زعفرانی، ۳۸۷
 حسن بن محمد بن حسن قمی،
 ۳۰۷-۳۰۸-۳۱۳-۳۱۷
 حسن بن محمد بن سماعه صیرفی،
 ۲۶
 حسین بن ابراهیم قزوینی، ۳۸۷
 حضرت آدم علیه السلام، ۵۲۶
 حضرت ابراهیم علیه السلام، ۴۰-۵۵۶
 حضرت ادريس علیه السلام، ۳۹-۵۵۶
 حضرت اسماعیل صادق علیه السلام،
 ۴۱
 حضرت الیاس علیه السلام، ۴۱
 حضرت دانیال علیه السلام، ۴۱
 حضرت سلیمان علیه السلام، ۴۱
 حضرت شعیب علیه السلام، ۴۰
 حضرت صالح علیه السلام، ۳۳-۳۴-۴۰-۵۵۶
 حضرت عبدالعظیم حسنی، ۴۴-۴۸-۶۴
 حضرت عزیز علیه السلام، ۴۱
 حضرت عیسی علیه السلام، ۴۱-۵۵۷
 حضرت لوط علیه السلام، ۴۱
 حضرت موسی علیه السلام، ۴۰-۱۶۵-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۴۹-۵۵۶
 حضرت نوح علیه السلام، ۳۹
 حضرت یوسف علیه السلام، ۴۰-۲۰۸-۵۵۶
 حمزه بن القاسم، ۵۱۹
 حنان بن سدیر، ۲۷
 حویزی، ۱۷۵-۱۹۷
 حیدر بن محمد سمرقندی، ۲۲
 خراسانی، ۷۲-۷۳-۳۸۶
 خصیب، ۲۸۴-۲۸۷
 خطیب بغدادی، ۵۴۰
 خواجه نصیرالدین طوسی، ۵۷
 دجال، ۳۴۸-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴
 ۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶
 دولابی، ۱۱۷
 دینوری، ۳۰۷
 ذهبی، ۹۱-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۵-۳۴۹-۳۵۰-۳۸۰
 ۵۴۱-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸

- رشیق حاجب المادرائی، ۹۳-۹۴-۹۵
- رفید، ۲۴۰
- رمیله، ۲۳۱
- زبیدی، ۱۱۲
- زکریا، ۱۶۵-۱۶۶
- سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، ۲۷
- سعد بن عبدالله اشعری قمی، ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۷۱-۱۷۶-۱۷۷
- ۱۹۹-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۷
- سعد بن هبة الله راوندی، ۱۷۳
- سفیانی، ۱۱۷-۱۱۸-۱۲۲
- ۱۲۳-۱۲۴-۲۳۷-۳۷۵-۳۷۶
- سمعانی، ۹۰-۹۹-۱۰۲-۵۴۱
- سهل بن زیاد، ۱۳۷
- سید ابوالحسن اصفهانی، ۲۷۱
- سید بحر العلوم، ۴۳۴
- سید حسنی، ۲۴۳-۳۳۴-۳۳۵
- ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۲
- سید شرف الدین علی حسینی
استرآبادی، ۱۷۳
- سید شمس الدین، ۴۲۰-۴۲۱
- ۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶
- ۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۵۳-۴۵۵
- ۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱
- سید علی نبیلی نجفی، ۱۷۳
- سید فخرالدین، ۴۱۴
- سید محسن امین، ۹۲-۴۰۱-۴۰۲
- سید محمد صدر، ۳۶۱-۳۷۲
- ۳۷۳-۳۷۵-۳۷۹
- سید مرتضی، ۲۶۶
- سید مرتضی، ۴۰۳-۴۰۸-۴۰۹
- ۴۱۰
- سید هاشم بحرانی، ۱۴۴-۱۷۴
- سیدعلی بن عبدالحمید، ۲۴۱
- سیف بن عمیره، ۳۸۲-۳۸۳
- سیوطی، ۱۹۳
- شاه طهماسب صفوی، ۴۳۲
- شریف رضی، ۴۰۴
- شمعون، ۱۴۲-۱۵۲
- شهرستانی، ۳۵۴
- شهید اول، ۴۰۱-۵۰۷-۵۰۸
- شهید ثانی، ۱۷۵-۳۸۳
- شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۹۹-۱۰۰
- ۱۰۱-۱۲۸-۳۱۷-۳۴۱-۴۰۱
- ۴۳۱-۴۳۵-۴۴۱-۴۴۶-۴۴۷
- ۵۲۲-۵۳۳-۵۶۹
- شیخ جعفر کاشف الغطاء، ۲۶۱-۴۱۲-۴۵۶
- شیخ حر عاملی، ۵۵-۵۷-۵۸
- ۶۰-۶۱-۶۸-۱۰۲-۱۷۳
- ۳۱۹-۴۰۱-۴۳۴-۴۴۱-۴۴۲
- ۵۶۹
- شیخ زین الدین، ۴۱۳-۴۱۴
- ۴۲۹-۴۳۲
- شیخ صدوق، ۱۷-۱۸-۲۱-۲۳
- ۴۰-۴۶-۶۳-۱۴۰-۱۴۲

صعصعة بن صوحان، ۳۵۷	۱۵۵-۱۵۸-۱۷۲-۱۷۸-۱۸۰
طريحي، ۳۰-۳۶۳-۳۶۱-۵۱۳	۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۷۴
۵۱۴	۲۷۵-۲۸۰-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۳
عامر بن وائله، ۱۴۳	۲۹۵-۲۹۶-۲۹۹-۳۱۴-۳۵۶
عامر شعبي، ۳۵۰	۳۵۸-۳۶۴-۴۷۷-۵۰۲-۵۰۳
عايشه، ۱۶۴	۵۰۴-۵۰۷-۵۱۴-۵۳۲-۵۳۳
عبدالباقي بن يزداد بن عبدالله بزاز،	۵۳۴-۵۳۶-۵۳۹-۵۴۱-۵۴۵
۱۸۴	۵۴۶-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۷
عبدالجليل قزويني، ۹۲	۵۶۰
عبدالله بن جعفر حميري، ۵۱۸	شېخ طبرسي، ۶۱-۶۲-۱۷۲
عبدالله بن لهيعه، ۱۲۰-۱۲۱	۱۹۴-۲۵۳-۲۷۰
۱۲۲	شېخ طوسي، ۱۶-۲۱-۲۲-۲۳
عبدالله بن محمد ثعالبی، ۱۸۴	۲۴-۲۶-۷۴-۹۵-۱۲۹-۱۳۰
عجلی، ۳۵۹	۱۳۳-۱۴۴-۱۴۹-۱۹۹-۲۶۲
عسقلانی، ۳۶۰-۳۵۱	۲۶۶-۲۶۹-۲۷۴-۲۸۳-۳۵۹
عقبه بن خالد، ۴۷۵	۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۶-۴۷۷
علامه اميني، ۹۲-۳۸۴	۴۸۰-۵۰۷-۵۱۲-۵۱۴-۵۱۵
علامه بحر العلوم، ۲۶۱-۲۶۲	۵۱۸-۵۲۳-۵۳۴-۵۳۷-۵۶۳
علامه حلي، ۲۹-۷۴-۷۵-۷۷	۵۷۲
۷۸-۱۹۵-۲۹۰-۴۷۷	شېخ عباس قمی، ۲۱۰-۳۴۱
علامه طباطبایي، ۲۶۱-۳۱۲-۴۵۲	۴۰۱-۴۰۲-۴۴۰-۴۰۵
علامه عسكري، ۹۳-۳۵۱	شېخ عبدالرحيم حنفي، ۴۱۵
علامه كمره‌ای، ۵۲۳	شېخ محمد كوفي، ۲۷۱
علامه مجلسي، ۱۵-۲۴-۴۶	شېخ مفيد، ۵۸-۶۱-۶۲-۲۶۱
۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۶۱	۲۶۲-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۳۴۱
۶۳-۶۵-۶۶-۶۹-۷۴-۸۰	۴۰۸
۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۱۰۱-۱۰۲	صائد بن صيد، ۳۶۰-۳۶۴
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۳۱-۱۳۲	صاحب بن عباد، ۳۱۵
۱۳۳-۱۴۵-۱۷۲-۱۷۴-۲۴۲	صخر بن حرب، ۱۲۳

- ۲۵۹-۲۶۰-۲۶۴-۲۶۵-۲۹۰-
 ۲۹۹-۳۱۴-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-
 ۳۳۸-۳۵۴-۳۶۰-۳۷۰-۳۸۴-
 ۳۹۷-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۸-
 ۴۱۲-۴۱۳-۴۳۲-۴۳۳-۴۴۲-
 ۴۴۳-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۲-۴۸۰-
 ۴۸۴-۵۰۸-۵۲۱-۵۲۴-۵۲۵-
 ۵۴۴
 علی بن ابراهیم، ۳۲-۲۶۵-۵۲۰
 علی بن ابی حمزه بطائنی، ۷۶
 علی بن احمد بندنیجی، ۷۸
 علی بن حمزه طوسی، ۱۷۳-۱۹۹
 علی بن فضل، ۴۳۸-۴۴۰-۴۴۲-
 ۴۴۳-۴۴۹-۴۵۵-۴۵۷-۴۵۹-
 ۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳
 علی بن محمد سمري، ۲۵۴
 علی بن موسی بن جعفر کميذاني،
 ۵۲۰
 علی بن مهزیار، ۲۶۳-۲۷۴-
 ۲۷۵-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴-
 ۲۸۷-۲۹۰-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸
 علی دواني، ۳۷۳
 عمر بن خطاب، ۱۲۷-۱۶۰-۱۶۸-
 ۳۴۹-۳۵۱-۳۵۲
 عمر بن قيس، ۲۳۱
 عيسى بن خشاب، ۲۳۱
 غفاری، ۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰-۵۵۰-
 ۵۵۱
 فاطمه بنت قيس، ۳۴۹
 فضل ابن يحيى طيبي، ۴۱۳-۴۱۴-
 ۴۳۲-۴۳۸-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۹-
 فيض كاشاني، ۶۲-۱۰۶-۱۰۸-
 ۲۵۳-۴۰۹
 قاضي نورالله شوشتری، ۴۳۵
 قطب الدين راوندي، ۹۳
 قمساره بن لهراسب، ۳۱۸
 قندوزی، ۱۷۵
 كشي، ۲۵-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۴-
 ۲۹۱-۳۲۳-۳۸۳
 كعب الاحبار، ۳۵۵-
 كعمي، ۵۴۵
 كليني، ۱۲۹-۱۵۳-۲۵۶
 كمال الدين انباري، ۴۴۸
 گريس هادس، ۱۱۴
 مامقاني، ۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۷-
 ۷۶-۸۶-۱۲۷-۱۴۹-۱۵۰-
 ۱۵۴-۱۷۵-۱۸۰-۱۹۰-
 ۲۹۰-۳۴۹-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۹-
 ۳۸۸-۵۳۹-۵۷۲
 مأمون رقي، ۷۲
 محدث جزايري، ۵۶
 محدث نوري، ۵۲-۵۳-۵۵-۵۶-
 ۵۸-۹۲-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-
 ۲۵۹-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۶-۳۱۴-
 ۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۹۸-۳۹۹-
 ۴۰۱-۴۰۲-۴۲۹-۴۳۸-۴۴۶-
 ۵۰۸-۵۲۱-۵۲۲-۵۴۳
 محقق اربلي، ۵۷-۶۱-۹۲

- محمد حنفیه، ۸۰
 مرحوم آیت‌الله طبسی، ۵۳۹
 مزی، ۳۵۹
 مظفر بن جعفر علوی، ۲۱
 معاویة بن ابی سفیان، ۱۲۶
 معلی بن خنیس، ۳۰-۳۵۸
 مقدس اردبیلی، ۴۳۴
 مقدسی شافعی، ۲۲۰
 ملا خلیل قزوینی، ۱۳۰
 موسی بن جعفر بغدادی، ۲۵
 مومن الطاق، ۳۲
 میرداماد، ۵۷۳
 میرزا عبدالله افندی، ۵۲۱
 نائینی، ۲۶۷
 نجاشی، ۲۶-۱۲۹-۱۳۰-۱۵۴
 ۱۷۶-۱۷۸-۴۷۷-۵۰۷-۵۱۲
 ۵۱۶-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۳-۵۳۶
 ۵۴۶-۵۶۹-۵۸۰
 نرجس خاتون، ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۷
 ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵
 نزال بن سبره، ۳۵۶-۳۵۷-۳۵۹
 ۳۶۰
 نسائی، ۱۱۶-۱۲۱
 نعمانی، ۳۸۰-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰
 ۵۷۴-۵۸۰-۵۸۲
 نعیم بن حماد، ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۴
 نفس زکیه، ۲۳۴
- محقق بحرانی، ۴۴۲-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۷
 محقق داماد، ۵۶-۵۷
 محقق شوشتری، ۲۱-۲۵-۷۰
 ۷۶-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۴۶
 ۱۴۷-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۹۶
 ۲۰۴-۲۶۸-۲۹۳-۳۰۰-۳۵۲
 ۳۵۳-۴۴۳-۴۴۸-۴۵۴-۵۳۸
 ۵۶۳-۵۶۴-۵۶۶
 محقق کرکی، ۴۳۲
 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی،
 ۱۹۵
 محمد بن ابی عبدالله کوفی، ۲۹۷-
 ۲۹۸
 محمد بن بحر شیبانی، ۱۴۰-۱۴۱
 ۱۴۳-۱۴۴-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۴
 ۱۵۵-۱۸۰-۱۸۲
 محمد بن جریر طبری، ۱۴۲-۱۴۵
 محمد بن حسان رازی، ۷۷
 محمد بن سنان ۱۳۵-۱۳۶
 محمد بن عبدالله ظهری، ۱۴۷
 محمد بن عثمان، ۲۵۳-۵۳۴
 محمد بن علی بن محمد بن حاتم
 نوفلی، ۱۸۰
 محمد بن مسعود، ۲۳
 محمد بن موسی بن متوکل، ۵۶۳
 محمد بن وهبان، ۳۸۷
 محمد بن یحیی العطار، ۵۱۷
 محمد تقی موسوی اصفهانی، ۶۳

هشام بن حکم، ۳۱ - ۳۲	نمازی شاهرودی، ۵۲ - ۹۵ - ۱۴۷
یاقوت حموی، ۹۰ - ۳۰۴ - ۳۶۳	۱۴۸ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۳۱۳ - ۳۵۹
۳۷۸ - ۴۶۶	۵۳۹ - ۵۷۴
یشوعا، ۱۴۲	نہاوندی، ۴۳۸ - ۴۴۰
یمانئ، ۷۹ - ۳۷۸ - ۳۸۲ - ۳۸۵	وحید بہبہانی، ۲۴ - ۲۶ - ۱۴۷
۳۸۶	۱۴۸ - ۱۷۵ - ۴۳۴
یونس بن کلیب، ۲۳۶	ہارون مکی، ۷۳

«اشعار»

بفرمود عهد قم و اصفہان، ۳۰۶
تری المحبین صرعی فی دیارہم،
۵۱۳
زگرگان و ری و قم و صفاہان، ۳۰۷

«فهرست آیات»

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، ١٦٧	آلم غُلِبَتِ الرُّومُ، ١٩١
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، ٢٧٨	أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبَّابُ، ٢٠٩
وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا، ١٦٧	أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ، ٢٠٨
وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، ١٩٢	اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، ٢٨٣
وَالفَجْرُ وَلَيْالٍ عَشْرًا، ١٩١	إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ، ٣٧
وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ، ١٩١	إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَ، ٣٤٢
وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، ٧٤	إِنْ أَوْهِنَ الْبَيْوتُ، ١٩٢
وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ، ٢١٢	إِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، ٢٢٢
يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ، ٢١٠	إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ، ٨٦
	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، ٤٥٢
	أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ، ٧٤
	أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا، ٣٦٥
	ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ، ٢٨٩ - ٣٦٦
	حَم، عَسَق، ١٩١
	سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ، ٣٨
	سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ، ٣٧ - ٣٨
	سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا، ٣٧
	طه، ١٩١
	فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ، ١٦٧
	فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، ١٦٥ - ٢٠١
	فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً، ٨٤
	فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ، ١٦٠
	فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ، ٣٧
	قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، ٤١٨
	قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ، ٢١٠
	كهيعص، ١٦٥ - ١٩٠ - ١٩٢ - ١٩٣ - ١٩٤ -
	١٩٥ - ١٩٧
	لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ، ٣٧

«فهرست روایات»

- ۲۰ - ۱۳ - ۲۰ إنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا، ۲۰ - ۱۳ - ۲۰
 ۱۴ - ۱۴ - ۱۴ إنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ، ۱۴
 ۱۴ - ۱۴ - ۱۴ إِذَا غَضِبَ اللَّهُ (عَزَّوَجَلَّ) عَلَيَّ خَلْقِهِ، ۱۴
 ۱۶ - ۱۵ - ۱۶ إنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً، ۱۶ - ۱۵ - ۱۶
 ۱۶ - ۱۶ - ۱۶ لَا يُدَّ لِلْغَلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ، ۱۶
 ۱۷ - ۱۷ - ۱۷ وَ أَمَّا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، ۱۷
 ۱۷ - ۱۷ - ۱۷ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ، ۱۷
 ۱۸ - ۱۸ - ۱۸ مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمْ يُقَاتِلْ مُخَالِفِيهِ، ۱۸
 ۱۸ - ۱۸ - ۱۸ إنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا يُدَّ مِنْهَا، ۱۸
 ۲۸ - ۲۸ - ۲۸ إنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ، ۲۸
 ۲۸ - ۲۸ - ۲۸ إِنِّي لِأَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، ص ۲۸
 ۳۰ - ۳۰ - ۳۰ سَدِيرٌ عَصِيدَةٌ بِكُلِّ لَوْنٍ، ۳۰
 ۳۱ - ۳۱ - ۳۱ فَضْرِبْ بِالْكَتَبِ الْأَرْضَ، ص ۳۱
 ۳۱ - ۳۱ - ۳۱ يَا سَدِيرُ! أَلْزِمِ بَيْتَكَ وَ كُنْ حَلْسًا، ۳۱
 ۳۱ - ۳۱ - ۳۱ إنَّ سُنْنَ الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ،
 ۳۳ - ۳۳ - ۳۳ ص ۳۳
 ۳۳ - ۳۳ - ۳۳ إنَّ صَالِحًا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا، ۳۳
 ۳۴ - ۳۴ - ۳۴ فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ص ۳۴
 ۳۴ - ۳۴ - ۳۴ إنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنًا مِنْ سُنَنِ الْأَنْبِيَاءِ،
 ۳۴ - ۳۴ - ۳۴ ص ۳۴
 ۳۵ - ۳۵ - ۳۵ فِي الْقَائِمِ مِنَّا سُنَنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، ۳۵
 ۳۵ - ۳۵ - ۳۵ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءٍ، ۳۵
 ۳۶ - ۳۶ - ۳۶ إنَّ ابْنَ هَذَا فِيهِ شَبَهُ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءٍ، ۳۶
 ۴۴ - ۴۸ - ۶۴ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، ۴۴ - ۴۸ - ۶۴
 ۴۴ - ۵۰ - ۶۴ لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ، ۴۴ - ۵۰ - ۶۴
 ۴۵ - ۴۵ - ۴۵ قَدْ عَرَفْتَ إِتْقَاعِي إِلَى أَبِيكَ وَ أَنْسَى بِهِ، ۴۵
 ۴۶ - ۵۹ - ۵۹ إنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَعَثَ إِلَى بَعْضِ، ۴۶ - ۵۹
 ۴۷ - ۴۷ - ۴۷ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنَ، ۴۷
- ۴۷ - ۴۷ - ۴۷ إنَّ دَلَّتْهُمْ عَلَى الْإِسْمِ أَذَاعُوهُ، ۴۷
 ۴۸ - ۴۸ - ۴۸ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، ۴۸
 ۴۸ - ۴۸ - ۴۸ لَا تَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتَهُ، ۴۸
 ۴۹ - ۴۹ - ۴۹ فَسَأَلَ عَمْرُ، أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْمَهْدِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ۴۹
 ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يَسْمَى اسْمُهُ، ۵۰
 ۵۲ - ۵۲ - ۵۲ مَلْعُونٌ، مَلْعُونٌ، مَنْ سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ، ۵۲
 ۵۳ - ۵۳ - ۵۳ يَا جَنْدَلُ! أَوْصِيَانِي مِنْ بَعْدِي، ۵۳
 ۵۳ - ۵۳ - ۵۳ وَ لَكِنْ ابْنَةُ الْحِجَّةِ يَغِيبُ عَنْهُمْ، ۵۳
 ۵۴ - ۵۴ - ۵۴ لَا يَسْمَى حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ تَعَالَى، ۵۴
 ۵۴ - ۵۴ - ۵۴ إِسْمُهُ إِسْمِي أَوْ سَمِيِّي، ۵۴
 ۵۶ - ۵۶ - ۵۶ مِنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ أَمَامَ زَمَانِهِ، ۵۶
 ۵۸ - ۵۹ - ۵۹ إِذَا وَضَعْتَ الْمَيْتَ فِي لِحْدِهِ، ۵۸ - ۵۹
 ۶۰ - ۶۰ - ۶۰ وَجَّهْ إِلَى مُوَلَايَ أَبُو مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِكَبِشٍ، ۶۰
 ۶۰ - ۶۰ - ۶۰ سَأَلَ عَنِ إِيْتَابِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ۶۰
 ۶۰ - ۶۰ - ۶۰ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَ أَشْهَدُ مَا لَكَ تَكْتُكَ الْمُقْرَبِينَ،
 ۶۰ - ۶۰ - ۶۰
 ۶۸ - ۶۸ - ۶۸ وَاللَّهِ! لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)،
 ۶۸ - ۶۸ - ۶۸
 ۶۹ - ۶۹ - ۶۹ مَثَلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، ۶۹
 ۷۰ - ۷۰ - ۷۰ مِنْ خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، ۷۰
 ۷۲ - ۷۲ - ۷۲ يَابْنَ رَسُولَ اللَّهِ لَكُمْ الرَّأْفَةُ وَالرَّحْمَةُ، ص ۷۲
 ۷۳ - ۸۲ - ۸۲ كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِهِ، ۷۳ - ۸۲
 ۷۶ - ۷۶ - ۷۶ كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، ۷۶
 ۷۹ - ۷۹ - ۷۹ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ، ۷۹
 ۷۹ - ۷۹ - ۷۹ لَيْسَ فِي الرَّاياتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ،
 ۷۹ - ۷۹ - ۷۹
 ۷۹ - ۷۹ - ۷۹ كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ، ۷۹
 ۸۰ - ۸۰ - ۸۰ لَوْ أَنَّ عَبْدًا زَنْجِيًّا تَعَصَّبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ۸۰

- لا تقولوا: «خَرَجَ زيد»، ٨٠
كلنا قائم بأمر الله، ٨٢
الناس صاروا بعد رسول الله، ٨٢
ذكرنا عنده ملوك آل فلان، ٨٣
ما خرج ولا يخرج من أهل البيت، ٨٤
خمس علامات قبل قيام القائم، ٨٥
ثم يظهر المهدي بمكة، ١٠٣
لأى علة وضع الله الحجر في الركن، ١٠٤
لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة، ١٠٦-٢٤٤
جلالتك تمنعني من مسألتك، ١٠٧
للقائم غيبتان، ١٠٨-٢٤٣
بعث إلينا المعتضد رسولا، ٩٣
يدخل السفيناني الكوفة فسيبها، ١١٨
أن المهدي والسفيناى و كلب يقتتلون، ١٢٢
يجىء البربر حتى ينزلوا، ١٢٣
تكون فتن ثلاث، ١٢٤
يا ميسر! كم بينكم وبين قرقيسيا، ص ١٢٨
إن لولد العباس والمروانى لوقعة بقرقيسيا،
١٣٣
إن لله مائة، ١٣٤
يا جابر الزم الأرض، ١٣٧
إن دولة أهل بيت، ١٣٧
أنتم ثقاتنا أهل البيت، ١٤٦
يابن رسول الله ﷺ ما معنى كهيعص، ١٩٤
سأله عن كهيعص، ١٩٥
و أمّا قوله، كهيعص، ١٩٦
أنه لا يلهو ولا يلعب، ٢٠٥
طهارة الولادة وحسن المنشأ، ٢٠٥
نعم المطية مطيتكما ونعم الراكبان أنتما، ٢٠٦
حزقة، حزقة، ترق عين بقة، ٢٠٦
- اشبهه أباك يا حسن، ٢٠٧
أنت شبيهة بأبى، لست شبيهاً بعلى، ٢٠٧
واستلانوما استوعره المترفون، ٢١٠
فشاركوا أهل الدنيا فى دنياهم، ٢١١
لما قدمت المدينة، ٢١٧
إنى لأرجو أن يكون امرأة فى سهولة، ٢١٩
فيكبر المسلمون ثلاث تكبيرات، ٢٢٠
فيقتل من الروم حتى يتغير ماء الفرات بالدم،
٢٢١
لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلث الناس، ٢٢١
قلت لأبى عبدالله ﷺ: النداء حق؟، ٢٢٢
قدأم القائم موتتان؛ موت أحمر وموت أبيض،
٢٢٢
إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا فى شدة، ٢٢٢
لهم سيوف من حديد غير هذا الحديد، ٢٢٥
لا يقيم أمر الله سبحانه إلا من لا يصانع، ٢٢٦
إذا تمنى أحدكم للقائم فليتمنه فى عافية، ٢٢٦
فتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى أحد
على الأرض، ٢٢٧
أما شبهه من جدّه المصطفى ﷺ، ٢٢٧
فقال: إسمه إسمى، ٢٢٧
لسيرة على بن أبى طالب ﷺ، فى أهل البصرة،
٢٢٨
ينتج الله تعالى فى هذه الأمة رجلا منى وأنا
منه، ٢٢٩
يفرج الله الفتن برجل منّا، ٢٢٩
ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد، ٢٣٠
يضع السيف على عاتقه، ٢٣٠
الإمام، الأنيس الرقيق، ٢٣١
إننا لنفرح لفرحكم، ٢٣١

- نظرتُ إلى بقعة بأرض الجبل حمراء، ٣١٠
 إنّما سُمِّي قم بقم، ٣١١
 هم والله اهل قم، ٣١٢
 اهل قم يقومون مع إمام، ٣١٢
 رجلٌ من اهل قم يدعون الناسَ إلى الحق، ٣١٢
 يأتي زمان على امتي، ٣٢١
 رجلٌ من اهل قم يدعون الناسَ إلى الحق، ٣١٢
 يأتي زمان على امتي، ٣٢١
 من اهل بيت النجباء يعني اهل قم، ٣٢٢
 كيف أنت و كيف و لذك و كيف اهلك، ٣٢٣
 هذا نجيب قوم النجباء، ٣٢٣-٣٢٤
 سأل امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام عن
 اسلم المدن، ٣٢٤
 و يسمّى بقم و هو معدن شيعتنا، ٣٢٤
 اما الرى، فويل له من جناحيه، ٣٢٤
 إنّ الله احتجّ بالكوفة على سائر البلاد، ٣٢٧
 لولا الحجّة لساخت الأرض، ٣٢٧
 و إنّ الملائكة لتدفع البلايا عن قم و أهله، ٣٢٧
 ستخلو كوفة من المؤمنين، ٣٢٨
 إذا عمّت البلدان الفتن، فعليكم بقم، ٣٣٠-٣٣٢
 أتعرف موضعاً يقال له «وراردهار»؟، ٣٣١
 إذا عمّت البلايا فالأمن فى كوفة، ٣٣١
 إذا فقد الأمن من العباد و ركب الناس، ٣٣١
 إذا أصابتكم بليّة، ٣٣٢-٣٤٥
 إلى الكوفة و حواليتها و إلى قم و نواحيها، ٣٣٢
 إنّ قم يبلغ من العمارة إلى أن يشتري، ٣٣٢
 إذا عمّت البلدان الفتن، فعليكم بقم، ٣٣٢
 يخرجُ الحسنى صاحبُ طبرستان، ٣٣٤
 تسير الجيوش حتى تصير بوادى القرى، ٣٣٤
 ثم يخرج الحسنى الفتى الصبيح، ٣٣٧
- إنّا غيرُ مهملين لمراعاتكم، ٢٣١
 يقول القائم عليه السلام لأصحابه، ٢٣٤
 إذا خرجَ يقومُ بأمر جديد، ٢٣٥
 يُجرّدُ السيفَ على عاتقه، ٢٣٥
 يُبايعُ القائمُ بمكّة، ٢٣٧
 يخرجُ إلى المدينة، ٢٣٧
 لو يعلمُ الناسُ ما يصنعُ القائمُ، ٢٣٨
 إذا قام القائمُ من آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، أقامَ خمسمئة،
 ٢٣٨
 فيقتلُ ألفاً و خمسمئة قريشى، ٢٣٩
 يسؤمُهُمُ حَسَفًا، ٢٣٩
 يسير القائمُ بسيرةِ على ابن أبى طالب، ٢٤٠
 إذا قام القائمُ و أتى رَحْبَةَ الكوفة، ٢٤٠
 و إنّ القائمُ يخرُجونَ عليه، ٢٤٣
 يسير الى الكوفة، ٢٤٤
 ويح هذه المُرَجَّة، ٢٤٥
 القائم يلقى فى حربِهِ، ٢٤٥
 يا أبا محمّد! ما لِمَنْ خالفنا فى ذَوَلْتِنَا، ٢٤٦
 و لو قد قام القائمُ عليه السلام ما احتاجُ إلى مسائلتِكُمْ،
 ٢٤٧
 بينا الرَجُلُ على رأسِ القائمِ يأمُرُهُ و ينهَاهُ، ٢٤٨
 و يسير الصديق الأكبر براية الهدى، ٢٤٨
 فيجتمع الناس إليه كالطير، ٢٤٩
 ثم ان الامام الحجّة يظهر على أخلاق جده، ٢٤٩
 و ما بثلاثين من وحشة، ٢٤٩
 إنّ لصاحب هذا الأمر غيبتين، ٢٤٥
 إذا بدت لك أمارات الظهور و التمكن، ٢٩٧
 إنّ رسول الله لَمَّا أُسرى به، ٣٠٩
 عساک تَسألُنِي عن الحَشْر و النَشْر، ٣٠٩
 محشر الناس كلهم إلى بيت المقدس، ٣٠٩

- و ظهر الشّامى و أقبّل اليماني، ٣٣٨
 قم عشّ آل محمد ﷺ، ٣٣٩
 تُربة قم مقدّسة، ٣٤٠
 لمّا أسرى بي إلى السماءِ الرابعة، ٣٤١
 إنّ الله بجوده و رأفته قد منّ على عباده، ٣٤٣
 أهل خراسان أعلامنا، أهل قم أنصارنا، ٣٤٤
 للجنة ثمانية أبواب، ٣٤٤
 فجرى ذكر قم و أهل قم، ٣٤٤
 مرحباً بإخواننا من أهل قم، ٣٤٤
 لولا التّميؤن لأضاع الدّين، ٣٤٥
 إنّ الله اختار من جميع البلاد كوفة و قم و
 تيفليس، ٣٤٥
 فى قم شيّعنا و موالينا، ٣٤٥
 قدم على رسول الله ﷺ تميم الدارى، ٣٤٨
 الإسلام يجب ما قبله، ٣٥٢
 يا امير المؤمنين ﷺ متى يخرج الدجال؟، ٣٥٧-
 ٣٦٩
 يخرج من بلدة يقال لها اصفهان، ٣٦٢-٣٧٢-
 ٣٧٤
 يخرج من خلة بين الشام و العراق، ٣٦٢
 يخرج الدجال من العراق، ٣٦٢
 دجال يمشى فى الأسواق، ٣٦٤
 فمررنا بصبيان فيهم ابن صياد، ٣٦٤
 إنّ من فتنته أن يأمر السماء فتمطر، ٣٦٥
 خروج الحسين ﷺ فى الكوفة فى سبعين رجلاً،
 ٣٦٦
 من كذب علينا أهل البيت، ٣٦٦
 بادروا بالاعمال ستاً، ٣٦٧
 لا تقوم الساعة حتى تكون عشر آيات، ٣٦٧
 كنّا جلوساً فى المدينة فى ظلّ حائط، ٣٦٧
 من قاتلنى فى الأولى، ٣٦٨
 من قاتلنا آخر الزمان، ٣٦٨
 يوم النيروز هو اليوم الذى، ٣٦٨
 إنّ الله تبارك و تعالى خلق أربعة عشر نوراً،
 ٣٦٨
 أخرج إلينا صنماً، ٣٦٩
 إنّ المدينة لتنفى خبثها، ٣٦٩-٣٨٦
 سلونى قبل أن تفقدونى، ٣٦٩
 يا خراسانى تعرف وادى كذا و كذا، ٣٧٠
 إنّ من قرأ سورة الكهف، ٣٧٠
 أعوذ بك من شرّ المحيى، ٣٧٠
 من صام رجب أربعة أيام، ٣٧٠
 إزرعوا و اغرسوا، ٣٧١
 سيّريك فى آخر الزمان آيات منها، ٣٧١
 هو الدجال و الصيحة و الخسف، ٣٧١
 من أبغضنا اهل البيت بعثه الله يهودياً، ٣٧١
 إنّ من يتخذ مودتنا أهل البيت، ٣٧١
 يخرج الدجال من خراسان، ٣٧٤
 يخرج من بلدة يقال له بلخ، ٣٧٤
 يخرج الدجال من مرو، ٣٧٤
 يخرج الدجال من خلة بين الشام و العراق، ٣٧٤
 يخرج من المشرق من سجستان، ٣٧٤
 خروج السفينانى و اليماني و الخراسانى، ٣٨٠
 خروج الثلاثة. الخراسانى و السفينانى و اليماني،
 ٣٨٢-٣٨٩
 ثم يخرج ملك من صنعاء اليمن، ٣٨٤
 و يسير الجيش القحطاني، ٣٨٤
 رجل منا اهل البيت، ٣٨٥
 ثم ينهض اليماني، ٣٨٥
 إنّهُ أشبه الناس خلقاً و خلقاً و حسناً، ٣٨٥

- متى فرج الشيعة، ٣٨٨
و إن من علامات خروجه، ٣٨٨
قبل هذا الأمر السفياني و اليماني و المرواني،
٣٨٩
يخرج قبل خروج القائم، ٣٨٩
خمس قبل قيام القائم، ٣٨٩
خرج من الناحية، ٣٩٥
القرآن واحد نزل من عند الواحد، ٤٥٤
يملاً الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، ٤٧٠
سيرته بالعدل و حكمه الحق، ٤٧٠
العدل أحلى من الماء يصيبه الظمان، ٤٧٠
العدل أحلى من الشهيد، ٤٧٠
لا دين لمن دان الله بغير امام عادل، ٤٧٠
لأعفون عن كل رعيّة، ٤٧١
إن الإيمان بُني على، ٤٧١
أظهر به العدل و أيدّه بالنصر، ٤٧١
ليعزلن عنكم أمراء الجور، ٤٧١
فهو امام تقي، نقي، ٤٧١
ما يكون هذا الأمر حتى لا يبقى صنف من الناس،
٤٧٢
والله إني لأعرفه باسمه و اسم أبيه، ٤٧٢
فإذا خرج أشرقت الأرض بنور ربّها، ٤٧٢
يبلغ من ردّ المهدي المظالم، ٤٧٣
إذا قام القائم - ﷺ - حكّم بالعدل، ٤٧٤
ما يظهر القائم من العدل، ٤٧٤
سئل ابو عبدالله ﷺ عن المساجد المظلمة، ٤٨٢
اول ما يبدأ به قائمنا، ٤٨٣
سألت ابا جعفر ﷺ عن الصلاة في المساجد
المصوّرة، ٤٨٤
فيجتمع الناس إليه كالطير الواردة، ٤٨٤
- إن رسول الله ﷺ مرض مرضاً، ٤٩٣
يا فاطمه و ألقى بعنتي بالحق، ٤٩٣
فإذا أدركتموه فبايعوه، ٤٩٤
مهدى الخير يخرج بعد السفياني، ٤٩٤
إمام يكون أعطى الناس، ٤٩٤
يكون على الناس إمام، ٤٩٤
يخرج المهدي على رأسه غمامة، ٤٩٤
فإذا رأيتموه فبايعوه، ٤٩٥
يكون في هذه الأئمة خليفة، ٤٩٥
يخرج في آخر الزمان خليفة، ٤٩٥
ينزل خليفة من بني هاشم، ٤٩٥
نادى مناد بعد أن تحارب القبائل، ٤٩٥
ينادي مناد من السماء، ٤٩٦
ولاكم خير أمة محمد ﷺ، ٤٩٦
ثم تجتمع الناس على خيرهم رجلاً، ٤٩٦
يحج الناس معاً، ٤٩٦
ثم تأتي الخلافة خير أهل الأرض، ٤٩٧
المنصور مهدي، ٤٩٧
ثم يظهر الهاشمي، ٤٩٧
و يعود عائداً بالبيت، ٤٩٧
يأتي بدخيرة الأنبياء ﷺ، ٤٩٧
تأوى إليه أمته، ٤٩٨
و إمام الناس يومئذ رجل صالح، ٤٩٨
فيخرج كالصالح من مضي، ٤٩٨
يخرج رجل من أهل بيتي، ٤٩٨
أخبرني جبرئيل عن الله عز وجل، ٤٩٩
الأئمة بعدى إثناعشر، ٤٩٩
إن علي بن أبي طالب إمام أمتي، ٤٩٩
إذا بعث الله رجلاً من أطائب عترتي، ٤٩٩
من مات و ليس له امام، ٥٢٧

فهرست اعلام و... ٦١١

كان فى بنى اسرائيل نبي وعده الله، ٥٣٠
جعلت فداك أخبرنى عن هذا الأمر، ٥٣٠
مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجْلِهِ، ٥٤٠
كان بين عيسى و محمد ﷺ خمسمئة عام، ٥٥٧
من دخل فى هذا الدين، ٥٦٩

يا رسول الله! أمنا الهداة؟، ٥٢٨
قال يا فلان فيهلك كل شىء؟، ٥٢٩
أسأله عن الفرج؟، ٥٢٩
فى صاحب هذا الامر، أربعة سنن، ٥٢٩
سألت أبا جعفر ﷺ عن هذا الأمر، ٥٣٠

فهرست تفصیلی

فصل اول: دلایل غیبت

۱۲مقدمه
۱۳مرحله نخست: علل غیبت در روایات
۲۰مرحله دوم: بررسی سندی و دلالتی روایات
۲۰بررسی نخستین روایت: اجرای شیوه پیامبران <small>علیهم السلام</small> در مورد حضرت مهدی <small>عجل الله تعالی فرجه له</small>
۳۰روایات مذمت سدید
۳۳شواهدی از روایات امام صادق <small>علیه السلام</small>
۳۵شواهدی از روایات امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۳۵شواهدی از روایات امام باقر <small>علیه السلام</small>
۳۶شاهدی از روایات امام رضا <small>علیه السلام</small>
۳۹غیبت‌ها و پنهان شدن پیامبران

فصل دوم:

حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر علیه السلام

۴۷بررسی گفته دانشمندان و فقیهان
۴۷قائلین به حرمت
۴۷۱. علامه مجلسی
۴۹توجیهات علامه مجلسی
۵۲۲. محدث نوری
۵۷دیدگاه قائلین به جواز
۵۷۱. شیخ حرّ عاملی
۶۱۲. محقق اربلی
۶۲۳. فیض کاشانی
۶۳۴. شیخ صدوق
۶۳۵. صاحب مکیال المکارم
۶۳۶. آیت الله مکارم شیرازی

فصل سوم:

نهی از قیام در بوته نقد و تحلیل روایی

۶۸	روایت نخست:
۷۰	دلالت و توجیه روایت
۷۳	روایت دوم
۷۴	بررسی سند روایت
۷۴	۱. ضعف راوی
۷۴	۲. وثاقت وی
۷۶	طریق دیگر حدیث
۷۶	بررسی نخستین طریق نعمانی
۷۷	بررسی طریق دوم نعمانی
۷۸	بررسی طریق سوم
۷۸	بررسی دلالت روایت
۷۸	مناقشه نخست
۸۱	مناقشه دوم
۸۲	مناقشه سوم
۸۲	روایات دیگر
۸۶	سند روایت
۸۷	دلالت حدیث

فصل چهارم:

جریان غیبت امام زمان علیه السلام در سرداب سامرا

۹۰	شبهات مخالفین در مورد سرداب سامرا
۹۰	گفتار علمای اهل سنت در مورد سرداب سامرا
۹۱	موضع گیری علمای شیعه در برابر این تهمت
۹۳	دو پرسش
۹۳	قضیه سرداب در منابع شیعی
۹۴	اشکالات وارده بر احادیث «الخراج و الجرایح»
۹۷	نقل جریان سرداب در «المزار» ابن مشهدی
۹۷	سخن ابن مشهدی پیرامون سرداب
۹۷	تحقیق پیرامون ابن مشهدی و کتاب «المزار»
۹۸	دیدگاه آیه الله العظمی خوئی
۹۸	اشکال نخست: بنائی و صغروی
۹۸	اشکال دوم: مبنائی و کبروی
۹۹	دیدگاه شیخ آقابرگ تهرانی

۱۰۰	مشایخ «المزار».....
۱۰۰	شیوه تألیف «المزار».....
۱۰۰	دیدگاه محدث نوری.....
۱۰۱	دیدگاه محدث نوری در مورد مؤلف.....
۱۰۲	دیدگاه ما.....
۱۰۲	اتهامات اهل سنت به شیعه پیرامون سرداب.....
۱۰۲	الف. آیا ظهور حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small> از سرداب است.....
۱۰۶	ب. آیا حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small> در سرداب زندگی می کند؟.....
۱۰۹	خاتمه بحث.....

فصل پنجم:

بررسی جریان «قرقیسیا» یا «آرمگدون»

۱۱۲	نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا».....
۱۱۳	محور نخست: محدوده جغرافیائی «قرقیسیا».....
۱۱۳	الف) در شمال غربی عراق.....
۱۱۴	ب) در شمال فلسطین.....
۱۱۴	نگاهی به «مگدون» یا تعبیر عبری آن «مجدون».....
۱۱۵	محور دوم: «قرقیسیا» در روایات عامه.....
۱۱۵	تحقیقی رجالی پیرامون نعیم ابن حمّاد.....
۱۲۰	تحقیقی پیرامون «عبدالله بن لهیعة».....
۱۲۰	۱. ذهبی.....
۱۲۵	دیدگاه علمای اهل سنت درباره کعب.....
۱۲۶	۱. نظر معاویه درباره کعب.....
۱۲۶	دیدگاه شیعه درباره کعب.....
۱۲۸	محور سوم: «قرقیسیا» در روایات شیعه.....
۱۲۸	نخستین روایت، از روضه کافی.....
۱۲۹	محور نخست: مؤلف روضه کیست؟.....
۱۲۹	(۱) نجاشی.....
۱۲۹	(۲) طوسی.....
۱۲۹	(۳) ابن شهر آشوب.....
۱۳۱	محور دوم: سند روایت روضه کافی.....
۱۳۲	محور سوم: بررسی دلالت روایت.....
۱۳۳	روایت دوم.....
۱۳۴	روایت سوم.....
۱۳۴	بحث رجالی.....

۱۳۶	توثیقات محمد بن سنان
۱۳۶	روایت چهارم
۱۳۷	روایت پنجم

فصل ششم:

جریان حضرت نرگس

۱۴۰	بررسی روایتی، درباره مادر امام زمان <small>عجل الله فرجه</small>
۱۴۰	فشرده روایت
۱۴۲	بررسی کتاب‌های ناقل این روایت
۱۴۵	بررسی سند این روایت
۱۴۵	الف. بشر بن سلیمان نخّاس
۱۴۸	ب. محمد بن بحر شیبانی
۱۵۱	اشکالات وارده بر سند و دلالت این روایت
۱۵۵	تأییدی از مامقانی

فصل هفتم:

کاوشی در خبر سعد بن عبدالله (اشعری) قمی (۱)

۱۵۸	بخش نخست. خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی
۱۵۹	نخستین اشکال
۱۶۰	دومین اشکال
۱۶۱	ورود آن دو، به محضر امام <small>عجل الله فرجه</small>
۱۶۱	دیدار جمال دلربای محبوب
۱۶۸	مسئله حدیث غار
۱۶۸	سبب اسلام آوردن بعضی از صحابه
۱۶۹	جامه پیرزن، سجاده امام
۱۷۰	وداع با حضرت
۱۷۱	بخش دوم. اسناد و کتاب‌های ناقل این حدیث
۱۷۵	بخش سوم: نقد و بررسی سندی و دلالی
۱۷۶	اشکالات و پاسخ‌ها
۱۷۶	اشکال اول. ملاقات سعد بن عبدالله قمی با امام حسن عسکری <small>عجل الله فرجه</small> ثابت نیست.
۱۷۸	اشکال دوم. سند حدیث غریب و غیرمعروف است.
۱۸۰	اشکال سوم. سند حدیث ضعیف است.
۱۸۰	تحقیق در رجال حدیث
۱۸۰	طریق شیخ صدوق در کمال الدین
۱۸۰	۱. محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی.

۲. احمد بن عیسی و شأ ۱۸۱
۳. احمد بن طاهر قمی ۱۸۱
۴. محمد بن بحر بن سهل شیبانی ۱۸۲
- طریق طبری در دلائل الإمامه ۱۸۴
۱. عبدالباقی بن یزداد بن عبدالله بزّاز ۱۸۴
۲. عبدالله بن محمد ثعالبی ۱۸۴
۳. احمد بن محمد بن یحیی عطار ۱۸۵
- اشکال چهارم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ صدوق خود، آن را در کتاب من
لایحضره الفقیه نقل نکرده است؟ ۱۸۶
- اشکال پنجم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ طوسی آن را در کتاب الغیبه
نیاورده است؟ ۱۸۶
- اشکال ششم. تشکیک طوسی در نقل روایت سعد از امام حسن علیه السلام ۱۸۷

فصل هشتم:

کاوشی در خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲)

- نقد و بررسی دلالی ۱۹۰
- اشکال نخست ۱۹۰
- بررسی روایی تفسیر «کهیصص» ۱۹۳
۱. تفسیر ثعلبی ۱۹۳
۲. تفسیر دُرّالمنثور سیوطی ۱۹۳
۳. تفسیر مجمع البیان طبرسی ۱۹۴
۴. تفسیر برهان ۱۹۴
- ۳ - ۵. تفسیر قمی ۱۹۶
- ۳ - ۶. تفسیر نورالثقلین ۱۹۷
- اشکال دوم. تفسیر فاحشه مبینة ۱۹۷
- روایات ۱۹۸
- سخنان فقها ۱۹۹
- اشکال سوم. تفسیر سحق ۲۰۰
- اشکال چهارم. «فاخَلَع نعلیک» ۲۰۱
- اشکال پنجم. تفاوت دو محبت ۲۰۳
- اشکال ششم. بازی با مقام امامت سازگاری ندارد ۲۰۴
- اشکال هفتم. انار طلایی مناسب دنیاپرستان است ۲۰۹
- اشکال هشتم. اطلاع یهود از اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۱۱

فصل نهم:

درنگی در روایات قتل‌های آغازین

۲۱۷	اندیشه تفریط گرایی در کشتارِ هنگام ظهور.....
۲۲۰	اندیشه افراط گرایی در کشتار به هنگام ظهور.....
۲۲۴	رفتار امام <small>علیه السلام</small> با دشمنان.....
۲۲۵	تربیت سپاهیان و تدارک مقدمات جنگ.....
۲۲۵	تجهیزات جنگی و وسایل دفاعی.....
۲۲۶	قاطعیّت امام در رویارویی با دشمنان.....
۲۲۷	جنگ و کشتار.....
۲۲۹	مدّت جنگ‌ها.....
۲۳۱	قاطعیّت امام، در برخورد با اشخاص و گروه‌های مختلف.....
۲۳۳	۱. قوم عرب.....
۲۳۴	الف. اهل مکه و دشمنی با اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۳۵	ب. برنامه نو و ناسازگاری عرب.....
۲۳۵	ج. آغاز قیام و نخستین پایگاه دشمن.....
۲۳۷	د. اهل مکه و جانشین امام.....
۲۳۷	هـ. اهل مدینه و جانشین امام.....
۲۳۸	و. آمار کشته شدگان قریش و سابقه آنان.....
۲۴۰	۲. مردم عراق.....
۲۴۲	۳. اهل کتاب.....
۲۴۳	۴. فرقه‌های انحرافی.....
۲۴۳	الف. زیدیه.....
۲۴۴	ب. بتریه.....
۲۴۴	ج. خوارج.....
۲۴۵	د. مُرجئه.....
۲۴۵	هـ. مقدّس نماها.....
۲۴۶	۵. ناصبی‌ها.....
۲۴۷	۶. منافقان.....
۲۴۸	قاطعیّت امام در برخورد با خودی‌ها.....

فصل دهم:

سفارت و نیابت خاصه

۲۵۲	نخستین محور:.....
۲۵۲	دومین محور (شهرت روایی).....
۲۵۲	سومین محور (فقه الحدیث).....

۲۵۵	بررسی سندی پیام شریف.....
۲۵۷	محور دوم: شهرت روایی.....
۲۵۹	محور سوم: فقه الحدیث و توجیحات ششگانه نوری.....
۲۵۹	توجیه نخست.....
۲۵۹	توجیه دوّم.....
۲۶۰	توجیه سوم.....
۲۶۱	توجیه چهارم.....
۲۶۲	توجیه پنجم.....
۲۶۸	توجیه ششم.....
۲۷۲	خلاصه بحث.....

فصل یازدهم:

بررسی سرگذشت ابن مهزیار

۲۷۴	محور نخست: بیان اصل سرگذشت.....
۲۷۵	نقل اول.....
۲۸۰	نقل دوم.....
۲۸۳	نقل سوم.....
۲۸۷	نقل چهارم.....
۲۹۰	محور دوم: راوی این سرگذشت کیست؟.....
۲۹۳	محور سوم: بررسی متن و محتوی.....
۳۰۰	نتیجه.....

فصل دوازدهم:

پایگاه زمینه‌سازان ظهور و تاریخ تأسیس آن

۳۰۴	پیدایش قم.....
۳۰۷	علّت نامگذاری قم.....
۳۱۲	دیدگاه مورد قبول.....
۳۱۳	منابع روایی.....
۳۱۳	۱. کتاب تاریخ قم.....
۳۱۳	آشنایی با مؤلف آن.....
۳۱۵	آشنایی با کتاب تاریخ قم.....
۳۱۷	دیدگاه علما در مورد کتاب تاریخ قم.....
۳۱۸	کتاب البلدان تألیف ابن الفقیه.....
۳۱۸	دسته بندی روایات.....
۳۱۹	بیان چهار نکته پیش از بررسی روایات.....
۳۲۲	بررسی متن و سند.....

۳۳۴تهاجم، یورش و ناامنی قم در آخرالزمان
۳۳۴روایت اول: خروج سید حسنی
۳۳۵اشکالات روایت حسنی
۳۳۶سه شاهد روایی در مدح سید حسنی
۳۳۹گرفتاری جوانان قم . . .
۳۴۰گرفتاری قم در صورت خیانت . . .
۳۴۰گرفتاری مردم قم به غم و اندوه
۳۴۲جمع بین دو دسته اخبار
۳۴۲توجیه روایات معارض
۳۴۳عنايات معصومین <small>علیهم السلام</small> به قم و دعا در حق اهل قم

فصل سیزدهم:

پژوهشی پیرامون حدیث جَسَاسَه (خبرچین) و دجال

۳۴۸فرازهائی از حدیث جَسَاسَه
۳۴۹فاطمه بنت قیس کیست؟
۳۵۰عامر شعبی کیست؟
۳۵۱تمیم داری کیست؟
۳۵۶روایت دجال در کتب شیعه
۳۵۸محور دوم: سند حدیث
۳۵۸کتاب هایی که این روایت را نقل کرده اند
۳۵۹محور سوم: سند روایت از دیدگاه شیعه
۳۶۰دجال کیست؟
۳۶۱دجال در لغت
۳۶۲مکان ظاهر شدن دجال
۳۶۵دجال، در روایات شیعه
۳۶۵آیا دجال شخص است یا جریان؟
۳۷۲دجال شخص است یا جریانی فکری؟
۳۷۵دجال در ادیان دیگر

فصل چهاردهم:

یمانی کیست؟

۳۷۸ارتباط قم با یمانی
۳۷۹وظیفه مسلمانان در قبال یمانی چیست؟
۳۸۰بررسی سند حدیث
۳۸۰احمد بن یوسف
۳۸۲خروج یمانی

۳۸۳	سه نکته درباره سیف بن عمیره
۳۸۴	روایاتی از کتاب نهج الخلاص
۳۸۷	بررسی سند
۳۸۸	روایاتی که به اصل جنبش یمانی اشاره دارد
۳۸۹	در منابع عامّه

فصل پانزدهم:

بختی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه

۳۹۵	الف. زیارت الشهداء یوم عاشورا
۳۹۶	ب. تاریخ صدور توقیع
۳۹۷	زیارت ناحیه معروف
۳۹۸	بختی درباره کتاب «المزار الکبیر»
۳۹۹	محورهاى بحث و تحقیق
۴۰۰	۱ - آشنایی با مؤلف
۴۰۰	استادان ابن مشهدی
۴۰۰	شاگردان
۴۰۲	۲ - آشنایی با کتاب
۴۰۳	دیدگاه علامه مجلسی درباره زیارت ناحیه
۴۰۴	۳ - بررسی شبهات
۴۰۴	الف. اگر این زیارت از ائمه منقول است، چرا شیخ عباس قمی، آن را در مفاتیح الجنان نیآورده است؟
۴۰۵	ب. عبارت «ناشرات الشعور» را چگونه می توان پذیرفت؟
۴۰۵	ج. دیدگاه و اشکال آیت الله خویی
۴۰۷	منابع زیارت ناحیه
۴۰۸	الف - متقدمان
۴۰۸	ب - متأخران

فصل شانزدهم:

داستان جزیره خضراء

۴۱۲	جزیره خضراء در ترازوی نقد
۴۱۲	جزیره خضراء
۴۳۰	نخستین محور: منابع نقل این داستان
۴۳۰	أ. منابع نقل داستان نخست (طیبی)
۴۳۱	بررسی منابع و نقل ها
۴۳۷	ب. منابع نقل داستان انباری
۴۳۸	بررسی منابع و نقل ها

۴۳۸	محور دوم: بررسی سندی داستان ها
۴۳۸	أ. داستان طیبی (جزیره خضرای معروف)
۴۳۹	تضعیفات
۴۴۰	بررسی توثیقات و تضعیفات
۴۴۱	توثیقات
۴۴۲	نکاتی درباره سند
۴۴۴	ب. داستان انباری
۴۴۶	مدرک این داستان:
۴۶۳	جزیره خضراء در تاریخ
۴۶۶	موقعیت جغرافیایی جزیره خضراء

فصل هفدهم:

بررسی احادیث عدالت مهدوی

۴۷۳	جلوه هایی از عدالت مهدوی
۴۷۳	۱ - بازستانی حقوق پایمال شده
۴۷۶	۲ - واگذاری محل طواف کعبه
۴۷۸	دیدگاه آقای خوبی
۴۷۹	برداشت فقهی
۴۸۰	۳ - چشم پوشی از سوابق برخی مجرمان
۴۸۱	فقه الحدیث
۴۸۲	۴ - تخریب سقف مساجد
۴۸۳	برداشت فقهی
۴۸۳	۵ - مساجد و تزئینات و تصاویر
۴۸۴	۶ - به زانو درآوردن حکومت ستم پیشگان
۴۸۵	نتیجه

فصل هجدهم:

القاب و اصاف حضرت مهدی در منابع اهل سنت

۴۸۹	ترجمه این اوصاف
۴۹۲	القاب حضرت در روایات اهل سنت
۴۹۳	بررسی متون روایات
۴۹۳	۱ - مهدی هذیه الأُمَّة
۴۹۴	۲ - المهدی فی الأرض والمهدی فی السماء
۴۹۴	۳ - مهدی الخیر
۴۹۴	۴ - الإمام
۴۹۴	۵ - خلیفة الله

۴۹۵	۶ - خلیفه.....
۴۹۵	۷ - خلیفة بنی هاشم.....
۴۹۵	۸ - الأمیر.....
۴۹۶	۹ - خیرة الله من خلقه.....
۴۹۶	۱۰ - خیر أمة محمد.....
۴۹۶	۱۱ - خیر الناس.....
۴۹۷	۱۲ - خیر أهل الأرض.....
۴۹۷	۱۳ - المنصور.....
۴۹۷	۱۴ - الهاشمی.....
۴۹۷	۱۵ - العائد بالبيت.....
۴۹۷	۱۶ - ذخيرة الأنبياء.....
۴۹۸	۱۷ - يعسوب الأمة.....
۴۹۸	۱۸ - الرجل الصالح.....
۴۹۸	۱۹ - صالح من مضى و خير من بقى.....
۴۹۸	۲۰ - السفاح.....
۴۹۹	۲۱ - القائم <small>عليه السلام</small>
۴۹۹	۲۲ - القائم المنتظر.....
۴۹۹	۲۳ - عدل، مبارک، زکی.....

فصل نوزدهم:

کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة

۵۰۴	نخستین محور: آشنایی با مؤلف.....
۵۰۴	۱ - تولد.....
۵۰۴	۲ - خاندان بابویه.....
۵۰۴	۳ - ابن بابویه از دیدگاه امام عسکری <small>عليه السلام</small>
۵۰۷	۴ - دعای امام زمان <small>عليه السلام</small> در حق علی بن حسین بن بابویه.....
۵۰۷	۵ - ابن بابویه از دیدگاه علماء.....
۵۰۸	۶ - موقعیت علمی.....
۵۰۹	۷ - تألیفات علی بن حسین بن بابویه.....
۵۰۹	۸ - اساتید ابن بابویه.....
۵۱۱	۹ - شاگردان ابن بابویه.....
۵۱۲	۱۰ - درگذشت ابن بابویه.....
۵۱۳	منشأ اشتباه.....
۵۱۴	محور دوم: طرق کتاب (مشایخ او).....
۵۱۴	۱ - سعد بن عبدالله بن خلف اشعری.....

۵۱۷.....	۲ - محمد بن یحیی عطار.....
۵۱۸.....	۳ - احمد بن ادريس.....
۵۱۸.....	۴ - عبدالله بن جعفر جَمیری.....
۵۱۹.....	۵ - حمزة بن القاسم.....
۵۲۰.....	۶ - حسن بن احمد مالکی.....
۵۲۰.....	۷ - علی بن ابراهیم.....
۵۲۰.....	۸ - علی بن موسی بن جعفر کمیدانی (کمیدانی، کمندانی، کمندانی).....
۵۲۱.....	محور سوم، میزان اعتبار کتاب.....
۵۲۱.....	الف - سخن مخالفان.....
۵۲۱.....	میرزا عبدالله افندی.....
۵۲۱.....	محدث نوری.....
۵۲۲.....	آقابزرگ تهرانی.....
۵۲۳.....	علامه کمره‌ای.....
۵۲۳.....	ب - سخن موافقان.....
۵۲۶.....	محور چهارم، آشنایی اجمالی با محتویات کتاب.....
۵۲۶.....	بیان محتویات.....
۵۲۶.....	باب ۱ - جانشینی از جانب آدم <small>علیه السلام</small>
۵۲۶.....	باب ۲ - زمین از حجت، تهی نمی ماند.....
۵۲۷.....	باب ۳ - امامت، میثاقی الهی است.....
۵۲۷.....	باب ۴ - اختصاص امامت به خاندان پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> از ناحیه خدا.....
۵۲۷.....	باب ۵ - امامت در فرزندان حسین <small>علیه السلام</small> است.....
۵۲۷.....	باب ۱۸ - هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.....
۵۲۸.....	باب ۱۹ - آگاهی امام از امامت خویش، پس از وفات امام پیشین.....
۵۲۸.....	باب ۲۰ - وظیفه واجب مردم بعد از وفات یک امام.....
۵۲۸.....	باب ۲۱ - کسی که یکی از امامان را انکار کند.....
۵۲۸.....	باب ۲۲ - هر کس امام غیر الهی را با امام الهی شریک کند.....
۵۲۸.....	باب ۲۳ - نوادر.....

فصل بیستم:

سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۱)

۵۳۳.....	بخش نخست: شخصیت شیخ صدوق.....
۵۳۳.....	الف - حدیث ولادت.....
۵۳۵.....	ب - دیدگاه علمای شیعه.....
۵۳۵.....	۱ - نظر آقای خوبی.....
۵۳۶.....	۲ - نجاشی.....

۵۳۷	۳ - شیخ طوسی
۵۳۷	۴ - ابن ادریس
۵۳۸	۵ - ابن طاووس
۵۳۸	۶ - شوشتری
۵۳۹	۷ - مرحوم طبسی
۵۳۹	۸ . نمازی
۵۴۰	ج - دیدگاه علمای اهل سنت
۵۴۷	بخش دوم: معرفی کتاب
۵۴۸	دیدار با ابو سعید قمی
۵۴۹	روایای صادق و ملاقات با امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه</small>

فصل بیست و یکم:

سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۲)

۵۵۶	نگرشی گذرا بر مهم‌ترین موضوعات کتاب
۵۶۰	محور چهارم: مشایخ شیخ صدوق <small>رحمته الله</small>
۵۶۳	درجه اعتبار مشایخ و وثاقت آنان
۵۶۳	۱ - پدر بزرگوار شیخ صدوق (ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی <small>رحمته الله</small>)
۵۶۳	۲ - محمد بن موسی بن متوکل
۵۶۵	۳ - محمد بن حسن بن ولید

فصل بیست و دوم:

نگاهی به کتاب غیبت نعمانی

۵۶۸	۱ - شخصیت نگارنده
۵۶۹	۲ - دلیل نگارش
۵۷۰	۳ - محتویات کتاب
۵۷۰	۴ - اساتید نعمانی
۵۷۱	۱. ابن هوذة
۵۷۴	۲. ابوعلی کوفی
۵۷۴	۳. ابن عقدة
۵۷۶	دیدگاه اهل سنت
۵۸۰	۵ - ناقل کتاب نعمانی
۵۸۲	خلاصه
۵۸۳	کتابنامه
۵۹۳	فهرست اعلام